القرآن الکریم



خط: عثمان طه

ترجمه منظوم: کرم خدا امینیان

سورة الفاتحة ۱

۱ ـ ترجمه منظوم سوره فاتحه (مکّی ، ۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بسم پروردگار بخشنده
مهربان [کردگار، بر بنده]

۲- ایزدی را [سپاس و] حمد سزاست
که خداوند [جمله] عالمهاست

۳- [آنکه بر کائنات] بخشنگر
مهربان [بهر خلق، سرتاسر]

۴- او خداوند روز رستاخیز
[که نباشد از آن گزیر و گریز]

۵- ما پرستشگر تو تنهاییم
یاوری جو فقط ز تو ماییم

۶- رهبریمان براه راست نمای
[که بود منتهی به نور و صفای]

۷- ره آن مردمی که نعمتشان
بنمودی عطا [و عزّتشان]
نه ره اوفتادگان ز نظر
نه ره گمرهان [وادی شر]

وآیاتها سبع

سُورَةُ البَقَرَة ۲

۲ ـ ترجمه منظوم سوره بقره (مدنی، ۲۸۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ ـ ۲ ـ الف، لام، میم این بُوَد آن کتاب
که شکی نباشد در آن [و ارتیاب]

[کتابی که دور از همه ریبهاست]
هدایتگر مردم پارساست

۳ ـ کسانی که مؤمن به غیب‌اند [و راز]
و بر پای دارند [امر] نماز

و بخشند [بر مردم بینوا]
ز رزقی که کردیمشان ما عطا

٤ ـ و آن مردمی [کاندرین رهگذار
بود رکن ایمانشان استوار]،

به چیزی که منزل به سوی تو بود
و بر هرچه پیش از تو آمد فرود

و آنان که باشند صاحب یقین
[به اصل معاد و] به روز پسین

۵ ـ هم اینان ز سوی خداوند خویش
بگیرند راه هدایت به پیش

و باشند آن مردمان [کامکار
به هر دو سرا نزد پروردگار]

وَآیَاتُهَا سِتٌّ وَثَمَانُونَ وَمِائَتَان

۶- همانا کسانی که کافر شدند [و بی‌بهره ز ایمان باهر شدند]
دهی یا که ندهی تو اِنذارشان مساوی است [بر قلب بیمارشان]
نیارند ایمان [به آئین تو بمانند مهجور از دین تو]
۷- به دلها و بر گوشهاشان خدای زده مُهر [بر جُرم فعل خطای]
حجابی است در پیش چشمانشان عذاب گرانی است از آنشان
۸- کسانی بگویند: ما را یقین بُوَد بر خدا و بروز پسین
[و حال آنکه با ادّعایی چنین] نباشند [در زُمرهٔ مؤمنین]
۹- [بدین باور باطل و نابجای] نمایند خُدعت به [کار] خدای
[نه تنها به حقّ خدای جهان] که با مردم مؤمن [و پاک جان]
ندانند [آن مردمان ای عجیب] که ندهند جز خویشتن را فریب
۱۰- به دلهایشان هست دردی [گران] فزاید خدا [نیز] دردی بران
بُوَد کیفر کذب گفتارشان عذاب الیمی [از دادارشان]
۱۱- به آنان چو گفته شود [این چنین]: نخواهید اِفساد اندر زمین،
به تأکید گویند اینسان کلام که ما مصلحانیم [این آنام]
۱۲- بدانید آنان که بر این سرند و اهل فسادند و لا یَشعرند
۱۳- وگر گفته آید [به بی‌باوران] که ایمان بیارید چون دیگران
بگویند: ایمان بیاریم نیز به مانند آن مردم بی‌تمیز؟
ندانند آنان خود [از هر نظر] سفیهند و از حال خود بی‌خبر
۱۴- چو گردند با مؤمنان روبرو نمایند از ایمان خود گفتگو
به خلوت ولی با شیاطین خویش [سخن از هماهنگی آرند پیش]
که ما از شماییم و نَبوَد جز این که تسخر کنانیم بر مؤمنین
۱۵- تمسخر کندشان خداوندگار کندشان [باحوال خود] واگذار
که اندر [بیابان] طغیان خویش بمانند حیران [و خوار و پریش]
۱۶- و باشند از آن مردمی در شمار [که با رأی بیهوده و فکر تار]
ضلالت خریدند [و اندر بها] هدایت نمودند [از کف] رها
نه از این تجارت ببردند سود نه از اهتدا بهرشان سود بود

۱۷- چو قومی بُوَد وصف آنان [تمام] ... که افروختند آتشی را [به شام]
چو اطرافشان نار پُر نور کرد ... خداوند آن نورشان کور کرد
رها ساخت در ظلمتی‌شان ز پیش ... که [چیزی] نبینند [با چشم خویش]
۱۸- چنان مردم کرّ و گنگند و کور ... نه رجعت نمایند [بر سوی نور]
۱۹- و یا همچو باران که از آسمان ... ببارد به شام سیه [بی‌امان]
در آن غرّش رعد و انوار برق ... [به گرداب وحشت بگردند غرق]
گذارند انگشت برگوش خویش ... ز بیم اجل [با حواسی پریش]
محیط است [ذات] خداوندگار ... [بر آن] مردم کافر [نابکار]
۲۰- و نزدیک باشد که برق [این زمان] ... بَرَد نور چشمانشان [ناگهان]
چو روشن کند [راه را] ره روند ... چو تاریک بنمود ساکن شوند
وگر خواستی کردگار [جهان] ... [ز] سمع و بصرشان نماندی نشان
و البته باشد خدا را توان ... به هر چیز [اندر عیان و نهان]
۲۱- أیا مردمان بهر دادار خویش ... [بگیرید راه پرستش به پیش]
خدایی که آورد اندر وجود ... شما را و پیش از شما [هر که بود]
[نمائید در بندگی پا به جای] ... که باشید ایمن [به نزد خدای]
۲۲- خدایی که [فرش] زمین گسترید ... بنایی چنان آسمان آفرید
و آبی فرستاد از آسمان ... ثمرها پدیدار بنمود از آن
در آن بهره‌ها [جمله] رزق شماست ... [پس ای بندگان این طریقت رواست:]
به‌حالی که دانید این را شمای ... مگیرید همتا برای خدای
۲۳- به‌چیزی که بر جانب عبد خویش ... نمودیم ارسال [آن را ز پیش]
شمار است گر شکّی [اندر نهان] ... بیارید یک سوره مانند آن
بجویید جُز از خدا یاوری ... اگر صدق دارید [در داوری]
۲۴- چنین کار را گر نکردید [نیز] ... - و هرگز نخواهید آن کرد نیز -
نمایید از آنگونه آتش حذر ... [که باشد فروزنده و پُر شرر]
بُوَد هیزمش [جسم] انسان و سنگ ... مهیّا پی کافران [بی‌درنگ]

۲۵- بده مژده بر آن [چنان] مؤمنین
که نیک است کردارشان [در زمین،]

که باشد از آن قوم [نیکوسرشت]
[بفرمان دادار] چندین بهشت

که در ذیلشان نهرها جاری است
[چنین بهره‌ای از سوی باری است]

چو یابند رزق خود از آن قرار
بگویند: از پیش هم زین ثمار،

همی بود ما را نصیبی چنین
[همانند این روزی بی‌قرین]

بیابند اشباه آن بار و بَر
ز از واج پاکیزه [خود] بهره‌ور

بمانند جاوید اندر بهشت
[به پاداش دوری ز کردار زشت]

۲۶- نه پرواست بر [قادر ذوالجلال]
که آرد یکی پشه را بر مثال

و یا برتر و [یا فروتر] ازین
پس، آنانکه باشند از مؤمنین

بدانند حقّ و درست است این
و باشد ز ربّ جهان‌آفرین

و آنانکه در کفر اندر شدند
[و دارای این قول و باور شدند]

بگویند: پس [قادر لایزال]
چه خواهد ز ایراد اینسان مثال؟

بسی را بدان بر هدایت برد
بسی را بدینه سوی گمرهی آوَرَد

به بیراهه ننهد به آن کردگار
کسی را، بجز فاسقان [شرار]

۲۷- کسانی که عهد خدا [ی جهان]
نمایند نقض از پس عقد آن

که فرمان او را [به موضوع] وصل
[از روی جهالت] نمایند فصل

که افساد آرند اندر زمین
زیانکار باشند [قومی چنین]

۲۸- چسان کافر استید [بر کردگار؟]
که بودید بی‌جان [و ناپایدار]،

سپس زندگی دادتان، پس وفات
[هم] از بعد آن داد خواهد حیات؟

[حیات نهایی چو آغاز گشت]
شما را بود سوی او بازگشت

۲۹- [خدای]، آنکه بهر شما آفرید
[همه] هرچه را در زمین [بنگرید]

به خلق سما قصد کرد آن زمان
بیاراست هفت آسمان را در آن

به [هر امر و] هرچیز داناست او
[خداوندگار تواناست او]

۳۰ - خدای تو [آن قادر ذوالمنن] به خیل ملائک بگفت [این سخن]:
همانا که من بر [بسیط] زمین گمارنده باشم یکی جانشین
بگفتند: خواهی کسی را گُزید؟ که در ارض آرد تباهی پدید؟
[بسی] خون بریزد [بَر صحن خاک] بحالی که ما [ای خداوند پاک]
ترا [ساجدیم و] نیایش کنیم به پاکی [و خوبی] ستایش کنیم
بگفتا که آگاه باشم به آن [که باشد ز درک شمایان نهان]
۳۱- به آدم بیاموخت [ربّ ودود] همه اسم [هایی که موجود بود]
نمود عرضه‌شان و آنگهی بَر ملک که [اینک شما ساکنان فلک]
بگوییدم از اسم‌هاشان خبر سخن، راست باشد شما را اگر
۳۲ - بگفتند: پاکا تویی ای خدای جُز علمی که تعلیم دادی به مای
نداریم [دستی به] علم دگر تو دانای فرزانه‌ای [سر بسر]
۳۳- به آدم بفرمود [پروردگار]: خبر ده ز اسماءشان [آشکار]
[به توصیف اسماء آغاز کن به خیل مَلَک کشف این راز کن]
چو اسماءشان کرد [آدم] عیان [به ذکر و بیان] گفت [ربّ جهان]
نگفتم که در آسمان و زمین [منم راز دان و] منم غیب‌بین؟
و باشد مرا علم درباب آن که می‌داشتیدش عیان یا نهان؟
۳۴- بگفتیم پس بر ملائک [که زود] [بیارید] در نزد آدم سجود
جُز ابلیس بُردند بَر وی نماز [نگردید او از ره کبر باز]
أبا کبر و با سرکشی شد [قرین] و او گشت از جملهٔ کافرین
۳۵ - و رفت از سوی ما به آدم خطاب که اندر جنان اینک آرام‌یاب
تو و همسرت در نعیم جنان تمتّع بیابید بسیار از آن
خورید آنچه خواهید از آن [خوشگوار] مبادا سوی آن شجرتان گذار
نهید ار قدم سوی آن برگ و بار بیایید از ظالمان در شمار
۳۶- پس ابلیس‌شان سوی لغزش کشاند ز جایی که بودند بیرون براند
بگفتیم: بعضی ز جمع شمای أبا بعض در کین [بدارند پای]
از اینجا نمایید [حالی] نزول شما را زمین است جا ای حلول]
شما را متاع است و جای قرار به روی زمین تا یکی روزگار
۳۷- سپس آدم از خالق خویشتن [شنید و] بیاموخت چندین سخن
پذیرفت پس توبه‌اش را خدا [نگردش ز الطاف و رحمت جُدا]
همانا که پوزش پذیرنده است [همو] مهربان [در حق بنده] است

۳۸- سپس [امر ما بر چنین پایه بود:]   تمامی بگیرید راه فرود
اگر [تا ابد] از ما به سوی شما   [فروغ] هدایت به روی شما
چو گیرند قومی هدایت ز ما   نه بیمی بر ایشان نه حُزنی [روا]
۳۹- کسانی که در باب آیات ما   نمودند تکذیب و کفران [روا]
شوند [آن چنان مردمی] اهل نار   بمانند در نار [ما] پایدار
۴۰- ایا [آل یعقوب، قوم یهود]   به خاطر بیارید [آن را که بود]
که از نعمت خویشتن [کامتان   روا کردم و] کردم اِنعامتان
به عهدم نمایید [حالی] وفای   که [من هم] بپایم بعهد شمای
[ایا آل یعقوب! از مرد و زن]   شما را فقط بیم باید زمن
۴۱- به چیزی که نازل نمودیم ما   و همخوان بود با کتاب شما
بیارید ایمان [به] مصدق تمام   [به آن نامهٔ روشن و آن پیام]
شمایان مباشید اول کسی   که در باب آن منکر آید [بسی]
و مدهید آیات ما را ز دست   بشنبرای بهایی فرودین [و پست]
[نه حاصل بُوَد سودی از آن ثمن]   بشما را فقط بیم باید زمن
۴۲- به باطل مپوشید از حق لباس   [که خیری نباشد در این التباس]
به باطل مدارید حق را نهان   به حالی که آگاه باشید [از آن]
۴۳- و برپای دارید [امر] صلات   و بدهید [آن سان که باید] زکات
رکوع آورید [از کمال یقین]   به همراهی [دیگر] راکعین
۴۴- به نیکی شما خلق را امر ید   [ولی] خویشتن را ز خاطر برید؟!
به حالی که خوانید [حکم] کتاب   نجویید از عقل [راه صواب]؟
۴۵- [پی رفع و دفع همه معضلات]   بخواهید یاری ز صبر و صلات
هماناکه دشوار باشد [نماز]   مگر بهر اهل خشوع [و نیاز]
۴۶- کسانی که دانند [کاید به پیش]   ملاقاتشان با خداوند خویش
[که چون دورهٔ زندگانی گذشت]   بُوَدشان یقین سوی او بازگشت
۴۷- [ایا آل یعقوب، قوم یهود]   بخاطر بیارید [آن را که بود]
که از نعمت خویشتن [کامتان   روا کردم و] کردم اِنعامتان
شما را بدادم من [از داوری]   به آن همزمانهایتان] برتری
۴۸- وز آن روزگاری بترسید پس   که یاور نگردد کس از بهر کس
نه مقبول افتد شفیع و بَدَل   نه یاری شوند [آن کسان در عمل]

۴۹- شما را رهاندیم در آن زمان / که بُرد از شما آل فرعون امان

نمودند فرعونیان مبتلا / شما را به بدتر عذاب [و بلا]

بکشتندی اَبناءتان را [فگار] / زنانتان گرفتندی [از بهر کار]

در آن بود خود آزمونی سترگ / ز دادارتان [کردگار بزرگ]

۵۰- فکندیم چون بر [دل]بحر فرق / نمودیم پس آل فرعون غرق

شما را رهاندیم از آن [بیچارگی] / بسه حالی که بودید نظارگی

۵۱- و در نزد موسی چو [از وقت پیش] / چهل شب نهادیم میعاد خویش

پس از او به گوساله بُردید روی / که بودید [خود] ظالم [و کینه‌جوی]

۵۲- گذشتیم از آن پس ز جُرم شمای / که آرید شکر خدا را به جای

۵۳- به‌موسای[مکتوب‌و]فرقان[ز پیش] / بدادیم، یابید تا راه خویش

۵۴- ز موسی چو بر قوم‌رفت‌این‌خطاب / که‌ای قوم [بر خویشتن ظلم‌یاب]

نمودید بر خویش استمگری / گرفتید گوساله [سامری]

خدا را به توبت کنون رو نهید / و[خود را] [در این ره] به کشتن دهید

که این است خود بهترین کارتان / و چون توبه کردید دادارتان،

پذیرفت توبت ز سوی شمای / که توّاب و پُرمهر باشد خدای

۵۵- و آنگه [که در باب ایمان به من] / به موسی بگفتید [این سان سخن]:

خدا را نبینیم تا آشکار / گراییدن از ما [صبر انتظار]

شما را سپس صاعقه درگرفت / که دیدید [با دیدهٔ پُرشگفت]

۵۶- بدادیمتان جان ز بعد ممات / که شاکر بباشید [اندر حیات]

۵۷- [سرا پردهٔ ابر افراشتیم] / شما را به سر سایبان داشتیم

خورش کامد از جانب ما فرود / مسمّی به «مَن» و به «سلوای» بود

شما برخورید از چنین طیّبات / که روزی نمودیمتان [در حیات]

نکردند [آن قوم] بر ما ستم / ستم بلکه کردند بر خویش [هم]

۵۸ ـ و آنگه ندا دادیم امر دخول	که باید در این شهر کردن حلول
خورید و بگردید از آن بهره‌مند	بود هرچه خواهید [بی‌چون و چند]
در آیید از در به حال نماز	بگویید این گفته را با نیاز
که بار گناهان ما ای خدا!	فروگیر [و از دوش ما کن جدا]
شما را نماییم با عفو [شاد]	و خواهیم کرد اجر نیکان زیاد
۵۹- کسانی ستمکار [و باطل پرست]	به تبدیل گفتار بردند دست
سخن را ز ترکیب و هنجار پیش	مبدّل نمودند [با رأی خویش]
به آن ظالمان از سوی آسمان	نمودیم نازل بلا [بی‌امان]
[به پاداش آن مردم زشتکار	نمودیمشان بر عذابی دچار]
۶۰- [چنین بود ما را به موسیٰ خطاب]	چو از بهر قومش طلب کرد آب:
بزن با عصایت بران [قطعه] سنگ	دو شش چشمه جوشید از آن [بی‌درنگ]
چو هر قوم این حال دریافتند	به آبشخور خویش [بشتافتند]
خورید و بنوشید ای مردمان [ز روزی خداوند]	[در هر زمان]
تجاوز نباید نمایید [و هین]	مباشید از مفسدان زمین
۶۱- به موسی بگفتند پس [این کلام]	که ما را نه صبر است بر یک طعام
بخواه از خدایت که از [صحن] خاک	برویاند اینک ثمرهای [پاک]
هم از سبزی و هم خیار و پیاز	ز سیر و عدس [آنچه باشد نیاز]
بگفتا: شما [این چنین می‌کنید؟	کهین را بَدَل با مِهین می‌کنید؟]
نمایید اینک به شهری مُقام	که آنجا شما راست کام و مرام
گرفتند ایشان [به یکبارگی]	نشانهای خواری و بیچارگی
به آیات حق چونکه کافر شدند	به خشم خداوند [خاسر] شدند
به ناحقّ همین قوم [ناحق‌پرست]	به خون رسولان ببردند دست
چو در راه عصیان نهادند پای	گذشتند از حد [و مرز خدای]

۶۲- هر آن قوم ایمان بیاورده بود / و یا آنکه بگرفت دین یهود
و یا آنکه ویرا نصاری است دین / و یا آنکه از تیرهٔ صابئین
و قومی که ایمان به دل راه داد / و ایمان بروز جزا [و معاد]
و بر کار شایسته یازید دست / مر آن قوم را نزد حقّ اجر هست
نه بیمی به دلهای ایشان بُوَد / نه اندوهشان [بر دل و جان] بُوَد
۶۳- و ما چون گرفتیم پیمانتان / فراز سر [و پیش چشمانتان]
[که] طور را سر برافراشتیم / [ورا ملجاء ایمنی داشتیم]
بگیرید آن را که ما داده‌ایم / بیاد آورید آنچه بنهاده‌ایم
به نیرو کنید [آنچه گفتیم کار] / که باشد بگردید پرهیزگار
۶۴- سپس باز گشتید از بعدِ آن / نمی‌بود اگر از خدا [ی جهان]،
بحقّ شما رحمت و فضل او / زیانکار بودید [بی‌گفتگو]
۶۵- شما را به تحقیق بود این خبر / که جمعی تجاوزگر [بدگهر]
که ایشان ز جمع شمایان بُدند / به «شنبه» براه تعدّی شدند
بگفتیم بنا آن [ز حقّ ماندگان] / که بوزینه باشید و از راندگان
۶۶- بر ایشان نمودیم [آن حال و کار] / چنین عبرت اهل آن روزگار
هم آیندگان را بُوَد سودمند / و هم متّقین راست [تذکار] و پند
۶۷- وچون گفت موسی به‌قوم [این سخن] / که فرمودتان [قادر ذوالمنن]
به ذبح یکی ماده گاو [و شما] / بگفتید: سخریّه خواهی به ما؟
بگفتا: به ایزد برم من پناه / [گرم در صف جاهلان است راه]
۶۸- بگفتند: [اینک] ز پروردگار / طلب کن که بر ما کند آشکار
[که آن گاو را چیست وصف و بیان؟] / بگفتا که گوید [خدای جهان]
که گاوی نه پیر [و بر او رفته سال] / نه بکر و جوان، بین این هر دو حال
[چو] مأمور باشید [بی‌گفتگو] / بباید بجای آورید امر او
۶۹- بگفتند: [اینک] ز پروردگار / طلب کن، که بر ما کند آشکار
که آیا چه باید بُوَد رنگ آن؟ / بگفتا که گوید [خدای جهان]
که آن گاو را زرد ناب است رنگ / تماشائیان شاد از [وی بی‌درنگ]

۷۰- بگفتند: [اینک] ز پروردگار طلب کن که بر ما کند آشکار
که دیگر نشانهای آن گاو چیست؟ به ما مشتبه [این چنین داوری] است
بُوَد گر مشیّت ز سوی خدای یقین بر ره رشد بنهیم پای
۷۱- بگفتا که گوید [خداوندگار] [بُود وصف آن گاو از این قرار:]
نه رام است از بهر [شخم و] شیار نه آرنده آب بر کشتزار
بُود سالم و [از نقایص بری] نبینی بر آن [لکه‌ی دیگری]
بگفتند: حق گفتی اینک [عیان] بکشتند آن گاو را [در زمان]
و کم مانده بود اینکه [امر خدای] نیارند [در آن تعارض] بجای
۷۲- تنی را چو کُشتید، بر یکدگر فکندید [آن جُرم را سربسر]
نمودید هر مطلبی را نهان خدا پرده‌گیرنده باشد از آن
۷۳- بگفتیم از جسم گاو [این زمان] بگیرید بخشی و کوبید آن
[بر آن کشته تا زنده گردد به جای] به اموات این سان دهد جان خدای
نشانهای خود را نماید مگر شما را خرد باز آید [به سر]
۷۴- سپس قلبتان سخت شد [زان اثر] همه جامد سنگ و بل سخت‌تر
[بسی] جویباران [و نهر سترگ] جهد از [دل] سنگها ی بزرگ
و بر بعض آنها در افتد شکاف و از آن تراوش کند آب [صاف]
و بعضی ز بیم خداوندگار فرو ریزد [از سینهٔ کوهسار]
خدا بی‌خبر نیست ز اعمالتان [ز بگذشته و آینده و حالتان]
۷۵- شما را طمع آن چنان هست [بود] که ایمان بیارد شما را یهود؟!
و حال آنکه ایشان گروهی بُدند که بر قول الله سامع شدند
از آن پس که با عقل دریافتند به تحریف [و تبدیلش] بشتافتند
[حقیقت بر آنان نشد کارگر] به حالی که بودند صاحب خبر
۷۶- چو باشند با مؤمنان روبرو نمایند از ایمان خود گفتگو
ولی [این کسان] چون بخلوت درند به هم در خطاب [از در دیگرند]
که آیا ز رازی که اندر کتاب خداوند برداشته زان حجاب
به دیگر کسان می‌دهید آن خبر؟ که در پیشگاه خدا [زین اثر]
بیارند حجت برای شمای؟ نباشید دارندهٔ عقل [و رای؟]

۷۷- و [یـا نـداننـد پـروردگار / بـه تـحقیق آگـاه بـاشد [زکـار]
[چـه آنـرا] بـمانند انـدر نـهان / [و یـا آنکـه] سـازند آنـرا عـیان؟
۷۸- وزایشـان گـروهی بـدون سـواد / ز [تـورات] چـیزی بـنگرفته یـاد
نـدارنـد جُـز [لقلقه بـر زبـان] / نـباشند جـز اهـل [ظـن] و گـمان
۷۹- بـدا بـر کسانی [بـه یـوم‌الحساب] / کـه بـاشند در کـار درج کـتاب
نـویسند از خـویش و گـویند [هـان] / بُـوَد ایـن کـلام از خـدا [ی جـهان]
بـرای یکـی سـود نـاچیز و پست / [بـدینکار بـیهوده یـازند دست]
بـرایشـان و افـعالشان وای بـاد / و چـیزی کـه بـر دسـتشان اوفـتاد
۸۰- وگـویند [هـرگز] بـجز روز چـند / سـوی مـا ز آتش نـیاید گـزند
بگـو هـیچ [از بـهر ایـن گـونه رای] / گـرفتید عـهدی ز نـزد خـدای؟
[یـقین دان] کـه ذات خـداوندگار / [illegible] است از نـقض عـهد [و قـرار]
و یـا آنکـه دربـارهٔ ربّ خـویش / [illegible] سخن‌ها نـدانسـته آریـد پـیش؟
۸۱- بـلی در گـناه آنکـه پـوییـد [illegible] بـه وی شـد گـناه
چـنین مـردمانند از اهـل نـار / و در آتش [فـعل خـود] مـاندگار
۸۲- و آنـان کـه از اهـل ایـمان بُـدند / و دارای کـردار نـیکو شـدند
[چـو نـیکو فـعالند و زیـباسرشت] / بـمانند جـاوید انـدر بـهشت
۸۳- بـه وقـتی کـه پیمان ز قوم یـهود / گـرفتیم، [بـر ایـن چـنین پایه بـود:]
[بـراه پـرستش چـو بـنهید پـای] / نـباید پـرستید غـیر از خـدای
بـه مـادر پـدر بـاید احسـان کـنید / [دل هـر دو شـادان بـدینسان کـنید]
[در نـیکویی را نـمایید بـاز] / بـه خـویشان و ایـتام و اهـل نـیاز
[چـو خـواهـید بـا مـردمان گـفتگو] / بـسپارید قـول [و کـلام] نکـو
و بـر پـای داریـد [رکـن] صـلات / و بـدهید [آن سـان کـه بـاید] زکـات
سـپس جُـز کـمی روی بـرتافتید / [سـوی راه اعـراض بشـتافتید]

۸٤-گرفتیم عهد از شمایان که [هین]　　مریزید خونهای هم [بر زمین]

مرانید هم را ز جا و دیار　　[که بگرفته‌اید اندر آنجا قرار]

شما سوی اقرار بردید راه　　به حالی که بودید بر آن گواه

۸۵- [ولیکن] شمایان [از آن تیره‌اید]　　[که بر هستی یکدگر چیره‌اید]

ببندید بر کشتن هم کمر،　　کسان را کنید از سراشان بدر

مددشان به افعال بد میدهید　　به بیداد ایشان مدد میدهید

اسیری بگیرند اگر از شما　　[به احکام فدیه کنیدش رها]

و حال آنکه اخراج و قتل اسیر　　شما را حرام است [و این خطیر]

به بخشی ز مکتوب مؤمن شوید　　به انکار در بخش دیگر روید؟]

کسی را که این سان بُوَد راه و کار　　بجز خفّت و خواری روزگار

بدوران هستی چه باشد سزا؟　　بروز قیامت چه باشد جزا؟

بُوَد بهر این قوم راه مآب　　همانا به سوی اشدُّ العذاب

به کاری که [در آن] شمار است [رای [illegible]] غافل نباشد خدای

۸٦- و این مردم، [این ره گرفتند پیش]　　خریدند دنیا به عقبای خویش

نه تخفیف باشد بر آزارشان　　نه باشد [کسی یاور و] یارشان

۸۷- و دادیم بر [دست] موسی کتاب　　دگر انبیا بعد از او در ایاب

به عیسی بن مریم [چو دیگر دُعات]　　بدادیم [از سوی خود] بیّنات

[و را بر چهم دعوت افراشتیم]　　مؤیّد بروح القُدُس داشتیم

چو آورد حُکمی به خیل شما　　رسولی، علیرغم میل شما،

چرا [از در کبر و بدگوهری　　نمودید] آهنگ عصیانگری؟!

به تکذیب جمعی سخن ساختید　　به کشتار یک جمع پرداختید؟

۸۸- بگفتند: ما راست دل در غلاف　　خدا لعنشان کرد بر این خلاف

به کفرانشان [کرد اینسان ذلیل]　　که باشند اصحاب ایمان قلیل

۸۹- کتابی چو از سوی پروردگار / بیامد بر آن قوم [کفران شعار]

که همخوان به آیات پیشینه بود، / وزین پیشتر نزد [اهل عنود]

گرفتند یاری ز آیات آن / [و لیکن نمودند حقّ را نهان]

بران آیه‌هایی که بشناختند / [علی‌العمد،] پرده در انداختند

[خریدند بر خویش کفری گران] / که لعن خدا باد بر کافران

۹۰- بدادند پس نفس‌هاشان [ز دست] / خریدند بد مایه‌ای [خوار و پست]

به چیزی که نازل نمودش خدای / به بغی و به کفران فشردند پای

که سازد چرا فضل خود را عطا / به هر بندهٔ خود که خواهد خدا؟

[بدین سان گرفتار کیفر شدند] / سزاوار خشم [مکرّر] شدند

[بود کافران را ز سوی خدای] / یکی کیفر [سخت و] ذلّت فزای

۹۱- چو گویندشان: بگروید [از صفا] / به [قرآن] که نازل نموده خدا

بگویند: داریم ایمان بران / که آمد به [پیغمبر] ما عیان

به تکذیب هرچیز پرداختند / بجز آنچه از پیش بشناختند

به حالی که حقّ است [آنین] ما / و همخوان مکتوب پیشین ما

بگو: انبیاء خدا را چرا / بکشتید ما قبل [این ماجرا؟]

شما گر که دارای ایمان بُدید / [چرا دست در خون ایشان شدید؟]

۹۲- به تحقیق موسی چو با بیّنات / بیامد شما را [برای نجات]،

شما در غیابش به استمگری / گرفتید گوسالهٔ [سامری]!

۹۳- و ما چون گرفتیم پیمانتان / فراز سرو [پیش چشمانتان]

[کُه] طور را سر برافراشتیم / [ورا ملجاء ایمنی داشتیم]

بگیرید با جهد آن را که ما / عطا کرده‌ایم از برای شما

[بگفتیم: اینک ز ما] بشنوید، / [به راهی که خواهیم باید روید]

بگفتند: آری، شنیدیم آن / [به دل بودشان ردّ و عصیان نهان]

چو کُفرانشان [دیدگان را ببست] / به دل مهر گوساله‌شان بر نشست

بگو: وه چه مایه بد است آن مُراد / که ایمان شما را بدان امر داد!

[شما را نبایست راهی چنین] / اگر بوده باشید از مؤمنین

۹۴- به حکم خدا، بین خلق خدای
بگو: گر شما راست خاص آن سرای،

نمایید پس مرگ را آرزو
اگر صادقید [اندرین گفتگو]

۹۵- و هرگز نخواهند البتّه مرگ
چو دارند از پیش [آن توشه برگ]

و [بر قول و بر فعل] اهل ستم
خداوند داناست [از بیش و کم]

۹۶- بیابی تو آن قوم را بی‌گمان
ز پُر از تر مردمان [زمان]

حریصند آن سان برای حیات
[از مهر حیات و ز بیم ممات]

که از سوی هر یک از آن مشرکین
[بافسوس رفتی کلامی چنین:]

که ایکاش [از گردش روزگار
مرا] عُمر می‌بود سالی هزار]

ولی بهر وی عمری اینسان بلند
نه مانع شود از عذاب [و گزند]

و آید از ایشان هر آنگونه کار
بصیر است بر آن خداوندگار

۹۷- بگو آنکه باشد به جبریل عدو
[بشنواند]، به قلب تو آورد او،

کتابی به اذن خدا [ای جهان]
هماهنگ [آیات حقّ] پیش از آن

و آن مؤمنین را بشارت بُوَد
[و هم] بر هدایت اشارت بُوَد

۹۸- هر آنکس که باشد خدا را عدو
و یا با مَلَک یا رسولان او،

و یا [دشمن] جبرئیل [امین]
و یا [آنکه ورزد به میکال کین]،

همانا که [ذات] خداوندگار
بود خصم افراد کافر شعار

۹۹- به تحقیق ما آیه‌هایی مُبین
نمودیم نازل تو را [بر زمین]

به آنها نگردند کافر [شمار]
مگر مردمی فاسق [و زشتکار]

۱۰۰- چرا چونکه با یکدگر [ساختند]
[و طرح یکی عهد انداختند]

گروهی از آن مردم [بدسیر]
فکندند آن عهد را [از نظر]؟

بلی، اکثر آن مردم [بی‌وفای]
ندارند ایمان [به امر خدای]

۱۰۱- چو آمد ز سوی خدا [ای جهان]
رسولی برای [کهان و مهان]

به تصدیق چیزی که از پیش بود
[بر آن قوم جاهل نمی‌داشت سود]

گروهی که بودند ز اهل کتاب
کتاب خداوند را [ناصواب]،

به نحوی فکندند بر پشت سر
که گویی ندارند [از حقّ] خبر

۱۰۲- و آن قوم [یاری] اطاعت نمود
بدان کاو شیاطین بخواندند [زود]

به عهد سلیمان [بخواندند و] او
نگردید کافر [از آن گفتگو]

شیاطین ولی کفر اندوختند
به مردم همی سحر آموختند

و چیزی که در بابل آمد فرود
و [آن] بهر «هاروت» و «ماروت» بود

ولی هیچ‌کس را نددادند یاد
که ما آزمونیم [و جز این مباد]

[تو، با کارگیری سحر و گناه
منه پای در راه کُفر اله]

از ایشان می‌آموختند آن سخن
که کردی جدا مرد [ها] را ز زن

ولی جز به امر خدای [مجید]
زیانی از آنها کسی می‌ندید

ضرر دادشان آنچه آموختند
ولی سودی از آن نیندوختند

به تحقیق این نکته دریافتند
[و زین‌گون اصل ایشان خبر یافتند]

که هر کس متاعی از اینسان خرید
به عُقبی از آن هیچ سودی ندید

چه بد بود چیزی که از بهر آن
بدادند نفس [عزیز و گران]!

گر آن قوم را بود علم [و خبر]
[نبردندی از این تجارت ضرر]

۱۰۳- اگر بود تقوا و ایمانشان
[ز آگاهی ار داشتندی نشان]،

بدالسته بودند نیکوتر است
[ثوابی] که از جانب داور است

۱۰۴- شما اهل ایمان [به وقت بیان]
میارید خود «راعنا» بر زبان

شما را چو حاجت به این جمله بود
ز «اُنظر اِلَینا» بگیرید سود

[ز ما] بشنوید [این و بر کافران]
عذابی بُوَد دردناک [و گران]

۱۰۵- نه زاهل کتابی که کافر شدند
نه آنان که بر شرک [حاضر] شدند

نخواهند خیری بیاید فرود
برای شما [از خدای ودود]

و حال آنکه مختص نماید خدای
هر آن را که خواهد ز بین شمای

[کند بهره‌مندش ز لطف عمیم]
خدای است دارای فضلی عظیم

۱۰۶- چو ما آیتی را بریم از میان ... و یا برنهیمش به ستر نهان
بیاریم از آن آیت بهتری ... و یا همچو آن [آیت دیگری]
تو آیا ندانی خدا [ی جهان] ... به هر چیز [و هر کار] دارد توان؟
۱۰۷- تو آیا ندانی [که او پادشاست؟] ... و را پادشاهی ارض و سماست؟
ندانی که غیر از خداوندگار ... شما را نباشد نه یاور نه یار؟
۱۰۸- شما را بُوَد قصد پرسشگری ... ز پیغمبر خویش [از هر دری؟
بدان سان که می‌شد ز موسی سؤال ... بدان سان که از پیش [این بود حال؟]
هر آنکس که کفران به ایمان گزید ... به گمراهی افتاد [و شد ناپدید]
۱۰۹- ز اهل کتابند جمعی کثیر ... [که دانند این حال را دلپذیر]
که ایکاش این جمع از نزد خویش ... شما را چنان روزگاران پیش،
ز روی حسد بعد ایمانتان ... برگردانند در حد کفرانتان
بر ایشان چو گردید حق آشکار ... [illegible] عفوْ و بخشندگی را شمار]
که آرد خدا امر خود در میان ... همانا به هر چیز دارد توان
۱۱۰- و برپای دارید [امر] صلات ... و بدهید [آن سان که باید] زکات
فرستید از خیر هر گونه کار ... بیابید آن را برِ کردگار
همانا بکاری که دارید دست ... خداوند بینا بر آن کار هست
۱۱۱- و گفتند جُز عیسوی و یهود ... کسی را به جنّت نباشد ورود
و این است از بهرشان آرزو ... [به پاسخ بدان قوم این سان] بگو:
بیارید برهان خود را [به پیش] ... اگر راست دانید گفتار خویش
۱۱۲- بلی، هر که آورد رو بر خدای ... و آورد افعال نیکو به جای
بود اجر او نزد دادار [پاک] ... نه باشند ترسان نه اندوهناک

۱۱۳- [به شأن نصاری] بگفتا یهود	که قوم نصارای بر حق نبود
[کلام نصاری هم این گونه بود]	که حق می‌نباشد به نزد یهود
بحالی [برفت این خطاب و جواب]	که آن هردو را بود سر درکتاب
کسانی هم از جهل [و با رأی خام]	بگفتند چون گفتِ ایشان کلام
به چیزی که دارند در آن ستیز	نماید خدا حکم در رستخیز
۱۱٤- و آیا که باشد ستمکارتر؟	از آنکو [به فرمان پندار شرّ]
به منع مساجد نماید قیام	که از حق در آنجا نگویند نام
بکوشد به ویرانی آن مکان	نیارند داخل شدن اندران
مگر اینکه آنجا به وقت ورود	دل [و جان] ایشان پُر از بیم بود
بر این قوم خواری بُوَد در حیات	عذابی بزرگ است [هم در ممات]
۱۱۵- بُوَد از خدا خاور و باختر	بشهرجا شما راست روی [وگذر]،
بُوَد وجه حق اندر آن [آشکار]	علیم است و واسع خداوندگار
۱۱٦- و گفتند: [بنی گزیده خُدا]	خدا باشد از کاستی‌ها جدا
همه چیز باشد ز دادار [پاک]	چه در آسمانها، چه برروی خاک
همه هرچه در آفرینش درند	خداوند را [رام و] فرمانبرند
۱۱۷- نوارندهٔ آسمانها و خاک	کند عزم کاری [چون آن ذات پاک
[به حکم] «شود» [از داور بی‌نیاز]	[به تشریف هستی شود سرفراز]
۱۱۸- کسانی ز نادانی خویشتن	[گشودند لب را بدین سان سخن:]
خدا از چه با ما نگوید کلام؟	و ما را نیاید نشان [و پیام]؟
وزین پیش هم رفته بود این سؤال	همانند ایشان [و بر این روال]
[یکی بود گفتارشان بیش و کم]	شبیه است دلهای ایشان بهم
به تحقیق ما آیه‌های مبین	نمودیم بر صاحبان یقین
۱۱۹- همانا به حق [ای سراج مُنیرا]	فرستادهایمت بشیر و نذیر
نباشی تو معروض چون و چرای	از آنان که در نار دارند جای

۱۲۰- و هرگز نخواهند خشنود بود
ز تو، نی نصاری، نه [قوم] یهود

مگر کیش ایشان نمایی قبول
تو [نیز] این سخن را بگو [ای رسول]:

همانا هدایت بود از خدای
هدایت همان است [در هر کجای]

شدی چونکه از علم ما بهره‌مند
[به] ارضاء ایشان دگر دل مبند

کنی گر ز امیالشان پیروی
[و تسلیم أهواء ایشان شوی]،

ترا [هیچ] از سوی پروردگار
بحاصل نیاید [نه یاری نه] یار

۱۲۱- و آنان که دادیمشان ما کتاب
بخوانند آن را به وجه صواب

[بخوانند آن را درست و نکو]
هم اینان بیارند ایمان به او

و آنان که ورزند کفر اندران
خود آن مردمانند اهل زیان

۱۲۲- [ایا آل یعقوب، قوم یهود!]
به‌خاطر بیارید [آن را که بود]

که از نعمت خویشتن [کامتان،
روا کردم و] کردم انعامتان

شما را بدادم من [از داوری]
به آن [همزمانهایتان] برتری

۱۲۳- از آن روزگاری بترسید [پس]
که ندهد کسی کیفر کار کس

نه فدیه قبول افتد و نی بَدَل
نه سود از شفاعت بَرَد [در عمل]

[چنین است فرجام کار آن زمان:]
نیابند یاری [ازکسانی چنان]

۱۲۴- و آنکه که پروردگار [وجود]
براهیم را چند بار آزمود

[بر آمد چو از بوتهٔ امتحان]
چنین گفت با او [خدای جهان]:

همانا ترا رتبهٔ رهبری
بدادیم [از بعد این داوری]

بپرسید [کز آل من هیچ‌کس
بیابد بر این مرتبت دسترس؟]

بفرمود: پیمان ما [هیچ‌گاه]
نخواهد رسیدن [به اهل گناه]

۱۲۵- [بیاد آر] بر مردم [هر زمان]
نمودیم این خانه مهد امان

بسازید [تک] از مقام خلیل
مصلایی از بهر ربّ [جلیل]

و ما را چنین رفت فرمان [و عهد]:
براهیم و فرزند [ش با سعی و جهد]

مطهّر بدارید بیت مرا
به آیندگان بهر طوف [سرا]

و بر آنکه عاکف در این خانه بود
و از بهر اهل رکوع و سجود

۱۲۶- [و یادآر] چون از خدا[ی] جلیل
برسم دعا] خواست [اینسان خلیل]:

که این شهر بنمای مهد امان
[برای همه مردم هر زمان]

به اهلش هر آنکس که دارد یقین
به [پاداش و توبیخ] روز پسین

بده رزق وی زان ثمرها [ی پاک
که کردی پدیدار در صحن خاک]

[چنین آمد از حق تعالیٰ خطاب
که اینک دعای تو شد مستجاب]

هم او را که کافر بُوَد [ای خلیل]
رسانیم نعمت به حدّ قلیل

سپس می‌بریمش به نار عذاب
[بر آنها] چه بد باشد اینسان [مآب]!

۱۲۷- چو ارکان آن خانهٔ [ارجمند] بـه دست «ابه» و «ابن» آمد بلند
[از پروردگار جهان آفرین همی بودشان خواهشی این چنین:]
ز ما کُن قبول [ای زما بی‌نیاز] که باشی نیوشا و دانا [ی راز]
۱۲۸- چنان کن که تسلیم فرمان شویم [پذیرای امر از دل و جان شویم]
ز [احفاد] ما ای خداوندگار [به میدان هستی] پدیدار آر
یکی اُمّتی سر بفرمان تو، [پذیرندهٔ عهد و پیمان تو]
نشان ده بما راه طاعاتمان [ره مستقیم عباداتمان]
ز ما درگذر[ای خدای جهان] هماناتو توابی و مهربان
۱۲۹- خداوندگارا [وز این دودمان] رسولی برانگیز [اندر زمان]
رسولی که آیات [دلجوی] تو بخواند بر آنقوم [از سوی تو]
به تعلیم ایشان کند اهتمام ز مکتوب و حکمت [به وجه تمام]
کند پاکشان [از صفات ذمیم هماناتویی [تو] عزیز و حکیم
۱۳۰-چه کس غیر نادانان[تاریک‌خوی] بتابد ز کیش بَراهیم روی؟!
به دنیا ورا برگزیدیم ما هم از صالحان است [اندر بقا]
۱۳۱- چو فرمود او را خدایش [که‌هان] پذیرای فرمان شو [اندر زمان]
بگفتا نهادم به تسلیم روی به ذاتی که ربّ جهان‌هاست اوی
۱۳۲- بَراهیم و یعقوب را بابنین [زمان چون سرآمد] سخن بود این:
که بهر شما [از همه آب و خاک] خداوند بگزیده این دین [پاک]
نمیرید [الّا دل و جانتان درخشد ز تسلیم و ایمانتان]
۱۳۳- چو یعقوب را مرگ درمی ربود شما [آن زمان] بوده‌اید از شهود؟
پسرهای خود را بگفت این سخن: کرا می‌پرستید از بعد من؟
بگفتند: معبود ما هم [درست] خدای تو و آنِ آباء تُست
[خدای] خلیل‌اللّه است و پسر [خداوند] اسحاق [نیکو سیر]
خدایی که فرداست [و بی‌مثل و یار] و ما بهر اوییم فرمانگزار
۱۳٤- و آن اُمّتی بود و بربست بار گذشتند [و بگذشتشان روزگار]
همه هرچه کردند [در این جهان] بیابند [و بینند پاداش آن]
شما [نیز] مسؤول کار خودید [سخنگوی روزِ شمارِ خودید]
به هر فعل بودند [و هرگونه حال] شما را از آن می‌نباشد سؤال

۱۳۵- [چنین ادّعا رفت ز اهل کتاب | که آمد یهود و نصاریٰ صواب]
بر آن کیش باشید اگر یا بر این | بخواهید شد با هدایت قرین
بگو: بلکه کیش از بَراهیم بین | که او پاکدین بود نز مشرکین
۱۳۶- بگویید ایمان ما بر خداست | و بر آنچه مُنزَل ازو سوی ماست
[و هم بر براهیم و پورش بخواست | وز اسحاق و یعقوب و اسباط راست
و بر آنچه از سوی ربّ [مجید | به موسی و عیسی [بن‌مریم] رسید
و آنچ از خداوندِ پیغمبران | بیامد سوی آن [خدا باوران]
در آنها نباشیم تبعیض‌جو | و ماییم تسلیم فرمان او
۱۳۷- وگر چون شما اهل ایمان شدند | [پذیرای حقّ با دل و جان شدند]
به تحقیق سوی هدایت روند | [سوی حقّ به عین عنایت روند]
وگر روی بر تافتند از خدا | و از حقّ نمودند خود را جُدا
یقین در ستیزند و پروردگار | از آن مردمان خواهدت بود یار
سمیع است [ذات] خداوندگار | و دانا [به پوشیده و آشکار]
۱۳۸- نگارندگی خوش، از آن نقش‌گر | که باشد ازو خوش‌نگارنده‌تر؟
و ما [جمله] او را پرستنده‌ایم | [به درگاه پُر حشمتش بنده‌ایم]
۱۳۹- بگو: در خصوص خدا [ی جهان] | شما راست با ما [جدل در میان؟
و حال آنکه ما راست پروردگار | و هم بر شما ربّ [ذواقتدار]
شما را ز افعالتان [باز خواست | نمایند] و این نیز فرجام ماست
[مکافات افعال خود را بریم] | وز اخلاص او را پرستشگریم
۱۴۰- و یا اینکه گویید [اینسان کلام] | [و دارید با دیگران این پیام]:
بَراهیم و [آن] اِسمعیل [عزیز] | و اسحاق و یعقوب و اسباط [نیز]
و بودند دارای کیش یهود | و یا کیش آن قوم ترسای بود
بگو: بیش باشد شما را خبر | و یا آنکه علم خدا بیشتر؟
شهادت چو عندالله است [و عیان] | بکوشد کسی گر بکتمان آن،
ستمکارتر از چنین فرد کیست؟ | شما را خدا غافل از کار نیست
۱۴۱- و آن امّتی بود و بربست بار | گذشتند [و بگذشتشان روزگار]
همه هرچه کردند [در این جهان] | بیابند [و بینند پاداش آن]
شما [نیز] مسؤول کار خودید | [سخنگوی روزِ شمارِ خودید]
به هر فعل بودند [و هرگونه حال] | شما را از آن می‌نباشد سؤال

۱۴۲- سفیهانی از خلق گویند زود
[در این بازگشتن چه انگیزه بود؟]

چرا قبلهٔ خویش بگذاشتند
و رو بر سوی دیگری داشتند؟

بگو: خاور و باختر از خداست
بَرَد هر کرا خواست بر راه راست

۱۴۳- نمودیم بین [کهان و مهان]
شما را بهین امتی [در جهان]

که باشید شاهد به خلق [خدای]
و باشد پیمبر گواه شمای

وز آن قبله گاهی که بودی بر آن
ندادیم فرمان [به دیگر مکان]

جز آن را که پیرو بُوَد بر رسول
و آنکس کزین ره نماید عدول

صف هر دو از هم مجزّا شود
[به حقّ و به ناحقّ هویدا شود]

گران باشد این جز به قومی [سعید
که ارشاد از سوی دادار دید

[خدایی که روشن کند جانتان]
تباهی نیارد بر ایمانتان

همانا که بر مردم [روزگار]
رئوف و رحیم است پروردگار

۱۴۴- [بسی] گردش چهره‌ات در سما
[به چشم عنایت] ببینیم ما

[کنون آنچه فرموده‌ایم آن دهیم
به تغییر این قبله فرمان دهیم]

نماییم آن قبله را آنِ تو
که خشنود گردد از آن جان تو

[کنون تا محقّق شود این مرام
بنه روی بر سوی بیت‌الحرام]

شما هم به‌هر جای [ای مؤمنین!]
بیارید خود چهره‌ها رابر این

و آنان که باشند اهل کتاب
بدانند کاین است راه صواب

بُوَد حقّ و از سوی دادارشان
و نبْوَد خدا غافل از کارشان

۱۴۵- به تحقیق اگر بهر اهل کتاب
ز آیات آری [دلیل صواب]

[نگردند پیرو به آئین تو]
نه [خود] پیرو قبله [و دین] تو

[نباشی توهم پیرو دینشان]
نه بر قبله و نی بر آئین‌شان

نه بر قبلهٔ بعض، بعض دگر
بگردند تسلیم [و سایند سر]

ز علمی که بر تو بیامد فرود
کنی پیروی گر ز قوم عنود،

همانا که [از دیدهٔ عالمان]
یکی فردی از زمرهٔ ظالمان

۱٤٦- کسانی که دادیمشان ما کتاب ... [نُبی را به حدّ کمال و صواب]
شناسند آن سان [که فردی ز پیش] ... بباشد شناسای فرزند خویش
گروهی بدارند حقّ را نهان ... به حالی که باشند آگه از آن
۱٤۷- خدایت حقش هست [دراختیار] ... به تردید البتّه دل را مدار
۱٤۸- به هر [ملّتی]قبله‌ای‌خوانده‌است ... خداشان بدان چهره گردانده است
شما بهر اعمال خیر [و صواب] ... [بباید] بگیرید[برهم] شتاب
به هرجا که باشید [از مرد و زن] ... شما را تمامی کند انجمن
هماتا به هرچیز[و هرگونه کار] ... توانا بود [ذات] پروردگار
۱٤۹- ز هرجا برون آمدی [در نماز] ... [سزاوار باشد که] روی [نیاز]
همانگه به بیت‌الحرام آوری ... که حقّ است این امر [و این داوری]
ز ربّ تو امر است و پروردگار ... نه غافل بماند شما را ز کار
۱۵۰- ز هرجا که بیرون شدی [در نماز] ... [سزاوار باشد که] روی [نیاز]
همانگه به بیت‌الحرام آوری ... که حقّ است [این امر و این داوری]
و هرجا که باشید [ساکن در آن] ... شما را بود [نیز] فرمان همان
که از بهر مردم نماند بجا ... دلیلی به ضدّ [و زیان] شمای
جز آنان که [ذاتاً ستم‌پروند] ... [همّاره به عصیان خود اندرند]
ز من بیم دارید [نز آن فریق] ... [که سرگشته باشند اندر طریق]
کنم بر شما نعمت خود تمام ... که سوی ره رُشد بنهید گام
۱۵۱- چنان‌چون‌رسولی ز بین شمای ... فرستاده‌ایم [از سر عدل و رای]
که آیات ما را [به هر حال و کار] ... بخواند همی بر شما [آشکار]
بورزد به پاکی‌تان اهتمام ... به تسلیمتان پس نماید قیام
هر آنچ از کتاب است وحکمت [بهی] ... شما را دهد دانش و آگهی
نبودید بر هر چه صاحب خبر ... بآن سازد آگاهتان [سربسر]
۱۵۲- [به طاعت] نمایید یادم [ز یاد] ... که من نیز آرم شما را به یاد
بباشید دربارهٔ من شکور ... مباشید [بر نعمت من] کفور
۱۵۳- ایا مؤمنین [در طریق نجات] ... بجویید یاری ز صبر و صلات
[که صبر است با فتح و نصرت قرین] ... هماتا خدا هست با صابرین

۱۵۴- بقومی که مقتول راه خداست | مگویید «اموات» [کاین نارواست]
بلی، زنده هستند [و اهل جنان] | شما را نباشد ولی درک آن
۱۵۵- به بعضی امور [ازسرچندوچون] | یقیناً شما را کنیم آزمون
به بیم و به جوع و به کمبود مال | به نقص ثمار و مضرّات حال
بده مژده بر صاحبان شکیب | [که باشند بر رحمت حقّ قریب]
۱۵۶- کسانی که چون جانشان مبتلا | بگردد [به نوعی ز رنج و] بلا
بگویند: ماییم از کردگار | و هم سوی او هست ما را گذار
۱۵۷- بر اینان ز دادار ایشان درود | و رحمت که این قوم رهیاب بود
[بر آنهاست رحمت ز سوی خدای | هم اینان بیابند راه هُدای]
۱۵۸- صفا را و هم مروه را [بی‌گمان] | شعاری دو از سوی اللّه دان
هرآنکس که او خانه را حج نمود | و یا از پی عمره آمد [فرود]
بپیماید ار بین این هر دو جای | [چنین فعلی] از او نباشد خطای
به رغبت ز هر فرد خیری رود | خدا قدر دان است و آگه بود
۱۵۹- چو نازل نمودیم آیات را | [سببهای رُشد و هدایات را]
[برای همه مردم روزگار] | نمودیمشان در کتاب آشکار
کسانی به کتمان بپرداختند | [از آن] آیه‌ها پرده انداختند
برایشان بود لعن حق [بی‌گمان] | و لعن دگر لاعنین [زمان]
۱۶۰- [به دورند از این لعنت ایزدی] | کسانی که باز آمدند [از بدی]
که اصلاح کردند [کردار خویش] | برفتند زی توبه از کار خویش
[هر آن حقّ که کردند قبلاً نهان] | نمایند [بنهفته‌ها را] عیان
پذیرا شوم [از سر مهر و داد] | که توابم و مهربان [با عباد]
۱۶۱- همانا کسانی که کافر بُدند | و با کفر از دار فانی شدند
[چو باشند از زمرهٔ کافران] | بر آنها بُوَد لعن لعنت گران
به لعن خدا و ملائک دچار | و لعن همه مردم [روزگار]
۱۶۲- نه تخفیف بینند اندر عذاب | نه مهلت [به تحصیل مزد و ثواب]
در آن [لعن عام و عذاب مدام] | بمانند [خود] ماندنی ناتمام
۱۶۳- و باشد خدای شما آن خدای | که فرد است [و بر جمع هستی‌فزای]
نباشد خدایی جز او [در جهان] | و او هست بخشنده مهربان

۱۶۴- در ایجاد [این] آسمانها [تمام] / و [خلق] زمین [جایگاه اَنام]
و آمد شد روز و شب [بر اثر] / وکشتی که در بحر دارد گذر
و سودی که [از کشتی] آید بدست / کز آن بهره ور جملهٔ مردم است
و آبی که پروردگار [جهان] / فرو ریزد از [پهنهٔ] آسمان
و با آن زمین را ببخشد حیات / پس از آنکه بوده است اندر ممات
و انواع جنبده را [همچنین] / نماید پراکنده اندر زمین
و در بادها و ابر و تصریف [تام] / که ما بین ارض و سماء اندرام
بُوَند این همه آیت [کردگار] / به قومی که دارد خرد را بکار
۱۶۵- و بعضی [کج‌اندیش تاریک رای] / بُستانی گزیدند جای خدای
چنان آن بتان را بدارند دوست / که گویی خداوند آنها هم اوست
ولی عشق مؤمن بذات الاه / بُوَد بیش، [از آنکه گم کرده راه]
وگر بنگرند این ستمکارها / چو بینند آن رنج [و آزارها]،
[همانا بدانند بی‌هیچ کاست] / که نیرو [تمامی] از آنِ خداست
[بر آنها شود این حقیقت پدید] / که باشد مجازات ایزد شدید
۱۶۶- و آنانکه [در موضع] برتری / شوند از مریدان پیشین بَری
شود عهدشان نقض [و بی‌اعتبار] / بیابند چون کیفر کردگار
چو بینند عذاب خدا ای عزیز / «نه دست ستیز و نه پای گریز»]
۱۶۷- و آنان که [در نشأت دنیوی / نمودند از گمرهان پیروی]
بگویند: ای کاش بار دگر / نماییم بر دار دنیا گذر!
[به دنیا از آن رهبران زبون] / که بیزار باشند از ما [کنون]
تبرّی بجوییم [ز اعمالشان] / [بگردیم بیزار از افعالشان]
همه کرده‌هاشان کند آشکار / خداوند [در شکلی اندوهبار]
کند حسرت جانشان آن امور / به حالی کز آتش نمانند دور
۱۶۸- ایا مردمان [در همه سطح خاک] / خورید آنچه را کان حلال است و پاک
مباشید پیرو به شیطان که او / بود آشکارا شما را عدو
۱۶۹- جز این نیست [فرمان که شیطان دهد] / به فعل بد و زشت فرمان دهد
که به دربارهٔ داور [بی‌نیاز] / هر آن را ندانید گویید باز

۱۷۰- و چون گفته آید بایشان که [زود]   بـه چیزی کـه داد از نـازل نـمود
اطـاعت نـمایید [و پیرو شـوید]   [از آنـان چنین پـاسخی بشنوید]:
بـلی، مـا سـر طـاعت آریم پیش   بـه چیزی کـه دیدیم ز آباء خویش
بآن بـرده بـودند [یکسر] نـماز   [و بـا آن هـمی کـرده راز و نـیاز]
اگـر چسند در جـهلْ آبـاءشان   و نـابرده‌انـد از هـدایت نشان؟
۱۷۱- [فشـردند آنـانکه بـر کفر پـای]   بُـوَد قـصه‌شان هـمچو آن کـاو صدای،
بـرآرد پـی خـوانـدن جـانوری   کـه جُـز آن صـدا نشنود [دیگـری]
کـر و گـنگ و کـورند [پیر و جوان]   نـدارنـد بـر فکر کـردن تـوان
۱۷۲- [شما ای کسانی که شد جانتان   مـنوّر ز آثـار ایـمانتان]
ز هـرچیز پـاکیزه [کاندر جهان]   نـهادیم رزق شـما انـدران،
خـورید و سـتایش بـجای آورید   خـدا را فـقط گـر پـرستشگرید
۱۷۳- جز این نیست، تحریم کرده‌خدای   [ششماری ز مأکـول را بـر شمای]
[از آن جمله:] مـردار و خوک است وخون   [و دیگـر ذبیحی ز قـانون بـرون]
ذبـیحی کـه بـا نـام غـیر از خـدا   [بپی اُکل گـردد سـر از تـن جُـدا]
ولی گـر کسـی را بُـوَد اضـطرار   که نه ظالم، نه باغی بـه پـروردگار -
گـناهی نکـرده است [در اُکـل آن]   خـدایست بـخشنده و مـهربان
۱۷۴- کسـانی کـه بـنهند [ستر] نـهان   بـه بـخشی کـه آن را خـدا [ی جهان]
[فـرستاده بـهر بشـر] از کـتاب   [بُـوَد فـعل آنـان بسـی نـاصواب]
فـروشند اگـر [حکـم ربّ جـلیل]   [بـه نـابخردی] بـر بـهایی قـلیل
بـه دلهـایشان [بـهر کـین داشـتن]   نـخواهـند جـز نـار انـباشتن
نـه هـرگز خـدا را [بـه یوم‌الحساب]   بُـوَد بـا چـنین مـردمانی خـطاب
نـه شـان سـازد [از لوث آثـام] پـاک   عـذابـی است از بـهرشان دردنـاک
۱۷۵- از آن مـردمانند [انـدر شـمار   کـه دارنـد تـوصیفی از ایـن قـرار]:
هـدایت دهـند و ضـلالت خـرند   نـیابند غـفران و کـیفر بـرند
[عـجبا] کـه در آتش [کـردگار]   چـه مـایه جسـورند [درگـیر و دار]!
۱۷۶- و ایـن را سـبب آنکـه ربّ [وحید]   بـه حـقّ کـرده نـازل کـتاب [مـجید]
و آنـان کـه در آن کـنند اخـتلاف   بُـوَد بـین ایشـان [همـاره] شکـاف

۱۷۷- [به‌وقت نماز] این نه نیکو کنید | که بر خاور و باختر رو کنید
ولیکن کسی نیکی آرد به‌جای | که ایمان بیارد به [ذات] خدای
به [خیل] ملائک، بروز حساب | به پیغمبران و به [متن] کتاب
[و نیک آنکه] با بودن حُبّ مال | دهد مال [بر مردم سخت حال]
به خویشان و ایتام و بیچاره [نیز] | به دور از وطن‌های آواره [نیز]
و آزادی بندگان را خرید | و بذلش به افراد سائل رسید
و بر پا همی داشت [رکن] صلات | و پرداخت [آن سان که باید] زکات
[و نیک آن کسانی] که بر عهد خویش | [گرفتند راه وفا را به پیش]
[و نیک آن چنان مردم تنگدست | که مانند پُر طاقت و بی‌شکست]
و در حال بیماری و کار زار | بمانند مستحکم و استوار
و اینان بُوند اهل صدق و یقین | هم این مردمانند از متّقین
۱۷۸- شما ایکه دارای ایمان شدید | [پذیرندهٔ حکم یزدان شدید]
نوشته شده بر شمایان قصاص | [و زان مجرمین را نباشد خلاص]
قصاص یکی حُرّ، یکی حُرّ بُوَد | و بر عبد، عبدی فراخور بُوَد
قصاص یکی زن، یکی زن بُوَد | [که یک تن به جبران یک تن بُوَد]
[کسی کاو فتاد اندرین قید و بند] | وز عفو برادر بشد بهره‌مند،
سزد آنکه از راه نیکی [و داد] | به نیکی دهد [آنچه بایست داد]
خود این است تخفیف پروردگار | شما را بود رحمتی [آشکار]
وز آن پس بود بر تجاوزگران | یکی کیفری دردناک [و گران]
۱۷۹- قصاص، ایکه باشید صاحب خرد! | [برای شما زندگی آورد]
[نظام شما را کند برقرار] | بُوَد آنکه گردید پرهیزگار
۱۸۰- نوشته شده بر شما [این چنین] | که [پیک] اجل هر کرا شد قرین
ز چیزی که خواهد نهادن بجای | [به تجویز شرع و رضای خدای]
وصیّت کند بهر مادر، پدر | و وابستگان را کند بهره‌ور
و این حقّ به پرهیزگاران بُوَد | [ره روشن حقمداران بُوَد]
۱۸۱- و هرکس [که متن وصیّت شنید | سپس خطّ تبدیل بر آن کشید]
به تحقیق از آن‌هاست وزر [و وبال] | که تغییر بدهند بران [مقال]
[وز آن‌ها بُوَد کیفر این خطای] | همانا سمیع است و دانا خدای

۱۸۲- کسی را اگر باشد اینگونه بیم — که موصی جفاگر بُوَد یا اثیم
اگر بین [ورّاث، بر پای خاست — به اصلاح رفت [وز افساد کاست]
خدا را گناهی نکرده است آن — که باشد خدا غافر و مهربان
۱۸۳- شما ای کسانی که ایمانتان — [فروزنده دارد دل و جانتان]
نوشته شده بر شمایان صیام — بدانسان که مکتوب آمد [بنام]
کسان را که بودند پیش از شمای — مگر زهد ورزید [بهر خدای]
۱۸۴- [بمانید در] روزه‌داری [خویش] — در ایّام معدود [کآیند پیش]
کسی گر مریض است یا در سفر — به‌جای آردش روزهای دگر
گر او را نه‌تاب است تا این کند — به کفّاره اطعام مسکین کند
به رغبت اگر بیش از این داد خیر — بُوَد خیر از او [نه از آنِ غیر]
بدانید اگر، بر شما آن نکو، — کننده بر روزهٔ خویش آرید [رو]
۱۸۵- مهِ روزه را آنچنان ماه [دان] — که قرآن فرود آمده است اندر آن
پی رهنمایی انسان بُوَد — نشان‌های ارشاد در آن بُوَد
و فُرقان بُوَد از آن که در روزگار — [illegible] بطلان و حقّ آشکار]
پس آن کاو در این ماه دارد حضور — ورا روزه واجب شود [بی‌قصور]
و آن کاو مریض است یا در سفر — به‌جای آردش روزهای دگر
رفاه شما را بخواهد خدای — نخواهد که مانید در تنگنای
که آخر شما [روزهای صیام] — بیارید بر جا به‌وجه تمام
خدا را بگویید تکبیر چون — شما را سوی رشد شد رهنمون
مگر [چون که این راه را بسپرید] — سپاس خدا را به‌جای آورید
۱۸۶- و چون بندگان مرا [بنگری] — [که آیند نزد تو] پرسشگری
چو پُرسند در باب من [ای حبیب] — منم [بر دعا و دعاگو] قریب
سپس چونکه [خواننده] خواند مرا — اجابت نمایم دعای ورا
بباید [مهیّا بدان سان شوند] — که از من پذیرای فرمان شوند
و ایمان بیارند بر من مگر — هدایت بیابند [زین رهگذر]

۱۸۷- شما را به شب‌های ماه صیام «رَفَث» با زنان‌تان نباشد حرام
زنان شما [در مقام قیاس] بباشند بهر شما [چون] لباس
شما [نیز چون] پوشش [همسران] [هموادار و حامی یکدیگران]
خداوند می‌بود اگه ز پیش که ناراست باشید با نفس خویش
ببخشید و با دیده عفو دید واکنون به آنها مُباشر شوید
بجویید آن را که پروردگار نوشت [و بشد از شما خواستار]
خورید و بنوشید تا آشکار شود بر شما خیط لیل و نهار
نمایید [از بام تا مرز شام] شما روزهٔ خویشتن را تمام
به مسجد چو باشید در اعتکاف مباشر شدن با زنان شد خلاف
و این است مرز خداوندگار مگیرید در قُرب آنها قرار
بدین سان نماید خدا [ی جهان] نشانهای خود را به مردم بیان
مگر، آنکه گردند پرهیزگار [و گیرند ز آیات حق اعتبار]
۱۸۸- نباید به خوردن ز اموال هم به ناحق [گشایید دست ستم]
و با دادن رشوه بر داوران بجویید راه تقرّب بر آن
[به‌حالی که بر امر مستحضرید] که بخشی ز اموال مردم خورید
۱۸۹- چو از ماه [و از شکل‌های]هلال [کسانی] نمایند از تو سؤال
بگو: آن [اَهِلّه که در ماه‌هاست] نمایانگر وقت و حج [شما]ست
نه نیکی بُوَد اینکه بهر مرور در آیید بر خانه‌ها از ظُهور
ولی نیک آن کاو [ز امر خدای] [نتابد سر و]زهد آرَد بجای
[م]جویید راه دخول از ورا[ی] در آیید از بابها در سرا
نمایید زهد از خدا را شعار که باشید شاید شما رستگار
۱۹۰- [چو قومی بسوی شما حمله کرد] در آیید بهر خدا بر نبرد
[ولی چون که پیکار آمد به بَر] نباید که باشید آغازگر
همانا خداوند [جنگاوران] نباشد محبّ تجاوزگران

۱۹۱- و در هرکجاشان به چنگ آورید … شما دست در خون ایشان برید
برون‌شان نمایید از آن مکان … که کردند بیرونتان [بی‌امان]
[که آن قوم را فتنه در سر بُوَد] … و [خود] فتنه از قتل بدتر بُوَد
به نزدیکی و [گرد] بیت‌الحَرام … ستیزه نباشد شما را مرام
مگر آنکه آن قوم [باطل‌پرست] … در آن جای [بر جنگ یازند دست]
گر اینگونه شد کار، در کارزار … [برآرید از جان ایشان دمار]
[بود قتل] از بهر آنان سزا … بدین سان بُوَد کافران را جزا
۱۹۲- کشیدند اگر دست [از کارزار] … غفور و رحیم است پروردگار
۱۹۳- [در این رزم چندان فشارید پای] … که از فتنه چیزی نماند بجای
[که از فتنه چیزی نماند بجای] … که دین خاص گردد به [ذات] خدای
گر آن قوم از موضع کینه خاست … تعدّی نه جز بر ستمگر رواست
۱۹۴- [نه حُرمت بماند به] ماه حرام … [نیابد چو از دشمنان احترام]
و بر هر حرامی قصاصی رواست … [به حدّی که در آن رضای خداست]
کسی بر شما گر تجاوز نمود … بدین سان که دست تجاوز گشود
شما را تعدّی بر آن کس رواست … [به نحوی که در حدّ زهد خداست]
بدانید از روی قطع و یقین … همانا خدا هست با متّقین
۱۹۵- ببخشید در راه یزدان [پاک] … مسازید خود خویشتن را هلاک
نمایید احسانگری را شعار … به نیکان مُحِبّ است پرودگار
۱۹۶- چو بر حجّ و بر عمره روی آورید … برای خدایش به پایان برید
وگر از برای شما «حصر» هست … فرستید هر هَدْی کاید بدست
ز سرهایتان مو نباید سترد … مگر آن ذبیحه به مذبح سپرد
کسی از شما گر که بیمار هست … و یا در سرش [رنج] و آزار هست
[چو سر بستُرد] فدیه‌ای بایدش … [کزان فی‌المثل] روزه‌ای شایدش
تصدّق دهد یا که قربان کند … [هرآن را میّسر بُوَد آن کند]
[پس از رفع محظور] و خلق امان … چو از عمره شد بر تمتّع روان
به هر هَدیِ‌کش کار آسان کند … ببایست [البتّه] قربان کند
وگرنه به روزه نماید قیام … در ایام حجّ در سه روز [تمام]
و هنگام رجعت کند اهتمام … شود هفت روز دگر در صیام
و این هفت و آن سه دهه‌ی کاملند … [به جبرانِ ناکرده‌ها عاملند]
و این [حکم] از بهر آنکس رواست … که اهلش [ز بیت و ز حومه جُداست]
خدا را بترسید و دارید یاد … که او سخت کیفر کشد [در معاد]

۱۹۷- و در ماههای معیّن [ز سال] | [بباید شود] امر حج [امتثال]
پس آنکس که واجب نمودش بخویش | [سزاوار باشد که داند ز پیش]
که در حج نباید گناه و جدال | و نزدیکی زن [برای رجال]
و هر خیر کاید ز دست شمای | بدان [کار] آگاه باشد خدای
وگیرید زاد رهی [کاین رواست] | که پرهیزگاری بهین توشه‌هاست
و بایست از من بدارید بیم | أیا صاحبان عقول [سلیم]
۱۹۸- و [در حج] نباشد شما را گناه | تمنّای [روزی] ز فضل اِلاه
ز [موقف] به مشعر چو باید روید | به ذکر خدا باید اندر شوید
به دادار باید بُوَد یادتان | بدان سان که بنمود ارشادتان
که بودید در روزگاران پیش | ز افراد گمراه [و گمکرده خویش]
۱۹۹- و آنکه شما هم چو خلق [اِلاه] | بکوچید سوی دگر جایگاه
بخواهید غفران ز ربّ [جهان] | که هست او بخشنده و مهربان
۲۰۰- چو کردید آیین حج را تمام | بیارید از [ذات] حق یاد [و نام]
بدان سان که بر یاد آباء خویش | بباشید، حتّی از آنگونه بیش
گروهی ز مردم [به‌گاه طلب] | [در آیند اینسان به‌راه طلب:]
ببخشا بما ای خدا [ی جهان] | به‌دنیا هر آن چیز نیک است [آن]
چنین مردمی را بروز معاد | نصیبی [از نعمت نخواهند داد]
۲۰۱- گروهی دگر [در مقام طلب] | بگویند [این‌سان کلام طلب:]
ببخشا بما ای خداوندگار | همه خیر و نیکی در این روزگار
و ما را به عقبا نکویی بیار | و از کیفر نارمان بازدار
۲۰۲- بر اینان نصیبی است زین اکتساب | و دادار باشد سریعُ الحساب

۲۰۳- چو ایّام [تشریق] آید به پیش   بیاد آورید از خداوند خویش
هر آنکس دو روزش نماید حساب   نباشد گناهی بر او زین [شتاب]
[وگر در سه روزش رساند بجای]   بر او هم گنه نیست [نزد خدای]
[در این است خشنودی کردگار]   که پرهیزگاری نماید شمار
خدا را بترسید و دانید این   سوی اوست حشر شماها [یقین]
۲۰۴- کسی هست در بین مردم که او   چو در باب دنیا کند گفتگو
[همه گفته‌هایش بُوَد دلنشین]   خوش آید ترا گفته‌هایی چنین
به چیزی که در قلب دارد نهان   گواه آوَرَد [ذات ربّ جهان]
[و این جمله‌ها وصف آن یک تن است]   و حال آنکه او سخت‌تر دشمن است
۲۰۵- و چون موجبی در کَفَش اوفتاد   بکوشد که در ارض آرد فساد
در آرد همه کشت و حیوان ز پای   نه این افساد را دوست دارد خدای
۲۰۶- وگر گفته آید باو [کای فلان]   بپرهیز از کردگار [جهان]
حمیّت بگردد بر او [سدّ راه]   رود او ز غضب بسوی گناه
جهنّم ورا کافی [از هر دری] است   [illegible] جهنّم چه بدبستری است]
۲۰۷- کسی باشد از مردم [ایثارگر]   که او نفس خود را فروشد مگر
کزو [ذات] اللّه خشنود باد   و حق را بُوَد رأفتی با عباد
۲۰۸- گذارید ای اهل ایمان تمام   بدنیای آرامش [و صلح] گام
[به سویی که شیطان نهاده است رو]   مباشید پیرو به اَقدام او
که شیطان شما را [به هر راه و کار]   همانا بُوَد دشمنی آشکار
۲۰۹- پس از آن که آیات [ما بالعیان]   بیامد برای شما [در میان]
خطاکر نمودید دانید [نیز]   که دادار باشد حکیم و عزیز
۲۱۰- ندارند گویی جز این انتظار   که با ابرهایی [همه سایه‌وار]
بیاید خدا با ملک [همزمان]   به دیدار آن مردم [بدگمان]؛
و هر امر [لازم] بیاید مرور   و سوی خدا بازگردد امور

۲۱۱- بپرس این [حقیقت] ز قوم یهود [که ما را عطایا به ایشان چه بود؟]
چه بسیار آیات روشنگری بدادیمشان [از پی رهبری]
کسی کز خداوند نعمت بیافت و آنکه به تبدیل نعمت شتافت،
[بداند بر این کار باشد عذاب] خداوند باشد شدید العقاب

۲۱۲- رخ زندگانی دنیا [ی پست] به چشمان کفّار زینت شده است
کسانی که دارای ایمان شدند گرفتار تَسخُر از ایشان شدند
به حالی که ارباب ایمان سرند به محشر از آن کافران برترند
به هرکس که خواهد [ز خاک و ز آب] خداوند روزی دهد بی‌حساب

۲۱۳- بشر از نخستین یکی رسته بود [در اختلافش به‌رخ بسته بود]
رسولان برانگیخت پروردگار که تبشیر و انذارشان بود کار
فرستاد همراه ایشان کتاب به مبنای حقّ [و بوفق حساب]
که در بین مردم به هر اختلاف قضاوت نماید [به دور از خلاف]
و آنان که دارای ایمان بُدند بری از اختلاف [و جدایی] شدند
بجز مردمی باغی [و نابکار] پس از آن [همه] آیت آشکار
و ارباب ایمان که گاه اختلاف پس از درک حق بودشان، [نی خلاف]
خدا جانب حقّ فرستادشان به فرمان خود کردارشادشان
و پروردگار آن کسی را که خواست هدایت نماید سوی راه راست

۲۱٤- شما را تصوّر بُوَد آنچنان که گردید داخل به باغ جنان؟!
و زان خوف و رنج نیاکانتان نیاید اثر بردل و جانتان؟!
بر ایشان [بسا] تنگدستی رسید [بسی] رنج و بیماری آمد پدید
رسیدند تا مرز تاب و توان بر ایشان همه کار آمد بجان
به حدّی که پیغمبر و مؤمنین [هم آواز گشتند و] گفتند این:
بُوَد یاری حضرت حقّ کجای؟! الا هست نزدیک نصر خدای

۲۱۵- بپرسندت از وضع انفاق خویش بگو هرچه از خیر [آید به پیش]
بیارید [آن خیر و نیکی] بجای برای پدر ـ مادر و اقربای
برای یتیمان و بیچارگان ز شهر و دیار خود آوارگان
و هر خیر کاید ز دست شمای برانست آگاه [ذات] خدای

۲۱٦- نوشته شده بر شمایان قتال ... به حالی که دارید از آن ملال
بسا بر شما هست امری گران ... و خیر شما [بیشتر] اندران
بسا آنکه چیزی بدارید دوست ... به حالی که شرّ شما اندروست
خدا داند [آنرا که باشد نهان] ... شماها ندانید [راز جهان]
۲۱۷- ز ماه حرام و نبرد اندران ... [در آیند و پرسند پرسشگران]
بگو: اندران [حمله و] کارزار ... گناه بزرگی بُوَد در شمار
[ولی] بستن راه پروردگار ... و بودن به دادار کافر شمار
و از ساحت [پاک] بیت‌الحرام ... [به خیره سری] بردن احترام
[و بر ساکنانش نمودن گناه] ... و اخراجشان کردن از جایگاه
گناهانی از جنگ بدتر بُوَد ... [خطا نزد دادار اکبر بُوَد]
[و هر فتنه‌ای کفر پرور بُوَد] ... [و خود] فتنه از قتل بدتر بُوَد
[در آیند] آن مشرکین کینه‌ور ... بتازند دائم شما را به سر
بیابند شاید مجال [و مفرّ] ... شما را نمایند از دین به در
وگر از شما فردی از دین خویش ... شود کافر و مرگش آید به پیش
هدران فعل نیکی که از وی بجاست ... به دنیا و عقبا [به باد] فناست
و آنان بباشند از اهل نار ... بمانند در آن همی پایدار
۲۱۸- و آنان که دارای ایمان شدند ... و قومی که در کار هجرت بُدند
و آنها که در راه پروردگار ... نمودند [با جان و دل] کارزار
چنین مردمی راست در دل اُمید ... به لطف خداوندگار [مجید]
[بلی] ذات پروردگار [جهان، ... به ما] هست بخشنده و مهربان
۲۱۹- چو پرسند [حکم] قمار و شراب ... بگو: [بهر پرسشگران این جواب:]
در آن هر دو باشد گناهی کبیر ... و زان مردمان راست سودی [صغیر]
[ولیکن] گنه کارِ بُودشان ... بُوَد اکبر [و برتر] از سودشان
ز انفاق پرسش چو آرند پیش ... بگو: فضل بر حدّ حاجات خویش
نشانهای خود را خداوندگار ... بدین سان کند بر شما آشکار
مگر آنکه [لختی] تفکّر کنید ... [به امروز و فردا تدبّر کنید]

۲۲۰- به [اوضاع] دنیا و عقبای خویش]
[نمایید کنکاش با رای خویش]

نمایند از تو [گروهی] سؤال
[که] در باب ایتام [چونست حال؟]

بگو: بهر ایتام اصلاح کار
بُوَد بهترین کار [ها در شمار]

به ایتام همزیستی گر کنید
برای خود آنها برادر کنید

و آگه بُوَد داور [بی‌نیاز]
چه کس مُفسد است و چه کس کارساز

وگر خواستی ذات پروردگار
گرفتی برای شما سخت‌کار

همانا خدایست پیروزمند
و دانا [به هر امر، بی‌چون و چند]

۲۲۱- شما، با زن مشرک [و تیره‌رای]
نگشته است تا مؤمن [و باخدای]

مبندید پیمان پی همسری
[مجویید جز این ره دیگری]

کنیزی که دارای ایمان بُوَد
به از بانویی شرک بر جان بُوَد

اگر چند آن زن که کافر بُوَد
شما را خوش آیند خاطر بُوَد

و مدهید [هرگز زن و دختری]
به مردان مشرک پی همسری

مگر اینکه از اهل ایمان شوند
[ز آیین پیشین پشیمان شوند]

چو عبدی ز ایمان بود بهره‌ور
ز آزاد مشرک پسندیده‌تر

[اگرچه ز هر نیکویی بهره‌مند]
اگرچه شما را بُوَد دلپسند

صلا در دهند آن کسان سوی نار
و بهر جنّت و مغفرت، کردگار

بخواند به توفیق و غفران خود
شما را [فراسوی رضوان خود]

نشان‌های خود را هویدا کند
که تا خلق تذکار پیدا کند

۲۲۲- ز حیض از تو پرسند [مردم] بگو:
زیانبار [و آلوده] چیزی است او

هر آنگه که پیش آمد اینگونه حال
نمایید از بانوان اعتزال

زنان تا ز علّت نگردند پاک
از ایشان بمانید در انفکاک

پس از پاکی آمیزش انسان رواست
که بر طبق فرمان حقّ بر شماست

خداوند با تائبین است دوست
و هم بهر پاکیزگان دوست اوست

۲۲۳- زنان بر شما [همچنان] کشتزار
[شما اندر آن مزرعت کشتکار]

هر آنگاه خواهید [در آن زمین]
بکارید بذری [به مبنای دین]

[یکی بهره نیک صالح] ز پیش
فرستید [از بهر فردای خویش]

شما را لقاء است با کردگار
و بر مؤمنین این بشارت بیار

۲۲۴- و مدهید [نام] خداوندگار
به [ایراد] سوگندهاتان قرار

که خود را ز احسان و تقوا بدور
بدارید [در چند وچون] امور

و در آشتی بین خلق [خدا]
بدارید خود را ز مردم جدا

[به سوگندها مگذرانید کار]
سمیع و علیم است پروردگار

۲۲۵- به سوگند [لغو و بدون حساب]
شما را خداوند ندهد عِقاب

ولکن شما را کند بازخواست
پی آنچه در قلب‌های شماست

و [ذات] خداوند بخشنده است
شکیبای [درباره بنده] است

۲۲۶- وآنان که سوگند کردند یاد
که با همسرانشان تقارب مباد

ببایست مانند تا چار ماه
و در بازگشتن [نباشد گناه]

[بدین سان اگر باز دارند عنان]
خدای است بخشنده و مهربان

۲۲۷- وگر بر جدایی نهادند رای
همانا سمیع است و دانا خدای

۲۲۸- زنانِ گرفته ز همسر طلاق
ببایست کز بعد این افتراق

بمانند اندر در انتظار
که «قُرء» سه گانه شود آشکار

و [نیز] آنچه را کردگار [جهان]
نموده در اَرحام آنها نهان

به اَلله دارند ایمان اگر
و ایمان به حشر و حیات دگر

نباشد حلال اینکه پنهان کنند
[و آن را که حقّ است کتمان کنند]

وگر فکر اصلاح با همسران
بباید [در این دوره] با شوهران

[همان] شوهرانشان سزاوارتر
ز بهر رجوع [از کسانی دگر]

[خصوصاً] که باشند اصلاح‌خواه
[و خواهان حقّ و بری از گناه]

زنان را حقوقی به مردان بُوَد
که عرف اندران [کارگردان بُوَد]

چنان چون حقوقی که از بهر مرد
به نزد زنان [عرف تقدیر کرد]

به زن [تا حدی] مرد برتر بُوَد
و چیره و داننده داور بُوَد

۲۲۹- طلاقی [که رجعی است] باشد دوبار
[و نیز یک] مقیّد به حسن و قرار:]

نگهداری زن به وجه نکو
و یا با نکویی جدایی ازو

و این بر شما می‌نباشد حلال
که از زن ستانید [هرگونه] مال

که قبلاً بدادید [با اختیار]
مران مال را دربید وی قرار

مگر آنکه زوجین را ترس [و بیم]
در افتد به دل [از خدای عظیم]

[کز اینگونه اقدام و اینگونه رای
نمانند برجا حدود خدای]

ور این بیم آمد شما را به جان
که حدّ خدا را برید از میان،

گناهی نباشد بر آنان اگر
دهد سربهایی [در این رهگذر]

و این‌هاست مرز خدا ای [ودود]
تجاوز مجویید از این حدود

ستمکاره باشند اینان اگر
کنند از حدود الهی گذر

۲۳۰- چو زن را [سه نوبت] بگوید طلاق
نکاح دگر [بعد از این افتراق]،

نه او را حلال است تا دیگری
[پس از عقد تزویج و همبستری]

[به آیین] طلاقش بگوید [مگر
تراجع توانند بار دگر

[به شرطی] که امید باشد بجای
که مانند برجا حدود خدای

[و این‌ها که آمد به شرح و بیان]
بُوَد مرزهای خدا ای جهان]

کند مرزها را خدا آشکار
به قومی که باشند دانا [بکار]

۲۳۱- زنان را چو گفتید [یک سر] طلاق
و کردند طیّ عدّهٔ [افتراق]

بداریدشان یا به نیکی به جا
به نیکی نمایدشان یارها

نباید به زور و زیانشان نگاه
بدارید، کاین کار باشد گناه

چه، هرکس که این راه گیرد به پیش
یقیناً ستم کرده بر نفس خویش

نباید که آیات دادار [خود]
به تسخر بگیرید [یا کار خود]

بیارید این [واقعیت] بیاد
که حقّ بر شما باب نعمت گشاد

و از هرچه مکتوب و حکمت خدای
فرستاد [از سوی خود] بر شمای

شما را بآن میدهد وعظ [و پند]
و باشید از زهد حقّ بهره‌مند

و پروا کنید از خدا [ی جهان]
که داناست بر هر [عیان و نهان]

۲۳۲- زنان را چو گفتید [دیگر] طلاق
و کردند طیّ عدّهٔ [افتراق]

[چو با همسران راهی از بهر خویش
به خیر و تراضی بگیرند پیش]

مباشید مانع که عقد نکاح
نمایند جاری [به وجه مباح]

و این است [خود موجب] وعظ و پند
و زین پند آنکس بُوَد بهره‌مند

که ایمان بیارد به پروردگار
و مؤمن بگردد به روز شمار

شما را چو أزکی و اطهر بُوَد
پی رشد و تطهیر بهتر بُوَد

خداوند میداند [اما] شمای
ندانید [آن را که داند خدای]

۲۳۳- به ارضاع اطفال خود مادران
بستمانند دو سال کامل در آن

و باشد از آنِ کسی این [روال]
که خواهد رضاعت بحدّ کمال

پدر را که مولود از آن اوست
بباید [از راهی که حقّ و نکوست]

معاش و لباس چنین باتوان
مهیّا نماید [به‌حدّ توان]

موظّف نگردد کسی بیش از آن
که در ذات او هست وسع [و توان]

و از بهر کودک [در این رهگذر]
نه مادر شود رنجه و نی پدر

پدر گر نباشد، تکالیف او
ز وارث بباید کنی جستجو

پدر مادر، ار با رضای ضمیر
پی بازگیری کودک ز شیر

رسیدند بر وحدت فکر و کار
[گناهی بر آنها نگشته است بار]

چو خواهیدتا [از در اختیار]
پی شیردادن بآن شیرخوار،

یکی دایه آریدش [اندر کنار]
گنه نیست [این، نزد پروردگار]

به شرطی که در حدّ عرف و قرار
بآن دایه بدهید پاداش کار

بدارید بیم از خدا [ی جهان]
بدانید [کاندر عیان و نهان]،

هر آن فعل کاید ز دست شما
بر آن کار بیناست [ذات] خدا

۲۳۴- کسانی اجل می‌بَرد از شمای وز آنها زنانی بماند بجای
که بایست مانند در انتظار به ده روز افزون ز ماهِ چهار
چو گشتند باختم [عِدَّة] قرین شما را نباشد گناهی در این
که هر راه خواهند [و هرگونه کار] به نیکی [و عزّت] کنند اختیار
و هر فعل کاید ز دست شمای بران فعل آگاه باشد خدای
۲۳۵- چو با بانوی [شوی داده ز دست] شما را بسه دل میل تزویج هست
توانید او را شدن خواستار به تعریض [نی واضح و آشکار]
و یا در دل این فکر، دادن پناه بهرحال نَبوَد شما را گناه
بدانست حقّ یادشان در زمان شما را شود نقش بر لوح جان
ولی بهر تزویج، قول و قرار نباید نهانی شود برگزار
مگر اینکه گویید گفتی نکو، [پسندیده و در خور آبرو]
شما را برای زناشویی عزم نبایست گردد [بهر حال] جزم،
مگر [عدّه، بر مقتضای کتاب] سرآید بر ایشان [از روی حساب]
و دانسته باشید ربّ [جهان] به چیزی که دارید در دل نهان
[همارِه] بُوَد [ذات او] باخبر ز عصیان باو پس بباید حذر
و دانسته باشید پروردگار غفور است و [در داوری] بردبار
۲۳۶- چو پیش از زناشویی و وضع مَهر [نخواهید وصل و نجویید بَهر]
زنان را چو خواهید دادن طلاق گناهی نباشد بر این افتراق
[همان به که] با صورتی دلپسند شوند از عطای شما بهره‌مند
توانگر، به حدّی که بروی نکوست و نادار آن سان که در وسع اوست
متاعی به آئین عرف [و قرار] زنان را گذارید در اختیار
[و رفتار شایسته‌ای] این چنین روا باشد از جانب مُحسنین
۲۳۷- چو پیش از وصال و پس از وضع مَهر بجویید فصل [و نخواهید بَهر]
زنان را ز مَهری که دِینِ شماست یکی نیمه [پرداخت کردن رواست]
مگر خود به بخشش کنند اعتراف [شما را بدارند از آن حقّ معاف]
و یا آنکه دارد [زمام] نکاح کند بر شما حقّ او را [مُباح]
[وگر مردها را بُوَد اهتمام که مهر زنان را به وجه تمام]
دهند [و نجویند راه دگر] بُوَد این به تقوای نزدیکتر
و با یکدگر رسم فضل [و داد] شما را نبایست بُردن ز یاد
به فعلی که آید ز دست شمای هماناً بصیر است بر آن خدای

۲۳۸- و بباید [به حال خضوع و نیاز] ... بباشید کوشا به حفظ نماز
نماز میانه چو آریدش جای ... و خاشع بمانید حقّ را به پای
۲۳۹- وگر بیم جان است [اندر میان] ... [چنان وحشت و جنگ یا هر زیان]
[نماز مخافت] به جای آورید ... چه راکب، چه راجل براه اندرید
چو امن آمد [و بیم از بین خاست] ... بیاد آورید از خدا [کان سزاست]
که او دادتان آگهی [سربسر] ... ز هر چیز بودید از آن بی‌خبر
۲٤۰- کسان را چو عارض بگردد ممات ... و باشند ز نهایشان در حیات
[همان به که اینان] وصایت کنند ... [از وابستهٔ خود حمایت کنند]
ورا خرج یک ساله تعیین کنند ... در آن خانه اِسکانُش تضمین کنند
وز آن خانه گر پای بیرون نهاد ... به هر کار شایسته‌ای تن بداد
شما می‌نباشید تقصیر کار ... عزیز و حکیم است پروردگار
۲٤۱- و بر زن که از شوی گیرد طلاق ... روا باشد [از بعد این افتراق]
یکی هدیهٔ نیک از سوی شوی ... [هماهنگ با عزّت و جاه اوی]
عطائی است در حدّ عرف و قرار ... [مقرّر] به مردان پرهیزگار
۲٤۲- نشان‌های خود را خدا [ی جهان] ... بدین‌سان کند بر شمایان عیان
مگر آنکه [رسم و ره کار خویش] ... بیابید با عقل [وگیرید پیش]
۲٤۳- تو آیا ندیدی که چندین هزار ... کسان را که خارج شدند از دیار
[تمامی] گریزان ز بیم اجل ... بفرمودشان ربّ [عزّ و جلّ]
بمیرید و آمد برایشان ممات ... سپس دادشان [بار دیگر] حیات
همانا خداوند احسان کند ... [تفضّل بافراد انسان کند]
ولی اکثرینی ز افراد ناس ... نگویند [فضل] خدا را سپاس
۲٤٤- و در راه [آئین] پروردگار ... کنید [از سر جان و دل] کارزار
[و دانسته باشید این را شمای]: ... همانا سمیع است و دانا خدای
۲٤۵- که باشد؟ که ولی به یزدان دهد؟ ... [یکی وام] از روی احسان دهد
خدا اجر او را نکوتر کند ... ورا داده چندین برابر کند
و تنگی ده و واسع رزق‌هاست ... و سوی خدا بازگشت شماست

۲۴۶- تو نشنیده‌ای کان سران یهود ‌‌ ‌ پس از آنکه موسی به دنیا نبود
[به خواهشگری صف بر آراستند] ‌ ‌ ز پیغمبر خود چنین خواستند:
که بر ما برانگیز یک شهریار ‌ ‌ که ما [جمله] در راه پروردگار
نماییم پیکار [بهر ثواب] ‌ ‌ به آنها نبی داد این سان جواب:
بسا حکم پیکار یابد صدور ‌ ‌ وز آن خویشتن را بگیرید دور
بگفتند: در راه پروردگار ‌ ‌ چرا دور مانیم از کارزار؟
به‌حالی که دور از وطن مانده‌ایم ‌ ‌ ز ابناء و کاشانه‌ها رانده‌ایم
چو فرمان پیکار تنفیذ یافت ‌ ‌ بجز اندکی، قوم از آن سر بتافت
خدا باشد آگه [ز هر بیش و کم] ‌ ‌ به [افعال و اقوال] اهل ستم
۲۴۷- نبی‌شان خبر داد و گفتا إلاه ‌ ‌ برانگیخت «طالوت» را پادشاه
بگفتند: او را حکومت چراست؟ ‌ ‌ حکومت به ما بیش از او سزاست
به حالی که [او را چنین است حال:] ‌ ‌ که بی‌بهره مانده است از وسع مال
[نبی] گفتشان کز میان شمای ‌ ‌ همانا گزیده است او را خدای
فزوده بر او داور [ذوالمنن] ‌ ‌ هم از دانش و هم ز نیرو[ی تن]
دهد مُلک خود را بهرکس که خواست ‌ ‌ گشاینده [کار و] دانا خداست
۲۴۸- خبر دادشان آن پیمبر که [هان] ‌ ‌ بر این حکمرانی و آن حکمران
یکی آیت آید برای شما ‌ ‌ در آن سَلوَت [قلب و رای] شما
ز سوی خدای است [صندوق عهد] ‌ ‌ [بُوَد ذکر اسلاف را همچو مهد]
ز موسیٰ و هارون و اخلافشان ‌ ‌ [همه هرچه مانده به عالم نشان]
[به تابوت عهد است و ز امر خدای] ‌ ‌ ملائک برندش [ز جایی بجای]
شما را بُوَد آیتی اندرین ‌ ‌ چو باشید [با] اهل ایمان [قرین]

۲۴۹- چو طالوت آمد برون با سپاه   بگفتا به لشکر [در اثناء راه]:
همانا شما را به نهری خدای   یکی آزمون آورد [پیش پای]
ز من نیست هرکس [به شور و شتاب]   از آن نهر خود را کند سیرِ آب
و هرکس ننوشد از آن از من است   مگر جرعه‌ای در حدِّ مُشت دست
بجز اندکی ز آن گروه کثیر   نمودند خود را از آن آب سیر
چو طالوت و آن مؤمنین قلیل   گذشتند از نهر [چون سیل]
بگفتند: ما را برای نبرد   نه نیرو به اندازه است و نه مرد
چو بسیار نیروی طالوت نیست   ره چیره گشتن به جالوت نیست
کسانی که بودند امیدوار   به دیدار خود با خداوندگار
بگفتند با قوم [کاین راه نیست]   [کسی جز خداوند آگاه نیست]
چه بسیار قوم قلیلی که چیر   بگشتند بر مردمانی کثیر
[بُوَد این به فرمان ایزد قرین]   و باشد خداوند با صابرین
۲۵۰- چو گشتند طالوتیان روبرو   به میدان به جالوت و مردان او
بگفتند: [بر فرق ما ای حبیب]   فرو ریز [باران] صبر و شکیب
خدایا به هنگامهٔ کارزار   قدم‌های ما را تو ثابت بدار
[و ای کردگار جهان آفرین]   بده نصر ما را بر این کافرین
۲۵۱- هزیمت فکندند طالوتیان   به فرمان ایزد به جالوتیان
و «داود» [در گرمگاه نبرد]   [تن گرم جالوت را سرد کرد]
و داود را [از پس این جهاد]   خدا [ی جهان] مُلک و حکمت بداد
و از هرچه می‌خواست، [ربُّ البشر]   بیاموخت داود را [سربسر]
خدا، دفع بعضی ز مردم اگر   فراهم نسازد به بعض دگر،
[ز افساد آن مردم بدنهاد]   زمین را بگیرد [سراسر] فساد
و لیکن به اهل جهانها [تمام]   خدا را بُوَد فضل [و احسان عام]
۲۵۲- و باشند این‌ها ز ایزد نشان   که از روی حق بر تو خوانیمشان
[تویی نیز مانند آن رهبران]   به تأکید از جمله پیغمبران

۲۵۳- و اینان رسولند وگه برتری … یکی را بدادیم بر دیگری
از ایشان کسی [یافت اینسان مقام] … که او با خداوند گفتی کلام
به بعضی از ایشان خداوند داد … مقامی بلند [و جلالی زیاد]
به عیسی‌بن مریم [پس آنگاه] ما … نمودیم آیات روشن عطا
[بر او مُهر تأکید بگذاشتیم] … مُؤیّد بروح القُدُس داشتیم
و آن مردمانی [که اندر حیات] … پس از انبیاء و پس از بیّنات،
[به کین‌پروری قد برافراشتند … به دلهای خود بذر کین کاشتند]،
اگر خواستی [ایزد بی‌مثال] … نبودند با یکدگر در قتال
سپردند امّا طریق خلاف … نمودند با یکدگر اختلاف
گروهی به ایمان دل آراستند … و جمعی سوی کفر برخاستند
اگر خواستی [قادر لایزال] … نبودند در کار جنگ و جدال
ولیکن [از حکمت در این رهگذار] … کند آنچه خواهد خداوندگار
۲۵۴- ببخشید ای اهل ایمان از آن … [illegible] کردیم رزق شما [در جهان]
[ولی] قبل از آن روز کز بهر خویش … نیابید بیعی، نه یاری [به پیش
شما را شفیعی نه [بر بیش و کم] … همان کافرانند اهل ستم
۲۵۵- خدا، غیر از او، هیچ معبود نیست … و پاینده و واجد زندگی است
زباید نه او را یکی خواب سُست … نه خوابی که باشد گران [و درست]
از اوست هرچیز [اندر جهان] … چه اندر زمین و چه در آسمان
که در نزد او جُز به فرمان او، … برای شفاعت بیاورد رو؟
هران بندگان را بُوَد پیش روی … و یا پشت‌سر، علم دارد بدوی
بجز آنچه دادار خواهد، کسی … به علمش نیابد احاطت [بسی]
ورا کُرسی [حکم] وُسعت چنان، … گرفته است، کز ارض تا آسمان
وحفظ زمین و آسمان برخدای … نباشد گران [و مشقّت فزای]
و او را بود رفعت [جایگاه] … [و هم] او عظیم است [از حیث جاه]
۲۵۶- پذیرفتن دین به اکراه نیست … [که هیچ انحرافی در این راه نیست
به تحقیق گشته است [در روزگار] … ره رشد از گمرهی آشکار
هرآنکس به طاغوت کافر شود … و مؤمن به دادار [غافر] شود
به آویزهٔ محکمی برده دست … که [از هیچ چیزی] نیابد شکست
خداوند باشد سمیع و خبیر … [به اسرار مکتوم در هر ضمیر]

۲۵۷- خدا، آن کسان را بُوَد سرپرست   که ایمان بدلهای ایشان نشست
خداشان ز ظلمت نماید رها   وگردد سوی نورشان رهنما
بر آنان که گشتند از کفر [مست   بباشند طاغوت [ها] سرپرست
ز [نور] هدایت برآرندشان   به تاریکی اندر سپارندشان
وباشند آنها ز اصحاب نار   وخواهند ماند اندران پایدار
۲۵۸- تو آیا ندیدی کسی را که او؟   [بشد با براهیم چون روبرو]
[آیا وی در گفتگو باز کرد]   به وجه محاجّه سخن ساز کرد
خداداده بودش چو حکم [و کلاه]   [بشد غرّه بر حشمت و دستگاه]
بَراهیم گفتش که دادار من   بُوَد آن کسی کاو دهد جان به تن
[پس از آنکه] بخشید [زیب] حیات   [به هر ذی حیاتی] رساند ممات
[چو طاغوت این گفته‌ها را شنفت   ز کبر و منی با بَراهیم] گفت:
و من [نیز] آنم که بخشم حیات   [منم] کاورم [بر خلایق] ممات
بَراهیم گفتش که پروردگار   ز خاور کند مهر را آشکار
[ترا گفته‌ها صدق باشد اگر]   پدیدار بنما خور از باختر
[وآنکس که بر کفر پا می‌فشرد   تو گویی که از شدّت بُهت مُرد]
وقومی که ظلم است وی را شعار   نه او را هدایت کند کردگار
۲۵۹- ویا مثل آن کس [از سوی دشت]   به ویرانه شهری [قضا را] گذشت
[از آن شهر و از گردش روزگار   بجز آوردها بُد بی‌محابا دمار]
فرو ریخته سقف و آوارها   [و بر سقفها خفته دیوارها]
بگفتا به اینان ز بعد ممات   چگونه خدا داد خواهد حیات؟
بمیراند صد سال او را خدا   سپس از پی زیست دادش صلا
بپرسید پروردگارش که [هان]   چه مقدار کردی درنگ [ای فلان؟]
بگفتا درنگم به روزی گذشت   ویا آنکه جزئی ز یک روز گشت
بفرمود: صد سال کردی درنگ   غذا و شراب تو را بُو و رنگ
[در این طول مدّت دگرگون نشد   ز حالی که می‌بود بیرون نشد]
[کنون] بر خر خویشتن کن نگاه   [که گردید از طول مدّت تباه]
[به اموات آنگاه بخشیم جان]   ترا پند مردم نماییم [هان]
[پس از طیّ دوران بر این بوم و بر]   بدین استخوان‌ها یکی درنگر
که پیوندشان چون میسّر کنیم   واز لحمشان جامه در بر کنیم
حقیقت چو از بهر وی رخ نمود   [به اقرار اینگونه لب را گشود]:
که میدانم البتّه ربّ [جهان]   به هرچیز [و هرکار] دارد توان

۲۶۰- و در آن زمانی که گفتا خلیل ... [به درگاه پروردگار جلیل]:

نشان ده به من ای خداوندِ من ... چسان مردگان را دهی جان به تن؟

بفرمود: ایمان نداری بر این؟ ... بگفتا که البتّه دارم یقین

ولی قصدم آرامش دل بُوَد ... [کزین گفتگویم بحاصل بُوَد]

بگفتش خداوند: طیری چهار ... [ز ما بین مرغان] نمای اختیار

پس از کُشت و تقطیع از این چهار ... بنه قطعه‌ای را به هر کوهسار

سپس مرغکان را بخوان سوی خویش ... شتابان به نزد تو آیند پیش

بدان [این حقیقت] که پروردگار ... عزیز است و آگاه [بر هر چه کار]

۲۶۱- کسانی که انفاقشان شد شعار ... ز اموال خود در ره کردگار

چو بذری بُوَد فعلشان [از بذور] ... [که در خاک از قدرت آب و نور]

ز خود هفت خوشه بکار آوَرَد ... و هر خوشه صد دانه بار آوَرَد

خداوند از بهر هرکس که خواست ... [از رحمت] در افزود [و چیزی نکاست]

و باشد خداوندگار [جهان] ... گشایشگر [روزی و] کاردان

۲۶۲- کسانی که در راه دادار [خویش] ... ره [بذل] و انفاق گیرند پیش

ببخشند از ثروت خویش و پس ... نخواهند مَنّ و اَذیٰ بهرکس

بُوَد مزدشان نزد دادار [پاک] ... نه باشند خائف نه اندوهناک

۲۶۳- [به انسان محتاج] گفتِ نکو ... و با [نرمش و] مغفرت [منع او]

به از اینکه مالی ببخشی [به وی] ... بر او باب ایذا گشایی ز پی

و [البتّه ذات] خدا ای حکیم ... ز [مردم] بُوَد بی‌نیاز و حلیم

۲۶۴- شما اهل ایمان به مَنّ و اَذیٰ ... مسازید باطل بخود بر سخا

چو آنکس که می‌بخشد از مال خود ... که بر خلق بنماید اعمال خود

نه بر قلبش ایمان بذات خداست ... نه او را یقینی بروز جزاست

وجودش چو سنگی بُوَد صاف [و پاک] ... که باشند بر سطح آن [بذر و] خاک

چو باران تند و درشتی بریخت ... سترون شد و خاک از آن گریخت

کسان را که کردار، اینگونه هست ... [به فرجام] چیزی نماند به دست

خداناشناسان [کفران شمار] ... نه بنماید ارشادشان کردگار

۳۶۵- کسانی که بهر رضای خدای — و تحکیم ایمان [به نور و صفای]
نمایند انفاق از اموالشان — به باغی شبیه است [احوالشان]
که [بالیده] د رجایگاهی بلند — ز هر تند باران شود بهره‌مند
[همه ساله] آن باغ آرد به بار — [خوش و نغز و نیکو] دو چندان ثمار
نبارد ورش تند باران به سر — ز باران نرمی [شود سبز و تر]
و هر فعل کاید ز [دست] شمای — بر آن هست بینای [ذات] خدای
۳۶۶- کسی از شما می‌پسندد چنین — که دارای باغی بُوَد در [زمین]
یکی باغ انبوه از نخل و تاک — روان گشته از زیرش انهار [پاک]
[همه ساله] آرد برایش به بار — ز هر گونه‌ای نغز و نیکو ثمار
[ولی صاحب باغ] گشته است پیر — [بر او ضعف و افتادگی گشته چیر]
ورا کودکانی بُوَد خردسال — [نه نیروی کار و نه تدبیر حال]
یکی گرد بادی وزد پُر شرار — بسوزد همه باغ را برگ و بار؟
نشان‌های خود را خداوندگار — بدین‌سان کند بر شما آشکار
که باشد شمایان تفکّر کنید — [به امروز و فردا تدبّر کنید]
۳۶۷- [شما ای کسانی کز ایمانتان — منوّر بُوَد خانهٔ جانتان]
ز مالی که [بی‌غش و] پاکیزه هست — و از راه کسب آوریدش بدست
و از آنچه بهر شماها ز خاک — برآریم [چون مکنت و مال پاک]
[از ایندست] انفاق و احسان کنید — [همه هرچه شایسته است آن کنید]
مبخشید از اموال غیرحلال — [به خاطر میارید اینگونه حال]
که بخشند اگر [دیگران] بر شما — [چنان مال آلوده و ناروا]
مر آن را نخواهید کردن قبول — بجز چشم‌پوشی [از آن سان وصول]
و دانید [این اصل را آشکار] — غنی و ستوده است پروردگار
۳۶۸- [به هنگام انفاق و احسانتان] — دهد بیم از فقر شیطانتان
[چنین است فرمان که شیطان دهد] — شما را به فحشاء فرمان دهد
شما را دهد وعده امّا خُدای — به آمرزگاری و فضل و عطای
گشاینده باشد خدا [ی جهان] — و آگاه [بر هر عیان و نهان]
۳۶۹- کسی را که خواهد خدا [ی جهان] — [فروزد ورا نور دانش به جان]
[و بر جان هرکس که این نور تافت] — به تحقیق او خیر بسیار یافت
ولی پند حاصل نمی‌آوَرَد — کس از این بجز صاحبان خرد

۲۷۰- و هرچیز از انفاق [و احسانتان] / و نذری که باید [به پیمانتان]
خداوند آگاه باشد بران / ندارند یاور ستم پروران
۲۷۱- اگر صدقه‌ها را دهید آشکار / شما را چه نیکوست اینگونه کار!
وگر بر فقیران و اندر خفاست / چنین شیوه بهتر برای شماست
[ز انفاق در مال، یزدانتان] / کند محو بعضی ز عصیانتان
و هرکار آید ز دست شمای / به آن باشد آگاه [ذات] خدای
۲۷۲- [بر ایشان چه عبد و چه آزادشان] / ترا نیست بر عهده ارشادشان
و لیکن هرآن را که خواهد خدای / به‌سوی هدایت شود رهنمای
و هر خیر، انفاق [و احسان] کنید / [به تحقیق] بر نفس خود آن کنید
ولی جُز برای رضای خدای / بسوی [بذل و] انفاق منهید پای
به هر بذل یابید پاداش و [هم] / شما را نخواهد رسیدن ستم
۲۷۳- [چو خواهید دست کرم برگشاد] / [illegible] بهره از مال خواهید داد؟]
فقیران که در راه ربّ [غفور] / گرفتار گشتند [و از خانه دور]
نه یارای کسب و توان سفر / [نه تحصیل سود و نه دفع ضرر]
تعفّف چنان گشته او را شعار / که از دید جاهل بُوَد مالدار
[چو بر چهر اینان نکو بنگری / به اسرار پنهانشان پی بری]
به اصرار [از بهر تحصیل مال] / نخواهند کردن ز مردم سؤال
و هر خیر و انفاقی آرید جای / به تحقیق داناست بر آن خدای
۲۷٤- کسانی که در راه پروردگار / شب و روز، پنهانی و آشکار
نمایند انفاق از اموالشان / خداشان دهد اجر اعمالشان
نه دارند بیمی [ز اوضاع حال] / نه اندوهگینند [بهر مال]

۲۷۵- کسانی که در کار اکل رِبای | بـه اِغوای شیطان فشارند پای
نیارند از جای خود شد بلند | مگر همچو آن صرعی [دردمند]
که شیطان گرفته است با او تماس | [ورا باشد از راست رفتن هراس]
بدین خاطر، از بهرشان آن جز است | که گفتند [خود] بیع مثل رباست
به حالی که با امر ربّ [جهان] | حلال است این و حرام است آن
هرانکس که با پند دادار خود | کشد دست از اینگونه کردار خود،
ز ماضی هران [سود] او را به جاست | ازوهست و کارش به امر خداست
و هرکس [به اغوای شیطان پست] | دگر باره سوی ربا برد دست
بباشند اینان ز اصحاب نار | بمانند، هم اندران پایدار
۲۷۶- ربا را خدا محو خواهد نمود | و بر صدقه‌ها [خیر] خواهد فزود
گنه کار کفار را، دوستدار | نخواهد شدن ذات پروردگار
۲۷۷- [هماناکسانی که شد جانشان | منوّر ز ایمان به یزدانشان]
رساندند کردار صالح [به جای | پسندیده در پیشگاه خدای]
و برپا نمودند [رکن] صلات | وَدادند [آن سان که باید] زکات
[چو این سان بُوَد صورت حالشان] | خداشان دهد اجر اعمالشان
نه دارند خوفی [از اوضاع حال] | نباشند غمگین [برای مال]
۲۷۸- ایا مؤمنین [در شعار و دثار] | خدا را بباشید پرهیزگار
نمایید ترک آنچه را از ربای | [به نزد بدهکار] مانده به جای
اگر بوده باشید از مؤمنین | [نشان داد خواهید کاری چنین]
۲۷۹- [وگرنه] به جنگ خدا و رسول | شما خود نهادید پا [ی قبول]
وگر توبه کردید از اعمالتان | بُوَد از شما اصل اموالتان
[نه دست ستم سوی کس بُرده‌اید | نه چوب ستم از کسی خورده‌اید]
۲۸۰- [بدهکار] اگر هست در قید عُسر | امان بایدش داد تا وقت یُسر
[ورش تأدیه نی میسّر بُوَد] | شما را تصدّق نکوتر بُوَد
بدانید اگر [سود این‌گونه کار | بر این راه خواهید شد رهسپار]
۲۸۱- ز روزی که سوی خدای کریم | نمایید رجعت، بدارید بیم
سپس داده آید به هرکس همان | که کرده است حاصل [به سرّ و عیان]
[چو اجری به هر فعل خواهد بُدن] | بر آن قوم ظلمی نخواهد شدن

۲۸۲- شما، اهل ایمان چو با یکدگر   نمایید داد و ستد [سر بسر]

چو باشید بر یکدگر وامدار   و در آن بُوَد مهلتی [آشکار]

در آرید آن را به قید کتاب   [که این است راه درست و حساب]

و باید نویسنده‌ای دادگر   نویسد میان شما [این اثر]

نباید که کاتب نماید ابای   ز درج [شروط و قرار شمای]

به شکرانه کاموختش کردگار   بباید نویسد [همه شرط کار]

و آن کس که حقّ را بُوَد عهده‌دار   ببایست از بهر آن خطنگار

همه هر چه شرط است املا کند   و کاتب ز دادار پروا کند

و از هرچه بایست گردد عیان   ندارد [از و نکته‌ای را] نهان

چو مدیون بُوَد مبتلای جنون   و یا از تعقّل ضعیف و زبون

و یا عاجز [از اعتراف و بیان]   ولیّش سخن گوید از سوی آن

و باید ولی از سر عدل [و داد]   نهد هرچه را شرط باید نهاد

و [بر این] دو تن راز مردان خویش   برای شهادت بخوانید [پیش]

دو مرد ار نباشند [در دسترس]   شما را دو زن با یکی مرد بس

رضامندی از [حالت] آن شهود   شما را ببایست منظور بود

[دو زن را شهادت چو شد همزمان   بمانند از هر خطا در امان]

اگر گشت این زن به نسیان دچار   دگر زن نماید ورا [هوشیار]

و آنگه که خوانده شوند آن شهود   نباید کنند از شهادت جحود

[چو کردند کار گواهی قبول]   نباید شوند از بیانش ملول

ز کتب دیون زماندار خویش   اگر هست اندک و یا هست بیش

ز اندُه مگیرید در دل اثر   که نزد خدا این بود راست‌تر

و بهر گواهی است ثابت‌ترین   ز تردید و شک دورتر [نی قرین]

چو داد و ستد [نقدی و] حاضر است   و بین شما مردمان دائر است

شما را نباشد گناهی اگر   نیارید آن را به کتب [و اثر]

وگر بیع [هم نقدی] آید به پیش   گواهی بگیرید بر بیع [خویش]

و بر کاتب و شاهدِ کارتان   نباید رسد [هیچ] آزارتان

وگر از شما آید اینگونه کار   تخطّی است از حکم پروردگار

بباشید د رحال زهد از خدای   و تعلیم بدهد خدا بر شمای

و داناست پروردگار [جهان]   به هرچیز [از آشکار و نهان]

۲۸۳- وگر بوده باشید اندر سفر　　وکاتب نیابید [در رهگذر]
[ز مدیون] گروگان گرفتن [سزاست]　　[که این از تهان شاهد مدعاست]
وگر بعض را بعض داند امین　　کسی کش بدانند امین این چنین
بباید امانت نماید ادا　　و پرهیزد از خالق خود، [خدا]
شهادت نباید که کتمان کند　　[و هنگام اظهار، پنهان کند]
گواهی، چو پنهان نماید، گواه،　　بُوَد قلب او مبتلای گناه
و هر کار کاید ز دست شمای　　بر انکار داناست [ذات] خدای
۲۸٤- هر آن در زمین و آسمانها بُوَد　　از آنِ خداوند [دانا] بُوَد
به نفس شما هرچه دارد قرار　　نهانش نماید یا آشکار
[بر آن پایه] خواهد حساب از شمای　　و آمرزد آن را که خواهد خدای
و آن را که خواهد نماید عذاب　　بهر چیز حق را توان است [و تاب]
۲۸۵- بیاورده ایمان به چیزی رسول　　کش از سوی حق یافت شأن نزول
و هم مؤمنین را یقین در دل است　　[و ایمان به دادارشان حاصل است]
هم ایمان به الله و هم بر مَلَک　　[که مأمور هستند اندر فلک]
هم ایمان به خیل رسولان او　　و هر نامه کامد به فرمان او
[و در باب پیغمبران، مؤمنین　　بر این سان بیاورند و بگویند این:]
رسولان [حق‌جوی و بیدار ما]　　ندارند فرقی [به پندار ما]
و [امر تو ای قادر لایزال]　　شنیدیم و کردیم [خود] امتثال
و آمرزشت را بریم انتظار　　و باشد به سوی تو [ما را] گذار
۲۸٦- موظف نسازد خدای جهان　　کسی را مگر در حدود توان
[بشر] هرچه از نیک و بد می‌کند　　[به هر حال] در حق خود می‌کند
[ز پروردگار جهان آفرین،　　بُوَد خواهش مؤمنان این چنین:]
خدایا! شدیم ار به نسیان دچار　　ور از ما خطایی بشد آشکار
تو ای کردگار [خطاپوش ما]　　منه آنچنان بار بر دوش ما،
که اقوام پیشین از آن بارها　　[تحمل نمودند آزارها]
به ما کیفری را مقرر مدان　　که بر آن نداریم تاب و توان
[نشان گناهان ما را بشوی　　و با عفو خود ده بما آبروی]
ببخشا به ما هر خطایی که هست　　که [تنها] تویی بهر ما سرپرست
به ما چیرگی بخش [ای کردگار]　　به قومی که کفر است او را [شعار]

۳ـ ترجمه منظوم سورهٔ آل‌عمران (مدنی، ۲۰۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱- الف، لام، میم آن خداوندگار	که نَبْوَد جُز او زندهٔ پایدار
۳- به حقّ بر تو نازل نمود این اثر	و همخوان به مکتوبِ از پیش‌تر
فرستاد تورات و انجیل [خویش]	[خداوند بهر هدایت] ز پیش
٤ -که از بهر مردم بُوَد رهنمای	و فرقان فرستاد[آنکه خدای]
به آیات حقّ، شامل منکران	عذابی بود [دردناک و] گران
و پیروزمند است پروردگار	و کیفر ستاننده [روز شمار]
٥- خداوند را نیست چیزی نهان	نه اندر زمین و نه در آسمان
٦- بُوَد او که بدهد شما را وجود	در ارحام هرسان اراده نمود
خدا، هیچ نَبْوَد جز او کردگار	عزیز و حکیم است [و با اقتدار]
۷- و او، آن خداوند [حیّ و دود]	به سوی تو این نامه نازل نمود
در آن آیه‌هایی است از محکمات	که ام کتابند [و رمز نجات]
دگر آنچه [خود ناهویدا ستند]	به تشبیه و تأویل پیدا ستند]
پس امّا کسانی که در قلبشان	[ز آمال بیهوده باشد نشان]
اطاعت کنند از همانندها	پی فتنه‌جویی [و ترفندها]
به حالی بجویند تأویل آن	که غیر از خداوندگار [جهان]
و مردان در علم [و دین] استوار	نداند کسی [رمز آنگونه کار]
که گویند: ما را به آن باور است	همه [چیز] در محضر داور است
و این را به‌خاطر کسی ناورد	جُز آنان که باشند صاحب خرد
۸- خدایا! چو ما را نمودی تو راه	دل ما ملغزان به‌سوی گناه
سوی ما ز درگاه خود رحمت آر	تو بسیار بخشنده‌ای [کردگار!]
۹- خداوند ما! این تویی بی‌گمان	که آری فراهم همه آن زمان
به روزی کُنی گِردشان [سربسر]	که از شک [در آن روز] نَبْوَد اثر
همانا خداوندگار [ودود]	ز وعده تخلّف نخواهد نمود

۱۰- همانا کسانی که بر کفر خویش
[ره پایداری گرفتند پیش]

نه اموال ایشان، نه فرزندشان
کند بی‌نیاز، از خداوندشان

و این مردمان [سیه روزگار]
چنان هیمه هستند [در کام نار]

۱۱- چنان آل فرعون و کردارشان
و افراد ماقبل [و رفتارشان]

که نسبت به [آثار و] آیات ما
[نهادند بر راه تکذیب پا]

خدا آن کسان را گرفتار کرد
بجرم گناهشان [کار کرد]

[خدا عاصیان را نماید عذاب]
خداوند باشد شدیدالعقاب

۱۲- به آنان که گشتند کافر بگوی:
شما را شکستی است [در پیش روی]

و محشور خواهید شد سوی نار
جهنّم چه زشت است بهر قرارا

۱۳- به تحقیق بود از برای شما
یکی آیت [روشن از سوی ما]

[بدین سان که دو لشکر جنگجوی]
بگشتند با یکدگر روبروی

قتال یکی فی سبیل اللّهی
و آن دیگری [فتنه و گمرهی]

و آن لشکر حق به چشم عدو
دوچندان همی آمد [از روبرو]

و [از راه] تأیید و نصر [بجای]
دهد یاری آنرا که خواهد خدای

و در این بُوَد عبرتی [چشمگیر]
برای [همه] مردمان بصیر

۱۴- و امیال [و اهواء] دنیا [ی پست]
به چشمان افراد زینت شده است

[به شکل] زنان و پسرهایشان
قناطیر پر سیم و زرهایشان

و اسبان [رهوار و] با نامشان
و [هم] کشتزاران و انعامشان

و این‌هاست بهر از حیات [شمای]
و حُسن مآب است نزد خدای

۱۵- از این‌ها بگو بهتر آرم خبر
شما را از آن قوم پرهیزگر؟

بود باغهاشان به نزد خدا
و از ذیلشان نهرهایی جُدا

بگیرند جاوید در آن [پناه]
و ازواج پاکی در آن جایگاه

و خشنودیی از خدا [برقرار]
و بینا به خلق است پروردگار

۱۶- [کسانی که در نزد دادارشان | چنین است فحوای گفتارشان:]
خدایا همانا که ما مردمان | [گرفتیم در حصن ایمان امان]
ز عصیان ما درگذر، کردگار! | و از کیفر نارمان دور دار
۱۷- صبوران و از صدق گویندگان | تواضع شعاران و بخشندگان
و مستغفرین در سحرگاهها | [که دارند از دل به حقّ راهها]
۱۸- خدا در عدالت بُوَد استوار | و جُز ذات [پاک] خداوندگار
[تمام] ملائک و دانشوران | و بر عدل اِستادگان [داوران]
بگویند: نَبُوَد دگر کردگار | که او چیره‌دست است و آگه [بکار]
۱۹- به نزد خدای [ی جهان آفرین] | همانا بُوَد [دین] اسلام، دین
به قومی که شد واگذار [این کتاب] | خلاف اندر آنان نشد [راه‌یاب]
مگر از پس آگهی یافتن | و در بین خود [سر ز حقّ] تافتن
و هرکس به آیات پروردگار | به [بیراههٔ] کفر شد [رهسپار]
[زمانی بخواهد کشیدن عقاب] | خدا هست قطعاً سریع‌الحساب
۲۰- ز روی محاجّه گر آیند پیش | [پاسخ] بگو: بُرده‌ام روی خویش
به همراه اتباع [و اشیاع دین] | به سوی خدا [ی جهان آفرین]
به آنان که آمد کتاب مُبین | و بر درس ناخواندگان [همچنین]
بگو: گر شمایان مسلمان شوید | به تحقیق سوی هدایت روید
گر اعراض کردند [از سوی تو] | [خود] ابلاغ باشد فراروی تو
[و هر چ آید از جانب این و آن] | بر آنست بینا خدا [ی جهان]
۲۱- همانا به آیات پروردگار | کسانی که هستند کافر [شعار]
و ناحقّ [همین قوم ناحق‌پرست] | بخون رسولان بیازند دست
و برخون آنمردم [خوش نهاد] | که کوشند در امر بر عدل [و داد]
به آنان [ز سوی خداوند پاک] | خبر می‌ده‌از کیفری دردناک
۲۲- همه کارهایی کز ایشان بجاست | بدنیا و عقبا [به باد] فناست
[و آن کفرکیشان و ناباوران] | کسی را ندارند از یاوران

۲۳- ندیدی تو قومی که شد بهره‌یاب ... چو دادند در اختیارش کتاب
فراخوانده باشند از بعد آن ... به سوی کتاب خدا [ی جهان]
که مابین ایشان کند داوری ... گروهی از آنان [ز ناباوری]
نمایند پشت [و بتابند روی] ... به حالی که هستند اعراض جوی
۲۴- از آن روکه گفتند: جز روز چند ... [سوی ما ز آتش نیاید گزند]
و این کردشان غرّه در [کار] دین ... که بستند [خود] افترائی چنین
۲۵- چگونه است، وقتی که گردآوری، ... کنیم آن کسان را [پی داوری]؟
برای [همان] روز آخر [زمان] ... که شکّی ندارد وجود اندران
شود داده [آنجا] بهرکس درست ... همان را که حاصل نمود [از نخست]
[بگیرند پاداش و از بیش و کم] ... به ایشان نخواهد رسیدن ستم
۲۶- بگو: ای خدا [در عیان و نهان] ... تویی مالک الملک [کلّ جهان]
بهرکس که خواهی دهی سروری ... [و بستانی از هر که خواهی سری]
بهرکس که خواهی تو عزّت دهی ... وآن را که خواهی به ذلّت نهی
بدستت بُوَد خیر [هر دو جهان] ... همانا به هر چیز داری توان
۲۷- تو بر روز شب را فرو میبری ... [illegible] شب [همی] روز را آوری
برون آری از مرده [خود] زنده را ... و از زنده [در نیستی مانده را]
و روزی دهی ای خداوندگار ... به هرکس که خواهی [برون از شمار]
۲۸- کسانی که باشند ایمان شمار ... نگیرند از قوم کفّار یار
به جای یکی یار از مؤمنین ... [نگردند با فرد کافر قرین]
[وگر گشت بر گرد اینگونه کار ... شود دور از لطف پروردگار]
مگر بیم ورزد برای خدا ... چنان چونکه باشد خدا را سزا
ز خود بیمتان میدهد کردگار ... سوی او بُوَد بازگشت [و قرار]
۲۹- بگو: آنچه در سینه‌های شما ... اگر چند در [پرده‌ی اختفا]
نهانش نمایید یا آشکار ... بر آن است آگاه پروردگار
و هر چیز در آسمانها بُوَد ... و اندر زمین هرچه پیدا بُوَد
بر آنهاست عالم خدا [ی جهان] ... خدا را به هر چیز باشد توان

۳۰- [به یادآر] روزی که آید به پیش که هرکس در آن بیند اعمال خویش
هرآن کار نیکی کزو سرزده است [در آن روز بیند که حاضر شده است]
و هر فعل زشتی که رفته ازو [عیان بیند و] دارد این آرزو
که ایکاش می‌گشت راهی بعید میان وی [و آن بدیها] پدید
خداتان نهد بیم خود در نهاد بُوَد مهربان [ذات] حقّ باعباد
۳۱- بگو: گر خدا را بدارید دوست اطاعت نمایید از من [نکوست]
که حقّ بر شما نیز مهر آورد شما را به غفران [و رحمت] بَرد
[قلم درکشد بر ذنوب شما] غفور و رحیم است [ذات] خدا
۳۲- بگو طاعت [از حق داور] کنید و طاعت ز امر پیمبر کنید
گر اعراض خواهند کردن در این نباشد خدا دوست با کافرین
۳۳- [ز خلق جهان کردگار مجید] [همان] آدم و نوح را برگزید
و آلِ براهیم را [همچنان] و عمران و افراد آن خاندان
۳۴- و باشند بعضی ز بعضی تبار سمیع است و دانا خداوندگار
۳۵- و چون جفت عمران بگفت این سخن: برای تو یارب بُوَد نذر من
که [طفلی که در بطن دارم نهان] به [تحریر] بسپارمش [در زمان]
خدایا ز من می‌پذیر [این قرار] سمیعی و دانا تو ای کردگار
۳۶- و چون حمل بنهاد گفت این سخن: خدایا! بزادم یکی دخت من
و داناتر آمد خدا [ای جواد] به طفلی که بانوی عمران بزاد
و [جنس] پسر همچنان دخت نیست [و کودک چو آمد به میدان زیست]
بدرگاه حقّ این چنین گفت مام: همانا که مریم نهادمش نام
خود و دودمانش [خدای رحیم!] بتو می‌سپارم ز دیو رجیم
۳۷- و از مام مریم خدا [ای ودود] پذیرفت و پذرفتنش نیک بود
برویاندش رویشی بس نکو و بسپر سرپرستی [و ترشیح او]
[خدا] زکریّای را برگماشت به محراب وی چون قدم میگذاشت
به نزدش همی دید رزقی است راست بپرسیدی: ای مریم این از کجاست؟
بپاسخ بگفتی که: [این برگ و بار] مرا باشد از سوی پروردگار
همانا به هرکس که خواهد خدای دهد روزی [و رزق] بی‌منتهای

۳۸- [و اینجای آن] زکریّا ای پیر / چنین گفت با کردگار [قدیر]
خدایا ببخشای از نزد خویش / یکی نسل [و آور سرورم به پیش]
یکی نسل پاکیزه [و حقّ مدار] / دعا را تویی سامع ای کردگار
۳۹- به محراب می‌بود اندر نماز / که گفتند کرّ و بیانش [به راز]:
که پروردگارت برآورد کام / به پوری که یحیاش داده است نام
مصدّق به گفتار دادار اوست / یکی مهتر و خویشتندار اوست
و او هست پیغمبری [نامدار] / و از صالحان [جهان] در شمار
۴۰- بگفتا: خدایا منم سالخورد / زنم نیز [بهری ز زایش نبرد]
پسر چون ز من آید اندر وجود؟ / [بپاسخ بگفتش خدای ودود]:
[که بر این چنین پایه‌ای هست کار]: / کند هرچه خواهد خداوندگار
۴۱- بگفتا: ز بهر من ای کردگار / یکی آیت [روشنی] ده قرار
خدایش بگفتا: نشان تو آن / که سه روز در بند داری زبان
بجز با اشارت نگویی کلام / خدایت کنی یاد [و یادی تمام]
در ایسی به تسبیح ربّ العباد / به هر شامگاه و به هر بامداد
۴۲- و انگه که کرّ و بیان این بیان / بگفتند با مریم [پاک جان]
که‌ای مریم [اینک] خداوندگار / ترا پاک بنمود و کرد اختیار
و برتر ز بین زنان جهان / [که بودند با تو همه همزمان]
۴۳- تو ای مریم از بهر دادار خویش / سر طاعت آور به اخلاص پیش
ابا را کعبین باش اندر رکوع / [و نسبت به یزدان خود کن خضوع]
۴۴- بُوَد این ز اخبار غیب [و نهان] / که ما خود فرستیم سوی تو آن
نبودی تو با آن گروه [کشیش] / که در می‌فکندند «اَقلام» خویش
که بر سرپرستی مریم کدام / [اصابت کند قرعه وی را بنام؟]
نبودی تو در جمع آنقوم نیز / که می‌رفت مابین ایشان ستیز
۴۵- ملائک به مریم بگفتند [هان] / ایا مریم [ای دختر پاک جان]
بشارت دهد کردگارت ز پیش / بیک «کلمه» کان هست از سوی خویش
و آن [و‌الدات را] مسیح است نام / و عیسی‌بن‌مریم [به وجه تمام]
بُوَد آبرومند [در دو سرای] / و از خیل نزدیک‌ها [با خدای]

۴۶- به مهد و به کُهلش بُوَد گفتگو ... ایا خلق و از صالحانست او
۴۷- سپس گفت مریم: خداوندِ من! ... مرا مسّ نکرده است [تن، هیچ تن]
چسان کودکی از من آید پدید؟ ... بفرمود او را خدا [ی مجید]
خداوند را این چنین است کار ... چو خواهد کند خلق، پروردگار
بانجام کاری چو فرمان دهد ... جُز این نیست [کان را بسامان دهد]
چو حکم آید [از داور بی‌نیاز] ... [به تشریف هستی شود سرفراز]
۴۸- [و مکتوب] و حکمت بیاموزدش ... و تورات و انجیل [اندوزدش]
۴۹- رسولی بُوَد نزد قوم یهود ... که بهر شما از خدا [ی ودود]
بیاوردهام آیتی [را مُبین] ... که می‌آفرینم وجودی ز طین
[و را ظاهری هست] مانند طیر ... در آن می‌دمم [اندر آید به سیر]
به اذن خداوند، آن طیرسان ... [چو طیری حقیقی شود در زمان]
و آنکو ز مادر بزاده است کور ... [ببنده چشمان او آورم باز نور]
و درمان کنم ابرص وهم حیات ... ببخشم بآنکس که یابد وفات
[و این‌ها] بفرمان یزدان کنم ... [به کاری که فرمان دهد، آن کنم]
شما را توانم رسانم خبر ... که [خود] چیست ماکولتان [سربسر]
وگویم که اندر سراهای خویش ... شما را چه اندوخته باشد [از پیش]
و بهر شما عبرتی هست این ... اگر بوده باشید از مؤمنین
۵۰- ز تورات هرچیزیم پیش روست ... [زبانم بران چیز تصدیق گوست]
که بعضی امور حرام شمای ... بسازم حلال [و نمایم روای]
و آوردم از سوی پروردگار ... برای شما آیتی [آشکار]
و پرهیز حقّ را بجا آورید ... و از [شخص] من [نیز] فرمان برید
۵۱- همانا خدایی که بر من خداست ... [همو نیز] پروردگار شماست
اطاعت نمایندش [بی‌هیچ کاست ... که بهر شما] این بُوَد راه راست
۵۲- چو عیسی به احوالشان بنگرید ... و آنقوم را بر سر کفر دید
بگفتا: کیانند یاران من؟ ... بسوی ره داور [ذوالمنن]
بپاسخ بگفتند حواریون، ... که: ماییم انصار حقّ [و کنون]
و ما راست ایمان به [ذات] اِلاه ... به تسلیم [و اخلاص] ما شوگواه

٥٣- [و آنگاه گفتند:] ای کردگار
شد ایمان [به دلهای] ما استوار

به چیزی که دادیش شأن نزول
وگشتیم تابع به امر رسول

[کنون] ثبت کن نام ما ای إلاه
به همراهی نام [اهل گواه]

٥٤- وکردند مکر و خداوند [نیز]
و حقّ بهترین ماکراست [ای عزیز]

٥٥- و آنگه بگفتا به عیسی خدای
همانا ترا باز گیرم ز [جای]

ترا بر کشاننده‌ام سوی خویش
کنم پاکت از مردم کفر کیش

و آن را که پیرو براه تو بود
برم برتر از آنکه کفران نمود

[چنین است] تا دامن رستخیز
شما سوی ما بازگردید [نیز]

به چیزی سپس حکم خواهیم داد
که باشید در آن دچار تضاد

٥٦- پس، آنانکه گشتند کافر [شعار]
به دنیا و عقبایشان برقرار،

کنم کیفری سخت و از بهرشان
نباشد ز یار و ز یاور [نشان]

٥٧- و آنان کز اصحاب ایمان شدند
و دارای کردار شایان شدند

دهد اجرشان را تمامی [نه کم]
خدا دوست نَبوَد به اهل ستم

٥٨- بخوانیم بر تو مر این آیه‌ها
ز تذکار و حکمت [در آن مایه‌ها]

٥٩- بود خَلق عیسی [به وجه] مَثَل
چنان [خلق] آدم [که اندر عمل]

ز خاک آفریدش، سپس گفت: شو
[ز هستی بپوشید تشریف نو]

٦٠- [خدای تو حقّ است] و حقّ آنِ او
مشو [هیچ] از افراد تردیدجو

٦١- پس آنکس که با تو ستیزد [گهی]
پس از آنکه آمد ترا آگهی

بگو: پس بیایید تا اینکه ما
بخوانیم أبناء ما و شما

[بخوانیم ما جمله] زنهای خویش
شما [هم] زنانتان [بخوانید پیش]

بیاییم و در جمع نفرین کنیم
و لعنت [به قوم بد آئین کنیم]

بخواهیم [از حقّ مُرادی چنین]
که: لعن خداوند بر کاذبین

٦٢- و این داستانهاست حقّ [و بجای] و نَبوَد خدایی بغیر از خدای

همانا که [ذات] خداوندگار عزیز است و فرزانه [بر کُنه‌کار]

٦٣- گر اعراض کردند [این را بدان] خداوند داناست بر مُفسدان

٦٤- بگو: ایکه باشید اهل کتاب بیایید [از بهر کاری صواب]

بیایید سوی کلامی [درست] که یکسان بود بین ما [از نخست]

[بیایید] تا غیر [ذات] خدای [بگردیم از هر پرستش جُدای]

نگیریم انباز بر ذات او سوی شرک [هرگز نیاریم رو]

گروهی بجای خداوندگار گروه دگر را نگیرند یار

پس، ار پشت کردند آنان، شما بایشان بگویید کز بهر ما

گواهی بیارید براین بیان که ماییم از جمله اسلامیان

٦٥- شما ایکه هستید اهل کتاب چه دارید اندر محاجه [شتاب]؟!

محاجه بباب بَراهیم چیست؟ [وگفتن که او پیرو کیش کیست؟]

وحال آنکه تورات و انجیل ما نگشتند نازل برای شما،

مگر بعدِ [عصر خلیل اللّهی] نخواهید جُستن ز عقل آگهی؟!

٦٦- ستیزه [گرفتیم] کردید هان بچیزی که دارید علمی به آن

ستیزه نمودن [پس] از بهر چیست به هرچ آن شما را در آن علم نیست؟

و آگاه باشد خداوندگار شما را خبر نیست [از کُنه‌کار]

٦٧- براهیم [هرگز] نبود از یهود و نه پیرو کیش ترسای بود

حنیف و مسلمان [و حقّ جوی بود] نه از مشرکین بود [و حقّ گوی بود]

٦٨- سزاوارتر بر بَراهیم آن [که بسته است بر طاعت او میان]

و از اهل ایمان و از این رسول نموده است طاعت [به حُسن قبول]

ولیّ است پروردگار [جهان] به آنان که دارند ایمان [به جان]

٦٩- و افراد چندی ز اهل کتاب به دل [دوست می‌داشتند این حساب]

شما را مگر بر ضلالت برند [ولی آن کسانی که بر این سرند]

نکردند گمراه جز نفس خویش ندارند ادراک این را [از پیش]

٧٠- به انکار آیات پروردگار چرایید اهل کتاب! [استوار]؟

[نه حالی که با چشم خود بنگرید بآیات دادار کفر آورید]

۷۱- شما اهل کتابید [همان]
چه دارید حقّ را بباطل نهان؟

چرا پرده بر [چهرهٔ] حقّ نهید؟
به حالی که بر [اصل] آن آگهید؟

۷۲- گروهی که بودند اهل کتاب
[به یاران خود داشتند این خطاب:]

به چیزی که نازل شده است [این زمان]
[و اسلامیان راست] ایمان بآن،

بیارید ایمان به هنگام بام
سپس کفر ورزید در وقت شام

مگر مؤمنین نیز از راه خویش
نمایند رجعت [از اینگونه کیش]

۷۳- میارید ایمان بجز بر کسی
که پیرو بُوَد کیش‌تان را [بسی]

بگو: [مکرتان در نگیرد به کس]
که ارشاد، ارشاد حقّ است [و بس]

کسی که بهر کس نشد داده مانند آن
که شد بر شما داده [در این زمان]

و [نه] با شما نزد پروردگار
ستیزه توانند [بردن بکار]

بگو: فضلی اینسان بدست خداست
و بخشاید آن را به هرکس که خواست

خدا واسع [موهبت‌ها] بُوَد
و [نسبت به هرچیز] دانا بُوَد

۷۴- و [البته] مختص نماید خدای
هر آن را که خواهد [ز بین شمای]

[کند بهره‌مندش ز لطف عمیم]
خدا هست دارای فضلی عظیم

۷۵- کسی هست در بین اهل کتاب
[امین و حفظ امانت و فعل صواب]

که گر جلد گاوی [پر از سیم و زر]
سپاریش، باز آردت [بی‌خطر]

و فردی که دیناری‌اش گر دهی
ترا باز ندهد مگر [آن گهی]

که پیوسته او را بمانی به سر
[ستانی از و مال خود را مگر]

بدان خاطر است این که گویند [هین]
ندارند حقّی به ما اُمیّین

و نسبت به حقّ کذب گویند [و هم]
بدانند [افعال خود بیش و کم]

۷۶- [نه این است] بل،هرکه برعهد خویش
[ره پایداری گرفته است پیش]

و پرهیز را پیشه کرده [یقین]
محبّ است دادار با متّقین

۷۷- کسانی که پیمان پروردگار
و ایمان خود را [نمودند خوار]

و این هر دو تا را به اندک بها
[بسه خیره نمودند از کف رها]

ندارند روز جزا بهر [و کام]
خدا می‌نگوید به آنها کلام

نه [از لطف] دارد بآنها نگاه
نه تطهیرشان می‌کند [از گناه]

[به فرجام از سوی دادار پاک]
عذابی بُوَد بهرشان دردناک

۷۸- و از بین آن قوم، افراد چند / [به آیات دادار دستان زنند]

به وقت تلاوت ز [متن] کتاب / [زبان را دهند آنچنان پیچ و تاب]

که پنداری آن از کلام خداست / وحال آنکه از گفتهٔ حقّ جُداست

و گویند: این از خداوند بود / و آن نیست گفتار ربّ [ودود]

و نسبت به حقّ کذب گویند [و هم] / بدانند افعال خود [بیش و کم]

۷۹- سزاوار هیچ آدمی نیست این / که بدهد خدایش کتاب [مبین]

و او را دهد حکم و پیغمبری / و آنگاه او [از سر سروری]

[کند نزد مردم چنین ادّعا:] / مرا بنده باشید جای خدا!

[ولی به که] گوید به افراد ناس: / الهی شوید [و الهی‌شناس]

بدان سان که آموختید [آن] کتاب / و خواندید درس [از طریق صواب]

۸۰- نگوید گزینید جای خدای / ملَک را و پیغمبران را شمای

شما را بخواند سوی کفر [و کین] / پس از آنکه اسلامتان [گشت دین؟

۸۱- [و یاد آورید اینکه] با انبیا / [و یا پیروان‌شان] ببسته خدا،

یکی عهد [مستحکم و استوار / به مضمون و مفهومی از این قرار:]

چو [مکتوب] و حکمت بدادیم ما / پس، آمد رسولی به نزد شما

که تصدیق گوی است [بی‌هیچ کاست] / به هر چیز کز حقّ به نزد شماست

و البتّه باید به او بگروید / و بر یاری [و نصرت] او روید

سپس گفتشان [ذات] پروردگار / که: اقرار دارید براین قرار؟

و بستید پیمان محکم بر آن؟ / بگفتند: آری، [خدای جهان!]

بفرمود: باشید شاهد بدین / منم با شما نیز از شاهدین

۸۲- سپس هرکه پیچید سر زین قرار / [همو] باشد از مردم زشتکار

۸۳- پس [آن مردمان] غیر دین اله / به دین دگر بُرد خواهند راه؟!

و در آسمانها [هرآنکس که هست / و یا در زمین [آنکه دارد نشست]

همه خواه و ناخواه تسلیم‌جو / بگردند مرجوع بر سوی او

۸۴- بگو بر [وجود] خداوندگار	[به دلهای ما یافت ایمان قرار]
و ایمان به چیزی که از بهر ما	بگردید نازل [از سوی خدا]
و بهر بَراهیم و پور [از خداست]	و اسحاق و یعقوب و اَسباط راست
و بر آنچه شد داده [بر رهبران]	به موسی و عیسی و پیغمبران
و فرقی نه در بین آنها نهیم	[دل و جان به فرمان ایشان دهیم]
۸۵- و هرکس جُز اسلام دینی بجُست	نگردد پذیرفته از او [درست]
و در حشر [و هنگام دیدارها]	[چنین کس] بُوَد از زیانکارها
۸۶- چگونه براه هدایت، خدای	شود بر چنان مردمی رهنمای،
که از بعد ایمان وگشتن گواه	به پیغمبر و آیه‌های [اِلاه]
[پس از این همه کوشش و جستجوی	[بناگاه] بردن سوی کفر روی،
[چنین] ظالمان را نه هرگز خدای	ببراه هدایت شود رهنمای
۸۷- [چو قومی شود بر ستم پایدار	ره رشد ننمایدش کردگار]
و پاداش آنان [به فرجام کار]	بُوَد لعنت از جانب کردگار
و هم از ملائک و هم از بشر	بر آنهاست لعنت همی [سربسر]
۸۸- در آن نار [بی‌وقفه و بی‌امان]	بمانند [خود همچنان] جاودان
به کیفر، نه باشند تخفیف یاب	نه [یک لحظه] تأخیر [اندر عذاب]
۸۹- مگر مردمانی که از بعد آن	[بگردند در راه توبت روان]
[گمارند همّت به اصلاح کار]	غفور و رحیم است پروردگار
۹۰- کسانی که از بعد ایمان خویش	[ره کفر را برگرفتند پیش]
سپس کفر خود را فزونتر کنند	[اگر نغمهٔ توبه را سر کنند]
از ایشان [دگر] توبه نَبوَد قبول	و باشند از گمرهان [فی الاصول]
۹۱- همانا کسانی که کافر بُدند	و در کفر از [دار دنیا] شدند
اگرچه زمین پُر کنند از طلا	پی فدیه [و بهر دفع بلا]،
ز یک تن از ایشان نگردد قبول	و براین چنین مردمانی [جهول]
فراهم شود کیفری دردبار	و از بهرشان هیچکس نیست یار

۹۲- بـه [دنیای] نیکی نـه هرگز رسید / مگـر آنکـه دستی بـه بخشش برید

ز چـیزی کـه آن را بـداریـد دوست / نـمایید انـفاق [و انـفاق اوست]

و هـر چیز بخشید [در ایـن جهان] / خـداونـد را عـلم بـاشد بـه آن

۹۳- روا بـود از بـهر قـوم یـهود / همه هـرچـه از خـوردنی [پـاک] بود

بجز آنـچه «یـعقوب» [از عهد پیش] / روا مـی‌ندانست بـر نـفس خـویش

بـه وقـتی کـه تـورات بـهر یـهود / [از سـوی خـداونـد] مُـنزَل نـبود

بگـو:گـر شـما راست صـدق بـیان / بـیارید تـورات و خـوانـید آن

۹۴- ازیـن پس هـرآنکس [بـنات] خـدا / بـبندد دروغ [و زنـد افـترا]

[چـنین کـذب‌گویان و نـاباوران] / شـونـد از گـروه سـتم‌پروران

۹۵- بگـو: راست گـفته است ربّ [جلیل] / کـه بـاشید پـیرو بـه کـیش [خـلیل]

کـه بـاشد [خـلیل خـدا] حـق گـرای / و او نـیست از مشـرکین [بـر خـدای]

۹۶- [هـمان] اوّلین خـانه کـان شد بـنا / ز بـهر عـباداتِ [خـلق خـدا]

بـه «بکّـه» است و ز بـهر خلق جهان / بـود پـر بـرکت و رهـنمایی در آن

۹۷- در آنـجا نشـان‌ها بـود آشکـار / مقام بـراهـیمش [انـدرکنار]

هـرآنکس کـه داخـل بشـد انـدر آن / [وجـودش ز هـر بـد] بـود در امـان

و از بـهر [ذات] خـداونـدگار / بـبـاشند [خـلق خـدا عـهده‌دار]

کـه سـازند آهـنگ رفـتن بآن / چـو در خـویش بـینند [وسـع و] تـوان

وگـر کـفر ورزیـد [ازیـن امـتیاز] / خـدا بـاشد از مـردمان بـی‌نیاز

۹۸- بگـو: ایکـه هستید اهـل کـتاب / [چـه داریـد بـرکفر پـای شتاب؟]

بـه آیـات حـقّ از چـه کـافر شـوید؟ / کـه بـاشد بـه کـردارتـان او شـهید

۹۹- بگـو: ای کـه هسـتید اهـل کـتاب / چـرا بسـته داریـد [راه صـواب]؟

بـراه خـدا و ره مـؤمنین، / کـژی را چـه جـویید [جـای یـقین]؟

و حـال آنکـه بـر صـدق اینگونه راه / شـما مـردمان نـاظرید [و گـواه]

و هـر فـعل صـادر شـود از شـمای / از آن بـی‌خبر مـی‌نباشد خـدای

۱۰۰- شـما ایکـه ایـمان بـیاورده‌اید / گـر از آن کسـان پـیروی کـرده‌اید

کـه بـاشند [از آن مـردمی در حساب / کـه خـوانـیدشان حـال] اهـل کـتاب،

[هـمین قـوم] از بـعد ایـمانتان / شـما را بـرد سـوی کـفرانتان

۱۰۱- [شما را چسان کفر گردد شعار] — وحال آنکه آیات پروردگار،
همی خوانده گردد برای شما — و پیغمبرش [با] بپای شما؟
و هرکس پناه از خداوند خواست — هدایت بیابد سوی راه راست
۱۰۲- شما اهل ایمان، به دادار خویش — [ره زهد و پرهیز گیرید پیش]
[به حدّی به تقوا نمایید کار — که باشد سزاوار پروردگار]
نمیرید البتّه جز آن زمان — که باشید از مسلمین [جهان]
۱۰۳- و بر ریسمان خدا [بی‌درنگ] — شما جمله [بایست] یازید چنگ
نباید که مانید از هم جدا — و در حقّ خود از عطای خدا،
به خاطر بیارید از آن زمان — که بودید با یکدگر خصم [جان]
و دلهایتان را خداوندگار — بهم داد پیوند [ها استوار]
[و آخر به هم یار و یاور شدید] — و از نعمت او برادر شدید
کنار یکی حفرهٔ پُر ز نار — ببودید و آنگاه پروردگار
شما را [ز رأفت] رهانید از آن — بدینسان خداوندگار [جهان]
نشان‌های خود را کند آشکار — برای شما مردم [روزگار]
مگر آنکه [از لطف والای او] — به سوی هدایت بیارید رو
۱۰۴- و باید که جمعی ز بین شمای — نمایند دعوت به نیکی [رای]
به کردار نیکوی فرمان دهند — [چو بینند بد] نهی بر آن دهند
[نمایند چون این دو مبنای کار] — بباشند این مردمان رستگار
۱۰۵- مباشید مانند آنان که [پای — کشیدند از وحدت فکر و رای]
پراکنده گشتند و با یکدگر — همی بودشان اختلاف نظر
[و آنهم] پس از آنکه [پروردگار — فرستادشان آیه‌ها آشکار]
و این مردمان را ز پروردگار — عذاب بزرگی است [در انتظار]
۱۰۶- [و روزی که هنگام کیفر رسید] — ببینی بُوَد چهره‌هایی سپید
[و هم از نمود فعال گناه] — بُوَد چهرهٔ [جمع دیگر] سیاه
و امّا کسانی که [دود گناه] — نموده است رخسار ایشان سیاه
[بگویندشان:] بعد ایمانتان — برفتید آیا به کفرانتان؟
[چو بر کفرتان بود پای شتاب] — چشید [این زمان] طعم [تلخ] عذاب
۱۰۷- و آنان که شد چهره‌هاشان سپید — [ز سوی خداوندگار مجید]
[به پاداش نیکویی فکر و کار] — بمانند در رحمتی ماندگار
۱۰۸- و این‌هاست از سوی ایزدنشان — که از روی حقّ بر تو خوانیمشان
و درباره مردم [روزگار] — نباشد ستم را خدا خواستار

۱۰۹- و هرچیز باشد ز دادار [پاک] / [چه] در آسمانها [چه بر روی خاک]

[به فرجام] عودت بیابند امور / به سوی خداوندگار [غفور]

۱۱۰- و هستید خود امتّی بهترین / پدیدار از مردم [بی‌قرین]

دهید امر بر کرده‌های نکو / و بر فعل زشت کسان نهی گو

و دارید ایمان به [ذات] خدای / و اهل کتاب [ار بسان شمای]

بیارند ایمان به پروردگار / بسی آنان بُوَد بهتر اینگونه کار

از ایشان گروهی بایمان درند / و بد کارهاشان فراوان ترند

۱۱۱- نیارند هرگز شما را ضرر / جز آزردنی اندک [و بی‌اثر]

در آیند اگر با شما در نبرد / [ز درماندگی] پشت خواهند کرد

[و آنگاه بعد از شکست و فرار] / نبینند [از هیچ‌کس] انتصار

۱۱۲- زده [مُهر] خواری [به سیمایشان] / بهرجا که گردید [پیدایشان]

مگر رشتهٔ [حقّ] بچنگ آورند / [از زنهار مخلوق، سودی برند]

گرفتار بس خشم پروردگار / بگشتند و بر مسکنت [ها دچار]

[از آنجا چنین گشت پایان کار] / که آنان به آیات پروردگار

[نماندند از کفر ورزی جُدا] / به ناحقّ نمودند هلاک انبیا

از آنجا که بودندی اهل گناه / تجاوز نمودندی [از مرز راه]

۱۱۳- برابر نباشند [اندر حساب] / و باشند جمعی ز اهل کتاب

که خیزند و آیات پروردگار / تلاوت کنند و به شبهای تار

بدرگاه پروردگار [وجود] / در آیند آنان به حال سجود

۱۱۴- بیارند ایمان به پروردگار / و ایمان [قلبی] به روزشمار

و فرمان به افعال نیکو دهند / و بر نهی از فعل بد رو نهند

و در عرصهٔ خیر [و کسب ثواب] / بجویند برهم [سباق و] شتاب

و این مردمان [در شعار و دثار] / بباشند از صالحان [در شمار]

۱۱۵- و هر فعل نیکو که آرند جای / نه بی‌اجر ماند ز نزد خدای

و داننا بود [ذات] پروردگار / بآن مردم [پاک و] پرهیزگار

۱۱۶- [همانا کسانی که کافر شدند   و بر کفر و الحاد ثابت بُدند]

نه اموال ایشان نه فرزندشان   کند بی‌نیاز از خداوند [شان]

و هستند آنان ز اصحاب نار   و [خواهند بود] اندران پایدار

۱۱۷- و احسان آن قوم مانند هست   در این زندگانی دنیا [ی پست]

به سوزنده بادی که ناگه وزد   و مزروع اهل ستم را گزد

و آن کشته‌ها را نماید فنای   نکرده است ظلمی بر ایشان خدای

ولیکن چنین مردمانی [ز پیش]   ستم خود نمودند بر نفس خویش

۱۱۸- ایا اهل ایمان، مگیرید یار   کسی جُز خودی را [پی هیچ‌کار]

که آنان ز هرگونه شر و فساد   نخواهند بهر شما ایستاد

همی دوست دارند [در قلب خویش]   شما را رسد رنج [و محنت] به پیش

ز گفتار آن مردم [نابکار]   نشان عداوت بود آشکار

و دلهایشان آنچه دارد نهان   فزونتر بود [از آنچه گوید زبان]

نمودیمتان آیه‌ها آشکار   گر از عقل جویید [دستور کار]

۱۱۹- شما را به ایشان دلی مهرجو است   ولیکن شما را ندارند دوست

همه هرچه شد نازل از آسمان   شما راست ایمان [قلبی] بدان

تلاقی نمایند چون با شما   بگویند: [برجاست ایمان ما]

ولی چونکه د رخلوت [خود خزند]   سرانگشت از خشم و کین می‌گزند

بگو: با همان حالت خشمناک   بمیرید، زیرا خداوند [پاک

بود آگه از هر چه در سینه‌ها   نهان باشد [از مهر و از کینه‌ها]

۱۲۰- چو خیری برای شما حاصل است   از آن خیر اندوهشان در دل است

وگر، بر شمایان گزندی رسید   به دل‌هایشان شادی آید پدید

شما، پیش ایشان، اگر استوار   بمانید و باشید پرهیزگار،

ز کید چنان مردمانی [پلید]   شما را زیانی نخواهد رسید

هر آن فعل کاید از آنان به جای   همانا محیط است بر آن خدای

۱۲۱- [و یادآر وقتی که] در آن پگاه   [جدا ز اهل خود رو نهادی به راه]

که تعیین کنی موضع مؤمنین   [که باشند مر خصم را در کمین]

[و بر آن همه فکر و گفتارها]   خدا سامع و آگه [از کارها]

۱۲۲- و یاد آر کز جمعتان آن زمان / به دو فرقه عارض بشد بیم جان

به حالی که می‌بودشان کردگار / ولی [و نگهبان در آن کارزار]

و باید که افراد ایمان گرای / بُوَدشان توکّل به [ذات] خدای

۱۲۳- و در [وقعهٔ] بدر پروردگار / نمود از شما [مؤمنان] انتصار

به حالی که [از ساز و برگ و نفر / ز دشمن نبودید آماده‌تر]

نمایید پرهیز، پس از خدای / مگر شکر او را بیارید جای

۱۲۴- به وقتی که [در جمع] آن مؤمنین / [نمودی از ایشان سؤالی چنین:]

برای مدد از سوی کردگار / ز خیل فرشته اگر سه‌هزار،

بیایند [از آسمانها] فرود / شما را کفایت نخواهد نمود؟

۱۲۵- بلی [حال هم] گر شکیبا شوید / و بر جانب [زهد و] تقوا روید

[و دشمن بزودی بگردد دمان / و آید به سوی شما بی‌امان]

کند پنج‌هزار از ملائک خدای / گُسیل از برای مدد برای شمای

[یکی وصف از اوصاف ایشان چنان / که دارند در هیأت خود نشان]

۱۲۶- و این را نداده است ایزد قرار / مگر مژده آرد شما را [به بار]

و [هم] بر قلوب شما اعتماد / [و باشید از لطف داد ارشاد]

و نصرت نباشد مگر از خدای / که باشد توانا و کار آزمای

۱۲۷- که بخشی از آن [کافران را خدا] / نماید [ز بخشش دگرشان] جدا

و یا منهزم گشته [و دل فکار] / زیان‌مند گردند و نومیدوار

۱۲۸- نباشد برای تو [این] اختیار / [از آن رو که خواهد خداوندگار]

پذیرد چه ز آن‌قوم [عذر و متاب] / چه بدهد به ایشان جزا و عذاب

که آن مردمانند بیدادگر / [جز این نیست فرجامشان سربسر]

۱۲۹- و در آسمانها و [روی] زمین / هر آنچیز باشد [به قطع و یقین]

[ز حقّ است و از او نباشد جدا] / و آمرزد آن را که خواهد خدا

و یا آن که سازد به کیفر دچار / خدا مهربان است و آمرزگار

۱۳۰- نباید خورید [اهل ایمان] ربای / [نه آن را، نه اضعاف آن را شمای]

به تقوا [ی دادار خود] ره برید / مگر رستگاری بدست آورید

۱۳۱- بترسید از آن آتش [پُرشرار] / که از بهر کفّار شد برقرار

۱۳۲- خدا را اطاعت کنید و رسول / که باید بر رحمت [حقّ] وصول

۱۳۳- شتابید [کز هم بیفتید پیش] پی رحمت [و بخشش] ربّ خویش

برای بهشتی که از [حیث] عرض بود همطراز سماوات و ارض

مهیّا شده [از سوی کردگار] [به پاداش] افراد پرهیزگار

۱۳٤- کسانی که در وسع و سختی حال نمایند [احسان و] انفاق مال

و [هم] خشم خود را فرو میبرند و [هم] از خطای کسان بگذرند

[و قومی که دارای فعل نکوست] بدارد خدای آنچنان قوم دوست

۱۳۵- و آنانکه زشتی [گرفتند پیش] و ظلمی نمودند در حقّ خویش

[و آنگاه] آرند یاد از خدا و خواهند پوزش برای خطا

و اصرار نارند بر کار خود به حالی که آگه [ز اسرار خود]

کدامین کسی غیر [ذات إله] ببخشد گناهان [اهل گناه]؟

۱۳٦- و پاداش اینان [بود برقرار] بخشش رحمت از سوی پروردگار

چنان باغهایی که از ذیلشان بپاشند انهار [دامن‌کشان]

در آن جاودانه بگیرند جای چه نیکو است [اهل عمل را] جزای

۱۳۷- به تحقیق بگذشته پیش از شما [بسا] سنّت [و شیوهٔ بانها]

بگردید پس در [بسیط] زمین ببینید [با دیدهٔ تیزبین]

که چون رفت [فرمان] فرجام کار به تکذیب گر مردم [روزگار]

۱۳۸- و خود مردمان را بیانی است این و ارشاد و اندرز بر متّقین

۱۳۹- مباشید سست [و مدارید پای] و غم بر دل خویش مدهید جای

و حال آنکه [از دیگران] برترید اگر در [دژِ امنِ] ایمان درید

۱٤۰- شما را اگر زخمی آمد پدید [عدو هم] بمانند آن زخم دید

و این روزها[ی شکست و ظفر] به گردش در آریم بین بشر

[که دادار این را نماید عیان که باشد کرا نور ایمان به جان؟]

و هم از شماها شهیدان چند گزیند [که بر حقّ گواهی دهند]

به قومی که شد ظلم او را شعار ندارد محبّت خداوندگار

۱۴۱- که خالص کند مؤمنان را خدا | [کُندشان ز هرگونه عیبی جُدا]
و کفّار را [با گذشت زمان] | کند محو [از روی لوح جهان]
۱۴۲- شما راست پندار آیا چنان | که خواهید داخل شد اندر جنان؟
به حالی که کوشندگان را خدا | نکرده هنوز از شمایان جُدا
و هم [از میان شتاب آوران] | نکرده مُجزّا صفِ صابران؟
۱۴۳- شهادت همی بودتان آرزو | نگشته به مردن [ولی] روبرو
و دیدید [میدان رزم و خطر] | به حالی که بودید نظاره‌گر
۱۴۴- محمّد ﷺ فرستاده‌ای بیش نیست | رُسُل پیش از او نیز کردند زیست
بمیرد اگر یا که گردد قتیل | بگردید از ره شما [بی‌دلیل؟]
و هرکس کند بازگشت [از هُدیٰ] | نیارد زیانی [به کس] خدا
در آینده‌ای زود ربّ [غفور] | دهد اجر بر مردمان شکور
۱۴۵- بجز امر حقّ [در مسیر حیات] | نبوده است ممکن کسی را ممات
که آن سرنوشتی است [بهر بشر] | و باشد مسجّل [به امر قدر]
هر آنکس بخواهد ثواب جهان | دهیمش از آن بهره‌ای [بی‌گمان]
به مُزد پسین هرکه شد پای‌بند | کنیم از چنان نعمتش بهره‌مند
در آینده‌ای زود خواهیم داد | به افراد شاکر جزا [ی زیاد]
۱۴۶- چه بسیار بودند پیغمبران | که همراهشان جمع رزم‌آوران
نمودند پیکار [و بر هر بلا] | بگشتند در راه حقّ مبتلا
نه بودند با ضعف و عجزی قرین | محبّ است دادار با صابرین
۱۴۷- و آنان [به درگاه دادارشان] | بجز این نمی‌بود گفتارشان:
خدایا معاصی افعالمان | ببخشا و اسراف اعمالمان
[خدایا به هنگامهٔ کارزار] | قدمهای ما را تو ثابت بدار
وای کردگار [جهان آفرین] | نما چیره ما را بر [این] کافرین
۱۴۸- خدا، نیکی این جهان‌شان بداد | و پاداش نیکوی [روز معاد]
و در حقّ افراد نیکو شمار | محبّ است ذات خداوندگار

۱۴۹- شما ای که ایمان بیاورده‌اید [اگر عزم این فعل را کرده‌اید،]

که راه اطاعت کنید اختیار از آنان که هستند کافر شمار،

شما را [ز اسلام] رجعت دهند زیانکار آیید [و نابهره‌مند]

۱۵۰- بلی، سرپرست شمایان خداست و او بهترین یار [یهر] شماست

۱۵۱- به دلهای آن قوم کفران شمار بزودی بیاریم ترسی به‌بار

[که بی‌هیچ حجّت بباطل شدند] و نسبت به حقّ شرک قائل شدند

در آتش بُوَد جای آن کافران چه بد هست جای ستم پروران!

۱۵۲- خدا بر شما وعده راست داد به وقتی که [در ابتدای جهاد]

صف [اندر صف] دشمن [نابکار] نمودید با امر حق تار و مار

چنین بود تا بیم‌تان کرد سُست [به‌تنازع به کار شما راه جُست]

چو بنمودتان جمله مطلوب خویش شما راه عصیان گرفتید پیش

گروهی خریدار دنیا شدید و جمعی هواخواه عقبا شدید

خدا منصرف کردتان [در زمان] که گیرد ز کار شما امتحان

سرانجام حقّ درگذشت از شمای که بر مؤمنان رحمت آرد خدای

۱۵۳- [و غافل ز هر فرد و در فکر خویش] گریزان گرفتید ره را به پیش

نبیّ [در چنان عرصهٔ کرّ و فرّ] شما را همی خواند از پشت‌سر

وانگه شما را [خدای ودود] غمی بر غم دیگری برفرود

که اندُه نیاید شما را به جان ز مافات [یا رنج‌های زمان]

و هر کار کاید ز دست شمای بر آن کار داناست ذات خدای

۱۵۴- [خدا] از پس آن غم [دلگداز]   فرستاد [آرامشی] [دلنواز]
که بر بعض، چون خوابِ کوتاه بود   و بر بعض دیگر غم جان فزود
به باب خدا فکرشان بود سُست   چنان باور جاهلی نادرست
[وگفتارشان اینکه] بر دست ما،   نهاده است از اینکار سهمی خدا؟
به ایشان بگو: [وسته] جمله کار   بُوَد در ید [قدرت] کردگار
کنند آنچه در سینهٔ خود نهان   نسازند نزد تو آنرا عیان
وگویند: اگر بهر ما [از نخست]   در این کار می‌بود سهمی [درست]
نه ما کُشته گشتیم در این مکان   [بیاور چنین پاسخی بر زبان:]
اگر هم شما در سراهای خود   مکان می‌گرفتید با رای خود
کسانی که تقدیرشان قتل بود   [ز بستر] به مقتل شدندی [چو دود]
کند امتحان تا خدا [ی جهان]   هر آن را که دارید در دل نهان
وخالص کند [ذات پروردگار]   به دلهایتان هر چه دارد قرار
واگاه باشد خدا [ی جهان]   به هرچیز باشد به دلها نهان
۱۵۵- به روز [اُحُد] چون نهادند روی   دو لشکر سوی یکدیگر [جنگجوی]
کسانی که کردند [در گیرودار]   ز صف شمایان فرار اختیار
بلغزاند [آن روز] شیطانشان   [که زنگ گنه بود بر جانشان]
به تحقیق بخشیدشان کردگار   خدا [هم] غفور است و [هم] بردبار
۱۵۶- شما اینکه دارید ایمان [ز پیش]   مباشید از آن مردم کفر کیش
که اخوانشان چون برای سفر   برفتند [از خانهٔ خود به در]
ویا بهر رفتن به جنگ [عدو   ز خانه به صحرا نهادند رو]
بگفتند [در باب آن سالکان]   که در نزد ما بودشان گر مکان
[نه ایستادشان می‌شد از مرگ سرد]   نه مقتول گشتندی [اندر نبرد]
سرانجام در قلبشان کردگار   دهد این چنین حسرتی را قرار
خداوند بخشد [به انسان] حیات   [هم او را براند به سوی ممات]
و هر فعل کاید ز دست شمای   بر آن کار بیناست ذات خدای
۱۵۷- وگر هم به راه خداوندگار   شما کشته گردید [در کارزار]
ویا بر شمایان سر آید زمان   شما راست غفران ربّ [جهان]
و بهتر بود رحمت داوری   ز چیزی که سازند جمع آوری

۱۵۸- بمیرید اگر یا به کُشتن روید / در آخر به درگاه ایزد شوید
۱۵۹- تو در پرتو رحمت ایزدی / بران مردمان مهر گستر شدی
اگر سخت بودی دل و قول تو / پراکنده گشتندی از حول تو
پس اکنون ببخشا برایشان گناه / و از بهر آنقوم پوزش بخواه
اَبا مردمِ خود به شُورا نشین / [در این کار] راه ایشان ببین
گرفتی چو تصمیم [در کار خویش] / توکل همی کن به دادار [خویش]
همانا توکّل کنان را [به کار] / خداوند [عالَم] بود دوستدار
۱۶۰- خدا را نمایید اگر یاوری / نه غالب شود بر شما دیگری
اگر خوار دارد شما را خدای / پس از او که یاری دهد بر شمای؟
ببایست پس، اهل ایمان، بکار / توکّل نمایند بر کردگار
۱۶۱- رسولی نبوده است [در روزگار] / که از وی خیانت شود آشکار
و هر کس خیانت از او سر زند / قسم چون به میدان محشر زند،
وبال [و گناه] همان فعل پیش / بیارد به محشر بهمراه خویش
سپس داده گردد به هر فرد و کار / جزای عمل از سوی کردگار
چو اجری به هر فعل خواهد بُدن / بر [آن قوم] ظلمی نخواهد شدن
۱۶۲- خدا را کسی کاو به کسبِ رضاست / چسان فردِ شایان خشم خداست؟
جهنّم بر این [قومی] مسکن است / چه جای بدی بهر برگشتن است!
۱۶۳- بُوَد بهر آنان به نزد خدا / مقامی [ز دیگر مراتب جدا]
و آید از آنقوم هرگونه کار / بر آنست بینا خداوندگار
۱۶۴- به تحقیق بر مؤمنان از عباد / [بدینسان] خداوند منّت نهاد:
رسولی برانگیخت از بینشان / [که بودش از آنقوم نام و نشان]
به ایشان فرو خوانَد آیات او / منزّه کندشان [به کردار و خو]
به تعلیم آنان کند اهتمام / ز مکتوب و حکمت [بوجه تمام]
اگرچه به ماقبل [آن روزگار] / بُدندی به گمراهی آشکار
۱۶۵- و آیا به وقتی که [در کارزار] / شما را زیانی بیامد ببار،
به حالی که آمد ز سوی شما / دوچندان زیان [بر عدوی شما]
بگفتید: این از کجا شد پدید؟ / بگو از شما [بر شما] این رسید
[وجود] خداوندگار [جهان] / همانا به هرچیز دارد توان

۱۶۶- [به روز اُحُد] چونکه بهر نبرد   دو نیروی بر یکدگر روی کرد
شما را هر آن حادثی رخ نمود   به اذن خدا آمد اندر وجود
[خدا را مشیّت برفت این چنین]   که معلوم دارد [صف] مؤمنین
۱۶۷- و معلوم دارد صفوف نفاق   [که باشند دور از وداد و وفاق]
به ایشان چو گفتند: اینک شمای   بیایید با ما به راه خدای
نمایید با دشمنان کارزار   بمانید یا در دفاع استوار
بگفتند: ما را خبر از قتال   اگر بود پیرو شدیمی [به حال]
و بر کفر بودند نزدیک‌تر   ز ایمان، در آن روز [و آن رهگذر]
بیارند آن گفته‌ها بر زبان   که در دل ندارند از آن نشان
و هر چیز دارند اندر نهان   خدا هست [البته] اعلم بر آن
۱۶۸- کسانی که گفتند [اینسان کلام]   به یاران خود [بر سبیل ملام]
به حالی که واپس نشسته [ز جنگ]   اگر بود [آن کشته‌ها را] درنگ
و طاعت نمودندی از ما [بکار]   نبودند مقتول [در کارزار]
بگو: گر شما راست صدق سخن   اجل را برانید از خویشتن
۱۶۹- و آنان که در راه پروردگار   بگشتند مقتول [در کارزار]
مپندار باشند اسیر ممات   بلی، آن کسانند اندر حیات
بود رزق آنان همه برقرار   [به اجر] ز درگاه پروردگار
۱۷۰- خداشان ز فضل خود از آنچه داد   [به پاداش اعمال]، باشند شاد
و خوشوقت [از حال آن کاروان]   که باشند دنبال ایشان روان
[همانان که مانند این دسته‌اند]   [و لیکن] به ایشان نپیوسته‌اند
که خوفی نمی‌باشد از بهرشان   نه از هیچ حزنی بر آنها نشان
۱۷۱- و شادند کز جانب کردگار   بود فضلی و نعمتی برقرار
و نیز اینکه بر اهل ایمان، [اله]   نه پاداش کردار سازد تباه
۱۷۲- کسانی که [از سوی خصم پلید   به ابدانشان زخمها چون رسید]
از آن پس ز پروردگار و رسول   نمودند [فرمان و دعوت] قبول
از آن مردمانند [اندر حساب]   که باشند بر نیکویی [راه‌یاب]
و [از آنان] که تقوایشان شد شمار   بزرگ است پاداش [اینگونه کار]
۱۷۳- کسانی که گفتندشان: بر شما   شده جمع افراد [جنگ‌آزما]
بترسید از آن مردم [جنگجوی   که سوی شما برنهاده است روی]
[نیامد ولی بیم بر جانشان]   و افزون همی گشت ایمانشان
و گفتند: کافی است ما را خدا   چه نیکو وکیلی است [از بهر ما]

۱۷۴- سپس بازگشتند [از آن کارزار]
اَبا نعمت و فضلی از کردگار

نیامد بر آن قوم سوء اثر
وگشتند جویا[ی آن رهگذر]

کز آن ذات باریتعالی رضاست
و دارنده فضل وافر خداست

۱۷۵- فقط هست شیطان [که اید به پیش]
که ترس آوَرَد بر محبّان خویش

مباشید خائف [ز قومی چنان]
شما را ز من بیم باید [به جان]

[نخواهید رفتن براهی جز این]
چو باشید از زمرهٔ مؤمنین

۱۷۶- [چو بینی کسانی نه ثابتقدم]
بجویند در کفر پیشی به هم،

[نبایست جان ترا ای رسول]
کند [فعل این قوم کافر] ملول

که آنان به پروردگار [جهان]
ندارند اندک توان زیان

خداوند خواهد نیارد ببار
نصیبی بر آنها [به یوم القرار]

[و آنگاه در حشر و یوم الحساب]
بزرگ است از بهر ایشان عذاب

۱۷۷- کسانی که بیأع ایمان شدند
[و آنگه] خریدار کفران شدند

به چیزی برای خدا[ی جهان]
نیارند این قوم [هرگز] زیان

[و در حشر از سوی دادار پاک]
عذابی است از بهرشان دردناک

۱۷۸- و آنان که [طغیان بود کارشان]
نشاید بُوَد رای و پندارشان،

که گر می‌دهیم آن کسان را زمان
بُوَد [وجه] خیری نهفته در آن

چنین مُهلتی را بیاریم [پیش]
که سازند افزون گناهان [خویش]

[و در روز موعود بر این کسان]
عذابی است [سنگین و] خواری رسان

۱۷۹- نه بوده است اینسان که پروردگار
کند مؤمنان را به خود واگذار

به حالی که هستید بران، شمای
مگر آنکه سازد مجزا خدای

[مصنف] پاک و ناپاک از یکدگر
[که تا آشکارا شود سربسر]

نبوده است این بر خدا[ی جهان]
که آگه نماید شما را بر آن

که در [پردهٔ] غیب پنهان بُوَد
خدا را ولی خواست بر آن بُوَد

که سازد گزین از رسولان خویش
کسی را [به اجرای فرمان ز پیش]

شما، پس بایمان بیارید رو
به پروردگار و رسولان او

گر ایمان بیارید و تقوا به جای
شما راست اجری عظیم [از خدای]

۱۸۰- [کسان را که از فضل خود کردگار،
نهاده یکی مال در اختیار]

و آنان د ران مال با بُخل خویش
[ره منع خیرات گیرند پیش،]

نباید بود [رای] و پندارشان
که خیری است حاصل ازین کارشان

[نه خیر است و سود از چنان حال و کار]
بل آرد زیان بهر آنها به بار

فتدشان به گردن و روز جزا
[در آیند بهر حساب و سزا]

و هر ارث کاندر زمین و سماست
[همه هرچه باشد] از آنَ خداست

و دارد خداوند [عالم] خبر
ز فعل شما مردمان [سر بسر]

۱۸۱- بـه تـحقیق بشنید پـروردگار   سـخن [هـای] آن مـردم [نـابکار]

کـه گـفتند مـحتاج بـاشد خـدا   [بـه حـالی کـه] دور از نـیازیم مـا

بـزودی نـویسیم گـفتارشان   و بـر انـبیا ظـلم و کـشتارشان

[و در حشـر] گـوییم [بـا آن فـریق]   [هـم اکنون] چشید این عـذاب حریق

۱۸۲- و این [کیفر] از بهر آن کارهاست   کـه تـقدیم بـا دستهای شماست

[وگـرنه] خـداونـدگار [جـواد]   نـباشد سـتمگر بـه حـقّ عـباد

۱۸۳- کسـانی کـه گـفتند: [آری] خـدا   گـرفته است پـیمان بـدینسان ز مـا

کـه بـر دعـوت هـیچ پـیغمبری   نـه ایـمان بـیاریم و نـی بـاوری

مگـر [ایـنکه قـربانیی آورد   کـه [در پـیش مـا] آتش آنـرا خُـورَد

بگو: پیش ازین هم بسوی شما   رسـولان رسـیدند بـا اذن مـا

و آیـات واضـح بـه هـمراهشان   از آن نـشان کـه گـویید [از آن نشـان]

شـما گـر کـه از راستگویان بُـدید   چـرا دست در خـون ایشـان شـدید؟

۱۸٤- گـرت بـهر تکـذیب برخاستند   بـه دیگر رسولان هم این خواستند

کـه پـیش از تـو بـا مـعجزات عیان   و مکـتوب نـورانی [و حـق] بـیان

[بـرای صـلاح و نـجات آمـدند   بـه نـظم و ثـبات حـیات آمـدند]

۱۸٥- چشنده است هر زنده‌ای [طعم مرگ]   [و بـر پـایهٔ کـرده و تـوشه بـرگ]

عـوض‌هایتان را بـه حـدّ تـمام   بـخواهـند دادن بـه یـوم القیام

پس آنکس کـه دور اوفـتاده ز نـار   و انـدر بـهشت است او را قـرار،

بـه تـحقیق شـد رستگار [و سـعید   کـه بـر سـاحت لطـف ایـزد رسید]

حـیات جـهان [در بـر ذی‌شعور]   نـباشد بـجز از مـتاع غـرور

۱۸٦- به تحقیق از مال و جانهای خویش   شـما را رسـد آزمـایش بـه پـیش

از آنـها کـه پـیش از شماها بُـدند   و مکـتوب و آیـات داده شـدند،

و از مشـرکین [کـفور و پـلید]   دل آزار گـفتارها بشـنوید

شکـیبایی و زُهـد ورزیـد اگـر   [بـدانـید] امـوری سـترگند و سـر

۱۸۷- و آنگه که بگرفت پیمان خدای   ز اهل کتاب، اینکه باید شمای

نمایید آن را به مردم عیان   و منهید آن را به ستر نهان

فکندندش در پشت‌سر [بی‌دلیل]   و بفروختندش به چیزی قلیل

[در این زشتکاری و داد و ستد]   خریدند ایشان متاعی چه بد!

۱۸۸- مپندار آنان کز افعالشان   شود [غرق در] شادی احوالشان،

و هم دوست دارند کز این و آن   ستایش به ناکرده بینند [هان،]

به عقبا ز قید عذاب خدا   توانند چنین قوم گردد جُدا

[در آنجا بفرمان دادار پاک]   عذابی است از بهرشان دردناک

۱۸۹- و در آسمانها و بر روی خاک   حکومت بود آنِ دادار [پاک]

و [ذات عزیز] خداوندگار   توانمند باشد به هر [گونه] کار

۱۹۰- به ایجاد [افلاک و مهد] زمین   و آمد شد روز و شب [این چنین]

همانا نشانها بُوَد برقرار   بقومی که بندند خرد را بکار

۱۹۱- کسانی که حقّ را بیاد آورند   [بگاه هر احوال و وضعی بسر می‌برند]

چه اِستاده و چه نشسته ز پای   چه بر جنبها آرمیده بجای

[و در خلقت آسمانها و خاک   فرو رفته در فکر دادار پاک]

[بگویند]: بیهوده، ای کردگار   نکردی [حیات جهان آشکار]

منزّه تویی ای خداوندگار   تو از کیفر نارمان باز دار

۱۹۲- تو ای داور ما [به روز شمار]   کسی را که داخل نمایی به نار

به تحقیق وی را نمایی تو خوار   و بر ظالمین هیچکس نیست یار

۱۹۳- خدایا همانا شنیدیم ما   منادی ندا دادمان [از شما]

که آرید ایمان بدادار خویش   و ما [نیز این ره گرفتیم پیش]

ز جُرم و گناهانمان درگذر   و بستُر خطایای ما [سربسر]

[چنان کن که] با مردم نیکنام   [کُنی مهلت زندگیمان تمام]

۱۹٤- به ما وعده‌هایی بیاور به پیش   که خود گفته‌ای با رسولان خویش

ببخشای و ما را به روز شمار   مکن خوار و رسوا [تو ای کردگار]

همانا تو، ای کردگار [وجود]   تخلّف ز وعده نخواهی نمود

۱۹۵- [چنین بود از اهل ایمان دعا] پذیرفت آنگه از ایشان خدا

[سپس گفت:] البتّه من هیچگاه عملکرد کس را نسازم تباه

چه آن آید از مرد یا زن ببار [که هستید چون یکدگر در شمار]

کسانی که [در راه پروردگار] نمودند هجرت ز [شهر و] دیار

و اخراج گشتند از جای خویش و در راه من رنج بردند [پیش]

و پیکار کردند و پس جان خود بدادند [در راه پیمان خود]

[قسم می‌خورم] کز گناهانشان [کنم غمض عین و نمانم نشان]

در آرم در آن بوستان‌هایشان که اَنهار از آنجاست [دامن‌کشان]

و این است مزدی که نزد خداست و نزد خداوند [هم] مزدهاست

۱۹۶- ز آمد شد کافران در بلاد ترا [هیچگاهی] فریبی مباد

۱۹۷- متاع قلیلی بحاصل کنند پس آنگاه در نار منزل کنند

برانان جهنّم بود جایگاه که بد جایگاهی [سرانجام راه]

۱۹۸- و آنان که هستند پرهیزکار [به قول و عمل] در ره کردگار

ز جنّاتی آن قوم را بهره‌هاست که جاری ز دامانشان نهرهاست

بمانند جاوید در آن جنان و نُزلی است این نزد ربّ [جهان]

و هر نعمتی نزد داور بُوَد [همان] بهر نیکان نکوتر بُوَد

۱۹۹- و هستند [و آیند اندر حساب] همانا کسانی ز اهل کتاب

که دارند ایمان به [ذات] خدا و بر آنچه نازل شده بر شما

و بر آنچه آمد بر آنها فرود و باشند خاشع [به ربّ ودود]

و نَدهند آیات ربّ [جلیل] برای بهایی که باشد قلیل

و دارند نزد خداشان ثواب خداوند باشد سریع‌الحساب

۲۰۰- و باشید ای مؤمنان بردبار [و در پیش رنج و هوس] پایدار

مهیّا شوید [از پی کار جنگ و دیگر عبادات خود بی‌درنگ]

شوید از خداوند پرهیزکار که باشید [بر درگهش] رستگار

۴- ترجمه منظوم سورهٔ نساء (مدنی، ۱۷۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ای مردم از خدای بدل بیم آورید | آنکو ز یک وجود، شما را بیافرید

وز آن یگانه، همسر او را حیات داد | وز آن دو مردها و زنان فزون بزاد

ترسید از آن خدا که بنامش قسم خورید | [با یکدگر و یا، ره میثاق بسپرید]

زنهار از جدایی با اقربایتان | زیرا مراقب است شما را خدا [یتان]

۲- ایتام را بدست سپارید [عنان] مال | مال حرام عوض ننمایید با حلال

با مال‌هایشان مخورید آنچه از شماست | زیرا که این گناه بزرگی [و ناروا]ست

۳- دارید بیم اگر که ندارید آن قِدار | تا با یتیمه‌ها به عدالت کنید کار،

پس، از زنان هر آنچه پسندید در نکاح | آرید دو و سه و چهار [از ره مباح]

دارید بیم اگر که ندارید آن توان | تا عدل را بکار ببندید با زنان

با یک نفر و یا که کنیزی ز ملک خویش | گیرید راه همسری [و زندگی به پیش]

این است آنچه بهر شما راه بهتری است | [زین سان فعالتان به کنار از ستمگری است]

۴- مهر زنان ز روی رضایت کنید ادا | ور همسری بخواهد تا از سر رضا،

بخشی ز مهر خویش شما را کند حلال | گیرید و خوش خورید مران خوشگوار مال

۵- اموال مردمان سفیهی که کردگار | [داده به دستتان] منهیدش در اختیار

[اما] هزینه‌ای و لباسی ز سود مال | بدهیدشان به نرمش و نیکویی مقال

۶- ایتام را سزد که نمایید آزمون | آیند چون به مرحله‌ی همسری کنون

دیدید گر ز رشد نشانی به حالشان | در اختیارشان بگذارید مالشان

از بیم آنکه بالغ گردند، ناصواب | اموالشان شما مخورید [از سر شتاب]

آنکو غنی است عفّت ورزد ولی فقیر | در حدّ عُرف گردد از آن مال بهره‌گیر

شاهد به ردّ مال بگیرید [چند کس] | ذات خدا بس است که باشد حسابرس

۷- از ارث والدین و کسان آنچه را بجاست　　از بیش و کم نصیبی از بهر مردهاست

از ارث والدین و اقارب که می‌نهند　　از بیش و کم [بباید تا بر زنان دهند]

این بهره‌ای مقرّر [از جانب خداست　　اِعمال این طریق، همه فرض بر شماست]

۸- هنگام بخش چونکه درآیند اقربا　　ایتام و مردمان تهیدست [و بینوا]

چیزی هم [از میانه] بآنان عطا کنید　　و آنگاهشان به لطف سخن را ادا کنید

۹- فرزندهای خُرد و ضعیف ار نهند جای　　دارند بیم در دل [و این بیمشان سزای]

[در کار دیگران هم] خوف از خدا کنند　　گفتار خود [به حقّ و عدالت] ادا کنند

۱۰- آنان که مال بی‌پدران از سر ستم　　مصرف کنند، آتش ریزند در شکم

[این مردمان] بجرم چنین فعل ناسزای　　ز و داشته تا بنار فروزان کنند جای

۱۱- این سان کند سفارش اولادتان خدا　　سهم پسر بقدر دو دختر کنید ادا

دو دخترند اگر و فزون بر دو دخترند　　از متروک دو سوم آن ارث میبرند

یک دختر است وارث اگر، نیم ارث ازوست　　هریک ز والدین را سُدسی از آن نکوست

این شرط یک ششم به پدر مادری روا　　کز فردِ در گذشته بُوَد زاده‌ای بجا

فرزند گر نبودش و از وی نماند کس　　میراث‌خوار گر پدر و مادرند و بس

از متروک هر آنچه به حقّ سهم مادر است　　ثلثی از و، [دو ثلث پدر را مقرّر ایست]

امّا ز در گذشته بجا گر برادر است　　سد سی ز ثروت متوفّی ز مادر است

تقسیم متروک به چنین حکم و این قرار　　بعد از ادای دین و وصیّت رود بکار

مجهول بر شما بُوَد البتّه رای‌تان　　ز اباءتان و یا پسران‌تان برایتان،

سود کدام بیشتر؟ این حکم داور است　　قطعاً علیم و آگه [دادار اکبر] است

۱۲-از همسرانتان نماند اگر زاده‌ای بجای ... از بعد آنکه دین و وصیّت بشد ادای،

نیمی ز ما ترک، گرشان زاده‌ای بجاست، ... یک ربعِ مالِ جفتِ شما بر شما رواست

بعد از شما به خانه اگر ماند زاده‌ای ... بعد از ادای دین و وصیّت که داده‌ای

از آنِ همسران شما هست ثمن مال ... فرزند اگر نبود به یک چارم است حال

مردی و یا زنی که برفته است از جهان ... گر او کَلاله باشد [حکمش چنین بدان:]

گر باشدش برادری یا خواهری بجای ... بر هر کدام سُدسی از آن مال شد روای

تعداد وارث ار که از این بود بیشتر ... در ثلث مال جمله شریکند [سربسر]

باید وصیتی که کند [غیر ثلث او] ... از بهر وارثین نَبُوَد موجب زیان

[بعد از ادای دین بدین سان کنند کار] ... این است پند داور دانای بُردبار

۱۳-از سوی ذات باری این‌ها بُوَد حدود ... فرمانبر خدا و رسولش هر آنکه بود،

داخل کند [خداش] به جنّات [پُر ثمار] ... کز ذیل‌شان روان بُوَد انهار [خوشگوار]

این است عظیم فوز خداوند [مهربان] ... در این [چنین بهشت] بمانند جاودان

۱۴-فرمان نَبُرد هر که ز دادار و از رسول ... و ز حدّ حکمهای خدایش نمود عدول،

در آتشش کنند و در آنجاست ماندگار ... او را عذاب خوارکننده است [در کنار]

۱۵- آن از زنانتان که بگردند زشتکار	بر [ضد] او ز خویش گواه آورید چار
دادند اگر شهادت بر ضد آن عیان	در حبس خانه [از همه داریدشان] نهان
تا مرگشان فرا رسد [از دور روزگار]	راهی و یا نمایدشان آفریدگار
۱۶- [زشتی] چو شد [ز مرد و زنی] [از شما عیان]	آن هر دو را عذاب نمایید [در زمان]
و از آن پس، چو تائب و صالح شدند [هان]	ذات خدای توبه‌پذیر است و مهربان
۱۷- توبت از او پذیرد کز روی جهل خویش	فعل بد و طریقهٔ باطل گرفته پیش
چون زود توبه کرد پذیرد از او خدای	داننده و حکیم [به نیک و بد شمای]
۱۸- آنانکه کار زشت نمایند در حیات	گویند توبه چون برسد شان گه ممات
نز آن گروه توبه پذیرند آن زمان،	نی آن کسان که کافر میرند در امان
از بهر آن کسان [و چنان راه ناصواب]	آماده کرده‌ایم یکی دردناک عذاب
۱۹- ای مؤمنان برای شما نیست این روا	تا بانوان به ارث بگیرید و نارضا
سختی میاورید برای زنان به پیش	حاصل کنید تا مگر از داده‌های خویش
جز آنکه جُرم کرده و ثابت شده بر او	با آن زنان کنید [همه] کردار نیکو
گر از زنان کراهت دارید [در نهان]	بسیار چیزها که شود یافت [در جهان]
کسان را پسند می‌ننماید و کردگار	داده است خیر [های] کثیر اندران قرار

۲۰- گیرید جای همسر اگر همسری دگر | ور مَهر داده‌اید زیکی جلد پُر ز زر؛

چیزی از او دگر نستانید باز پس | تهمت زنیدشان به چنین قصد و این هوس؟

تا مهرشان دوباره ستانید؟ حال و کار | این است، کاین رویّه گناهی است آشکار

۲۱- بار دگر چگونه بگیرید مال را | [وقتی باین شروط بیابید حال را؟]

می‌بودتان به خلوت [و هم خوابگی] قرار | بگرفته‌اند [خود] ز شما عهدی استوار

۲۲- زان بانوان که عقد نمودند [وقت پیش] | آباءتان، شما بنگیرید جفت خویش

الّا اگر زمان سلف از سوی شما | کاری چنین شده است، چه این کارِ ناروا

[باشد زنا و مورد خشم خدا بُوَد] | کاری است ناستوده [و بس نابجا بُوَد]

۲۳- شد بر شما حرام زنانی که با شما | باشند در مدارجی ایشان ز اقربا؛

هم مادران و دختر کان نیز خواهران | عمات و خاله‌های تو، دخت برادران

هم دختران که مادرشان خواهر شماست | هم آنکه شیر دادت [چون مادر شماست]

هم خواهران شیری و هم مام همسرت | هم دختر زنان که بباشند در برت

آمیختی به مادر اگر، دخت او حرام | بهر تو گشت ورنه حلال است [بهر کام]

فرزند چون ز پشت شما بود، همسرش | شد بر شما حرام [مجویید دیگرش]

در یکزمان دو خواهر نتوان نکاح کرد | جز آنکه عهد پیش چنین کرده است مرد

البتّه [ذات باری بر مردم جهان] | آمرزگار [فعل گناه است] و مهربان

۲۴- هم بانوان محصنه باشندتان حرام | جز آن زنان که دربندتان یافتند نام

پس پیروی کنید ز مکتوب کردگار | بهر شما حلال جز این‌هاست [زینهار]

چون می‌شوید طالب دیگر زنان، ز مال | مهری دهید نی به زنا، بلکه از حلال

مهر زنی کز و متمتع شوید [هان] | البته واجب است شما را اداء آن

وآنگاه بعد مهر معیّن شما دو تن | راضی اگر شوید [به هر فعل و هر سخن]

بر مهر شما گناه نباشد قبول آن | قطعاً خدا علیم و حکیم است [بر جهان]

۲۵- از حیث مال نیست چو کس را توانگری | کارد به عقد، مؤمنه و آزاد همسری

از آن کنیز مؤمنه‌هایی که ملک اوست | او را برای زندگی [و همسری] نکوست

ز ایمانتان خدای بود بیش باخبر | هر فرد از شما بُوَد از جنس آن دگر

با اذن صاحبان به نکاح آوریدشان | پس مهر را به شیوهٔ نیکو دهیدشان

باید زنان عفیفه، نه اهل زنا بُوند | نی در نهان رفیق [پی مردها] بُوند

از بعد ازدواج چو فحشائشان هواست | نیمِ شکنجهٔ زن آزادشان رواست

این باشد از برای کسانی که از شما | ترسند از فتادن در [محنت و] عنا

ور صبر می‌کنید شما را نکوتر است | بخشش گر و رحیم خداوند [اکبر] است

۲۶- خواهد خدایتان همه‌چیزی کند عیان | ارشادتان کند به ره رسم رفتگان

وآنگاه توبه را ز شمایان کند قبول | پروردگار علیم و حکیم است [فی الاصول]

۲۷- خواهد قبول توبه کند از شما خدای — لیک آن کسان که پیرو امیال برده پای،

خواهند تا بسوی ره کج نهید روی — ز انگونه کجروی که بزرگ است [وصف اوی]

۲۸- خواهد خدا که بار شما را کند خفیف — [از بهر آنکه] نوع بشر خلق شد ضعیف

۲۹- ای مردمان مؤمن [هرگز به بیش و کم] — اموال یکدگر مخورید [از سر ستم]

جز آنکه در تجارت [و کاری] نهید پای — و انهم ز هر دو سوی شما را بُود رضای

هر یک به قتل خویش مباشید عهده‌دار — البتّه مهربان به شما هست کردگار

۳۰- و آنکو ز بغی‌وجوربراینگونه کارهاست —  [خود] این سهل‌برخداست

۳۱- گر از گناههای بزرگی کز ارتکاب — [...] ان چلیر، بنمایید اجتناب،

بر دیگر معاصی‌تان رحمت آوریم — بر جایگاه نیک شما را برون بریم

۳۲- آن چیز را شما منمایید آرزو — کان وجه فضل بعض به بعض شماست او

هر مرد را نصیبی از کار خویش هست — زن راست نیز بهره‌ای از کار او به دست

روزی طلب کنید ز فضل خدای، کان — آگه بُوَد به هرکس وا هرچیز [در جهان]

۳۳- بر ارث مادر و پدر و ارث اقربا — و ارث نهاده‌ایم بر آن کاو نهند جا

بدهید حقّ آنکه باو بودتان قرار — البتّه شاهد است بهر چیز کردگار

۳٤- چون بعض را به بعض خداداد برتری / چون مرد می‌دهد نفقه بهر همسری
زین رو تسلّطی است ز مردان به همسران / زنها مطیع همسر و شایسته اندران
اندر غیاب شوی عفیفند و پاسدار / بهر بکار بستن فرمان کردگار
دارید بیم اگر که به عصیان نهند پا / باشیدشان به گفتن اندرز رهنما
دوری ز خوابگاه کنید و زنیدشان / دیدید اگر ز طاعت در کارشان نشان،
منهید پا براه ستم بعد از این قرار / باشد بلند جاه و بزرگ آفریدگار
۳۵- ترسید اگر شقاق شود بین‌شان عیان / [بایست داوری بنهد پای در میان]
ز اقوام مرد داوری آرید و همچنین / ز اقوام زن کنید یکی داوری گزین
گر اندو راست نیّت اصلاح، کردگار / سازد وفاق [بین زن و شوی] آشکار
البتّه بوده است خداوند [مهربان] / دانا و باخبر [به همه کار این جهان]
۳٦- پروردگار را بپرستید و [بر اِلاه] / با هیچ چیز شرک میارید [هیچگاه]
با والدین و اهل و یتیمان و بینوا / همسایه‌ها که خویش تو باشند یا جُدا
با همنشین و رهگذر و بندگان خویش / گیرید راه [نیکی] و احسانگری به پیش
البتّه دوست می‌نبرد آفریدگار / آنان که فخر و کبر بُوَدشان [همی شمار]
۳۷- آنان که بخل کرده و از خلق خواستار / باشند، تا که بُخل نمایند آشکار
و آنان که مال را که خدادادشان ز پیش / مخفی کنند [بر اثر بخل نفس خویش]
ما کرده‌ایم حاضر [و آماده] کیفری / کز بهر اهل کفر بُوَد ذلّت‌آوری

۳۸- وآنان که [راه و رسم] ریا راگرفته پیش / و انفاق نزد خلق کنند از متاع خویش

ایمان به کردگار ندارند و روز دین / شیطان برای هر که قرین شد، بدا قرین

۳۹- ایمان به کردگار و قیامت گر آورند / وز آنچه رزق داده خداوندشان برند،

دست عطا، کُنَد چه ضرر از برایشان؟ / داناست کردگار به [کار و به] رای‌شان

۴۰- یک ذرّه هم ستم نرود از سوی خدا / ور نیکی آورند، دوچندان دهد جزا

[و آنگه] دهد ز جانب خود [خالق کریم] / از بهر کار نیک شما اجرتی عظیم

۴۱- روزی که آوریم ز هر اُمّتی شهید / [آن روز وضع و حال] چسان می‌شود پدید

از بهر [وضع و حالت] این قوم [همچنان] / شاهد بیاوریم و ترا نیز [همزمان]

۴۲- روزی که کافران بنمایند آرزو / وآنان که بر رسول خدا بوده [کینه‌جو]

کای کاشکی شوند بخاک زمین سوای / کتمان هیچ حرف نیارند از خدای

۴۳- ای مردمی که ایمان دارید بر خدا / گرد نماز مست مگردید تا شما،

دانید بر زبان چه کلامی بیاورید / هم آن زمان که خود به جنابت بسر برید

تا بعد غسل، جز که بباشید رهگذار / یا خود مریض، یا که به شغل سفر دچار

یا بر قضاء حاجت مشغول بوده‌اید / یا با زنان جماع [و تقارب] نموده‌اید

ور آب یافت می‌نشد، آنگه بخاک پاک / بایست دست و روی نمایند مسح‌ناک

بی‌هیچ شبهه [بر همه افراد توبه کار] / آمرزگار و عفوکننده است کردگار

۴۴- آیا ندیده‌ای توکسانی که از کتاب / داده شدند بهره‌ای [آنگاه راه یاب]،

گشتند تا که گمرهی از بهر خود خرند؟ / خواهند هم شما را از ره بدر برند؟

۴۵- بر دشمنانتان بُوَد آگاهتر خدای   کافی است دوستی خداوند بر شمای

یاری کردگار [که در حقّ بنده است   از سوی او برای شمایان] بسنده است

۴۶- بعض یهودها سخن [و آیت] خدای   تحریف می‌کنند [و نمایند جابجای]

گویند: بشنویم و به عصیان بریم رو   بشنو [چنانکه ناشنوا راست گفتگو]

[تا رنگ طعن و وهن باسلامیان دهند   بر لفظ «راعنا» همه سوء بیان نهند]

گفتندی ار: شنیده و طاعت ببرده‌ایم،   بنگر بما، نکوتر از آنش شمرده‌ایم

اما نمود لعنت پروردگارشان   زیرا نبود [ردّی] از ایمان بکارشان

۴۷- ای مردمی که نامه بدادند بر شما   بر این کتاب کان بفرستاده‌ایم ما،

در آن [اگر بدیدهٔ تحقیق بنگرید]   تصدیق کرده‌ایمتان، ایمان بیاورید

زان پیشتر که چهر شمایان نهان کنیم   یا رویهایتان ز پس سر عیان کنیم

یا لعنتان نماییم اصحاب سبت‌وار   [این است جایگاهِ عمل امر کردگار]

۴۸- آنکو نهاده است سوی راه شرک رو   [illegible] کردگار نبخشد گناه او

بخشد خدای چونکه بخواهد ز دیگری   کرده است گر ز [جهل] گناه فروتری

آنکس که شرک آرد بر کردگار [خویش]   تهمت زده است و کرده گناهی بزرگ [و بیش]

۴۹- آن مردمان ندیده‌ای آیا که خویشتن   خالی ز عیب جلوه دهند [اندر انجمن]؟

آری [برای تزکیه از عیبها] خداست   کز عیب و نقص پاک کند هر کرا که خواست

در حقّ هیچکس نَبُوَد از ستم نشان   [قدر نخی که در دل خُرما بُوَد نهان]

۵۰- بنگر چسان دروغ ببندند برخدا   این جرم آشکار بسنده است [از شما]

۵۱- آن مردمی که بهره ببردند از کتاب   آیا ندیده‌ای که [به پندار ناصواب]

مؤمن شده به «جِبت» و به «طاغوت» [وآن لئام   در باب اهل کفر] بگویند این کلام:

راهی که کافران بگرفتند در نظر   از راه مؤمنان، به هدایت قریبتر

۵۲-آنند این کسان که خدا کرده لعنشان	ملعون حق، نیابی از یاورش نشان
۵۳- یا بهره برده‌اند ز شاهی کزین مسیر	ندهند بهر مردم خود سود یک نقیر
۵۴- یا رشک می‌برند که از فضل خود خدای	کرده به بعض بندهٔ خود نعمتی عطای
دادیم ما به آل براهیم هم کتاب	پیغمبری و حکم عظیم [از سر صواب]
۵۵- بعضی بسوی آن گرویدند و بعض نیز	رخ تافتند و کافی‌شان است نار [تیز]
۵۶- آن قوم را که کفر بآیات ماست کار	خواهیم کرد داخلشان در [لهیب] نار
چون پخته شد به پیکرشان پوست [از شرر]	آنگه دهیمشان [به عوض] پوستی دگر
[طعم] عذاب تا بچشند [از چنان شرار]	پیروزمند هست و حکیم است کردگار
۵۷- و آن مردمی که ایمان بر دل نگاشتند	و آنان که کرده‌های پسندیده داشتند
داخل کنیمشان به [جنان روضه و] جنان	کز پای سارشان گشته‌اند زد اما نشان روان
[در آن نعیم جنّت] باشند ماندگار	با زوجهای پاک و مکانهای سایه‌سار
۵۸- تا باز پس دهید امانات را، شما	بر دست صاحبانشان، فرمان دهد خدا
چون در میان مردم خواهید داوری	داور شوید بر نهج عدل پروری
[وه وه] چه خوب پند بیارد برایتان	البتّه هست سامع و بینا خدایتان
۵۹- ای مردمی که ایمان گشته شعارتان	فرمان برید [جملگی] از کردگارتان
فرمان‌پذیر باشید از جانب رسول	دارید امر را ز اولوالامر خود قبول
بین شما به چیزی اگر اختلاف خاست	ایمان اگر به حشر و خداوند در شماست
آن را برید سوی خدا و رسول [او]	کاین بهتر است و عاقبتش بیشتر نکو

٦٠- آن مردمی نبینی کاین سان گمان برند | کاتان به آنچه آمده دارای باورند
هم بر هر آنچه آمده بهر تو [ز آسمان] | هم بر هرآنچه نازل گشته است پیش از آن
خواهند تا برند به طاغوت داوری | حالی که امر گشته بآن‌ها [چو بنگری]
انکار آن کنند که شیطان [دهد غرور] | گمراهشان نماید [و از راه حقّ بدور]
٦١- گویندشان چو ایمان باید بدل نگاشت | بر آنچه را خدا به رسولش روانه داشت
بینی منافقان را کز روبروی تو | اعراض می‌کنند به کلّی ز سوی تو
٦٢- یابند چونکه کیفر پیشین خویشتن | یا چیزی از قبیل مصیبت [و یا محن]
[اینک] چرا به نزد تو آیند و برخدا | سوگند می‌خورند که باری مُراد ما،
جُز نیکی و موافقت با شما نبود | [جُز نیّت نکو به دل و جان ما نبود]
٦٣- آگه بُوَد خدای ز دلهای آن کسان | اعراض کن از ایشان و اندرزشان رسان
[اندرزشان بگوی بالفاظ پُرثمر] | آن سان که اوفتد به دل [جمله] کارگر
٦٤- پیغمبری روانه نکردیم بر شما | جز آنکه [آن پیمبر] بر حسب امر ما
باید شود اطاعت از خلق [بی‌گمان] | ور بعد ظلم کردن بر خود، [همان زمان]،
نزد تو آمدندی اگر بهر عفو خویش | و آنکه رسول [دست طلب بُرده بود پیش]
می‌یافتند ذات خدا [شان چسان بُوَد] | توبت‌پذیر باشد وهم مهربان بود
٦٥- نه، بر خدای تو قَسَم، ایمان نیاورند | جز آنکه [در قضاوت و حکم تو بنگرند]
در ما به النزاع بخواهند داوری | آنگاه آن گروه، ز حکمی که آوری،
در نفس خویش هیچ نباشند نارضا | یکسر شوند [راضی و] تسلیم آن قضا

٦٦- ور امر داده بودیم این است کارتان   خود را کُشید، یا بروید از دیارتان

جُز عدّه‌ای قلیل نکردندی امتثال   حالی که کار بستن این پند [و این مثال]

از بهر آن جماعت [مبنای] خیر بود   هم عزم و پایداری‌شان جزم مینمود

٦٨-٦٧- دادیمی آنگهی همه را اُجرتی عظیم   بُردیمشان سپس به سوی راه مستقیم

٦٩- هرکس مطیع شد به خدا و رسول او   همراه گشت خواهد با مردمی [نکو]

با آن کسان که نعمتشان داده کردگار   مانند انبیاء و صدیقان [روزگار]

چونان شهیدهای [ره حقّ] و صالحین   نیک‌اند [بهر فرد] رفیقانی این چنین

٧٠- فضلی است این که باشد از سوی کردگار   دانا بود خدا به کفایت [به کُنه کار]

٧١- ای مردمی که ایمان آورده‌اید [حال]   ابزار جنگ بر کف [آمادهٔ قتال]

[هشیار و] فوج فوج درآیید [بهر جنگ]   یا همگروه روی بیارید [بی‌درنگ]

٧٢- بین‌شما کسی‌است [که هنگام کار جنگ]   پا سُست می‌نماید [و آرد همی درنگ]

وانگاه بر شما چو بلائی عیان شود   [جاری چنین کلام و را بر زبان شود:]

در حق من خدای [در آن روز] رحم کرد   همراهشان نبودم [در جبههٔ نبرد]

٧٣- چون خیری از خدای نصیب شما فتاد   آن سان که گوئیا به میانتان نَبُد وداد

گوید که من به همرهشان کاش می‌شدم   وز این عظیم فوز [خدا] بهره‌ور بُدم

٧٤- پس آن کسان که زندگی دنیوی [ز پیش]   دادند و آخرت بخریدند بهر خویش

باید کنند در ره دادار [خود] قتال   وانکس که شد جهادگر راه [ذوالجلال]

هرکس شهید راه خدا یا که چیره بود   مزدی بزرگ وی را خواهیم عطا نمود

۷۵- ننهید پای بهر خدا از چه در قتال؟ | بهر رجال و نسوه و اطفال سخت حال

آنان که [ذکرشان همه این است] کای خدا | ما را ز شهر مردم ظالم نما جُدا

[از روی لطف خویشتن] ای آفریدگار | از بهر ما ز جانب خود یاوری بیار

۷۶- آن مردمی که ایمان آورده‌اند، [حال] | باشند در طریق خداوند در قتال

و آنانکه کافرند، نمایند کارزار | [در حیطهٔ اراده] طاغوت [نابکار]

با اولیاء شیطان پیکار [بی‌امان]، | جویید، ز آنکه مکرش بوده است ناتوان

۷۷- نشنیده‌ای حدیث کسانی که بهرجنگ | گفتندشان ز جنگ کنید این زمان درنگ،

[اینک] بجای جنگ نمایید ادا صلات | ز اموالتان دهید [به شایستگی] زکات

چون جنگ شد مقرّر جمعی [همه پریش] | گشتند بیمناک، چو بیم از خدای خویش

یا بیشتر از آنکه بترسند از خدای | گفتند با خدای [که ما را کنی جُدای؟]

واجب چرا نمودی بر ما قتال را | [illegible] چرا خطا نکنی [عهد حال را؟]

[تا با ممات آتیه بدهیم جان ز دست]؟ | [پاسخ] بگو: متاع جهان اندک است [و پست]

عقبا از آنِ مردم پرهیزگار [و هم] | یک ذرّه بر شمای نخواهد شدن ستم

۷۸- هرجا شوید مرگ شما را [کند شکار] | باشید اگرچه [ساکن] دژهای استوار

خیری اگر رسدشان، گویند از خداست | شرّی وگر رسدشان گویند از شماست

برگو: همه هر آنچه که هست از خداستی | [این قوم را چه می‌شود و این چراستی؟!]

این‌قوم را چه آمده برسر که ناتوان | از فهم‌یکسخن‌شده [و درک یک بیان؟!]

۷۹- هر امر خیر سوی تو می‌آید از خداست | شرّی که می‌رسد به تو از جانب شماست

بهر رسالتت بفرستاده‌ایم ما | بر خلق و، بر شهادت، کافی بُوَد خدا

۸۰- هرکس که از رسول اطاعت بَرَد بکار / او کرده است اطاعت از امر کردگار

و آنکو نکرد طاعت فرمان [حقّ بدان] / ننموده‌ایم بهر حراست ترا روان

۸۱- گویند در حضور تو: [ما پیرویم] و پس / بیرون روند چون ز حضور تو، چند کس،

زان مردمان، شبانه به عکس پیام تو / اندیشه می‌کنند به قول [و کلام] تو

امّا خدا سگالش [و راه خامشان] / می‌آورد به قید کتابت [به نامشان]

ز آنان بتاب روی و توکّل به حقّ نمای / ز آنروکه کارسازی را کافی بُوَد خدای

۸۲- آیا نمی‌کنند به قرآن تدبّری؟ / [در درک بر پیام و کلامش تفکّری؟

[قرآن پیام داور دادار بر بشر] / غیر از خدای، بودی اگر از کس دگر

[مستنبطان] خلاف فراوان در این اثر / می‌بافتند [بهر خلایق ز هر نظر]

۸۳- از امن یا که خوف چو گردند باخبر / آن را کنند فاش به هر جای [و هر گذر]

حالی که با رسول و اولوالامرشان اگر / آن را نهاده بودندی در معرض نظر

[با این رجوع]، نفس حقیقت ز سویشان / می‌گشت آشکار [و معیّن] به رویشان

فضل خدا نبود اگر جز قلیل کس / دیگر کسان ز شیطان پیرو بُدید و بس

۸۴- پس، جنگ در طریق خدا را بگیر پیش / چون نیستی مسلّط جز بر وجود خویش

هم مؤمنان به جنگ برانگیز تا خدا / نیروی کفر را بکند از شما جدا

خشم خدا شدیدتر و کیفرش به سر، / [از هر شکنجه‌ای است به عاصی الیم‌تر]

۸۵- بر کار نیک هر که میانجیگری نمود / زان کار نیک، قسمتی او را نصیب بود

وانکس که او میانجی امر گناه هست / از آن گناه بهره‌ای آید ورا بدست

پس، بوده است ذات خداوند پرتوان / [بر هر چه بوده است فراهم در این جهان]

۸۶- گفتند چون درود شما را، شما درود / گویید از آن نکوتر یا آنقدر که بود

بس هیچ شبهه ذات الهی [ز هر نظر] / بوده است بر تمامی اشیا حسابگر

۸۷ ـ الله آن خداست که جز او خدای نه ‌ ‌ ‌ ‌ مجموعتان کند به قیامت هر اینه
روزی که هیچ شک نبود در وقوع آن ‌ ‌ ‌ ‌ صادق‌تر از خدا[ی جهان] کیست در بیان؟
۸۸ ـ آیا چه اوفتاد شما را که [در طریق] ‌ ‌ ‌ ‌ گشتید در قبال دورویان به دو فریق؟
حالی که کردگار [توانا] به راهشان ‌ ‌ ‌ ‌ مردود ساخته است برای گناهشان
آن را که کردگار سوی گمرهی براند ‌ ‌ ‌ ‌ خواهید تا به راه هدایت همی کشاند؟!
آن را که برده است خدا سوی گمرهی ‌ ‌ ‌ ‌ بیرون شدی نیابی [کاو را نشان دهی]
۸۹ ـ دارند دوست تا به ره کفر می‌روید ‌ ‌ ‌ ‌ آن سان که خود روند، که با هم یکی شوید
با هیچ فردشان نروید از راه وداد ‌ ‌ ‌ ‌ تا آن زمان که پای به راه خدا نهاد
ور سرکشی کنند به هر جا [و هر نشان] ‌ ‌ ‌ ‌ گیریدشان اسیر و ستانید جانشان
[یا آن کسان نه پای مودّت نهید پیش] ‌ ‌ ‌ ‌ نی یاوری از آنان گیرید بهر خویش
۹۰ ـ جز آن کسان که با صله باشند یا به‌جا ‌ ‌ ‌ ‌ با مردمی که پیمان دارند با شما
یا آن کسان که نزد شما روی هشته‌اند ‌ ‌ ‌ ‌ با حالتی که خسته ز پیکار گشته‌اند
باشند در قبال شما خسته از قتال ‌ ‌ ‌ ‌ یا با کسان خویش ز پیکار در ملال
گر این چنین مشیّت پروردگار بود ‌ ‌ ‌ ‌ آن قوم را به روی شما چیره می‌نمود
وانگاه با شما بشدندی به کار جنگ ‌ ‌ ‌ ‌ پس، هر زمان کنند ز جنگ [و جدل درنگ]
یا دست صلح سوی شما آورند [حال ‌ ‌ ‌ ‌ بر ضدّشان] خدا نگشوده در [قتال]
۹۱ ـ خواهید یافت جمع دگر را که از شما ‌ ‌ ‌ ‌ وز قوم خویش امن طلب سازد [و صفا]
دعوت به فتنه‌ای چو شوند این گروه [خام] ‌ ‌ ‌ ‌ بر کفر بازگشته [و در آن نهند گام]
گر خویش را ز فتنه نکردند بر کنار ‌ ‌ ‌ ‌ ور بهر صلح [و امن] نگشتند خواستار
کوته نیامدند گر از کرده‌های خویش ‌ ‌ ‌ ‌ در هر کجا شدند و بدیدیدشان [به پیش]
گیرید و می‌کشید که ما کرده‌ایم باز ‌ ‌ ‌ ‌ دست شما [به روی چنان قوم مکرساز]

۹۲- بر هیچ فرمود مؤمن ـ جز از ره خطا ـ   [خود]قتل مؤمن دگری کی بود روا

هر کس که مؤمنی به خطا[افکند ز پای]   یک فرد عبد مؤمن باید کند رهای

هم بر کسان وی بدهد خونبهای او   بخشند یا کسان دیه را از برای او

مقتول مؤمن است وگر از دشمنانتان   تحریر عبد مؤمن باشد[ضمانتان]

مقتول اگر ز متّحدان شما بود   ردّ دیت به اهل و عیالش روا بود

تحریر عبد مؤمن بر آن بود مزید   ور عبد مؤمن از پی تحریر می‌ندید

دو ماه صوم مستمرّ و توبت از خدا   پروردگار علیم و حکیم است[بر شما]

۹۳ ـ هر کس به عمد، مؤمنی از پا درآورد   گردش جحیم و دائم در آن به سر برد

وی راست خشم و لعن ز سوی خدای او   حاضر کند عقاب بزرگی برای او

۹۴ ـ ای مؤمنان چو عازم راه سفر شوید   واندر ره خدای ز خانه بدر شوید

نیکو نظر کنید، کسی کاو سلامتان   پیش آورد، مباد بدین سان کلامتان:

مؤمن تو نیستی، و شما جستجوگرید   تا بهرهٔ حیات جهان را همی برید؟

باشد بسی غنائم در نزد کردگار   زین پیش هم[صفات شما]بود از این قرار

منّت نهاد بعد، شما را خدایتان   پس بنگرید نیکو[در کارهایتان]

بر آنچه حاصل آمده باشد ز کارتان   البتّه آگه است خداوندگار[تان]

۹۵ـ آن مؤمنان که بی‌ضرر[و صدمه‌ای ز جنگ]
از جنگ در طریق خداشان بود درنگ

یکسان نیند در درجت با مجاهدین
کوشند به مال و به جان[در طریق دین]

برتر نموده است خدای آن مجاهدان
از حیث جاه[و مرتبه]بر خیل قاعدان

آن مردمی که رفته و با مال و جان خویش
کار جهاد در ره حق را گرفته پیش

[از حیث مدرج است مر این برتری تمام]
داده خدای وعده نیکو به هر کدام

برتر نموده است خدای آن مجاهدین
با اجرتی عظیم بران جمع قاعدین

۹۶ـ هم پایه‌ها و بخشش و رحمت ز سوی آن
آمرزگار بوده خداوند مهربان

۹۷ـ هستند مردمی که چو آید زمانشان
خیل ملک[رسیده و]گیرند جانشان

بودند حال آنکه ستمگر به نفس خویش
پرسندشان چه بود شما را عمل به پیش؟

گویند: ما بروی زمین مردمی زبون
پرسند: پس نبود زمین خدا فزون؟

تا در چنان زمین وسیع خدای خود
هجرت کنید[بر طرفی از برای خود]

آری جهنّم است برایشان پناهگاه
باشد چه مرجع بدی[از بهر سرپناه]

۹۸ـ غیر از رجال و نسوه و اطفال ناتوان
کز بهرشان نه چاره نه راهی بود عیان

۹۹ـ باشد امید آنکه کند عفوشان خدای
بخشنده است و در گذرنده است[از شمای]

۱۰۰ـ آنکو شود مهاجر راه خدا[ی پاک]
یابد بسی[تنعّم و] وسعت به روی خاک

هر کس قدم برون بنهد از سرای خویش
تا راه کردگار و رسولش بود به پیش

مزدش دهد خدای، چو مرگش گرفت جان
بخشنده بوده است خداوند و مهربان

۱۰۱ـ چون در زمین کنید سفر وانگهی[بجان]
ترسید کاید از سوی کفّارتان زیان

با کی نه بر شماست ز کوتاهی نماز
کفّار بوده خصم عیانتان[از دیرباز]

۱۰۲ ـ چون در میان ایشان می‌باشی ونماز　　از بهرشان اقامه کنی،[باشد این نیاز]

کز آن گروه با تو بمانند در قیام　　جمعی سلاح[بر کف با احتیاط تام]

تا چون نماز خوانان بر سجده می‌روند　　جمعی دگر مراقب از پشت سر شوند

وانگاه آن کسان که نخوانده نماز خویش　　[آیند با تو بهر اداء نماز، پیش

با احتیاط[امّا باید کنند کار]　　افزار جنگشان همه باشد در اختیار

زیرا که اهل کفر بدارند دوست آن　　[تا غفلتی ز سوی شماها شود عیان]

غافل شوید ز اسلحه و از متاع خویش　　تا با هجوم واحد خود را کشند پیش

باشید اگر زبارش در حالت عذاب　　یا از هجوم و شدّت درد اندر التهاب

با احتیاط اسلحه بنهید اگر کنار　　این از شما نه فعل گناهی است در شمار

آماده کرده از پی کفار کردگار　　آنگونه کیفری که از آن می‌شوند خوار

۱۰۳ ـ بعد از نماز یاد خدا را کنید[خواه　　ایستاده یا نشسته و یا آنکه بر جنوب

چون[از هجوم دشمن]گشتید در امان　　[کامل]نماز خویش بخوانید آن زمان

زیرا به اهل ایمان بنوشته شد نماز　　[در خواندنش]به وقت معیّن[بود نیاز]

۱۰۴ ـ در جستجوی خصم مباشید سست حال　　[بین شما و خصم شما باشد این روال:]

آن سان که بوده‌اید شمایان به رنج در　　وان قوم هم به رنج[و محن]می برند سر

امّا به قلبهای شمایان ز کردگار　　آن سان[توکّلی و]امیدی است برقرار

کان قوم را نیاید امیدی چنان به دست　　البتّه کردگار علیم و حکیم هست

۱۰۵ ـ نازل نموده‌ایم به حق بر تو این کتاب　　تا بین خلق حکم کنی از سر صواب

آن سان که داد یاد تواش[داور علیم]　　وز بهر[نفع]اهل خیانت مشو خصیم

۱۰٦ ـ آمرزش از خدای طلب می‌کن[و بدان] بخشش‌گر است ذات خداوند و مهربان

۱۰۷ ـ هرگز مگیر راه دفاع و جدل به پیش زان مردمی که کرده خیانت به نفس خویش

البته دوست می‌نبرد آفریدگار آن قوم را که هست گنه کار[و کجمدار]

۱۰۸ ـ از مردمان کنند نهان کارهای خود پنهان ولیک می‌نکنند از خدا[ی خود]

گویند چون شبانه سخن‌های ناپسند باشد خدای همره ایشان [به چون و چند]

[باشد خدای شاهد آن قوم بد شعار] بر هر چه می‌کنند گواه است کردگار

۱۰۹ ـ گیریم در حیات جهانی شما بُدید تا حامی و[مدافع آنان همی شدید]

پس کیست تا دفاع کند نزد کردگار در روز رستخیز از آن قوم[بد شمار]؟

یا کیست آن کسی که[در آن روز بی‌امان] بر آن گروه عاصی باشد نگاهبان

۱۱۰ ـ هر آدمی که دست به کردار بد گشود یا بر وجود خویش[به نوعی]ستم نمود

غفران طلب نمود سپس از خدا[هم آن] یابد خدا[ی خود] را[بخشنده]، مهربان

۱۱۱ ـ بر خود زیان رساند هر آنکس گنه نمود پس آفریدگار علیم و حکیم بود

۱۱۲ ـ هر کس که دست سوی خطا یا گنه برد پس تهمتش به بیگنهی وارد آورد

حقّا که داده است اَبَر دوش خود قرار بهتانی و گناهی بر وجه آشکار

۱۱۳ ـ فضل خدای شامل حالت نبود اگر قومی ز کافران را می‌بود این نظر

تا گمرهت کنند [و لیکن بعین حال] کس را بغیر خود نگذارند در ضلال

وارد نمی‌کنند به چیزی ترا زیان نازل نمود [از سوی خود خالق جهان]

بر تو کتاب و حکمت و با وحی خود فزود آگاهیت به هرچه‌تر از آن خبر نبود

[از پیش] بوده است برای تو از خدای فضلی عظیم [آنچه ترا بوده ره‌گشای]

۱۱٤- اغلب به رازگویی‌شان نیست هیچ سود　　جز آن کسی که دست تصدّق همی گشود

یا آن کسی که امر به معروف داشتی　　یا [جهد داشتی] پی ایجاد آشتی

آنکو پی رضای خدا می‌کند چنان　　زود است تا دهیم بر او اجرتی کلان

۱۱۵- بر آن کسی که نور هُدیٰ گردد آشکار　　و آنگه مخالفت به رسول آوَرَد بکار

یا جُز به راه مردم مؤمن طریق جوست　　او را بریم جانب چیزی که میل اوست

پس در جهنّمش فکنیم و لهیب نار　　جای بدی برای مآب است [هُشیار]

۱۱٦- آنکو نهاده است سوی راه شرک رو　　البتّه کردگار نبخشد گناه او

بخشد خدای چونکه بخواهد ز دیگری　　[جُرمی که مرتکب شده] جُرم فروتری

آنکس که شرک آرد بر کردگار خویش　　گمره شده است [و راه درازی گرفته پیش]

۱۱۷- طاعت نمی‌کنند بجای خدا مگر　　چیزی چنان اناث و [جمادات بی‌اثر]

طاعت نیاورند بجای از کسی مگر　　طاغوت و دیو سرکش [شیطان خیره‌سر]

۱۱۸- [ابلیس] گفت چونکه خدا لعنتش نمود:　　خواهم ز بندگان تو یک سهم را ربود

۱۱۹- البتّه بندگان تو از ره بدر بَرَم　　امیال [پست] در دلشان بار آورم

فرمان به بندگان تو بدهم [به هر زمان]　　از بهر قطع گوش ز انعام [بی‌زبان]

خواهم ز بندگان تو فرمان من برند　　بر خلقت خدای، دگرگونی آورند

جای خدا، بدوستی آنکس که برگزید،　　ابلیس را، زیان هویدا [به خویش دید]

۱۲۰- [ابلیس]، راه ایشان با وعده می‌زند　　و آنگاه آرزوشان [در دل] بیفکند

شیطان نه وعده بدهد و باشد [در آن نصیب]　　با وعده [های] خود ندهد [هیچ] جُز فریب

۱۲۱- باشد برای ایشان دوزخ پناهگاه　　پیدا نمی‌کنند از آنجا گریز راه

۱۲۲- وآن مردمی که ایمان بر دل نگاشتند   و آنانکه کردههای پسندیده داشتند

داخل کنیمشان به جنان کاندران مکان   انـهار گشته‌اند ز دامانشان روان

دائم در آن و وعدهٔ حقّ غیر راست نیست   صادق‌تر از خدای [به مبنای] قول کیست؟

۱۲۳- نی کار بر مُراد شمایان همی رود   نی از برای اهل کتاب این چنین شود

هرکس خلاف کرد، بیابد جزای خود   جای خدا نیابد یاور برای خود

۱۲٤- هرکس چه مرد یا زن رفتار او نکوست   ور مؤمن است، [خلد برین جایگاه اوست]

آنان شوند داخل فردوس و [بیش و کم]   [در حقّشان] عمل نشود ذرّه‌ای ستم

۱۲۵- بهدین ترکه باشد؟ آنکس که روی خویش   سوی خدای خویش باخلاص بُرد پیش

او مُحسن است و کیش بَراهیم مشی اوست   او زان حنیف، آنکه خدایش گرفت دوست

۱۲٦- هرآن درآسمان وزمین است ازخداست   او را احاطه بر همه چیز است [و هر کجا] ست

۱۲۷- در باب بانوان ز تو خواهند چون نظر   برگوی: حکم داده به آن [ربّ دادگر]

هم کردگار کرده در این باب گفتگو   در آنچه خوانده می‌شود [اندر کتاب او]

[گویند] به شأن دختر کانی که از پدر   محروم گشته‌اند [و ندارند کس بسر]

آنان که حقّ واجب آنها نمی‌دهید   آنان که دل به وصلت آنها نمی‌نهید

در شأن کودکان که ضعیفند و بی‌پناه   تا با یتیمها به عدالت برید راه

هرکار نیک ساخته می‌آید از شمای   البتّه آگه است [بر آن کارها] خدای

۱۲۸- گر بانویی بترسد از آن که شوی او / ناسازگار آید یا [خود] جفای‌جو

صلحی اگر میانهٔ آندو مقرّر است / نَبْوَد گُنه که صلح [همواره] نکوتر است

چون آزمندی است به دل‌ها [به هر زمان] / گر نیکویی کنید و به تقوا برید امان

[دانید این]، که بر همه فعلی که از شماست / آنکس که باخبر بود [از کُنه آن] خداست

۱۲۹- هرگز نه از برای شما باشد اقتدار / تا با زنان خود به عدالت کنید کار

یکباره مگروید شما سوی همسری / تا وانهید [واله و] سرگشته دیگری

گر آشتی کنید و به تقوا کنید کار / بخشنده است و صاحب مهر است کردگار

۱۳۰- ور آندوتن بگردند از یکدگر جدا / با فضل و وسع خویشتن آن هر دو را خدا

[در مدرج و مقام] غنا میدهد [قرار] / البته واسع است و حکیم است کردگار

۱۳۱- هرچ‌آن درآسمان‌وزمین‌است‌ازخداست / از ما چنین سفارش [و تأکید] بر شماست

هم بر شما و طائفهٔ صاحب کتاب / قومی که پیشتر ز شما شد کتاب یاب

گفتیم: [هان] بترسید از کردگار خویش / گر [باز هم] روید سوی راه کفر پیش،

هر چ آن در آسمان و زمین باشد از خداست / دادار بی‌نیاز و پسندیده است [راست]

۱۳۲- هرچیز کان به ارض‌وسما است‌ازخداست / ایزد به کارسازی [بر خلق] خود کفاست

۱۳۳- ای مردمان! خدای اگر عزم آوَرَد / [از این جهان تمام] شما را برون بَرَد

خلقی دگر بیارد [بر پهنهٔ جهان] / پروردگار راست به انجام آن توان

۱۳۴- هرکس‌که‌خواستار‌به‌پاداش‌دنیوی‌است / [داند] ثواب دنیوی و اجر اخروی است،

کان هردوشان به نزد خدایند [برقرار] / [آری] سمیع هست و بصیر آفریدگار

۱۳۵- ای مؤمنان برای عدالت بپا شوید | [و آنگه] گواه بهر رضای خدا شوید

شاهد شوید بهر [رضای] خدا [بتان] | هر چند آوَرَد ضرری از برایتان

یا بهر مادر و پدر و قومتان ضرر | آرد، شهادتی که خدایش سزای‌تر

هر چند [خواستار گواهی] توانگر است | یا آن که او به [مسکنت و] فقر اندر است

هر چند مال دار بُوَد یا که بینوا | در حق هر دودسته بُوَد مهربان خدا

فرمان نفس را ننمایید [خود] قبول | تا در گواه بودن، از حقّ کنید عدول

تحریف در گواهی یا تن زدن از آن | بر هرچه می‌کنید خدا آگه است [هان]

۱۳۶- ای مردمی که راه بایمان همی برید | ایمان به کردگار و رسولش بیاورید

ایمان به [این] کتاب که بهر پیمبرش | ارسال داشت [از کنف خویش] داورش

ایمان به [آن] کتاب [که از روزگار پیش] | نازل نموده است ورا [بر نبیّ خویش]

آن کس که سوی کفر به دادار کرد رو | هم [منکر] ملائک و کُتُب و انبیاء او

هم بر [حدوث] روز جزا کفر برگزید | گمراه گشته است براهی بسی بعید

۱۳۷- آن مردمی که [خود] گرویدند و بعد از [این] | کافر شدند و باز برفتند بر یقین

رفتند باز هم ز یقین سوی کفر پیش | کردند بیش مرتبه [و حدّ] کفر خویش

نی کردگار بخشدشان [این چنین گناه] | نی رهنمونشان بشود سوی هیچ راه

۱۳۸- بر مردم دو روی بشارت چنین بگوی | کز بهرشان عذاب الیمی است [پیش روی]

۱۳۹- آن مردمی که در عوض قوم مؤمنین | کفّار را کنند پی دوستی گزین،

جویای عزّتند از آنان براستی؟! | حال آنکه ارجمندی نزد خداستی

۱۴۰- [زین پیشتر] برای شما در کتاب [خویش] | نازل نموده است [کلام و خطاب خویش]

تا بشنوند چونکه سخن‌های کردگار | ز آنان شده به کفر و تمسخر همی دچار،

با آن کسان شما منشینید تا مگر | داخل شوند در سخن و مبحثی دگر

[ور نیست خط و مشی شمایان بدین طریق] | باشید همطراز و همانند آن فریق

آن مردمی که کفر و نفاق است کارشان | گرد آورد به دوزخشان کردگارشان

۱۴۱- آن مردمی که سوی شما چشم انتظار دارند [تا برای شما چیست حال و کار]

فتحی اگر نصیب شما گشت از خدای گویند ما نبودیم آیا ابا شمای؟

کفار را نصیبی اگر اوفتاد [حال، با اهل کفر باشدشان این چنین مقال:]

آیا نبودمان به شما دست [و در خفا ز آسیب مؤمنان ننمودیمتان رها؟]

پس، کردگار حکم کند روز رستخیز بین شما [و عاقبت آن گروه نیز]

هرگز به کافران نگشاید خدا رهی کز آن زیانی آید بر مؤمنان [گهی]

۱۴۲- چون مکر می‌کنند دورویان به کردگار تدبیرشان خدای بیارد همی بکار

بهر نماز خود به کسالت بپا شوند با مردمان براه دورویی همی روند

اینگونه مردمان [به‌چنین وصف‌وحال‌ورای] جز اندکی بیاد نیارند [از] خدای

۱۴۳- ما بین [کفروایمان] سرگشته [بیقرار] با مؤمنان نه همره و با کافران نه یار

دادار آنکه را به ضلالت نمود روی بیرون شدی نیابی بهر نجات اوی

۱۴۴- بر دوستی خویشتن ای پاک باوران بر جای مؤمنان مگزینید کافران

آیا خدای را[ز برای زیان خویش] خواهید حجتی[به صراحت]نهید پیش؟

۱۴۵- جای منافقان به فرودین مقام نار می‌باشد و نیابی از بهرشان[تو]یار

۱۴۶- جز آن کسان که توبه نمودند[از گناه] [وز جانب فساد]به اصلاح برده راه

وانگه به ریسمان خدا چنگ برده‌اند پس دین خود ز بهر خدا پاک کرده‌اند

از مؤمنین بوند و خداوند مؤمنین زود است تا به اجر عظیمی کند قرین

۱۴۷- گر شاکرید و جانب ایمان طریق یاب آخر چرا خدای شما را کند عذاب؟

در حالتی که شکرپذیر است کردگار [هم کردگار]دانا باشد[به کنه کار]

۱۴۸ ـ فریاد را به زشتی برداشتن[یدان] داد او دوست مـی‌نبرد از کسـی جز آن،

کـاو اوفـتاده بـاشد در معرض ستم پـروردگار بـوده سـمیع و عـلیم[هـم]

۱۴۹ ـ فـعل نکویی او بنمایید در عیان بـنهید یـا بـه چـهرهٔ آن پـردهٔ نـهان

یـا آنکـه بگـذرید ز یک نـاپسند کـار بـخشنده بـوده است و تـوانـمند کـردگار

۱۵۰ ـ باشند مردمی که نـهاده بکـفر روی نسـبت بـه ذات بـاری و بـر انـبیاء اوی

پس بـین کـردگار و رسـولان کـردگار آرنـد طـرح تـفرقه[آن کـافران]یکـار

گـویند: مـا بـه بـعضی ایمان بیاوریم در بـاب بـعض دیگـر در کـفر انـدریم

اینان بـران سـرند کـه راهـی ازیـن میان یـابند[و رهسـپار بگـردند انـدران]

۱۵۱ ـ حقّا که کـافرند و یکـی کـیفر مـهین کردیم حاضر از پی کـفار[این چنین]

۱۵۲ ـ آنانکه بر خدا و رسـولانش بگـروند وز تـفرقت مـیانهٔ آنـان جـدا شـوند

زودا خـدای اجـر بـآنـان کـند عـطای آمـرزگار بـوده و[هـم]مـهربان خـدای

۱۵۳ ـ اهل کتاب از تو بـخواهند آن چنان کـز بـهرشان کـتابی آری زآسـمان

[زین پیش هم] ز موسی[آن قوم خیره سر] در خـواست داشـتند از ایـن هـم بـزرگتر

[در خواست داشتند که هـان]چهر کـردگار ایـنک بـه پـیش دیـدهٔ مـا میکن آشکـار

از بـهر ایـن چـنین سـخن کـفرناکشـان بگـرفت[آتش فـلکی روی خـاکشـان]

از بـعد آنکـه آمـدشان آیـه‌ها [مبین] کـردند بـر خـدایـی، گـوساله راگـزین

کردیم عفوشان و بـه مـوسی[در آن دیـار] دادیـم حـجّتی کـه [مـبین است و]آشکـار

۱۵٤ ـ با آن‌کسان چو عهد و قراری گذاشتیم پس [کوه] طور بر سـر ایشـان فـراشـتیم

گفتیم تا به سجده از ایـن در درون شـوید بر نقض حرمتی که بـه‌دشنبه است نگروید

[تـا ایـن قـرارهـا هـمه مـانند پـایدار] ز آنـهاگـرفته‌ایـم یکـی عـهد اسـتوار

۱۵۵ ـ بر کیفر شکستن عهد و قرارشان
کفران به آیه‌های خداوندگارشان

وارد شدن به ناحق در خون انبیا
[وین ادّعا] که بسته بود قلب‌های ما

[زین رو] نهاد مُهر به دلهایشان خدای
جز اندکی، به راه یقین ناورند پای

۱۵۶ ـ از بهر کفرشان و همان تهمت‌گران
در باب مریم [از سوی آن تهمت‌آوران]

۱۵۷ ـ هم زان سبب که گفتند آن قوم [تیره‌رای]
کشتیم ابن مریم، پیغمبر خدای

حال آنکه نی مسیح بکشتند [آشکار]
نی آن کسان [به واقع] او را زدند دار

بل نفس امر مشتبه آمد برایشان
درباب وی، خلاف عیان شد به رایشان

تردید داشتند [پس حادثی چنین]
در دل نداشتند [بر این ادّعا] یقین

[تنها] به ظنّ خود [بگزیدند آن طریق]
حقًّا مسیح را بنکشتند آن فریق

۱۵۸ ـ الله برکشید ورا بل به سوی خویش
باشد خدا عزیز و حکیم [از زمان پیش]

۱۵۹ ـ ز اهل کتاب هیچ کسی نیست [هیچ سو]
جز قبل مرگ آورد ایمان به [دین] او

[چون] روز رستخیز [به مردم شد آشکار]
عیسی کند گواهی ایمانشان [اختیار]

۱۶۰ ـ [بعض] یهود را عوض فعل ناروا
وان زجر و منع خلق کثیر از ره خدا،

آن چیزهای پاک که می‌بود شان حلال
بر آن کسان حرام نمودیمشان [به حال]

۱۶۱ ـ هم از برای اخذ ربا [با چنان وجود]
کان فعلشان [ز سوی خدا] نهی گشته بود

هم از برای خوردن ایشان به ناروا
اموال مردمان را [بر این حساب ما،]

از بهر کافرانشان [در عرصهٔ حساب]
آماده کرده‌ایم یکی دردناک عذاب

۱۶۲ ـ لیکن ز بین ایشان دانشورانشان
وان مؤمنانشان که [چنین است شانشان:]

بر آنچه گشت منزل هم در جهان تو
هم [از برای مردم] پیش از زمان تو

بر پاکنندگان رسوم صلات را
وان مردم دهنده [حق] زکات را

وان مؤمنان بروز جز او خدایشان
خواهیم داد اجر بزرگی بر ایشان

١٦٣ ـ کردیم وحی بر تو کما وحی شد زما | بر نوح و بعد نوح سوی دیگر انبیا
هم وحی شد زما به براهیم[ان خلیل] | یعقوب و سبطها دگر اسحاق و اسمعیل
هم وحی شد به عیسی، ایّوب، همچنان | بر یونس و به هارون شد وحی ما[روان]
[ابواب وحی را]به سلیمان گشاده‌ایم | داود را زبور[به خاطر نهاده‌ایم]
١٦٤ ـ دیگر پیمبران که ترا داستانشان | گفتیم و شرح جمع دگر[از میانشان]
ناگفته‌ایم بهر تو[و گشته ماندنی] | گفتا سخن به موسی دادار، گفتنی
١٦٥ ـ پیغمبران بشیر و نذیرند[در جهان] | تا چون شود رسالتشان [بر همه]عیان،
از خلق می‌نباشد حجّت به کردگار | پروردگار عزیز و حکیم است[هوشدار]
١٦٦ ـ اری بر انچه بر تو فرستاد کردگار | با علم خویش کرد ورا بر تو[آشکار]
بر این، خدا گواه و ملائک گوا بوند | [illegible] بی شهادت دادن خدا بود
١٦٧ ـ آنان که کفرورزی کردند[کار خود] | هم منع [مردم]از ره پروردگار[خود]
گمراه گشته‌اند یقیناً ز راه خویش | گمراهی‌ای بعید[بود بهرشان به پیش]
١٦٨ ـ آن مردمی که کفر و ستم پیشه کرده‌اند | [از رحمت و هدایت حقّ بهره برده‌اند]
نی کردگار خواهدشان رحمت آوَرَد | نی آنکه سوی مقصد ارشادشان بَرَد
١٦٩ ـ جز راه دوزخی که در آنند پایدار | [نبوَد رهی و] سهل بُوَد آن به کردگار
١٧٠ ـ ای مردمان رسول ز سوی خدایتان | آورده است حق و حقیقت برایتان
ایمان بیاورید که آن خیر بر شماست | [ور نگروید و] کفر بورزید، از خداست،
هرچیز کان بُوَد به سماوات و بر زمین | الله علیم هست و حکیم است [فی الیقین]

۱۷۱- اهل کتاب! [اکنون] در باب کیش خویش — در [جاده] غلوّ مگذارید پای [پیش]

جُز گفت حقّ به بارهٔ حقّ راه مسپرید — [ایمان به کردگار و رسولانش آورید]

دربارهٔ مسیح جُز این نیست گفتگو — فرزند مریم است و رسول خداست او

عیسی کلام اوست که بر مریمش بداد — روحی بُوَد کزوست [ز ایمان کنید یاد]

ایمان بیاورید به پروردگار [خویش] — هم بر پیمبرانش [در دوره‌های پیش]

قول «ثلاثه» را به زبان می‌نیاورید — کاین بهتر است بهر شما [گر که بنگرید]

نَبُوَد جز این که ایزد فرد است و بی‌عوار — از اینکه باشدش ولد [و زاده در کنار]

از اوست آنچه را به سماوات و بر زمین — ایزد به کارسازی کافی بُوَد [یقین]

۱۷۲- هرگز نکرده است مسیح این چنین ابا — کاو بنده‌ای بُوَد چو همه بندهٔ خدا

نی بر فرشتگان مقرب چنین اباست — سرپیچی از عبادت [حقّ] را هر آنکه خواست

مستکبری نمود و یا [اندرین مقام] — زود است نزد خویش کند جمعشان تمام

۱۷۳- لیکن کسان که [خود] گرویدند [و مؤمنان] — کردارهای نیک نمودند [در جهان]

پاداش آن کسان به تمامی دهد [نه کم] — و ز فضل خود بر آن بفزاید [دگر نعم]

و آنان که بود سرکشی و کبرشان به کار — بدهد عذابشان و عذابی است دردبار

پس، از برای خود عوض آفریدگار — نز یاورند بهره‌ور و نز وجود یار

۱۷۴- ای مردمان به نحو یقین از برایتان — بُرهانی آمده است ز سوی خدایتان

[از سوی خود] فرو بفرستاده‌ایم ما — نوری که آشکار بُوَد، جانب شما

۱۷۵- پس آن کسان که [خود] گرویدند بر خدای — و آنگه به او پناه ببردند [هر کجای]

زود است تا در آردشان در نعیم خویش — بدهد ز فضل خویش و نهد راهشان به پیش

پس رهبری نمایدشان داور [کریم] — بر سوی راه خود [که بُوَد] راه مستقیم

۱۷۶- کسب نظر کنند چو از تو، بگو خدا   درباره «کَلاله» دهد حکم بر شما:
فرزند اگر نداشت یکی مرد و شد هلاک   هرگاه خواهری بود او را [بروی خاک]
نیمی ز مال آن متوفیٰ ز خواهر است   [وین حکم لیک نیمه حکم بردار است]
[یعنی] ز خواهری که نه فرزند بهر اوست   هر آنچه مانده است برادرش ارث جواست
ور وارثان آن متوفّی دو خواهرند   دو ثلث ما ترک را بر ارث می‌برند
ور چند خواهرند و برادر، برای مرد   در حدّ بهرهٔ دو زن او را نصیب کرد
حق را بیان کند ز برای شما خدای   تا سوی گمرهی نگذارید [هیچ] پای
بر هرچه هست [در همهٔ پهنهٔ جهان]   پروردگار آگه [و عالم] بُوَد [بدان]

۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مائده (مدنی، ۱۲۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- شما ای اهل ایمان [بر خداوند]   به پیمانهایتان باشید پابند
حلال آمد شماها را بهائم   کشند روی چارپا باشند قائم،
مگر آن را که حکمش بر شمایان   بگشترده خوانده [از اول تا بپایان]
[و آن] غیر محلّی صید را [تام]   چو می‌باشید اندر حال احرام
چو حکمی را بخواهد [حق دادار]   [illegible] پی اجرای آن کار
۲- شما ای مردمان اهل ایمان   هر آن باشد شعار از سوی یزدان
نگه دارید حدّ احترامش   بسان حرمت شهر حرامش
[شعاری گر ز سوی او روانیست   شما را نیز حفظ آن بجا نیست]
نه آن ماه حرام و هدی بر آن   نه آن قلاده داران [بهر قربان]
نه آن [حجّاج و عمّار] حرم را   که می‌جویند از حقّ [بیش و کم را]
که فضلی از خدای خویش جویند   ره خشنودی دادار پویند
برون آیید چون از حال احرام   توانید آن زمان بر صید اقدام
شما را دشمنی [با قوم ناساز]   که از بیت‌الحرم دارندتان باز
[مبادا کینه‌ای در سینه آرد   و بر خوی ستمکاری بدارد]
به یکدیگر مددکاری نمایید   به نیکوکاری و تقوا [فزایید]
بیکدیگر مدد جایز مدارید   که سوی اثم و عدوان پا گذارید
بترسید از خداوند [جهاندار]   که قطعاً سخت کیفر هست دادار

۳- حرام آمد شما را [اکل] مردار   و [اکل] خون و لحم خوک [هشدار]

ذبیحی را که غیر از نام یزدان   به وقت ذبح یاد آرند از آن

و حیوان کان خفه گشته است و مردار   و یا جان داده است از ضرب [بسیار]

و یا از ارتفاع اندر فتاده   و یا خورده است شاخ و جان بداده

و هر آن طعمه درنده‌ها هست   شما را دوری از آنها روا هست

جز آن حیوان [که باشد بر تنش جان   و ذبحش بر اساس شرع بتوان]

و ذبحی کان بود از بهر اصنام   روا نبوَد شما را لحم آن دام

و آن حیوان که بر اسلوب ازلام   کنندش بین هم قسمت [به فرجام]

و رفتن سوی هریک زین نواهی   بوَد سرپیچی [از امر الاهی]

و ز آن کفّار از دین شما [هان]   بشد امروز نومیدی نمایان

از ایشان بیم در دلها مدارید   ز من بایست بیم اندر دل آرید

نمودم دینتان امروز کامل   شما را نعمت خود نیز شامل

پسندیدم شما را دین اسلام   [بدین سان نعمت ما یافت اتمام]

پس آنگاهی که فردی گشت ناچار   [و او را جوع داد آسیب و آزار]

[و او را میل نباشد هیچ راهی   نمی‌باشد نیز مایل بر گناهی

در آن منهیّ گر او را حفظ جان است]   خدای آمرزگار و مهربان است

۴- ترا پرسند [پس آن تیره جانها]   - چه چیزی شد حلال از بهر آنها؟

[ترا پاسخ بدیشان این مقال است]   شما را اکل طیبها حلال است

وز آنچ از فعل ددهای شکاری   شده بهر شما تحصیل، باری

بدان سان کز خدا بر یاد دارید   پی تعلیمشان همّت گمارید

خورید از آنچه آن طعمه ربایان   نگه دارند از بهر شمایان

به ذبحش نام حقّ بر یاد آرید   و تقوای الهی پیشه دارید

بپرهیزید حقّ را [کاین قرار است   جرائم را] خدا، فوری شمار است

۵- حلال امروزتان پاکیزه‌ها شد   طعام آن دگر مردم روا شد

ذبایح از یهود و از نصارا   حلال آمد پی خوردن شما را

حلال آمد کنون بهر شما نیز   چنان چون بهر آن مردم روا نیز

زنان پاکدین و با خدایان   و هم اهل کتاب از پارسایان

[که خود پیش از شما اهل کتابند]   دهید ار مهرشان، باری صوابند

ولیکن محصنه، نی خود زناکار   نه از آن رو که برگیریدشان یار

و کافر گشته بر [ارکان] ایمان   تبه کردار او گردد بدین سان

[چو بگشاید بروز آخرت بار]   بوَد از جمله افراد زیانکار

۶- شوید ای اهل ایمان چونکه بر پای | که [فرمان] نماز آرید برجای
وجوه و دستها را تا به مرفق | بباید شستشو کردن [محقق]
سپس مسح سر و پاهاست در بین | [بآن صورت که آید] تا به کعبین
جنابت بر شما گر گشته قاهر | بباید جسم خود سازید طاهر
کسی گر از شما بیمار باشد | و یا اندر سفر [در کار] باشد
حدث یا آبریزی گر عیان شد | و یا آمیزگاری با زنان شد
نیابید آب اگر از بهر تطهیر | تیمم [چارهٔ کار است و تدبیر]
به خاک پاک روی و دستها را | بباید مسح بنمودن شما را
خداوند این طهارت می‌پذیرد | نخواهد بر شماها سخت گیرد
ولی خواهد شما را پاک دارد | و نعمت بر شما کامل بیارد
بُوَد [کز بهر این انعام بسیار] | بجای آرید [حق] شکر دادار
۷- و یاد آرید نعمت از خدا را | [که بخشید از سر رأفت شما را]
و یاد آرید از آن عهد و پیمان | که [یزدان] با شما بنهاد بُنیان
چو خود گفتید: بر عهد خداییم | شنیدیم و اطاعت می‌نماییم
[کنون] بیم از خدا [شایان و بایاست] | خدا آگاه از اسرار دلهاست
۸- شمایانی که آوردید ایمان | شوید اینک ز قوامین یزدان
گواهانی ز روی داد باشید | [مبادا بذر کین بر دل بپاشید]
مبادا کینهٔ قومی [به یکبار] | شمایان راکند بر ظلم وادار
نمایید عدل [کان خیر شماهاست] | که آن نزدیکتر راهی به تقواست
خدا را متّقی باشید [در کار] | خدا ز اعمالتان باشد خبردار
۹- به آنانی که آوردند ایمان | و اعمال نکو آمد از ایشان
خداشان مژدهٔ آمرزشی داد | و [بس] اجر عظیمی [عهد بنهاد]

۱۰- و آنانی که اندر کفر ماندند　　و نیز آیات ما را کذب خواندند

بباشند [اهل کفر و کذب با هم　　در آن دنیا] ز یاران جهنّم

۱۱- شما ای اهل ایمان یاد آرید　　و اِنعام خدا را پاس دارید

بیاد آرید از آن قومی [بد آئین]　　که بگشودند دست [از شدّت کین]

به ایذاء شما [اما خداوند]　　بزد بر دستهاشان مانع [و بند]

بترسید از خدا و بر خداوند　　توکّل مؤمنین باید نمایند

۱۲- به تحقیق آنکه [دادار جهانبان]　　گرفت از آل اسرائیل پیمان

نمودیم انتخاب از جمع ایشان　　ده و دو تن [به عنوان] امینان

[چنین] گفتا خداوند [جهاندار]　　همانا با شما همراهم [و یار]

نماز [خویش] اگر دارید بر پای　　و دادید از زکاة [آن سان که بایای]

و آورید اگر ایمان [و اقرار]　　رسولان مرا با عزّ [بسیار]

[ز مال خویشتن] دادید اگر وام　　خدا [ی خویش] را وامی نکو [تام]

شما را از گناهان پاک دارم　　و بر [ساحات] جنّاتی درآرم،

که از دامانشان انهار جاری است　　[بلی این وعده و پاداش باری است]

وزین پس هرکه کافر از شما خاست　　به تحقیق او شده گم از ره راست

۱۳- چو شد صادر از ایشان نقض پیمان　　فرستادیم ما لعنت بر ایشان

و دلهاشان [چنان] کردیم سنگین　　[که اینک برخلاف حقّ و آئین]

به تحریف [کتابم] لب گشایند　　[از خود هر فسر و تأویلی نمایند]

به بخشی ز آنچه بر آنها بشد یاد　　به خاطرشان فراموشی در افتاد

گهی نَبْوَد که بر مکری خبردار　　نباشی [از سوی آن قوم مکّار]

جُز اندک مردمی، پس چشم می‌پوش　　از ایشان بگذر و بر عفوشان کوش

همانا دوست دارد [حق دادار]　　کسان [نیکرای] نیک رفتار

۱۴- وز آن مردم که بنمودند اقرار | که ترسایی است ما را کیش [و رفتار]
گرفتیم عهدشان را لیک ایشان | رها کردند آن میثاق [و پیمان]
به بخشی کان بایشان داده شد یاد | به خاطرشان فراموشی در افتاد
و ما در بین‌شان تا روز محشر | پراکندیم [بذر کین سراسر]
خدا بر هرچه کان کردارشان بود | کند آگاهشان در مدّتی زود
۱۵- [الا اهل کتاب] آمد شما را | رسول ما، که سازد آشکارا،
شما را بر بسا چیزی که پنهان | همی کردید از مکتوب [یزدان]
شما را عفو سازد از بساکار | [که آمد از شما در حقّ دادار]
شد از بهر شما از نزد دادار | کتابی [حقّ و] روشنگر پدیدار
۱۶- و هر کاو خواست خشنودی الله | برد او را به سوی عافیت راه
[به سوی راههایی نرم و هموار | سلام و آشتی آنجا پدیدار]
ز ظلمت‌هایشان بدهد رهایی | بردشان سوی [ملک] روشنایی
و با توفیق خود سوی ره راست | برد آن مردمان را [بی‌کم و کاست]
۱۷- همانا کفر ورزیدند و الحاد | که گفتند: [این کلام سست بنیاد]
که عیسی پور مریم [خود] خدا هست | بگو: پس بر خدا باشد کرا دست؟
اگر خواهد کند نابود دادار | مسیح و مادر او را [به یکبار]
و هرکس را که اهل این زمین است، | کرا یارای منع او از این است؟
همه هر چیز در ارض و سما هست | و یا ما بین آندو، از خدا هست
و سازد خلق هر چیزی که خود خواست | که بر [هر کار و] هر چیزی تواناست

۱۸- وگفتند آن یهودان و نصاری: که ما یاریم و فرزندان، خدا را
بگو: پس از چه رو دادار اکبر   دهد بر جُرمهاتان رنج و کیفر؟
شما بل آدمی هستید از آن سان   که بنموده است خلق [از نوع انسان]
بیامرزد خداوند آن که خواهد   دهد کیفر به هر انسان که خواهد
سماوات و زمین [خود بی‌کم و کاست]   و هر چیزی که فیمابین آنهاست
بُوَد ملک از خدا ای فرد علّام   و سوی اوست برگشتن [به فرجام]
۱۹- الا اهل کتاب آمد شما را   رسول ما که سازد آشکارا
در احسان شما قول رُسُل را   ز بعد عهد فَترت [جزء و کُل را]
که منمایید بر این گفته [اصرار]   که ما را می‌نَبُد تبشیر و انذار
همانا بر شما آمد بشیری   [ز تعذیب و ز کیفرها] نذیری
و باشد کردگار [حق دانا]   [به هر کار و] به هر چیزی توانا
۲۰- و هنگامی که موسی پورعمران   بقوم خویشتن [بنمود عنوان]،
که ای یاران من آرید بر یاد   از آن نعمت که ایزد بر شما داد
رسولان از شما مردم بیاورد   و بعضی از شما فرمانروا کرد
شما را چیزها بخشید دادار   [که هر یک راست ارج و قدر بسیار]
که بر فردی [ز افراد] جهانها   نداد [آن گونه امکان و توانها]
۲۱- شما، ای قوم من! اینک درآیید   و بر ارض مقدّس پا گشایید
که آن را بر شما بنوشت دادار   و منمایید [از آن ارض] ادبار
[شما را گر چنان رسم است و رفتار]   یقین، باشید [خود] قومی ستمکار
۲۲- چنین گفتند کای موسی در آنجای   یکی قومی ستمکار است [و خود رای]
در آنجا نیست ما را پای رفتار   مگر خارج شوند آن قوم جبّار
شدند آنقوم چون ز آنجا روانه   فرود آییم آنجا [بی‌بهانه]
۲۳- دو پروا پیشه از آن جمع نادان   که حقّ انعامشان کرده [فراوان]
بگفتند: ار ز دروازه درآیید   یقیناً فرقهٔ غالب شمایید
شما باشید اگر دارای ایمان   توکّل بر خدای آرید [یکسان]

۲۴- چنین گفتند در پاسخ به موسای | که نگذاریم هرگز اندران پای
تو اینک با خدایت ره سپارید | و بر پیکار ایشان روی آرید
و ما، در این زمین ساکن بمانیم | [مگر فرجام کار خود بدانیم]
۲۵- بگفتا پورعمران کای خدایم | [نباشد تاب خودداری برایم]
به غیر نفس خویش و این برادر | نیم قادر [به حفظ فرد دیگر]
میان ما و این قوم گنه‌کار | خداوندا جدایی کن پدیدار
۲۶- ندا آمد که بر ایشان حرام است | [به کافر نعمتان، نعمت تمام است]
در اطراف بیابانها چهل سال | فرو مانند سرگردان [و بدحال]
[تو ای موسی] مبر اندوه [و آزار] | بر آن قومی که می‌باشد گنه‌کار
۲۷- بخوان اخبار فرزندان آدم | بر این مردم ز روی حقّ [دمادم]
ز قربان کردن آن دو کز ایشان | قبول آمد یکی از آن دو قربان
و قربانی دیگر گشت مردود | و او را [illegible] خشماگین چنین بود:
ترا البتّه خواهم ساخت مقتول | بگفت: [این است و جز این نیست مقبول]
[که قربانی به طول روزگاران | خدا بپذیرد از پرهیزکاران
۲۸- اگر تو دست سوی من گشایی | و آهنگ هلاک من نمایی،
من امّا دست نگشایم به سویت | که مرگت را بیارم [روبرویت]
من از ربّ جهانها بیم دارم | [که بر قتل کسی همت گمارم]
۲۹- همانا من ز تو [این حال] خواهم | که بفزایی به جرم خود گناهم
و چون اینگونه شد ز اصحاب ناری | جزای ظالمین این است [آری]
۳۰- چو نفس او [به شرّ و کینه برخاست] | بر او قتل برادر را بیاراست
چو بر قتل برادر کرد اقدام | شد از خیل زیانکاران [به فرجام]
۳۱- کلاغی را برانگیزاند دادار | که می‌کاوید دشت [و در به منقار]
که بنماید به قاتل دفن پیکر | که او مدفون کند جسم برادر
بگفت: ای وای آن سان عاجز استم | که ناید کار [زاغی هم] ز دستم
[برادر کرد چون در خاک پنهان] | بدین سان شد ز افراد پشیمان

۳۲- برای آل اسرائیل از آن در	نوشتیم [و نمودیم این مقرّر:]

که جز آن کاو قصاص قتل را کرد	و یا حدّ فساد ارض آورد

کسی کز دیگری بگرفت جان را	تو گویی کُشته است اهل زمان را

وگر احیا کند یک فرد [تنها]	تو گویی جمع را کرده است احیا

رسولان [از سوی ما] معجزی چند	بیاورند [بهر عبرت و پند]

سپس، بسیاری از آنان به اسراف	گرائیدند، [دور از حقّ و انصاف]

۳۳- همانا کیفر آنان که خیزند	و با حقّ و رسول او ستیزند

[و سوی زشتی و بیداد تازند]	زمین را عرصهٔ افساد سازند

ببایستی [به حقّ] از پا درآیند	و یا بردارشان باید نمایند

و یا مقطوع گردد دست و پاشان	بعکس یکدیگر [از جسمهاشان]

و یا از سرزمین گردند تبعید	وگر آنها چنین خواری است تمهید

و این‌ها کیفر ایشان به دنیاست	عذاب سختشان در دار عقباست

۳۴- [گنه‌کاران چنین تعذیب دارند]	مگر آنان که رو بر توبت آرند

به قبل از دستگیری [نادم آیند]	ز جرم و معصیت توبت نمایند

[بدین سان] آنکه دادار جهان است	[هم] آمرزنده و [هم] مهربان است

۳۵- شمایانی که آورید ایمان	بترسید از خداوند [جهانبان]

به سوی ربّ خود تا راه پویید	هم از او دست آویزی بجویید

به راه او جهاد آرید [و یاری]	مگر یابید [از این ره] رستگاری

۳۶- همانا آن گروه کفر کیشان	اگر می‌بود ملک و مال ایشان،

همه هرچیز کان روی زمین است	و یا چیزی که خود همتای این است

و میدادند آن کالا تمامت	پی رستن ز تعذیب قیامت

نیفتدشان قبول [این سان حسابی]	و ایشان راست دردآور عذابی

۳۷- همی خواهند خارج گشتن از نار | و نَبُوَد [بهرشان] امکان اینکار
[مکان عاصیان در قعر نار است] | و ایشان را عذابی پایدار است
۳۸- و دست از مرد دزد و از زن دزد | جدا سازید بهر کیفر [و مزد]
بُوَد این کیفری از سوی دادار | عزیز است و حکیم است او [به هرکار]
۳۹- هر انکو بعد ظلمش توبه بنمود، | و بر اصلاح ذات خویش افزود
پذیرد توبه را از وی خدایش | غفور و مهربان است [از برایش]
۴۰- نمیدانی که باشد آنِ یزدان | سماوات و زمین را ملک [و فرمان]؟
و هر کس را که خواهد کیفر اراست | و آمرزد هر آنکس را که خود خواست
[بدین سان کردگار حق دانا] | بود نسبت به هرچیزی توانا
۴۱- ترا! پیغمبرا! غمگین نسازند | خود آن قومی که سوی کفر تازند
همان مردم که می‌گویند ایمان | بیاوردیم اما حرف ایشان
فقط میباشد از راه زبانها | که ایمانشان نبود [از قلب و جان‌ها]
و آن قوم از یهودانی که یکسر | پذیرد کذب را از قوم دیگر
و نگشودند بر درگاه تو پای | بدل سازند آیات [من] از جای
کتاب آسمانی را [و تنزیل] | کنند [از حدّ خود] تحریف [و تبدیل]
به هم گویند: اگر حکمی بدین سان | شما را داد، بپذیرید از آن
وگر بر غیر این [اسلوب] آورد | از آن فرمان ببایستی حذر کرد
و هر کس را خدا سرگشتگی خواست | تو نتوانی بر او چیزی بیاراست
تو قادر نیستی کز سوی دادار | برای او کنی چیزی پدیدار
و میباشند افرادی که یزدان | نخواهد پاکی دلهای ایشان
و خواری بهره‌شان در این جهانست | و در عقبایشان کیفر گران است

۴۲ ـ [فراوان] گوش‌ها بر کذب دارند   و افرادی [فراوان] رشوه‌خوارند
نهادند ار به نزدت آن کسان پای   تو فیمابین ایشان حکم بنمای
کنی اعراض اگر ز آن [تیره جانان]   ترا آسیب می‌ناید از آنان
وگر خواهی میانشان داوری کرد   ترا بر عدل باید روی آورد
همانا دوست میدارد خداوند   کسانی را کسه بر عدلند پابند
۴۳ ـ چه سانت بر قضاوت برگزینند   که [امر خویش] در تورات بینند
دران درج آمده حکم خداوند   سپس، از آن حقیقت رخ بتابند
[چو باشد مشی آن مردم بدین سان]   نمی‌باشند آنان اهل ایمان
۴۴ ـ [بر ایشان] ما فرستادیم تورات   در آن ارشاد و نوری هست [و آیات]
بدان جاری همی سازند احکام   رسولانی که باشند اهل اسلام
ز [کُتب] حق الهیّون و اَحبار   حفاظت کرده [و باشند در کار]
و بر آن نیز باشند از گواهان   ز مردم پس نترسید، [از گناهان]،
بترسید از من و آیات من [نیز]   بته نفروشید بر اندک ثمن [نیز]
بر آن چیزی که نازل کرده دادار   نیارد حکم اگر قومی [تبه کار]
[چنین قومی بدین خوی گنه کار   هم ایشانند خود] از قوم کفّار
۴۵ ـ در آن مکتوب بر ایشان نوشتیم   [قرار جرح و حدّ اینگونه هشتیم:]
بهای جان همانا [خود] بود جان   و چشم اندر از ای چشم [میدان]
و بینی در بهای بینی آمد   تقاص گوش را با گوش شاید
و دندان را بود دندان برابر   و در جرح قصاص [احکام دیگر]
به عاصی گر تصدّق کرد از احسان   ورا کفّاره است از بهر عصیان
و هر کس را نه رأی و حکم بوده است   به چیزی کان خدا نازل نموده است،
[و آنان را که این‌سان است رفتار]   هم ایشانند آن قوم ستمکار

۴۶ ـ روان کردیم از دنبالشان[هم]   [پی تصدیق،]پس عیسی‌بن‌مریم
که از تورات آنچش پیش روی است   ورا عیسی همی تصدیق گوی است
و انجیلش عطا کردیم و در آن   هدایت باشد و نور[نمایان]
و انجیلی که باشد آنِ عیسی   بود همخوان با تورات موسی
در آن[اصل] هدایت گشته پاپا   و اندرز است بهر اهل تقوا
۴۷ ـ و باید اهل انجیل آنچه یزدان   فرستاده است، حکم آرند بر آن
و بر چیزی که نازل کرده باری   چو ننمایند قومی حکم جاری،
[بدرگاه خداوند جهاندار]   بود حقاً چنین قومی تبه‌کار
۴۸ ـ و قرآن بر تو بنمودیم نازل   که آن تصدیق حق آرد[نه باطل]
که همخوان است با آن دیگر آثار   و هم حاکم بر آن آیات[و اخبار]
به چیزی کآن خداوندت فرستاد   میانشان داوری کن[از سر داد]
تو منما پیروی ز امیال آنها   بدان کت آمده است از حقّ نشانها
به هر یک از شما دادیم راهی   ز رسم و طریق و جایگاهی
و گر می‌خواست[دادار جهانبان]   شما را امتی می‌ساخت یکسان
شما را لیک ایزد آزماید   به چیزی کاو شما را می‌فزاید
سوی خیرات پس سبقت بجویید   تمامی ره به سوی حق بپویید
[ز اصل]اختلافاتی که می‌بود   شما را کردگار آگه کند[زود]
۴۹ ـ [و دیگر]حکم کن ما بین ایشان   بدان چیزی که نازل کرده یزدان
و از امیالشان مهجور می‌باش   و از [آشفتین] آنان دور می‌باش
مباداکت فریب آرند در راه   به بعضی زآنچه نازل کردت اللّه
ز تو گر رخ بتابیدند آنها   یقین میدان که دادار جهانها
بخواهد تا که سازدشان گرفتار   به بعضی از گناه[و رسم و رفتار]
و از آن مردمان باشند بسیار   که سرپیچی کنند[از حکم دادار]
۵۰ ـ و آنان[بر چنین رسمند راهند]   که حکم جاهلیت را بخواهند؟
و در حکم از برای اهل ایمان،   که باشد بهتر از[حق جهانبان؟]

۵۱ ـ شما ای صاحب ایمان [خدا را]   مبادا کز یهودی و نصاری،
که [بر ضد شما] با یکدیگر یار   [و همگامند و همفکر و] هوادار،
برای خویش یارانی گزینید   [و آنان را به چشم دوست بینید]
به ایشان از شما هر کس شود دوست   همانا [در عمل] ایندوست چون اوست
نمی‌گردد خدا [هادی و] رهبر   برای قوم [بد فعل]ستمگر
۵۲ ـ تو می‌بینی کسانی را که آزار   برند از جانب دلهای بیمار
شتابانند و می‌گویند بیمی است   به دل ما را[کز آن آرامان نیست]
و می‌ترسیم از رخدادهای [سخت]   که بر ما آید[و گردیم بدبخت]
بسا پروردگار آرد گشایش   ز سوی خویشتن خواهد رهایش
که آخر آنچه بنهفتند در دل   ندامت بهرشان آید به حاصل
۵۳ـ و می‌گویند آنگاه اهل ایمان   که ایناناند [کاندر وقت پیمان]
خدا را سخت‌تر سوگند آرند   [و بر سوگند خود پا می‌فشارند]
که ایشان با شمایانند [همیار]؟   [و لیکن پرده بر افتاد از کار]
تباه آمد تمام کار آنان   زیشان شد حاصل رفتار آنان
۵٤ـ الا ای مؤمنان از [دین اسلام]   همی گر از شما بیرون نهد گام
به زودی کردگار آرد کسانی   [illegible] می‌باشند او را دوستانی
و هم دارد خداوند آن کسان دوست‌تر   [و بر آنها چنین فرجام نیکوست]
برای اهل ایمان مهربانان   برای کافران [خصم از دل و جان]
جهادیِ رهِ ربّ [کریمند]   ز لوم لائمان بی‌باک و بیمند
و این فضل خداوند جهان است   که بدهد هر کرا شایان آن است
[و این وصف خداوند تواناست:]   همانا او گشایشمند و داناست
۵۵ـ همانا بر شمایان سرور [و دوست]   خدا می‌باشد و پیغمبر اوست
و آن باور مدارانی که دائم   نماز خویش میدارند قائم
و چون اندر رکوعند [اندران حال]   زکات [خود] بپردازند [از مال]
۵٦ـ و هر فردی که باشد با خدا دوست   و هرکس دوست با پیغمبر اوست
و بر آنان که آوردند ایمان   یقین پیروز باشد حزب یزدان
۵۷ـ شمایانی که آوردید ایمان!   [نگه دارید این فرمان و پیمان:]
چو قومی سخره گیرد دین‌تان را   به بازیچه و یا آئین‌تان را،
چه آن اقوام کز پیش از شما نیز   به آنان داده شد مکتوب ما نیز
چه آنانی که می‌باشند کفّار   نگیرید آن کسان را بهر خود یار
و [یا یستی] بترسید از خداوند   به ایمان گر که می‌باشید پابند

۵۸- شما وقتی که بردارید آواز　　به اجرای نماز، [آن قوم ناساز]
به هُزو و بازیش گیرند از آن روی　　که نابخردکسان باشند [و بدخوی]
۵۹- بگو: اهل کتاب! آیا چنانید　　که از ما کینه بر دل می‌نشانید؟
برای آنکه آوردیم ایمان　　[به ذات پاک دادار جهانبان؟]
و ایمان بر هر آنچیزی که اکنون　　و از این پیش داده [حق بیچون؟]
[و در دل، اینکه از ما کینه دارید]　　جُز این باشد که اغلب زشتکارید؟
۶۰- بگو: آیا شما را سازم آگاه　　به بدفرجام‌ترها نزد اللّه؟
کسی کش لعن بنموده است یزدان　　و بر [کردار] او گشته است غضبان
و میمونان‌شان کرد و خنازیر　　و عبد [درگه] طاغوت [شرّیر]
و ایشان بدترین هستند در جاه　　و گمره‌تر ز خط راست در راه
۶۱- و در نزد شما آنگه که آیند　　و بر ایمان خود اذعان نمایند
به حال کفر خود هم وارد آیند　　و هم بر کفر خود رجعت نمایند
خدای آگه‌تر است از آنچه ایشان　　[به نفس خویش] می‌کردند پنهان
۶۲- و بینی جمع بسیاری شتابان　　سَبَق‌جویان به راه اثم و عُدوان
و بر رشوت خوری [ورزند اصرار]　　چه بد باشد از آنها این چنین کار!
۶۳- چرا بر نهی‌شان ز ینگونه رفتار　　و بر رشوت‌خوری [ها] شان [به تکرار]،
هم از ربّانیّون و هم ز اَحبار　　نیاید هیچگاهی نهی [و هشدار؟]
چه زشت است آنچه می‌آید ز ایشان!　　[بدا بر رسم و راه کفرکیشان!]
۶٤- بگفتند آن یهودی‌ها [ز تزویر]　　خدا را دست بربسته [ز تدبیر]
[به غل] مر دستهاشان بسته بادا!　　[به کیفر] لعن‌شان پیوسته بادا!
بلی، باز است دستان خداوند　　ببخشاید بهر کس خواست [هرچند]
برای آنچه را شد بر تو نازل　　به بسیاری از آن افراد [جاهل]
همی طغیان و کفر اندر فزاید　　[و با کفّار این کردار شاید]
و ما دادیم تا روز قیامت　　میانشان دشمنی را استدامت
و نار جنگ افروختند هربار　　و را خاموش گرداند دادار
و می‌کوشند اِفساد زمین را　　ندارد دوست ایزد مفسدین را

۶۵- اگر اهل کتاب آرند ایمان | و بر تقوای [خود] باشند پویان،
معاصی‌شان [تمامی] می‌زداییم | و داخلشان به جنّت‌ها نماییم
۶۶- اگر آنان به تورات و به انجیل | که بر آنها خداشان کرد تنزیل،
عمل [از صدق و ایمان] می‌نمودند | [یقیناً] حال برخوردار بودند،
ز [انعام فرازین و فرودین | [که باشد بهرهٔ هر پاک آئین]
و برخی مقتصد باشند [در کار] | و بسیاری از ایشان زشت کردار
۶۷- تو پیغمبر! بکن تبلیغ [و تأکید] | بر آن کز کردگارت وحی گردید
[وگر ابلاغ ننمایی به تامش] | بجا ناورده باشی خود پیامش
نگه می‌دارد از مردم خدایت | نخواهد کافران را او هدایت
۶۸- بگو: ای آن کسان کاهل کتابید | [برای خویشتن حقّی نیابید]
مگر کرد او بر انجیل و تورات | و بر آنچ از شما آمد ز آیات
هر آنچ از کردگارت گشت نازل | بسیاری از آن افراد [جاهل]
همی طغیان و کفر اندر فزاید | [که با کفّار این کردار شاید]
[تو پیغمبر!] مبر اندوه [و آزار] | برای [قول و فعل] قوم کفّار
۶۹- و آری آن چنان صاحب یقین‌ها | یهودان، صابئین، ترسای دین‌ها
هر آنکس بر خدا ایمان بیارد | و رستاخیز را باور بدارد
و بر جای آورد کردار نیکوی | به آنها ترس و حُزنی ناورد روی
۷۰- همانا ز آل اسرائیل پیمان | گرفتیم و از آن پس سوی ایشان
رسولانی فرستادیم و هرگاه | رسول نزد ایشان رفت [آگاه]
نشد چون با هوسهاشان هماهنگ | [همی کردند بر او عرصه را تنگ]
گروهی را همه کذّاب خواندند | گروهی را [به خاک و خون کشاندند]

۷۱- و آنان را چنین می‌بود پندار
که [هرگز] آزمونی نیست در کار

پس آنکه کور گشتند و همه کر
وز ایشان توبه را پذرفت داور

سپس گشتند کور و کر دگر بار
خدا بیناست آنان را به رفتار

۷۲- همانا کفر ورزیدند چندان
که گفتند آن خداوند [جهانبان]

همان عیسی بود، فرزند مریم
و عیسی را کلام این بود [آن دم]:

شما ای آل اسرائیل [یکسر]
نماز آرید بر درگاه داور

خدایی کز من است و از شما هست
همانا هرکسی بر شرک پیوست،

بر او جنّت حرام از کردگار است
و او را جایگاه [البتّه] نار است

[و جای کافران نَبْوَد مگر نار]
و نیز بهر ستمگرهاست انصار

۷۳- همانا کفر ورزیدند آنسان
ک[illegible] در باب خداوند [جهانبان]

بگفتند: او یکی از سومین است
جز او نَبْوَد خدا [و صدق این است]

[به ختم ار ناورند] این گونه گفتار
نَبْوَد کفّارشان را [رنج و] آزار

بُوَد تعذیب آنان دردآور
[که بر کفّار می‌باشد مقرّر]

۷۴- چرا سوی خدا توبت نگویند؟
وز او [غفران] و آمرزش نجویند؟

به حالی کان خداوند [جهان] است
که او آمرزگار مهربان است

۷۵- نمی‌باشد مسیح پور مریم
مگر پیغمبری، وز پیش از وهم

رسولانی دگر بودند و مامش
بُوَد صدّیقه [زیب و زین نامش]

و آنان هر دو [انسان‌های معمول]
و هر دو بهره‌گیرنده ز مأکول

و بنگر تا چسان از بهر ایشان
کنیم آیات را [تشریح و] تبیان

نگه کن تا چسان و یا کذب گفتار
ز راه راست] بنمایند ادبار

۷۶- بگو: آیا بغیر از ذات دادار
پرستید آنچه را [ناید از او کار]؟!

نه بر سود و زیانتان هست پابند
سمیع است و علیم [امّا] خداوند

۷۷- بگو: اهل کتاب! از دین خود بیش … به ناحق پای مگذارید بر پیش

ز گمراهان پیش از این که بسیار … کسان در برده‌اند از راه هموار

شما را پیروی ز امیال ایشان … نباید کرد [و بر احوال ایشان]

۷۸- ز فرزندان اسرائیل، آنها … که زی کفران شدند اندر زمانها

همی لعنت شدند از قول داود … زبان عیسی مریم هم این بود

چرا، چون سرکش [و خودکامه بودند] … تجاوز از [طریق حق] نمودند

۷۹- نمی‌کردند از هم نهی منکر … چه زشت است آنچه از ایشان زدی سر!

۸۰- از ایشان بنگری افراد بسیار … که با کفار گشته [همدم و] یار



چه پیش اندیشی زشتی نمودند! … چه بد راهی به پیش رو گشودند!

بر آنان پس به خشم آمد خداوند … به تعذیب ابد گشتند پابند

۸۱- اگر آن قوم را می‌بود ایمان … به ذات باری و پیغمبر آن،

و بر آنچیز کامد بر پیمبر … بنگر فتندی [از کفار یاور]

و لیکن جمع بسیاری از ایشان … شدند اهل عناد و کفرکیشان

۸۲- به آنان که قبول دین نمودند … همانا سخت‌تر دشمن، یهودند

[و هم] آنانکه شرک آورده بودند … [عداوت با مسلمانان نمودند]

برای مؤمنان هم [می توانی] … بیابی دوستان مهربانی

که می‌گویند: ماییم از نصارا … و این دارد [دلیلی آشکارا]

کشیشانند و رهبانان در ایشان … نباشند از گروه کبر کیشان

۸۳- و چون [آیات] نازل بر پیمبر   [کنند اصغا] شود چشمانشان تر

باشک از حقّ گرفتند آشکارا   چنین گویند کای پروردگارا

ز تو بر قلبهای ما نمایان   بُوَد [اینک] فروغ نور ایمان

[ز درگاه تو می‌باشیم خواهان]   که نام ما نویسی با گواهان

۸۴- چه شد ما را که ایمان می‌نیاریم   به ربّ و حقّ که پیش روی داریم؟!

و حال آنکه طمع داریم دادار   در ارضمان به جمع نیکرفتار!

۸۵- پس آنکه اجرشان باشد به آن سان   که می‌گفتند [و می‌بودند خواهان]

[دهدشان] باغ و بستانها ی پُربار]   که جاری هست بر دامانش انهار

و جاویدان همی مانند در آن   و این باشد جزای اهل احسان

۸۶- به کفر آنانکه [بفشردند پا را]   و دانستند کذب، آیات ما را،

هم آنانند [کاندر روز محشر]   شوند اصحاب دوزخ [بهر کیفر]

۸۷- شمایانی که آوردید ایمان   نمایید حرام آن را که یزدان،

روا بنموده و طاهر شما را   برون [از شرع] مگذارید پا را

چو قومی را تجاوز پیشگی خوست   نمیدارد خدا آن قوم را دوست

۸۸- خورید از آنچه روزی داد یزدان   حلال و پاک از بهر شما آن

و بنمایید پروا از خداوند   که بر ایمان باو باشید پابند

۸۹- نمی‌گیرد شماها را خداوند   برای خوردن بیهوده سوگند

ولیکن از برای عقد ایمان   و هم بر کیفر بشکستن آن،

شما مسئول و مأخوذ خدایید   [مگر آن نقض را جبران نمایید]

بُوَد کفّارهٔ سوگندتان این: غذا دادن به ده انسان مسکین

[به معیار و] حدّ اوساط مأکول   که داریدش به اهل خویش معمول

و ملبس هم بدین سان بایدش داد   و یا یک بنده را بنمودن آزاد

نیابد گر چنین کفّاره، باید   سه روز آهنگ بر روزه نماید

و این است [آنچه از سوی خداتان]   بُوَد کفّارهٔ سوگندهاتان

و هرگه یاد بنمایید سوگند   نگه دارید آن پیمان [و پیوند]

خدا آیات خود را سازد اظهار   مگر آرید هرجا شکر دادار

۹۰- شما ای مؤمنین [اهل اسلام] قمار و باده و انصاب و ازلام

پلیدند [این چنین اسباب و رفتار] و شیطان را همی باشند کردار

از آنها دور می‌باشید [یاری] مگر یابید روی رستگاری

۹۱- جز این نَبْوَد که شیطان قصد دارد میانتان دشمنی و کینه آرد

بدارد بازتان از ذکر باری [به اعمال قمار و باده‌خواری]

و مانع از نماز آید شما را [کشید آیا ازین رفتار یارا؟]

۹۲- شما فرمان برید از [حق داور] و هم تابع به فرمان پیمبر

و برگشتید اگر [روزی] از این راه [بترسید و] بر این باشید آگاه

جُز این نَبْوَد که [خود] فرمان ما را رسول ما رساند آشکارا

۹۳- و بر آنان که آوردند ایمان و هم کردارشان می‌بود شایان

اگر ورزند هم پرهیزکاری و هم ایمان [بذات پاک باری]

و دائم نیکویی برجای آرند و بر تقوای یزدان پا فشارند

[و کردار نکو آرند برجای نخستین ایمان و پس تقوا و پروای]

حرامی [قبل تحریم] ار چشیدند نبه بار جرم [و عصیانی] کشیدند

[و برگیرند راهی این چنین را] و یزدان دوست دارد محسنین را

۹۴- شمایانی که آوردید ایمان شما را آزماید [حق سبحان]

به چیزی از قبیل صید، آنگاه که اندر دسترس می‌افتد [از راه]

و هم با نیزه رس‌تان آزماید بداند تا که در آن معرض آید؟

کسه دارد در نهانی بیم از او؟ اگر سوی تجاوز آورد رو

[پس از این] بهر او باشد مقرّر [به حکم حقّ] عذابی دردآور

۹۵- شمایانی که آوردید ایمان نمی‌باید شما را صید حیوان

در آن حالت که [مُحرم] نام دارید [که برتن جامهٔ احرام دارید]

و هر کس از شما این بودش اقدام جزایش مثل آن باشد ز انعام

دو عادل از شماها داور آن در اطراف حرم آرد به قربان

و یا کفّاره اطعام مساکین و یا باشد صیام اندر حدّ این

[و باشد شصت روز آیین این کار چه اطعام و چه صوم این است معیار]

چشد آنگه [وبال] کار خود را پس آنگه بخشش دادار خود را

برای آنچه بگذشته است از او وگر زین بعد آرد اندران رو

ازو گیرد عوض ربّ [توانمند] عزیز و منتقم باشد خداوند

۹۶ ـ حلال آمد شما را صید دریا
برای خوردن [و دیگر مزایا]

و هم بر آنکه اندر کاروان است
[و لیکن غیر محرم شرط آن است]

حرام آمد شما را صید در دشت
چو پوشش جامهٔ احرامتان گشت

بترسید از خداوندی که [فرجام]
شما را سوی او می‌گردد اقدام

۹۷ ـ خدا مر کعبه را بیت الحرم کرد
[برای جمع مردم محترم کرد]

و هم ماه حرام و هم قلائد
و هم هَدْی [و از آن بردن فوائد]

[قوام دین برایشان شد مقرر]
که دریابید کان دادار اکبر

همه هر چیز را در آسمانهاست
و یا اندر زمین [خاکی ماست]

بدانند جمله را حق توانا
همانا او به هر چیزی است دانا

۹۸ ـ بدانید [این حقیقت را]که دادار
عذابی سخت خواهد داشت[در کار]

[و این دانید]آمرزنده باشد
و هم او مهربان [بر بنده] باشد

۹۹ ـ نباشد جز رساندن بر پیمبر
و می‌داند خدا[ی حق اکبر]

هر آن چیزی که داریدش هویدا
و یا آن را که ننمایید پیدا

۱۰۰ ـ پلید و پاک، گو: نبوند یکسان
اگر چه در شگفت آیی تو از آن،

که ناپاکی است از پاکی فزونتر
بپرهیزید از دادار[اکبر]

بترسید ای خردمندان ز باری
مگر یابید روی رستگاری

۱۰۱ ـ شمایانی که آوردید ایمان
مباشید از چنان اشیاء پرسان

که گر بهر شما شد آشکارا
کنند اندوهگین [جان] شما را

و هنگام نزول [و وحی] قرآن
از آنها گر همی باشید پرسان

[همه ماهیت احکام دادار
به چشم در کتان] گردد پدیدار

در آنجا عفو از پروردگار است
خدای آمرزگار و بردبار است

۱۰۲ ـ و قوم دیگری پیش از شما [هان]
شدند از این [چنین ابواب] پرسان

[بدین سان سخت شد بر آن کسان کار]
شدند از جملهٔ اقوام کفّار

۱۰۳ ـ مقرّر می‌نگردانید یزدان
«بحیره»، «سائبه»، [از بهر قربان]

و نه خود از «وصیله» یا که از «حام»
[که نزد مشرکین می‌بودشان نام]

ولی آنان که بر کفر ایستادند
نشان افترا بر حق نهادند

به تکذیب خدای اندر شتابند
و اکثر با خرد اندر نیابند

۱۰۴ ـ اگر گویندشان [اینگونه گفتار:] ‌ که سوی آنچه نازل کرده دادار،
وهم سوی پیمبر پیش آیید، ‌ بگویند [این سخن با جدّ و تأکید:]
بسه ما بس، هر چه را دریافتیم آن ‌ [ز گفتار و ز کردار] از نیاکان
اگر چه [کان نیاکان راه از چاه] ‌ ندانستند و نه [بر امری] آگاه؟
۱۰۵ ـ شما ای مؤمنان هستید مسؤول ‌ که حفظ خویش را باشید مشغول
چو راه راست را کردید پیدا ‌ [و چهر حقّ شما را شد هویدا]
زسوی آنکه گمراه است [و جاهل] ‌ شمایان را زیانی نیست و اصل
همه سوی خدا رجعت نمایید ‌ [بدین معنی که جمله از خدایید]
کند آگاهتان پس ذات دادار ‌ بدان کان بودتان رفتار و کردار
۱۰۶ ـ شما آنانکه آوردید ایمان! ‌ شهادت بین‌تان باشد بدین‌سان:
چو شد با مرگتان هنگام دیدار ‌ [به هنگام وصیّت اندرین کار]
دو عادل از «شما» یا «غیر» باید ‌ [به نظارت اندرین معنی نماید]
شما را گر سفر اندر زمین بود ‌ و [آنجا] مرگتان رخسار بنمود
از آن دو [غیر] می‌باشید خواهان ‌ که چون ختم نماز آمد گواهان
خدا را با قسم هر یک کند یاد ‌ [اگر] شکّی شما را در دل افتاد ـ
که نفروشیم آن با هر بهائی ‌ اگر چه بهر خویش [واقربایی]
گواهی خدا پنهان نداریم ‌ که خود از عاصیان اندر شماریم
۱۰۷ ـ وگر شد آگهی حاصل کز آنها ‌ نمایان است از عصیان نشانها،
دو تن از اقربا قائم مقامند ‌ که برتر آن دو [در فعل و کلامند]
و این دو فرد می‌باشند از آنها ‌ که دیدند از سر ناحقّ زیانها
خدا را با قسم هر یک کند یاد ‌ که ما را این گواهی بر حقّ افتاد
و بیش از آندوایم اینک سزاوار ‌ ز حقّ ما را تجاوز نیست [در کار]
بگیریم ار بجز حقّ راه دیگر ‌ یقین باشیم از قومی ستمگر
۱۰۸ ـ و این نزدیکتر باشد که ایشان ‌ شهادت را به جای آرند شایان
و یا ترسند از سوگند مردود ‌ [که شاید] از پی سوگندشان بود
و بیم آرند در دل از خداوند ‌ و [نیکو] بشنوید [این حکمت و پند]
هدایت می‌نیارد ذات یزدان ‌ بر آنانی که باشند اهل عصیان

۱۰۹ ـ [رسد] روزی که گرد آرد خداوند | رسولان را به پرسش [از چه و چند]
که [امّت] را جواب از بهرتان چیست؟ | جواب آرند: ما را آگهی نیست
همانا این تویی تنها که دانی | تویی دانای اسرار نهانی
۱۱۰ ـ خدای آنگه که با عیسی بن مریم | بگوید: یادآر عیسی! [در این دم]
به خود یادآر عیسی! نعمت ما | و هم بر مادرت [آن دخت عذرا]
و آنگاهی که تأییدت فزادم | و با روح القدس یاریت دادم
شدی در مهد با مردم سخن‌ساز | [تمامی بود این آغاز اعجاز]
و هم اندر کلانی [از سر وحی] | بیاوردی سخن [از امر و از نهی]
تو را آموختم [اذکار و آیات] | کتاب و حکمت و انجیل و تورات
و چون از گل پرنده آفریدی | [و بر آن مادهٔ بی‌جان] دمیدی
به فرمان من آن هیئت شدی طیر | [بگشتی طیری که قادر بود بر سیر]
و بهبودی به کور و پیس دادی | به اذنم دست بر معجز گشادی
و چون [احیا] نمودی مردگان را | به امر من برون آوردی آن را
و قوم آل‌اسرائیل را من | [illegible] ز تو [آگاهی معیّن]
که خود می‌آمدی در نزد آنها | [و بنمودی بر آن مردم] نشان‌ها
سپس گفتند از ایشان چند کافر | که این نبود مگر سحری است ظاهر
۱۱۱ ـ [خواصت] را سپس الهام دادم | [برایشان باب ایمان را گشادم]
که ایمان بر من آرید و رسولم | بگفتند [آنچه را آمد قبولم]
که ما دارای ایمان و یقینیم | گواهی ده که ما از مسلمینیم
۱۱۲ ـ حواریون بگفتند اندر آنجای | که یا عیسی بن مریم! [راز بگشای]
[الا] عیسی! خدایت می‌تواند | به ما از آسمان نُزلی رساند؟
بگفت عیسی: بترسید از خداوند | به ایمان خود ار هستید پابند
۱۱۳ ـ سپس گفتند: ما باشیم خواهان | به خوردن [زآنچه خواهد داد یزدان]
بدین‌سان قلب‌هامان گیرد آرام | و دانیم آنچه را بردی از آن نام
بود صدق تو اندر آن نمایان | و خود از شاهدان باشیم بر آن

۱۱٤ ـ بگفت عیسی بن مریم کای خداوند — فرو بفرست بر ما خوردنی چند

به ما از آسمان بفرست سوری — که بر ما باشد عیدی [و سروری]

[چه بر این‌ها که اکنون زندگانند — و یا آنها که از آیندگانند]

برای ما بود [آغاز و پایان] — و از تو معجزه‌ی باشد [نمایان]

به ما روزی‌رسان [یا ربّ توانی] — که خود نیکوترین روزی رسانی

۱۱۵ ـ خداگفتا که من آن نُزل و مأکول — بدارم بر شما [البتّه] معمول

و از آن پس هر آنکس کفر ورزید — عذابش را کنم آنگونه تشدید،

که فردی راز مخلوق جهانها — بند هم کیفری با آن نشان‌ها

۱۱٦ ـ و با عیسای مریم گفت یزدان — که یا عیسی به مردم گفتی این‌سان؟

مرا گیرید و مامم را خدایان — که ما باشیم جای [حق‌نمایان]؟

بگفت عیسی: تویی بی عیب دادار — مرا کی می‌رسد اینگونه گفتار

که گویم آنچه را بر من سزا نیست — وگر نیز می‌گفتم از تو در خفا نیست

هران در ذات من بر تو عیان است — هران در ذات تو بر من نهان است

همانا این تویی بسیار دانا — و بس بزرگ نهانی‌ها توانا

۱۱۷ ـ نگفتم هیچ چیزی را بدیشان — جز آن چیزی که دادیم امر بر آن:

کنید [ای مردمان] طاعت خدا را — خدای من، خداوند شما را

گواهم من برایشان تا زمانی — که می‌بودم [به قید زندگانی]

و چون روحم ببردی [بر سماوات] — تو خود باشی رقیب آن جماعات

[و تو ناظر به هر کاری و راهی] — و تو نسبت بهر چیزی گواهی

۱۱۸ ـ اگر خواهی عذاب آری به ایشان — تو را خود بندگانند [و بفرمان]

بیامرزی گرایشان را همانا — عزیزی و حکیمی [و توانا]

۱۱۹ ـ خدا گفت: این بود آن روز [موعود] — که بدهد صادقین را صدقشان سود

از ایشان باغهایی هست [پر بار] — که از دامانشان جاری است انهار

و در آن باغها جاوید مانند — و خشنود است از ایشان خداوند

و ایشان [نیز] از دادار خشنود — و این فوز عظیم [از بهرشان بود]

۱۲۰ ـ خدا را سلطنت بر آسمانهاست — و هم بر ارض و فیمابین آنهاست

[همه ملک خدای حیّ داناست] — و او نسبت به هر کاری تواناست

۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ انعام (مکّیّ، ۱۶۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ - حمد از آن خدا بود که [چنین] / آسمانها بیافرید و زمین

تیرگی‌ها و نورها آورد / [وانَدورا بر جهان مقرّر کرد]

پس لز آن، این گروه کفّارند / که به دادار خویش شرک آرند

۲ - او شما را ز گِل بداد وجود / کرد آنگه سر آمدی موجود

سر رسیدی به علم اوست پدید / می‌نمایید [بعض‌تان] تردید!

۳ - او خداوند آسمان‌ها در / و خدای زمین [پهناور]

اوست آگاه بر نهان شما / و بود واقف عیان شما

او بداند هر آنچه را [از پیش] / کسب بنموده‌اید [باید خویش]

٤ - زایه‌های خدای آن اقوام / نامدی آیتی [در آن هنگام]

جز که بودند [آن چنان مردان] / زایت [ربّ خویش] روگردان

۵ - حقّ بران قوم چونکه شد نازل / کِذبَش خواندندش [از سر باطل]

زود خواهد رسیدشان اخبار / زانچه کردند سخره‌اش [در کار]

٦ - و نبینید پیش‌تر زانها / در بَد ما هلاکت جانها

اُمتی را که قدرت و تمکّین / داده بودیم آن چنان به زمین

که ندادیم بر شما آن سان / بنمودیم از سماء روان

بارش بادوام و بسیاری / و از آن جویبارها جاری

کز فرودستشان روان می‌بود / [همگی را حیات از آن می‌بود]

پس نمودیم جمله را نابود / که جزای ذنوب آنها بود

پس بیاورده‌ایم [ما به جهان] / تیره‌ی دیگری پس از ایشان

۷ - می‌لمودیم ما روانه اگر / نامه‌ای را به کاغذی اندر

کافران نامه را چو دیدندی / دستهاشان بران کشیدندی

باز این حرف بودشان به میان / کاین نباشد بغیر سحری عیان

۸ - و بگفتند: پس چرا [به امور] / می‌نگشته فرشته‌ای مأمور؟

ملکی داشتیم اگر ارسال / می‌گذشت امر [و اندران احوال]

[همچو اسلاف در مقام وجود] / مهلتی بهر آن گروه نبود

۹ - ور فرشته قرار داد پیمش / هیئتی [مرد وار] داد پیمش

امر را از برای این مردم / مشتبه داشتیم [و سر در گم]

[لبس و تخلیط، همچنان می‌بود / در عمل بهر مردمان موجود]

۱۰ - پیش‌تر از تو انبیاء دگر / سخره گشتند و قوم مسخره‌گر

کیفر آمد فرود بر ایشان / کیفر سخرهٔ [بداندیشان]

۱۱ - [ای نبی!] گو به مردمان: به زمین / بنمایید سیر تا [به یقین]

بنگرید اینکه [در همهٔ اعوام] / چیست از بهر منکران فرجام

۱۲ - در سماوات آنچه شد موجود / وانچه در ارض آمده به وجود

مشرکین را بپرس تا از کیست؟ / گو: از آن خداست [عالم زیست]

کرده واجب به خویش احسان را / تا که در حشر آرد انسان را

روز حشری که هیچ اندر آن / شک و تردید کردنی نتوان

آن کسانی نموده‌اند زیان / که نیارند [بر خدای] ایمان

۱۳ - در شب و روز آنچه یافت قرار / [و تکاپو] بوند از دادار

شنوای است [و نیز] دانای است / [آفریننده توانای است]

۱۴ - [ای پیمبر!] بگو که جز باری / بگزینم ز بهر خود یاری؟

آن خدایی که آسمان‌ها را / آفرید و زمین [و دنیا را]

کند اطعام خلق را [به تمام] / بی نیاز است ذات او ز طعام

گو: همانا به من چنین فرمان / داده شد [از سوی خدای جهان]

که شوم من نخست فرد [وحید] / که نهم سر [به طاعت و توحید]

[امر و تأکید یافتم بر این] / که مباشم ز قوم شرک آیین

۱۵ - گو: همانا مراست خوف به جان / که کنم بر خدای خود عصیان

[باشد البته در وجودم بیم] / از عذاب [مخوف] یوم عظیم

۱۶ - از عذاب خدای در آن روز / برهد هر کسی، بود پیروز

گشته مشمول رحمت یزدان / وان بود رستگاری به عیان

۱۷ - گر بلاییت داد بار خدا / نکند جز خداش از تو جدا

خواهدت خیر، اگر دهد یزدان / باشد او را به هر چه هست توان

۱۸ - سلطه و اقتدار بار خدای / بر سر بندگانش دارد جای

[در همه حال ذات پاک اله] / هست فرزانه و بود آگاه

۱۹ ـ گو: چه چیزی فزونتر است کلان از گواهی کردگار [جهان]؟
گو: خداوندگار هست گوا بر هر آنچه میان ما و شما
گو: بمن وحی گشت این قرآن تا نذیر شما شوم با آن
هم دهم پند هر کرا برسید نامهٔ [محکم] خدا ای مجید]
این شهادت شما دهید مگر؟ که بود با خدا خدای دگر؟
گو که ندهم شهادتی چون آن گو: بود او خدای فرد [جهان]
از شریکش که آورید به بر بر کنار و بری منم [یک سر]
۲۰ ـ آن کسان را که داده‌ایم آیات [همچو انجیل و همچنان تورات]
می‌شناسند [خاتم ما را] آن چنانی که [اهل و] ابنا را
[لیک] ببردند بهر خویش زیان که نبردند بهره از ایمان
۲۱ ـ که ستمکارتر بود از آن، کاورد کذب بر خدا [ای جهان]؟
یا که آیات [روشن] دادار کذب [و بی پایه] آورد به شمار؟
به یقین رستگاری [دو جهان] نیست بهر ستمگران [زمان]
۲۲ ـ روز محشر که جمع‌شان سازیم [سپس این چنین بپردازیم:]
شرکاء شما کجای شدند؟ که به زعم شما خدای بدند!
۲۳ ـ پس از آن بر فریب خود ز اصنام [می ندارند هیچ عذر و کلام]
جز که گویند: بر خدا سوگند کشته نبودیم شرک را پابند
۲۴ ـ بنگر تا چسان به یارهٔ خویش پیوستند راه کذب به پیش
[وز بُتان هر چه بودشان پندار] به فنا گشته است راهسپار
۲۵ ـ و از آن مردمان گروهی [خام] [ظاهراً] از تو بشنوند کلام
[تا نیابند راز آن گفتار] بفزودیمشان به قلب ستار
گوشهاشان گران بدان غایات که ببینند گر همه آیات،
سوی آنها نیاورند ایمان بر تو آیند پس جدال کنان
[و شوند آنچنان به کفر اندر که بگویند آیت داور]
می‌نباشد [به زعم ما] جز این که اساطیری اند از پیشین
۲۶ ـ دشمنان از [نبی] برند به دور لیک خود از وجود او مهجور
غیر خود را هلاک ننمایند [و بدین سان به جهل خود پایند]
۲۷ ـ کاش آنانکه رفته‌اند به نار [و به تعذیب نار گشته دچار]
دیده بودی، که بود در عقبا آرزوشان رجوع بر دنیا:
و بگویند: کاش بار دگر سوی دنیایمان دهند گذر!
تا به آیات داور دادار نبدی بر زبان‌مان انکار!
[وندر آنجای در پناه امان] می‌شدیم از گروه با ایمان!

۲۸ـ و نهان‌ها بیافتند عیان   آنچه از پیش داشتند نهان
بازگردانده گر شوند [این بار]   به یقین جرمشان شود تکرار
[که ز افعال از همان دستند]   و همانا ز کاذبان هستند
۲۹ـ [و فشردند بر جهالت پای]   که نباشد حیات، جز دنیای
[و نه بعث و قیامتی باشد   و نه هول و ندامتی باشد]
۳۰ـ کاش آنان که گشته‌اند دچار   [در مقام عدالت دادار]
تو بدیدی [و حالت ایشان]   [زجر و توبیخ آن بداندیشان]
[و بیاید خطاب] کاین کیفر   دارد آیا به حدّ عدل مقرّ؟
پاسخ آید: «بلی‌وربّنا» به یقین   [کیفر ما بود همین و همین]
و بگوید خدای: پس، بچشید   کیفر [آنچه‌تان بدین بکشید]
۳۱ـ به لقاء خدای، آن افراد   که به تکذیب راهشان افتاد
به یقین مردمی زیانکارند   [زنگ الکفار را به دل دارند]
تا که روز قیامتی آید   [وقت هول و ندامتی آید]
پس بگویند: ای دریغ که ما   [سخت] غافل شدیم در دنیا
بارهاشان به دوش از اوزار   وچه زشت است حمل اینسان بار!
۳۲ـ و [بشر را] حیات دنیا نیست   غیر لهو لعب [به عرصهٔ زیست]
و سرای بقاست نیکوتر   متّقین را [به درگه داور]
[و شما این حقایق برتر]   در نیابید با خرد اندر؟
۳۳ـ نیک دانیم [گفتهٔ کفّار]   می‌فزاید به قلب تو آزار
نه تو را کاذب آورند شمار   نیز آیات حقّ کنند انکار
۳۴ـ بر رسولان پیش‌تر ز شما   رفت تکذیب [از سوی اعدا]
پس به انکار [و محنت و] آزار   صبر کردند [همچنان درکار]
صبر کردند [بر جفاکاری]   تا بیامد ز سوی ما یاری
پس، به تبدیل قول حقّ [به جهان]   نیست از بهر هیچ فرد توان
و شنیدی به انبیا [از پیش]   چه [جفاها] رسید [ز امّت خویش]
۳۵ـ وگر اعراض از سوی ایشان   هست بهر تو [ناروا و] گران
بر وجودت اگر که باشد تاب   در دل [خاک] رخنه‌ای می‌یاب
نردبانی و یا به عرش گذار   معجزی بهر کافران می‌آر
خواستی گر خدای [هر دو جهان]   جمع کردی تمام را[به زمان]
ره نمودی به جملگی [در حال]   پس تو هرگز مباش از جهّال

۳۶ ـ فقط آن‌ها که گوششان شنواست | [لفظ] لبیک‌شان برای خداست
مردگان را برآورد [از جای] | باز گردانده‌اند سوی خدای

۳۷ ـ و بگویند: پس چرا [به رسول] | معجزی از خدا نیافت نزول؟
گو: یقیناً خدا بود قادر | معجزی [بر شما] کند ظاهر
لیک، آنان [که این سخن رانند] | اکثراً [مشی حقّ] نمی‌دانند

۳۸ ـ نیست جنبنده‌ای به [پهنه خاک] | یا که طیری [به صحنه افلاک]
که پرد با دو بال خود به هوا | جز که باشند امتی چو شما
هیچ چیزی به [لوح هستی خویش] | ترک ننموده‌ایم ما [از پیش]
وانگهی جمله نزد بار خدای | می‌شود حشر [و نشر] شان بر پای

۳۹ ـ و به آیات ما، [گنه کاران] | کر و گنگ‌اند کذب انگاران
[و فرومانده] در [دل] ظلمات | راه گم کرده‌اند [و بی خود و مات]
هر کسی را اراده کرد اللّه | به ره خویش بنهدش گمراه
و کسی را که مصلحت داند | به ره راستش فراخواند

۴۰ ـ گو به آن مردمان به حالت خویش | سر اندیشه افکنید به پیش]
گر عذاب خدا و روز جزا | برسد بر شما [چنانکه سزا]
[گر که گفتار راست می‌گویید] | جز خدا یاری از که می‌جویید؟

۴۱ ـ [چون ز تدبیرها فرومانید] | بلکه او را فقط همی خوانید
گر بخواهد، متاعب و آزار | از شما دور می‌کند دادار
و شریکی که بهرش انگارید | زودش [از لوح سینه] بردارید

۴۲ ـ راستی را نموده‌ایم اعزام | بهر پیشینیان، رسول و پیام
بهره دادیمشان گرفتاری | به تهیدستی و به بیماری
تا که زاری [و خاکساری ها] | بنمایند [پایداری ها]

۴۳ ـ و درآمد چو بر سر آنان | خشم ما، بهر کیفر انسان،
ننمودند پس چرا زاری | [بهر بیرون شد از گرفتاری؟]
گشته بودند چونکه سنگیندل | [و نه از رسم و راه خویش خجل]
[چونکه شیطان ضلال ایشان خواست | کرده‌هاشان به دیده‌شان آراست

۴۴ ـ برده بودند چون ز خاطر خویش | پند و هشدارهای [دورهٔ پیش]
ما به [آن گونه سست باورها] | بگشودیم جملهٔ درها
چونکه نعمت رسیدشان بر دست | شاد گشتند [و فارغ] و سرمست
برگرفتیمشان بدون خبر | [ظلمت یأس‌شان فتاد به سر]

۴۵- [پس به مجازات خیل جباران] کنده شد ریشهٔ ستمکاران
و ستایش سزای آن باشد که خدای جهانیان باشد

۴۶- [ای پیمبر] بگو: [به حالت خویش لحظاتی شوید خویش اندیش]
[سیروی] گوش و چشمهای شمای باز گیرد اگر که بار خدای
و کند قلبهایتان ممهور [که بگردید جاهل و کر و کور]
چه خدائی بجز خدا داند [آنچه برده است] باز گرداند؟
بنگر کآیه‌ها [به اهل جهان] به چه سان گونه‌گون کنیم بیان
و انگه آنها [از روی نادانی] زان نمایند رویگردانی

۴۷- [ای پیامبر!] بگو: [بفکر اندر بشوید ای گروه ناباور]
خود چه سازید گر عذاب خدای [روز] یا [شب] فرا رسد به شمای؟
هیچ کس [چون عذاب رخ بنمود] غیر اهل ستم شود نابود؟

۴۸- نفرستیم ما پیامبران جز [که از بهر کردن دگران]
خود بشارت دهند [بر ابرار] یا به [اشرار بدکُنش] هشدار
پس کسانی که [سوی ما] گروند و بسوی فعال نیک روند
نیست بیمی برای آن احاد و نه [از رویدادها] ناشاد

۴۹ - و کسانی که کرده‌اند انکار [نفس] آیاتِ ما [به فعل و شمار]
به تلافیِ [زشتی رفتار] به عذاب [خدا] شوند دچار

۵۰- [ای پیامبر!] بگو: [به] آن کفّار به شما می‌نگویم [این گفتار]:
که [کلید] خزائن اللّٰه با من است و منم ز غیب آگاه
و نگویم فرشته باشم من [ولی اینم بُوَد تمام سخن]:
نکنم پیروی بجز از آن که به من وحی آید از یزدان
کور و بینا [توان شمرد] سوای؟ در نیابید این به فکرت و رای؟

۵۱- و کسانی که بیمشان [بر جان] باشد از حشر نزد ربّ [جهان]
خود به [قرآن]شان بده انذار [که] ندارند پیش یزدان یار
باشد [آن مردمان عصیانگر] سوی تقوا شوند [راهسپر]

۵۲- در پگاهان و [قلب] شامگهان آن کسانی که [آشکار و نهان]
به نیایش خدای خود خوانند و [رضا در] رضای او دانند
[آن خداوندگار خواهان را] دور از خود مساز آنان را
بر تو هیچ از حساب آنان نیست نز حساب تو نزدشان چیزیست
تا ز خود دورشان کنی [هشدار] که بیایی ز ظالمان بشمار

۵۳- این چنین بعض را به بعض دگر	آزمودیم تا [که آخر سر]
پرسش آرند: پس خدا بنهاد	منّت خویش را بر این آحاد!
بین ما مردمان فقط اینان	بوده باشند از خدابینان؟!
نیست آگه‌ترین کسان [دادار]	بهر آن مردمان شکرگزار؟
۵۴- چون به آیات ما کسانی چند	مؤمنند و به نزد تو آیند،
[ای پیمبر!] بگو [بر آن افراد]:	به شما مؤمنان سلام بُواد
که خدای شمای [از رأفت]	فرض کرده بذات خود رحمت
گر کسی از شما ز نادانی	[دامن آلوده شد] به عصیانی
پس از آن توبه کرد [و از افساد]	[پای در مدرج صلاح نهاد]
پس [بداند] که اوست بخشنده	[هم بود] مهربان [به هر بنده]
۵۵- [متن] آیات خویش را اینسان	[صاف و] رخشنده می‌کنیم بیان
تا برآید ز پرده [اضمار]	شیوهٔ مردمان عصیانکار
۵۶- [ای پیمبر] بگو [بر آن کفّار]	نهی گشتم من [از سوی دادار]
که پرستم هر آنچه جای اله	می‌پرستیدشان [به فکر تباه]
[ای پیمبر] بگو [که ننهم گام]	سوی امیالتان [که باشد خام]
گر کنم پیروی [از آن امیال]	بتیقین اوفتاده‌ام به ضلال
[شوم از جمع روی تافتگان]	و نباشم ز راه یافتگان
۵۷- [ای پیمبر] بگو که من دارم	حجّت روشنی ز دادارم
و شما [رأی‌تان ز جهل و عناد]	حجّت ما به کذب نسبت داد
و آنچه اینک ز من طلب دارید	و شتاب اندران همی آرید
نزد من می‌نباشد [آن را جای]	حکم نبوَد بجز بدست خدای
[گاه گفتار] او حقیقت گوست	بهترین داور [شمایان] اوست
۵۸- بگو: آنچ از منش طلب دارید	و ز برایش شتاب می‌آرید،
داشتی نزد من اگر که قرار	بین ما و شما گذشتی کار
و بُوَد کردگار آگه‌تر	بر [همه] مردم ستمپرور
۵۹- و کلید [خزائن] پنهان	نزد او هست [او خدای جهان]
و نباشد بغیر [ذات اله]	هیچ کس از وجود آن آگاه
[و معیّن به نزد علم خداست]	آنچه در خشکی است و در دریاست
و نه برگی است [از درخت] جدا	جُز که میداندش به [علم] خدا
[و درون] زمین تیره و تار	دانه‌ای می‌نیافته است قرار
و نه خشک وتری بروی زمین	جُز که درج است د رکتاب مُبین

٦٠- و بُوَد او کسی که شب هنگام　　روح گیرد ز جسمتان [به تمام]
و به کردار روزتان آگاه　　پس بر آرد ز خوابتان اَللّه
تا زمان شما به سر آید　　[مرگ محتومتان به بر آید]
[از پس مرگ] جانب دادار　　بازگشت شماست [آخر کار]
کند آگاهتان [خدای جهان]　　ز آنچه کردید در عیان و نهان
٦١- اوست بر بندگان خود قاهر　　[و به اعمال جملگی ناظر]
می‌فرستد نگاهبانی چند　　بر شمایان [فرشتگانی چند]
چون رسد مرگ یک نفر ز شما　　روح گیرند از و ملائک ما
و آن ملائک [که اندرین کارند]　　هیچ چیزی ز دست نگذارند
٦٢- باز گردانده می‌شوند آنگاه　　سوی مولای حقّشان، اَللّه
هان بدانید از و بُوَد فرمان　　و اَسرع حاسبان [به هر دو جهان]
٦٣- [ای پیمبر] بگو که بتواند　　که شما را [ز ورطه] برهاند؟
[که شما را همی بَرَد بیرون]　　از دل بحر و ظلمت هامون؟
چون بخوانیدش از سر زاری　　و نهانی [و خواهش یاری]
[و بگویید:] گر خدا ای جهان]　　داد از این ورطه‌مان نجات [و امان]
بی‌گمان می‌شویم از دادار　　مَردمی [شاکر و] سپاسگزار
٦٤- گو: رهاند [ز مشکلات زمان]　　مر شما را خدا ای هر دو جهان]
و ز هر مشکلی [که گشت پدید　　و شما باز] شرک می‌ورزید
٦٥- گو: خداوندگار بتواند　　که عذابی سوی شما راند
آن عذابی که از فراز آید　　یا ز تحت قدومتان زاید
یا شما را به اختلاف کلام　　بنماید دچار [رنج تمام]
یا ز بعض شمای [جُرعهٔ] شرّ　　بچشاند به [کام] بعض دگر
بنگر تا که گونه گونه چسان　　[متن] آیات را کنیم بیان
باشد ایشان [که مانده در خوابند　　راه شفاف شرع] دریابند
٦٦- قومت آن [آیه]ها دروغ انگاشت　　[آیه‌هایی که جلوهٔ حقّ داشت]
گو: [به آن مردم ای رسول خدا:]　　نیستم من نگاهبان شما
٦٧- هر خبر را سر آمدی است [به راه]　　زود خواهید شد [از آن] آگاه
٦٨- چون بدیدی کنند چند نفر　　سوی آیات ما [به سخره] نظر
[و کنند عیب‌جویی و اشکال]　　رو بگردان از آن کسان [فی‌الحال]
تا که آن گفتگو رها سازند　　و به دیگر سخن بپردازند
[و در این رهگذار] اگر شیطان　　آوَرَد بر وجود تو نسیان
یاد کردی از آن چو دیگر بار　　منشین با ستمگران [هشدار]

۶۹- نیست بر مردمانِ با تقوای ... کیفر آن [گروه بی‌پروای]
لیک باشد کزین تذکّر[و پند] ... [باز گردند و] زهد پیشه کنند
۷۰- آن کسان را که دین [و باور]خویش ... همچو بازیچه‌ای نهاده به پیش
و حیات [دو روزهٔ] دنیا ... کرده مغرورشان [به مافیها]
[همچنانشان بحال خود] بگذار ... و به آن پند می‌ده [و یاد آر]
تا [مبادا که] فردی از این راه ... در هلاک اوفتد بجرم گناه
[و انگهی] در برابر دادار ... نه شفیعش بُوَد نه یاور[و یار]
و دهد هر چه فدیه [در این راه] ... نیست مقبول [بهر ردِّ گناه]
آن کسان گشته‌اند طعمهٔ نار ... به [مجازات] آن چنان رفتار
بهر کُفری که پیش ورزیدند ... [کیفری سخت، این چنین دیدند:]
[سهم‌شان] جُرعه‌ای که سوزان است ... و عذابی الیم [با آن است]
۷۱- بگو: آیا بجای بار خدا ... بپرستیم آنچه را بر ما،
نه [توانند که] بهره‌ای آزد ... و نه [آن] بهر ما] زیان دارد؟
بعد از آنی که [حضرت دادار] ... به هدایت نمودمان [بیدار]؟
باز گردیم از عقیدهٔ خویش؟ ... [و بگیریم راه کفر به پیش؟]
همچو سرگشته‌ای که شیطانش ... در [دل] دشت کرده حیرانش
و [در آن سوی] دوستانی چند ... سوی راه هدایتش خوانند
که بیا سوی ما [مشو گمراه] ... که یقیناً، هدایت اللّه
در حقیقت هدایت است [بدان] ... و به ما امر داده شد [این سان:]
که به پروردگار [هستی خویش] ... سر تسلیم آوریم به پیش
۷۲- و بدارید [خود] نماز بپای ... و نمایید [از خدا] پروای
او بُوَد آفریدگار [غفور] ... که بگردید نزد او محشور
۷۳- اوست کز روی راستی فرمود ... آسمانها و ارض را موجود
و به روزی که [باش] فرماید ... از عدم هرچه در وجود آید
سخن کردگار [هر دو جهان] ... حق بُوَد [بر کهان و مهان]
و به روزی که درَدمند به صور ... او بُوَد پادشاه [غیب و ظهور]
او که داناست بر عیان و نهان ... و حکیم و خبیر [کار جهان]

۷۴- [وز چنان حالتی بیاد آور] که براهیم با پدر - آرز -
گفت: [ایا بجای یار خدای] آن بُتان را گزیده‌ای؟ [ای وای!]
تو و قومت [ز چشم آنیم] من به گمراهیِ عیان بینم
۷۵- به زمین و به آسمانها [در] ملکوتی [که داده زینت و فرّ]،
بنماییم‌شان به براهیم تا رسد بر یقین [به وجه عمیم]
۷۶- چونکه شب پرده بر سرش افکند کوکبی دید [و جایگاه بلند]
گفت با خود: خدای من این است چونکه در پردهٔ اُفول نشست،
گفت: آنی که کرده است افول من ندارم به دوستیش قبول
۷۷ - ماه را چونکه دید تابان است گفت: پروردگار من آن است
ماه چون [در افق] اُفول نمود [دید آن حال و گفته‌اش این بود:]
ننماید اگر خدایم راه گمرهم بی‌گمان [و اهل گناه]
۷۸- دید خورشید را چو تابنده گفت [آنک] خدای من بنده
آن خدای من [وز جمله سراست] آن [از آن دیگران] بزرگتر است
چونکه خورشید [هم] غروب نمود [آن تنبّهِ] را زبان حال این بود:
که ایا قوم من! از آنچه شمای می‌پرستیدشان بجای خدای
من مبرّا [و برکنار استم] [من فقط عبد کردگار استم]
۷۹- پاکدینانه روی دل دارم [illegible] سوی [یگانه] دادارم
کآسمانها نمود خلق و زمین بر کنارم ز قوم شرک آئین
۸۰- قوم او باوی احتجاج کنان و براهیم گفت با آنان:
با من [اینک] برای ذات خدای می‌نمایید این محاجّه شمای؟!
و به حالی که کردگار [ودود] به ره [خود] هدایتم فرمود
نیست خوفم ز [شرّ] شرک شمای مگر [آن موقعی که] یار خدای،
چیزی از نوع [وحشت و تشویش] بهر من خواهد [و بیارد پیش]
کردگارم احاطه‌اش علمی است به همه چیزها [به عالم زیست]
و شما [ای گروه شرک پسند] می‌نگیرید [ازین حقایق] پند؟!
۸۱- زانچه شرک آورید بر یزدان، من چگونه بترسم [از دل و جان؟]
و به حالی که آنچه [آوردید] و شریک خدا [ی خود] کردید
حجّتی بر شما نکرد روان و شما را از و نه بیم [به جان]
پس اگر عالم [آندرین کارید] زین دو فرقه [که پیش رو دارید]
خود کدامین یکی [به حسب توان] هست شایسته‌تر [به امن و امان؟]

۸۲- آن کسان را که حاصل ایمان بود
و نه ایمانشان به شرک آلود

[آن کسان] یافتند امن [و امان]
و براه هدایتند روان

۸۳- و بود این [نشان و] حجّت ما
به بُراهینش کرده‌ایم عطا

تا بُوَد حجّت [خلیل الله]،
بر قومش [که گم شدند از راه]

هرکسی را که عزم بنماییم،
درجات بلند بفزاییم

بی‌گمان ربّ تو حکیم بُوَد
[بر همه کارها] علیم بُوَد

۸۴- ما [هم] اسحاق را و [هم] یعقوب
بنمودیم عطا بآن [محبوب]

همه را جانب هدایت خویش
ره نمودیم و [همچنین] از پیش

نوح و اولاذش در هدایت ما
[هم] به داود، راه راست نما

به سلیمان و ایّوب راهنمون
یوسف [آنگاه] موسی و هارون

که همه از تبار او بودند
[سوی توحید راه پیمودند]

و بدین‌گونه میدهیم جزا
به نکوکارها [چنانکه سزا]

۸۵- زکریّا و [همچنین] یحییٰ
[نیز] الیاس و [همچنین] عیسیٰ

[از هدایت شدند برخوردار]
همه شایستگان [نیکوکار]

۸۶- وَ الیَسَع، لوط، یونس، اسماعیل
همگان را [به خاطر تجلیل]

[رفعت قدر شایگان دادیم]
برتری بر جهانیان دادیم

۸۷- و تنی چند از پدرهاشان
و برادر و [هم] پسرهاشان

برگزیدیم [و رهبری کردیم]
به سوی راه راست آوردیم

۸۸- و هدایت [ز جانب] دادار
[بندگان را] چنین بُوَد [هشدار]

هرکه از بندگان خود را خواست
می‌نماید بدو طریقت راست

[قومش] ار راه شرک می‌پیمود
همه اعمالشان تبه شده بود

۸۹- ما به آنان کتاب و حکمت را
بذل کردیم و هم نبوّت را

کفر ورزند اگر [به شرع اله]
قوم دیگر بیاوریم [ز راه]

بگماریمشان [به شرع مبین]
کفر نارند ز آن سپس [بر دین]

۹۰- این کسانند مردمی [بیدار]
که هدایت نمودشان دادار

پس تو [هم زین گروه نیکورای
در همه حال] پیروی بنمای

و بگو: بهر بردن ره راست
از شما اجرتی نخواهم خواست

[و آنچه از بحث آورم به میان]
نیست جُز پند بهر عالمیان

۹۱- وخدا را چنانکه در خور اوست   ارج نگذاشتند [و از آن روست،]
که بگفتند: بهر هیچ بشر   نفرستاده هیچ [ردّ و اثر]
پس بگو: آن کتاب [کش از ما]   موسی آورده بود [سوی شما،]
آنکه نوری [و آیتی] می‌بود   مردمان را هدایتی می‌بود،
در ورقها قرار دادیدش   قسمتی آشکار دادیدش،
واکثرش را نموده‌اید نهان،   چه کسی بر شما فرستاد آن؟
آنچه زان [هم] شما [و هم] پدران   [جملگی] بوده‌اید بی‌خبران
به شما یاد داد [فردا فرد]   بگو [آن را خدای نازل کرد]
[بعد اتمام حجّت از ایشان]   کن رها د رجدال و بازیشان
۹۲- وین کتابی مبارک است که ما   بفرستاده‌ایم [بهر شما]
شاهد صدق باشد [این قران]   وبه [آیات] پیش ازین همخوان
تا [به آیات ما] دهی هشدار   مکیّان را و مردم اقطار
مؤمنانِ به آخرت، به یقین   [روی آرند و] بگروند به این
وآن کسانی [که پیرو تو شدند]   حافظین نمازهای خودند
۹۳- که ستمکارتر بود از آن   که ببندند دروغ بر یزدان؟
یا بگوید: به من شده است الهام   [illegible] بسوی او [چنین پیغام]
وآنکه گفته است: می‌فرستم زود   مثل آن کز خدای نازل بود
واگر بنگری ستمکاران   [خواری] مرگ [و فرقت از یاران]
و ملائک گشوده دست که [هان]   بسپارید بر کف ما جان
به تلافی آنچه را به خدای   داده بودید نسبت [بی‌جای]
[و چو آیات او همی دیدید   کفر گفتید] و کبر ورزیدید
[پس شما را به کرده دیروز]   کیفری خواری آوراست [امروز]
۹۴- سوی ما، فرد کرده‌اید گذار   به همان سان که در نخستین بار،
بنمودیم فردتان موجود   [و اساس وجودتان این بود]
وآنچه دادیمتان [ز جاه و ز مال]   پشت‌سر در فکنده‌ایدش [حال]
و شفیعانتان که در آنان   این چنین داشتید [ظن و] گمان،
که شریکند با خدا [ی شما]   در عبادات [و در دعای] شما
ما نبینیمشان کنار شما   قطع شد رشتهٔ [قرار] شما
عهد و پیوندتان گسست و فتاد   وآنچه انگاشتید رفت بباد

۹۵- [در دل خاک، او که داننده است] / دانه و هسته را شکافنده است

[او خدایست و او] برآرنده / زنده از مرده، مرده از زنده

[آنکه را این قِدار هست] خداست / سوی بیراهه‌تان گذار چراست؟

۹۶- او شکافندهٔ پگاه بُوَد / رامش آر شب [سیاه] بُوَد

بسپهر خورشید و ماه داده قرار / [حدّ و مرز معیّن و ستوار]

[نظم و اندازه‌ای که برپا هست] / ز آنِ پیروزمند دانا هست

۹۷- و هم او آفرید بهر شما / [فوجهای] ستارگان به سما

تا به ظلمات خشکی [و دل] آب / [می توانید شد] بآن رهیاب

راستی، بهر آگهان [جهان] / آیه‌ها را نموده‌ایم بیان

۹۸- و شما را [چو خواست خلقت کرد] / از تن واحدی پدید آورد

پس شما را قرارگاهی داد / و ودیعت گهی [بجای] نهاد

راستی آیه‌های خویش بیان / [illegible]نی نماییم، [ظاهر و تابان]

[بازتاب حقایق نابند] / بهر آن مردمی که دریابند

۹۹- اوست کابی ز آسمان نازل / گسترد و زان هر گیاه را حاصل

و [به آن آب] سبزه رویاندیم / آن دانه‌ها برون راندیم

دانه‌هایی بیکدگر رسته / وز شکوفه‌ی که نخل بربسته

خوشه‌هایی به حد دسترسی / باغ انگورها [و تاک بسی]

دار زیتون [و دوحه‌های] انار / آفریدیم [و در عداد و شمار]

ناهمانند یا همانند ند / تا به گاهی که میوه بر بندند

چون رسد میوه، بنگرید بآن / عبرت مردمان باایمان

۱۰۰- شرکایی ز جن برای خدای / بر گرفتند اهل شرک [و دغای]

[وین به حالی بُوَد که جن را نیز] / آفریده است کردگار [عزیز]

[از سر جهل قصّه پردازند] / پسر و دختران ازو سازند

او بسی پاک و برتر است از آن / که به توصیف وی کنند بیان

۱۰۱- نوپدید آورنده است خدای / آسمانها و ارض از و [برپای]

چون خداوند راست فرزندی؟ / که ورا نیست جفت [و پیوندی]

آفریده است جملهٔ اشیا / و به هر چیز او بُوَد دانا

۱۰۲- [وین بُوَد وصف ذات بارخدای:] / آفریننده [وجود] شمای
هیچ نَبْوَد بغیر او معبود / همه هر چیز از او بُوَد موجود
پس پرستش کنید آن [معبود] / که نگهبان بُوَد به کلّ [وجود]
۱۰۳- در نیابند دیدگان دادار / او بیابد دراک آورد ابصار
و بُوَد او [خدای] نازک‌بین / و آگه [از کار آسمان و زمین]
۱۰٤- آیه‌هایی [مُبین و] روشنگر / بر شما آمد از سوی داور
هرکه دیدش بدیدگان بصیر / خود از و برده است خیر [کثیر]
و آنکه کور است [از حقیقت آن] / [به یقین] از برای اوست زیان
[از عذابی که هست آنِ شما] / نیستم من نگاهبان شما
۱۰۵- آیه‌ها [مان] به گونه گونه بیان / می‌نماییم [بهر اهل جهان]
تا نگویند اهل شرک [و عناد]: / این سخن‌ها ز درس داری یاد
پس بگوییم با صراحت تام / بهر اهل شناخت [قول و] کلام
۱۰٦- [ای پیمبر] ز هر چه از داور / بتو شد وحی، باش فرمانبر
هیچ جُز او نباشدت دلدار / روی از روی مشرکان بردار
۱۰۷- گر خداوند خواستی، ایشان / [illegible]ی نبودند شرک اندیشان
به نگهبانی [از چنان کفّار] / ما ترا می‌نداده‌ایم قرار
و تو هم ای رسول نیک نهاد: / نیستی کارساز آن آحاد
۱۰۸- [و شما مؤمنان] نمی‌بایست / داد دشنام [و گفت ناشایست،]
به کسانی که جای ربّ [جهان] / [به نماز بُتان ببسته میان]
تا مباد از بغض و نادانی / بنمایند سبّ ربّانی
فعل هر اُمّتی به دیده او / ما بیاراستیم [از هر سو]
پس از این بازگشت آن آحاد / سوی پروردگارشان افتاد
و به هر فعل کاید از آنان / سازد آگاهشان خدا [ی جهان]
۱۰۹- و بنام خدا [ی خود چندان] / یاد کردند اشدّ سوگندان
که رسد معجزی چو بر آنان / به همان [معجز] آورند ایمان
[ای پیمبر] بگو که نزد خداست / معجزاتی که آرزوی شماست
[و شما مؤمنان] چه دانید این / که اگر معجزی رسد [به زمین]
[به همان معجز صریح و عیان] / باز هم می‌نیاورند ایمان
۱۱۰- چونکه بار نخست آن مردم / نگرویدند [و راهشان شد گم]
زان دل و دیده‌شان بگردانیم / [که عیان و نهانشان دانیم]
واگذاریمشان در آن طغیان / [که فرو رفته‌اند اندر آن]

۱۱۱- سوی آن مردمانِ [پر باطل] مـی‌نمودیم اگـر ملک نـازل
واگـر مـردگان بـه لفظ و کـلام مـی‌بگفتندشان [حدیث و پیام]
یـا همه چیزهای عهد کهن مـی‌نهادیم نـزدشان [روشـن]
[بازهم] ایـن نـبودشان برسر کـه بـایمان شوند روی‌آور
خواهد این را مگر که داورشان جـاهل اند بُـوَند اکـثرشان
۱۱۲- و چنین، بـهر هر پیام‌آور دشمنانی گذاشتیم بـه بـر
[دشمنانی] ز [خـیل] شیطانها هـم ز جنّ [هم ز بـین] انسانها
بـعضی آرنـد بـهر بـعض دگـر سـخنانی [همه] فـریب‌آور
[هـمه زیـبا ز حیث لفظ و کـلام دور از واقـعیت الهـام]
گـر کـه پروردگار [ایـن] میخواست [کـار ازیـن دست] مـی‌نکشتی [راست]
بسته آنان به حسب میل و مرام [خـود] بـه هـر افترا کنند اقدام
۱۱۳- تـا بـه گـفتار پُر فریبِ همان مـردمِ مـی‌نیافته ایـمان
دل سپارند و راضی [و خشـنود] بـه هر آنچیز فعل ایشان بود
تـا کـنند آنـچه [را نمی‌بایست] زان [هـمه] فـعل‌های [ناشایست]
۱۱٤- بـرگزینم بـه داوری آیـا دیـگری را بـجای بـار خـدا؟
خود بـه حـالی کـه او بـرای شما کـه فرستاد نـازل کـتاب [پس] شیوای
و هـم اهـل کـتاب دانـند ایـن کـه ز دادارت آن کـتاب مُبین،
بـه درسـتی و راسـتی بـرسید پس تـو البتّه مـی نکن تـردید
۱۱٥- سخن [و وعده] خدا [بـه آنـام] بـه درسـتی و داد گشت تـمام
هـیچ تـعویض‌گر [بـه دار وجود] نـیست بـهر کـلام او مـوجود
[اوست پـروردگار] او شـنواست [اوست پـروردگار] او داناست
۱۱٦- ز اهل ایـن [سرزمین] [و] باورشان] گـر کـنی پـیروی ز اکـثرشان
مـر تـرا از طـریق بـار خدا [آن چـنان مـردمی] کـنند جُـدا
ز آنکـه ایـنان بـغیر وهـم و گمان تـبعیّت نـمی‌دهند نشان
[و بـه هـر جـانبی کـه مـی‌پویند سـخنان] دروغ مـی‌گویند
۱۱۷- و خـدای تـو هست داناتر کـه کـیان از رهش روند بـه در
بـه هـدایت شـوندگان داور بـاشد [از هـر کـه هست] داناتر
۱۱۸- و بـآیـات کـردگار جـهان [خـود] بـیاوردهایـد اگـر ایـمان
[فـقط] از آن خـورید کـاسم خدا وقت ذبـحش نـموده‌انـد ادا

۱۱۹- و شما از ذبیح قربانی | که بر آن رفته نام یزدانی
نخورید از چه؟ حال آنکه خدا | کرده روشن حرام را به شما
جُز [حرامی] که گاه ناچاری | ز آن توانید بهره‌برداری
[و به‌طور یقین] فراوان کس | از سر [باطل و] هوی و هوس
یا که از روی جهل [و فکر تباه] | مردمان را برون برند از راه
و همانا خدایت آگه‌تر | هست بر مردم تجاوزگر
۱۲۰- وگنه را عیان و یا که نهان | ترک سازید [با همه امکان]
به گنه فرقه‌ای که بشتابند | کیفر خویش زود دریابند
۱۲۱- و شما ز آن ذبیحهٔ قربان | که نه نام خدای رفته بر آن
مخورید، [اکل آن] بُوَد عصیان | به هوادارهای خود شیطان،
[بهر اینکار] میدهد پیغام | که رود با شما جدال کلام
پیروانی اگر چنین باشید | بی‌شبهه یقین جزء مشرکین باشید
۱۲۲- آنکه دل مرده بود[و ناآگاه]، | جانش کردیم زنده [و آنگاه]،
[بر دلش] تافتیم نور [یقین]، | تا نهد پای بر [بساط] زمین،
و رود راه بین توده ناس | همچو فرد‌ی بُوَد [از روی قیاس]،
که گرفتار [قید] ظلمت‌هاست؟ | و نه از آن [قیود و بند] رهاست
و بدین سان به دیدهٔ کفّار | کارهاشان گرفته زیب [و قرار]
۱۲۳- ما به هر شهر می‌دهیم قرار | عاصیان بزرگش [از پی کار]
[تا در آنجای] مکرها سازند | [سوی فسق و فسادها تازند]
جُز به خود مکرشان نگردد باز | [لیک] خود جاهلند [از این راز]
۱۲٤- از خداوند چونکه بر ایشان | وارد آید یکی پیام [و نشان]
[سخن اینگونه‌شان رسد به زبان:] | هرگز ایمان نیاوریم بآن
مگر امثال آنچه را [از پیش] | داده بر انبیاء دیگر [خویش]
نیز اینک به ما دهد، و خدای | نیک آگه‌تر است تا که کجای،
بدهد [نعمت] رسالت را | [و که باشد چنین جلالت را]
پس بزودی برای اهل گناه | به تلافی مکر [و فعل تباه]
خواهد آمد [وسیلهٔ] خواری | و عذابی شدید از باری

۱۲۵- هرکسی را اراده کرد خدای ... شودش تا که راه راست نمای،
از برای پذیرش اسلام ... دل او را دهد گشایش [تام]
وکسی را که او اراده نمود ... که بماند به گمرهی [مردود]،
سینه‌اش را چنان نماید تنگ ... که تو گویی کند صعود آهنگ
[لیک رفتن باوج نتواند ... و نه خود را ز قید برهاند؛]
بر کسانی که ناورند ایمان ... این چنین است کیفر یزدان
۱۲۶- و بُوَد این طریق دادارت ... و ره مستقیم [و هموارت]
راستی بهر قوم پند پذیر ... کرده‌ایم آیه‌های خود [تقریر]
۱۲۷- هست نزد خدایشان برجای ... [دار امنیّت و] سلام سرای
ذات حقّ دوستدارشان باشد ... که پسندیده کارشان باشد
۱۲۸- و به روزی که [جمله نوع بشر] ... گرد آرد [خدای در محشر]
گوید: ای جنّیان ز نوع بشر ... بُبرده‌اید ای بساز راه به در
پاسخ آید [از بین انسانها] ... [یعنی] از دوستان شیطانها
که به دنیا ز سوی یکدیگر ... بهره بردیم د او را [یکسر]
[یافتیم] آن اجل که از ما بود ... [و به حکم تو یافت نقش وجود]
گوید: آنک جحیم جای شماست ... جاودانه مکانتان آنجاست
مگر آن «خواست» کز خدای شماست ... ز آنکه فرزانه است و [هم] داناست
۱۲۹- و چنین بعضی از ستمگرها ... چیره سازیم ما به دیگرها
بهر آن کارها که می‌کردند ... [و آنچه آخر بدست آورند]
۱۳۰- [و خطاب آید از سوی داور] ... که آیا جمع جن و انس [مگر]
نامدند از شما پیمبرها؟ ... بر شما [از برای باورها؟]
بر شما آیه‌های من خواندند ... وز چنین روزتان [بترساندند]
پس بگویند: [آمدند، آری] ... و به خود شاهدیم [ای باری؛]
و حیات [دو روزهٔ] عالم ... داد آن سان فریبشان [هر دم]
که گواهی علیه خود بدهند ... که ز کفّار و عامل گنهند
۱۳۱- [این فرستادن رسل به جهان ... بهر اتمام حجّت است، بدان]
که خدای تو از ستمرانی ... نبرد شهرها به ویرانی
[و انهم آنگه که مردمان دیار] ... بوده باشند بی‌خبر [از کار]

۱۳۲- بهر هرکس به حسب کردارش — رتبه‌ای هست نزد دادارش

ایزدت بی‌خبر نخواهد بود — ز آنچه از بندگان رسد به وجود

۱۳۳- و بُوَد بی‌نیاز دادارت — صاحب رحم [و مهربان یارت]

گر اراده کند شما را [پاک] — می‌کشاند برون [ز عالم خاک]

و آنچه خواهد سپس بجای شما — جانشین می‌کند برای شما

به همان سان که از تبار دگر — او شما را بُوَد پدیدآور

۱۳٤- آنچه را وعده داد شد [به‌شمای] — باشد [آینده بی‌گمان برجای]

و شما [پیش قدرت دادار] — نه ستیزید و نی کنید فرار

۱۳۵- بگو: ای قوم من! به فعل آرید — همه هرچیز در توان دارید

نیز من آنچه را که بتوانم — [پس به سوی عرصهٔ عمل رانم]

زود باشد که تا شوید آگاه — که سعید است، در نهایت راه؟

بر ستمکارگان [عرصهٔ زیست] — به یقین روی رستگاری نیست

۱۳٦- [بخشی از آن] زراعت و انعام — که آفریده خدایشان [به تمام]

بنهادند بهره‌ای [به کنار] — به گمان خود از پی دادار

[نیز این سهم هم جدا باشد] — کز برای بُتان ما باشد

و آنچه خاص بُتانشان می‌بود — نرسیدی به کردگار [ودود]

و آنچه را خاص کردگار بُدی — بُت از آن نیز بهره‌مند شدی

چه بد است آنچه حکم میرانند — [و آنچه را حکمِ بخش می‌خوانند]

۱۳۷- و بدین سان برای بسیاری — [گشت بُت باعث گرفتاری]

قتل فرزندگانشان به نظر — [بهر بُت‌ها، بیافت حُسن اثر]

تا نمایند جمله را نابود — دینشان را کنند لُبس آلود

ور خدا خواستی [به حکم قضا] — نشدندی بر این امور رضا

پس، بنه تا بخویش پردازند — با همان افترا که می‌سازند

۱۳۸- و بـه پـندار خویش گـفتند: این / چـــارپایان و کشـــتزار [زمـــین]
بـــاشد ایـــن‌ها بـرای جـمله حـرام / کس نـــباید از آن شـــود اطـــعام
غـــیر از آنـــی کـه مـا هـمی دانیم / [و بـــر آن حکـــم آکـل مـی‌رانـیم]
دســـته دیگـــری هـــم از انـــعام / کـــه بـــر آنـان سـواری است حـرام
چـــارپایان کـــه نـــامی از یـــزدان / نـــرود وقت ذبـــحشان [بـــه زبـان]
از ره افـــــترای بـــــر دادار / ایـــن هـــمه حکـــم را بـــرند بکـــار
بـــهر ایـــن افـــترا ز سـوی خـدا / زود [گـــردند مـــبتلای] جـــزا
۱۳۹- و بگـــفتند ایـــن [قـــضیهٔ خـام] / آنـــچه بـــاشد بـــه اِشکـــم انـــعام
خـــاصّ مـــردان مـــا بُـــوَد [بـــه تـمام] / و ز بـــرای زنـــان مـــاست حـــرام
و اگـــر مـــرده بـــاشد [آن حـیوان] / هـــمگی مشـــترک شـــوند در آن]
و خـــدا کـــیفر چـــنین احکـــام / [کـــه بُـــوَد حـــاصل تـــفکّر خـــام]
مـیدهد [آنـــچنان کـــه حـــقّ و سـزاست] / او هـــمانا حکـــیم و [او] دانـــاست
۱۴۰- راســـتی آن گـــروه نـــاآگـــاه / کـــه [بـــه فـــرمان] جـــهل [و عـقل تـباه]
جـــان فـــرزندهای خـــود خســـتند / و بـــه حـــقّ تـــهمتی چـــنین بســـتند:
کـــه بـــه رزقـــی کـــه دادشـان یـزدان / [حکـــم دادنـــد] بـــر حـــرامـــی آن]
[چـــونکه انـــدیشه‌ای چـنین دارنـد] / [پیش بی‌تقوی] هـــر مردمی زیـــانکارند
ایـــن رخ از راه راست تـــافتگان / مـــی‌نباشند راه یـــافتگان
۱۴۱- او کســـی هست کـــاوریده پـــدید / بـــاغها [بـــا درختهـــای عـــدید]
بـــر ســـرداربست افـــتاده / یـــا کـــه بـــی داربست اِســـتاده
[هـــمچنین] نـــخل و کشت گـــوناگـــون / [هـــم] درخت انـــار [و هـــم] زیـــتون
[بـــعضی آنـــها] شـــبیه یکـــدیگر / نـــاهماننده‌ها [بـــه مـــنظر]
چـــونکه آن کشـــته‌ها بـــر آرد بـــار / و شـــود روز چـــیدنش [هشـــدار]
بـــخورید و دهـــید حـــقّ فـــقیر / مگشـــایید دست بـــر تـــبذیر
[خـوی اسـراف بـر شـما نـه نکوست] / اهـــل اســـراف را نـــدارد دوست
۱۴۲- وز اقســـام چـــارپاداران / بـــعض را کـــرد بـــاربرداران
بـــعض دیگـــر ز چـــارپایان رام / بـــنمود از پـــی رکـــوب [آنـــام]
بـــخورید از هـــر آنـــچه بـــار خـــدای / کـــرده تـــقدیر بـــهر رزق شـــمای
وز قـــدمها [و شـــیوهٔ] شـــیطان / مـــنمایید تـــابعیّت [هـــان]
ز آنکـــه شیطان [کـه در کـنار شـماست] / بـــه یـــقین خـــصم آشکـــار شـــماست

۱۴۳- هشت فرد [آفرید و کرد حلال] بر شما [جمله را بدین منوال:]
از بز و میش، [از نر و ماده] [حکم بر هر یکی «دو» افتاده]
نرشان را بگو حرام نمود؟ یا که تحریم ماده را فرمود؟
یا جنینی که در رحم دارند؟ [و بدنیاش بعد ازین آرند]
بگو: ار صادقید در گفتار بنمایید آگهم [زین کار]
۱۴۴- وز شترها دوتا نموده [روا] وز گاوان دو تا نموده [جدا]
نرشان را بگو: حرام نمود؟ یا که تحریم ماده‌شان فرمود؟
یا جنینی که در رحم دارند؟ [و بدنیاش بعد از این آرند]
وین سفارش نمود چون دادار [خود] شما بوده‌اید شاهد [کار]؟
[نه چنین است] و انگهی چه کسی؟ در ستم پیشرو و تراست [بسی]؟
ز آنکه بندد دروغ بر اللّه تا بَرَد خلق بی خبر از راه
بی‌گمان، اهل ظلم را دادار کی نماید ز [رُشد] برخوردار
۱۴۵- ای پیمبر! بگو: در آن [آثار] که به من وحی گشته [از دادار]
[هیچ] چیزی نیافتم که [تمام] خوردنش بر خورنده گشته حرام
غیر مردار و خون [به حکم اکید] [خوردن] خوک کان شده است پلید
یا که خوردن ز لحم قربانی که به ذبحش ز روی نادانی،
برده باشند غیر نام خدای [وندرین حال] اگر کسی [از شمای]
گشت درمانده، نی تجاوز کار خورد از آن، ولی نه افزون خوار
[نیست جُرمش] خدایت آن باشد که خطابخش و مهربان باشد
۱۴۶- بر یهودان نموده‌ایم حرام ناخن و چنگ دار را [به تمام]
پیه گاوان و گوسفندان را نیز تحریم کرده‌ایم آن را
[حکم تحریم پیه نَبْوَد عام] [فی‌المثل] پیه پشت نیست حرام
یا که پیهی برودہ چسبیده یا که بر استخوانش روییده
سرکشی‌شان چنین جزا آریم ما [به تحقیق] راست گفتاریم

۱۴۷- [ای پیمبر] اگر که آن [کفّار]   کاذبت خوانده‌اند از گفتار
بگو: [ار چه] خدایتان [به تمام]   صاحب رحمت است [و لطفش عام]
بسر نگردد ولی عذاب اِلاه   از سر مردمان اهل گناه
۱۴۸ ـ زود خواهند گفتن این گفتار   شرک ورزان [به بارهٔ دادار]:
گر خدا خواستی [نه ما را پای   به سوی شرک بود ره پیمای]
و نه [آباء ما [به شرک تمام]   نه به چیزی [زدیم نقش حرام]
[بود نه تنها اسیر شرک و ستم]   بلکه پیشینیان آنان هم
پیشه کردند همچنان تکذیب   بچشیدند پس ز مٰا تعذیب
بگو: آگاهی‌یی است نزد شما؟   تا که آن را نشان دهید به ما؟
راستی را، شما جُز از پندار   تبعیّت نمی‌برید [به کار]
و بغیر از دروغ [حرف دگر]   می‌نبافید [مطلب از هر در]
۱۴۹- [ای پیمبر] بگو که نزد خداست   حجّتی کان [مبرهن است و] رساست
و خداوندگار اگر می‌خواست   همه‌تان بُرده بود بر ره راست
۱۵۰- بگو: [اینک] شهود [مطلب] خویش   [به شهادت] بیاورید [به پیش]
تا گواهی دهند [ضمن کلام]   که این و آن را خدای کرده حرام
گر گواهی دهند [بر این حال]   تو شهادت مده [بر آن اقوال]
از هوسهای منکران [زنهار]   که بآیات ما [برند بکار]
و زنا باوران بروز جزای   که شریک آورند بهر خدای
تبعیّت مکن [از آن مردم،   که ره راست شد بر آنها گم]
۱۵۱- گو: بیایید تا خدا [ی ودود]   آنچه را بر شما حرام نمود،
بر شما خوانم، [اوّل اینکه] شما   شرک نسازید هیچ بهر خدا
و به حقّ پدر و مادر [خویش]   اهل احسان شوید [و نیک‌اندیش]
جان اولاد خویش نستانید   که مبادا به فقر درمانید
به شما و به کودکان شما   [همچنان] می‌دهیم روزی، ما
و مگردید قرب زشتی [هان]   چه عیان باشد آن و یا پنهان
و مریزید خون هیچ انسان   که حرامش نموده ربّ [جهان]
جُز بحقّ [در قصاص یا که حدود]   وین از و بر شما سفارش بود
بلکه با عقل خویش دریابید   [و به سوی فلاح بشتابید]

۱۵۲- و مگردید قُرب مال یتیم — جُز نکوتر [به کار و حال یتیم]
[یعنی آن راه و رسم نیکوتر] — تا به رشد تمام آرد سر
چون به وزن و به کیلت افتد کار — [صفت] عدل و صدق مرعی دار
از کسی جُز به قدر طاقت او — ما نخواهیم [رنج و] شاقّت او
چون بخواهید داوری کردن — یا به امری گواهی آوردن
به عدالت عمل کنید ار چند — با شما خویش باشد [و پیوند]
و به پیمان و عهد یار خدای — پایداری همی کنید و وفای
این چنین بر شما سفارش داد — بلکه آن را بیاورید به یاد
۱۵۳- [و بدانید] راه من این است — مستقیم و درست [آیین] است
پس بدان سو شوید راهسپر — و مپویید راههای دگر
تا شما را ز راه یار خدا — ننماید [چنین رویّه] جدا
این چنین بر شما سفارش کرد — تا به تقوا شوید روی آورد
۱۵٤- پس به موسی کتاب را دادیم — [illegible] نعمت [تمام] بگشادیم
بهر آنکس که بوده نیک اندیش — [illegible] نیکو [آن] گرفته به پیش
تا در آن هرچه ز آشکار و نهان — به صراحت همی کنیم بیان
تا [که راه] هدایتی باشد — رهنمودی و رحمتی باشد
بلکه آرند [از دل و از جان] — به لقاء خدایشان ایمان
۱۵۵- وین کتابی مبارک است [که ما] — نازلش کرده‌ایم بهر شما
پیرو آن شوید و با تقوای — بهره گیرید تا ز رحم خدای
۱۵٦- تا نگویید: پیشتر از ما — بر دو فرقه‌ی [یهودی و ترسا]
[ز آسمان] شد کتابشان نازل — بوده‌ایم از تلاوتش غافل
۱۵۷- یا نگویید: اگر کتاب خدا — [پیش از این] آمدی فرود بما،
ما از آن [قوم و تیره دیگر] — شده بودیم راه یافته‌تر
اینک آمد ز ربّتان بُرهان — بر شما رهنمود و رحم است آن
که به خود بیشتر ستم انباشت؟ — ز آنکه آیات حقّ دروغ انگاشت؟
[آیه‌های خدا دروغین خواند] — و ز آیات روی برگرداند
روی گردان شدند چون ایشان — به مجازات [آن بداندیشان،]
روی ز آیات ما چو برتابند — سخت‌تر کیفری ز ما یابند

۱۵۸- منتظر نیستند غیر از آن
که بیایندشان فرشتگان

یا خدای تو [سویشان] آید
[و بران قوم روی بنماید]

یا که بعضی نشانهٔ [باهر]
از خدایت همی شود ظاهر

و به روزی که آیه‌هایی چند
از خدای تو در ظهور آیند

از برای کسی که پیشاپیش
نیست مؤمن [بذات داور خویش]

یا که خیری نبرد ز ایمانش
سود حاصل نیاید از آنش

بگو: [الحال] انتظار کشید
[تا که طعم عذاب خود بچشید]

نیز ما هم به انتظار دریم
[تا که اجر فعال خود ببریم]

۱۵۹- دین خود آن کسان که بدریدند
و سوی فرقه‌ها گراییدند

[خود] ترا نیست کار با آنها
کارشان با خدا بُوَد تنها

[از چه و چون] کارشان آگاه
می‌نماید خدایشان [آنگاه]

۱۶۰- هر که فعلی نکو بجای آرد
ده برابر بدان عوض دارد

ور کسی سوی یک گناه [شتافت]
به همان یک گناه کیفر یافت

[چون از این حال بیش و کم نرود]
پس بر آن مردمان ستم نرود

۱۶۱- [ای پیمبر] بگو: خدایم [خواست]
[رهنمونم شود براهی راست

دین ستوار و پاک ابراهیم
که [بحق] او حنیف بود [و قویم]

آن پیمبر که [با تمام وجود]
هیچ وقتی ز اهل شرک نبود

۱۶۲- گو: نماز [و همه] نیایش من
[بندگی کردن و ستایش من]

و حیات و ممات من ز خداست
که خداوندگار عالم‌هاست

۱۶۳- که شریکی نه بهر او موجود
و مرا امر بر همین ره بود

[اوّلین فرد اهل ایمانم]
من نخستین کس مسلمانم

۱۶٤- [ای پیمبر] بگو که جُز داور
طلبم آفریدگار دگر؟

و بحالی که او بود دادار
و به هر چیز [و هر کس و هر کار]

و بکاری کسی نیازد دست
جُز که سود و زیانش از خود هست

بارِ عصیانِ فردِ عصیانگر
بر ندارد ز جای، فرد دگر

سوی پروردگارتان [زین پس]
هست جای گذارتان [زین پس]

ز آنچه می‌بودتان خلاف در آن
سازد آگاهتان خدا [ای جهان]

۱۶۵- و خدا آن کسی بُوَد [به یقین]
که شما را به [عرصه‌های] زمین

جانشینان [خویش] گرداند
[و در اقوام چند گنجانید]

بعض را کرد عطا به بعض دگر
رتبه‌ای [و مکانتی] برتر

تا شما را بدان عطا [و هبات]
آزمایش کند د رآن درجات

پس خدای تو [در مقام عقاب]
زود نازل کند بفرد عذاب

[هم] خداوند تست بخشنده
[هم] بُوَد مهربان [به هر بنده]

۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ اعراف (مکیّ، ۲۰۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بسی حرفهای الف لام میم صاد نگر   که از رموز نبی هست نزد اهل نظر]

۲- یکی کتاب که گردید سوی تو نازل   مباد تنگدلی ز ان ترا شود حاصل

که [مردمان] را با آن همی دهی انذار   و پند و ذکر بُوَد بهر مؤمنین [در کار]

۳- از آنچه نازل از کردگارتان به شماست   کنید اطاعت [مطلق که بر شما باباست]

به جای او مگزینید هیچ [ربّ دگر]   چه کم پذیرید این پندها ای سوداور]!

۴- بسا بلاد که کردیم [جمله را] ویران   و خشم ما به شب آمد فرو بر آن سامان

و یا به نیمهٔ روز [آنگهی که آن مردم]   به خواب رفته [و بنموده ذات خود راگم]

۵- عذاب ما چو بیامد بر آن گروه فرود   کلامشان [ز ندامت] نه غیر از این می‌بود:

[بدان دلیل] که ما خویشتن گنه‌کاریم   [بدین عذاب بزرگ خدا گرفتاریم]

۶- و ما بپرسیم از انبیا، بدون کم [illegible] کسان که رسولان شدند زی ایشان

۷- به علم، نامهٔ آنان برای‌شان خوانیم   نه غایبیم [و نه غافل ز حال آنانیم]

۸- و راست باشد آن روز [سنجش] افعال   و رستگار، گرانبارهای نیک اعمال

۹- و کفّه‌های فعال نکوی آن افراد   که اندکند و سبک وزن [بهر روز معاد]

به خود زیان [فراوان ازین طریق] آرند   از آن سبب که بآیات ما ستمکارند

۱۰- براستی به شما در زمین توان دادیم   و مایه‌های حیاتی [در این جهان] دادیم

[و در برابر اِنعام ما که می‌جویید]   چه اندکید [که ما را] سپاس می‌گویید!

۱۱- به راستی که بدادیمتان حیات و [روان]   سپس عطا بنمودیم صورت و سامان

سپس به خیل ملائک [خطاب ما این بود]:   برای آدم آیید [جملگی] به سجود

شدند در برِ آدم ملائکه به سجود   به غیر شیطان کز ساجدین [زکبر] نبود

۱۲- [خدای] گفت: چو امر تو به سجده دادم من
چه باز داشت ترا از بجای آوردن؟

بگفت ز آنکه منم ز او به اصل نیکوتر
ورا وجود ز گِل دادی و مرا ز آذر

۱۳- بگفت: پس برو از این مکان بسوی فرود
ترا نمی‌رسد [این جایگاه] کبر نمود

برو [برو که از این پس] تو خُرد و خوار شدی
[لعین و رانده‌ی درگاه کردگار شدی]

۱۴- بگفت: [شیطان] مهلت بمن کن ارزانی
ز حال تا که شود روز حشر [انسانی]

۱۵- بر او خطاب شد از سوی کردگار جهان:
تویی ز [جمله‌ی] مهلت گرفتگان [به زمان]

۱۶- بگفت: چونکه به اغوای بردی این سانم
به راست راه تو، اندر کمین ایشانم

۱۷- و سویشان روم از پیش و پس، یمین و یسار
و می‌نیابی از ایشان فزون سپاسگزار

۱۸- [خطاب آمد: زان جایگاه] شو بیرون
حقیر گشتی [و ملعون و] سرشکسته [کنون]

جز آدمیم همه پیرو تو [شیطان] را
و از شما همه مملو کنیم نیران را

۱۹- و ای آدم! همراه همسرت [حوّا]
کنید [حال] بباغ جنان [ما] مأوا

ز هر چه موهبت اندر بهشت [ما] باشد
برید بهره [و در خاطر شما باشد]

[که هیچگاه] به نزدیک این شجر مروید
[وگر روید] ز خیل ستمگران بشوید

۲۰- نمود وسوسه آنگاه آن دو را شیطان
که آشکار کندشان مر عورت ایشان

هر آنچه بود نهانی ز دیده آنان
[برون فکند به اغواگری ز ستر نهان]

وگفت: نهی خداوندتان نبود، مگر
خورید چونکه شما هر دو زین درخت ثمر،

[ز شکل و هیئت انسان] دو تن فرشته شوید
و یا [به مرتبهٔ] جاودانگان بروید

۲۱- برای آندو سپس یاد کرد [پس] سوگند
که من برای شما خیرخواه [و اینم پند]

۲۲- به مکر و کید در انداخت آندو را در از
از آن درخت بخوردند [و بر ملا شد راز]

چو شرمگاه عیان گشت [هر دو درماندند]
ز برگهای بهشتی به خویش چسباندند

خدایشان [به چنین حالتی] ندا در داد:
مگر به نهی من از آن شجر نکردم یاد؟

[نگفته بودم ابلیس در کنار شماست؟]
نگفته بودم او خصم آشکار شماست؟

۲۳- [از سوی ادم و حوا] بیامد این گفتار: ستم به خویش نمودیم هر دو ای دادار!
اگر نه در خور غفران و عفو داداریم   بدون شبهت از مردم زیانکاریم
۲٤- [خطاب آمد]: اینک نهید رو بفرود   که‌بعضتان [به‌جهان] خصم‌بعض [خواهدبود]
قرارگاه شما شد زمین و بهر از آن   [از حال] تا که شما را زمان رسد پایان
۲۵- [به مهد خاک شما را بود زمان حیات]   و هم در انجا خواهید دید روی ممات
و هم از آنجا [با امر کردگار جهان]   برای حشر بر آرندتان [از ستر نهان]
۲٦- براستی که برای شما، بنی‌ادم!   یکی لباس پدیدار کرده‌ایم که [هم]
ستار [و پوشش] از بهر شرمگاه شماست   [و هم] وسیله [زیب و] تجمل [دنیاست]
لباس تقوا، لکن ازان بود بهتر   زایه‌های الهی است بلکه [نوع بشر]
[بدین طریق] ز آیات پند بر گیرند   [ره نجات خود از ورطهٔ خطر گیرند]
۲۷- [به هوش باید باشید] ای بنی آدم!   مباد وسوسه دیوتان رسد [هر دم]
[مباد آنکه] شما را فریبد [آن ملعون]   چنانکه کرد اب و امتان ز خلد برون
لباس هر دو برآورد تا که عورتشان   [از کید و کینه] نمایان کند به صورتشان
و آن رجیم و یارانش بنگرد به شما   ز جایی که نبینیدشان شما [بر جای]
نموده‌ایم شیاطین [دهر] را سرور   بران کسان که تهی مانده‌اند از باور
۲۸- و این کسان چو یکی کار زشت بنمایند   [پی برائت خود این کلام بسرایند]:
بیافتیم ز اباء خود همین رفتار   خدای [نیز] بما امر کرده این کردار
بگو: بدون گمان آفریدگار [جهان]   به [هیچ] کرده‌ی زشتی نمی‌دهد فرمان
بگو: هر آنچه ندانید با دروغ [تمام]   دهید آن را نسبت به [داور علام]؟
۲۹- بگو: خدایم بر عدل [و داد] فرمان داد   [و گفت] در هر مسجد [گذارتان افتاد]،
به سوی [درگه دادار] روی دل دارید   و با [خضوع و] خلوصش بیاد می‌آرید
و [این بدانید] آن سان که کردتان موجود   [به سوی او همه] خواهید بازگشت نمود
۳۰- به مردمی بنموده است [شاهراه] هُدیٰ   وگمرهی به دگر مردمی شده است سزا
چرا که اینان برجای [داور اکبر]   گرفته‌اند شیاطین برای خود سرور
چنین خیالی [از بهر خویش بافته‌اند]   که راه [روشن معبود خویش] یافته‌اند

۳۱- [گه ورود] به هر مسجد، ای بنی آدم!   کنید [زیور و] زینت ز پیکر خود کم

[ز طیبات الهی] خورید و آشامید   [و لیک، راه به اسراف می‌نپیمایید]

[بداند آنکه زِ انعام حقّ زیادت جوست]   خدای [جامه‌ی] مُسرفین ندارد دوست

۳۲- بگوی: زینت اللّه را حرام که کرد؟   که بهر [فائده‌ی] بندگان خود آورد؟

و رزق پاک خدا را چه کس حرام نمود؟   که بهر مؤمن و مشرک بزندگی می‌بود

[به این جهان همه را بهره‌مندی از آنست   ولی] بروز جزا خاص اهل ایمانست

و آیه‌های خود از بهر آگهان این سان   بیاوریم و بر آنها دهیم شرح [و بیان]

۳۳- بگو: خدایم اعمال زشت کرده حرام   چه آشکار و چه پنهان [رود بدست اَنام]

گناه کردن و طغیان نابجا را نیز   حرام کرده [و اندیشه‌های شرک‌آمیز]

و اینکه بهر خدا شرک آورید [و مثال]   و حال آنکه بران حُجّتی نکرد ارسال

و اینکه آنچه ندانید [یا حقیقت رای]   به کذب نسبت بدهید [آن سخن] به خدای

۳٤- هر اُمّتی را [تقدیر کرده است اله]   یکی زمان معیّن [که میرسد از راه]

چو وقتشان به سر آید، نه ساعتی بپاید   نه ساعتی به رسیدن شتاب بنماید

۳۵- رسند چونکه رسولانی، ای بنی‌آدم!   سوی شما، ز شما [مردمان این عالم]

نشانه‌های مرا چونکه بر شما خوانند   کسان که [کار] به تقوا و راستی رانند

نه هیچ بیم [و هراسی] بر آن کسان باشد   نه اندُهی‌شان [آفت برای جان] باشد

۳٦- و آن کسان که بآیات ما دروغ‌انگار   و در برابر آنان بحال استکبار

ز اهل دوزخ اندر شمار می‌باشند   و جاودانه در آن ماندگار می‌باشند

۳۷- و کیست آنکه ستمکارتر بُوَد از آن   که کذب بندد بر آفریدگار [جهان]

نشانه‌های ورا یا دروغ انگارد   [و آن گروه که رهبر چنین رهی دارد]

برای ایشان سهمی به [لوح] یافت قرار   که می‌شوند از آن [در حیات] برخوردار

و چون ملائک ما سوی آن کسان آیند   کزان [سیاه دلان] قبض روح بنمایند

سؤال آرند: آن را که جای یار خداست   و کرده‌اید پرستش [به زندگی]، به کجاست؟

جواب آرند از چشم ما شدند نهان   به کفر خویش گواهی دهند [پس به عیان]

۳۸- [خطاب آید:] وارد شوید در نیران   چنانکه قبل شما تیره‌ها ز انس و ز جان

و اُمتی که به نار جحیم بنهد پا   به لعن امّت چون خویشتن شود گویا

[بدین قرار بُوَد کار] تا که آخر سر   رسند در [دل آتش] کنار یکدیگر

گروه پیرو، د ربـاب فعل پیشروان   [به عجز و لابه] بگویند کای خدا [ی جهان]

نموده‌اند خود این رهبرانمان گمراه   عذابشان دو برابر نمای [یا اللّه]

[خطاب آید] کان بر همه دو چندانست   [ولی ز علم شما این امور پنهانست]

۳۹- [کلام راهبران‌شان به پیروان این است]   که هیچ فضل شما را به ما [در دین] است

برای خاطر کردارهای ناهنجار   چشید طعم [دل آزار] کیفر [دادار]

۴۰- کسان که کذب بآیات ما روا دیدند   و در برابر آیات کبر ورزیدند

برای‌شان نشود باز بابهای سما   وگر به بهشت نیابند [مسکن و مأوا]

مگر که اشتر آنجا که خواست راه [illegible]   توانید آنکه ز سوراخ سوزنی گذرد

و ما به مردم اهل گناه در محشر   دهیم این سان بهر گناهشان کیفر

۴۱- ز نار دوزخشان بستر است و بالاپوش   جزای اهل ستم را چنین دهیم [بهوش]

۴۲- و آن گروه که ایمان بما بیاوردند   و کارهای [پسندیده و] نکو کردند

بهشتی‌اند و در آن جایگاه، جاویدان   ز هیچ فرد نخواهیم، جُز به حدّ توان

۴۳- و ما همی بزداییم زنگ هر کینه   [از آن کسان] که [نهان] داشتند در سینه

و جویباران از زیر دستشان جاریست   و بر زبان [همگان را] سپاس از باری است

که ره نمود بدین جا خدایمان ما را   وگرنه هرگز کی یافتیم اینجا را

یقین بُوَد که رسولان ز سوی داور ما   بیامدند [به حقّ و] به صدق در بر ما

ندا بیایدشان کاین بود بهشت [خدای]   برای مزد همه کارهای نیک شمای

۴۴- و مردمان بهشتی چنین دهند ندا
که ای دوزخیان! جمله وعده‌های خدا

بیافتیم [تمام و کمال] حال، شمای
بیافتید همه وعده‌ها که داد خدای؟

جواب آیدشان: آری، منادیی آنگاه
صدا بر آرد: بر ظالمین، لعن اله

۴۵- همان کسان که ببندند ره [به خلق خدا]
[و مردمان را از راه او کنند جدا]

و بشمرند ره کردگار ناهنجار
و خویش منکر روز جزا [و آخر کار]

۴۶- و بین ان دو [فریق] است حائلی بر پای
و مردهایی بر آن فرازها برجای

و جمله را [که نشان‌ها به چهره‌ها دارند]
[از آن علائم رخسارها] بجای آرند

بهشتیان را آنگاه در دهند ندای
که ای گروه بهشتی سلام ما به شمای

هنوز ایشان نگشوده‌اند پا به جنان
ولیک در دل ایشان بُوَد امید بر آن

۴۷- چو چشمهاشان افتد به سوی مردم نار
[به لابه گویند] ای کردگار ما، به شمار،

میار ما را [بهر حساب] در محشر
از این گروه [سیه نامه‌ی] ستم گستر

۴۸- و اهل اعراف آنگه که [از خط سیمای]
بیاورند رجال [گناهکار] بجای

ندا دهند که آن جمع مال و کبر شمای
بکار نامدتان [در حضور بار خدای]

۴۹- همان کسانند این مردم [سعادتمند]
که داشتید [به فرجام کارشان] سوگند؟

که این کسان را هرگز خدا نخواهد داد
ز [لطف] رحمت خود بهره‌ای [به روز معاد]؟

[شود خطاب به نیکان]: روید سوی جنان
نه بیم بهر شما باشد و نه اندُه [جان]

۵۰- [ندای دوزخیان این بُوَد باهل جنان]
کز آنچه را که عطا کردتان خدا ای جهان

[کفی ز] آب و یا آنچه را بُوَد موجود
عطا کنید به ما [بندیان آتش و دود]

[جواب آیدشان]: این نعم [بوجه تمام]
به کافران بنموده است کردگار حرام

۵۱- همان کسان که نهادند دین [و مذهب] خویش
بسان بازی و اسباب بازی اندر پیش

و زندگانی دنیا فریفت آنان را
بریم امروز از یاد خویش ایشان را

زیاد بردند این روز و این چنین دیدار
و بودشان بکلام [و پیام] ما انکار

۵۲- براستی که بآنان کتابی آوردیم
ز روی علم صریح [و مُبرهنش] کردیم

[و این کتاب] برای کسان با ایمان
هدایتی بُوَد و رحمتی است [از یزدان]

۵۳- و هیچ منتظرند از برای پایانش؟
چو روز تأویل آید ز دور نسیانش

که پیش‌تر شده عارض بیاد می‌آرند
[و این چنین جملاتی بزیر لب دارند:]

یقین، ز سوی خداوندمان خبر کردند
پیامبران که پیام حقیقت آوردند

[و حال]، هست شفیعی برای ما در کار؟
که بهر ما بنماید شفاعت از دادار؟

و یا شویم بدنیا روانه بار دگر؟
عمل کنیم بجز آنچه می‌زد از ما سر؟

و حاصل همه اعمالشان زیان گردید
و کذبِ ساخته‌شان، محو از میان گردید

۵۴- و کردگار شما آن خدا بُوَد [یارا]
کسی‌که آفرید زمین را و آسمان‌ها را

[به طول] مدّت شش روز [کار را پرداخت]
سپس به عرش مسلّط شد [و علَم افراخت]

و روز را ز شب تیره پرده اندازد
[و این دو را] ز پی یکدگر روان سازد

[شبی] که در پی روز است با شتاب تمام
و مهر و ماه و کواکب شده بامرش رام

و آفرینش و فرمان از آن او شد [هان]
خدایگان بزرگا، خدای کلّ جهان

۵۵- خدای خویش به زاری و در نهان خوانید
نه اوست دوست به اهل تجاوز [این دانید]

۵۶- در این زمین پس از اصلاح آن نمی‌بایست
که سر زند ز شمایان فساد [و ناشایست]

[بگاه حاجت و خواهش] ز روی خوف و رجای
طلب کنید مراد و نیاز خود ز خدای

[و لطف و رحمت باری نه غیر این باشد]
که رحمتش به نکوکارها قرین باشد

۵۷- کسی است او که فرستد ریاح را از پیش
که مژده‌بخش بُوَد از برای رحمت خویش

که تا سحاب گرانبار را برد همراه
به سوی خشک زمینی که مرده است [و تباه]

وز آن سحاب برانیم آب [باران] را
کنیم باعث پیدایش ثمار آن را

و مردگان هم اینسان بریم در محشر
مگر که پند بگیرید [از چنین منظر]

۵۸- زمین پاک برآرد به اذن بار خدای | گیاه خویش [ولی] بر پلید [حکم جُدای]
که آنچه را که پلید است [وز اصل ناهنجار] | بغیر [حاصل] ناچیز می‌نیارد بار
بدین طریق کنیم آیه‌های خویش بیان | به گونه گونه پی شاکران [با ایمان]
۵۹- [به نوح چونکه مقام پیمبری دادیم] | براستی سوی قومش ورا فرستادیم
بگفت: طایفهٔ من شما از آن یزدان | کنید طاعت کاو هست و نی خدا جز آن
من از برای شما بیمناک از آنم | که روز کیفرتان سهمگین [همی دانم]
۶۰- و بود گفتهٔ سادات قوم وی اینسان: | به‌چشم ما تو فتادی به گمرهیِ عیان
۶۱- بگفت: طایفهٔ من! مرا [نشان] ضلال | به هیچ رو نَبُوَد [نی به فعل و نی به مقال]
ولی پیمبری‌ام [بهر کار عالمیان] | رسیده‌ام ز سوی کردگار عالمیان
۶۲- بیاورم به شما از خدای خویش پیام | و خیرخواه شما مردمم [به وجه تمام]
و چیزهاست ز سوی خدا به من معلوم | [که آن امور برای شما بُوَد مکتوم]
۶۳- بُوَد عجیب که از سوی کردگار شما | بیمرای مردی از تسیره و تبار شما،
رسد برای شما پند [و حکمت] دادار | که هست بهر شما مایهٔ [بسی] هشدار؟
به سوی پاکی و پرهیز روی بنمایید | و بهر باب رحمت او را بخویش بگشایید
۶۴- دروغگوی بدیدند بعد از آن او را | و نوح و دیگر آن مردم [نکو خو را]
که در سفینه بهمراه نوح می‌بودند | رهایشان بنمودیم [و جان بر آسودند]
و منکران بآیات روشن ما را | به بحر غرق نمودیم، کوردل‌ها را
۶۵- سپس برادرشان هود را به مردم عاد | [روانه کردم و او این چنین ندا در داد]:
که ای طایفهٔ من! کنید اطاعت از آن | خدا که نیست خدایی بغیر او بجهان
و هیچ آیا پروا نمی‌کنید شمای؟ | [برای عاقبت خویش و کیفر عقبای؟]
۶۶- [ولی] اکابر قومش که کافران بودند | [دهان به گفته‌ای از این قبیل بگشودند]:
ترا دچار به نابخردی همی دانیم | ترا [در آنچه که گویی] دروغگو خوانیم
۶۷- بگفت: طایفهٔ من! ز ضعف عقل نشان | به هیچ روی نباشد مرا [نهان و عیان]
ولی پیمبری‌ام [بهر کار عالمیان] | رسیده‌ام که ز سوی کردگار عالمیان

۶۸- پیام‌های خدایم برایتان آرم — و خیرخواه شما و امین [در این کارم]

۶۹- بُوَد عجیب که از سوی کردگار شما، — برای مردی از تیره و تبار شما؟

رسد برای شما پند [و حکمت] دادار — شود برای شما مایهٔ [بسی] هشدار؟

بیاد آرید، از بعد قوم نوح، خدا — به جانشینی ایشان گزیده است شما

عطا نموده شما را تمکّن افزون — کنید یاد ز اِنعام کردگار [کنون]

مگر [که شاکر اِنعام کردگار شوید] — [وزین طریق توانید] رستگار شوید

۷۰- [و قوم را سخن این بود:] آمدی سوی ما؟ — که ما کنیم پرستشگری فقط ز خدا؟

و ترک آنچه که آبائمان پرستیدند؟ — [و ترک آنچه مقدّس برای خود دیدند؟]

و حال اگر که ترا هست صدق در گفتار — ز کیفری که دهی وعده [بر سر ما] آر

۷۱- [و هود] گفت همانا ز سوی بار خدای — یکی عذاب مقرّر شده است بهر شمای

شما به بارهٔ آن نام‌ها که با پدران — نهاده‌اید [باندیشه‌های خویش] بران

[چنین] مجادله با [من] همی کنید و حال — که کردگار دلیلی بآن نکرد ارسال

در انتظار بمانید [و همچنان نگران] — و من به همرهتان از گروه منتظران

۷۲- ولی [رسول] و اصحاب او برحمت خویش — نجات دادیم [از آن کسان کژ اندیش]

و منکران بآیات خویش را بنیان — بکنده‌ایم، که آنان نبودشان ایمان

۷۳- و ما گسیل نمودیم سوی قوم ثمود — [همان] برادرشان را که نامش صالح بود

که گفت، طائفهٔ من! شوید طاعتگر — از آن خدا که ندارید غیر او داور

براستی که بیامد ز سوی بار خدای — یکی بپدیده شما را ز کردگار شمای

و ناقه‌ای است که از سوی کردگار بُوَد — برای قوم یکی معجز آشکار بُوَد

ورا رها بنمایید در زمین خدا — چرا کند [و بُوَد در پناه امن شما]

مباد آنکه رسانید صدمه‌ای بر او — که با عذاب الیمی شوید روبارو

۷۴- بیاد آرید، از بعد قوم عاد، خدای — به جانشینی ایشان گزیده است شمای

و جای داد شما را در این زمین دادار — و هرکجای که بودی [مسطّح و] هموار،

شما در آن بنمودید کاخها ستوار — و خانه‌ها بنمودید نقر در کهسار

پس اینک از نعم کردگار یاد آرید — سوی فساد در این ارض پای مگذارید

۷۵- وز آن اکابر قومش ز روی استکبار — به مؤمنان فرو دست [بود این گفتار:]

شما به صالح و پیغمبری ز دادارش — ز روی قطع و یقین مؤمنید و بر کارش؟

براستی که فرستاده‌ای ز یزدان است؟ — و اهل ایمان گفتندی: آری، اینسان است

و بر رسالت او مؤمنیم [از دل و جان] — [و هست ما را بر قول و فعل او ایمان]

۷۶- و اهل کبر بگفتند: منکریم بدان — که حاصل آمده بهر شما بآن ایمان

۷۷- سپس شتر را پی کرده وز امر الاه — شدند سرکش [وگشتند غرق بحر گناه]

و بعد گفتند: ای صالح] از عذاب خدا — که وعد آمدنش میدهی بجانب ما،

اگر تویی به حقیقت ز انبیا به شمار — یکی [از آن همه] را، حال بر سر ما آر

۷۸- فروگرفت سپس زلزله [کسان نمود] — به خانه‌هاشان گشتند [جملگی] نابود

۷۹- و صالح از همه آنان بگشت روگردان — و گفت: قوم منا! من نموده‌ام اعلان

پیام بار خدایم براستی [تمام] — و خیرخواه شما بوده‌ام [به فعل و کلام]

و لیک دوست ندارید خیرجویان را — [نه خیرخواهان را و نه پندگویان را]

۸۰- به لوط [امر رسالت چو یافت استقرار] — بقوم خویش همی گفت [از ره انذار]:

چنین خطای پلیدی که از شماست عیان — نموده است کسی پیش‌تر ز اهل جهان؟

۸۱- شما روید سوی مردها و نی نسوان — [به حکم آنکه] به شهوت سپرده‌اید عنان

بلی [میان خلایق بدین صفات و شمار] — شما شدید [چنین] مردمی تجاوز کار

۸۲- نبود پاسخ قومش جز اینکه ای یاران | برون کنید ورا [با دگر هوادران]

[برون کنید تمامی] ز شهرتان [و ز کوی] | [که نیستند مگر] مردمی نظافت‌جوی

۸۳- نجات دادیم او را و دوستانش ما | مگر زنش [که برای عذاب] ماند بجا

۸۴- [ز سنگ پاره] فشاندیمشان بسر باران | نگر که تا چه بُوَد اخر ستمکاران؟!

۸۵- به سوی مردم مَدیَن برادر ایشان | به امر ما به رسالت، شعیب گشت روان

و گفت: طاالله من] شما نماز آرید | به آن خدای که جزوی نه داوری دارید

به راستی که یکی حکم بالعیان [الحال] | ز سوی داورتان بر شما شده است ارسال

دهید کیل و تراز و [بوجه تام و تمام] | و [هیچ] کم ننمایید از متاع انام

در این زمین پس از آن که گشته است آباد | [به هیچ رو] منمایید [فتنه و] افساد

چو مؤمنید شمایان [به خالق اکبر] | چنین رویه و مشی است بر شما بهتر

۸۶- مباد آنکه نشینید بر سر هر راه | برای آنکه بخوف افکنید خلق [الله]

و یا کسی که نهاده براه ایمان پای | شوید مانع [و او را برآورید از جای]

[و دین و راه خدا را برای آن دیندار] | دهید جلوه پُر از اعوجاج و ناهنجار

ز دورهٔ کمی خود بیاورید بیاد | که کردگار به جمع شما فزونی داد

و بنگرید [و بگیرید از خرد امداد] | که تا چگونه بود ختم کار اهل فساد

۸۷- گر از شمای گروهی بیاوَرد ایمان | [بآنچه یافته‌ام من برای آن فرمان]

و جمع دیگر بر آن نیاورند اقرار | به صبر روی بیارید تا که در این کار

خدا شود بمیان شما و ما داور | که او بُوَد [ز تمامی] داوران بهتر

۸۸- کبار طایفهٔ او ز روی استکبار   [دهان یاوه گشودند بر چنین گفتار:]

که‌ای شعیب! تو [و جملگی یارانت]   که بگرویده [و دارند سر بفرمانت]

ز شهر [و زادگه خویشتن] کنیم برون   مگر قبول نمایید دین ما [اکنون]

شعیب گفت: [و ما را قبول باید این؟]   اگر چه کاره باشیم [بر چنان آئین؟]

۸۹- اگر به دین شما بعد از آنکه بار خدا   نموده ما را از آن طریق شرک جدا،

دوباره باز بگردیم [رو سیه هستیم]   از آنکه کذب به پروردگار خود بستیم

و بازگشت بدان گمرهی نه در خور ماست   مگر خدای ـ خداوندگارمان ـ آن خواست

به هرچه هست فراگیر علم داور ماست   و اعتماد [تمامی ما] بذات خداست

میان طایفهٔ ما و ما تو ای دادار   ز روی عدل قضاوت نمای در این کار

[شود چو امر به اعلام داوری منجز]   برای امر قضا خود تویی بهین داور

۹۰- سپس اکابر قومش که کافران بودند   [به جمع مردم دیگر خطاب بنمودند:]

گر از شعیب نمایید پیروی [زنهار]   [در آن مقام] به خُسران همی شوید دچار

۹۱- گرفت زلزله [آن قوم وبُردشان از جای]   درون خانهٔ خودشان در آمدند ز پای

۹۲- کسان که منکر کار شعیب می‌بودند   تو گویی اینکه در آن جای می‌نیاسودند

و منکران [ندای] شعیب [یا یاران]   شدند [عاقبت] از زمرهٔ گنه کاران

۹۳- سپس شعیب از ایشان بگشت روگردان   وگفت: قوم منا! من نمودم اعلان

پیام بار خدایم به راستی [تمام]   و خیرخواه شما بودم [به فعل و کلام]

چسان دریغ خورم بر چنان عشیر و تبار   که بوده‌اند همه بر طریقت کفّار؟

۹۴- و ما گسیل نکردیم هیچ پیغمبر   به هیچ شهر [و دیار و به هیچ قوم] مگر

نصیبشان بنمودیم فقر و بیماری   که [سوی توبه در آیند و] لابه و زاری

۹۵- به جای ناخوشی آنکه خوشی بیاوردیم   [به مال و نعمت] انبوه [شادشان کردیم]

سپس بگفتند: آیا رسید بر پدران   [بدین رویّه همه] رنج و راحت گذران؟

و ناگهان بگرفتیمشان [بجرم گناه]   و حال آنکه نبودند [اندکی] آگاه

۹۶- به کردگار، اگر ساکنین آن سامان [به قلب خویش زدندی طلیعهٔ ایمان]

[و طعم پاکی و پرهیز را چشیدندی بسا مواهب کز کردگار دیدندی]

ز آسمان و زمین با بهایی از برکات همی گشوده و دادیمشان بسی نعمات

ولی مکذّب آیات ما شدند ایشان و ما به خاطر کردار آن بداندیشان

بناگهان بگرفتیمشان [به جرم گناه] [که ره نهاده و رفتند جانب بیراه]

۹۷- و ایمنند مگر اهل شهرها که عذاب رسد شبانه بر ایشان و جملگی در خواب؟

۹۸- و ایمنند مگر اهل شهرها که عذاب بروز آید و آنان به بازی [و تک و تاب]؟

۹۹- و ایمنند ز [تدبیر] کردگار مگر؟ که نیست بی‌خبر از آن بغیر اهل ضرر

۱۰۰- بر آن کسان که بارث این زمین ز مردم پیش گرفته‌اند [و در آورده در تملّک خویش]

نگشته است هویدا [توان ما در کار]؟ که ما به کیفر عصیانشان کنیم دچار؟

نسهیم مُهر پس آنگاه بر دل ایشان که نشنوند [نصیحت ز خیر اندیشان]

۱۰۱- و این بلاد که خوانیم بر تو اخبارش بسر آمستی که رسولان [نیک رفتارش]

برای مردم [پس] معجزات آوردند [و خلق را سوی دادار رهبری کردند]

بر آن نبودند امّا که از پی انکار [به دین حقّ] گروند [و بآن کنند اقرار]

بدین سبب بنهد مُهر کردگار جهان به قلبهای [همان] مردمان [بی‌ایمان]

۱۰۲- وفا بعهد [ندیدیم] نزد اکثرشان و زشتکار بدیدیم ما فزون‌تر شان

۱۰۳- ز بعد آنان موسای را فرستادیم و معجزات [و کرامات] خود باو دادیم

که رو نهد سوی فرعون [از پی انذار] و بر اکابر قومش [همی دهد هشدار]

ولی بسبارهٔ آیات ما ستم کردند نگر که اهل فساد عاقبت چه آوردند

۱۰۴- و گفت موسی: فرعون! این مراست بیان: منم پیمبری از سوی ربّ عالمیان

۱۰۵- سزاست آنکه بجز گفتمان حقّ [و تمام] / به کردگار نه نسبت دهم کلام [و پیام]

براستی که یکی معجز از برای شما / مراست [اینک] از جانب خدای شما

[کنون] به همره من [جمله] آل اسرائیل / روانه ساز [به فرمان کردگار جلیل]

۱۰۶- بگفت گر که ترا هست صدق در گفتار / هر آنچه معجزه آورده‌ای [به میدان] آر

۱۰۷- فکند [موسی] آنگاه عصای خود به میان / شد اژدهایی [و در چشم خلق] گشت عیان

۱۰۸- و دستش از بغل خویشتن برون آورد / سپید نوری بر ناظران تلألو کرد

۱۰۹- پس از اکابر فرعونیان [صدا برخاست:] / [شگفت نیست] که این مرد ساحری داناست

۱۱۰- بر این سراست کز این ارضتان کند مطرود / که تا [عقیده و] رأی شما چه خواهد بود

۱۱۱- جواب رفت که تأخیر کن به کیفر او / بدار دست هم از کیفر برادر او

گروه‌های فراهم کننده را [زین در] / روانه ساز به هر شهر [بهر جادوگر]

۱۱۲- که هر کجای مقیم است ساحری ماهر / ورا به نزد تو سازند [در زمان] حاضر

۱۱۳- و ساحران بر فرعون آمدند که به شرط چیره شدن هست اجرمان ز شما؟

۱۱۴- بگفت: آری [اگر طرحی آنچنان فکنید] / [از این به بعد] شما از مقربان منید

۱۱۵- و اهل سحر بگفتند: حال، ای موسی / نخست، از تو فکندن بُوَد و یا از ما؟

۱۱۶- بگفت موسی: افکندن از شما ز نخست / و ساحران بیفکندند [طرح خود را چُست]

به چشم‌بندی دادند مردمان را بیم / و در میان بنهادند کار سحری عظیم

۱۱۷- و وحی کردیم آنگاه جانب موسی / که در میانه بیفکن از آن خویش عصا

فرو فکند [و یکی اژدها بگشت پدید] / و ناگهان همه مصنوع ساحران بلعید

۱۱۸- و حقّ پس آنکه [پا بر مقام خویش نهاد] / و کار و کوشش ایشان همه برفت به باد

۱۱۹- و برشکست در آن جایگه دچار شدند / [و نزد مردم بیننده] خرد و خوار شدند

۱۲۰- [و چون ز موسی آن معجزات رخ بنمود] / در آمدند [همان جای] ساحران به سجود

۱۲۱- [وبعدسجده] بگفتند [این کلام وبیان]: که یافتیم به ربّ جهانیان ایمان

۱۲۲- [همان خدا که] خداوند موسی وهارون [که رکن کفر شد از معجزات او وارون]

۱۲۳- بگفت فرعون: ایمان به وی بیاوردید؟ و پیش از آنکه اجازت دهم چنین کردید؟

و این ز سوی شما‌ها بُوَد یکی تزویر در این دیار بهم ساختید این تدبیر

که اهل شهر ازین ره کنید آواره و زود باشد ببینید [چون کنم چاره]

۱۲٤- که دست و پای شما را خلاف یکدیگر بُرم [از پیکر و] بردارتان زنم [یک سر]

۱۲۵- جواب دادند [آن کایدت ز دست] بیار به ربّ خود گرویدیم [ایزد غفّار]

۱۲٦- از آن به سینه ز ما برگرفته‌ای کینه [که مهر ایزد ما را نشسته بر سینه]

که آیه‌های خداوندمان چو شد ظاهر به ربّ خود گرویدیم [ایزد قاهر]

و کردگارا [باران] صبر بر ما بار ببر مسلمان ما را [به سوی دیگر دار]

۱۲۷- [پس آن کسان که بزرگان قوم می‌بودند] [ز شخص فرعون ایشان سؤال بنمودند:

[کنون] تو موسی و قومش رها همی سازی که تا کنند در این ملک فتنه‌پردازی؟

کنند رهای تو و جملهٔ خدایانت بگو که چیست در این رویداد فرمانت؟]

بگفت: از پسرانشان برآوریم دمار و دختران و زنانشان نهیم از پی کار

[نه عاجزیم ز موسیٰ و قوم او امروز] که چیره‌ایم [و توانیم شد بر او پیروز]

۱۲۸- بگفت موسی با قوم خویش [این گفتار] طلب کنید مدد از خدا [ی در این کار]

و صبر پیشه نمایید چون زمین ز خداست و ارث می‌دهد آنرا به بنده‌ای کاو خواست

و حُسن عاقبت از او بُوَد که در دنیای برفته است به سوی طریقت تقوای

۱۲۹- [سپس به موسی کردند قوم او شکوا] که پیش از آنکه بیایی [پی هدایت ما]

و بعد کامده‌ای، ما شکنجه و آزار بدیده‌ایم و ببینیم [همچنان بسیار]

[چه کرد بایدمان؟] گفت: ای بسا [معبود] کند [به سود شما] دشمن شما نابود

و جانشینی‌تان بعد اندرین سامان و بنگرد که چه خواهید کرد [بعد از آن]

۱۳۰- براستی که به فرعونیان [بلا دادیم] و کاهش ثمر و قحطی [و غلا] دادیم

[و قوم کافر گاهی چنین عوض گیرند] مگر [به خویش بیایند و] پند بپذیرند

۱۳۱- چو میرسید خوشی [بودشان سخن اینسان]
[کـه ایـن ز مـا بُوَد و] لایـقیم مـا بـر آن

چو ناخوشی برسیدی [به آن کسان در حال]
به قوم موسی و موسی همی زدندی فال

و فال [نیک و بد] آن کسان بدست خداست
و لیک اکثر ایشان دچار جهل [و خطاست]

۱۳۲- و اهل کفر بگفتند [شخص موسی را]
هـر آن نشـان عـجیبی کـه آوری مـا را

و جـادویی بـنمایی بآن پـدیده عـیان
[بدان که] ما به تو [هـرگز] نیاوریم ایمان

۱۳۳- سپس روانه نمودیم بر سـر ایشـان
بلای چون ملخ و چون شپش و چون طوفان

[و نیز] چون وزغ و چون [نزول بارش خون]
پـدیده‌های صـریحی بُدند و گـوناگـون

و لیک بـاز بسـوی گـناه و کـفر شـدند
و [در حـقیقت] قـومی گـناهکار بُـدند

۱۳۴- همین که بر سر ایشان بلا رسیدی [زود]
[حضرت] موسی عـمران کـلامشان ایـن بود:

بنا به عهد و [قراری] کـه بـا خـدایت هست
[کنون] تو موسی بر درگهش بـرآور دست

اگـر شـوی ز سـر قـوم مـا بـلاگـردان
[تمام] بـر تـو [و دیـن تـو] آوریـم ایمان

و هـمرهت بـفرستیم آل اسـرائـیل
[که در طـریق شـوی از بـرای قـوم دلیل]

۱۳۵- و چـون بـلای بـبردیم از سـر آنـها
دوبـاره آنـان بـودند و نـقض پیمانها

[همان بلای که تـا مـدّتی است پـاینده]
و بـود قـوم مـر آنـرا بسـر رسـاننده

۱۳۶- پس انتقام گرفتیم [از اهل کفر و ریا]
و غـرقشان بـنمودیم در [دل] دریـا

کـه جـمله آیت مـا را دروغ بـرخواندند
و از [حـقیقتشان] بی‌خبر همی ماندند

۱۳۷- و ارث دادیم از خـاوران و بـاختران
به قوم [مانده و] مستضعفان [و رنـجبران]

ز سـرزمینی کـانجا مـواهب بسـیار
نـموده‌ایـم مـهیّا [و روزی ابـرار]

و وعـده‌های خـدایت بـه آل اسـرائـیل
بـیافتند تـحقق [بـه اجـر صبر جـمیل]

و آنـچه بـود ز فـرعون و قـوم او بـرجـای
بـانهدام فکـندیم جـمله را از پـای

۱۳۸- و ما عبور بدادیم آل اسرائیل | ز [عمق] بحر [که از آن بساختیم سبیل]

درآمدند بقومی که بودشان اصنام | و بر پرستش بُت‌ها قیام کرده [تمام]

سپس به موسی گفتند [آل اسرائیل]: | [تو بوده‌ای همه جا بهر ما زعیم و دلیل]

یکی خدایی از بهر ما فراهم آر | چنانکه دارند آن مردمان بُتی به کنار

بگفت موسی [عمران]: بحق شما مردم | به جهل خویش دچارید [و مانده سردرگم]

۱۳۹- بنای کار چنین مردمی بُوَد بر باد | و آنچه کردند ایشان، تباه [و بی‌بنیاد]

۱۴۰- بگفت بهر شما [غیر خالق اکبر] | روا بُوَد که پسندم یکی خدای دگر؟

و حال آنکه بداده است برتری به شمای | به اهل عصر [شما] کردگار [بی‌همتای]

۱۴۱- بر این اساس ز فرعونیان [بدکردار] | پی نجات شما [رأی ما گرفت قرار]

بدان سبب که شما را ضعیف می‌دیدند | عذاب سخت شما را همی چشانیدند

و [جمله] پسرانتان هلاک کردندی | زنان و دخترکان [بهر کار بردندی]

و آن [کشاکش و آن رویدادهای سترگ] | ز سوی داورتان بود آزمون بزرگ

۱۴۲- و ما و موسی سی شب قرار بنهادیم | و [با افزودن] ده شب تمامتش دادیم

و در چهل شب میقات داور موسی | کمال یافت و هارون [برادر موسی]

خطاب کرد باو موسی و بگفتا [هان] | به جانشینی من در میان قوم بمان

بکوش از پی اصلاح [با تمام جهاد] | و پیروی مکن از راه و رسم اهل فساد

۱۴۳- و چونکه موسی بر وعده‌گاه ما برسید | و کردگارش با او نمود گفت و شنید

بگفت: ربّی! خود را بمن عیان میدار | که بنگرم به جمالت [به دیدهٔ بیدار]

خطاب آمد: هرگز مرا نخواهی دید | بر این سؤال گر اصرار می‌کنی [به مزید]

بر آن جبل بنگر گر که ماند پابرجا | تو نیز نائل خواهی شدن به رؤیت ما

خدای موسی بر کوه چون تجلّی یافت | به جنبش آمد و از یکدگر فرو بشکافت

و هوش از سر موسی برفت و درافتاد | و چون بر آمد از آن حال و آمدش بر یاد

بگفت: پاکا! توبت ز گفت پیشینم | [بدین حقیقت] من، مؤمن نخستینم

۱۴۴- خطاب گشت به موسی [ز قادر ذوالمن] که بر [جمیع] خلایق تراگزیدم من
پیام‌ها و کلامم [به مردمان خوانی] [چنانکه بر تو رسد از مقام ربّانی]
پس آنچه بر تو ببخشم بگیر [و شو بر کار] و باش [بهر من] از مردم سپاسگزار
۱۴۵- و در [صحائف] تورات بهر او مکتوب نموده‌ایم همه پند و شرح‌ها را [خوب]
به جدّ و جهد [تو موسی!] بگیر آن منشور به قوم خویش [به اجرای آن] بده دستور
که حکم‌های نکویش [درست] دریابند [به آن عمل بنمایند ورو نه برتابند]
سزای طایفهٔ سرکشان بزودی ما بیاوریم [همه] پیش دیدگان شما
۱۴۶- وآن کسان که بناحق در این زمین [خیزند] وبسا [غرور و] تکبّر [به خلق بستیزند]
و من کسان چنین را [به جرم کبر و غرور] ز [درک و بهرهٔ] آیات خود نمایم دور
نشانه‌ای نگرند و بآن نمی‌گروند ره نجات ببینند و سوی آن نروند
وگر که [کوره رهی] بنگرند در بر خویش نهند پای در آن راه [پُر خطر] در پیش
از آن سبب که به آیات ما نشان دروغ زدند و غافل [ازین فکرت بدون فروغ]
۱۴۷- و منکران بآیات ما [و روز شمار] تمام کردهٔ ایشان شده است باطل [و خوار]
[و آن کسان که به جرم گنه گرفتارند؟] بجز [معادل] افعالشان جزا دارند؟
۱۴۸- و قوم موسی اندر غیاب [پیغمبر] بساختند یکی پیکر از زر و زیور
ز شکل ظاهر گوساله بود آن پیکر [و لیک] داشت صدایی [چنان صدای بقر]
و آن گروه ندیدند کاین ز بُت ناید [که لب گشاید و] با کس به گفتگو آید
و نیز می‌نتواند نشان دهد راهی [به مردمان که بیابند علم و آگاهی؟]
و چونکه طاعت بُت را قبول بنمودند [به جانب ستم و شرک راه پیمودند]
۱۴۹- چوگمرهی و ندامت رسیدشان در پیش [بدین طریق بگفتند شرح حالت خویش:]
خدایمان نکند رحم و عفو اگر، [یاران!] یقین که باشیم از زمرهٔ زیانکاران

۱۵۰- به‌سوی قومش موسی چو بازگشت‌نمود [ز ماجرای همی خشم و اندُهش بفزود]
بگفت پشت سر من چه فعل بد کردید [برون شدید ز ایمان و شرک آوردید]
امان ندادید آیا که بهر کار شما نزول یابد فرمان کردگار شما؟
سپس [صحائف] تورات را از کف انداخت [به حال شکوه‌گری جانب برادر تاخت]
سرش گرفت بدست و بسوی خود بکشید [و چونکه هارون احوال خویش اینسان دید]
بگفت او را کای ابن مادرم [اکنون] بگویمت که مرا قوم کرد زار و زبون
نبودشان ز پی قتل من زمان زیاد دگر برادر خود را مخواه دشمن شاد
[مرا تلافی پُر درد و رنجبار مده] مرا به زمرهٔ اهل ستم قرار مده
۱۵۱- گرفت موسی آرام و گفت کای دادار من و برادرم اندر پناه رحمت آر
بما ببخش خدایا [چنانکه خود دانی] تو مهربان‌ترین [جمله] مهربانانی
۱۵۲- وآن کسان [که به اعماق شرک افتادند] و بر پرستش گوساله روی بنهادند
به خشم داورشان می‌شوند زود دچار [و در خلال] حیات [دو روز] دنیا خوار
وآن کسان که زنند افترا [بدین خدای] باین طریق بایشان همی دهیم جزای
۱۵۳- وآن کسان که نمودند زشتکاری‌ها وبعد توبه نمودند [و خاکساری‌ها]
[و یافتند به آئین کردگار ایمان] از آن به بعد کفایت [بدون شک و گمان]
و اوست بر همهٔ توبه‌آوران غفّار و [بر تمامی آحاد] مهربان دادار
۱۵۴- ز بعد خشم [چو موسی بخویش آمد باز] گرفت [جملهٔ] الواح [از سر اعزاز]
که بُد هدایتی و رحمتی به نسخهٔ آن برای پروا دارندگان از یزدان
۱۵۵- و بعد موسی هفتاد مرد را بگزید ز بین قوم خود [از آن کسان که صالح دید]
وآن کسان پی میعاد ما گزین بنمود [و مدّعای همه رؤیت الهی بود]
فروگرفت زمین لرزه چونکه آنان را [بخواند موسی عمران بنا له یزدان را]
که کردگارا! گر خواستی بقدرت خویش مرا هلاک نمودی و قوم را از پیش
[به جرم فعل] تنی چند کم خرد ما را به چنگ مرگ بخواهی فکند؟ دادارا!
جز آزمون تو، این نیست [عامل دگری] و هرکه را که بخواهی بآن ز راه بری
و هرکرا که بخواهی بآن نمایی راه تویی که سرور مایی [و درگه تو پناه]
پس ای خدای بیامرز و رحم بر ما آر تو برتر از همه آمرزشگرانی [ای غفّار]

۱۵۶- در این جهان و جهان دگر به نامهٔ ما | [ثواب جملهٔ اعمال نیک درج نما]
که ما بسوی تو برگشته‌ایم آخر کار | [ز بعد ترک فساد و گناه، ای غفّار]
[خطاب آمد]: آری، وجوه کیفر خویش | برای هر که بخواهم بیاورم در پیش
و رحمتم همه اشیاء را بود شامل | و مردمی به چنین رحمتی بُوَد نائل
[که زیب زندگی خود کنند تقوا را] | و می‌دهند زکات [متاع دنیا را]
[و نیز بهرهٔ آنان بود که از دل و جان] | بیاورند به آیات ما [همه] ایمان
[و از برای چنان مردمان حقّ باور | وجوه] رحمت خود را بیاورم در بر
۱۵۷- و ان کسان که اطاعت کنند [اندر کار] | [از آن رسول گرامی به قول و در کردار]
همان پیمبر اُمّی [رسول ختم زمان] | همان کسی که ازو درج گشته نام [و نشان]
به [لوح نامه] تورات [نیز] در انجیل | که نزدشان بُوَد [و دیده‌اند این تجلیل]
[همان رسول] که اعمال نیک فرماید | و از قبایح [اعمال] نهی بنماید
و پاک‌ها بنموده حلال [در عالم] | پلیدها را تحریم کرده [بر آدم]
[همان] که باز کند قید و بندهای گران | که گشته بود مقرّر ز پیش بر ایشان
هرآنکه ایمان برآن رسول آورده | [و در حوادث ایّام] یاریش کرده
[و مطلقاً] بنموده است پیروی زآن نور | که با نبی [گرامی] نموده است ظهور
[هر آن کسان که بر این راه رهسپارانند | یقین] که اینان از قوم رستگارانند
۱۵۸- بگو بمردم: پیغمبر خدا هستم | ازو روانه بسوی همه شما هستم
همان خدای کزو مُلک آسمانهاهست | [و نیز ملک زمینش بُوَد بقدرت دست]
جز او خدای دگر نیست [در جهان وجود] | حیات بدهد و میراند آن کراخّی بود
بیاورید پس [اینک] بدین خدا ایمان | و بر پیامبرش، بر رسول اُمّی آن
[همان پیمبر] مؤمن به کردگار [جهان] | و بر کلام خداوند صاحب ایمان
[همه] باو گروید و شوید پیرو او | [بُوَد که افتدتان جانب هدایت رو]
۱۵۹- ز قوم موسی باشند مردمانی چند | به حقّ هدایت [مردم] کنند و داد دهند

۱۶۰- وبرده و دو رده سبط و امّت [معلوم] / نمودهایم تمامی قوم را مقسوم

و چون ز موسی [عمران] طلب نمودند آب / [به سوی موسی از ما چنین برفت خطاب:

بزن [پیمبر اینک] عصای خود به حجر / [زند] ده و دو رده چشمه [در زمان] زد سر

و هر گروهی [آبشخور خودش بشناخت / [و بهر خویشتن آبشخور جدیدی ساخت]

و ابر را [از سما] سایه‌بانشان کردیم / به مَنّ و سَلوی [پس میهمانشان کردیم]

[خطاب کردیم] از آنچه پاک هست و ما / قرار دادیم آن را برای رزق شما

خورید و آنان بر ما ستم نه بنمودند / به نفس خویش و لیکن ستم بیفزودند

۱۶۱- چو گفته آمد بر آن کسان که در این شهر / شوند ساکن [و باید اندر آنجا بهر]

خورید از نعمش آن چنانکه [می جویید] / برای مغفرت خویش «حِطّة» گویید

شوید وارد از آن باب با خضوع [تمام] / که ما به عفو گناهانتان کنیم اقدام

و زود باشد تا بهر خلق نیکوکار / دهیم اجر فراوان [و نعمت بسیار]

۱۶۲- سپس گروه ستمکارشان نمود بَدَل / کلام را بجز آنی که بود از اول

[و ما جواب ستمهای آن کسان دادیم] / عذاب [سختی] از آسمان فرستادیم

۱۶۳- بپرس از ایشان در باب مردم آن شهر / که بود واقع آن شهر در کناره بحر

که روز شنبه که بایست احترام کنند / [و صید را همه بر خویشتن حرام کنند]

چو ماهیان‌شان می‌شد به سطح آب پدید / [امورشان به تجاوزگری می‌انجامید]

[وگر که سبت نمی‌بود بهر آن مردم / تو گویی آن همهٔ ماهیان شدندی گم]

بدین طریق کنیم آزمونشان بزمان / که [در برابر حقّ] گشته‌اند نافرمان

۱۶۴- و چون سوآل نمودند جمعی از ایشان ... چرا کنید نصیحت [به باطل اندیشان؟
چنان کسان که خداشان بُوَد هلاک‌آور ... و یا عذاب دهنده به سخت‌تر کیفر؟
جواب آمد کاین پوزشی بُوَد از ما ... که میبریم بدرگاه کردگار شما
بُوَد که [روی به] تقوا ای کردگار [آرند ... [و راه تیره جرم و خطای نسپارند]
۱۶۵- سپس چو پند [ونصیحت] برفتشان از یاد ... که اهل پند بدان مردمان [گمره] داد
نجات دادیم آن ناهیان از منکر ... به اهل ظلم، عذاب شدید [و دردآور]
چرا [که جای اطاعت نمودن از فرمان ... شدند جانب طغیان و سرکشی از آن]
۱۶۶- از آنچه نهی شدند [آن گروه کافر کیش] ... چو سرکشی بنمودند [با ارادهٔ خویش]
[بآن جماعت طاغی خطاب ما این بود] ... شوید [اینک] بوزینه [و همه] مطرود
۱۶۷- و حکم کرد خدای تو [در چنین هنگام] ... بر آن گروه [ستم پیشه] تا بروز قیام
کسی گمارَد تا [طعم] کیفر رفتار ... با آن کسان بچشاند [به وجه استمرار]
و کردگار تو کیفر همی ستاند زود ... و [بهر خلایق] آمرزگار هست و ودود
۱۶۸- وآن کسان را در این زمین به شکل اُمم ... [و تیره‌ها] بنمودیم منقسم [از هم]
شدند جمعی از آنان ز نیک‌اندیشان ... و عده‌ای دگری‌شان شدند جُز ایشان
و آزمون به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را ... نموده‌ایم [ملاک فعال] آن‌ها را
[که خود به ترک گناهان قیام بنمایند] ... به راه حقّ و درستی مگر که باز آیند
۱۶۹- و بعد رفتن آنقوم جانشینانی ... بیامدند [ولی جمع سُست ایمانی]
و آسمانی مکتوب را ز مردم پیش ... بارث بردند [امّا نه بر هدایت خویش]
متاع زندگی دنیوی طلب کردند ... [و ادّعایی اینسان به لفظ آوردند:]
که ما بزودی خواهیم گشت بخشوده ... [بسان آنکه گناهی بعمر ننموده]
وگر متاعی چون پیشتر بدیدندی ... [به حرص و شوق] و را سوی خود کشیدندی
در آسمانی مکتوب هیچ از آنان ... مگر گرفته نگشته [وثیقه و] پیمان؟
که ناورند بجز حقّ بسبارهٔ دادار ... و در کتاب هم آموختند [این پندار]
سرای آخرت از بهر متّقین بهتر ... به عقل خویش نیابید [این امور مگر]؟
۱۷۰- و برکتاب [خدای] آن کسان که چنگ زنند ... و [خالصانه] نماز [خدا] بپای کنند
[یقین بدانند] اجر گروه نیکوکار ... تباه می‌ننماییم [در حساب شمار]

۱۷۱- چو کوه [طور] برافراشتیم بر سرشان	چو سایبانی بودی [و بود باورشان]

که کوه ریزد ناگاه بر سر آنان	[ولی خطاب شد از سوی داور آنان]

که آنچه را به شما دادایم برگیرید	به جد و جهد [همه هر چه هست] بپذیرید

[همه مطالب] آن را بیاد بسپارید	مگر که روی به تقوا [ی کردگار] آرید

۱۷۲- و زاد و رود بنی‌آدم آنگهی که خُدای	ز پشت‌هاشان بنمود [دست] بار خدای

برای خودشان شاهد گرفت ایشان را	[سؤال کرد و طلب داشت پاسخ آن را]

که نیستم من پروردگارتان آیا؟	جواب رفت: بلی، ما بر این شدیم گوا

که تا به حشر نگویید این چنین گفتار:	نبود ما را آگاهی [از حقیقت کار]

۱۷۳- و یا نگویید: آباء ما به دورهٔ پیش	شدند مشرک [و ماندند بر عقاید خویش]

و زاد و رودی بودیم از پی ایشان	و جان د رعوض کفر [باطل‌اندیشان]،

بری جماعت ما را سوی فنا و هلاک؟	به خاطر عمل تیره‌ای بد [و ناپاک؟]

۱۷٤- بدین طریق کنیم آیه‌های خویش بیان	مگر که باز بگردند [از فساد و زیان]

۱۷۵- خبر به آنان ده از کسی [که بگزیدیم]	و شناختن [دانش] آیات خویش بخشیدیم

و لیک او بشد از آیه‌های ما عاری	و دیوش از پی و گمراه گشت [با خواری]

۱۷٦- و خواستیمی اگر [بهر علم بر آیات]	بلند مرتبه‌اش داشتیم [در غایات]

و لیک او سوی دنیا [ی پست] رو آورد	و از هوای دل خویشتن اطاعت کرد

و داستانش چونان سگی بُوَد که بران	کنی چو حمله زبان را بر آورد [ز دهان]

وگر نهیش [همان کار را بیاغازد]	زبان خود ز دهان [باز هم] برون سازد

و منکران به آیات ما چنین باشند	[بدین قضیه و این داستان قرین باشند]

بر آن گروه، تو این پند و داستان برخوان	مگر کنند [زمانی] تفکّر اندران

۱۷۷- و منکران به آیات ما، بدا فرجام	که داشتند و بخود کرده‌اند ظلم [تمام]

۱۷۸- و کردگار [جهان] هر کرا هدایت کرد	به سوی راه [خداوند خویش] روی آورد

و آن کسان که به بیراهه‌شان رها بنمود	[به صفّ قوم زیانکار جای ایشان بود]

۱۷۹- براستی که ز جنّ و ز انس بسیاری | برای دوزخشان آفریده‌ایم [آری]
چرا که دلها دارند لیک با آن دل | نیاورند به درک [آنچه سهل یا مشکل]
و دیدگانی دارند لیک با آنها | بُوَند عاجز از دیدن [نمایان‌ها]
وگوشهایی دارند لیک با آن گوش | [ز سوی حقّ و عدالت] به نشوند [خروش]
براستی که بمانند چارپایانند | که غافلند وگمراه‌تر ز آنانند

۱۸۰- و از برای خدا هست نامهای نکو | بآن [اسامی نیکو همی] بخوانید او
و واگذارید آنان که در اسامی وی | کنند کجروی [و راه باطلی را طیّ]
و زود باشد کانانکه در چنین کارند | به کیفر عمل خویشتن گرفتارند

۱۸۱- در آنچه خلق نمودیم، مردمی هستند | که در هدایت و در داوری قومی دستند
[به حقّ هدایت مردم کنند در هرحال | بگاه حکم نمایند عدل را اعمال]

۱۸۲- و منکران به آیات خویش را آنسان | که در نیابند، آرام [می بُریم امان]

۱۸۳- دهم بایشان مهلت [و حال این باشد] | چرا که [رشتهٔ] تدبیر من متین باشد

۱۸٤- در این نیندیشند آیا [کسی که با ایشان] | سخن بگوید [مانند خیراندیشان]،
جنون ندارد [و اینش بذات پیدا نیست] | و او بغیر یکی مُنذر هویدا نیست؟

۱۸۵- و بر شکوه و بزرگی آسمانها [در] | و بر زمین و هر آنچ آفریده [بهر بشر]
نکرده‌اند نگاه و [نگفته‌اند بخویش] | بسا که مرحلهٔ مرگشان رسد در پیش؟
و بعد از آن بکدامین کلام [از دل و جان] | [به حق شوند مقرّ و] بیاورند ایمان؟

۱۸٦- وآن کسان که خداشان نهد به بیراهی | برای‌شان نَبُوَد رهنما [و آگاهی]
[و کردگار جهان سرکشان از فرمان | به دشت مظلم] طغیانشان نهد حیران

۱۸۷- ز وضع روز جزا از تو می‌کنند سؤال | که در کدام زمان مستقّر شود [آن حال؟
بگو که نزد خدای من است دانش آن | بوقت خود نکند کس بجز خداش عیان
و این باهل سماوات و ارض هست گران | و بر شما نرسد جز به [شکل] ناگاهان
چنان سؤال کنندت ز حالت محشر | که گوییا ز کم وکیف آن تراست خبر
بگو همانا نزد خداست دانش آن | ولیک بیشتر مردمان در آن نادان

۱۸۸- بگو که نیست مرا اختیار سود و زیان جز آنچه را که بخواهد خدا [ای هر دو جهان]

اگر که بودم بر غیب عالم [و عامل] برای خویش بسی خیر کردمی حاصل

[به علم غیب گرم بود ربط و پیوندی] نمی‌رسید به من هیچ ناخوشایندی

و من نباشم غیر از یکی بشیر و نذیر برای مردم مؤمن [به کردگار خبیر]

۱۸۹- کسی است او که شما را بداد [زیب] وجود [ز آدمی که در آغاز زیست] یک تن بود

و همسرش را از [نوع] او پدید آورد که در کنار وی آرامشی بحاصل کرد

[و چونکه همسر خود را بخواند در بر خود] گرفت حوّا باری سبک [ز همسر خود]

و [روزگار] بسر برد با سبکباری چو گشت سنگین، هر دو ز درگه باری

طلب نمودند [این آرزوی خود] به دعا [که طفل سالم و پاکی بما عطا بنما]

اگر که سالم و شایسته باشد، ای دادار شویم نزد تو از مردم سپاسگزار

۱۹۰- و دادشان چو یکی طفل [سالم و] شایان در آن عطا بنمودند هر دو شرک [عیان]

[بجای «عبد خدا»، «عبد حارث» خواندند] منزّه است خدا ز آنچه شرک می‌راندند

۱۹۱- و آورند برای خدای آن انداد که آفریده [غیرند] و عاجز از ایجاد؟

۱۹۲- نه استطاعت یاری [ز مشرکین] دارند نه [وقت رنج و بلا] بهر خویشتن یارند

۱۹۳- اگر براه هدایت فرا بخوانی‌شان [خود] از شمای اطاعت نمی‌دهند نشان

خموش باشی یا بر لب آوری گفتار برای آنان یکسان بود همه [هشدار]

۱۹۴- همان کسان که بجای خدایشان خوانید چنان شمایان خود بنده‌اند [تا دانید]

کنید دعوتشان گر که راست گفتارید بباید آنکه از او پاسخی بدست آرید

۱۹۵- و هیچ پاها دارند بر لور دیدن؟ و دست‌هایی دارند بهر ورزیدن؟

و دیدگانی دارند از پی دیدن؟ و گوشهایی دارند بهر بشنیدن؟

بگو: شما شُرکایی که قائلید بدان همان شریکان، دعوت کنید [از دل و جان]

سپس هر آنچه بخواهید در حقم نیرنگ بیاورید بدون امان [و تنگاتنگ]

۱۹۶- خداست سرورمن، آنکه این کتاب ازوست / و او رساندش و شایستگان بدارد دوست

۱۹۷- وآن کسان که بجای خدایشان خوانید / [صفات ایشان اینگونه است تا دانید:]

نه استطاعت بر یاری [از شما] دارند / نه [وقت رنج و بلا] بهر خویشتن یارند

۱۹۸- و آن گروه براه هُدیٰ بخوانی اگر / به نشنوند کلام تو [همچو مردم کر]

به سویشان نگری، جانب تو می‌نگرند / [برای دیدن حقّ] لیک فاقد بصرند

۱۹۹- گذشت پیشه نما و به عفو ده فرمان / و روی خویش بگردان ز مردم نادان

۲۰۰- وگر که وسوسه‌ای [از وساوس] شیطان / [تفکر بدی اندر دل تو کرد عیان]

پناه بر به خداوند [کان ترا بپاست] / که کردگار تو [هم] سامع است و [هم] داناست

۲۰۱ ـ به اهل تقوا، هرگه خیال شیطانی / رسد به دل [که بردشان ز راه یزدانی]

کنند یاد خداوند [و دل قوی دارند] / [که چشم بینا [راه حیات بسپارند]

۲۰۲- و آن دگرها را، یاران به گمرهی دارند / و هیچ چیز [در این ره] فرو بنگذارند

۲۰۳- و چونکه آیه‌ای از بهرشان نپردازی / ترا بگویند: از خود چرا نمی‌سازی؟

بگو: مطیعم تنها بآن کلام [و سخن] / که وحی می‌شود از کردگار من بر من

و این وسیله بینایی است و ارشاد است / و رحمتی است که بر قوم مؤمنین داده است

۲۰۴- وخوانده گشت چوقرآن دهیدگوش بآن / شوید ساکت [از بهر حُرمت قرآن]

[چو در برابر قرآن کنید این رفتار] / بُوَد که شامل رحمت شوید از دادار

۲۰۵- خدای خود به سحرگاهها و شامگهان / به قلب خویش به زاری [و حال] ترس بخوان

بدون بانگ [خداوند را] بیاد بیار / [ز کردگار خود] از غافلان مشو [ز نهار]

۲۰۶- کسان که در بر یزدان [مقرّب باشند] / ز کار بندگیش روی بر نمی‌تابند

کنند تسبیح [از بهر ذات بار خدای] / [و در برابر او] سجده آورند بجای

۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ انفال (مدنی، ۷۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- از تو کنند پُرسش در [باب بخش] انفال — گو: با خداست [حکمش] هم با رسول [دادار]

پرهیزگار باشید، پس [بهر حقّ تعالی] — ما بین خود نمایید صلح [و صفا] پدیدار

از ایزد و رسولش طاعت همی نمایید — ایمان اگر شمار است [در گفته‌ها و کردار]

۲- در خیل مؤمنانند آنان که قلب‌هاشان — خائف شود چو آید یاد خدا [ی قهّار]

آیاتشان چو خوانند، ایمانشان فزاید — بر ربّ خود توکّل آرند [بهر هر کار]

۳- آن مردمی که دارند برپا نماز [خود] را — وز رزقشان که دادیم بخشند [حقّ به حقّ‌دار]

۴- اینگونه مردمانی [در پیشگاه داور] — حقّاً ز مؤمنانند باشأن [و جاه بسیار]

آمرزش [الهی باشد نصیب ایشان] — با بهره‌مند گشتن از روزی [سزاوار]

۵- آن سان که کردگارت از روی حقّ برآورد — از خانه‌ات [مدینه، بهر نبرد کفّار]

[اقدام تو بجا بود در بدر، ای پیمبر] — جمعی ز مؤمنان را هرچند شد دل آزار

۶- در باب حقّ، پس از آنک، گردید آشکارا — می‌داشتند با تو اندر جدال اصرار

گویی به‌جانب مرگ [با جبرشان] کشانند — و آنها [این وقایع با چشم خویش] نظّار

۷- آنگه که وعده‌تان داد دادار کز دو تیره — از یک فریق [تنها] باشید بهره‌بردار

[یعنی شکست یک قوم بهر شما نصیب است] — لیک آرزوی دیگر می‌بودتان در افکار:

قسمت شود شما را قومی که بی‌سلاح است — [یعنی که کاروان بازاریان و تجّار]

لیکن خدای می‌خواست احقاق حقّ نماید — از بیخ و بن برآرد با گفت خویش کفّار

۸- تا حقّ نماید احقاق، باطل نماید ابطال — هرچند [این قضاوت] ناخوش بود به [فجّار]

۹- یاد آورید وقتی، کردید استغاثت
آنکه دعایتان را پذرفت ربّ [غفّار]

[فرمود] من روانه ده صد فرشته کردم
صف بعد صف برای نصر شما [به پیکار]

۱۰- آن را خدای ننمود جز مژده بر شمایان
تا آنکه قلب‌هاتان یابد سکون [سرشار]

توفیق می‌نباشد جز از سوی خداوند
پیروزمند باشد، فرزانه [و جهاندار]

۱۱- ز آن خواب یاد آرید کآرام داد و پوشاند
[اجسامتان سراسر چون پرده‌ای سبکبار]

آبی ز آسمان ریخت بهر شما که با آن
پاک [و نظیف] دارد [جسم] شما [چو ازهار]

بزداید از شماها [زنگ] پلید شیطان
دل‌ها و گامها [تان] زآن [کار] گرم و ستوار

۱۲- گفتا فرشتگان را دادارت از ره وحی:
جمعیت شما را همراهم [و نگهدار]

ثابت قدم بدارید [در کار] مؤمنان را
بیم افکنید عدو را بر قلب [تیره و تار]

گردن زنید از آنها و آنگاه قطع سازید
ز انگشت هایشان بند [بر جرم ردع و انکار]

۱۳- این کیفراست از آن روی، کآنان خلافکردند
با داور و رسولش [اندر عیان و اضمار]

با داور و رسولش هرکس خلاف ورزید
[داند که] سخت کیفر، باشد خدا [ی قهّار]

۱٤- این‌ها چشید [و دانید] کز بهر قوم کافر
کیفر بُوَد مهیّا، کان دوزخ است با نار

۱۵- ای مؤمنان مباشید، هنگام روبروئی
با خیل خصم کافر، اهل گریز [و ادبار]

۱٦- آنکس که در چنین روز پشت‌آورد به آنان
بر خشم کردگاری [حقّا] بُوَد سزاوار

او را سرا و فرجام در قلب نار باشد
[وه وه] چه بدختامی از بهر فرد فرّار

غیر از عقب کشیدن [بهر مصالح جنگ]
[یا انضمام افراد و آرایش به هنجار]

۱۷- پس این شما نبودید [دشمن‌شکار] در جنگ　　[بل] تیغ قهر داطر می‌بود دشمن [اشکار]
آن تیرها که پرتاب سوی عدو نمودی　　پرتاب گر خدا بود [دست تو، همچو ابزار]
این آزمون نیکو از مؤمنان خدا کرد　　کاو سامع است و دانا [وز او نصیب و مقدار]
۱۸- [این است کار دادار بهر صیانت حقّ]　　نقش بر آب سازد هر نقشه را ز کفّار
۱۹- [ای کافران] بخواهید گر نصر از خداوند　　[دین و کتاب] آمد از بهرتان [در انظار]
ور [شرک و کفر] از کف بنهید بر شماها　　آن خود بُوَد نکوتر [از هرچه کار و رفتار]
رجعت اگر نمایید، ما نیز باز گردیم　　خیل شما اگر چند انبوه هست [و جرّار]،
بهر شما نیاید کاری [از جمع انبوه]　　[دانید] مؤمنان را یار است ربّ [جبّار]
۲۰- ای مؤمنان اطاعت از کردگار جویید　　هم از پیغمبر او [آن میر خیل اخیار]
[پند و پیام او را] اکنون که برگرفتید　　از طریق طاعتش منتابید روی قبول [زنهار]
۲۱- چون آن‌کسان مباشید [کز روی کذب گفتند:]　　[گفتگوی حق] شنیدیم، لیک عاجز از شنیدار
۲۲- نزد خدای بدتر جنبدگان، کرانند　　[آنانکه گنگ باشند از درک حقّ [و معیار]
۲۳- خیری اگر خداوند در آن کسان بدیدی　　میدادشان توان بر سمع [و قبول آثار]
ور گوش سامعی هم می‌دادشان خداوند　　[اعراض از ره حق می‌بودشان [به تکرار]
۲۴- ای مؤمنان خدا و پیغمبر خداوند　　دارند چون پیامی [دلجوی و] زندگی آر
خود بر ندای آنان لبیک باز گویید　　[دانید این حقایق با فکرهای هشیار]
مابین مرد و قلبش باشد خدای حائل　　[در پیشگاه دادار یابید عاقبت بار]
۲۵- زان فتنه‌ای بترسید کان وقت رخ نمودن　　تنها نمی‌رساند بر اهل ظلم [اضرار]
[بل جملگی بیابند، آثار سوء آن را]　　[دانید] سخت کیفر باشد خدای [در کار]

۲۶- ز آن وقت یاد آرید، کاندک شمار بودید | مستضعف [و ستم‌کش] در آن زمین [و ناچار]
می‌داشتید بیم از کفّار تا مبادا | آواره‌تان نمایند از خانه‌ها [به اجبار]
لذا [به نزد یاران] جا دادتان خداوند | با نصر خویش بنمود محفوظتان [ز اشرار]
رزق شما فراهم از طیّبات بنمود | باشد که شکر او را [یک سر] کنید اظهار

۲۷- ای مؤمنان بعمدا، بر ربّ و بر پیمبر | هم بر سپرده‌هاتان از [مکر و] غدر [ز نهار]
[از آنچه از امانات نزد شماست برجای | از غدر و از خیانت باشید سخت بیزار]

۲۸- اموال و زاده‌هاتان [اسباب] آزمونند | اجر عظیم باشد نزد خدای غفّار

۲۹- ای مؤمنان ز یزدان پروا اگر نمایید | فرقان حقّ و باطل بهر شما [کند یار]
عصیانتان زداید، بخشد خطاهاتان را | چون بخشش خداوند [بحری است] بیکران وار

۳۰- یاد آر از آنکه کفّار درباره تو بودند | [با فکرهای تاریک و اندیشه‌های بیمار]
شاید به بندت آرند، سازند یا هلاکت | یا دربدر کنندت [بی‌یاور و پرستار]
در کار مکر بودند، حقّ هم به مکرورزی | مکر خدای بهتر از مکر هر چه مکّار

۳۱- آیات ما بر آنان، وقتی که خوانده می‌شد | [گفتارشان چنین بود، از راه ردّ و انکار:]
کردیم گوش و دانیم، اینسان کلام گفتن | این نیست جز فسانه [از مردمان اعصار]

۳۲- گفتند اگر که حقّ است، وز سوی تست اینها | از آسمان خدایا! بر ما تو سنگ می‌بار
یا کیفری که باشد [جانکاه و] دردآور | [از سوی خود خدایا] بر ما فرود می‌آر

۳۳- مادام [ای پیمبر!] هستی میان ایشان | ندهد خدا بر ایشان [رنج و عذاب دشوار]
کیفر دهنده نَبوَد بر آن کسان خداوند | [تا راه توبه دارند بر روی خویش هموار]

۳۴- از چه خدای ندهد کیفر بروز محشر　　　کآنها شوند مانع از مردمان [زوّار]

کآیند [بر زیارت] بر مسجدالحرامش　　　حال آنکه می‌ندارند تولیتی [ز ادوار]

کس تولیت ندارد جُز متّقین بدانجای　　　اکثر ولی نباشند زین [ما وقع] خبردار

۳۵- [اینان همان کسانند] کاندر حریم کعبه　　　هم کف زدند و هم سوت جای نماز [و اذکار]

پس کیفر الهی از بهر کفرورزی　　　اینک چشید [و آرید بر جُرم خویش اقرار]

۳۶- سازند خرج [کفّار] اموال خویشتن را　　　تا سدّ کنند با آن راه خدا [ی جبّار]

خرجش کنند آری، امّا برای ایشان　　　چیزی بغیر حسرت، [فرجام] ناورد بار

وانگاه در نهایت ایشان شکست یابند　　　مجموع در جهنّم، رانندشان [دل افگار]

۳۷- [آری چنین بُوَد] تا پاک و پلید از هم　　　سازد جُدا خداوند [و آنکه گروه فُجّار]

[کلاً] بهم فشارد، آنکه برد به دوزخ　　　[در آن سرای] باشند اینان همه زیانکار

۳۸- کفّار را بگو: [هان] از کفر اگر بگردند　　　بگذشته‌های ایشان بخشد خدا [ی ستّار]

بر شرک و کفر امّا، رجعت اگر نمایند　　　چون رفتگان پیشین، خواهند دید رفتار

۳۹- با آن [گروه مشرک] بر کارزار خیزید　　　از فتنه تا نماند [نام و نشان و آثار]

تا دین شود خدایی، ور ترک کفر گفتند　　　ایزد به فعلشان هست بینا [به جهر و اضمار]

۴۰- ور آنکه بازگشتند [ای مسلمین] خدااتان　　　نیکو سروری هست، نیکو یاور [و یار]

۴۱- در روز [بدر، یعنی] تفکیک حقّ و باطل   بر عبد خود [پیمبر] کردیم امرا صدار

ایمان اگر شما راست د رحقّ آنچه شد وحی   از هر غنیمتی کان حاصل شود به پیکار

یک خمس آن [غنائم] آنِ خدای باشد   هم بر رسول [اکرم] هم بهر آل [اطهار]

ایتام و بینوایان، وامانگان در راه   در آن سهیم و دادار دارد توان هر کار

۴۲- ز آنکه بیاد آرید، کاندر کنارهٔ راه   قُرب مدینه بودید، [دشمن] به بُعد [سیّار]

و آن [راکبان تجّار]، بودند در فرودست   [اندر کنار دریا، با مرکبان رهوار]

با خصم وعدهٔ جنگ گر داشتید آن روز   شاید خلاف گشتی در وعده‌تان نمودار

امّا مشیّت حقّ بر این قرار بگرفت   تا آنچه بایدی شد، ظاهر شود [به ابصار]

تا آنکه را سرانجام گمراهی است و مرگ است   [خود بنگرد و بداند حکم قضا و مقدار]

و آنکس که زنده ماند و رهیاب گشت داند   باشد خدا سمیع و دانا [به کلّ اسرار]

۴۳- یادآر از آنکه دادار، بر تو بحال رؤیا   اندک شمار بنمود، آن دشمنان بسیار

می‌یافتید بیمی، بر دل اگر که اعدا   در هیئت فراوان، بر تو شدی نمودار

در کارتان تنازع، آنگاه رخ نمودی   لیک ایمنی بیاورد، پروردگار در کار

[ایمن ز مکر دشمن، گشتید] ز آنکه دادار   باشد ز راز [مکنون] در سینه‌ها خبردار

۴۴- [از لحظهٔ تلاقی با خصم یاد آرید]   د رچشمتان خداوند، اندک نمود اغیار

هم عدّهٔ شما را در چشم خصم کم کرد   تا ختم کار سازد [با شیوه‌ای سزاوار]

برگشت می‌نمایند جمع امور عالم   نزد خدا [و این است مشی خدای، هشدار]

۴۵- ای مسلمان به‌دشمن چون روبروی گشتید   [اندر برابر خصم] باشید [سخت و ستوار]

از کردگار بسیار یاد آورید، باشد   یابید رستگاری [وز خیر بهره‌بردار]

۴۶- از ربّ و از رسولش طاعت همی نمایید وز اختلاف [را دوری کنید [زنهار]
ورنه شوید بد دل، بر باد میرود پس شأن و شکوه‌تان [در، افهام و نزد انظار]
صبر و شکیب را در، هرکار پیشه سازید همراه صابران است، پروردگار [صبّار]
۴۷- چون آن کسان مباشید کز شهرشان برفتند [با خویش مست نخوت] با مردمان ریاکار
راه خدای بر خلق مسدود می‌نمودند بر کارشان محیط است پروردگار [قهّار]
۴۸- اینگونه بود شیطان، در دیدگان ایشان آراست کارشان را [و آنگاه کرد اظهار]:
امروز بر شمایان پیروز هیچ‌کس نیست یاری دهم شما را [از آن سپاه کرّار]
[چون دو سپاه بستند صف در برابر هم] برگشته کز شمایان، گشتم بری [و بیزار]
آن را به دیده بینم کان را شما نبینید من از خدای دارم در دل هراس [بسیار]
[بیم از خدای دارم ز آن رو که وقت کیفر] سخت است کیفر او [بر مشرکین و کفّار]
۴۹- این مردمان فریب آئین خویش خوردند: اهل نفاق گفتند و اهل قلوب بیمار
حال آنکه بر خداوند هرکس کند توکّل [داند که] چیره باشد دادار و حکمت [آشمار]
۵۰- ای کاشکی ببینی وقتی ملائک [ما] گیرند جان کفّار، کوبندشان برخسار
بر پشتشان بکوبند، و آنگاهشان بگویند: اینک چشید [طعم سوزان بادهٔ] نار
۵۱- این کیفر از برای کردارتان به ماضی است ورنه خدای نبْوَد با بندگان ستمکار
۵۲- چون رسم آل فرعون، و اقوام پیش از ایشان کآیات [حق بدیدند با چشم] کفر [و انکار]
بگرفتشان خداوند بر کیفر گناهان باشد خدا توانمند [وندر عذاب جبّار]

۵۳- زیرا خدا به قومی بخشد چو نعمتی را　　تغییر ندهد آن را جز آنکه [نابهنجار]،

در دل هر آنچه دارند سازندشان دگرگون　　قطعاً خدا سمیع و دانا بود [به اسرار]

۵٤- چون رسم آل‌فرعون و اقوام پیش از ایشان　　کآیات حقّ بدیدند [با چشم کذب و انکار]

بر کیفر گناه [و پاداشِ کفرورزی]　　[از دهرشان زدودیم، نام و نشان و آثار]

[در بحر] غرق کردیم، فرعونیان [کافر]　　زانرو که جمله بودند، اصحاب ظلم [و آزار]

۵۵- نزد خدای بدتر، جنبنده‌اند کآنها　　نی آورند ایمان، نز کفر دست بردار

٥٦- با آن کسان که هر بار عهد و قرار بستی　　پیمان زنند بر هم، بی‌هیچ ترس [یا عار]

۵۷- در کارزار هرگاه غالب شوی برایشان　　از روزگار آنان انسان دمار برآر،

کآن [نسل‌های آتی] و آیندگان آنها　　باشند که پند گیرند [از سرنوشت اشرار]

۵۸- ور [از معاهدانی] اندیشناک گشتی　　کز عهد خویش خائن خواهند بود [و فرّار]

همسانِ عهدشان را بر سویشان بینداز　　نبْوَد خدا محبِّ [آن] خائنین [غدّار]

۵۹- کفّار، فکر سبقت هرگز بخود نیارند　　هم ناگزیر باشند هم ناگریز [از نار]

٦۰- در دیدگاه دشمن، چندانکه می‌توانید　　نیرو فراهم آرید، هم مرکبان [رهوار]

تا دشمن خدا و خود را به خوف آرید　　[هم آنکه را شناسید، هم ناشناس از انظار]

[اما] خدا شناسد، آن خصم‌های پنهان　　انفاق چون نمایید، هرچه به راه دادار،

پاداش آن شما را خواهند داد کامل،　　وین بر شما ستم نیست [رحم است و لطف سرشار]

٦١- ور [دشمنان] گرفتند [یک] سوی آشتی را　　تو نیز [سوی دیگر] از دست خویش مگذار

[و آنگه] نما توکل بر کردگار [زیرا]　　تنهاست او سمیع و دانا [ی جمله اسرار]

٦٢- ور خواستند [اعدا] با تو زنند نیرنگ   بس با شدت خداوند [در رفع مکر مکّار]
او آن خدای باشد کت گشت یار و یاور   با نصرت [الهی‌] با مؤمنان [دیندار]
٦٣- دلهای آن کسان را پیوند داد با هم   آن سان که از تو ناید [پیوند بین اغیار]
حتّی اگر کنی خرج هر آنچه در زمین است   دلهایشان خداوند [از لطف کرد سرشار]
الفت فزود بین دلهایشان خداوند   زانرو که او عزیز و فرزانه است [در کار]
٦٤ ـ پروردگار [عالم] وان مؤمنان تابع   باشند بس برایت [هان] ای رسول [مختار]
٦٥ ـ [هان] ای نبیّ [مرسل] بهر جهاد [در دین]   تحریض مؤمنان کن [وین نکته را نگهدار]
گر بیست تن شکیبا باشند از شمایان   پیروز بر دو صد تن، خواهند شد [به پیکار]
هم صد تن از شمایان، غالب به یکهزار است   چون اهل کفر باشند بی‌درک [و سست پندار]
٦٦ ـ اکنون خدای آسان بگرفت بر شمایان   معلوم داشت ضعفی شد بر شما نمودار
هم بر دویست تن [مرد] پیروزمند آیند،   صد تن گر از شمایان باشند [مرد] صبّار
با یکهزار گردید بر دوهزار غالب   این نصرت الهی است، و اهل شکیب را یار
٦٧ ـ [حفظ] اسیر دشمن [در حالت اسارت]   نبود به هیچ یک از، پیغمبران سزاوار
تا آن زمان که یابد بر این زمین تسلّط   [این است و غیر از این نیست، فرمان حق دادار]
[باری] شما متاع دنیا طلب نمایید   امّا خدا شما را خواهد متاع آن دار
پیروزمند باشد پروردگار [عالم]   [هم] او حکیم باشد [بر کار جمله اقطار]
٦٨ ـ گر حکم سابق حقّ صادر نگشته بودی   [حالی دچار بودید در پیشگاه دادار]
از بهر آنچه [قبلاً] آن را گرفته بودید   بودید با عذابی، بس سهمگین گرفتار
٦٩ ـ پس آنچه [از غنائم] آورده‌اید بر دست   آنرا خورید [زیرا] باشد حلال و اطهار
پروا کنید [امّا] از کردگار [عالم]   بی‌شک خدا رحیم است و آمرزگار [اوزار]

۷۰ - با خیل آن اسیران کاندر ید تو باشد
هان ای پیمبر [من اینسان بیار گفتار:]

گر کردگار یابد خیری به قلب‌هاتان
اعطا کند شما را چیزی که هست بسیار،

نیکوتر از هر آن چیز کان اخذ از شما شد
بخشد خدا شما را آن مهربان غفّار

۷۱ - اندیشهٔ خیانت با تو اگر نمودند
هم با خدای بودند زین پیشتر بر این کار

[آنگه خدایتان] داد فتح و ظفر بایشان
پیروزمند و داناست [البتّه ذات دادار]

۷۲ - آن مردمی که ایمان آورده‌اند و آنگاه
[بستند بهر هجرت، از سرزمین خود بار]

با مال‌ها و جان‌ها رو بر جهاد کردند
وان مردمی که گشتند بر این گروه غمخوار

باشند [این دو تیره] از بهر یکدگر دوست
[هم در مقام شادی، هم در زمان دشوار]

و آنان که اهل ایمان گشتند، لیک هجرت
[از زادگاه خود را دیدند و رنج و آزار]

از دوستی آنان و ز حکم در تورات
هرگز شما نباشید [مربوط و بهره‌دار]

جز آنکه روی آرند از بهر امر هجرت
وانگه اگر بخواهند در دین شویدشان یار

یاری کنید از آنان امّا [به ضدّ قومی
کاو با شما ندارد میثاق [و عهد ستوار]

هر فعل کز شمایان صورت‌پذیر گردد
بینا بود خداوند بر هر چه کار و کردار

۷۳ - آن مردمان کافر، یارند یکدگر را
پس این [سفارش ما] گر ناورید در کار،

در این زمین فسادی [سخت و] بزرگ خیزد
[بر دست قوم کفّار، با لطمه‌های بسیار]

۷۴ - آن مؤمنان که دادند تن را بامر هجرت
در راه حقّ نمودند با جان و مال پیکار،

و آنان که جای دادند خیل مهاجران را
[در حقّ آن عزیزان کردند لطف و ایثار]،

حقّا که مؤمن استند و امرزش الهی
با رزق پاک باشد از بهرشان [به مقدار]

۷۵ - و ان مردمی کز آن پس ایمان قبول کردند
وندر جهاد و هجرت گشتند با شما یار،

اینان خود از شمایند [وندر قضاء ایزد]
خویشان [به ارث بردن] از یکدگر سزاوار

[این است حکم برتر از جانب خداوند]
زانرو که هست دانا بر هر چه [ذات دادار]

۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ توبه (مدنی، ۱۲۹ آیه)

۱ ـ برائتی بود از مشرکان [بی ایمان — که گشته است ز ربّ و رسول او اعلان]

برای آنکه شما [مسلمین] ببستید عهد — [و نقض شد ز سوی مشرکان همان پیمان]

۲- [ای اهل شرک] شما تا چهارماه [آزاد] — در این زمین بنمایید سیر [وگشت وگذر]

یقین گریز وگزیری نه در توان شماست — ز کردگار و کفّار راست رسواگر

۳-واین ز سوی خدا ورسولش اعلامی است — برای مردم در [موقع] حجّ اکبر

که کردگار و رسولش بری و بیزارند — ز مشرکان [که به گمراهی‌اند وکفر اندر]

پس ار که توبه نمایید بهرتان بهتر — و روی‌گردان باشید اگر [که از این در]،

یقین بدانید این کز خداگزیری نیست — نه آنکه بهر شما از عذاب اوست مفرّ

وکافران را آگاه کن [تو پیغمبر] — که بهر ایشان باشد عذاب دردآور

۴-جز آن گروهی از مشرکین که با آنان — ببسته‌اید [از دوران پیش‌تر] پیمان

وبا شما ننمودند کار مکر آمیز — نه بر عدوی شما رفت یاری از ایشان

پس، عهد آنها تا انتها نگه دارید — که دوست دارد تقوای پیشگان یزدان

۵- به انتها چو رسیدند ماههای حرام — بهر کجای بیابید مشرکان را [زود]

هلاکشان بنمایید، اسیرشان گیرید — و در محاصرهٔ خود نهیدشان محدود

به هر کجا [به گذر گاهشان] کمین سازید — وگر که توبه نمودند [و روی بر معبود]،

نماز را [چو شمایان] اقامه بنمودند — [و عزمشان پسی ردّ زکات جازم بود]،

[به راه آمده آنگه] نهیدشان آزاد — که کردگار غفور است و مهربان [و ودود]

۶- باو پناه بده تا کلام حقّ شنود — ز اهل شرک کسی گر که خواست از تو پناه

[پس از شنیدن، او را به مأمنش برسان — بدان سبب که بُوَند آن گروه ناآگاه]

۷- چسان میان شما و اهل شرک پیمانی   بود به نزد خدا و رسول او ملزم؟
جُز آن کسان که شمایان به قرب بیت‌الله   گرفته‌اید از ایشان عهود مستحکم
به قول خویشتن آن قوم تا وفادارند   نشان دهید شما همچنان ثبات قدم
یقین کنید که پروردگار دارد دوست   گروه [پاکدل] متّقین [این عالم]
۸- چرا نباشد اینسان؟ که گر ظفر یابند   نه [خود] رعایت خویشی کنند و نی پیمان
کنند قلب شما شاد با زبان [بازی]   ابا کنند به دل و اکثرند نافرمان
۹- و این گروه [به نابخردی] فروخته‌اند   نشانه‌های خدا را به قیمتی ناچیز
و خلق را ز ره او ممانعت کردند   بد است آنچه کنند این گروه [بی تمیز]
۱۰- به هیچ مومن و عهدی نمی‌کنند ابقای   که این گروه تجاوزگرند [و اهل جفای]
۱۱- و لیک توبه‌گر از [کفر پیشگی] کردند   و بهر اقامه امر نماز استادند،
[و بهر دادن سهم زکات از اموال   به حسب قاعدهٔ شرع دست بگشادند]،
شوند بهر شمایان برادر دینی   [که دل به شرک و به کفر گذشته ننهادند]
دهیم شرح و بیان آیه‌های خود را ما   برآن کسان که [به دل نور] معرفت دادند
۱۲- ولی اگر ز پی انعقاد پیمان‌ها   به پا شدند برای شکستن ایمان
وگر به دین شما نیشخند [و طعنه] زدند   نهید با زُعماشان نبرد را بُنیان
چرا که حرمت سوگند را نمی‌دارند   مگر که باز بگردند از ره [عدوان]
۱۳- وآن کسان که شکستند عهد وسوگندان   و ساعیان به آوارگی پیغمبر
و آن کسان که نخست از در ستیزه‌گری   در آمدند علیه شما [ستم‌گستر]
شما نباید با آن کسان در آویزید؟   مگر که ترسی از آن قومتان بُوَد بر سر؟!
و حال آنکه گرایمانتان بود به خدای   سزاست آنکه ازو بیمتان بود برتر

۱۴- به آن کسان به سوی کارزار روی آرید — که حقّ عذاب بآنها دهد بدست شمای
و خوارشان بنماید خدا و رسواشان — و چیره سازدتان [بر چنان گروه دغای]
به قلب مردم مؤمن [ز فتح و نصر شما] — دهد تشفّی [از ظلم خصم بی‌پروای]
۱۵- ز سینه‌های همه [مردمان با ایمان] — خروش و خشم کند [فتح مسلمین] ز ایل
قبول توبه نماید خدا ز هر کس خواست — و کردگار علیم است و آگه [کامل]
۱۶- و هست آیا در ذهنتان چنین پندار — که همچنان به ره خویش می‌شوید رهای؟
و یا خدای نسازد [معیّن و] معلوم، — گروه‌هایی از خلق را ز بین شمای؟
که بر جهاد گذارند پا [ی همت پیش] — و راز داری و یاری به جای یار خدای،
و یا بجای رسول و جماعت مؤمن — نکرده‌اند گزین [و ندیده‌اند روای؟
و آگه است خداوندگار بر هر فعل — که آوریدش [با فکر و دست خویش] بجای
۱۷- به مشرکین نرسد [پای پیش بگذارند] — که تا مساجد دادار را کنند عمران
و حال آنکه شهادت به کفر خویش دهند — [و آشکار نبُوَد این ز کردهٔ ایشان]
و کرده‌های چنین مردمی تباه شده است — و [illegible] آتش دوزخ بُوَند جاویدان
۱۸- کنند عمران تنها مساجد اللّه را — همان کسان که به دادار اهل ایمانند
نماز اقامه کنند و زکات پردازند — و پای بند [و مؤمن] بروز پایانند
بجز خدای ندارند بیم از احدی — ز راه یافتگان ای بسا که ایناند
۱۹- به کار آبرسانی به حاجیان بودن — و یا که عمران در مسجدالحرام، آیا،
بسان کار کسی [که] حساب می‌آرید — که اهل باور و ایمان بُوَد [به ذات] خدا؟
و معتقد به معاد است [و روز باز پسین] — و در جهاد براه خدا شده است بپا؟
و ایندو نزد خداوندگار یکسانند؟ — خدای می‌نبرد ظالمان براه هُدیٰ
۲۰- و آن کسان که شدند اهل باور و ایمان — و دل به هجرت دادند [و ترک شهر و دیار]
و در طریق الهی به مال و جانهاشان — [به شوق] پای نهادند در صف پیکار
بلند مرتبه‌تر در بر خدا هستند، — و رستگارند این مردمان [به‌روز شمار]

۲۱- خدایشان بدهد مژدهٔ [مسرّت بخش] ز سوی خویش بآن باغها و بُستانها
که ناز و نعمت سرشار اندران پایا [و جاودانه تمتّع برند از آنها]
۲۲- و جاودانه بسر میبرند [در آن جای] چرا که اجر بزرگی بُوَد به نزد خدای
۲۳- [و] مؤمنان! پدران و برادران شما اگر که کفر ز ایمانشان بود خوشتر
برای خود مگزینید از چنان مردم کسی که بهر شما دوست باشد [و یاور]
ور از شمای، کسی دوست گیرد از آنان [چنین کسی] بُوَد از مردم ستم گستر
۲۴- بگو: اگر که پدرها و [هم] پسرها را برادران و زنان و عشیره [و اعوان]
و مال و مایه که دارید با تجارت و کار که از کسادی آن بیمتان بُوَد [بر جان]
و خانه‌ها که [برای شماست] خوش [منظر] بُوَند عزیزتر از آفریدگار [جهان]
و از رسول خدا و جهاد راه خدای در انتظار بمانید [تا به وجه عیان]
خدای آرد فرمان خویش را به میان خدای ره ننماید به خلق نافرمان
۲۵- به راستی که خدا در مواضع بسیار و هم به رزم «حُنین» بود بر شما یاور
و آن زمان که شگفتی و شادمان حالی نصیب بود شما را ز کثرت لشکر
و هیچ سود نبردید [از آن سپاه‌گران] و تنگ شد به شما آن زمین پهناور
بتافتید رخ از دشمنان و [پا به فرار و روی‌گردان از دشمنان زورآور]
۲۶- سکون خویش پس از آن خدای نازل کرد برای قلب رسول خود و خداخواهان
برای یاری‌تان [ز آسمان] فرود آورد سپاهیانی از دیده شما پنهان
وکافران را در رنج و در عذاب افکند جزای مردم کفّار باشد اینسان [هان]

۲۷- سپس خدای، پس از این ز هر کس خواهد
قبول توبه کند [از جرائم و عصیان]

و کردگار [خود] آمرزگار می‌باشد
و مهربان [به همه خلق در نهان و عیان]

۲۸- [و] اهل ایمان! آن مشرکان پلید استند
و می‌نباید از امسال بعد، این افراد

تقرّبی به سوی مسجدالحرام کنند
وگر که بیم شما را بُوَد ز فقر و کساد

اگر خدای بخواهد [به مدّتی اندک]
ز فضل خویش کند بر شما عطای [زیاد]

کند توانگرتان کردگار کاو داناست
و هم حکیم [به احوال جملهٔ آحاد]

۲۹- به قوم اهل کتابی که نیست باورشان
به کردگار و [حساب و کتاب و] روز جزای

حرام کردهٔ ربّ و پیمبر او را
حرام می‌نشمارند [موقع اجرای]

نمی‌روند به حقّ بر طریق دین ورزی
[علیه اینان سازید جنگ را برپای]

که تا بدست خود [از ضعف و] خاکساری‌ها
دهند جزیه [و مانند در پناه شمای]

۳۰- یهودیان گویند: «عُزیر» پور خداست
مسیحیان هم گویند: پور او عیسی است

و این کلام [که سازند بر زبان جاری]
شبیه گفتهٔ کفّار پیش‌تر ز آنهاست

خدایشان بکُشد، پس چگونه این مردم
به جانب ره کج می‌روند؟ [از راه راست]

۳۱- گرفته‌اند [خود] احبار و راهبانهاشان
مسیح مریم را [این مردمان] بجای خدای

و حال آنکه بایشان نرفته فرمانی
بغیر آنکه پرستند داور یکتای

همان خدای که جز او خدای دیگر نیست
منزّه است که آرند شرک او بر جای

۳۲ ـ بران سرند که نور خدا کنند خموش | به گفته‌های خود [آن مردمان ناآگاه]
و حال آنکه نخواهد خدای غیر از این | که نور خود را بخشد کمال[در هر راه]
اگر چه [شعشعهٔ نور کردگار جهان] | بود به توده کفّار موجب اکراه
۳۳ ـ کسی است او که فرستاد [مر] پیمبر خود | ابا هدایت و آئین حقّ [برای بشر]
به اهل شرک بود گر چه موجب اکراه | کند به جمله ادیانش چیره [و برتر]
۳۴ ـ و اهل ایمان دانید این که بسیاری | ز راهبان وز احبار [از طریق تباه]
خورند مال خلایق [و نیز] آنها را | بدر برند ز راه خدا [به سوی گناه]
و آن کسان که زر و سیم را نهند بهم | و مصرفش ننمایند در طریق الاه
چنین کسان را آگاه کن که ایشان را | [بجرم کرده] عذابی است دردناک [براه]
۳۵ ـ بروز آنکه زر و سیم‌ها که اندختند | کنند تافته در آتش جهنم‌شان
جبین و پهلو و پشت [چنان گنه‌کاران] | کنند داغ بآنها[و برنهند نشان]
سپس بگویند: این‌ها ذخیره خود کردید | چشید طعم پس‌اندازهای خود [الآن]
۳۶ ـ بود به نزد خداوندگار [علی التّحقیق] | و در کتاب الهی [و متن لوح وجود]
بیافرید از آن روز کاسمانها را | و هم زمین را [بهر حیات خلق نمود]
دوازده عدد ماه‌ها مقرر داشت | چهارماه از آن را حرام پس فرمود
و این همانا [آن] دین استوار بود | بخود ستم ننمایید[در ره معبود]
به اهل شرک بتازید با تمام قوا | چنانکه کلاً تازند بر شمایان [زود]
به اهل تقوا دانید همره [و یار است] | بطور قطع و یقین آفریدگار [ودود]

۳۷ـ به طور قطع، مؤخّر نمودن ایّام [چنان کبیسه و تغییر ماههای حرام]

فزودن است به کفر وکشیده می‌گردند گروه کافر از اینجا به گمرهی [تمام]

چنانکه سالی آنرا حلال می‌دانند و خود حرام شمارند آن، بدیگر عام

و آنچه راکه خدایش حرام بنموده دهند وفق به ماه حلال ازین اقدام

و در نتیجه همان را خدای کرده حرام حلال سازند [آن کافران بدفرجام]

[به پیش دیدهٔ پندارشان] شده زینت خلافکاری‌شان [با چنان تفکّر خام]

و کردگار جهان، راه راست ننماید به مردمی که به کفر خود اندرند [مدام]

۳۸ـ ای اهل ایمان! آخر چرا [به روز نبرد] شوید چونکه فراخوانده از پی پیکار

عیان کنید ز خود سستی و گرانجانی [پی جهاد به راه شریعت دادار؟

مگر پسند شما شد حیات دنیایی به جای آخرت [و نور و نعمت بسیار؟

و حال آنکه حیات [موقّت] دنیا به نزد عقبا بس اندک است [و بی‌مقدار]

۳۹ـ اگر که پای به راه جهاد نگذارید خدای سازدتان بر عذاب سخت دچار

و قوم دیگری آرد [خدا] و ایشان را کند برای شما جانشین [و کارگزار]

شما زیان نتوانید زد به او [هرگز] بود توانا پروردگار بر هر کار

۴۰ـ [رسول را] نرسانید اگر شما یاری یقین بدانید، او را خدای نصرت داد

در آن زمان که به آوارگی کشاندندش گروه کافر [و بی‌یاوران بد بُنیاد]

و حال آنکه یکی را از آن دو تن می‌بود درون غار و به [همگام]خویشتن ایراد:

[از آنچه آمده ما را به سر] مشو نگران خدا به همره ما هست [و کار از او آباد]

به دل نهاد خدایش [قرار و] آرامش و لشکری ز پی یاوریش بفرستاد

که از نگاه شما مردمان نهان بودند و قصد [و نیّت] کفّار را فرو بنهاد

و آرمان الهی بُوَد که والا هست خدا عزیز و حکیم است [بر همه رخداد]

۴۱- روان شوید سبکبار یا که سنگین بار / به مال‌ها و به جان‌ها [به جبهه‌ها رانید]
سوی جهاد براه خدای روی آرید / که این برای شما بهتر است اگر دانید
۴۲- اگر که سود و ثمر زود دیاب می‌بودند / و یا که بود سفر سهل [و بی‌کلال و ملال]
ترا برای سفر همرهی نمودندی / و لیک راه پُر از رنج پیش آمده حال
به کردگار بخواهند خورد سوگندان / که ما نمودیمی بر راه این سفر اقبال،
اگر که تاب و توان داشتیم بهر سفر / نبود بیمی ما را [برای امر قتال]
و خویشتن را آنان هلاک می‌سازند / و کردگار بداند دروغشان به مقال
۴۳- خدای عفو کُنادت، چرا عطا کردی / اجازه‌شان [به عمل] پیش از آنکه دریابی؟
که چیست حالت افراد صادق آنان؟ / و کیست آنکه بیانش بُوَد به کذّابی؟
۴۴- و آن کسان که به پروردگار [عالمیان] / به قلبشان بُوَد ایمان [و هم بروز معاد]
به کسب اذن و اجازت ز تو نپردازند / برای دادن جان‌ها و مال‌ها به جهاد
و بر [ضمیر] کسانی که اهل پرهیزند / علیم باشد و [آگاه] کردگار [جواد]
۴۵- همان کسان ز تو عذر و اجازه می‌طلبند / که بر خدا و معادند فاقد ایمان
که قلب‌هاشان آکنده است از تردید / و خود به شبهه دچارند [و روح سرگردان]
۴۶- براستی که اگر داشتند عزم درست / برای آنکه گذارند پای در این راه،
پسی تدارک و تجهیز بودشان کاری / خدای داشت ولی ز انبعاثشان اکراه
بدین سبب به همان حال ضعف و سُستی عزم / [گرفت از آنان نیروی خاستن الله]
و گفته شد [به چنین مردمی] که بنشینید / به نزد خانه‌نشینان [دردمند و تباه]
۴۷- اگر که بین شما رهسپار می‌گشتند / نبود بهر شما جُز فساد از ایشان
چو در صفوف شما رخنه کرده بودندی / بُدند بهر شمایان ز فتنه اندیشان
و در درون شما [چشم و گوش‌ها] دارند / و آگه است خداوند بر ستم کیشان

۴۸- به راستی که ازین پیش هم به فتنه‌گری / و اخـتلال بکـار تـو داشـتند اصـرار

و بود ایـن سـان تـا امـر حقّ پـدید آمـد / به حالتی کـه نـبودند راضـی [از ایـن کـار]

۴۹- و بین ایشان باشد کسی که می‌گوید: / اجـازه ده [کـه نـیایم بـه جـبههٔ پـیکار]

[مـرا مـعاف نـما و] بـه فـتنه‌ام مـفکن / شـما بـدانـید اکـنون بـه فـتنه‌انـد دچـار

[بـه فـتنه‌انـد و] نـدانـند کـاتش دوزخ / بُـوَد بـدون گـمان [خـود] محیط بـر کـفّار

۵۰- ترا چو خیری آیـد شـوند نـاخشنود / ورت مـصیبتی آیـد [سـخن چـنین گـویند:]

حساب کـار خـود از پـیش مـا بـدانستیم / و شــادمانه، ره بـــازگشت مــی‌پویند

۵۱- بگو: جُز آنچه خدا بهر ما مقرّر داشت / [بـه هـیچ وقـتی] چـیزی نـمی‌رسد مـا را

خـدای سـرور مـا هست و مـؤمنان بـاید / شـوند [خـود] مـتوکّل خـدا [ی یـکتا] را

۵۲- بگو [به خصم]: که دارید چشم تـاما را / یک از دو حُسْن رسد: [نصر یا شهادت ما]؟

و مـا بـرای شـما نـیز انـتظار بـریم / عـذاب سختی بـر دست مـا و یـا ز خـدا

[کنون که حال چنین است]، انتظار برید / و نـیز مـا هـم چشـم انـتظار بـهر شـما

۵۳- بگو: کنید چـو انـفاق از سـر رغبت / و یـا کـه از در [بـی‌اشـتیاقی و] اکـراه

بـه هـیچ گـاه پـذیرفته از شـما نشـود / که بوده‌اید یکـی قـوم سـرکش [و گـمراه]

۵۴- نگشت مانع پذرفته گشتن نفقات / از آن گـروه بـجز کـفر، هـیچ امـر دگـر

که بر خدا و رسولش به سوی کـفر شـدند / و در نــماز کســلوار مــی‌شدند انـدر

[و چونکه دست به انفاق خواستندی بُرد / نـداشـتند جـز اکـراه [فکـرتی در سـر]

۵۵- نه مال‌ها و نه اولادشان نیندازد / ترا به حال شگفتی که هیچ جز این نیست

خدای خواهد [با این وسیله] آنان را / کند معذّب در عرصهٔ دو روزه زیست

و جان بدر رود از جسم‌های این مردم / به حالتی که بجز کفر [سود اینان چیست؟]

۵۶- و بر خدای قسم می‌خورند [آن مردم] / که از شما شده [و بر شمای پیوستند]

نه از شمایند آنان [ولی تقیه کنند] / که بیمناک ز [احوال] خویشتن هستند

۵۷- اگر که ملجاء و مهرب و یا مفرّ جویند / سبک روند [و به ترک شما همی گویند]

۵۸- و بین آنان در کار بخش آن صدقات / کسی بُوَد که ز کار تو عیبدان باشد

دهندشان اگر از آن، شوند خرّم دل / وگرنه خشم [از رخسارشان عیان باشد]

۵۹- ولی به آنچه خدا و رسولشان بخشید / [به حال شکر و رضا کاش گفته‌شان این بود:]

[عطای] خالق ما، از برای ما کافی است / خدا [ی رازق] و پیغمبرش بزودی زود

ز فضل خویش نمایند عطا به ما [نعمات] / بُوَد گرایش ما سوی کردگار [ودود]

۶۰- بُوَد زکات فقط از برای بی‌چیزان / و بینوایان [و آنانکه عامل آنند]

[و نرم کردن دلها برای جذب به دین] / [و خرج بهر جهاد و سلاح و سامانند]

و بردگان [که بخواهند گشت باز خرید] / و از برای کسانی که وام دارانند

و بهر مانده براه [و جد از مایهٔ خویش] / [همه] فریضه دادار [بهر انسانند]

و کردگار [بر آنها] بُوَد علیم و حکیم / [و این شرایط و احوال حکم یزدانند]

۶۱- و بین ایشان باشند آنچنان مردم / که بر پیمبر باشند موجب آزار

[و هم به باره پیمبر این چنین گویند:] / که زود باور باشد [نبیّ به هر گفتار]

بگو: به سود شما هست زود باوریش / به مؤمنان و خدا باورش بُوَد شُتوار

بر آن کسان ز شما رحمت خداوند است / که گشته است ز ایمان قلوبشان سرشار

و آن کسان که رسول خدای آزارند / بُوَد عذاب الیمی بر ایشان [در کار]

۶۲- برایتان به خداوند می‌خورند قسم / که می‌کنند شما را [ز خویشتن] خشنود

[و حال آنکه بباید که درک بنمایند] / اگر که دارند ایمان به کردگار [ودود]

که کردگار و نبی بیشتر سزاوارند / که تا کنند رضای چنین کسان موجود

۶۳- و در نیافته‌اند اینکه هرکسی جوید / ره مخالفت داور و پیمبر او،

نصیب [و بهره] او باشد آتش دوزخ / در آن مقیم بُوَد جاودانه [پیکر او]؟

و خفّتی بُوَد و خواری بزرگی این / [که بر جزای عمل آورند بر سر او]

۶۴- منافقان را از سوره‌ای به دل بیم است / مباد آنکه بگردد به ضدّشان نازل

و آشکار کند رازهای مخفی‌شان / بگو: به سخره بگیرید، [آن شود حاصل]

خدای، بی‌شک افشا کنندهٔ رازی است / که بیم هست شما را ز فاش آن بر دل

۶۵- وگر بپرسی از ایشان: چرا همی گفتید / به دین و مردم مؤمن به ریشخند کلام؟

بدون هیچ گمان پاسخ آورند چنین: / که بین ما سخن از کار خویش بود و پیام

و داشتیم [بدین گونه] خویش را سرگرم / [نه ریشخند شما بودمان کلام و مرام]

بگو: به مسخرهٔ کردگار و آیاتش / و بر پیامبر او نموده‌اید اقدام؟

۶۶- به راستی پس از ایمان به کفر رو کردید! / دگر بهانه نیارید و عذر [در این راه]

اگر که عفو کنیم از شمای جمعی را / دهیم عذاب به جمع دگر برای گناه

۶۷- و مردها و زنان منافقند چو هم / کنند امر به منکر و نهی از معروف

و دستشان را ز انفاق بسته می‌دارند / نموده‌اند فراموش کردگار [رئوف]

خدای نیز فراموش کرده آنان را / بُوَد گروه منافق به فاسقین [مألوف]

۶۸- به مردها و زنان منافق کفّار / بداده بیم خداوندشان ز دوزخ و نار

که جاودانه در آنند و بهرشان کافی است / عذاب دائمشان هست و لعنت دادار

۶۹- و چون کسانی از خلق پیش‌تر ز شمای — که از شمای ز نیروی و مال سر بودند

و بودشان ز شما زاد و رود افزونتر — ز مال دنیوی خویش بهره‌ور بودند

برید بهره شما هم ز مال و مکنت خود — و در همین ره، آن قوم، رهگذر بودند

به ژاژخایی پرداختید گاه سخن — چنانکه ایشان هم [در این صفت سمر بودند]

و کرده‌هاشان برباد رفت در دو جهان — [بدون فایده‌ای] صاحب ضرر بودند

۷۰- رسیده ایشان را اخبار مردم پیشین؟ — ز قوم نوح و [یا] مردمان عاد و ثمود؟

و [هم] ز قوم بَراهیم و مردم مَدیَن — و شهرها که [هم از قوم لوط] ویران بود؟

که انبیاشان وارد شدند بر ایشان — به معجزات [و آیات و پند و راهنمود]

و لیک آنان بر خویشتن ستم کردند — خدا نخواست بر آن مردمان ستم بنمود

۷۱- و مردها و زنانی که اهل ایمانند — بُوَند [در همه احوال، یار یکدیگر]

نماز را [به درستی] بپای میدارند — کنند امر بمعروف و نهی از منکر

زکات [مال به فرمان شرع] پردازند — کنند طاعت از کردگار و پیغمبر

و زود آردشان کردگار رحمت خویش — خدای عزیز و حکیم است [از همه منظر]

۷۲- به مردها و زنانی که اهل ایمانند — خدای وعدهٔ اعطای بوستانها داد

که نهرها بُوَد از زیردستشان جاری — و جای دائمشان [آن مساکن آباد]

و خانه‌ها که همه پاک و دلپسند بُوَند — بهشت‌هایی عدن و [همواره خرّم و شاد]

و برتر است رضای خدا ز هرچیزی — و رستگاری والاست این [برای عباد]

۷۳- تو ای پیمبرا با کافران و اهل نفاق — جهادآر و به ایشان بگیر سخت [و گران]

مکان و عاقبت آن کسان بُوَد دوزخ — چه بد سرا و سرانجام [بهر کینه‌وران]!

۷٤- و این کسان به خداوند می‌خورند قسم — که [آن کلام] نکردند بر زبان جاری

و حال آنکه هماناکلام کفرآمیز — نموده‌اند روان بر زبان خود [آری]

پس از پذیرش اسلامشان [دوباره شدند] — روان به جانب کفر [و ز شرع بیزاری]

و قصد امری کردند [کاندر اجرایش] — نگشت ساخته از دست آن کسان کاری

نخاستند به انکار تا خدا و رسول — ز فضل خویش بدادند مالشان [یاری]

پس ار به توبه گرایند، بهرشان بهتر — به انصراف روند ار ز سوی دینداری

خدایشان به دو دنیا دهد عذاب الیم — در این زمین نَبُوَدشان [صدیقی و] یاری

۷۵- و بین ایشان باشند مردمانی چند — که با خدای نهادند عهد بر این‌کار

که گر ببخشد از فضل خود خدا بر ما — زکات خویش دهیم و شویم از اَبرار

۷٦- ز فضل‌خویش خداوندشان چو بهره‌بداد — به بُخل‌ورزی و اعراض کارشان افتاد

۷۷- خلاف وعدهٔ خود با خدا چو ورزیدند — و [هم به جرم] دروغی که بر زبان رانند

[ز حال] تا که به دیدار کردگار رسند — [و تا به‌پای حساب خدای درمانند]

نهاد داغ [دورویی] خدا به دلهاشان — [از آن زمان که یکبار شکست پیمانند]

۷۸- و این ندانند،آیا که رازشان دادار — بداند ازچه نهندش به پردهٔ اِضمار؟

۷۹- وان کسان که نکوهش کنند [و استهزاء] — زد او خواهانی از مؤمنان پی صدقات

و یا به مردم درمانده طعنه‌ها بزنند — که جز به سعی نیابند صدقه [از نفقات]

خدا به مسخره گیرد چنان کسانی را — و دردناک بُوَد بهر آن کسان نقمات

۸۰- برای آنان غفران طلب کنی یا نه   [تفاوتی ننماید به حالت ایشان]
اگر بخواهی هفتاد بارشان غفران   خدای می‌نپذیرد، برای آن مردم
به کردگار و رسولش چو کفر ورزیدند   خدا نگردد هادی بقوم نافرمان
۸۱- کشیده پا ز جهاد و بخانه برده پناه   و در مخالفتِ با رسول حق خوشحال
نخواستندی در دل به مال و جانهاشان   جهاد در ره دین خدا [و محو ضلال]
[برای عذر و بهانه] چنین سخن گفتند   به فصل گرم نباشید رهسپار قتال
بگو [بآنان: با عقل] اگر که در یابید   شرار دوزخ افزون بُوَد [ز گرمی سال]
۸۲- بباید اندک خندند وگریه بسیار   که بهر ایشان این است کیفر کردار
۸۳- اگر که باز بگرداند کردگار ترا   به سوی جمعی از آنان و آمدند فراز
و بودشان ز تو درخواست [تا که از این پس]   به همرهی تو [در هر کجا] شوند مجاز
بگو: به هیچ زمان نیستید همره من   و هیچ جنگی با من نمی‌کنید آغاز
چرا که بار نخستین شما رضا دادید   [illegible] خانه‌نشینی [بروزگار نیاز]
به خانه‌ها بنشینید و باز هم باشید   به جمع خانه‌نشین [همچو پیش از این] دمساز
۸۴- و هیچ‌گاه به فردی که مُرده از آنان   مخوان نماز و سرگور او ممان برپای
که کفرورزی کردند بر خدا و رسول   به حال کفر برفتند هم از این دنیای
۸۵- وگر که مال و منالی از آن کسان باشد   نباید آنکه ترا در شگفتی اندازد
و هیچ نیست بجز این که رای دادارست   که در حیات دچار عذابشان سازد
بحال کفر [که در آن بسر همی بردند   ز قید پیکرشان] جانشان برون تازد
۸۶- و سوره‌ای چو بیاید [بدین مفاد و قرار   که مردمان] بخداوند آورید ایمان
و با پیمبر او عازم جهاد شوید   توانگران‌شان آیند بهر استیذان
[که عذر ما بپذیر و] به ما اجازت ده   که تا به خانه‌نشینان شویم [هم سامان]

۸۷- رضا به خانه‌نشینی خویشتن دادند　　و همنشینی با آن کسان خانه‌نشین

نهاده گشت به دلهایشان [نشان نفاق]　　و درک می‌نکنند [و نمی‌اند واقع بین]

۸۸- ولی پیمبر و آن مؤمنان که همره او　　به مالها و به جانهای خود کنند جهاد

نصیب آنان [از حق] بُوَد نکویی‌ها　　ز رستگارانند این گروه [نیک نهاد]

۸۹- نموده است مهیّا خدایشان جنّات　　که از فرود [همه] جویهای جاری هست

و جاودانه در آن باغها سکون یابند　　و این فلاح بزرگی [ز سوی باری] هست

۹۰- گروهی از عربان آمدند در بر تو　　که اذن ماندن در خانه‌شان کنی صادر

شدند خانه‌نشین نیز آنچنان مردم　　که بر خدا و نبیّ بُد دروغشان ظاهر

و زود باشد تا دردناک عذاب آریم　　برای قومی از آنان که [رفت و] شد کافر

۹۱- به عاجزان و مریضان و تنگدستان نیست　　کسانی که [illegible] ندارند دست بخشش پیش

اگر برای خدا و رسول او باشند　　ز خیلِ مرکز [نیکو شعار و] نیک‌اندیش

و بهر اهل نکویی نه هست ایرادی　　بود خدای غفور و رحیمِ [بندهٔ خویش]

۹۲- و نیز نیست گناهی بر آن چنان افراد　　که بر حضور تو ره یافتند خواهشگر

که تا سواره کنی رهسپارشان اما　　تو گفتی اینکه مرا نیست مرکبی در بر

که بر نشانمتان، پس مراجعت کردند　　به حالتی که شد از اشک چشمهاشان تر

غمین از اینکه چرا دستشان تهی باشد　　که تا هزینه نمایند از برای سفر

۹۳- بر آن کسانی تنها روا بود ایراد　　که با وجود فراوانی تمکّن و مال

ز پیشگاه تو عذر و اجازه می‌خواهند　　به جمع خانه‌نشینان‌شان کنی [خوشحال]

خدای مُهر [دوریی] بزد به دل‌هاشان　　[و عاجزند ز ادارک این چنین احوال]

۹۴- مراجعت چو نمودید جانب ایشان　　شوند نزد شما عذرگوی و پوزشخواه

بگوی: عذر میارید [بهر کردهٔ خویش]　　که نیست باور ما [هیچگاه عذر گناه]

براستی که ز بعضی صفات و حال شما　　نموده است خداوندگارمان آگاه

و کردگار و رسولش گواه می‌باشند　　به کرده‌های شما [و بفکرهای تباه]

به سوی آنکه نهان و عیان همی داند　　برندتان [پس از این زندگانی کوتاه]

و آنگه است که از کرده‌های دنیاتان　　خبر دهد به شماها [ز سرنوشت سیاه]

۹۵ - مراجعت چو نمودید جانب ایشان　　قسم دهند شما را به [ذات] پار خدای

که چشم پوشید [از کارهای رفته‌شان]　　و لیک روی بتابید از آن گروه شمای

از آن سبب که پلیدند و بر جزای عمل　　جهنّم است سرانجام آن کسان و سرای

۹۶- کنند یاد قسم از برایتان که شما　　شوید راضی از کار و کردهٔ ایشان

شما اگر هم گردید از آن کسان خرسند　　رضای نیست خدا از گروه نافرمان

۹۷- و آن طوایف صحرانشین اعرابی　　فزون‌تر بوند ز کفر و دورویی از دگران

به چند و چون شریعت و آنچه حقّ به رسول　　نموده وحی، [پسی] پیش‌تر ز بی‌خبران

[و آنچه را که بُوَد د ر نهان و یا که عیان]　　علیم هست و حکیم است کردگار بران

۹۸- کسانی از عربان آنچه را کنند انفاق　　ورا غرامت [در مال] برحساب آرند

و از برای شما ناگوار حادثه‌ها　　[همواره در دل خود] انتظار میدارند

نصیب آنان بادا! چنان حوادث [تلخ]　　خدا سمیع و علیم است [تا چه پندارند]

۹۹- و بعض دیگر از اعراب را بُوَد ایمان　　به کردگار و [حساب کتاب] روز معاد

و آنچه را [که ز اموال خود] کنند انفاق　　برای قرب الهی کنند از آن یاد

و هم درود و دعای پیمبرش دانند　　و ازی این سبب قرب هست [بهر عباد]

و حقّ به زودی‌شان د رجوار رحمت خویش　　برد که اوست غفور و رحیم [بر آحاد]

۱۰۰- و پیشگامانِ نخست [در اسلام] | چه [از گروه] مهاجر چه [تیرهٔ] انصار

و [تابعان] که به حسن عمل [و باخلاص] | بآن دو تیره دیگر شدند یاور و یار

خدای باشد خشنود از [همه] آنان | وآن جماعت هم خشنود [و راضی] از دادار

و بهر آنان آماده کرده بُستانها | که هست جاری از زیر دستشان انهار

و جاودانه در آن باغها مقیم شوند | و این فلاح بزرگی است [بهر هر دیندار]

۱۰۱- ودر میان عرب‌ها ز حول وحوش شما | منافقان ز مدینه در این زمان باشند،

که گشته‌اند گرفتار خُلق و خوی نفاق | [ولی ز دید تو، آن مردمان نهان باشند]

تو آن گروه [منافق] نمی‌شناسی لیک | برای ما [به همه حالتی] عیان باشند

دوبار عذاب بآن مردمان روا داریم | دچار کیفر پُر خوف [و بی‌امان] باشند

۱۰۲- و دیگرانی هستند و کرده‌اند اقرار | به [جرمها و] گناهان که کرده‌اند ز پیش

و فعل‌های بد و نیک را [بهم ادغام | نموده‌اند [بامید عفو داور خویش

چراکه هست خداوندگار بخششگر | [و مهربانی او بهر بندگانش بیش]

۱۰۳- ز مال‌هاشان کفّاره‌ای از ایشان گیر | که پاکشان کنی [و جُرمشان بری ز میان]

دعا بکن به حقّ آن کسان، که از سوی تو | دعاست موجب آرامش [دل] ایشان

و کردگار شنوا [ی هر سخن] باشد | و اوست دانا [بر کار مردمان جهان]

۱۰٤- خدا قبول کند توبه را و [کفارات] | ز بندگانش، آیا خود این نمیدانند؟

و اینکه توبه‌پذیر است و مهربان باشد | [به آن کسان که پس از توبه سر به فرمانند]

۱۰۵- بگو: کنید شما کار خود، که می‌نگرند | خدا، رسول خدا، مؤمنان، بکار شمای

دهند رجعت‌تان سوی محضری زودا | به نزد عالم امر عیان و ناپیدای

سپس ز حاصل افعالتان [به دور حیات] | خبر دهد به شما [کردگار بی‌همتای]

۱۰۶- و مردم دگری کارشان بُوَد موقوف | بآنچه خواهد بودن مشیّت دادار

عذابشان بدهد یا که عفوشان سازد | خدای هست علیم و حکیم [بر هر کار]

۱۰۷- به قصد لطمه و اضرار مردم مؤمن ... گروه دیگر کردند مسجدی بر پای

برای تفرقه اندازی و اشاعهٔ کفر ... کمین گهی ز پی دشمنان دین خدای

همان کسان که از این پیش با خدا و رسول ... به قصد حرب برون آمدند [بی‌پروای]

و بانیان [همان جا] قسم همی خوردند ... که غیر خدمت و جُز خیرمان نباشد رای

ولی خدای گواهی دهد که آن مردم ... کلامشان [همه] کذباست [و حرفشان بی‌پای]

۱۰۸- و هیچوقت در آن جایگه درنگ مکن ... به مسجدی که ز اوّل بناش بر تقواست

ترا درنگ در آن مسجد است شایان‌تر ... رجال [شیفتهٔ] پاکی و صفا آنجاست

که دوستدار طهارت بُوَند و پیرایش ... محب پاکی و تطهیر [ذات پاک] خداست

۱۰۹- و آن‌کسی که نموده‌است مسجدی بنیان ... به‌قصد پاکی و جلب رضای حق، بهتر؟

و یا کسی که لب پرتگاه لرزانش ... بنای مسجد برپا نموده [تا یک سر]

درون آتش دوزخ کشند وارونش؟ ... خدای ره ننماید به جمع ظلم سیَر

۱۱۰- و آن مقام که بنیاد آن گذاشته‌اند ... همیشه د ردلشان شک و شبهه‌انگیز است

که تا شود دلشان پاره و پراکنده ... خدا علیم و [وراکار حکمت‌آمیز است]

۱۱۱- خریده است خداوند در ازاء بهشت ... ز اهل ایمان اموال و جان ایشان را

[همان کسان] که به‌راه خدا قتال کنند ... و می‌کُشند و یا می‌دهند [خود] جان را

به راستی و درستی عهد حقّ بنگر ... به متن تورات، انجیل، نصّ قرآن را

و کیست آنکه ز پروردگار عالمیان ... وفای دارترین است، عهد و پیمان را؟

و از چنین ستد و داد شادمان باشید ... بزرگ فوز همین است [نوع انسان را]

۱۱۲- و توبه کار و پرستشگرند و شکرگزار　　و روزه‌دار و اهـل نـماز و اهـل سـجود

و آمران بـه مـعروف [ایـن کسان هستند]　　و نـاهیان ز مـنکر [چـنانکه بـاید بـود]

و بـهر حکـم خـداونـد پـاسدارانـند　　به مؤمنان بـرسان ایـن بشارت [معبود]

۱۱۳- برای مردم مشرک اگرچه خویشاوند　　چـو آشکـار شـود کـاهل دوزخند و گـناه،

سـزای نـیست رسـول خـدا و مؤمن چـند　　شـوند بـر در پـروردگار غـفران‌خـواه

۱۱٤- و مغفرت‌طلبی کرد [اگر که] ابراهیم　　[بـرای آنکـه خـدا بگـذرد ز جـرم پـدر]

نـه جُز بـخاطر آن گـونه وعـده‌هایی بـود　　کـه داده بـود پـدر را از عـهد پـیش پسـر

ولی چو دیـد کـه او دشـمن خـداونـد است　　بری شـد از پـدر [وز وهـمی نـمود حـذر]

چرا که بود [در آن قـوم شـخص] ابـراهیم　　[نکـش پـیامبر] دردمـند و صـبر سِیَر

۱۱۵- خدای نیست بران سر که مردمانی را　　پس از هـدایت بـنهد بـه گـمرهی انـدر

مگـر ز پـیش [مـعیّن نـموده] و روشـن　　هـر آنـچه راکـه بـباید از آن کـنند حـذر

و کـردگار [جـهان] بـی‌گمان بُـوَد دانـا　　به هرچه هست [به هستی و نیستی یک سر]

۱۱٦- و حکـمرانـی از آنِ کـردگار بُـوَد　　بـه آسـمانها و زمـین بـدون گـمان

دهـد حـیات و [بـه وقت اجـل] بـمیرانـد　　بـجز خـدای نـداریـد یـار و یـاور [هـان]

۱۱۷- خدا به حقّ رسول و مهاجر و انـصار　　کـه گـاه سـختی کـردند پیروی [از دین]

ز سـوی خـویش گـذشتی و رحـمتی آورد　　در آن زمان که گـروهی شـدند [ظـاهربین]

و مـانده بـود زمـان کـمی کـه بـعضی را　　دل از [جـهاد و اطـاعت] بگـردد [و آنین]

سـپس خـدای از آنـها گـذشت کـرد گـناه　　که مهربان و رئوف است او [به اهل یـقین]

۱۱۸- و نیز آن سه که [در روزهای بس سخت تبوک] [وجود خویش مصون داشتند از آن جنگ]

[و لیک سر به گریبان خویش چون بردند] زمین بااین همه وسعت برای‌شان شد تنگ

و تنگدل شده، دریافتند [این واقع] که نیست ملجأشان جز سوی خدا [آهنگ]

خدای داد چو توفیق توبه برایشان براه توبه نهادند پا [بدون درنگ]

بدون شک [و گمانی] خداست توبه‌پذیر و مهربان [به همه بندگان ز هر فرهنگ]

۱۱۹- ای اهل ایمان پروا کنید از دادار [و نیز] باشید از خیل راستان [در کار]

۱۲۰- به خلق ساکن شهر مدینه این نرسد [و بر طوائف اعراب گرد آن سامان]

که [حسب مصلحت خود] کنند سرپیچی از آنچه را که رسول خدا دهد فرمان

و یا عزیزتر از جان [پاک] پیغمبر [از آن] خویش شمارند عزیز [در میدان]

چرا که حالتی از هیچ تشنگی و تعب و هیچ گرسنگی [در ره خدای جهان]

و هیچ گامی در [کشور و] قلمرو خصم که خشمشان را آرد به [جوشش و غلیان]

و دستبرد و شکستی به دشمنان ندهند مگر ثواب یکی فعل نیک را از آن

به کارنامهٔ اعمالشان به ثبت رسد خدا فرو ننهد اجر صالحان [زمان]

۱۲۱- و هیچ خرجی از خرد تا کلان نکنند و هیچ جا را بر زیر پای نگذارند

به کارنامهٔ آنان مگر که ثبت شود [حساب حسن عمل را تمام بنگارند]

و کردگار به فرجامشان دهد اجری که نیک‌تر بُوَد از آنچه در عمل دارند

۱۲۲- سزای نیست [همه] مؤمنان برای جهاد شوند جانب میدان جنگ راهسپار

ز هر قبیله و لیکن چرا گروهی چند پی جهاد نگردند عازم پیکار؟

که دین پژوه شوند و به بازگشت از رزم دهند از پی تقوا بقوم خود هشدار

۱۲۳- به اهل کفر که باشند بر شما نزدیک   گروه مؤمن! [و صاحب یقین]سپه رانید

و باید اینکه بیابند از شما ز بری   خدا به متّقیان یاور است [این] دانید

۱۲۴- و سوره‌ای [به پیمبر] چو می‌شود نازل   [کلام بعضی اینسان بُوَد به بعض دگر:]

ز سوره‌ای که شده نازل، [از میان شما]   کدام را شده ایمان به قلب افزونتر؟

ولی به مردم [صاحب یقین و] با ایمان   یقین فزاید و بر قلبها سرور آور

۱۲۵- ولی به مردم بیمار دل پلیدی‌ها   بر آن پلیدی [موجود] شان کند افزون

[از بعد کوردلی‌ها و زشتکاری‌ها]   به حال کفر [از این زندگی] روند برون

۱۲۶- و خود نبینند آیا که پیش می‌آید   برای آنان یک یا دو آزمون در سال؟

و باز توبه نیارند [از گذشتهٔ خود]   و هیچ پند نگیرند [از این کلال و ملال]

۱۲۷- و سوره‌ای [به پیمبر] چو می‌شود نازل   نگاه بعضی از آنان فتد به بعض دگر

سپس بپرسند: آیا کسی ببیندتان؟   و چون نیابند [از هیچ‌کس نشان و اثر]

شوند منصرف آنان [از شاهراه هُدیٰ]   بَرَد خداشان دلها سوی دگر [معبر]

[و این جزای به آنها خدا دهد] ز آن روی   که بی تمیز کسانند [و دور از عقل و نظر]

۱۲۸- به راستی که شما را پیامبری آمد   که [برگزیدهٔ دادار] از میان شماست

[فتد بدوش شما هرچه بار رنج و تعب   بران رسول گرامی گران و جانفرساست]

به حدّ اعلا او بر شما هواخواه است   و مهربان به [همه] مؤمنان با تقواست]

۱۲۹- چو رویگردان گشتند از تو [آن احاد]   بگو که: کافی باشد مرا خدا [ای رحیم]

خدای، آنکه جز او نیست کردگار دگر   مرا باوست توکّل وز وست عرش عظیم

۱۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ یونس (مکیّ، ۱۰۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- الف، لام، را آیه‌هایی است این [ز برنامهٔ] حکمت‌آموز [دین]

۲- شگفت‌آور است این برای أنام که بدهیم از ایشان به مردی پیام؟

که هشدار ده خلق را [بر عذاب] [که بینند بر کردهٔ ناصواب]

و بر مؤمنان این بشارت بده [و بر لطف باری اشارت بده]

که دارند نزد خداوندشان مقامی و جاهی [أبا عزّ و شان]

و گفتند آن کافران [این شمار] که می‌باشد این جادویی آشکار

۳- خداوند، پروردگار شماست که شش روز موجود بنمود [و راست]

[همه] آسمانها و [مهد] زمین سپس چیره آمد به عرش [برین]

و تدبیر سازد به کار جهان شفیعی نمی‌باشد اندر میان

مگر از پس اذن [پروردگار] خداوند را این چنین است [کار]

و او را پرستید [بی‌چون و چند] و آیا [از اینها] نگیرید پند؟

۴- رجوع شما جملگی سوی اوست و بر حسب قولش که صدق [و نکوست]

همو آفرینش نهاده بنای سپس بازگرداند آن را بجای

که آنان که ایمان بیاورده‌اند و افعال شایسته‌ای کرده‌اند،

دهد اجر ایشان به مبنای داد و قومی که بر کفر خود ایستاد

از آنهاست نوشابه‌ای از حمیم و [در پیش] دارند عذابی الیم

۵- وآن کس بُوَد او که خورشید و ماه نموده است تابنده و جایگاه،

مقرّر نموده [برای قمر] که دانید از آن سال‌ها را [گذر]

و این را که ایزد به هستی فزود بجز حقّ نیاوردش اندر وجود

به تفصیل، آیات خود کردگار کند بهر دانندگان آشکار

۶- و آمد شدن‌های لیل و نهار و در آسمان و زمین، کردگار

همه هرچه کاورد اندر وجود پی عبرت اهل تقوای بود

۷- کسانی که از بهر دیدار ما ندارند امید [و ایمان] بجا
و شادان شده بر حیات جهان و خشنود گشتند و راضی از آن
و بر چند روز جهان مایلند هم آنان کز آیات ما غافلند
۸- بُوَد بهر فعل [بد و خامشان] جهنّم سرا و سرانجامشان
۹- و آنسان که ایمان بیاورده‌اند و افعال شایسته‌ای کرده‌اند
به پاداش ایمانشان کردگار شود رهنمونشان بآن باغسار
[که باشد پُر از لطف و روح و روان] و از ذیلشان نهرهایی روان
۱۰- و سُبحانَکَ اللّه ست [وایشان سلام و تحیّات نجوایشان
[و ختم] دعاهایشان باشد این که: الحمدُلله ربّ العالمین
۱۱- بدان سان که مخلوق از بهر خویش بخواهند تا خیر افتد به پیش
خدا هم شتاب ار نمودی به شرّ اجلشان بکردی رسیدی به سر
بلی، ناامیدان بدیدار ما [بدانند کاین سان بُوَد کار ما:]
به طغیان خود واگذاریمشان که سرگشته باشند [چون بی‌هُشان]
۱۲- به انسان چو رنجی رسد پیش روی به درخواست از ما [شود چاره‌جوی]
چه خفته به پهلو، چه اندر نشست چه استاده [او را دعا بر لب است]
بگیریم چون رنج او را ز پیش [سبک] روی بنهد سوی راه خویش
تو گویی که از بهر آن رنج و درد به خواهشگری رو سوی ما نکرد
و از بهر افراد اسرافگر مُزیّن رسد کارشان در نظر
۱۳- و قوم ستمکار پیش از شمای [به کیفر] سپردیمشان بر فنای
بر آنان رسولانشان معجزات ببردند و آن مردمان [طغاة]
نبودند [آیین و] ایمان گرای ستم پیشگان را دهیم این جزای
۱٤- و از بعد ایشان در این سرزمین شما را نمودیم [ما] جانشین
[شما را همان حال و کار آوریم] که تا حال و کار شما بنگریم

۱۵- و آیات شیوا و پیدای مای — چو خوانی بر آن مردم [تیره‌رای]
همان ناامیدان بدیدار ما — بگویند [در باب گفتار ما]:
که قرآن دیگر بجز این بیار — به تغییر یا اینکه این را سپار
بگو: این مرا کی رسد تا ز خویش — در آن [قلب و تحریفی] آرم به پیش
بجز وحیی کاید ازو سوی من — [مُطاعی] نباشد فراروی من
ز عصیان به ربّم [که باشد کریم] — بترسم ز روز عذاب عظیم
۱۶- بگو: گر که می‌خواستی کردگار — نمی‌خواندم آن بر شما [آشکار]
و هم ذات پروردگار جهان — نمی‌ساخت آگه شما را بر آن
به سر بردم عمری میان شمای — نیارید با عقل این را بجای؟
۱۷- بدین سان که باشد ستمکارتر؟ — از آن کس که [در جهل و آراء شرّ]
دهد نسبت کذب بر کردگار — و انگارد آیات او کذب‌وار؟
بلی، می‌نخواهند شد رستگار — کسانی که باشند عصیان شمار
۱۸- پرستند اینسا بجای خدای — [کسی کاو تهی باشد از علم و رای؟]
نه آرد زیانی به آنها پدید — نه ز آنها بدین قوم سودی رسید
وگویند: اینان به نزد خدا — شفیعند از بهر اعمال ما
بگو: ای مردم! شما بر خدای — به چیزی که او را نه علم است و رای،
نه در آسمانها نه اندرین زمین — توانید داد آگهی این چنین؟
و پاک و منزّه بُوَد کردگار — که بدهند بر او شریکی قرار
۱۹- نبودند مردم [ز عهد اوان] — بجز امّت و احدی [در جهان]
[چو رخ داد مابین ایشان خلاف — پدیدار شد [چهره‌] اختلاف
نمی‌بود اگر وعدهٔ کردگار — کزین پیش بگرفته [با او] قرار
[به حکم و جزا می‌شد از هر دری] — میان چنین مردمی داوری
۲۰- وگویند: از حقّ برای رسول — چرا معجزی می‌نیابد نزول؟
بگو: آگهی داشتن از نهان — بُوَد خاصّ پروردگار [جهان]
شما منتظر [بهر فرجام کار] — بمانید و ما نیز در انتظار

۲۱- پس از آنکه رنجی بمردم رسید / چو خواهیم راحت بآنها چشید

به آیات ما [در چنان وقت و حال] / بگردند [آن مردمان] بدسگال

بگو آنکه بر فعل‌مان داور است / به اندیشهٔ مکر چابکتر است

و هر مکر کاید ز سوی شما / نویسند آن را [رسولان] ما

۲۲- بُوَد او خدایی که در بحر و بر / شما را بَرَد سوی سیر [و سفر]

چو کشتی نشینید و کشتی‌شان / برد باد آرام [و دامن‌کشان]

از آن سیر آرام گردند شاد / ولی چون [بناگه] وزد تندباد

برد موجشان چون [ببالا و زیر] / و یابند خود را ز هر سو اسیر،

به اخلاص در دین [و با حال زار] / خدا را بخوانند [از اضطرار]

که ما را دهی زین خطر گر نجات / بباشیم از شاکران [در حیات]

۲۳- و سازد رهاشان چو پروردگار / [illegible] در زمین [خدا، آشکار]

بنا حقّ نمایند عصیانگری / بدارید ای مردم! چنین باوری

که طغیانتان میرساند زیان / و سود اندک است از حیات جهان

سپس بازگشت شما سوی ماست / دهیم آگهی‌تان بدانچ از شماست

۲۴- بُوَد داستان حیات جهان / همانا چو آبی که از آسمان

فرستیم و بار رستنی‌های خاک / مرکّب شود از برای خوراک

هم ابناء انسان از آن برخورند / و هم چارپایان در آنها چرند

چو شد شاخه‌ها پُرگل و پُر ستاک / و زیبا شد و دلنشین چهر خاک

ببردند اهل زمین این گمان / که بر دست آنهاست کار جهان

به شب یا به روز امر ما در رسید / نمودیم محصول ایشان حصید

نمودیم [هرچیز را] آنچنان / که گویی زدی هیچ نَبوَد نشان

کنیم آیه‌ها را صریح و روان / برای [همه] اهل فکرت بیان

۲۵- خداوند خواند به دارالسّلام / [هر آن را که شد صالح و نیکنام]

و هم هرکسی را که دادار خواست / هدایت نماید سوی راه راست

۲۶- بـرای نکـوکار مـردم، چـنان | بـود، [بـلکه انـعام] بـرتر از آن
بـه سـیمای آنـان نـباشد غـبار | ز خـواری [کـفر و بـد روزگـار]
هـم ایـنان بـباغ بـهشت انـدرند | و جـاوید در آن بـسـر مـیبرند
۲۷- و آنـان کـه دارنـد کـردار بـد | [بـدانـند ایـنسان جـزاشـان رسـد]
نشـیند بـه سـیمای ایشـان غـبار | ز خـواری [و کـردار نـاسازگار]
نـدارنـد در نـزد پـروردگار | نـه پشت و پـناه و نـه تـیمار دار
تـو گـویی کـه بـا پـاره‌هایی ز شام | شـده چـهرهٔ [جـملگی] تـیره فـام
هـم ایـنان [بـه قـعر جـحیم انـدرند] | و جـاوید در آن بـه سـر مـیبرند
۲۸- بـروزی کـه مـا [مـردمان جـهان] | بـه مـحشر در آریـم، گـوییم [هـان]
شـما مشـرکان بـا شـریکان پـیش | بـمانید و بـینید [بـا چشم خـویش]
سـپس بـین آنـها و بُت‌هـایشان | کـه بـودند پـابند آرای‌شـان
هـمانگه جـدایـی کـنیم آشکـار | شـریکان ایشـان در آن گـیرودار
بگـویند: [کـای جـمع نـاباوران] | نـبودید مـا را پـرستشگران
۲۹- خـداونـد [سـبحان] مـیان شـما | و [illegible] بس بـود از بـرای گـوا
کـه کـلاً ز [حـالات و] طـاعاتتان | [illegible] از عـباداتـتان
۳۰- در آنجای هـرکس بـه افـعال پـیش | بـیابد ز دادار پـاداش خـویش
و بـرگشت داده شـوند [آن زمـان] | سـوی سـرور راسـتین [جـهان]
و هـر کـذب و کـفری کـه بستند کار | از آنـها نـهان گـردد [و تـار و مـار]
۳۱- بگـو: کـیست کـز آسمان و زمین | شـما را دهـد رزق [و روزی چـنین]؟
و یـا کـیست بـر گـوش و چشم [شما] | [خـداونـدگار است و] فـرمانروای؟
کـه زنـده ز مـرده بـیارد بـه در | و هـم مـرده از زنـده آرد بـه بـر؟
و آن کـیست تـا [جـمله] کـار جـهان | بـه تـدبیر [و حکـمت] بسـازد روان؟
و زودا کـه گـویند: پـروردگار | بگـو: چـون نـباشید پـرهیزگار؟
۳۲- [بـلی] ایـن چـنین است پـروردگار | خـدای بـه حـقّ شـما [کـردگار]
پس از حـقّ بـجز گـمرهی چیست راه؟ | بـرید از چـه سـوی ضـلالت [پـناه]؟
۳۳- خـدای تـرا حکـم بـر مـا یـقین | مـحقق بگـردید [و نـافذ] ازیـن
[کـه آنـان یـکی قـوم نـاباورند] | و ایـمان [بـه یـزدان] نـمی‌آورند

۳۴- بگو: از شریکان که بهرخدا   گرفتید [و بر آن فشردید پا]،
بُوَد آنکه هستی نماید بنای   سپس بازگرداند آن را بجای؟
بگو: اوست تنها که بنیان نهد   به هستی پس آنگاه پایان دهد
[چون این است ذات و صفات خدای]   چرا پس به بیراهه بنهید پای؟
۳۵- بگو: آن شریکان که بهر خدا   شما قائلید [و بر آن پابجا]
که، بر راه حقّ رهنمای شماست؟   بگو: راه حقّ را، خدا رهنماست
اطاعت نمودن سزاوارتر   بود از چه کس [بهر نوع بشر]؟
به حقّ، آنکه ارشاد مردم کند؟   و یا آنکه ره را به خود گم کند؟
مگر آنکه آن را کشندش براه   [از آن روکه ره را نداند ز چاه]
شما را چه آمد بسر [این زمان]؟   چسان داوری می‌نمایید [هان]؟
۳۶- و اغلب کسانی از آن مردمان   نباشند پیرو بغیر از گمان
گمان هیچ حقّ را نیارد ببار   و داناست بر فعلشان کردگار
۳۷- نشاید که این مصحف [نامدار]   بُوَد از کسی غیر پروردگار
بلی، هست [همسو و] همخوان بآن   کز آن پیشتر آمده [بر جهان]
و خود هست روشنگر آن کتاب   و شکّی نباشد در آن راهیاب
و از سوی دادار [کُلّ جهان   رسیده است بر مردمان با بیان]
۳۸- و یا اینکه گویند [قوم جهول]   بُوَد ساخته این [بدست رسول]
بگو: صادقید ار شما در کلام   بیارید یک سوره چون این [پیام]
و در روبروی خداوندگار   هر آن را که خواهید گیرید یار
۳۹- حقّ این است، چیزی که آگه از آن   نباشند مردم [به حدّ توان]
و پیدا نگشته سرانجام شان   و باشند نادان به فرجام شان
دروغش بدانند [و بی‌اعتبار]   و از پیش هم، این چنین بوده کار
به تکذیب پرداختند و نگر   ستم پیشگان را چه آید به سر
۴۰- وز ایشان کسی را بآن باور است   وز آنها دگر کس بآن منکر است
و پروردگار تو آگاه‌تر   بود بر [همه] اهل افساد [و شرّ]
۴۱- گرت آن کسان کذاب انگاشتند   [و در حقّ تو سوء ظنّ داشتند]
بگو: کرده من تمامی مراست   و فعل شما نیز آنِ شماست
و هر گونه فعل آید از من بجای   [شما را نباشد بآن حُسن رای]
شما نیز سازید هرگونه کار   من از آن بری باشم و برکنار
۴۲- و باشند از ایشان کسانی دگر   [که گیرند گفت تو با گوش سر]
توانی کران را رسانی کلام؟   و لو آنکه نَبْوَد خردشان تمام؟

۴۳- و باشد [در آن قوم] فردی دگر — که بیند ترا [لیک با چشم سر]
ولی کورها را توانی هُدیٰ — اگر چند ز اهل بصیرت جُدا؟
۴۴- نخواهد ستم بر کسی کردگار — خود آرند بر خود ستم را [ببار]
۴۵- بروزی که آرندشان بر معاد — [زمان بهرشان آید این‌سان بیاد:]
تو گویی بجز ساعتی از زمان — نبودند [در گور یا در جهان]
شناسد هم را [در آن حال و کار] — به حقّ بر لقاء خداوندگار،
به ناباوران حاصل آید زیان — نبودند رهیافته [در جهان]
۴۶- وگر ز آنچه وعده بایشان دهیم — یکی بخش را [پیش چشمت نهیم]
بگیریم جانت و یا [پیش از آن] — [ز ما بشنو و این حقیقت بدان]
[پس از آنکه دوران آنها گذشت] — سوی ما نمایند [خود] بازگشت
و آنکه گواه است دادارشان — به [مجموعهٔ] کار و کردارشان
۴۷- و هر اُمّتی راست پیغمبری — چو آید بایشان [پی رهبری]
ز روی عدالت شود داوری — نگردد بر آنان ستم‌پروری
۴۸- و گویند: باشید اگر راستگوی — کی این وعده ما را رسد [پیش روی]؟
۴۹- بگو: جز [مشیّت] ز پروردگار — ندارم [illegible] سود و زیان اختیار
و هر اُمّتی را بُوَد وقت خویش — زمان بهر هر یک چو آید به پیش
نه یکساعت از آن بگردند دور — نه پیش اوفتند [از مرور دهور]
۵۰- بگو: هیچ بودید اندیشه‌ور — [و بدهید اینک به ما این خبر:]
اگر شب و یا روز، عذاب خدای — بناگاه نازل شود بر شمای،
[چه سازید؟] و مستوجبان عذاب — چه خواهند از او به [شور و] شتاب؟
۵۱- و آنگه که رخ داد [و آمد به بر] — یقینش نمایید اکنون [دگر]؟
و حال آنکه آن را به [شور و شتاب] — همی خواستید [و سویش راهیاب]
۵۲- به اهل ستم گفته آید که [هان] — چشید این چنین کیفر جاودان
بجز آنکه می‌بود کردارتان — جزایی شما راست بر کارتان؟
۵۳- بپرسند از تو که: حقّ است آن؟ — بگو: هست، آری، [به ربّ جهان]
به ربّم که حقّ است و بهر شما — گزیر و گریزی نباشد روا

۵۴- اگر در زمین هرچه [از بیش و کم]   بود زآنکه ورزیده [شرک و] ستم
و آن را دهند بهر دفع بلا   چو بینند عذاب [و بلا برملا]
پشیمانی خویش پنهان کنند   [سپس حکم در کار آنان کنند]
و چون بر عدالت رود داوری   نگردد بر آنان ستم‌پروری
۵۵- هر آنچیز در آسمانها بُوَد   و در خاک [پنهان و پیدا] بود
بدانید کانها [همه] از خداست   و وعده الهی درست است و راست
و لیکن از آنان گروهی کثیر   ندانند این [گونه امر خطیر]
۵۶- بُوَد او که إعطا نماید حیات   و آرد [پس از زندگانی] ممات
و سوی خداوندگار [ودود]   شما بازگردانده خواهید بود
۵۷- أیا مردمان! از خدای شما   رسیده است پندی برای شما
شفابخش دلها و [هم] رهنماست   و بر مؤمنان رحمتی [از خداست]
۵۸- بگو اینکه باید باشند شاد   به تفضیل و به رحمت ز ربّ [العباد]
[نشاطی که از رحمت حقّ برند]   نکوتر ز [مالی] که گرد آورند
۵۹- بگو [نیک باشید اندیشه‌گر   پس آنگاه آرید ما را خبر]
ز رزقی که پروردگار جهان   فرستاده بهر شما [هر زمان]
حرام از چه دانید بخشی از آن   و بخشی حلال آورید از میان؟
خدا دادتان اذن اینگونه کار؟   و یا کذب بندید بر کردگار؟
۶۰- و آنان که بر کردگار [جهان]   ببندند کذب، [آشکار و نهان]
چه دارند پندار روز جزا؟   خدایست بر خلق صاحب عطا
ولی اکثر مردم [روزگار]   نباشند شاکر [از پروردگار]
۶۱- و شاغل نباشی تو در هیچ کار   و یا آنکه از سوی پروردگار
نخوانی تو بخشی ز قرآن او   و بر هیچ کاری نیارید رو
مگر آنکه وقتی در آن کارتان   شما راست اقدام و رفتارتان
گواهیم بر جمله کردارتان   و پوشیده نَبوَد ز دادارتان
و همسنگ یک ذرّه نَبوَد نهان   نه اندر زمین و نه در آسمان
ازین خُردتر نیست یا بیش ازین   مگر درج گشته [به لوح مبین]

٦۲- محبّان حقّ را بدانید [هان] — نه بیم و نه اندوه باشد [بجان]

٦۳- [محبّان] همان اهل ایمان بُوَند — که در قید تقوا [ی یزدان] بوند

٦٤- به آنها بُوَد در حیات جهان — [بسی] مژدهٔ [نیک و] شادی‌رسان

و در آخرت هم [ز لطف خدای] — بر آنها بهشت برین است جای

و بر وعده‌های خداوندگار — خلافی و خُلفی نباید ببار

[و از جانب کردگار کریم] — همانا که این است فوز عظیم

٦٥- نباید سخن گفتن آن کسان — شود از برای تو آنده رسان

که عزّت تماماً از آنِ خداست — شنا و او دانا به [حال] شماست

٦٦- هر آنکس که در آسمانهاستی — و هر کس ورا در زمین جاستی

[بدانید] ملک و مطیع خداست — [و فرمان پذیرفتن او را رواست]

و آن مردمانی که غیر از خدا — بخوانند دیگر کسی با دعا

نه طاعت کنند از شریکان خویش — [که جز شرک کاری نگیرند پیش]

بغیر از اطاعت ز پندار خود — بجز کذب در باب دادار خود

٦۷- خدای آنکه شب را فراهم نمود — که تا در آن [بتوانید پاسی] غنود

و [هم] روز را [در جهان وجود] — یکی چشم انداز روشن نمود

در این [آیه‌ها مندرج گشته] پند — بر آنان که [فرمان حقّ] بشنوند

٦۸- [سخن رفت از مشرکان این چنین]: — خدا کرده فرزند بر خود گُزین

منزّه بُوَد [داور دادگر] — و او بی‌نیاز است [از هر نظر]

از او هرچه در آسمانهاستی — وز او هرچه را در زمین جاستی

بر این [شرک و این افترا از نخست] — نباشد شما را دلیلی [درست]

و آیا به دادار نسبت دهید — همان [مطلبی] را که نا آگهید؟

٦۹- بگو: کذب بندان به پروردگار — نخواهند [هرگز] شدن رستگار

۷۰- تمتّع ز دنیاست [ناپایدار] — کسان را سوی ما بیفتد گذار

سپس از پی کفرورزی خویش — [بیابند رنج گرانی به پیش]

و آنگه یکی کیفر سخت [و تُند] — بخواهیم بر خیل کافر چشاند

۷۱- بخوان بهر آنان ز نوح آن خبر — به وقتی که با قوم خود [سربسر]
بگفتا که‌ای قوم من! اگر قیام — ز سوی من [و کار پند و پیام]
که بدهم ز آیات پروردگار — شما را گران است [و ناسازگار]
بدانید من، با خداوند خویش — طریق توکّل گرفتم به پیش
شما با شریکان خود نیز عزم — که قائل بر آنید، سازید جزم
هماهنگ سازید پس کارتان — و منهید پوشش به رفتارتان
بسازید کار مرا [این زمان] — و ندهید [یک لحظه] بر من امان
۷۲- پس اکنون اگر رویگردان شوید — [و خواهید بر راه دیگر روید]
مرا نیست امید مُزد از شمای — که اجرم فقط هست نزد خدای
و دستور بگرفتم از کردگار — که از اهل تسلیم باشم [بکار]
۷۳- [به جای اطاعت] ولی قوم او — به تکذیب [و انکار] بردند رو
پس او را و هرکس ازو راهیاب — به کشتی رهاندیم از موج آب
و کردیمشان زان سپس جانشین — برای همان مردمِ پیش از این
نمودیم [غرقه] همه منکران — بآیات خود [جمله ناباوران]
[خود] آنان که هشدار بشنیده‌اند — نگر تا به پایان چها دیده‌اند
۷۴- سپس از پس او، دگر انبیا — به اقوامشان بعث کردیم ما
و بر قوم خود، هر یکی معجزات — بیاورد [بهر فلاح و نجات]
ولی قومشان آنچه بر زعم خویش — نمودندی انکار از عهد پیش
بر آن سر نبودند تا اینکه روی — بیارند و ایمان به آئین اوی
و ما بر قلوب تجاوزگران — بدین‌سان گذاریم [داغ گران]
۷۵- [پس] بدنبال آن انبیاء کرام — چو موسی و هارون را با [پیام]
نمودیم با معجزاتی عیان — به درگاه فرعون و قومش روان
گرفتند آئین مستکبران — که بودند از فرقهٔ کافران
۷۶- ز ما چون حق آمد بآنان [بکار] — بگفتند: سحری است این آشکار
۷۷- چنین گفت موسی [بآن مردمان] — که گویید این حرف را [این زمان]؟
به حقّی که آمد برای شما — بُوَد سحر [آیا، به رای شما]؟
و حال آنکه [در نزد پروردگار] — نباشند جادوگران رستگار
۷۸- بگفتند: اینک فراسوی ما — رسیدی که از شیوه و خوی ما
که دیدیم بر آن پدرهای خویش — کنی منع ما راز کردار پیش؟
و آنکه در این [شهر و این انجمن] — ریاست بماند شما را دو تن؟
[چنین است قصد از پیام شما]؟ — نداریم باور کلام شما

۷۹- و فرعون گفتا: بیارید [هان] | به نزدم همه ساحر [رازدان]
۸۰- [بدربار فرعون] جادوگران | فراهم چو گشتند [از هر کران]
چنین گفت موسیٰ که در افکنید | هر آن را [که لاف فکندن زنید]
۸۱- سپس چون فکندند، گفتا [کلیم] | که باطل نماید خدا ای علیم]
[خود] این را که در بین بنهاده‌اید | [و سحری که اینک نشان داده‌اید]
نه هرگز باعمال اهل فساد | [خدا زیب اصلاح و تأیید داد]
۸۲- به گفتار خود کردگار جهان | [کند چهرهٔ حقّ بعالم عیان]
اگرچه برای گُنه بارها | بُوَد ناخوشایند [این کارها]
۸۳- ز موسیٰ بجز چند تن زاد و رود | ز قومش پذیرای ایمان نبود
و آنهم به خوف [و حذر روبرو] | ز [بیداد] فرعون و اعیان او
مبادا که مطلب شود برملا | و آن مؤمنان افکند بسر بلا
که فرعون بودی ز عصیان وران | و مسرفی بود هم از تجاوزگران
۸۴ـ و موسی بگفتا که‌ای قوم من | [بپذیرید اینک ز من این سخن]
گر ایمان به دادار آورده‌اید | و خود را به فرمانش بسپرده‌اید
وگر اهل تسلیم هستید، پس | توکل نمایید بر او [و بس]
۸۵ـ [به پاسخ] بگفتند [با عزم و رای] | توکل نمودیم ما بر خدای
تو ای کردگار [پناه آوران] | منه [کار] ما با ستم‌پروران
۸۶ـ و با رحمت خویشتن ای خدا | ز کفّار بنمای ما را جدا
۸۷ـ به موسی نمودیم وحی [آن زمان] | [و هم] بر برادرش گفتیم: [هان]
به مصر اندرون قوم خود جا دهید | و در خانه‌ای چند سکنا دهید
نماز [و نیایش] بجا آورید | سوی قبله بروی بنا آورید
[سوی قبله روی نیایش نهید] | و بر اهل ایمان بشارت دهید
۸۸ـ و موسی بگفت: ای خدا [ی جهان] | به فرعون و اعیان او این زمان
تو بخشیده‌ای زیب و مال و منال | [که اعمالشان این چنین گشته حال]
[که آهنگ اضلال مردم کنند | و از راه تو خلق را گم کنند
خدایا تلف ساز اموالشان | وکن سخت دل‌ها [و احوالشان]
که تا دیدن آن عذاب الیم | نیارند ایمان [به ربّ علیم]

۸۹ـ بگفتا: دعای شما هر دو تن اجابت بگردید [از سوی من]

کنید استواری [بر باطلان] مگیرید رسم و ره جاهلان

۹۰ـ و چون آل یعقوب را[سربسر] بدادیم از[قعر] دریا گذر

و فرعون همراه خیل سپاه ز روی تعدی و ظلم و گناه

نهادند رو سوی حق باوران برفتند در لجهٔ بیکران

چو در حملهٔ موج آمد زبون بگفتا که آوردم ایمان کنون

به آن کردگاری که [موسائیان] بیاورده بودند ایمان بآن

بجز او مرا نیست ایمان به کس کنون گشتم از اهل تسلیم [و بس]

۹۱ـ کنون آری ایمان؟ و حال آنکه پیش ترا بود عصیان و افساد [کیش]؟

۹۲ـ پس امروزت [از بحر] تن بر کنیم سپس بر[بلندا] ترا افکنیم

که آیندگان ترا باشد این یکی عبرت آشکار [و مُبین]

و بسیاری از مردمِ جاهلند که از [درک] آیات ما غافلند

۹۳ـ و آل اسرائیل را [آن زمان] بدادیم در جای حقّی مکان

بایشان بدادیم روزی پاک [از هر چیز موجود در آب و خاک]

میانشان نشد اختلافی عیان مگر بعد وحی و خبر [ز آسمان]

خدای تو بی‌شک به روز جزا کند بین‌شان داوری [بر سزا]

در ان اختلافی که ورزیده‌اند [و بر خویش آن را پسندیده‌اند]

۹۴ـ گر از آنچه از ما به تو نازل است ترا شک و تردیدی اندر دل است

از آنان که [خود] آسمانی کتاب بخواندند، [میخواه راه صواب]

[بنه پایهٔ کار بر جستجو] ره اهل تردید هرگز مپو

۹۵ـ همانا مشو [عضوی از آن فِرَق] که کردند تکذیب آیات حق

[بسران سوی باشی اگر راهیاب] ز قوم زیانکاری [اندر حساب]

۹۷ - ۹۶ـ و حکم خدای تو بر آن اُمم که گشته محقق بلو بیش و کم]

بیاید هر آن معجزی سویشان به ایمان حق نگرود خویشان

مگر اینکه بینند [با چشم خویش] عذاب الیمی که دارند پیش

۹۸ ـ چرا مردم هیچ شهری [به گاه] / نیارند ایمان [بذات اله؟]
نگردند مؤمن، که ایمانشان / دهد سود [بر حال و پایانشان]؟
مگر قوم یونس که در وقت خویش / ره درک ایمان گرفتند پیش
و ما آن عذابی که رسواگر است / [و شایستهٔ خلق ناباور است]
ز دنیای آنان برانداختیم / و در وقتشان بهره‌ور ساختیم
۹۹ ـ و پروردگارت اگر خواستی / [و خود عزم محتوم آراستی]
[قلوب تمامی اهل زمین / منوّر نمودی به نور یقین]
تو خواهی که مردم ره دین روند / به اجبار واکراه مؤمن شوند؟
۱۰۰ ـ و حال آنکه بر هیچ کس نارسد / [که او را سعادت بدینجا رسد]
که گردد به ایمان حق رستگار / بجز اذن و توفیق پروردگار
مقرّر بدارد به نابخردان / پلیدی [و زشتی خوی بدان]
۱۰۱ ـ بگو: [تا که با دیدهٔ اعتبار] / ببینند [تا خود چه دارد قرار]
[بر] آسمانها و اندر زمین / اگر بنگرند این آیه‌های مبین
و این پند و اندرز و هشدارها / [که بینند در زندگی بارها]
بر آن قوم سودی نیارد ببار / که ایمان ندارند بر کردگار
۱۰۲ ـ پس آن قوم آیا برند انتظار / به چیزی نظیر همان روزگار،
که بگذشت آن بر نیاکانشان؟ / بگو: چشم بنهید پایانشان
و من نیز مثل شما انتظار / برم [تا که آید چسان روزگار]
۱۰۳ ـ رسولان خود را و حقّ باوران / رهایی دهیم [از عذاب گران]
و بر ماست تا مؤمنان را نجات / دهیم [از همه مشکلات حیات]
۱۰۴ ـ بگو: مردمان! گر ز آئین من / بود در وجود شما شک و ظن
بدانید آنان که جای اله / پرستید [از روی جهل و گناه]
نخواهم پرستید، بل، آن خدای / پرستم، که گیرد روان شمای
به من امر شد از خدا [این چنین] / که باشم [به درگاهش] از مؤمنین
۱۰۵ ـ و دیگر بپاکی سوی دین گرای / مباش ایچ از اهل شرک [و دغای]
۱۰۶ ـ پرستش مکن جای پروردگار / کسی را که سودت نیارد ببار
نه از او بسوی تو آید ضرر / وگرنه شوی اهل بیداد [و شرّ]

۱۰۷- بخواهد اگر ذات پروردگار / ترا بر بلایی [نماید دچار]
[پی رفع آن از سر بنده‌ای] / نباشد جز او باز دارنده‌ای
وگر بر تو خیری بخواهد رساند / کسی مانع فضل داور نماند
به هر بنده از بندگانش که خواست / رساند ورا [خالی از کم و کاست]
و او در حقّ مردمان زمان / [هم] آمرزگار است و [هم] مهربان
۱۰۸- بگو: مردمان! از خدای شما / فرود آمده حقّ برای شما
پس آنکس که جویای این راه شد / همانا به سود خود [آگاه] شد
و آنکس که بیراهه گیرد به پیش / زیان خواسته بی‌گمان بهر خویش
[و این است راه خدای شما] / نی‌ام من نگهبان برای شما
۱۰۹- و بر آنچه وحی آید از کردگار / بشو تابع و صبرآور بکار
بر این باش تا حکم رانَد خدای / بهین داوران است [او بر شمای]

۱۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ هود (مکّی، ۱۲۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- الف و لام و را کتابی هست / کتابی است از حکیم دانایی
آیه هایش بیان شده است متین / [واجد] روشنی و شیوایی
۲- حاکی از اینکه جُز خدا [ای عزیز] / مپرستید هیچ چیز دگر
که من آرنده‌ام ازو بشما / [خبر] دهشت و سرورآور
۳- و دگر اینکه خواستار شوید / از خداوند خویشتن غفران
پس بدرگاه او [ز کردهٔ خود] / تائب آئید [پاک از کفران]
تا شما را [ز خیر و نیکی‌ها] / در همه عمر بهره‌ور سازد
هر کرا بخششی سزاوار است / حقّ وی را بداو بپردازد
و اگر روی [خود] بگردانید / [این بدانید] من برای شما
از عذابی که سهمگین باشد / بیمناکم [بر آن جزای شما]
۴- مرجع جمله‌تان خداوند است / و به هر کاری او توانمند است
۵- آری آن [مردمان] بگردانند / دلشان را، [مگر که از این راه]
رازشان را نهان همی دارند / [تا نگردد کسی از آن آگاه]
و بدانید آن زمان که آنان / جامه‌هاشان کشند بر سر خویش
هر چه پنهان [ز دیگران] دارند / حقّ بر آنهاست باخبر از پیش
چون هران سرّ به سینه‌هاست نهان / آگه از آن بود خدا [ای جهان]

۶- بر زمین نیست هیچ جنبنده | جز که روزیش بر خداست، [یقین]
داند او مستقرّ و مرجعشان | همه [ثبت] است در کتاب مُبین
۷- و خدای آنکه کرد در شش روز | آسمانها و ارض را موجود
بود بر آب عرش او، کآخر | از شما مردم آزمون بنمود
[تا هویدا کند] کدام شما | کار و کردارتان نکوتر هست
ور بگویی که بعد مرگ شما | بعث [و حشر و جهان دیگر] هست
کافران [این چنین کنند بیان]: | نیست این غیر جادویی بعیان
۸- و اگر ما عذاب را ز آنان | مدّتی کم، نهیم در تأخیر
[خود] بگویند تا چه بازش داشت؟ | هان بدانید روزی [این تقدیر]،
می‌رسدشان به سر، ولی دیگر | بازگشتی بر آن نخواهد بود
و آنچه را ریشخند می‌کردند | خواهد آمد بر آن گروه فرود
۹- بچشانیم چونکه انسان را | [لذّت] نعمتی ز جانب خویش
پس، بگیریم از و همان نعمت | یاس و کفران ورا بیاید پیش
۱۰- و اگر از پس [تحمّل] رنج | بچشانیمش [طعم] راحت [و نوش]،
گوید: از من بلا و رنج برفت | چون فرحناک هست و فخر فروش
۱۱- جز کسانی که صبر ورزیدند | و [به هر حالتی] نکو کردار
که بُوَد بهره‌شان هم آمرزش | هم ز اجر بزرگ برخوردار
۱۲- [هان] مبادا ترا رسد بیمی | که بگویند [خلق ناآگاه]:
از چه گنجی بر او نشد نازل؟ | ملکی یا نیامدش همراه؟
و تو اندوهگین، فرو بنهی | برخی از وحی کردهٔ دادار
و خدا کارساز هر چیزی است | و تو تنها، دهندهٔ هشدار

۱۳- یا که [از روی افترا گویند]: | خود بپرداخته است [قرآن را]
بگو: ار صادقید، ده سوره | بوجود آورید چون آن را
هر کرا [جز خدای] بتوانید | بهر یاری خود فرا خوانید
۱۴- اگر از عهدهٔ جواب شما | آن کسان بر نیامدند [آنگاه]
[خود] بدانید کان شده نازل | بر پیمبر به علم [و فضل] [اله
وینکه جز او بدهر نیست خدای | پس، پذیرنده می‌شوید شمای؟
۱۵- هر کسی زندگانی دنیا | و جمال [و جلال] آن را خواست
حاصل کارشان ازین دنیا | ما به ایشان دهیم بی‌کم و کاست
۱۶- این چنین مردمند کاندر حشر | بهره‌شان غیر نار دوزخ نیست
کار و کردارشان [فنا و] تباه | رفته بر باد جمله حاصل زیست
۱۷- حجّتی آشکار هست و گواه، | آنکسی را از سوی خداوندش،
و آن گواه است پیرو آن [حکم]، | [همچو بی‌حجّتی بدانندش؟]
پیش‌ترها کتاب موسی نیز | رهنما [و ضمان] رحمت بود
گروند آن چنان کسان بر آن | [کفر و انکار مشرکین افزود]
هرکه از فرقه‌های شرک [و عناد] | سوی تکذیب آن بیارد رو،
[به مکافات کفر و تکذیبش] | آتش دوزخ است موعد او
پس تو [از صحّت و حقیقت امر] | متردّد مباش [در بر شان]
به حق آمد ز داورت، امّا | خلق بسی‌باورند اکثرشان
۱۸- کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ | بر خداوند بندند [و آنگاه]
عرضه دارندشان به روز جزا | به خداوندشان، [و خیل گواه]
پس بگویند شاهدان: اینان | کذب بر کردگار خود بستند
هان بدانید کاین ستمکاران | در خور لعنت خدا هستند
۱۹- آن کسانی که باز میدارند | [بندگان خدا] ز راه خدای
راه پروردگار ناهموار | بشمارند و منکر عقبای

۲۰- و در این سرزمین بر این مردم | نه بُوَد چاره‌ای، نه راه فرار
[جز جفای پروردگار و] در بر او | می‌ندارند هیچ سرور [و یار]
و دو چندان عذابشان باشد | که نه گوشی برای بشنیدن،
داشتند و نه دیده‌ای [بینا] | از برای [جمال حقّ] دیدن
۲۱- این کسانند [آن چنان مردم] | که زیان خواستند از پی خویش
رفت [از دستشان بباد فنا] | آنچه را ساختند خود از پیش
۲۲- پس [به تحقیق] در صفّ محشر | بیشتر یابد این گروه ضرر
۲۳- آن کسانی که باور آوردند | و به افعال نیک رویروند
و بدرگاه ربّ خود خشیت | و خشوع [از شکوه حقّ کردند]
این چنین مردمند اهل جنان | وندران سر برند جاویدان
۲٤- مَثَل این دو فرقه [در حالات] | همچو کور و کراست [از یک سر]
[وز دگر سوی] باچنان افراد | که ببینند و بشنوند [خبر]
این دو را همچو یکدگر دارید؟ | از چه رو بی‌اعتنا به تذکارید؟
۲۵- و به تحقیق نوح را مبعوث | سوی قومش بداشتیم که او
[گفت:] اینک منم نذیر مُبین | [که به سوی شما نهادم رو]
۲٦- که پرستش بجز خدا مکنید | که مرا خوف بر شما [افزود]
از عذابی که میرسد روزی | که [بسی] ترسناک خواهد بود
۲۷- پس ز اعیان قوم او جمعی | که به کفر اندرون شده [از پیش]
[در جواب این چنین سخن] گفتند: | ما ندانیمت از یک انسان بیش
همچو ما باشی و نه افزونتر | پیروانت هم عده‌ای پستند
که بجز پست فطرتان نَبُوَند | و نسنجیده پیروت هستند
و شما را به ما نمی‌باشد | هیچ فضل و فزون‌تری [در کار]
بل شما را دروغگویانی | [دیده و] یافتیم [در گفتار]
۲۸- گفت: ای قوم من بیندیشید | که اگر من ز سوی دادارم،
حجّتی روشن [و صریح و عیان] | بهر آگاهی شما آرم،
رحمتی را که کرده است عطا | وآن ز چشم شما نهان باشد
می‌توانیم کرد ملزمتان؟ | که شما کُرهتان از آن باشد؟

۲۹- قوم من! از شما نمی‌خواهم / مالی اندر ازاء آن [ارشاد]
مزد من با خدا بُوَد تنها / [او مرا اجر نیک خواهد داد]
آن کسانی که اهل ایمانند / نکنم طردشان [به هیچ قرار]
زآنکه با کردگار خود به یقین / می‌نمایند [عاقبت] دیدار
لیک دریافتم شمایان را / مردمی جاهل [و ندانم کار]
۳۰- قوم من! اگر برانم آنان را / چه کسی نزد حقّ مرا یار است؟
پس چرا پند بر نمی‌گیرید؟ / [از آنچه نافع برای هشیار است؟]
۳۱- به شما این سخن نمی‌گویم / که مرا هست گنج‌های خدا
[نیز] آگاه نیستم بر غیب / و نگویم فرشته‌ام به شما
وان کسانی که خوار می‌آیند / پیش چشم شما، نگویم من،
که به آنها [عطا و] خیری نیست / هرگز از سوی [قادر ذوالمنّ]
و به هر چیز در نهان دارند / هست پروردگار داناتر
من اگر این چنین کنم رفتار / باشم از مردم ستم‌پرور
۳۲- قوم گفتند: راستی ای نوح! / تو نمودی جدال [را آغاز]
[و تو با ما به کار آوردی / [illegible]ترین ره] جدال دور و دراز
اگر از قوم راستگویانی / [illegible] را وعده می‌دهی [و قرار]
[در همین دوره جمله آنها را / نقد و آماده] بر سرِ ما آر
۳۳- نوح گفتا [به پاسخ آنان] / شک نباشد که خواهد ار دادار
آوَرَد [بر سر شما] آن را / نه شما راست چاره و نه فرار
۳۴- من اگر خیرخواهتان باشم / و خداوندتان نهد بیراه
سودی از [کار] خیرخواهی من / نرسد بر شما، که اوست اِلاه
[اوست پروردگارتان] و آخر / بر در او کنندتان حاضر
۳۵- یا که گویند: ساخته است آن را / گو: [در اینصورت] از من است گناه
و من از جُرمها که می‌ورزید / پاکم [و با شما نی‌ام همراه]
۳۶- وحی شد پس به نوح کز قومت / غیر آن جمع صاحب ایمان
اهل باور نی‌اند [آن باقی] / پس تو [از این جهت] مشو نگران
۳۷- زیر دیدار و وحی ما می‌ساز / کشتی و از گروه شرک و ستم
سخنی در میان منه با ما / که غریقند آن کسان [دریم]

۳۸- [نوح] می‌ساخت کشتی و هر بار   کسان بزرگان قوم دیدندی،
[بهر کشتیِ دور از دریا]   نوح را ریشخند کردندی
[نوح می‌گفت]: ریشخند کنید   گر شما بهر کار ما [هر بار]
نیز ما ریشخندتان بکنیم   [چونکه بر ما رسید موقع کار]
۳۹- و به زودی زود میدانید   چه کسی را عذاب می‌آید
آن عذابی که می‌کند خوارش   و آن چنان کیفری که می‌پاید
۴۰- تا به آنجا که امر ما برسید   و آب [ها از] تنور زد فوران
پس بگفتیم جُفتی از هر جنس   حمل بنمای [حالیا] در آن
نیز اهل و تبار خویش ببر   غیر محکوم حکم ما از پیش
نیز آنان که اهل ایمانند   و نبودند اهل ایمان بیش
۴۱- گفت: [اینک] بر آن سوار شوید   که روان گشتن و ستادن آن
ذکر بسم‌الله است و اوست غفور   و بُوَد مهربان [به خلق جهان]
۴۲- در دل موج [های] کوه‌آسا   پیش می‌بُرد نوح و یاران را
[پسر نوح] در کناری بود   [و نظاره کنان سواران را]
نوح [فرزند را] ندا در داد   [که به کشتی در آی] ای فرزند!
همره ما سوار شو [اینک]   و [illegible] کافران [مخور پیوند]
۴۳- [پسر نوح] گفت: در کوهی   [خواهم اینک شد و گرفت مکان]
[در چنان ارتفاعی] از سیلاب   داردم کوه در پناه امان
گفت: امروز پیش امر خدا   هیچ پشتی و یا پناهی نیست
فقط آنکس که [کردگار بزرگ]   رحمت آورده باشدش باقی است
[و نظران حال بین نوح و پسر]   موج حائل بگشت [و بالا رفت]
[پسر نوح] شد ز مغروقین   [چون دگر مشرکان ز دنیا رفت]
۴۴- گفته شد کای زمین بخور آبت   و [آسمان] آب خود نگاه بدار
آب بنشست و کار پایان یافت   [رفت کشتی به جانب کُهسار]
رفت زی [کوه] جودی و آنجای   [لنگر افکند و] یافت استقرار
گفته شد بر گروه ظلم‌گرای   لعن بادا [و کیفر دادار]
۴۵- نوح با ربّ خود ندا در داد: پسرم، داورا مراست تبار
وعده‌ات نیز حقّ و صدق بُوَد   و تو داورترینی ای دادار

۴۶- گفت: ای نوح! [در حقیقت او] [عضوی] از اهل [و از تبار] تو نیست
عملی داشت [آن پسر] که بحقّ ناسزاوار [و ناروا] عملی است
پس تو از من طلب مکن چیزی که نباشی به [اصل] آن آگاه
پند بدهم ترا مباد شوی با [کژاندیش و] جاهلان همراه
۴۷- [نوح] گفت: ای خدای من به‌یقین! بتو می‌آورم پناه مباد
کز تو آن چیز را شوم خواهان که مرا نیست علم آن [به نهاد]
و گرم ای خدا! نیامرزی، و بدورم کنی ز رحمت خویش،
شوم از زمرهٔ زیانکاران [و چنین روزگارم آید پیش]
۴۸- گفته شد: نوح! شو پیاده [کنون] [در ضمان] سلامتی و حیات
که ز ما بر تو است و بر اُممی که ترا همرهند [و اهل نجات]
اُمم دیگری [به دنیایند] که بیک چند بهره‌شان بدهیم
و از آن بعد بر سر ایشان کیفری دردناک را بنهیم
۴۹- این ز اخبار غیب می‌باشد که بتو وحی می‌کنیم [الحال]
تو و قوم تو پیش‌تر از این بی‌خبر بوده‌اید ازین [احوال]
پس تو روی آر بر شکیبایی که سرانجام نیک [در عقبا]
بُوَد از آنِ مردمی [به یقین] که بگرفتند جانب تقوا
۵۰- بعث کردیم سوی [تیره] عاد هود [یعنی] برادر ایشان
[هود] گفتا بقوم خود کای قوم بپرستید [داور سبحان]
آن خدایی که غیر او نَبُوَد از برای شما خدای دگر
که شما نیستید جز قومی افترا زن [به کهتر و مهتر]
۵۱- قوم من! از شما نمی‌خواهم مالی اندر ازاء آن [ارشاد]
مزد من را کسی نپردازد غیر انکو مرا حیات بداد
[قوم من!] از طریق رأی رزین [خود] تعقّل نمی‌کنید [در این]؟
۵۲- و شما قوم من! همی جویید از خداوند خویش استغفار
توبه آرید پس بدرگاهش تا فرستد [به صورتی سرشار]
بر شما [طرفه] بارشی پی‌گیر قوّه بر قوّه‌تان دهد [بسیار]
و شمایان گناهکارانه بر متابید روی [از دادار]
۵۳- قوم گفتند: بهر ما ای هود! تو نیاورده‌ای یکی برهان
[با چنین حال ما نمی‌باشیم از خدایان خویش روگردان]
به کلام تو ترک می‌نکنیم ما خدایان خویش را ای هود
و نیاریم ما به تو ایمان [سخنانت قبول قوم نبود]

۵۴- ما کلامی جز این نمی‌گوییم
که خدایان ما شماری چند

به تو [بهر کلام و رفتارت
به تلافی] رسانده‌اند گزند

گفت: گیرم خدای را شاهد
و شما هم گواه خود دارم،

کز شریکی که بهر او آرید
بری و برکنار [و بیزارم]

۵۵- پس [بغیر از خدا] شما همگی
هرچه دارید مکر [عیان و نهان]

همه را بهر من بکسار برید
مدهیدم [بهیچ روی] امان

۵۶- و همانا توکلم به خداست
آنکه پروردگار من و شماست

هیچ جنبنده نیست غیر از این
که خدا مالک حیات وراست

و همانا که بر سوی ره راست
کردگار من است [بی‌کم و کاست]

۵۷- پس شما گر که روی برتابید
[این بدانید] من برای شمای

آن رسالت که داشتم [به تمام]
برساندم [ز سوی بار خدای]

و خداوند جز شما قومی
جانشین شمای خواهد کرد

و ندارید آن توانایی
که زیانی به کردگار آورد

پس، خداوند من بجز این نیست
که نگهبان برای هر چیزی است

۵۸- چونکه فرمان ز سوی ما برسید
هود و آن مؤمنان همیارش

برهاندیمشان برحمت خویش
وز عذاب گران [و آزارش]

۵۹- بود این قوم عاد و بنمودند
آیه‌های خدای خود انکار

و نهادند رو به سرپیچی
از رسولان [حضرت] دادار

و نمودند طاعت و تقلید
[هود] ز هر زورگوی [بدکردار]

۶۰- و گرفتار لعنتی گشتند
هم در این زندگانی دنیا

شامل لعنتی چنان باشند
هم [به یوم‌الحساب]، روز جزا

ز آنکه کافر شدند [و بی‌ایمان]
به خداوند خویش مردم عاد

هان که لعنت نصیب باد به عاد
به همان قوم هود نفرین باد

۶۱- بعث کردیم سوی [قوم] ثمود
[شخص] صالح، برادر ایشان

گفت با قوم خویشتن کای قوم
بپرستید کردگار [جهان]

آن چنان داوری که جز ذاتش
دیگری نیست کردگار شما

از زمین آفریدتان [و آنگاه]
خواست عمران آن ز [کار] شما

پس، شما قوم من] همی طلبید
از خداوند خویشتن غفران

توبه آرید پس بدرگاهش
که خداوند من، بدون گمان

[هم به مخلوق خویش] نزدیک است
هم اجابتگر است [از خواهان]

۶۲- قوم گفتند: صالحا! زین پیش
بودی از بهر ما امید [و امان]

ز آنچه آباء ما پرستیدند
با زمان داری از پرستش آن؟!

ز آنچه ما را بآن فراخوانی
سخت باشیم ما به شک [و گمان]

۶۳- گفت: ای قوم من بیندیشید / که اگر من ز سوی دادارم
حجّتی [روشن و صریح و] عیان / [بهر ارشاد مردمان دارم]
رحمتی را که کرده است عطا / به من، از سوی خویش داور من
و آنگهی بر خدا کنم عصیان / نزد حق کیست یار و یاور من؟
[پس شما ار به کفر خود پایید] / غیر خسران به من نفزایید

۶۴- قوم من! از خداست این اشتر / معجزی باشد از برای شما
بگذارید در زمین خدای / بخورد [همچنان به حال چرا]
مرسانید هیچش آسیبی / که رسد زودرس عذابی [پس]
به گریبان جمله آویزد / [و رهایی از آن نیابد کس]

۶۵- پی نمودند ناقه را [آن قوم] / گفت صالح: سه روز خانه‌نشین،
در سراهای خویش بهره برید / وعده‌ای بی‌دروغ باشد این

۶۶- چونکه فرمان رسید از سوی ما / صالح [و هرکسی باو هم کیش]
ما ز خواری و زاری آن روز / برهانیمشان به رحمت خویش
و همانا ترا خداوند است / که عزیز است و [هم] توانمند است

۶۷- و ستم پیشگان مشرک را / آمد آن بانگ مرگ [وحشت‌زای]
و به کاشانه‌های خود [مانند] / و [همچنان جثما] در آمدند ز پای

۶۸- و تو گویی نبوده‌اند در آن / و بدانید اینکه قوم ثمود
کفر بر ربّ خویش ورزیدند / هان که نفرین بران ثمود [عنود]

۶۹- وز سوی ما فرشتگان دادند / خبر خوش به [شخص] ابراهیم
و بگفتند: بر تو باد سلام / گفت: ما بر شما سلام کنیم
پس، بیاورد بهرشان بزمان / [جسم] گوساله‌ای شده بریان

۷۰- دید چون دستشان بسوی طعام / می‌نگردد دراز، اندیشید
حس بیگانگی باو ره یافت / در دل خود از آن کسان ترسید
پس ملائک به وی چنین گفتند: / ما فرستاده‌ایم بر فرمان
به سوی قوم لوط رهسپریم / ترس از ما میار [بر دل و جان]

۷۱- بود استاده جفت ابراهیم / خنده بر لب ازین بشارت داشت
خبر ما [به حمل و زادن او] / [یعنی] اسحاق را اشارت داشت
هم ز اسحاق، زادن یعقوب / مژده بر [نسل باطهارت داشت]

۷۲- گفت: ای وای من که پیرزنم
همچنین پیر با شدم شوهر

[اندرین حال] طفل می‌زایم؟!
راستی این بُوَد شگفت‌آور!

۷۳- [و ملائک باو چنین] گفتند:
تو شگفتی کنی ز امر خدا؟!

از خداوند رحمت و برکات
اهل بیت نبی! نثار شما

و همانا ستوده باشد او
[نیز] باشد بزرگوار [به ما]

۷۴- ترس چون دور شد ز ابراهیم
و بشارت [ورا به وجد انداخت]

[حال] با ما برای مردم لوط
به [شفاعت و] چند و چون پرداخت

۷۵- و براهیم بی‌گمان [با ما]
صابر و دردمند و توبه‌گرای

۷۶- پس بگفتیمش: ای ابراهیم!
درگذر [از چنین کلام و بیان]

چونکه از جانب خداوندت
امر [حالی] رسیده است و [بدان]

آید آن قوم را عذابی سخت
که [دگر] بازگشت نیست بر آن

۷۷- چون ملائک در آمدند به لوط
لوط شد از فرشتگان نگران

گشت کوتاه دست او [آندم]
[کینه کند پایمردی ایشان]

[چونکه این حال دید] گفت: امروز
سخت و سنگین شد [و بدون امان]

۷۸- با شتاب آمدند مردم لوط
و سوی او هجوم آوردند

و هم آنان بُدند کاندر پیش
کار و رفتار زشت می‌کردند

[لوط] گفتا [بقوم خود] کای قوم!
دختران هستند این اماد

اطهرند از برایتان اینان
[شرم و] پروایتان ز داور باد

خوار [و بی‌آبرو] مسازیدم
پیش [چشمان] میهمانانم

نیست مردی فهیم بین شمای؟
[تا کلامم باو بفهمانم؟

۷۹- [قوم] گفتند: خوب میدانی
حاجت ما به دختران تو نیست

[و تو ای لوط] خوب آگاهی
ما چه خواهیم [و حاجت ما چیست]

۸۰- گفت: ایکاشکی توانم بود
[تا شوم سدّ راهتان ز گناه]

یا مرا بود [سنگری محکم]
تا بگیرم در آن [قرار] و پناه

۸۱- [پس ملائک] به لوط این گفتند:
ما فرستادهٔ خدای توایم

به تو هرگز نمی‌رسند آنان
[ما بدین گونه رهنمای توایم:]

پاسی از شب گذشته راهی شو
همره اهل و خانوادهٔ خویش

باز پس ننگرد کسی ز شما
[هر کسی راه خود بگیرد پیش]

جُز زنت، کاو همان بلا بیند
که بآن دیگران سزا باید

و بدان وعده‌گاهشان صبح است
صبح نزدیک نیست [تا آید]؟

۸۲- چونکه فرمان ز سوی ما برسید   بنمودیم [جمله] زیر و زبر
بر سرامان سنگپاره‌هایی را   از [گل پخته‌شان] زدیم به سر
۸۳- [نسبت بر هر گلوله‌ای گشته]   نزد ربّت یکی نشان [از پیش]
[وین چنین کیفری] نه دور بُوَد   از ستمکارگان [کژاندیش]
۸۴- به سوی مردمان مَدیَن، ما   [آن] شعیب [آن] برادر ایشان
ره نمودیم و گفت: قوم منا!   [حال] بباشید از خدا کیشان
که شما را جز او خدایی نیست   وز ترازو و کیل کم مکنید
ز انکه بینم رفاه و نعمت‌تان   [و بدین سان به خود ستم میکند]
بر شما بیمناکم از آن روز   آن عذاب محیط [هستی‌سوز]
۸۵- قوم من! کیل را، ترازو را   تام و کامل دهید و از سر داد
جنس [و کالای] خلق کم مدهید   مکنید اندرین زمین افساد
۸۶- گر که مؤمن شوید بهر شما   بـــر بنهادهٔ خدا بهتر
نیستم من نگاهبان شما   [و به اعمالتان ز هر منظر]
۸۷- قوم گفتند: ای شعیب! آیا   آن نمازت کو بر تو فرمان داد،
تا که ما را چنین کنی تکلیف: دین آباء خود [بریم از یاد]؟
یا تو خواهی بمال و ثروت خود   نکنیم آنچه را که می‌خواهیم؟
شک نداریم بردباری تو   و فهیمی [به حالت آگاهیم]
۸۸- گفت: ای قوم من! بیندیشید   که اگر من ز سوی دادارم،
صاحب حجّتی عیان باشم   که ازو روزی نکو دارم،
[از شمایان چه کار می‌آید؟]   [من شما را از آنچه دارم باز
نیّت من مخالفت نَبُوَد   [تا خود آن کار را کنم آغاز]
قصد من [تا به حدّ تاب و توان]   غیر اصلاح نیست بهر شمای
و در این ره موفّقیت من   نَبُوَد جُز به عزم بار خدای
که توکّل فقط باو کردم   و باو روی [حاجت] آوردم

۸۹- وآیا قوم من! ستیزه به من | نکشاند شمای را آنجای،
کانچه بر قوم نوح و صالح و هود | رفته [عیناً] شود نصیب شمای
[و بدانید این بدرک و شعور] | کز شما قوم لوط نَبُوَد دور
۹۰- طلبید از خدایتان غفران | توبه آرید [از معاصی پیش]
راستی را خدای من باشد | مهربان، دوستدار [بندهٔ خویش]
۹۱- [قوم] گفتند: ای شعیب بدان! | بسی از آنچه آوری به زبان
در نیابیم [و پیش دیدهٔ ما] | سینمایی بدون تاب و توان
ما ترا سنگسار می‌کردیم | گر نبودند عشیره‌ات برجا
و تو [اینک] عزیز [و با اکرام] | نیستی پیش چشم [مردم] ما
۹۲- گفت [یا قوم خود شعیب] آیا | از خداوند عزیزتر دارید،
خاندان من [و عشیرهٔ من]؟ | که خدا را به پشت‌سر دارید؟
چیره باشد خدای من به یقین | [illegible] هر کار پای بردارید]
۹۳- وآیا قوم من! بجای آرید | هرچه را در شماست تاب و توان
نیز من [کار خویشتن] بکنم | زود خواهید گشت آگه [از آن]
که چه کس را بسر عذاب رسد | [illegible] عذابی که می‌کند خوارش
چه کسی بر دروغ می‌باشد | [پایهٔ ادّعا و] گفتارش
پس شما چشم خود نهید براه | نیز من [می کنم براه نگاه]
۹۴- چونکه فرمان ما رسید، شعیب | و دگر مؤمنان همره او
برهاندیمشان برحمت خود | [دیگران با عذاب رویارو]
و ستم پیشگان [مشرک] را | آمد آن بانگ مرگ [وحشت‌زای]
و بکاشانه‌های خود [ماندند | و همانجا] در آمدند ز پای
۹۵- و تو گویی نبوده‌اند آن جای | هان که نفرین بقوم مَدیَن باد
آنچنانی که بهر قوم ثمود | لعن و نفرین همه نصیب افتاد
۹۶- و به تحقیق ما فرستادیم | سوی فرعون و قوم، موسیٰ را
همرهش معجزات خود کردیم | [نیز] برهانی آشکارا را
۹۷- [رفت موسی بجانب فرعون | و بزرگان قوم او ز نخست]
می‌نمودند طاعت از فرعون | و نبود امر او صواب [و درست]

۹۸- در صف قوم خود بروز جزا | بر همه پیش پیش خواهد بود
پس در آرد به نارشان [یک سر] | چه بد است آن مکان و جای ورود!
۹۹- و در این [دار] لعن‌شان شامل | نیز روز جزا گریبانگیر
چه عطای بدی [بآن مردم] | داده شد! [راستی زهی تشویر]!
۱۰۰- وین ز اخبار آن بلاد بُود | کش برای تو می‌کنیم بیان
بعض آنها [هنوز] برجایند | بعض دیگر [همه] شده ویران
۱۰۱- ما نکردیم ظلم بر ایشان | خود نمودند ظلم [در حقّ] خویش
از خدایت رسید چون فرمان | [کاری از آن بتان نرفت ز پیش]
آن خدایان [مورد طاعت] | هیچ ننامد بکارشان [دیگر]
[و آن بُتان بهر اهل شرک و ضلال] | نفزودند هیچ غیر ضرر
۱۰۲- و چنین است کردگار ترا | باز خواهی [و دادن کیفر]
[اهل] آن شهرها فرو گیرد | که [به] شرک اندرند و] ظلم سیر
بازخواهی او بدون گمان | مشرکان راست سهمگین و گران
۱۰۳- خائفان از عذاب آخر را | بی‌گمان پند و عبرتی است در آن
مردم آن روز گرد هم آیند | روز مشهود [و جملگی نگران]
۱۰۴- جز بآن مهلتی که شد تقدیر | ننهیمش بعهد تأخیر
۱۰۵- روزی آید که هیچ انسانی | جُز به إذنش سخن نیارد گفت
[بعضی آن روز] مردمی بدبخت | بعض را بخت نیک [گردد جفت]
۱۰۶- لیک آن مردمی که بدبختند | در جهنّم به آتشند اندر
[با نَفس‌های پُر شتاب] دهند | [اندر آنجا] فغان و عربده سر
۱۰۷- تا زمانی که آسمانها را | و زمین را [وجود پابرجاست]
اندران [آتشند] جاویدان | مگر آنی که کردگارت خواست
و یقیناً همان تواند کرد | آنچه پروردگارت [عزم آراست]
۱۰۸- لیک آنان که نیک بخت شدند | در جنان‌اند [و بهره‌ور ز خلود]
تا زمانی که آسمانها را | و زمین راست [صورت موجود]
مگر آنی که کردگارت خواست | وین عطایی است دائم [و ممدود]

۱۰۹- تو [پیمبر] مباش سردرگم　　ز آنچه اینان کنند عبادتشان

پدرانشان به بُت پرستیدن　　پیش از این بوده است ارداتشان

نپرستند غیر از آن چیزی　　که ز آباء گشته عادتشان

سهمشان را دهنده‌ایم تمام　　نه به کمبود و نی زیادتشان

۱۱۰- ما به موسیٰ براستی دادیم　　آسمانی کتاب را پس از آن

بین آن قوم [در خصوص کتاب]　　اختلاف [کلام] گشت عیان

و اگر وعده خداوندت　　[بهر تأخیر حکم و امر عذاب]

پیش از این مستقر نمی‌گردید　　بین‌شان داوری شدی [به حساب]

و همانا که آنچنان مردم　　سخت در شک [رای خود شده گم]

۱۱۱- کردگارت بدون شک بدهد　　حاصل کار هر یکی به تمام

چونکه او راست علم بر هر کار　　که چنان مردمی دهند انجام

۱۱۲- پس بدان سان که یافتی دستور　　پایداری نما و هر دیندار،

با تو آورده رو بسوی خدا　　[اینچنین باشدش ره و رفتار]

سر مپیچید کاو بود بینا　　به هر آنچه از شما رسد کردار

۱۱۳- مگرایید سوی اهل ستم　　که رسد بر شما [شرار جحیم]

وز برای شما نخواهد بود　　سروری جای کردگار [رحیم]

و از آن بعد یاوری نشوید　　[از سوی ناصری صمیم و حمیم]

۱۱۴- اندرین سوی و اندران سوی روز　　[نیز] در پاسهایی از شب [تار]

[تا زدوده شود گناهانت]　　خیز و [هر] نماز برپا دار

بی‌گمان بندگی نمودن‌ها　　[جمله] سیئات بزدایند

این یکی پند [سودمند] بُوَد　　پندگیرانش [گوش بنمایند]

۱۱۵- صبر را پیشه کن که ربّ [جهان]　　نبرد اجر محسنین ز میان

۱۱۶- بین اقوام پیش‌تر ز شمای　　از چه رو بخردان نمی‌بودند؟

تا ز [شرّ و] فساد نهی کنند　　[آن کسان را که دامن آلودند]

جز گروهی کمی از آن مردم،　　که رهاندیمشان [از آن اهوال]

آن ستم پیشگان [مشرک] را　　بود دلها اسیر نعمت و مال

و گنه‌کار مردمی بودند　　[مترف و مجرم و دچار ضلال]

۱۱۷- و خدای تو شهرهایی را　　که بُوَد ساکنانش از ابرار

نکند از سر ستمکاری　　[بر سر مردمان آن] آوار

۱۱۸- گـر خـدای تـو خـواستی دادی | خـلق را اُلفت یگـانه قـرار
لیک بـاشد مـیانشان پـیرجـای | همچنان اختلافها [بسیار]
۱۱۹- جـز کسانی کـه رحمت‌آورده‌است | کـردگار [بزرگ] برایشان
و بـرای هـمین چـنان مـردم | آفـریده است [و داده است زمان]
وعـدهٔ کـردگار تـو ایـن سان | [گشـته تـثبیت و یـافته تـحدید]
کـه جـهنّم ز جـنّ و انس هـمه | خـواهـم آکـنده ساخت بـی‌تردید
۱۲۰- از خـبرهای انـبیا یک‌یک | بـر تو خـوانـیم مـا، همان کـه بآن
دل تـو اسـتوار مـی‌داریـم | حـقّ [در ایـن سوره، آمده است عیان]
[سـخن] حـقّ و پـند [مـذکور است] | و تـذکّر [در آن شـده است بـیان]
بـتو نـازل شـده است [ایـن سوره] | [نـیز بـر مـردمان بـا ایـمان]
۱۲۱- و بـه نـامؤمنان بگـو: بکـنید | [همه] هـرچیز در تـوان شماست
نـیز مـا مـی‌کنیم [هـر کـاری | کـه سـزاوار در شـریعت ماست]
۱۲۲- چشـم بـنهید بـر ره و نگران | نـیز بـاشیم مـا ز مـنتظران
۱۲۳- دانش غـیب آسمانها [نـیز | دانـش غـیب] ارض آنِ خـداست
بـاز گـردانـده جـانب [داد] | هـمهٔ کـار و کـرده‌ها [ی شماست]
پس تـو پـروردگار را بـپرست | و تـوکّل بـه [لطـف] او بـنمای
نـیست از کـرده‌هایتان غـافل | [ایـن چنین است عزم و رای خدای]

۱۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ یوسف (مکّیّ، ۱۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- الف، لام، را آیـه‌هایی است ایـن | [کـه بـاشد از آن] کـتاب مـبین
۲- بـه تـازیش کـردیم نـازل، مگـر | [بـه چشـم] تـعقّل کـنید [ش نـظر]
۳- سـرایـیم نـیکوترین داستان | در ایـن [سـوره از دورهٔ بـاستان]
اگـر چند ازیـن داسـتان، پیش‌تر | تـو مـی‌بودی از مـردم بـی‌خبر
٤- چنین شد کـه یـوسف بگـفت: ای پدر | بـه خـوابـم چـنین آمـد انـدر نـظر
کـه [خـود] یـازده کـوکب و مـهر و مـاه | در افـتند بـر سـجدهٔ مـن [بـه راه]

۵- [پدر] گفت: ای پور [دلبند] من — ز خوابت مگو پیش اخوان سخن
مبادات آرند مکری بکار — که شیطان بشر راست خصم آشکار
۶- بدینسان ترا برگزیند خدای — به تعبیر خوابت شود رهنمای
دهد نعمت خود خدای [عزیز] — تمامی بتو و آل یعقوب نیز
چنان چون براهیم و اسحاق هم — ازین پیش بخشیده است او نعم
همانا که داناست دادار تو — حکیم است [هر کار و کردار تو]
۷- ز یوسف و اخوانش در این مقال — نشان‌ها بُوَد بهر اهل سؤال
۸- چنین شد که اخوان او [در نهان] — بگفتند: ماییم صاحب توان
و [خود] یوسف است و برادرش [نیز] — ز ما بیشتر نزد [بابا] عزیز
همانا پدرمان [در این حال و کار] — بود [غرق] گمراهی آشکار
۹- [یکی گفت]: ریزید پس خون آن — [illegible]ا افکنیدش بدیگر مکان
شود خاص آنکه شما را پدر — [illegible] بعد بشناسید شایسته [سر]
۱۰- [یکی گفت]: او را مریزید خون — بمانید وی را به چاهی درون
مگر کاروانی [بیاید ز راه] — برون آردش [از نهانگاه چاه]
۱۱- [پدر را] بگفتند [گفتی چنین]: — تو ما را به یوسف ندانی امین؟
بحالی که هستیم از بهر او — همه خیرخواه [و همه نیکخو]
۱۲- فرستش تو فردا به گشت و گذار — کند بازی و ماش حامی [و یار]
۱۳- بگفت: ار بریدش ز نزدیک من — مرا بر دل آید [ز هجرش] محن
بترسم که مانید از و بی‌خبر — خورد [ناگهش] گرگ [در رهگذر]
۱۴- بگفتند: ماییم جمع جوان — تمامی برومند [و صاحب توان]
گرش گرگ از دست ما در ربود — بخواهیم آنکه زیانکار بود

۱۵- ببردند او را [ز خانه بدشت]
و آراء ایشان بدینگونه گشت

که در افکنندش [بدون گناه
همان لحظه] اندر نهانگاه چاه

به یوسف چنین وحی کردیم ما
که [روزی] ازین کرده [ناروا]

یقیناً تو خواهی خبر دادشان
به حالی که رفته است از یادشان

۱۶- شبانگاه رفتند نزد پدر
[بحالی پریشان و چشمان تر]

۱۷- بگفتند: ما ای پدر [همعنان]
برفتیم بهر سباق [آن زمان]

نهادیم یوسف بر بار خویش
وگرگی [بناگاهش] آمد به پیش

ورا خورد و ما هر چه گوییم راست
ترا باوری نی بگفتار ماست

۱۸- و خونی دروغین به پیراهنش
[فشاندند کاین بود رخت تنش]

بگفتا: بدست شما کار داد
[همان] نفس امّارهٔ [بدنهاد]

[مرا چارهٔ کار] صبری نکوست
خدایم در این باره یار است و [دوست]

۱۹- بر چاه آمد یکی کاروان
نمودند [سقّای] خود را روان

فرو کرد دلو و بشارت بداد
[که ما را] جوانی [نصیب اوفتاد]

نهانش چو سرمایه‌ای داشتند
[ورا بندهٔ خویش پنداشتند]

و می‌بود دانا خداوندگار
به کاری کزان قوم شد آشکار

۲۰- [به کارش] چو بودند بی‌اعتنای
بدادند او را به اندک بهای

۲۱- خریدش یکی [مرد] مصری [و زود
سوی خانه خویشتن رو نمود]

بزن گفت: قدرش گرامی بدار
بما ای بسا سودی آرد ببار

و یا آنکه [شاید مهیّا شویم]
بفرزندی او را پذیرا شویم

مکانت بدادیم ما این چنین
به یوسف از آن پس در آن سرزمین

به تعبیر خوابش کنیم آشنای
و بر کار خود چیره باشد خدای

ولی اکثر مردم [روزگار]
نباشند آگاه [ازین حال و کار]

۲۲- چو بالغ شد و رشدش آمد بجای
ورا حکمت و علم کردیم عطای

و ما [خود] جزا می‌دهیم این چنین
به [کردار مرضیه] مُحسنین

۲۳- سرایی که یوسف در آن داشت جای　　طمع کرد بر روی زن آن سرای
همه در ببست [و بگفت این سخن　　که برخیز و اینک] بیا نزد من
بگفتا: پناهم سوی داوراست　　و شوهر مرا [صاحب و] سرور است
مقام نکو دادم [اندر حیات]　　و اهل ستم را نباشد نجات
۲٤- زن آهنگ [تسخیر یوسف نمود]　　وگر او نه بُرهان [حق] دیده بود،
سوی زن برفتی [و گشتی تباه]　　[ورا منصرف داشتیم از گناه]
رهاندیم وی را ز شرّ و فساد　　که ما راست او عبد نیکو نهاد
۲٥- سوی در دویدند و زن در رسید　　ز پس جامهٔ او بهم بردرید
بیامد به نزدیک در شوی او　　و زن بانگ برداشت بر روی او
که بر همسرت آنکه قصدش بدی است　　بگو تا که وی را مکافات چیست؟
بجز آنکه باشد سزاوار بند　　و یا زندان یا عذابی شود دردمند؟
۲٦- چنین گفت [یوسف] که این نیست راست　　[خود] او بود کز من همی کام خواست
بیامد یکی شاهد از خیل زن　　به رسم شهادت بگفت این سخن
که گر جامه بدریده از پیش روی　　جوان کاذب و زن بُوَد راستگوی
۲۷- ورش جامه از پشت بدریده است　　جوان صدق و زن کذب بگزیده است
[وگر غیر از این است احوال و کار　　جوان را ز افراد صادق شمار]
۲۸- چو آن جامه‌اش دید و آن پارگی　　بدانست [حق را به یکبارگی]
بگفت: این [نمودی] ز مکر شماست　　بزرگ است مکر شما [هر چه راست]
۲۹- تو یوسف! ازین ماجری درگذر　　و اما تو زن! [الحذر الحذر]
تو از خاطیانی و کردی گناه　　کنون از چنین جُرم پوزش بخواه
۳۰- به شهر اندرون [فاش گردید راز　　زبان زنان گشت بر روی دراز]
بگفتند: جفت عزیز [آشکار　　تن بنده‌اش را] بُوَد خواستار
و [هم] کرده [یوسف] به حُبّش دچار　　و بینیمش در گمرهی آشکار

۳۱- ز نسوان چو این [طعنه‌ها را شنید]   فـرا خوانـدشان [و تـدارک بـدید]

یکـی مـتکا بـهر هـر یک نـهاد   یکـی کـاردشان [بـا تـرنجی] بـداد

بـیوسف بگـفتا: بـه ایـنان درای   چـو دیـدندش [در صحن مهمانسرای]

بـزرگش شـمردند و کـفهای خـویش   بُـریدند [از حـیرت رای خـویش]

هـمه «حـاش لِـلّه» بگـفتند، کـاین   ز ایـنـاء آدم نـباشد [یـقین]

نـباشد مگـر او فـرشته بُـوَد   [ز نـور کـرامت سـرشته بُـوَد]

۳۲- بگـفت این بُـوَد آنکـه در باب من   هـمی شـد زبـان شـما طـعنه زن

مـن از ایـن [پسـر] گشـته‌ام کـام‌خواه   و او خـویشتندار و دور از گـناه

بـه فـرمان مـن گـر نـخواهـد رود   بـه حبس افـتد و خـوار خـواهـد شـود

۳۳- چـنین گـفت یـوسف کـه‌ای داورم   بـه زنـدان فـتادن بُـوَد خـوشترم

ز چـیزی کـه خـوانـندم [اینک] بـران   نگـهدارم از مکـر مکـراوران

وگـر نـه بـه سـوی راه آنـان روم   و همسایه جـمع نـادان شـوم

۳٤- دعـا را پـذیرفت از وی خـدا   و بنمودش از کـید آنـان جُـدا

از آنـرو کـه تـنها خـداونـدگار   شنوا و دانـاست [بـر کُـنه کـار]

۳۵- نشـانها بـدیدند و دادنـد رای   کـه چـندی بـماند بـزندان بـجای

۳٦- دو بُـرنای دیگـر [در آن روزگـار]   بگشـتند بـا وی بـه زنـدان دچـار

یکـی ز آندو گـفتا کـه دیـدم بـخواب   کـه دارم ز انگـور مـیگیرم آب

و آن دیگـری گـفت: دیـدم چـنان   کـه مـی‌رفتم و بـر سـرم قـرص نـان

بـخوردندی از آن طـیور هـوا   بگـو چـیست تـعبیر ایـن خـواب مـا؟

کـن آگـاه مـا را ز رازی چـنین   کـه یـابیمت از جـملهٔ مـحسنین

۳۷- بگـفتا: از آن پـیش کـاید طـعام   بـرای شـما، مـن، [درست و تـمام]

کـنم راز آن خـواب را آشکـار   کـه آن را بـیاموختم کـردگار

نـدارنـد آنـانکه [در دل] یـقین   بـه دادار [یکـتا] و روز پسـین

بگـفتم هـمه تـرک آیـین‌شان   [بشسـتم دل و دست از دیـن‌شان]

۳۸- منم پیرو کیش آباء خویش — که بودند بر آن [از دوران پیش]
بَراهیم و اسحاق و یعقوب را — [همان حق گرایان محبوب را]
و این نیست شایسته از بهر ما — که سازیم چیزی شریک خدا
و این فضل، بر ما و بر سایرین — عطا کرد [ربّ جهان آفرین]
ولی، بیشتر [خلق حقّ ناشناس] — ندارند [انعام حق را] سپاس
۳۹- شما را کنون ای دو همبند من — [چه باشد به من، پاسخ این سخن؟]
پراکنده بهتر خدایان، و یا — مسلّط به هر چیز و یکتا خدا؟
٤۰- شما را نباید پرستشگری — جُز از ربّ یکتای، از دیگری
همانا که از روی افکار خام — شما و پدرهاش دادید نام
نکرده است نازل خداوندگار — [به انسابتشان] حجّتی [استوار]
نه حکمی بُوَد غیر حکم خدای — بفرموده، جُز او را نباید شمای،
بیارید رسم پرستش بکار — که این است دین قائم [و استوار]
ولی بیشتر خلق [در این میان] — نتوانند این را [که باشد عیان]
٤۱- یکی از شما ای دو همبند من — [که تعبیر آن خواب بشنو سخن]
[که دید آب و انگور در حال خواب] — بنوشاند آقای خود را شراب
و امّا کشند آندگر را به دار — و مرغان شوند از سرش طعمه‌خوار
ز من آنچه می‌خواستید این زمان — سرانجام بگرفته [فرمان] آن
٤۲- از آنکو گمان رهائیش بود — [رهایی خود را تقاضا نمود]
که چون نزد مولات کردی قرار — ز من [شرح حالی] بیادش بیار
وز و نزد مولا نیاورد یاد — که شیطانش نسیان بخاطر نهاد
و او [در تنگر] بزندان و بند — گرفتاری می‌بود تا سال چند
٤۳- و شه گفت: چشمم چو بر خواب رفت — بدیدم به رؤیای خود گاو هفت
[همه] فربه و هفت گاو نزار — از آن هفت فربه شده طعمه‌خوار
و [هم] هفت خوشه همه سبز و تر — و خشکیده و زرد هفت دگر
بزرگان من! راز این خواب چیست؟ — به تعبیر این خواب آگاه کیست؟

٤٤- بگفتند: ما را نباشد جواب — به تعبیر اینگونه آشفته خواب

٤٥- یکی زان دوکز بند بر رسته بود — پس از مدتی یاد یوسف نمود

[به شه] گفت راز تو سازم عیان — [به زندان یوسف] مرا کن روان

٤٦- [شد و گفت]: ای یوسف، ای راستگوی — [به حاجت نهادیم سوی تو روی]

[بگو تا کسی را که بر خواب رفت — و دید اندارن خواب خود گاو هفت]

همه فربه و هفت گاو نزار — از آن هفت فربه شده طعمه‌خوار

و هم هفت خوشه همه سبز و تر — و خشکیده و زرد هفت دگر

چه تعبیر خواهی نمودن از آن — شما راز این خواب بر ما عیان

که چون می‌شوم در بر جمع باز — کنم جمله را آگه از رمز و راز

٤٧- بگفتا که [بی‌وقفه] تا هفت سال — بکارید و جز اندکی بهر حال

[که خواهید خوردن]، آبا خوشه‌ها — به انبار بنهید [چون توشه‌ها]

٤٨- از آن پس شما را رسد هفت سال — پُر از خشکسالی و قحط [و ملال]

خورند آن ذخائر که اندوختید — بجز اندکی را که زان توختید

٤٩- از آن بعد سالی بیاید فراز — [که باران به مردم شود کارساز]

شود داده، داد خلایق از آن — و یابند از آن قحط سالی امان

٥٠- ملک گفت: او را بمن آورید — فرستاده چون رفت [و یوسف بدید]

فرستاده را گفت یوسف که حال — ببر نزد مولای خود این سؤال

بگو: داستان زنانی که دست — بریدند از خود [ترا یاد هست؟]

چه بود آن حکایت، که دادار من — بران مکرشان آگه [و کار من]؟

٥١- بپرسید از آن زنان پادشاه — که چون بود آن حال و کار گناه؟

شما کام از وی همی خواستید — [چنان داستانی بیاراستید]

بگفتند داریم بر حق پناه — و او را ندانیم جرم و گناه

زنش گفت الآن حق آشکار — شد و من بُدم کام ازو خواستار

[خطا بود از جانب من نه اوی] — که او باشد از مردم راستگوی

٥٢- چنین شد که آگاه گردید [شاه] — که من در غیابش نکردم گناه

خدا، حیلهٔ مردم حیله‌گر — [نسازد بسوی هدف رهسپر]

۵۳- و خود را ز عصیان ندانم بری | که بر نفس اماره [چون بنگری]
به سوی بدی مینماید گذار | مگر رحم آرد بمن کردگار
همانا خدایم [خدای جهان] | [هم] آمرزگار است و [هم] مهربان

۵۴- ملک گفت آرید وی را به پیش | که مخصوص گردانمش نزد خویش
باو گفت چون داشت با وی کلام | از امروز امینی و صاحب مقام

۵۵- بگفتا [بضاعات] ارضم سپار | همانا امین و علیمم به کار

۵۶- به یوسف بدادیم ما این چنین | [مقام و] مکانت در آن سرزمین
به هر جایگاهش که میبود رای | [ورا بود راه و] ورا بود جای
نصیبی ز آمرزش [خاص] خویش | به هرکس که خواهیم آریم پیش
و پاداش [آن] مردم نیکخواه | نخواهیم [هرگز] نمودن تباه

۵۷- و آن مردمانی که [بر جان خود] | چراغی فروزند ز ایمان خود]
و پروای پرهیزشان بر سر است | بروز جزا مُزدشان بهتر است

۵۸- چو اخوان یوسف رسیدند پیش | [نگه کرد و] بشناخت اخوان خویش
و آنان [ز نزدیک] نشناختندش | [که زین پیش از دل بینداختندش]

۵۹- و چون بارهاشان مهیا نمود | بگفتا که آن برادر که دارید [زود]
که هست از پدرتان بمن آورید | و آیا به کردار من ننگرید؟
که کامل بُوَد کیل [و پیمانه‌ام] | بهین میزبان [اندرین خانه] ام

۶۰- گر او را نیارید پیمانه نیست | [و ره بر شمایان در این خانه نیست]

۶۱- بگفتند [با هر طریق] از پدر | بگیریم و آریمش [اندر سفر]

۶۲- [به مردان] خود گفت: دربارشان | گذارید «سرمایهٔ کارشان»
که چون باز گردند بر خاندان | و [در خانهٔ خود] شناسند آن،
[بگردند آگاه از رمز و راز] | دگر باره [سوی من] آیند باز

۶۳- چو رفتند نزد پدر از سفر | بگفتند [یعقوب را] کای پدر
ز ما بر گرفتند پیمانه‌مان | [ببایست برگشتن از خانه‌مان]
تو را ما برادر به همراه دار | که گیریم [از مصریان] کیل و بار
و ما [در تمامی طول سفر] | مراقب شویمش [ز خوف و خطر]

٦٤- [پدر با پسرها بگفت این چنین]: شما را ندانم به حقّش امین
بدان سان که دانسته بودم ز پیش به حقّ برادرش [از نزد خویش]
بهین حافظان است انسا خدا ز هر مهربان مهربانتر [به ما]
٦٥- چو بار گشوده نهادند پیش بدیدند در آن بضاعات خویش
که پس داده بودند آن مالها پدر را بگفتند [آن حال‌ها]
که ما خود چه خواهیم؟ این مال ماست که برگشت دادند [بی‌کم و کاست]
بیاریم یک بار اشتر فزون که ما را کم است آنچه باشد کنون
٦٦- پدر گفت: من هرگزش با شمای نسازم روان تا بنام خدای
کنید عهد با من که تا [این پسر دوباره بیارید نزد پدر]
مگر جملگی [از بد روزگار بگردید [در قید و بندی] دچار
چنین عهد کردند وگفتا خداست کنون ناظر قول و پیمان ماست
٦٧- بگفت: ای پسرهای من در وصول مگیرید یک باب بهر دخول
[شما را بنزد آنکه] داخل شوید ز [ابواب و] دروازه‌های عدید
نیارم که حکم خداوندگار کنم از سر راهتان برکنار
وحکمی بجز آنِ پروردگار نباشد [بدور زمان برقرار]
وبر او توکّل کنم همچنان توکّل کنندش توکّل کنان
٦٨- چو وارد شدند از همان جایها که ز آنها پدر داده بُد رایها
وزین هم نشد سودشان برقرار به نزدیک رأی خداوندگار
به دل آنچه یعقوب بودش نهان برآورد آن را خدا [ای جهان]
هماناکه او را یکی علم بود که مایش فزودیم اندر وجود
ولی بیشتر مردمان [جهان] ندانند [این رازهای نهان]
٦٩- چو [اخوان] بدرگاه یوسف شدند و همراه با آن برادر بُدند
به نزدیک خود یوسفش داد جای: برادرت هستم [بداد این ندای]
سپس گفت اندوه در دل مدار کز آنان چه در حقّ من رفت کار

۷۰- مهیّا چو بنمودشان بارها / [بسیجید بر این روش کارها:]

به بار برادر نهان کرد جام / منادی پس آنکه بگفت این پیام

که‌ای مردم کاروان! شد عیان / که دزدید [در پوشش کاروان]

۷۱- سپس بازگشتند و گفتند: هان / چه گم کرده باشید [در این میان؟]

۷۲- بگفتند: جامی که باشد ز شاه / و هر کس که آن را بیارد [ز راه]

یکی بار اشتر [حبوبش] دَهَم / و خود را بر این [وعده] ضامن نهم

۷۳- خدا را بگفتند دانید این / که ما نامدیم اندر سرزمین،

که برپانماییم شرّ و فساد / نه ما دزد می‌بوده‌ایم [از نهاد]

۷۴- بگفتند: اگر قولتان کذب بود / [چه در حقّ آن دزد باید نمود؟]

۷۵- بگفتند: دربار هر فرد بود / [استبارت] جزای همان مرد بود

[چنان کرده‌ای را بدینسان جزاست] / زیرا، عاصیان را بدینسان سزاست

۷۶- در آغاز باریرا در نجست / [illegible] و بار اخوان بدید از نخست

بدیدش چو بار برادر گشاد / به یوسف چنین چاره دادیم یاد

که بر طبق آئین آن پادشاه / به اخذ برادر نمی‌بودش راه

مگر آنکه آنگونه گردید کار / که می‌خواست آن را خداوندگار

و آن را که خواهیم [در روزگار] / بریمش سوی رفعت [و اقتدار]

و برتر ز هر فرد دانشوری / بُوَد دانشی فرد داناتری

۷۷- بگفتند: او، گر که دزدی نمود / برادرش هم پیش از این دزد بود

و یوسف بدین [طعن] پاسخ نگفت / [فرو خورد و] اندر دل خود نهفت

[و در دل بگفتا:] شمایان بتر / از آنید، کاید اندر نظر

و بر آنچه باشید توصیفگر / خدا خود بر آن تهمت آگاه‌تر

۷۸- بگفتند: ای شاه! او را پدر / بود پیر، [در کار ما درنگر]

یکی را ز ما برگزین جای او / که دانیمت از مردمان نکو

۷۹- بگفتا: معاذالله، ار غیر آن   که کالای ما نزد او شد عیان

بر این جُرم گیریم فردی دگر   ستم پیشه باشیم [و بیدادگر]

۸۰- چو مقصودشان بر نیامد ازو   به سویی به شوریٰ نهادند رو

چنین گفت مهتر: نه آخر به ما   پدر بست عهدی بنام خدا؟!

ندانید تا پیش از این روزگار   ز ما رفت در حقّ یوسف چه کار؟

پدر تا نداده است رخصت بمن   از این ملک بیرون نخواهم شدن

و یا حکم راند خدایم به سر   که او برترین داور [دادگر]

۸۱- کنون باز گردید نزد پدر   بگویید: دزدی نمودت پسر

گواهی ندادیم جز علم خویش   نبُد ضامن بامر نهانی ز پیش

۸۲- ز شهری که ما ساکن آن بُدیم   و از کاروانی که همره شدیم

بپرس [آنچه را شرح احوال ماست]   که ما آنچه گوییم، گوییم راست

۸۳- پدر گفت: پس نفس امّاره‌تان   دوباره [نموده است، بیچاره‌تان]

مرا چاره است آنکه صبر جمیل   نمایم [بدرگاه ربّ جلیل]

بسا آوردشان بمن کردگار   علیم است و فرزانه باشد [بکار]

۸۴- وز آن جمع برتافت آنگاه روی   که باشم به یوسف دریغای گوی

دو چشمش ز ماتم سپیدی فزود   و میبرد اندوه خود را فرود

۸۵- بگفتند بالله [بر آن سری]   که دانم ز یوسف بیاد آوری

که [از جسم] بیمار گردی و زار   [نمایی و یا مرگ را اختیار]

۸۶- بگفتا: جُز این نیست کاندوه خویش   فقط با خداوند بنهم به پیش

که من آنچه میدانم از کردگار   ندانید آن را شما [آشکار]

۸۷- روید ای پسرهای من [این زمان]
ز یوسف بجویید [نام و نشان]

و [هم] از برادرش جویا شوید
مباشید از [لطف حقّ] ناامید

فقط کافران را نباشد امید
به رحم خداوندگار [مجید]

۸۸- چو در نزد یوسف رسیدند باز
بگفتند: عزیزا [چنین است راز:]

که ما وکسانمان به رنج اندریم
و با مایه‌ای کم در این محضریم

[و از بهر ما مردم سخت حال]
بده کیل ما را تمام و کمال

فزونتر بده چونکه بخشش کنان
بیابند اجر از خدا [ای جهان]

۸۹- بگفتا که دانید و دارید یاد
[خود آن شیوهٔ کین و رسم عناد؟

به یوسف شما را [ز روی ستیز]
چه رفتار بُد با برادرش نیز؟!

۹۰- تویی؟ یوسفی تو؟ بگفتند این
بگفتا: منم، وین برادرم [هین]

خداوند منّت بمن بر نهاد
[و بر هر که دل را به تقوای داد]

و [بر هر که بر صبر آرد پناه]
نسازد خدا اجر نیکان تباه

۹۱- بگفتند: بالله، خدایت بما
گزیده است و ماییم اهل خطا

۹۲- بگفتا که امروز [اینکار نیست]
شما را ملامت سزاوار نیست

شما را ببخشد خدا [ای مهین]
و او [خود] بُوَد ارحم‌الرّاحمین

۹۳- مرا جامه اکنون برید [از سفر]
و در افکنیدش بروی پدر

که بینا شود، پس همه دودمان
بیارید نزدیک من [در زمان]

۹۴- چو آن کاروان روی بر ره نهاد
پدرشان [بر این گفتگو لب گشاد]

که من بشنوم بوی یوسف، اگر
خرفتم نخوانید و [پیرانه سر]

۹۵- بگفتند: بالله که از عهد پیش
تویی راه گمکرده [بر حال] خویش

۹۶- چو مژده دهنده بشد سوی او و افکند آن جامه بر روی او
ورا دیده بینا شد و گفت: هین نگفتم شما را هماره چنین؟
که من آنچه دریافتم از خدای ندانید [البته] آنرا شمای؟
۹۷- بگفتند: غفران بخواه‌ای پدر به عصیان ما خاطیان [سربسر]
۹۸- بگفتا: بخواهم ز دادار خویش که آمرزش آرد شما را به پیش
[همانا خدایم بود هر زمان] خداوند بخشنده مهربان
۹۹- به یوسف رسیدند و [عندالورود] [بشد یوسف و مهربانی نمود]
ابَ و امّ بر خویشتن جای داد سپس [بر چنین گفته‌ای لب گشاد]:
به مصر اندر آیید و اندر امان بمانید اگر خواست ربّ جهان
۱۰۰- به تخت اندر آورد مام و پدر [بر او] به سجده نهادند سر
بگفت: ای پدر آنچه دیدم به خواب کنون گشت تعبیر [و آمد جواب]
همه معنی خواب من کردگار به تحقیق پیوست [این روزگار]
به حقم نموده است نیکی خدای بدانگه که از بند کردم رهای
چو مابین اخوان و من شد زیاد ابتر گشت شیطان [ملعون] فساد
شما را بیاورد اینجا ز دشت و بر هرچه عزم خدایم گذشت
دقیق است [و بر کُنه هر گونه کار] علیم و حکیم است پروردگار
۱۰۱- خدای منا اندرین [انجمن] نمودی عطا حکمرانی به من
مرا علم تأویل دادی [چنین] تو ای خالق آسمان و زمین
تو در این جهانی و در آن جهان مرا سرور [و مهتر و کاردان]
مسلمان بمیرانم ای کردگار به شایسته مردم قرینم بدار
۱۰۲- و اینهاست اخبار غیب [و نهان] که بر تو به وحیش نمودیم عیان
و آنگه که آنان شدند انجمن وگشتند در کار تو رای زن
تو غایب از آن جمع و آنان [به راز] [نشستند و] از بهر تو حیله ساز
۱۰۳- به ایمانشان هر چه داری تو آز [بدین راه] اغلب نیایند باز

۱۰۴ـ تو از بابت مزد پیغمبری / نداری از آن قوم خواهشگری

و نَبْوَد (خود) این نامهٔ (پالیان) / جز اندرز از بهر خلق جهان

۱۰۵- اَبَر آسمانها و اندر زمین / چه بسیار باشد نشان (مبین)

و بر آن نشانها همی بگذرند / وز آن چهره بر سوی دیگر برند

۱۰۶- و آن قوم اغلب به پروردگار / تهی از یقین و به شرک استوار

۱۰۷- و ایا به پندار خود، در امان / شدند از عذاب خدا ای جهان؟

عذابی فراگیر کاید به بر / فروگیرد آن قوم را (سربسر؟)

و یا خود قیامت رسد ناگهان / به حالی که آگه نباشند از آن؟

۱۰۸- بگو: این بُوَد راه و آئین من / من و مردمِ پیروِ دین من

کسان را بخوانیم با چشم باز / به سوی ره داور (کارساز)

منزّه بُوَد ذات پروردگار / و نباشم من از مشرکین در شمار

۱۰۹- و پیش از تو از بهر پیغمبری / رسالت ندادیم بر دیگری

جز از مردم شهرها مرد چند / که کردیمشان وحی (و دادیم پند)

نگردند آیا بروی زمین؟ / که بینند آثار را (پیش از این)

و بر متّقین دار عقبا، یقین / نکوتر بُوَد، در نیابید این؟

۱۱۰- چو گشتند پیغمبران ناامید / در اندیشهٔ (پیروان) این رسید

که هر وعده دادندشان کذب بود / رساندیمشان نصرت خویش (زود)

و ما هر کسی را که خود خواستیم / نجات ورا عزم آراستیم

و ما را عذاب از سر مجرمین / نه برگشت باشد (به قطع و یقین)

۱۱۱- و در قصّهٔ آن کسان است پند / خردمند مردم از آن بهره‌مند

نه این نامه برساخته است (از دروغ) / که دارد ز تصدیق دیرین فروغ

و همخوان بود با کتابی که پیش / نمودیم تنزیل از سوی خویش

و تفصیل و تشریح هرچیز هست / و بر مؤمنان رحمت و بخشش است

۱۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ رعد (مدنیّ، ۴۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- «الٓمٓر» الف «پس» لام «میم و را» ایـن است … آیـاتی از مکتوب ربّت بـر تـو نـازل

آمـد بـه حقّ امّا ز مـردم جـمع بسیار … ایـمان نمی‌آرند [بر ایـن نـامه حـاصل]

۲- باشد خدا آنکس که بی‌ارکان که بینیدش … افـراشت [طـاق پـر شکـوه] آسمان‌ها

بر عـرش آمـد چیره و خـورشید و مـه را … رام [و روان] بـنمود هـر یک تـا زمـانها

بـا روشـنی سـازد بیان آیات خـود را … کـار جهان را او دهـد تـدبیر [و سامان]

بـاشد کـه [انـدر پـرتو ایـمان و آیـات … خـود] بـر لقـاء ربّـتان یـابید ایـمان

۳- او آن کسی باشد که گسترد [این] زمین را … در آن جـبـال و رودهـا مـوجود بـنمود

و آنگـه ز هـر بـار و بـری جفتی دوگـانه … [بـهر بـقاء هسـتی] انـدر آن بـیفزود

شب را بـپوشانید بـا روز [درخشـان] … هم روز را در [پـرده‌های شب] نـهان کـرد

بی‌شک در این‌ها مـایه‌های عـبرتی هست … کـآماده بـر انـدیشمندان [جـهان کـرد]

۴- اندر زمین [پس] بخش‌های همجوارنـد … بـا بـاغها ز انگـور و از هـر کشتزاری

خرما بُـن و هـمسان و نـاهمسان، تـمامی … گـردند از یک آب [واحـد] آبـیاری

مـا بـرتری دادیـم بـعضی مـیوه‌ها را … [از هر حساب و هر نظر] بـر بـعض دیگـر

بـی‌هیچ تـردیدی بُـوَد در ایـن [تـنوّع] … خـود مـایهٔ عـبرت بـافراد خـردور

۵- ور تـو تـعجّب مـی‌کنی گـفتار ایـشان … باشد عـجب [تـر] گـفته‌های ایـن چـنینی:

آیـا پس از وقـتی کـه مـاها خـاک گشتیم … آیـیم [دیگـر بـاره] در خـلق نـوینی؟

بـر کـردگار خـویش ایـنان کـافر استند … [ونـدر قـیامت د رجـهنّم جـای گـیرند]

افـتد بـه گـردنهای آن مـردم غُـل و بـند … در آتش از بـهر ابـد مأوای گـیرند

۶-از تو طلب دارند [با شور و] شتابی قبح [عذاب خویش] پیش از حسن [غفران]

حال آنکه پیش از آن کسان برپای بوده است [رسم مجازات] عقوبت [های یزدان]

بی شک خدایت واجد آمرزگاری است بر مردمان، با بودن ظلم [و جفاشان]

هم بی‌گمان پروردگارت سخت‌گیر است [کیفر به سختی گیرد از آنان خداشان]

۷-کفّار گویند: از چه رو از کردگارش نازل نگردد معجزی [بهر پیمبر]؟

هشدار ده باشی تو و جز این نباشد هر قوم را خود رهنمایی هست [و رهبر]

۸-داند خداوند اینکه هر ماده‌ای را اندر رحم [تا از چه نوعی] بار باشد

یا در رحم‌ها [خود] چه کاهند و فزایند در نزد او هر چیز را مقدار باشد

۹-داننده‌ی پیدا و پنهان [حقّ تعالی] بس باشکوه کبیر و پایگاه اوست والا

۱۰-باشد مساوی، کز شما فردی، کلامش سازد نمایان یا که می‌دارد نهانی

یا آنکه باشد در [دل] شب [ها] نهانکار یا در [فروغ] روز، پیدا [و عیانی]

۱۱-باشند [آدم] را ملائک از پس و پیش حامی به فرمان خداوند [جهاندار]

بی‌شک هر آنچیزی کز آنِ مردمی هست آن را نمی‌سازد دگرگون [ذات دادار]

جز آنکه هر چیزی که در دلهایشان هست با رای خود بر آن قرار دیگر آرند

از بهر قومی گر خدا خواهد [جزائی] نی گردد و نی سرور و سالار دارند

۱۲-باشد خدای آنکس که برق آسمان را سرچشمه بیم و امید [ما] نماید

[بهر مسافر بیم و بهر فلّاح امیّد] ابر گرانبار آرد [و زان دُر گشاید]

۱۳-رعدش سپاس آرد، ملک از خوف، تسبیح ارسال می‌دارد صواعق را خداوند

آرد فرود آن را به هر فردی که خواهد در باب حقّ آنان بگویند [از چه و چند]

[داد ار عالم، گاه کیفر] سخت گیر است [وز اهل توبت، گرچه او توبت‌پذیر است]

۱۴- او راست دعوت از سر حقّ و درستی | و آنان که فرد دیگری جز او بخوانند،
[آن دعوتی بی‌پایه و بی‌مایه باشد] | پاسخ بآن [مردم] نگویند [و ندانند]
چونان کسی کاو دستها را باز دارد | تا آب را [از آن رسانَد] بر دهانش
ز آن آب، [آن کس، هیچ طرفی بر نبندد] | جز بی‌رهی نَبْوَد دعای کافرانش
۱۵- و آنکس که اندر آسمانها [جای دارد] | یا در زمین ساکن بُوَد با سایه‌هاشان
خواهی نخواهی در پگاه و شامگاهان | بر سجده می‌آیند از بهر خداشان
۱۶- گو: کردگار آسمانها و زمین کیست؟ | بر گو: خداوند است، برگو، سرورانی،
از بهر خود گیرید و آنها را پرستید؟ | کآنان نه مُختارند بر سود و زیانی؟
بر گو که: نابیناست با بینا برابر؟ | یا نور می‌باشد بتاریکی همانند؟
یا آن شریکان خدا در آفرینش | چونان خدا باشند در خلقت توانمند؟
یا آفرینش مشتبه گشته به ایشان | گو: خالق هرچیز ذات کردگار است
او خالق یکتا [و بی‌مثل و قرین] است | قهّار [و غالب بر نهان و آشکار است]
۱۷- از آسمان آبی فرو بارید [و هر رود] | بر [بستری] در حدّ و راه خود بتازند
بسیار کف همراه خود آورد سیلاب | وزآنچه برآتش فروزند [و گدازند]
تا زیوری یا آلتی با آن بسازند | و آن نیز می‌باشد کفی مانند آن [آب]
پس حقّ و باطل را خدا [از بهر مردم] | آرد مثل اینگونه [چون کف آب و اسباب]
کف میرود بر باد [د راندک زمانی] | لیک آنچه بر مردم رساند سود [بسیار]
آن همچنان روی زمین باقی بمانَد | اینسان مَثَل آرد خدا [در حین گفتار]
۱۸- آنان که کردند استجابت ربّشان را | نیکویی [جنّت] بُوَد از بهر ایشان
و آنان که او را استجابت می‌نکردند | سخت است و سنگین کیفر آن کفر کیشان
گر هر چه را اندر زمین و همچو آنست | بهر بلا گردان بپردازند آن را
باشد سرانجام و سراشان د رجهنّم | دارند بد سر منزل [و جا و مکان را]

۱۹- آنکس که می‌داند ز سوی کردگارت | حقّ است آن چیزی که بر تو گشت نازل
با کور دل آیا شبیه است این چنین کس؟ | بس بهر خردمندان فقط پنداست حاصل
۲۰- آنان که بر عهد الهی استوارند | پیمان او را نشکنند [و پاس دارند]
۲۱- آنان که پیوندند هر چیزی که دادار | امر از برای [بستن و] پیوند آن داد،
وز کردگار خویش [در دل] بیمناکند | آرند از سوء حساب خویش چون یاد
۲۲- بهر رسیدن بر رضای داور خود | آنان که ورزیدند صبر و بردباری،
و آنان که [با اخلاص] پا برجا نمودند | [رکن] نماز [و طاعت پروردگاری]،
از هرچه روزی‌شان عطا کردیم بخشند | [بخشیدنی] اندر نهان و آشکارا،
دفع بدی با [شیوهٔ] نیکی نمایند | از بهر آنان است پایانی [گوارا]
۲۳- جنّات‌عدن [آنجا] که هم خود جای‌گیرند | از نیکوان هم والدین و جفت و خویشان
داخل شوند آنجاچو با امر الهی | خیل ملک از هر دری وارد بایشان
۲۴- گویند: بهر خاطر صبری که کردید | از ما [تحیّات و] سلام اینک شما راست
وه وه چه نیکو هست پایانی که دارید! | این نیک فرجامی [شمایان را خدا خواست]
۲۵- آنان که پیمان خداوند [جهان] را | مستی بگسلانند از پس پیوستن آن
و آن را که ایزد امر بر پیوستنش داد | [آن جاهلان] بر هم زنندش [سهل و آسان]
اندر زمین [خود] عامل شرّ و فسادند | وز بهر آنها لعنت [و نفرین سزاوار]
فرجام بد دارند [اینسان مردمانی] | [اینست پاداش بدان از سوی دادار]
۲۶- بر هر که خواهد روزی خود را خداوند | وسعت ببخشد یا فرو بسته بدارد
سرمست بعضی [ها] ز جام این جهانند | دنیا به نزد آخرت [وزنی نیارد]
۲۷- کفّار گویند: از چه روی از کردگارش | نازل نگردد معجزی [بهر پیمبر]؟
برگو: خداوند [جهان] آن را که خواهد | [حیران و سرگردان] به بیراهه دهد سر
راه خدا را هر کسی بگرفت در پیش | گردد خدایش رهنمون برجانب خویش
۲۸- آنان که آوردند ایمان بر خداوند | دلهایشان با یاد او آرام گیرد
هان [این حقیقت را بدانید و بجویید] | دلها بیاد اوست کارامش پذیرد

۲۹- آنان که آوردند ایمان بر خداوند | و اعمال [و رفتار] نکو انجام دادند
[آری] خوشا بر حالت [اینگونه مردم] | [بر خویش باب نیک فرجامی گشادند]
۳۰- و ینسان فرستادیمت اندر بین قومی | کز پیش از آنها، رفته امّتهای دیگر
تا آنکه بر ایشان بخوانی آنچه را ما | سوی تو آن را وحی کردیم [و مقرّر]
حال آنکه ایشان [در حقّ] دادار رحمان | [نابخردانه] کفر می‌ورزند و انکار
برگو بدانسان کاو بُوَد پروردگارم | جُز او خدایی را نشاید [هیچ دیّار]
بر او توکّل کرده‌ام [ز آن رو که فرجام] | برگشت من باشد بسوی او [سزاوار]
۳۱- ور بود قرآنی [که از فرط شکوهش] | اندر حرکت آمدندی جمله کُهسار
یا [سینهٔ سخت] زمین را می‌شکافید | یا مردگان با آن شدندی [گرم] گفتار
[آن بود این قرآن، ولی این مردمان باز] | [سوی خدای خویشتن] می‌نگرویدند
سر رشته هر کار بر دست خدای است | آن اهل ایمان این ندانند [و ندیدند؟]
[آیا نمیدانند] اگر دادار می‌خواست | کردی هدایت مردم [و اعمالشان را]؟
[آیا نمیدانند] دائم بهر کفّار | آید عقابی هولناک اعمالشان را؟
یا در ضمان فتح خواهی گشت وارد | بر خانه [و کاشانه و بر شهرشان زود]
تا وعدهٔ پروردگار آید فرا روی | زیرا خلاف وعده می‌ناید [ز معبود]
۳۲- بودند پیش از تو رسولانی به تحقیق | کز ریشخند [قوم خود] دیدند آزار
آن کافران را مدّتی مُهلت بدادم | بگرفتم [و کردم به کیفرشان گرفتار]
[پس نیک بنگر] تا چسان بوده است از من | کیفر [برای قول و فعل نابهنجار]
۳۳- آنکس که حاکم هست بر هر فرد انسان | تا اینکه بدهد کیفر رفتار و کردار،
[چونان کسی باشد که این امکان ندارد؟] | قائل شدند آنکه شریکان بهر دادار
گو: نام آنان بر زبان آرید [حالی] | او را خبر بدهید آیا از همانی،
کاندر زمین او را شناساگر نباشد؟ | یا اینکه می‌گویید [خود] سطحی بیانی؟
بل مکر ایشان جلوه‌ای زیبا نموده است | در چشم [ظاهر بین] آن کفّار [و فجّار]
پس منع گردیدند از راه [خداوند] | و آن را که در بیراهه بنهد [حق دادار]،
[سر گشته خواهد بود در تیه ضلالت] | او را هدایتگر نخواهد بود [در کار]
٣٤ - اندر حیات دنیوی دارند عذابی | سنگین‌تر است امّا عذاب اُخروی‌شان
[اصلا] نگهدارنده‌ای دیگر نباشد | جای خداوند [جهان] از بهر ایشان

۳۵- وصف بهشتی را که بر پرهیزگاران / داده شده وعده [از بعد زندگانی]

انهار از دامان آنها هست جاری / باشد ثمار و سایه سارش جاودانی

فرجام پروابیشگان این است و کفّار / فرجامشان نار جهنم [تا بدانی]

۳۶- اهل کتاب، از آنچه بر تو گشت نازل / شادند، [لیک] از مشرکین افراد دیگر

بخشی از آن را منکرند، [امّا] تو برگو: / بر من چنین فرمان رسید [از حقّ داور]

طاعت نیارم جُز بدرگاه خداوند / شرکی باو نارم و مردم را به راهش،

دعوت کنم، [این است مشی و شیوهٔ من] / برگشت من آخر بُوَد بر پیشگاهش

۳۷- اینک بدین سانش بتو کردیم نازل / [د رقالب] تازی، کتابی حکمت‌آموز

گر از پس علمی که نازل بر تو گردید / پیرو شوی از آن هوسها [ی خردسوز]

کس را بجای داورت یاور نداری / نَبْوَد نگهدارنده‌ای بهر تو [آن روز]

۳۸- پیش از تو ما مبعوث کردیم انبیایی / دادیم آنها را زن و فرزندگانی

هرگز نشاید هیچ پیغمبر بیارد / بی‌اذن یزدان معجزی، [حرفی، بیانی]

از بهر هر وقتی بُوَد حکمی معیّن / [آیینی است فرمان الهی تا بدانی]

۳۹- هر چیز را خواهد خدا بزداید آن را / هر چیز را خواهد کند تثبیت [و پایا]

[محفوظ] د رنزد خداوند [جهان] است / اُمّ الکتاب [آن نامهٔ باری تعالی]

۴۰- ور آنچه را ما وعده بر ایشان بدادیم / بخشی از آن را بر تو سازیم آشکارا

یا پیش از آن روح ترا [از تن] بگیریم / بر تست ابلاغ و حساب [خلق] ما را

۴۱- آیا ندیدند اینکه ما آریم کاهش / بر سرزمین [کفر و بر پیرامُن آن]؟

[چون] حکم بنماید خدا، مبطل ندارد / او زود بشمارد حساب [نوع انسان]

۴۲- آن مردمانِ پیش از ایشان هم به تحقیق / [پس] مکر ورزیدند [در هر راه و هرکار]

امّا هر آنچیزی که هست از مکر و تدبیر / باشد [بدست و] اختیار حقّ دادار

داند خدا هرکس چه خواهد کسب کردن / کفّار [هم] زودا که مطلب را بدانند

دانند پایان نکو آنِ که باشد / [و آخر کرا دارای بخت نیک خوانند]

۴۳- کفّار گویندت که تو مرسل نباشی [تو نیستی پیغمبر از سوی الهی]
برگو: خدا و صاحب علم کتابند بین شما و من بس از بهر گواهی

۱۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ ابراهیم (مکّیّ، ۵۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱-الف، پس لام و را این آن کتابی است که آن را بر تو بنمودیم نازل
که مردم را به اذن ربّ ایشان ز ظلمت‌ها کنی بر نور واصل
به سوی نور، سوی راه دادار که پیروز است و [محمود الخصائل]
۲- خداوندی که هرچه در سماوات و [هرچه] در زمین می‌باشد از اوست
و بر کفّار وای! از کیفری سخت [که ایشان را یقیناً روی در روست]
۳- همانها کاین حیات دنیوی را ز [آن عهد] آخرت خوشتر شمارند
و مردم را ز راه کردگاری [از روی بغض و کینه] باز دارند
و آن را راه ناهنجار خوانند به گمراهی طولانی دچارند
۴- و نفرستاده‌ایم [از جانب خویش به مردم] هیچ کس را بر رسالت
مگر او با زبان قوم خود [کرد به احکام و بیان حقّ دخالت]
و آنگه هر کرا خواهد خداوند نهد او را به گمراهی [گرفتار]
و هرکس را بخواهد ره نماید و پیروز است و فرزانه است [دادار]
۵- روان کردیم موسی را به تحقیق و با او معجزات از جانب خویش
که قومت را ز ظلمت‌ها برون آر به سوی روشنایی‌ها ببر [پیش]
و ایّام خدا را یادشان آر که عبرتها در آن بنهفته باشد
برای هر که او باشد شکیبا [و آنکو شکر نعمت گفته باشد]

۶- بقوم خویشتن چون گفت موسیٰ / که یاد آرید نعمتهای دادار:
رها بنمودتان از آل فرعون / که دادندی شما را سخت آزار
بکشتندی پسرهای شما را / و دخترها نهادندی [پی سود]
بزرگ آزمونی [اندران حال] / که از سوی خداوند شما بود
۷- خدای اعلام کرد: ار شکر ورزید / بیفزایم شما را نعمت [خویش]
وگر کفران بر نعمت نمایید / عذابم سخت و سنگین است [در پیش]
۸- و موسی گفت: اگر جمع شمایان / و آنکو در زمین باشد [و بوده است]
تمامی رو به کفر آرید [دانید] / که یزدان بی‌نیاز است و ستوده است
۹- خبر آیا از آن مردم که بودند / به عهد پیش، یا از بعد آنان
نیامد بر شما؟ چون مردم نوح / و یا آن عاد و ثمود آن ظلم رانان؟
که نشناسد کسی آن مردمان را / بجز پروردگار [حق دادار]
رسولانشان بر آنان معجزاتی / بیاوردند و آن قوم ستمکار
[همانگه] دستهاشان بر دهانها / نهادندی [که یعنی ساکت ای مرد]
سپس گفتند: نتوانیم [هرگز] / قبول این فراخوان از شما کرد
بآن چیزی که ماها را بخوانی / به تردیدیم اندر [تا بدانی]
۱۰- رسولانشان بآن مردم بگفتند: / شما را هیچ شکّی اندرین است؟
که ربّ آفرینشگر که از او / [تمام] آسمانها و زمین است،
همی خواند شما را [از سر رحم] / که عصیانتان بعفو اندر سپارد؟
شما را تا یکی وقت معیّن / [در این دار فنا] واپس بدارد؟
چنین گفتند آن مردم: شمایان / بشرهایی نه جز ما در شمارید
از آن کابائمان کردند طاعت / همی خواهید ما را باز دارید
[اگر حال و حکایت غیر ازین است] / به ما برهان پیدایی بیارید

۱۱- رسولانشان بآن مردم بگفتند: نمی‌باشیم ما غیر از بشرها
[بشرهایی] همانند شمایان [که از اِنعام حق بینند اثرها]
خدا منّت نهد بر هر که خواهد ز خیل بندگان خود [به اِنعام]
نشاید ما بغیر از اذن باری شما را حجّتی آریم [و پیغام]
و باید [بندگان] اهل ایمان توکّل بر خدای آرند [مادام]
۱۲- چه شد ما را که بر ذات خداوند [به همکاری] توکّل می‌نیاریم؟
به حالی کاو هدایت کرد ما را براه حقّمان تا پا گذاریم
به آزاری که بر ما وارد آرید نمائیم [آن تمامی را] تحمّل
و بر اهل توکّل [نیز بایاست] نمودن بر خدا [ی خود] توکّل
۱۳- و بر پیغمبران خویش کفّار بگفتند این سخن را قاطعانه:
شما را دربدر خواهیم کردن ز [مرز] و سرزمین خویش [و خانه]
مگر بر دین ما رجعت نمایید رسولان را خداشان وحی فرمود
که: [قوم مشرک و اهل ستم را از این عالم] کنیم البته نابود
۱۴- شما را از پس ایشان در این ارض [برای زیست] بگزینیم مأوای
و این بهر کسی باشد که ترسد ز نزد من و هشدارم [به عقبای]
۱۵- و می‌بودند ایشان داوری جوی و شد ناکام هر جبّار [بدخوی]
۱۶- و پیش روی او باشد جهنّم و از آبی که [یکسر] چرک و ریم است
بنوشانندش [عمّال جهنّم از آن آبی که چرکین و حمیم است]
۱۷- از آن [گنداب] نوشد جرعه‌جرعه فرو نتواندش بر حلق بردن
و مرگ از هر طرف آید بسویش [ولی او را نباشد وقت مردن؛
عذابی سخت و سنگینش فرا روست [به جُرمِ پای بر عصیان فشردن؛]
۱۸ـ مثال کفرورزان بر خداوند چنان خاکستر است و روز طوفان
وزد باد و هران بر دست گردند بجا باقی نماند چیزی از آن
همان گمراهی دور و دراز است [که آنرا نیست پیدا مرز و پایان]

۱۹ ـ خداوند آسمانها و زمین را ... ندانستی به حقّ موجود بنمود؟

اگر خواهد شما را میبرد او ... کند آنگاه خلقی تازه موجود

۲۰ ـ و این [آورد و برد و آفرینش] ... نه [کاری] سخت باشد [بهر معبود]

۲۱ ـ بدرگاه خداوند [تعالی] ... همه مخلوق [عالم حاضر آیند]

سپس درماندگان، مستکبران را ... [خطابی با چنین مضمون نمایند:]

شما را پیروی کردیم اما، ... شمایان از عذاب [حق دادار]

توانید آنکه قدری باز دارید؟ ... [به پاسخ آورند اینگونه گفتار:]

خدا ما را اگر می‌کرد ارشاد ... شما را نیز ما ره می‌نمودیم

کنون یکسان بود از بهر ما [کار ... بهر حالت که باشیم و که بودیم]

اگر زاری و بی‌تابی نماییم، ... و یا صبر و سکون در پیش آریم

[ز قید و بند تعذیب الهی] ... مفرّ [و مهربی هرگز] نداریم

۲۲ ـ و چون یکسویه گردد کار، شیطان ... بگوید خلق را: [آری] خداوند

شما را وعده حق داد اما ... شما را وعده دادم من [به ترفند]

خلاف وعده کردم، نیز من را ... نبُد دست تسلّط بر شمایان

فراخواندم به بیراهه شما را ... پذیرفتید از من این فراخوان

ملامتگر مباشیدم [و لیکن] ... کنید [اینک] ملامت خویشتن را

نه من فریادرس باشم شما را ... نه خود فریادرس باشید من را

شریک [کار حقّ] انگاشتیدم ... و من می‌بودم اندر حال انکار

همانا مردم اهل ستم را ... عذابی دردناکست [آخر کار]

۲۳ ـ و آنانی که آوردند ایمان ... و می‌بودند [در دنیا] نکوکار

به اذن ربّشان بر باغهایی ... که از دامانشان جاری است انهار

درآورده شوند آنجای جاوید ... سلام آنجا تحیّت [های ابرار]

۲۴ ـ ندانستی که چون ضرب‌المثل زد ... خداوند از برای [گفته] پاک؟

که آن چونان درختی پاک باشد ... فروعش در سما [و ریشه در خاک]

۲۵ ـ زمان اندرزمان بار و برش را　　به توفیق خدای خود، رساند
برای آنکه مردم پند گیرند　　خداوند این مثل‌ها را براند
۲٦ ـ بود گفتار [شرک‌آمیز اما]　　همانند درختی کان نه پاکست
ورا اصل از زمین برکنده باشد　　نه پابرجای [در دامان خاک] است
۲۷ ـ خدا در [هر دو دنیا] مؤمنان را　　کند با قول ثابت پای بر جای
خدا قوم ستمگر را گذارد　　به بیراهی [که بنهاد اندر آن پای]
به فعل آرد خداوند [توانای]　　هر آن چیزی که بر آن باشدش رای
۲۸ ـ ندانستی [حدیث] آن کسان را　　که نعمت [های] یزدان را به کفران
بدل کردند و قوم خود [فکندند　　بدامان] هلاکاباد [نیران]
۲۹ ـ [گنه کاران] به دوزخ اندر آیند　　و در بد جایگاهی [پا گشایند]!
۳۰ ـ [و اهل شرک] قائل گشته بودند　　همانندانی از بهر خداوند
که گم سازند [مردم را] ز راهش　　بگو: گیرید بهره [مدّتی چند]
همانا راهتان سوی جحیم است　　[که [illegible] همه‌تان آنجا بخوانند]
۳۱ ـ بگو با آن کسان از بندگانم　　که [بر آیینم] آوردند ایمان
نماز [خویش] را بر پای دارند　　به پیش از آنکه آید روز [حرمان]
که در آن نه خرید و نه فروشی است　　نه [چهر دوستی باشد نمایان]
[بگو:] از آنچه روزیتان نمودیم　　ببخشایید در پیدا و پنهان
۳۲ ـ خداوند آن بود کاو آفریده است　　[سراسر] آسمانها و زمین را
و آبی ز آسمان بارید و با آن　　برآورده ثماری [دلنشین] را
و روزی کرد آن را بر شمایان　　و کشتی‌ها شما را رام [پرکار]
که در دریا به امر او روانند　　و هم رام شما بنمود انهار
۳۳ ـ و از بهر شما خورشید و مه را　　مسخّر کرد [و پیوسته روانند]
و روز و شب نمود از بهرتان رام　　[کز آنها بهره ور خلق جهانند]

۳۴ـ و هر چیزی طلب کردید از او | شما را [از سر رأفت] عطا کرد
و نعمت‌های او را گر شمارید | به نتوانید تعدادش ادا کرد
و انسان ظالم است و ناسپاس است | [و اندر حقّ خود این ناروا کرد]
۳۵- بدیشان بود کابراهیم گفتا: | خداوندا [حریم] امن بنمای،
[خود] این شهر و مرا و دودهٔ من | ز [شرک] و بت‌پرستی دور فرمای
۳۶- خدایا! آن کسان، از بندگانت | بسا کس را که بنمودند گمراه
ز من باشد کسی کاو طاعتم کرد | کسی عصیان گر از من کرد [آنگاه]
[حساب کار آن عاصی تو دانی] | غفور و مهربان باشی تو [اللّه!]
۳۷- خداوندا من از فرزندگانم | تنی چند [اندرین وادی رساندم]
در [این جایی که] بی‌آب وگیاه است | جنب بیت‌الحرامت [بر نشاندم]
خدایا! تا نماز آرند برجای | به آنها قلب مردم مهربان دار
و روزیشان عطا کن از ثمرها | مگر شکر ترا گویند [بسیار]
۳۸- خداوندا! هر آن پنهان بداریم | و هر چ آنرا نماییم آشکارا
تو میدانی و در ارض و سما نیست | که باشد در نهان چیزی خدا را
۳۹- سپاس آن کردگارم را که بر من | به پیری داد اسماعیل و اسحاق
چرا، چون بشنود پروردگارم | دعا را [و کند با بنده ارفاق]
۴۰- خداوندا مرا و زاد و رودم | نمای اهل نماز [و طاعت خویش]
پذیرا باش از من ای خداوند | دعایم را [که می‌آرم ترا پیش]
۴۱- خداوندا! در آن روزی که برپای | شود بهر حساب [بندگانت]
مرا و والدینم را بیامرز | و نیز [آن] مؤمنان [پاک جانت]
۴۲- ز اعمال ستمکاران [مشرک | خدا ای خویش] را غافل مپندار
پس اندازد همانا کارشان را | به روزی کاندران خیره است ابصار

۴۳- شتابان [گشته]، سرها برده بالا [به زیر افکنده چشمان را ز تشویر]
نه بتوانند بر هم دیده بستن و دلهـا کنده است [از هول تعزیر]
۴۴- از آن روزی بترسان مردمان را که انسان را شود کیفر فروگیر
و آنگه ظالمین گویند: یا ربّ! بنه اندک زمان ما را به تأخیر
که تا گوییم اجابت دعوتت را و پیرو از رسولانت [به هرکار]
شما آیا نبودید آن کزین پیش همی خوردید سوگندان [به تکرار]؟
که از بهر شماها می‌نباشد زوالی [در همه دوران و اعصار]؟
۴۵- شما د رمسکن و کاشانه‌هایی برای خویش بگرفتید خانه،
که قبلاً ساکنانش د رحقّ خود [بسی] کردند فعل ظالمانه
و [اینک] بر شما شد آشکارا که با آنان چه رفتاری نمودیم
[برای آنکه معنا را بیابید، به گفت اندر] مَثَل‌ها بر فزودیم
۴۶- علی التحقیق مکر خویش کردند و بر ما داور باشد [مزد] ایشان
اگر چه کوهها از مکر آنان شود از جایگاه خود [پریشان]
۴۷- و البتّه مپندار آنچه وعده خدا بر انبیاء خویشتن داد،
خلاف آن بورزد، ز آنکه باشد عزیز و باز پس گیرندهٔ داد
۴۸- بروزی کاین زمین جز این زمین شد و گردید آسمانها نیز انسان
بدرگاه خدای فرد قهّار عیان گردند یکسر [نوع انسان]
۴۹- و بینی مجرمان را [تنگ در تنگ اسیر بند و زنجیر گرانسنگ]
۵۰- ز قطران [جامه و شلوار] ایشان ز آتش، چهره‌ها [در پرده تنگ]
۵۱- خدا پاداش بدهد هر کسی را بدینسان بر اساس کرده‌هایش
چرا، چون زود بشمارد خداوند [گناهان تمام بنده‌هایش]
۵۲- [خود] این پیغام بهر مردمان است که [از این راه دریابند] هشدار
و دانند او خداوند یگانه است و باشد عاقلان را پند [بسیار]

۱۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ حجر(مکّی ، ۹۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ - الف و لام وراء [اسراری — هست بین پیمبر و باری]
از کتابِ مبین قرآنی — این بُوَد آیه‌ها ی رحمانی]
۲- چه بسا اهل کفر را [در دل — این چنین] آرزو بُوَد حاصل:
کاش از [قوم] مسلمین بودند — [صاحب باور و یقین بودند]
۳- تو، رهاشان نمای تا بخورند — [وز دنیای خویش] بهره برند
[آرزوشان همی کند مشغول — زود یابند [معنی مأمول]
٤- اهل شهری نکرده‌ایم فنای — جُز به مرگی نوشته و پیدای
٥- اجل اُمتی نه پیش افتد — نه مؤخّر [ز وقت خویش] افتد
٦- و بگفتند [اهل کفر که هان] — ای که نازل بتو شده قرآن
[نیک دریافتیم تو چونی] — [که به یقین تمام] مجنونی
۷- راست گویی گر [این سخن‌ها را] — چون ملائک نیاوری ما را؟
۸- [پس بدانند] ما، ملائک خویش — نفرستیم جز به حقّ [از پیش]
ور که نازل کنیمشان به یقین — مهلتی نیست بهرشان [به زمین]
۹- ما فرستاده‌ایم قرآن را — به یقین خود محافظیم آن را
۱۰- راستی را پیامبران [کرام] — پیش‌تر از تو داشتیم اعزام
سوی اقوام اولین [بشر — تا نُمایند راه خیر از شرّ]
۱۱- هیچ پیغمبری سوی ایشان — می‌نیامد مگر [کج اندیشان]
می‌نمودند ریشخند او را — [آن پیام‌آور نکوخو را]
۱۲- دردل مجرمین دهیم قرار — ما بدین گونه [فکر] آن [رفتار]
۱۳- [که] باو نگروند [قوم عنود] — رسم پیشینیان هم این سان بود
۱٤- گر که بابی ز بابهای سما — می‌گشودیم [بهر ایشان] ما،
[از سر] آرزوی دور و دراز] — می‌نمودند سوی آن پرواز،
۱۵- بی‌شک این بودشان حدیث ومقال — چشم‌بندی شدیم ما [الحال]
[سحر ساحر نموده ما راکور] — بلکه هستیم مردمی مسحور

۱۶- و به تحقیق، برجهایی ما
آفریدیم [بر فراز] سما

پس به چشمان ناظرین [یک سر]
بیفزودیمش زینت [و زیور]

۱۷- پس زهر دیو رانده [از درگاه]
داشتیمش [به لطف خویش] نگاه

۱۸- مگر آن کاو [به وجه] دزدانه
بشنود رازی [از پس خانه]

که درخشان شهابی از واپس
گشت خواهد رها سوی آن [کس]

۱۹- پس زمین را بگسترانیدیم
وندران کوهها نشانیدیم

پس [بروی زمین] برویاندیم
هر چه موزون [و نیکویش خواندیم]

۲۰- وز برای شما و آن افراد
که نیارید رزقشان را داد،

[بفزودیم بر جهان وجود]
آنچه را بهر زیست پایا بود

۲۱- نیست چیزی مگر خزائن آن
در ید ما بُوَد [بدون گمان]

جُز بمقدر معیّن و معلوم
ننمائیم عیان از آن [مکتوم]

۲۲- بارور بادها جهانیدیم
وانگهی از اسمان بباریدیم

پس نمودیمتان از آن [ریّان]
ورشما نیستید خازن آن

۲۳- آنکه بدهد حیاتتان ماییم
[و آنکه آرد] مماتتان ماییم

ما [همان] ماندگار [و پاییم]
[وارث رفتگان زد نیاییم]

۲۴- نیک از [اسلافتان] خبر داریم
هم ز [اخلافتان] خبر داریم

۲۵- و خدای تو [کردگار غفور]
همه را بی‌گمان کند محشور

و همانا که او حکیم بُوَد
و [بکار جهان] علیم بُوَد

۲۶-آدمی را بداده‌ایم وجود
از گِل تیره‌ای که یابِس بود

گِل خشکی که بویناک شده
داده تغییر شکل و [خاک شده]

۲۷- جن [و ابلیس] را ز آتشباد
آفریدیم [و داده‌ایم نهاد]

۲۸- به ملائک خدای تو فرمود
بشری را نموده‌ام موجود

از گِل خشک بویناک و تباه
[داده تغییر رنگ وگشته سیاه]

۲۹- چونکه ستوار دادمش پایان
و دمیدم ز روح خود در آن

[ای ملائک! بامر این معبود]
سجده آرید [نزد این موجود]

۳۰- پس [بفرمان]، فرشتگان با هم
بنمودند سجده [بر آدم]

۳۱- بجز ابلیس، کاو اَبا بنمود
که [چنان دیگران] رود به سجود

۳۲-گفت ابلیس را خدا ای وجود: چه شدت نیستی ز اهل سجود؟]

۳۳-گفت: من آن نیم که بنهم سر بهر سجده به [پیشگاه] بشر

کافریدیش از گل عفنی از گل خشک مانده از لجنی

۳٤- پس بفرمود: شو برون ز [جنان] که تو مطرود باشی [ای شیطان!]

۳۵- بتو [از حال] تا بروز معاد [ای ابلیس] لعن [و نفرین] باد

۳٦- گفت: پس مهلتم عطا بنمای تا به روزی که بر شوند [ز جای]

۳۷- [پس باو گفت داور سبحان:] تو زمان یافتی [ایا شیطان!]

۳۸- [تا به وقت نخست نفخهٔ صور گشت مهلت برای تو منظور]

۳۹-گفت شیطان که یا ربّ از آنجای که نمودی مرا [چنین] اغوای

پیش چشم همه بروی زمین هر بدی را همی کنم تزیین

[از ره کفر و محو آگاهی] همه را می‌کشم به گمراهی

٤۰- مگر آن بندگان با اخلاص بجز مُکرَمم [از من شوند خلاص]

٤۱-گفت دادار کاین بُوَد [راهم] مستقیم است تا بدرگاهم

٤۲- پس [بدان] بر عباد [خالص من] نیست بهر تو راه چیره شدن

مگر آن مردمی که گمراهند پیروی از ترا همی خواهند

٤۳-و جهنّم بُوَد بدون گمان وعده‌گاه همه [بدون امان]

٤٤- هفت باب [آید اندران به نظر] هر یکی باب، خاص جمع دگر

٤۵- اهل تقوا [و حقّ مدارانند] که به باغات و چشمه‌سارانند

٤٦- وبگویندشان سلام [که هان] وارد آیید در پناه امان

٤۷- [مؤمنان] را ز ساحت سینه بزداییم [زنگ هر] کینه

دوستانه به تخت بنشینند روی در روی [یکدگر بینند]

٤۸- نه کس آنجای خسته است و زبون نه از آنجا کنندشان بیرون

٤۹- بندگان مرا بگوی خبر: منم آمرزگار مهرآور

۵۰- و عذابم [بجای خود] برجاست راستی دردناک کیفر ماست

۵۱- خبر از [حال] میهمانان آر [که براهیم را شدند به دار]

۵۲- چون ملائک بیامدند فرود — و بگفتند [بر رسول] درود
گفت: ما از شما هراسانیم — [مطلبی از شما نمیدانیم]
۵۳- پس بگفتند: [هیچ] بیم مدار — میدهیمت بشارتی [هشدار]
مژده بادا ترا به فرزندی — صاحب علم [و عقل دلبندی]
۵٤- گفت با آنکه پیریم بالاست — به چه وجهی بشارتم ز شماست؟
به چه امری بشارتم آرید؟ — [چه پیام از برای من دارید؟]
۵۵- پس بگفتند: این بشارت ما — روی حقّ و درستی است [هلا]
تو مباش از گروه نومیدان — [این بشارت درست و حقّ میدان]
۵٦- گفت: جُز گمرهان چه کس نومید — گردد از رحمت خدا ای مجید؟
۵۷- گفت: حال ای فرشتگان خدای — چه بود [شأن و] حال و کار شمای؟
۵۸- پس بگفتند ما شدیم ارسال — سوی قومی که هست [اهل ضلال]
۵۹- بجز از دودمان لوط که ما — میرهانیمشان [از بند بلا]
٦۰- بجز از همسرش که در تقدیر — خواستیم اینکه او بماند دیر
تا ز او پس کسان بود که عذاب — [می رسد سویشان به قهر و شتاب]
٦۱- بعد از آن چون فرشتگان خدای — بهر قوم لوطشان شد جای
٦۲- لوط گفتا بآن گروه: شما — ناشناسید [حالیا] بر ما
٦۳- پس بگفتند: بلکه همره ماست — آنچه [را از برای تو بایاست]
[آنچه گفتند کافران پلید] — وآنچه کردند اندران تردید
٦٤- ما [همان] حقّ برایت آوردیم — راستگوییم [راستی کردیم]
٦۵- پاسی از شب چو بگذرد آنگاه — برو و آل خود ببر همراه
خود به دنبالشان قدم بردار — هیچ یک را ز همرهان [مگذار]
که نگاهی نماید از پس خویش — [هر کسی راه خویش گیرد پیش]
پس بآن جایگه شوید روان — که برای شما رسد فرمان
٦٦- بنهادیم [ما نبی] به میان — کار آن مردمان [بی‌ایمان]
که سحرگاه [چونکه رخ بنمود] — شود آن قوم [بدسیر] نابود
٦۷- مردم شهر از سوی دیگر — شادمان آمدند [شور بسر]
٦۸- [لوط] گفتا به مردمان: ایشان — بوده باشند بهر من مهمان
[حالی از این مکان شوید به در] — مبرید آبروی من [دیگر]
٦۹- بیم دارید از خدا [باری] — مکشیدم به خفّت و خواری
۷۰- قوم گفتند [لوط را] که مگر — [بُرده‌ای نهی ما ز مدّنظر؟]
[ما نگفتیم اینکه تا دانی] — مردمان را مخوان به مهمانی؟

۷۱- گفت: کاری اگر شما دارید
[بر طریق خدای بسپارید]

[همه] در حکم دختران منند
[میهمانند و در ضمان منند]

۷۲- [و] به جانت قسم که آن مردان
[خود] به سر مستی‌اند سرگردان

۷۳- مهر آنگه که سر زد از خاور
آمد آن بانگ مرگشان بر سر

۷۴- بنمودیم [جمله] زیر و زبر
و سپس ریختیم‌شان بر سر

از گِل و سنگپاره‌ها [بسیار
پخته و سخت گشته از تف نار]

۷۵- وندر این [امر] بهر اهل نظر
مایه‌های [نصایح است و عِبر]

۷۶- ز آن نشانها [برای آگاهی]
مانده بر جای بر سر راهی

۷۷- وین بُوَد عبرتی بدون گمان
از برای کسان باایمان

۷۸- اهل «أیکه» ستمگران بودند
[جام تلخ عذاب پیمودند]

۷۹- زین سبب ز آن کسان [بدفرجام]
بگرفتیم انتقام [تمام]

[اثر هر دو قوم پایا هست]
بر سر راهی آشکارا هست

۸۰- [به ضلال] اهل حجر [درماندند]
انبیا را دروغزن خواندند

۸۱- معجزات خود [از سر ارشاد]
بذل کردیم ما بآن افراد

[پی اثر ماند لیک در غایات]
روی‌گردان شدند از آن [آیات]

۸۲- بهر امنیّت [و رفاه و خیال]
نقر کردند خانه‌ها به جبال

۸۳- مهر آنگه که سر زد از خاور
آمد آن بانگ مرگشان بر سر

۸۴- دست آوردشان نکرد جُدا
از چنان مردمان عذاب خدا

۸۵- ما زمین را و آسمانها را
وانچه موجود بین آنها را

[خود] نکردیم جُز بحقّ موجود
و قیامت رسیده خواهد بود

درگذرشان [تو از سر تقصیر]
و گذشتی نکو به پیش بگیر

۸۶- و همانا که کردگار شماست
کافرینشگر است و [هم] داناست

۸۷- بتو دادیم عظیم قرآن را
[نیز] سبع المثانی [آن] را

۸۸- گر باصنافی [ا ز جهان کفّار]
بهره دادیم، چشم از آن بردار

تو مشو بهر کافران غمخوار
باش با مؤمنان فروتن وار

۸۹- گو: منم [با هدایت دادار]
آشکارا دهنده هشدار

۹۰- به همان سان که بهر مقتسمین
بفرستاده‌ایم عذاب [مهین]

۹۱- آن چـنـان مـردمی کـه قـرآن را | بـخش کـردند [و بـخشی از آن را]
[کـرده تکـذیب و کـفر ورزیـدند | بـر دگـر بـخش از آن گـرایـیدند]
۹۲- به خدایت قسم [زمان چو رسید] | مـا بـخواهیم از آن کسـان پـرسید
۹۳- [پـرسش] از آنچه را که می‌کردند | [پـرسش از آنـچه حـاصل آوردنـد]
۹٤- پس تو آن را کـه یـافتی فـرمان | آشکـار نـما [بـدون امـان]
روی از اهـل شـرک بـرگردان | [تـا ره خـود روند سـرگردان]
۹۵- مـا کـفایت کـنیمت از آن [شـرّ] | کـاورندت گـروه مسـخره‌گـر
۹٦- آن کسـانی کـه هـمره داور | گشـته قـائل بـه کـردگار دگـر
آنـچه بـاشد [حـقیقت مکـتوم] | زود گـردد بـرای‌شـان مـعلوم
۹۷- نـیک دانـیم مـی‌شوی دل تـنگ | ز آنـچه گـویند [قـوم بـی‌فرهنگ]
۹۸- پس خدایت سپاس و حمد بگوی | [و ره سـاجدان او مـی‌پوی]
۹۹- و پـرستش نـمای داور خـویش | تـا تـرا وقت مـرگ آیـد پـیش

۱۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نحل (مکّی، ۱۲۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- کـیفر دادار فـرا مـیرسد | مـی‌ننمایید بـرایش شـتاب
پـاک و فـراتـر بُـوَد ایـزد از آنـچ | شـرک بـورزند بـاو [نـاصواب]
۲- [خیل] ملائک را با امر خویش | نـازل بـا وحـی کـند کـردگار
در بـر هـر بـنده‌ای از بـندگانش | کـان را خـواهـد کـه دهـد [افـتخار]
تـا کـه بگویید بـه انذار [هـان] | [هـیچ] نـباشد بجز از مـن خـدای
پس بـنمایید شـمـا [مـردمان] | پروا از مـن [کـه بُـوَد ایـن سـزای]
۳- خلق بحقّ کرد سماوات و ارض | شـرک بـورزندش و او فـوق آن
٤- آدمـی از نـطفهٔ [بیقدر] کرد | لیک جـدل پـیشه بود با عـیان
۵- خـلق نـموده است بـرای شـما، | [اشـتر و بُـز، گـاو و دگـر] چـارپای
بـهر شـما گـرمی و هـم سـودهاست | نـیز از آن [نـوع] شـما را غـذای
٦- شـامگهان چـونکه ز بـعد چـرا | بـاز شـان آریـد [بسوی سرا]
یـا کـه [پگـاهان] چـراشـان بـرید | هست دران زیـنت [و زیـبی فـرا]

۷ ـ تا سوی شهری که بجز رنج تن   می‌نتوانید رسیدن به آن
حمل نمایند برای شما   [آن حیوان جملة] بارگران
شک نبود اینکه خدای شما   صاحب رأفت بود و مهربان
۸ ـ استر و اسبان و حمیر آفرید   تا که بگردید بر آنها سوار
مایهٔ زیبائید برای شما   در سفر و در حضر و بهر کار]
نیز کند خلق دگر چیزها   آنچه ندانید شما [آشکار]
۹ ـ [شرح و بیان] ره قصد از خداست   بعضی از آن [راه کژی و خطای]
خواستی ار ذات خداوندگار   بود شما را همگی رهنمای
۱۰ ـ اوست کسی کز [زبر] آسمان   ریخت یکی آب برای شما
شرب شما، رشد گیاهان ازو   نیز چرانید [در آن چارپای]
۱۱ ـ با آن از کشته و زیتون و نخل   بهر شما [تاک] عنب پرورد
نیز ثمار [دگر و] بی‌گمان   هست در این عبرت اهل خرد
۱۲ ـ رام نموده است برای شما   [روشنی] روز و [سیاهی] شام
[نیز] خور و ماه برای شما   [قدرت دادار] نموده است رام
بهر خرد ورزکسان بی‌گمان   هست در این عبرت [و پندی تمام]
۱۳ ـ و آنچه شما را بزمین آفرید   [از نظر رنگ] همه گونه‌گون
بهر کسانی که بگیرند پند   هست در این مایهٔ عبرت [فزون]
۱٤ ـ اوست کسی [کز پی رزق شما]   دریا را بهر شما کرد رام
تا که از آن تازه و تر گوشتی   [صید کنید و] بخورید [ش بکام]
هم بدر آرید از آن زیوری   کان را پوشید [به ابدان خویش]
بینی کشتی‌ها را کاندران   [سینه‌کش و راه شکافان به پیش]
تا که ز فضل و کرم [کردگار]   بهر خود آرید معاشی بدست
باشد [ازین راه جمیع شما]   شکرگزارید [که او رازق است]

۱۵ ـ کرد برپا روی زمین کوهها | تا که شما را نکند جابجای
[نیز بس] انهار و [بسی] راهها | بو که بیابید ره [اهتدای]
۱٦ ـ نیز نشان‌ها و به بحر اندرون | راه بیابند به انجم [فزون]
۱۷ ـ آنکه [همه جان و جهان آفرید] | هست چو آنکس که نه خلق نمود؟
[حالت این هر دو برای شما] | اینا خود مایهٔ عبرت نبود؟
۱۸ ـ نعمت دادار اگر بشمرید | می‌نتوانید [کم و کیف] آن
شک نبود اینکه خداوندگار | درگذرنده است و بود مهربان
۱۹ ـ باشد آگاه خدا [ی جهان] | زانچه نمایید عیان و نهان
۲۰ ـ [مردم مشرک] که بجای خدای | طاعت از غیر خدا می‌برند
خلقت چیزی نکنند [آن بتان] | خلق شده خود [ز کس دیگرند]
۲۱ ـ [اینان] باشند چنان مردگان | [کز تنشان رفته برون جانشان]
نیز ندانند چه وقتی بود | [حتما انگیزش ابدانشان]
۲۲ ـ فرد [و فرید] است خدای شما | مردم منکر روز جزا بی یقین
هست [قلوب همه] انکارگر | ایشان بباشند ز مستکبرین
۲۳ ـ لاجرم آگاه بود کردگار | زانچه نمایند عیان و نهان
دوست نمی‌دارد پروردگار | آنکسو خود کامه بود [در جهان]
۲٤ ـ ور که بپرسند: خداوندتان | کرد چه نازل [به شما بر زمین]؟
پاسخ آرند که افسانه‌هاست | [این و بمانده است بجا] ز اولین
۲۵ ـ تا [به قیامت] که نمایند حمل | بار تمامی گناه و بدی
هم گنه خلق که می‌ساختند | گمرهشان [از سر نابخردی]
وه چه بد است آنچه کشندش بدوش | [نیک نگه کن عوض ایزدی]
۲٦ ـ نیز کسانی که [بر این رسم و راه] | پیش‌تر از اینان تزویرگر
امر خداوند سپس در رسید | گشت اساس همه زیر و زبر
بر سر آنقوم فرو ریخت سقف | [یعنی] عذاب آمد از آنجا فرود،
کاشان را [هیچ زمان این چنین] | فکر [عذاب و خطری] می‌نبود

۲۷ ـ خوار کندشان بقیامت خدای / گوید [آن روز]: شریکان من
[حال] کجایند [که بین شما] / بر سرشان بود جدال و سخن؟
پاسخ [اینگونه] ز دانشوران / آید کامروز [همه] خواری است
قسمت کفّار [بروزی چنین] / کیفر کفر [از طرف باری] است

۲۸ ـ مردمی آنسان که ملائک روند / تا که از آنها بستانند جان
آنان بر خویش ستم داشتند / از در تسلیم بگردند عیان
[یعنی] از ما عملی بد نرفت / لیکن بر [حالتشان] بی گمان
هست خدای آگه بر آنچه، هست / [حاصل] اعمال شما [در میان]

۲۹ ـ از درها وارد دوزخ شوید / آنجا خواهید شدن جاودان
وه که چه بد باشد بر اهل کبر / یافتن اندر [دل] دوزخ مکان!

۳۰ ـ پرسند از مردم پرهیزگار: / [خود] چه فرستاد خدا بر شما؟
پاسخ آرند: [هر آن چیز را / داده خدا] خیر بود بهر ما
بهر نکوکاران در این جهان / نیز بود خیر و بدون گمان
دار بقا بهتر و وه چه نکوست / خانهٔ پروای گران [زمان]!

۳۱ ـ وارد گردند به جنّات عدن / آنجا کز دامنشان نهرهاست
جاری و، هر چیز کنند آرزو / [دریشان هست و بر ایشان رواست]
اینسان پاداش خداوند بر، / جامعهٔ متّقی [و پارساست]

۳۲ ـ مردم پاکی را [از مؤمنین] / چونکه ملائک بستانند جان
گویند: ایشان را از ما سلام / باد شما را، و بباغ جنان
داخل گردید بپاداش آنچ / بود ره و رسم شما [در جهان]

۳۳ ـ دارند آیا بجز این انتظار / تا که ملائک برِ آنان شوند؟
امر ویا از سوی دادار تو / گردد نازل [به همین چون و چند]؟
پیش‌تر از ایشان هم بوده‌اند / باره و رسمی [و چنین کیف وکم]
ظلم، خداوند برایشان نکرد / در حقّ خود رفت از ایشان ستم

۳۴ ـ کیفر هر کار کز ایشان برفت / بر سر [آن قوم] بیامد پدید
آنچه بران [طعنه وتسخر زدند / کیفرش الحال بایشان رسید

۳۵ـ گفتند آن مردم مشرک چنین: خواستی ار [ذات خدا] رای ما

طاعتِ جز او ننمودیم [هیچ] نی خود ما و نه پدرهای ما

غیر [همان] حکم خداوندگار هیچ نگفتیم که چیزی حرام

پیش‌تر از ایشان هم داشتند مردمی، این رسم و ره [و این کلام]

آیا اَبَر عهدهٔ پیغمبران هست جز ابلاغ [کلام و] پیام؟

۳۶ـ بعث نمودیم به تحقیق ما بر سر هر جامعه پیغمبری

[تا که بگویند]: اطاعت کنید ذات خدا را [نه کس دیگری]

[تا که بگویند]: کنید اجتناب از هر طاغوتی [و هر خود سری]

جمعی از ایشان را پروردگار کرد ز [الطاف] هدایتگری

جمع دگر، ماندنِ در گمرهی باشدشان [مقصد] اولیتری

پس به زمین سیر کنید [و سفر] تا نگرید عاقبت [منکری]

۳۷- گر تو حریصی پی ارشادشان [نیک بدان] اینکه خداوندگار

چونکه به بیراهه کسی را سپرد باز نیاردش و ندارند یار

۳۸- یاد نمایند قَسَم‌های خویش سخت‌ترین را و بنام خدا

اینکه خداوند بآن مردگان بار دگر می‌نکند جان عطا

آری بر وعدهٔ حقّی که داد عُهده بر او هست [و بیارد بجا]

لیکن [ادارک] ندارند و علم بیشترین مردم [ازین ماجرا]

۳۹- تا که هویدا کند از بهرشان آنچه در آن خُلف نظر داشتند

تا که بدانند [همه] کافران خود همه را کذب بینگاشتند

۴۰- نیست جز این گفتهٔ ما بهر آنک ما بنمودیم اراده بر آن

[تنها] گوییمش: موجود شو آن بوجود آید اندر زمان

۴۱- مردمی آن سان که چو دیدند ظلم هجرت کردند بره خدای

ما [به سر او به زمین] در حیات جای نکوشان بنماییم عطای

لیک، بدانند اگر، اجرشان بیش بزرگ است بدار بقای

۴۲- مردمی آن سان که تحمّل کنند پس به ربّ خویش توکّل کنند

۴۳- پیش‌تر از تو نفرستاده‌ایم | غیر رجالی [پی تبلیغ دین]
وحی بآنان بنمودیم ما | گر کـه [نباشید خبردار از این]
جویا باشید ز اهل کتاب | [و آنکه پژوهشگر شرع مُبین]
۴۴- [با کتب شرع] روان داشتیم | [آنان را] همره با معجزات
قرآن را بسر تو فرستاده‌ایم | تا کـه بـه مردم [ز جمیع جهات]
ز آنچه بر آنها شده نازل، دهی | شرح و کنی روشن‌شان [از صفات]
باشد کاندیشه نمایند [خلق | در همه احوالِ حیات و ممات]
۴۵- آیا مکار و گنه کارها | باشند از [کار] خدا در امان؟
اینکه فروشان ببرد کردگار | در دل [تاریک] زمین ناگهان؟
یا که بیاردشان بر سر عذاب | از طرفی کسان نبودشان گمان؟
۴۶- یا کـه بگیردشان [دست] خدای | [وقتی] باشند بـه گشت و گذر]
وانکه از بهر چنان مردمی | نیست گریزی و گزیری [دگر]
۴۷- یا کـه فروگیردشان وقت بیم | رب شما هست رئوف و رحیم
۴۸- آیا در آنچه خدای آفرید | [با نظر عبرت] مـی‌ننگرند؟
[کز بر هرچیز بُوَد سایه‌ای] | کز چپ و از راست همی گسترند؟
کانان بر درگـه پروردگار | سجده بـه [آداب] تواضع برند؟
۴۹- هرچه کـه جُنبنده بُوَد [در جهان] | روی زمین یا [زبَر] آسمان
با ملکان سجده بـه یزدان برند | سرکشی [از خود] ننمایند عیان
۵۰- بیم نمایند ز دادارشان | ز آنکه محیط است بآنان خدای
و آنچه بدان فرمان بگرفته‌اند | آرند [از روی اطاعت] بجای
۵۱- گفت خدا بهر پرستشگری | بـر مگزینید شماها دوکس
نیست بجز این، کـه خدا واحد است | بیم ز من [در دل] آرید و بس
۵۲- آنچه کـه باشد بـه سماوات و ارض | زو بُود و دینِ بجا پایدار
آیا پروای شما را بُوَد | از دگری، غیر خداوندگار؟
۵۳- آنچه کـه دارید ز نعمت بدست | [جمله] بُوَد از سوی پروردگار
وانکه رنجی چو رسد بر شمای | روی بدرگاه وی آرید زار
۵۴- چون ز شما رنج کند برطرف | وانکه جمعی ز شما [در کیان]
آرند از بهر خداوند خود | [های] شریکی را اندر میان

۵۵- تا که سرانجام به کفران شوند | در حقّ آن چیز که کردیم عطای
اینک [ز آنها] متمتّع شوید | زودا دانید [چه باشد جزای]
۵۶- بخشی از بهر [بتان] می‌نهند | ز آنچه که روزی‌شان دادیم ما
[روز جزا] قطعاً پرسندتان | «تالله» در باب چنان افترا
۵۷- دخترهایی ز برای خدا! | [بر اثر شرک و سفه] قائلند
اوست منزّه [ز چنین افترای] | ز آنها باد آنچه بدان مائلند
۵۸- چون به یکی ز آنان گویند: [هان] | همسر تو، بهر تو دختر بزاد
تیره شود چهرهٔ او از غضب | خشم و غم خویش برد [در نهاد]
۵۹- زین خبر تلخ که وی را رسید | گردد از طایفهٔ خود نهان
[یا خود اندیشه نماید چنین]: | داردش [یا به کمال هوان]؟
یا که ورا زنده سپارد به خاک؟ | بد بُوَد این نحوهٔ حکم و بیان!
۶۰- وصف بد از بهر کسانی سزاست | کآنان را باور عقبای نیست
والا وصف است سزاوار حقّ | کش صفتش عزّت و فرزانگی است
۶۱- گر بجزای بد اعمالشان | مردم را باز گرفتی خدای
روی زمین [حتّی] جنبنده‌ای | [illegible] نمی‌نهادی بجای
تا به زمانی که معیّن شده است | آنان واپس بنهد کردگار
چونکه زمان آیدشان، ساعتی | نیست به تقدیم و به تأخیر [کار]
۶۲- قائل باشند برای خدای | آنچه ندارند خوش از بهر خویش
جنّت گویند کز آنها بُوَد | [کذبی از اینگونه بیارند پیش]
قسمتشان حقّا نار است [و بس] | در ره آن پیش بتازند [پیش]
۶۳- بر اُمَمِ قبلِ تو تالله ما | [بعث نمودیم] دگر انبیا
شیطان، اعمال چنان مردمی | داد به چشمانشان زیب [و ضیا]
و امروز او سرور ایشان بُوَد | رنج الیمی است برایشان [روا]
۶۴- ما بتو قرآن نفرستاده‌ایم | جز که بر [آن] مردم سازی عیان
آنچه [حقیقت بُوَد و] اختلاف | بین کسان آمده زان در میان
نیز که رحمت بُوَد و رهنمود | بهر [همه] مؤمن [روشن روان]

۶۵- نازل بنمود خدا ز آسمان		آبی و بنمود زمین را بآن،
زنده پس از مردن [و پژمردنش]		هست در این [نعمت او] بس گمان،
مایهٔ عبرت بر آن مردمی		کآنان را گوشِ شنواست [هان]
۶۶- هست در انعام برای شما		عبرت، بر قدرت پروردگار]
چون ز میان [راهه] سرگین و خون		هم ز شکم‌هاشان [آرد ببار]
شیری پاک و بخورانیم‌تان		بر همه نوشنده بُوَد خوشگوار
۶۷- وز ثمراتی که به تاک است و نخل		خرما و انگور [که آید ببار]
[مایع] مسکر بکف آرید و نیز		رزق [و خوراک] نکو [و سودمند]
هست در این امر بدون گمان		حاصل ارباب خرد اعتبار
۶۸- الهام از سوی خداوند تو		گشت به زنبور عسل [هان] بساز
[بر زبر] کوه و شجر خانه‌ها		نیز بهر جا که برندش فراز
۶۹- بعد، بخور از همه میوه‌ها		راه هدایت را خاضع بپوی
پس بتراود ز شکم‌هایشان		شهدی الوان [و پُر از رنگ و بوی]
هست در آن درمان از بهر خلق		عبرت بر مردم اندیشه جوی
۷۰- خلق نموده است خداوندتان		بعد بمیرآندتان [کردگار]
بعض شما یابد عمر دراز		در حد فرتوتی [از روزگار]
آن سان [کاندر پی ادراک و علم]		هیچ بر آنها نبود آشکار
نیست گمانی که خداوند [تو]		باشد آگاه و توانا [یکبار]
۷۱- داده خدا بعض شما را به بعض		از نظر روزی‌تان برتری
فرقه برتر نتوانند داد		روزی خود رجعت [بر دیگری]
[بهر غلامان و کنیزان خود		سهمی از آن را نکنند اختیار]
تا که [از این حیث] برابر شوند؟		آیا بر نعمتِ پروردگار
ورزند انکار [و نداننند قدر		نعمت او را که بود بی‌شمار؟
۷۲- کرده خدا خلق ز نوع شما		بهر شما همسر و از همسران
زاده و احفاد پدیدار ساخت		کرد شما را همه روزی خوران
روزی‌تان خوردنی پاک داد		ایمان بر باطل می‌آورند؟!
[آیا بر نعمت پروردگار		باز هم آن قوم] به کفر اندرند؟!

۷۳- جای خداوند پرستش کنند | چیزی کان را نَبُوَد اختیار؟
نی به سماوات و زمین رزق بخش | نی بودش قدرت [اینگونه کار]؟
۷۴- بهر خداوند مَثَل ناورید | ز آنکه بُوَد آگه پروردگار
لیک ندانید شما [مردمان | آنچه حقیقت بُوَد و نفس کار]
۷۵- [حال]، خداوند مَثَل می‌زند | بین یکی بنده [که از دیگری است]
کاو نَبُوَد قادر بر هیچ کار | با کسی آزاد [کزین حدّ بری است]
آنکه ورا رزق نکو داده‌ایم | از سوی خود تا که ببخشد از آن
تا که ورا انفاق از مال خود | [هم] به نهان باشد و [هم] در عیان
آیا این هر دو برابر بُوَند؟ | حمد سزاوار خداوندگار
[آگهی] و علم ندارند لیک | بیشترین مردم [ازین حال و کار]
۷۶- نیز خداوند [برای شما] | باز نماید مَثَلی از دو مرد:
زان دو یکی گنگ و ندارد توان | بهر گران کار [که آهنگ کرد]
[چون ز نگهداری خود عاجز است] | باشد سربار به مولای خویش
گر بفرستندش از بهر کار | خیری [از آن راه] نیارد به پیش
او [که بُوَد گنگ] برابر بُوَد | با دگری [کاو بری از نقص‌هاست]؟
آنکه دهد فرمان از روی داد | و آنکه روان باشد بر راه راست؟
۷۷- [علم] نهانی سماوات و ارض | باشد، از آنِ خداوندگار
کار قیامت نَبُوَد جز یکی | چشم به هم بر زدنِ [برق‌وار]
بلکه از آن کمتر و قادر بُوَد | ذات خداوند به هر [گونه] کار
۷۸- اوست خدایی که بر آوردتان | از رحم مادرتان و شمای
هیچ نمی‌دانستید [از حیات] | بهر شما خلق نمود [آن] خدای
گوش و دل و چشم که او را سپاس | آرید [از این همه نعمت] بجای
۷۹- می‌ننمایید نظر بر طیور؟ | کانان بر جوّ سما پرکشان
رام شدند [و به چنان حالتی] | غیر خدا نیست نگهدارشان
بی‌شک از بهر همه مؤمنین | مایهٔ عبرت بُوَد اینسان نشان

۸۰- کرد خداوند سراهایتان / مایهٔ آرامش بهر شمای
خیمهٔ از پوست پدیدار ساخت / [پوست کز انعام بماند بجای]
تا که در آن روز که کوچ شماست / یا که بروزی که اقامت کنید
بهر شما باشد باری سبک / [کزان احساس سلامت کنید]
وانچه ز پشم است و ز کُرک استومَوی / [وامده بر دست شما را] زدام،
کرد پدید از اثاث و متاع / تا به زمانی [که بگردد تمام]
۸۱- ز آنچه خدا بهر شما افرید / [جنگل و باغ و شجر و] سایه‌سار
وز بر کوهستانها غار [ها] / بهر شما ساخت [خداوندگار]
داد قرار آن سان تن پوش‌ها / تا که شما را دارد برکنار،
از [تف] گرمای [و یا سوز بَرد] / نیز لباسی که [گه کارزار]،
حافظتان باشد از اسیب هم / نعمت تمام او بکند برقرار
تا [ره] تسلیم بگیرید پیش / [از پیمبرِ دادار، همه بنده‌وار]
۸۲- روی بتابند گر [از حکم دین] / بر تو فقط هست بلاغ مُبین
۸۳- نعمت دادار شناسند و پس / اهل کفران [مواهب] شوند
[آری از بین چنین مردمی] / بیشترین بر ره کفران روند
۸۴- روزی کز هر اُمّت شاهدی / اریم، آنگاهی اصحاب کفر،
اِذن پی عذر نخواهند یافت / وان نپذیرند ز ارباب کفر
۸۵- چونکه ببینند ستم‌پیشگان / [صورت و معنای] عذاب [خدا]
پس نه سبک گرددشان آن عذاب / نی که شود مهلت ایشان ادا
۸۶- مردم مشرک چو [بروز جزا] / بینند آن را که بجای خدا
قائل بودند [و اطاعت کنان]، / گویند: [ای داور دادار ما!]
ایناند آنچه که ما جای تو / طاعتشان را بنهادیم روی
پاسخ انگاه بانان دهند / حقًّا باشید شما کذب‌گوی
۸۷- پس به چنین روز در ایند پیش / از در تسلیم به پروردگار
[وآن همه] بر ساختهاشان بَرد / باد فنا [هر طرفی چون غبار]

۸۸- آنهایی [کز سر شرک و عناد] | کفر نمودند و ز راه خدا
مردم را مانع رفتن شدند | بهر فسادی که نمودند، ما،
[خود] به عذابی که بر آنان بُوَد | [نیز] فزاییم عذابی [جُدا]
۸۹- روزی کز هر اُمّت شاهدی | مبعوث از بین همانها کنیم
شاهد آریم بر آنان ترا | [تا چه نمایند چو این ما کنیم؟]
قرآن نازل بتو بنموده‌ایم | کان به همه چیزی روشنگر است
راهنمود است به اسلامیان | رحمت و پیغام نشاط‌آور است
۹۰- امر همانا بدهد کردگار | بهر نکوکاری و آیین داد
هم به برآوردن حقّ [کسان | آنکه ترا خویش بُوَد در عِداد]
نیز کند نهی [شما را] خدای | از گنه و زشتی و بغی [و عناد]
پند دهد او به شما [مردمان] | باشد کاین پند بیارید یاد
۹۱- عهد چو بستید، به عهد خدای | [پیش بگیرید طریق وفای]
از پسِ تأکیدِ قسم‌هایتان | [سوی ره نقض مگیرید پای]
ز آنکه خدا را به قسم‌های خویش | کفیل و ضامن خواندید و یقیناً خدای
آگه باشد ز نهان و عیان] | و آنچه بیارید شمایان بجای
۹۲- نیز مباشید بسان زنی | کاو بسر هم تابیدی پشم‌هاش
از پس تابیدن و اِحکام آن | بافته را کردی از هم جداش
[حال] شما نیز قَسَم‌های خود | سازید اسباب دغل بهر خویش
با این نیّت که ز قوم دگر | قومی پیش افتد و [از سهم] بیش
نیست بجز اینکه خداوندگار | با آن‌هاتان بکند امتحان
بی‌شک در حشر کند آشکار | آنچه شما راست خلاف اندران
۹۳- گر که خداوند [جهان] خواستی | دادی در اُمّت واحد قرار
جمله شما را، امّا هر که را | خواهد، بنهد به ضلالت دچار
نیز هران را که بخواهد خدای | آرد بر راه [و کند رستگار]
وز کم و کیف همه احوالتان | قطعاً پرسند [به روز شمار]

۹۴- نیز مسازید قَسَم‌های خود / باعث [تزویر و] دغل بین خویش
کز پی تثبیت قدم‌هایتان / لغزش [و کژ رفتنی] آید به پیش
مانع از راه خدا چون شدید / پس بچشید اینک عذاب [الیم]
[نیز مهیاست] برای شما / [از سوی دادار] عذابی عظیم
۹۵- عهد خدا را به بهایی قلیل / می‌نفروشید که دانید اگر
آنچه بُوَد نزد خداوندگار / بهر شما هست [بسی] نیک‌تر
۹۶- آنچه شما راسته، به پایان رسد / و آنچه خدا راسته، بُوَد پایدار
ما به کسانی که نمودند صبر / اجر نماییم عطا، [وفق کار]
نیک‌ترین کار که بنموده‌اند / اجر بر آن پایه کنیم [استوار]
۹۷- مرد و یا زن که کند کار نیک / نیز بُوَد مؤمن بر ربّ خویش
زندگی پاک بدو می‌دهیم / اجر به از کرده‌شان آریم پیش
۹۸- قرآن خواهی چو تلاوت کنی / از بَد شیطان [لعین] رجیم
[چونکه پناهی چو خداوند نیست] / مأمن می‌خواه ز ربّ [رحیم]
۹۹- آری بر [جامعه] مؤمنان / و اهل توکّل به خداوندگار
[دیو لعین را] نَبُوَد دسترس / [کار به دادار جهان می‌سپار]
۱۰۰- سلطهٔ [ابلیس] بر آن مردمی است / کاو را [اندر دل] دارند دوست
[نیز] به آنان که بورزند شرک / [سوی چنین مردمی او را هجوست]
۱۰۱- چونکه نماییم یکی آیه را / جای دگر آیتِ [خود] مستقَر
ـ و آنگه بر آنچه که نازل نمود / هست خداوند تو آگاهتر ـ
آنان گویند که تو نیستی / غیر کسی کاو بزند افترای
بلکه بسی ز آنان را علم نیست / [بی‌خبرانند ز کار خدای]
۱۰۲- برگو: روح القُدس از کردگار / از سر حقّ آن را نازل کند
تا که ثبات‌قدم مسلمانان / [نامهٔ دادار] به حاصل کند
راهنما باشد بر مسلمین / مردم مؤمن را خوشدل کند

۱۰۳- اینک دانیم که گویند [هان]: / او را تعلیم دهد، آدمی

[حاشا] کسان کس که ورا [کافران] / نسبتی اینگونه دهندش همی،

[خود عجمی] باشد او را لسان / امّا قرآن را باشد بیان،

روشن [و شیوا] عربیّ [فصیح] / [دعوی باطل برود از میان]

۱۰۴- آنهایی را که بآیات حقّ / نیست یقین، قطعاً ربّ عظیم

ره ننمایدشان و ز بهرشان / باشد در پیش، عذابی الیم

۱۰۵- نیست جز این [حکم] که تکذیب [حقّ] / باشد از آن مردم [تاریک بین]

فاقد ایمان و به ایمان حقّ / تنها ایناتند از کاذبین

۱۰۶- هر که پس از ایمانش بر خدای / کفر بورزد، بشود باز خواست

غیر کسی کز سر اکراه [و جبر / گفته، ولی روح یقینش بجاست]

قلب وی از [پرتو] ایمان [به حقّ] / باشد آرام و بُوَد استوار

لیک کسانی که نهادند دل / بر عمل کفر، به پروردگار

خشم خداوند برایشان بُوَد / گشته فزون سختی‌شان، اندر کنار

۱۰۷- چون ایشان زندگی دنیوی / خوشتر دارند ز عقبا [ی خویش]

ایزد بر قوم خداناشناس / راه هدایت نگذارد به پیش

۱۰۸- اینان را مُهر نهاده خدای / بر دل و بر گوش و به چشمانشان

بی‌خبرند آنان [از هر چه کان / دارد از حقّ و حقیقت نشان]

۱۰۹- روز جزا [چونکه بگردد عیان] / حقّاً باشند ز اهل زیان

۱۱۰- از سوی دیگر آن سان مردمی / کز پس آزار [تن و رنج جان]

هجرت کردند و براه جهاد / [پای فشردند بدون امان]

پیشه نمودند شکیب [و قرار] / آنان را از سوی ربّت [بدان]

اجر بود، وانکه دادار تو / درگذرنده است و بُوَد مهربان

۱۱۱- روزی آید که در آن هر کسی | بهر دفاع از خود برپا شود
کیفر هر فعل کزو سرزده است | کامل در حقّ وی ایفا شود
[چونکه جزای عمل این سان رود] | ظلم نه در حقّ کس اجرا شود
۱۱۲- [حال] خداوند مثَل می‌زند | [مردم] شهری را [بهر شمای]
کان را امنیّت حاصل شدی | [فیزش] آسایش و راحت بجای
روزیش از هر طرفی می‌رسید | وافر و خوش [دور ز رنج و بلای]
لیکن بر نعمت پروردگار | کفر بورزید و از آن پس خدای
طعم بلایایی چون جوع و خوف | در عوض فعل بد و ناروای
[قسمت‌شان کرد و] چشانیدشان | [عامل کفران را این شد سزای]
۱۱۳- جانب آن مردم از آن مردمان | تحقیقاً آمد پیغمبری
وی را تکذیب نمودند چون | بودند افراد ستم‌گستری
بهر مکافات چنان ظلم [و شرک] | نازل شد بر سرشان کیفری
۱۱۴- هرچه خدا روزیتان کرده است | پاک و روا صرف نمایید از آن
گر که پرستید خدا را فقط | بهر نعمش شکر نمایید [هان]
۱۱۵- این بود و نیست [حقیقت] جز این | [illegible] خدا بهر شمایان حرام
میته و خون و همه اجزاء خوک | ذبحی کش غیر خدا رفته نام
لیک اگر فردی درمانده گشت | [داند] برگیرد از آنها طعام
لیک نه از بهر تجاوزگری | [یا که فزون خواستن و اغتنام]
[سدّ رمق سازد] و داند خدا | درگذرنده است و رحیم [تمام]
۱۱۶- با هر کذبی که شما را شود | جاری [و ساری] بزبان [و بیان]
[زود] مگویید: حلال است این | یا که مگویید: حرام است آن
تا که دروغی به خداوندگار | بسته بباشید [ازین رهگذار]
بندند آنان که خدا را دروغ | می‌نشوند [از کیفر] رستگار
۱۱۷- بهرهٔ ایشان را اندک [زمان] | بعد، عذابی که الیم است آن
۱۱۸- آنچه ازین پیش ترا خوانده‌ایم | کردیم از بهر یهودش حرام
ما ننمودیم بایشان ستم | [خود بره ظلم نهادند گام]

۱۱۹- بعد، هدایت به چنان مردمی | کز اثر جهل گنه کرده‌اند،
و آنکه از سوء عمل توبه‌کار | روی به کردار نکو برده‌اند،
[نیک بدان] داورت از بعد آن | در گذرنده است و بُوَد مهربان
۱۲۰- شک نَبُوَد اینکه «ابراهیم» بود | رهبری اندر بر پروردگار
خاضع [و یکتا طلب] و پاکدین | در ردهٔ کفر نبودش قرار
۱۲۱- پیش همه نعمت دادارِ خود | بود ستایشگر [و او را خدای]،
کرد [ز ما بین خلایق گزین] | شد بره راست ورا رهنمای
۱۲۲- او را کردیم بدنیا عطا | [موهبت] نیکی و اندر بقاء
او بُوَد از زمرهٔ شایستگان | [حقًا این باشد اجر تُقا]
۱۲۳- وحی نمودیم پس آنکه ترا | تا که ز آئین «ابراهیم» [ما]
پاکدلانه تبعیّت کنی | کاو بُد از مردم مشرک جُدا
۱۲۴- حرمت بر شنبه نهادن فقط | گشت مقرّر برِ آن مردمی
[کز نظر صید ز دریا و غیر] | مختلف ازای شدند ای همی]
ز آنچه در آن یافته‌اند اختلاف | شک نَبُوَد اینکه بروز جزای،
داوری از سوی خدایت شود | بین چنان مردم [و اعلام رای]
۱۲۵- سوی ره ربّت از خلق کن | دعوت با حکمت و پند نکوی
باره و رسمی که نکوتر بُوَد | با آنان کن جدل [و گفتگوی]
ز آنکه خداوندت داناتر است | تا چه کسان سر ز رهش تافتند
[نیز خداوند تو آگاه‌تر] | تا چه کسانی ره او یافتند
۱۲۶- قصد مکافات کسی گر کنید | [حدّ مکافات بجای آورید]
مثل همان رنج که خود دیده‌اید | او را در قید عقوبت برید
ور که توانید شکیبا شوید | [خویشتن از کیفر دارید دور]
[لیک بدانید] که این شیوه هست | بهتر از بهر کسان [صبور]
۱۲۷- صبر و شکیبایی را پیشه کن | نیست شکیب تو بجز از خدای
غصّه مخور [نیز] مشو تنگدل | بهر چنان مردم حیلت‌گرای
۱۲۸- شک نَبُوَد اینکه خداوندگار | [در همه جا] باشد همراه [و یار]
با [همهٔ مردم] نیکو عمل | با [همهٔ مردم] پرهیزگار

۱۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ اسراء «بنی اسرائیل» (مکّیّ، ۱۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- پاکا کسی که از [طرف] مسجدالحرام — بُرد عبد خود به مسجد الاقصی شبی [بنام]

آنجا که گرد آن برکت دادهایم بیش — کانرا نشان دهیم [هم] از آیههای خویش

شکّی نیست کاو خدای سمیع است [و همچنان] — بینا بُوَد [به کلّ مکان و به لامکان]

۲- مکتوب آسمانی دادیم [پیش از این] — موسای را که راهنمودی بُوَد [ثبین]

بهر یهود تا که بغیر از منِ [خدای] — کس را وکیل خویش مگیرید [و رهگشای]

۳- [ای] زاد و رود قوم که با نوح [همزمان] — کردیمشان سوار [و بدادیمشان امان]

[این نکته را بدانید]: او [در همه امور] — حقّاً که بوده است یکی بندهٔ شکور

۴- ما بر یهود حکم نمودیم برقرار — [اندر کتاب]، اینکه در این سرزمین دیار،

بر پا کنید [شورش و] طغیان بی شمار — وز خویشتن کنید بسی فتنه آشکار

۵ - چون [وقت کیفر] آید از وعدهٔ نخست — از آن دو وعدهشان که نهادیم [ما درست]،

از بندگان خویش گماریم بر شمای — رزمآوران سهمگن [و زور آزمای]

کاوش کنند جمله سراها [و دارها] — و آن وعدهای بُوَد شدنی [از قرارها]

۶- بر آن کسان شما را نصرت عطا کنیم — و آنکه [از سوی خویش] مدد بر شما کنیم

با مالها و با پسرانتان [شویم یار] — قوم شما فزون بنماییم [از شمار]

۷ - نیکی اگر کنید بخود نیک کردهاید — ور بد کنید خود ضرر آن ببردهاید

چون وعدهٔ نهایی ایشان بشد عیان — ما برگماشتیم کسانی برای آن

تا [رنگ] غم بچهر شماها بیاورند — تا همچنان به جانب مسجد [یورش برند]

آن سان که بار اوّل هم آنجا شتافتند — ویران کنند هرچه که آنجای یافتند

۸- باشد کند خدای شما رحم بر شما گر پا کشید، نیز تراجع کنیم ما

[انگاه] بهر مردم کفّار [روزگار] زندان کنیم دوزخ را [در عرصهٔ شمار]

۹- قرآن براستی بنماید رهی که آن آیین استوارترین است [در جهان]

بر مؤمنان که [خود] به نکویی کنند کار قرآن دهد بشارت [این سان که در شمار]،

پاداش [پس] بزرگ بُوَد از برای شان [از بهر کارهای نکو از خدای شان]

۱۰- آماده دردناک عذابی ز سوی ماست آن قوم را که فاقد ایمانِ بر جزاست

۱۱- آن سان که بهر خیر کند آدمی دعا نفرین برای شرّ بنماید [به ناروا]

[گیرد ره دعای شرّ و خیر را به پیش] ز آنرو که آدمی است شتابان [بکار خویش]

۱۲- شب را و روز را دو پدیده نموده‌ایم [و آنگاه] رنگ محو به شب برفزوده‌ایم

[اما] بروز نور فشاندیم [آشکار] تا [رزق خود] بجویید از فضل کردگار

و انکه شماره سنوات و حساب خویش دانید و هرچه را بنمودیم عیان [از پیش]

۱۳- ما سرنوشت هر بشری را به گردنش پیوسته‌ایم و روز جزا [بهر خواندنش]

ما کارنامه‌ای بدر آریم [بهر او] یابد گشوده آن را [تا آگاه پیش رو]

۱۴- [گوییم] کارنامهٔ خود را بخوان [بیاب] کامروز بس بُوَد بتو دانستن حساب

۱۵- هرکس که راهیاب شود سود از آنِ اوست بیراهه هرکسی برود بر زیان اوست

بار گناه هیچ کسی را کس دگر هرگز برنده می‌نَبُوَد [وندرین گذر]

در کار ناوریم عذابی [به خلق پیش] الاّ ز بعد بعث رسولی [از سوی خویش]

۱۶- شهری که ما اراده کنیمش به انهدام بر مترفان [و خوشگذرانش دهیم کام]

تا سرکشی کنند بآن حدّ که حکم ما گردد برای مردم [آن سرزمین] روا

[تعذیب ما بیاید بر آن کسان فرود] نابودشان کنیم تمامی [هر آنچه بود]

۱۷- از بعد قوم نوح [نبی در جهان خاک] بسیار قومها که نمودیمشان هلاک

[از آنچه می‌کنند] خدایت بُوَد خبیر بر جرم بندگانش باشد [بسی] بصیر

۱۸- هرکس که سود عاجل دنیا بداشت دوست / پیش افکنیم بهر وی، آنش که آرزوست
از بهر هر که هرچه بخواهیم اندران / دوزخ بر او کنیم مقرّر [در آن میان]
مذموم و طرد گشته [به محشر شود روان] / وارد شود به آتش [پُر سوز و پُرتوان]
۱۹- و آنکس که خواست آخرت واز برای آن / کوشید کوششی که بباشد سزای آن،
ایمان اگر که داشت چنین خلق [نیک رای] / مشکور سعی‌شان بُوَد از جانب خدای
۲۰- آنان و یا که اینان، بر هر کدامشان / بدهیم بهره‌ای ز خدایت به نامشان
ممنوع نیست بخشش پروردگار تو / [باشد گره‌گشای تو و راه کار تو]
۲۱- بنگر که ما چگونه ببخشیم برتری / بعضی از آن کسان را بر بعض دیگری
[اما مقام و] مرتبه‌ها [اندر آن جهان، / بر صالحان] بزرگتر و برترند [هان]
۲۲- قائل مشو خدای دگر در بر خدای / چون ناپسند و خوارنشینی [سپس ز پای]
۲۳- فرمان بداده است خدایت که جز خدای / طاعت نیاورید برای کسی به جای
نیکی کنید با پدر و مادران خویش / یک تن [illegible] و یا که هر دو رسندت اگر به پیش
آنگه که گشته‌اند کلانسال [و ناتوان] / [هرگز] میار واژهٔ «اُف» را تو بر زبان
از خود بدورشان منما [همچنان خسان] / با آن دو تن بگوی کلامی کریم سان
۲۴- گسترده‌دار بال تواضع [ز ما و من] / وانگه بگو: خدای! بیامرز این دو تن
چونانکه وقت خردی [و جسم توان من] / بُردند رنج پرورش [جسم و جان] من
۲۵- بر هرچه را که هست بدل‌هایتان نهان / پروردگارتان بُوَد آگاهتر بآن
مُحسن اگر شوید بدانید بی‌گمان / در حقّ اهل توبه خدا هست مهربان
۲۶- بر قوم و خویش حقّ ورا می‌نما عطای / بر بینوا و مانده به ره نیز عطا نمای
[در کار خویش حدّ تعادل بکار بر] / ز اسراف [در تمامی حالات] کن حذر
۲۷- زیرا برادرند شیاطین و مسرفین / شیطان کفور شد بخداوند خود [چنین]

۲۸-گر بهر جلب رحمت پروردگار خویش | کس را امید بسته‌ای از روزگار پیش
اعراض اگر نمودی از آنها [ولی] کلام | [باید به لطف] آری و با نرمش [تمام]
۲۹-از بخل دست خویش به گردن مبند [و نیز] | آن را مکن گشاده باسراف [و رُفت و ریز]
زیرا که بعد از آن به [غم و] حسرت [تمام] | خواهی نشست طعنه‌خور [از جانب انام]
۳۰- ابواب رزق خویش کند باز بی‌گمان | از بهر هر که خواهد ربّ تو [همچنان]،
محدود سازدش که بُوَد ذات او خبیر | بر بندگان خویشتن و [همچنین] بصیر
۳۱- از بیم تنگدستی، اولاد خویشتن | مقتول می‌نسازید [ای بندگان من]
ما می‌دهیم رزق بایشان و بر شما | چون قتل‌شان خطای بزرگی است [نزد ما]
۳۲- نزدیک بر زنا مشوید، از برای آن | کاین فعل فاحش است و رهی‌هست [بدکران]
۳۳- کس را که قتل وی بنموده خدا حرام | جز از طریق حقّ مکشید [از همه اَنام]
ما بر ولیّ آنکه شود کشته بی‌گناه | حکمی و حجّتی بنهادیم [و شرع و راه]
اسراف در قصاص نباید کند [بلی] | زیرا ز سوی شرع شده یاوری ولی
۳۴-نزدیک مال طفل پدر مرده غیر از آن | راهی که احسن است، مگردید [هان و هان]
تا آن زمان که حدّ بلوغش رسد [به پیش] | [حتماً] وفا کنید به پیمان [و عهد] خویش
[در پیشگاه عدل خداوند ذوالجلال] | خواهد شدن ز عهد [و مواثیق‌تان] سؤال
۳۵- پیمانه را به موقع سنجش دهید تام | میزان بوقت وزن بیاید بُوَد تمام
خود این [رویه بهر شما] بهترین بُوَد | فرجام [نیک کار شمایان] همین بُوَد
۳۶- از آنچه را که نیست برای تو آگهی | [در کار خویش] پیروی از آن مکن [گهی]
چون گوش و چشم و دل همه هر یک بکار خود | مسؤول هست [هر بر پروردگار خود]
۳۷- مخرام در زمین که ترا هیچ آن اثر | نَبوَد که کوهها بشکافی [ز یکدگر]
نی ز ارتفاع قامت امکان آن تراست | تا سر به کوهها بتوانی رساند [راست]
۳۸- این‌ها تمام سیئه‌شان هست ناپسند | در نزد کردگار تو [از حیث چون و چند]

۳۹- این زان حِکم بُوَد که خداوندگار تو — بر تو نموده وحی [و بود راهکار تو]

با کردگار [خویش] خدای دگر مگیر — ز آنرو که عاقبت بشوی سرزنش پذیر

وآنگاه طرد گشته [ز درگاه کردگار] — افتی به [قعر] دوزخ [سوزان و پُر شرار]

۴۰- ربّت برای [آن] پسران کردتان سران؟ — خود از فرشتگان بپذیرفته دختران؟

گویید آنچه را که بزرگ است و ناروای — [زین گونه عیب و نقص منزّه بُوَد خدای]

۴۱- ما گفته‌های خود به روش‌های گونه گون — توصیف کرده‌ایم بقرآن خود [کنون]

تا پند از آن بگیرند، امّا بجز نفور — چیزی فزون نسازد [بر مشرک و کفور]

۴۲- برگو اگر به گفته ایشان خدای چند — بودند با خدای [به خلق و به نهی و پند]

سوی خدایِ صاحبِ عرش، آن دگر خدای — بودند رهسپار [و به دادار همگرای]

۴۳- او [کردگار] ز آنچه بیارند بر میان — باشد بسی منزّه و برتر از آن بیان

۴۴- هفت آسمان و ارض و در آنهاست هرکسی — تسبیح‌گوی ذات خدایند [خود بسی]

موجود نیست هیچ مگر با سپاس تام — تسبیح ذات او بنمایند [صبح و شام]

تسبیحشان بدرک نیارید و کردگار — آمرزگار [بهر شما] هست و بُردبار

۴۵- مشغول چون بخواندن قرآن شوی، حجاب — بین تو افکنیم و همه منکر حساب

۴۶- افکنده‌ایم پرده به دلهای آن کسان — سنگینی‌یی [نهاده] اَبَر گوش [آن خسان]

پس [سخت] عاجزند ز ادارک آن [پیام] — از ربّ خود به قرآن تنها [پری چونام]،

با نفرت از تو روی بتابند [آن گهی] — [گیرند غیر راه حقیقت دگر رهی]

۴۷- آنگه که بهر گفتهٔ تو مستمع شوند — آگه‌تریم ما به همانی که بشنوند

نیز آن دمی که راز بگویند و آن زمان — کان مردمان مشرک و ظالم باین بیان،

گویند: پیروی ننمایید [آشکار] — جز از کسی که گشته به سحر [این زمان] دچار

۴۸- بنگر چسان مَثَل ز برای تو آورند — گمره شدند و راه [به جایی] نمی‌برند

۴۹- گفتند: چونکه اُستخوان گشتیم و خُرد پاک — بار دگر به خلق تو آییم [از مغاک]؟

۵۰- گو: سنگ یا که آهن باشید [در شمار
در هیئت جدید بگردید آشکار]

۵۱- یا آفریده‌ای که [به تصویر رای‌تان]
باشد بزرگ بر دل [و اندیشه] هایتان

زودا که آورند چنین پرسشی که کیست؟
تا بازمان بیاورد [از بعد عهد زیست]؟

پاسخ بیار: آنکه شما را نخست بار
موجود ساخت [اردتان بر همان قرار]

سرهای خود به نزد تو آنگه تکان دهند
[انکار خود به روز جزا را نشان دهند]

گویند: آن [قضیه] چه وقتی شود [عیان]؟
پاسخ بیار: زود، بسا زود باشد آن

۵۲- روزی که او شما را بخواند [به سوی خویش]
پاسخ دهید و شکرگزارانه [یا به پیش]

این سان کنید فکر که [در گور یا جهان]
برجا نبوده‌اید جُز از اندکی زمان

۵۳- برگو به بندگانم آرند آن سخن
کان بهتر است [ز آنکه به هر جمع و انجمن]

شیطان میانشان بکند فتنه برقرار
بی‌شک بر آدمی بُوَد او خصم آشکار

۵٤- آگه‌ترین بُوَد به شما کردگارتان
رحمت بیاورد چو بخواهد [به کارتان]

یا گر کند اراده خداوند [همچنان]
آرد عذاب [سخت] شما را [به جسم و جان]

ما [ای نبی] ترا نفرستاده‌ایم [هان]
تا از برای ایشان باشی نگاهبان

۵۵- حقّا که کردگار تو آگه‌ترین بُوَد
بر آنکه در [تمام] سما و زمین بُوَد

بعضی ز انبیا را بر بعض [دیگری]
بخشیده‌ایم [از سوی خود فضل و] برتری

داود را عطا بنمودیم ما، زبور
[تحمید و حمد و پند در آن نامه بر وفور]

۵٦- برگو: همان کسان که بجای خدا، شما
قائل شدید، ز آنان خواهید با دعا

[بینید] کز شما نه بلائی کنند دور
نی آنکه قادرند به تغییر [در امور]

۵۷- اینان که [مشرکانشان] خوانند بخویش
نزدیکتر کسانی [دست به دعا پیش]

دارند، بهر قُرب بدرگاه کردگار
باشند هم به رحمت باری امیدوار

هم بیمناک باشند از [کیفر] خدا
دوری از عذاب خدایت [بُوَد روا]

۵۸- شهری به‌ارض نیست مگر پیشتر [ز حشر]
آن را به انهدام رسانیم [و حال و نشر]

یا ما عذاب سخت به اهلش دهیم و این
مسطور لوح گشته [و در مدرج یقین]

۵۹- ما را نگشت مانع ارسال معجزات   چیزی، بغیر از آنکه [به آیات و بیّنات]
پیشینیان به تکذیب اندر بر آمدند   [قوم] ثمود نیز زیانکار در شدند
ما، ماده اُشتری پی روشنگری‌شان   کردیم عطا [که تیر ستم را بشد نشان]
ما معجزات خود نفرستاده‌ایم [پیش]   جُز بهر بیم دادن [خلق از عذاب خویش]
۶۰- بر این رویّه بود و بگفتیم با تو [هان]   دارد احاطه ربّ تو بر مردم [جهان]
رویای را که بر تو نمودیم و همچنین   [از قَوم] آن درختِ به نفرین شده [عجین]
این‌ها به [متن] قرآن از بهر امتحان   بنهاده‌ایم و بیم بیاریم [در میان]
امّا، بغیر شدّت طغیان [برای‌شان]   چیزی اضافه می‌نکند [تیره رای‌شان]
۶۱- اینسان خطاب رفت به خیل ملک ز ما   [اینک] برید سجده به آدم همه شما
خیل ملک بشد همه در هیئت سجود   [شیطان از آن میانه و لیکن ابا نمود]
گفتا برای آنکه ز گِل آفریده‌ایش   باید [منِ ملک] سر سجده نهم [به پیش]؟
۶۲- شیطان بگفت [از پس] بینی که این کس   [کاو را] به من مزیّت بخشیدی [پس]
گر تا قیامتم بدهی فرصت و زمان   [illegible] به جانب این مردمان دمان]
از ره بدر بسرم همهٔ زاد و رود آن   جز اندکی [از مردم شتوار و پاک جان]
۶۳- فرمود کردگار: برو، هر که [از عباد]   پیرو شد از تو [و بره تو قدم نهاد]
پاداش‌تان جهنم باشد [در آن جهان]   کان کیفری بسنده بود [بهر گمرهان]
۶۴- هر فرد را توانی با بانگ شوم خویش   از ره ببر وَ با همه نیرو [برو به پیش]
با عدّهٔ سوار و پیاده گزان تُست   بر آن کسانِ [گم شده از ره] بتاز چُست
شرکت به مال‌ها و به اولادشان نمای   با وعده‌های رنگی [شان، تیره‌ساز رای]
شیطان بان کسان ندهد وعده جز فریب   [بر پیروان گمره او این بُوَد نصیب]
۶۵- بر بندگان من نه تسلّط برای تُست   کافی به سرپرستی [آنان] خدای تُست
۶۶- آن است کردگار شما، و آن خدایتان   کشتی روان به بحر نماید برایتان
تا [رزق خود] بجویید از فضل او شمای   البتّه مهربان به شما باشد [آن خدای]

٦٧- د ربحر چون شوید گرفتار بر بلا　　چز او هر آنچه را که بخوانیدش بردعا،

گم گردد و خدای، شما را چو وا رهاند　　و آنگاهتان به ساحل [امن و امان] رساند

باشید رویگردان باز از خدا [ی خویش]　　بوده است ناسپاس بشر [از زمان پیش]

٦٨- پس ایمنید از اینکه شما را [به ناگهان]　　در گوشه‌ای ز خاک کند بر زمین نهان؟

طوفان شن بریزدتان ناگه از فراز　　و آنگاه بهر خویش نیابید چاره‌ساز

٦٩- یا ایمنید از اینکه دگر بارتان خدای　　راند به سوی دریا [در عرصهٔ بلای؟

کشتی شکن فرستد بادی [به جانتان]　　در [کام] بحر غرقه کند [بی‌امانتان]

بر کیفر عذاب که شد شامل شما　　خونخواه می‌نیابید آنگاه نزد ما

٧٠- ابناء آدمی را حقاً به عز و شان　　کردیم سوی خشکی و دریای‌شان روان

بر اغلبی از آنچه که خلقت نموده‌ایم　　از طیبات‌شان در روزی گشوده‌ایم

دادیمشان به مرتبه و قدر برتری　　آن برتری که شاید و باید [چو بنگری]

٧١- روزی که هر گروه به همراه رهبرش　　[خوانیم] [و نامهٔ عملش در برابرش]

جمعی که نامه داده شود بر یمین‌شان　　خوانند شادمانه [و رخشان جبین‌شان]

حتّی بقدر ذرّهٔ ناچیز هم ستم　　در حقّ آن کسان نرود [خود ز بیش و کم]

٧٢- [دراین‌جهان] هرآنکه [دلش] بی‌بصر بود　　کور است و در قیامت گمراه‌تر بُوَد

٧٣- نزدیک بود تا که برندت ز ره بدر　　از آنچه کت به وحی رساندیم [سر بسر]

آنکه بما ببندی چیزی بغیر آن　　و آنها گزین کنند ترا یار [و مهربان]

٧٤- گامت نداشتیمی اگر [سخت و ناستوه]　　بودت بسا تمایل اندک [به آن گروه]

٧٥- آنگه به زندگانی دنیا دو چند عذاب　　[بودی برای کیفر آن فعل بهره‌یاب]

می‌ریختیم نیز بکام تو در ممات　　کیفر دو چند دیگر در دورهٔ حیات

و آنگه نیافتی [به چنان آنده و محن]　　یاری تو در برابر ما بهر خویشتن

۷۶- هم ای بسا [که بر سرشان بود این هوا]
تا زین زمین ترا بنمایند جابجا

آواره‌ات کنند از آن جایگه، سپس
پایا نبود بعد تو غیر از قلیل کس

۷۷- این است سنّتی که [زمانهای] از تو پیش
ارسال داشتیم بر انبیاء خویش

بودند پایدار [و بدون تحوّلی]
در راه و رسم ما تو نیابی تبدّلی

۷۸- امر نماز ظهر بجای آر نیم روز
تا آن زمان که ظلمت شب می‌کند بُروز

و ندر سحرگهان [که نماز آوری بجای]
قرآن بخوان و خواندن آن مستمر نمای

[کاندر نماز و] خواندن قرآن به هر سحر
خیل ملک حضور بیایند [سر بسر]

۷۹- بخشی ز شب برای تهجّد نماگزین
کان خاص تست نافله‌ای [واجب این چنین]

باشد که داورت برساند بآن مقام
کان را مقام [و رتبة] محمود هست نام

۸۰- بر گوکه‌ای خدای درون آرم آن چنان
[کزآن] آن نشانه‌های درستی بود عیان]

هم با تمام صدق برونم بر، ای خدای
از خویش سلطه‌ایم توانمند کن عطای

۸۱- برگوی حقّ درآمد و باطل شد از میان
باطل بدون شبهه تبه است [از کیان]

۸۲- نازل همی کنیم ز قرآن [خویشتن]
چیزی که رحمت است و شفا[ی روان و تن]

از بهر مؤمنان و ولی [این چنین بیان]
بر اهل ظلم می‌نفزاید مگر زیان

۸۳- بر آدمی دهیم چو ما نعمتی قرار
سرمست رخ بتابد [و از حقّ کند فرار]

امّا اگر که حادث شرّی بوی رسید
گردد [ز لطف و رحمت ما] سخت ناامید

۸۴- برگوی هر کسی که بَرَد [مطلبی ز پیش]
آن را کند فراخور [تاب و توان] خویش

پروردگارتان بُوَد آگاهتر که کیست
کاو هست راهیافته‌تر [در جهان زیست]

۸۵- در باب روح از تو نمایند چون سؤال
[آور برای پاسخشان این چنین مقال]:

بر روح، کردگار مرا هست امر [و رای]
جز اندکی ز علم ندادند بر شمای

۸۶- هر آنچه را که بر تو نمودیم وحی ما
خواهیم اگر، کنیم تمامی آن فنا

در حالتی چنان تو نیابی برای خود
[دیگر] نگاهبانی [چونان خدای خود]

۸۷- جز رحمتی که بر تو رسد از خدای تو
کاو را عطا بزرگ بُوَد از برای تو

۸۸- برگوی جنّ و انس فراهم شوند اگر
تا اینکه آورند چو قرآن یکی اثر

جمعی ز خلق اگرچه به جمعی شوند یار
نارند این چنین اثری را [به روزگار]

۸۹- ما راستی به قرآن [بر حاجت] انام
امثال گونه‌گون [بنشاندیم در کلام]

اما گروه اکثر مردم [به روزگار]
جُز ناسپاسی از سوی آنان [نرفت کار]

۹۰- گفتند: ناوریم [به گفتار تو] یقین
تا اینکه چشمه آبی جوشانی از زمین

۹۱- یا با شدت ز خُرما وَ انگور باغسار
کز لابلای آن ببری آب و جویبار

۹۲- یا آن چنان که هست گمانت بروی ما
[خود] قطعه‌ها فرود بیندازی از سما

یا کردگار و خیل ملک را به سوی ما
آری به [پیش دیده و] بر روبروی ما

۹۳- یا با شدت‌سرایی مملوّ ز زیب و زر
یا آن که بر شوی و کنی بر سما گذر

باور نمی‌کنیم صعود ترا مگر
همراه خود کتابی آری [ازین سفر]

[آن سان کتاب] تا که بخوانیم متن آن
برگو: منزّه است خدایم [ازین بیان]

آیا بجز یکی بشرم من [که بر شمای]
پیغام را رسانم [از جانب خدای]؟

۹۴- تابان چو شد به خلق خدا پرتو هُدیٰ
چیزی نگشت مانع ایمان بر خدا،

جز آنکه [با تعجب] گفتند: کردگار
بهر پیمبری بشری کرده اختیار؟!

۹۵- برگو: اگر ملائکه بودند در زمین
کارام و نرم آمد و شد بودشان [یقین]

ما نیز از آسمان ملکی بر پیمبری
ارسال می‌نمودیم [از بهر رهبری]

۹۶- برگو: پی گواهی کافی بود خدای
[تا بنگرد به امر] میان من و شمای

زیرا که او به [حال همه] بندگان خویش
آگاه بوده است و بصیر [از زمان پیش]

۹۷- آن را که رهنمای شود ذات کردگار | رهیافته است، نیز کسانی [در این مدار]
گمراه گر گذاردشان [کردگارشان] | هرگز کسی نیابی [همراه و] یارشان
آنان بروز حشر در آریم کور و کر | گنگند و کر، فتاده به روی [و نهاده سر]
ماوای‌شان جهنّم و ما شعله‌های نار | افزون کنیم چونکه فرو افتد [از شرار]

۹۸- آنان بدین [عقاب و] جزا مبتلا شدند | ز آنرو که منکرانِ بآیات ما شدند
گفتند: چونکه ستخوان گشتیم و خُردناک | در خلقتی جدید بر آرندمان ز خاک؟!

۹۹- آیا ندیده‌اند خدایی که آفرید | افلاک را و گرد زمین را هم او پدید؟
او را توان بود که چو آنان [در این جهان] | مخلوق را [عیان کند از پردهٔ نهان]
و آنگه برای‌شان اجلی را دهد قرار | کاندر رسیدنش نَبُوَد هیچ شک [بکار]
[امّا، همان کسان که به بیداد خاستند] | جز [کفر و] ناسپاسی [ما] را نخواستند

۱۰۰- گو: گنجهای رحمت دادار من اگر | در دست [اختیار] شما یافتی مقرّ
امساک می‌نمودید از بیم فقر باز | [illegible] است به بُخل [از سر نیاز]

۱۰۱- ما معجزات تسعهٔ روشنگرانه‌ای | کردیم عطا به موسی [چونان زمانه‌ای]
می‌پُرس [از آل یعقوب] آنگه که نزدشان | موسی رسید [و داد توانهای خود نشان]
فرعون گفت: موسی! بینم ترا کنون | مردی اسیر [چنبرهٔ] جادو [و فسون]

۱۰۲- گفتا تو [نیک] دانی کآیات بیّنات | نازل نکرده غیر خداوند [کائنات]
[یعنی خدای ارض و سماوات و] من [کنون] | فرعون! دانمت که فنا گردی [و نگون]

۱۰۳- فرعون خواست تا بزند راهشان ز پیش | و آواره‌شان همی کند از سرزمین خویش
پس ما [به بحر] غرقه نمودیمشان تمام | فرعون و هر که بودش همراه [و هم مرام]

۱۰۴- زان پس [به آل یعقوب این بودمان پیام] | اینک کنید در [وطن] خویشتن مقام
آنگه که وقت وعدهٔ آخر رسید، ما | باز آوریمتان به برهم [به وعده جا]

۱۰۵- آن را بحقّ فرو بفرستاده‌ایم ما   بر حقّ فرود آمده [این حکم بر شما]
عازم نساختیم ترا [ای پیامبر]   جُز از برای مژده و انذار [بر بشر]
۱۰٦- این است [محکم‌محکم] قرآن [ما] که‌آن   کردیم بخش‌بخش بسوی شما روان
تا خوانیش بمردم با نرمش [و وقار]   کردیم نازل آن را تنزیلی [استوار]
۱۰۷- برگو: شما، چه بر آن ایمان بیاورید   یا [آنکه راه دشمنی و کفر بسپرید]
آنان که علم را بگرفتند پیش از آن   قرآن بر آن کسان چو تلاوت شود [بدان]
سجده کنان به روی در افتند [در زمان]   [و آنکه شوند مؤمن و تابع به حکم آن]
۱۰۸- گویند پاک هست و منزّه خدای ما   هر وعده‌ای که داده [یقیناً] شود ادا
۱۰۹- بر رو فتند و گریه نمایند [خاکسار]   خوف و خشوع‌شان بفزاید [ز کردگار]
۱۱۰- «الله» یا که «رحمان» خوانیدش از شمای   برگو که اسمهای نکو باشد از خدای
[لحن] نماز خویش نه کم کن نه با صدای   [اهل] میان این دو [قرائت] گزین نمای
۱۱۱- برگو سپاس در خور آن آفریدگار   کاو بهر خویش «زاده» نکرده است اختیار
در کار حکمرانی، از روی اضطرار   نه هیچ برگزیده شریک و نه هیچ یار
[هنگام شکر نعمت و طاعت ز کردگار]   او را چنانکه شاید و باید بزرگ دار

۱۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ کهف (مکّیّ ، ۱۱۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- سپاس آن خدا را که بر عبد خویش   فرستاد [این] آسمانی کتاب
نه در [متن] آن [هیچ] کژی گذارد   نه در آن کم و کاستی [راهیاب]
۲- کتابی که ستوار و از سوی او   دهد بیم از سختی کیفری
و بر مؤمنان نکوکار [نیز]   دهد مژده اجر نیکو [تری]
[که از بهر اعمال نیکوی خویش]   یکی اجر نیکوی دارند [پیش]
۳- که مانند پاینده و برقرار   [به ظلّ عنایات پروردگار]
٤- که ترساند آنان که گویند این: خداوند فرزند کرده گزین

۵- نه خودشان بر این [امر] دارند علم   نه [آباشان داشت علم [و خبر]
بُوَد ناپسند از دهانهایشان   [از اینگونه] گفتی که آید بدر
نباشد بجز کذب گفتارشان   [دروغ است اقوالشان سربسر]
۶- بر این گفته نارند ایمان اگر   بُوَد کاندرین کارشان [ای رسول]
به سختی بری اندُه و ای بسا   در این ره کنی جان خود را ملول
۷- و هرچیز را هست اندر زمین   نمودیم از بهرشان زیوری
که ما آزمونشان نماییم تا   کرا هست کردار نیکوتری
۸- سرانجام، هر چیز در ارض هست   کنیمش ستوون یکی خاک [پست]
۹- و پنداشتی اندران داستان   و بر [حال] اصحاب کهف و رقیم؟
که باشد ز آیات ما [در کتاب]   ترا میفزاید شگفتی [عظیم]؟
۱۰- چنین بود [مطلب]: جوانمرد چند   گرفتند در داخل غار جای
و گفتند: پروردگارا به ما   نما رحمتی از سوی خود عطای
و احوال ما را [تو ای کردگار]   به سامان بسیار [و سهولت فزای]
۱۱- همانجا نهادیم تا سال چند   به استماع [و ابصارشان ستر و بند]
۱۲- پس آنگاه بیدارشان ساختیم   که معلوم داریمشان [ماجرای]
که تا از دو فرقه کدامین درست   زمان درنگ خود آرد بجای
۱۳- و ما داستانشان بصدق و بحقّ   برای تو خوانیم [و آثارشان]
و بودند آنان جوانمرد چند   گرایـیده [پنهان] به دلدارشان
[چو آنان براه هدایت شدند]   هدایت فزودیم [در کار]شان
۱۴- و دلهایشان داشتیم استوار   که بر پای گشتند و گفتند [این]:
بُوَد ربّ ما، ربّ [بر] آسمان   خداوند هر چیز کاندر زمین
نخوانیم جز او خدای دگر   وگرنه بُوَد گفتمان [بی‌یقین]
۱۵- [و خود] قوم مایند این مردمان   که بهر پرستش بجای خدای
خدایان دیگر گزین کردهاند   و نارند بُرهان واضح بجای
ستمکارتر پس، که باشد از آنک   به ذات الهی زند افترای؟

۱۶- شمایان گزیدید چون اعتزال   ز طاعت از آنها و غیر از خدای
[کنون] اندران غار گیرید جای   که [بر فرقتان بی‌حدّ و منتهای]
خدا سایه‌ی لطف برگسترد   و کار شما را به سامان بَرَد
۱۷- بدیدی که خورشید وقت طلوع   بتابیدی از غارشان بر یمین
و در مغرب از چپ آنان شدی   و در غار ایشان [مقیم زمین]
و این است ز آیات پروردگار   کسی را که ایزد کند رهبری
بیابد ره و آنکه را وانهاد   نیابیش هرگز سر و سروری
۱۸- و انسان تو بیدار پنداشتی   و حال آنکه بودند در [عین] خواب
[و از چپ] بدادیمشان گه به راست   [و از راست] گاهی بسچپ پیچ و تاب
سگ آن کسان کرده باز [از دو سوی]   در غار [آشان] هر دو بازوی خود
چو می‌دیدی آن جمع، با حال بیم   گریزان بگردانْدی روی خود
۱۹- چنین بود و کردیم بیدارشان   که از هم بپرسند [از چون و چند]
یکی گفت از آنان: چه وقت است تا   بگشتید در این مکان [پای‌بند]؟
به روزی و یا بخشی از روز را   بگفتند: بردیم این جا به سر
و گفتند آن دیگران: ربّتان   به کار شماهاست آگاهتر
که تا چند مدّت در این جایگاه   بماندید [بی‌هیچ ردّ و اثر]
کنون با همین درهم [نقد] تان   فرستید در شهر یک تن ز خویش
که بیند نکوتر غذا در کجاست   بیارد شما را طعامی به پیش
نهانکار باشد و کس را خبر   نسازد ز احوالتان [الحذر]
۲۰- که گر بر شمایان بیابند دست   نمایندتان سنگسار [و پریش]
و یا آنکه [آن قوم با کُره و جبر]   شما را در آرند بر کیش خویش
نگردید هرگز شما رستگار   [چنین حالتی گر بیاید به پیش]

۲۱- بدین‌سان ز احوال [اصحاب کهف] | نمودیم دیگر کسان را خبر
که دانند وعد الهی است راست | و شکی به محشر نمانَد [دگر]
جدل چونکه در بین‌شان در گرفت | بگفتند [جمعی] که بر جای‌شان
گذارید بنیاد یک یادمان | [نمایانگر قصد و آرای‌شان]
خداوندشان باشد آگاه‌تر | به احوال آن مردم [پاک رای]
و آنان که بر دستشان بود کار | بگفتند: خواهیم کرد آن بنای
نماییم با یاد [اصحاب کهف] | [زیارتگهی]، مسجدی را بهای
۲۲- و زودا که گویند: [اصحاب کهف] | سه بودند و سگشان بُوَد چهارمین
و گویند: پنج و ششم بود سگ | همه از سر ظنّ [نه قطع و یقین]
و گویند: تعدادشان بود هفت | و هشتم سگ آن کسان بود [و بس]
به تعداد آنان، بگو: ربّ من | بُوَد اعلم و غیر او هیچ‌کس،
ندانند شمار [رجالی چنان] | بجز چند تن، پس تو در کارشان،
بجز حدّ سطحی، میاور جدل | مجو از کسی ردّ [و آثارشان]
۲۳- و هرگز مگو بهر کاری [به خویش] | [illegible] دارم آنکار [فردا از پیش]
۲٤- [و لیکن] بگو: گر بخواهد خدای | ترا [اگر خدا خواست] چون شد زیاد،
[چو بر یادت آمد دوباره] بگو | بگو: بلکه پروردگارم نهاد،
فرا روی من راه [کوته‌تری] | وزین نیک‌تر بر هدایتگری
۲۵- سه صد سال در غارشان شد زمان | فزودند نُه سال دیگر بران
۲٦- بگو: ربّشان بر زمان درنگ | در آنجای می‌باشد آگاه‌تر
که علم نهان سماوات و ارض | بُوَد ویژهٔ ذات او [سربسر]
چه‌قدر اوست بینا! چه‌قدر او سمیع! | بر ایشان نباشد جُز او سروری
به فرمانروایی خود کردگار | نسازد شریک عمل دیگری
۲۷- هر آنچ از کتاب خداوند تو | بتو وحی گشته است، آن را بخوان
و آن گفته‌ها [و مواعید] او | دگرگون کننده ندارد [بدان]
و هرگز بجز او ظهیر و پناه | نمی‌یابی [اندر تمام جهان]

۲۸- و با آن کسانی که در بام و شام | بخوانند دادار خود [با دعا]
و جویای خشنودی او شوند | به ایشان [بساز و] مدارا نما
و اندر ره زینت زندگی | ازین قوم چشم [عنایت] مگیر
وانکس که او را دل از یاد خود | نمودیم در دست غفلت [اسیر]
که آن سان کسی میرود [بی‌امان] | به سوی هوا و هوس‌های خویش
تبه کار و مفسد بُوَد زو مگیر | [تو هرگز] ره پیروی را به پیش
۲۹- بگو: این بُوَد حقّ دادارتان | هر آنکس که خواهد بدو بگرود
[و از پیش این حقّ پروردگار] | سوی کفر هر کس که خواهد رود
[بدانند]، ما بهر اهل ستم | [برافروختیم] آتشی [پُر شرر]
سراپرده‌هایی در آن آتش است | که آن عاصیان را بگیرد به بَر
چو فریادخواهانه جویند آب | بسایشان یکی آب جوشان دهند
که چونان فلزّی است بگداخته | [که پاداش بر اهل عصیان دهند]
که بریان کند چهرهٔ [آن خسان] | چه بد آب و جایی به ایشان دهند]
۳۰- کسانی که ایمان بیاورده‌اند | و [illegible] باشد اعمال ایشان نکو
[بدانند] آنکو نکوکار بود | [illegible] نسازیم پاداش او
۳۱- و از این کسان است جنّات عدن | که از ذیل‌شان جویباران رود
در آنجای با دستبدان زر | [همه، دستهاشان] مُحلّی شود
و پیراهن نرم سبز حریر | بپوشند و ابریشمین ستبر
و بر [مسند و] تختها متّکی | [چنین است پاداش ایمان و صبر]
چه پاداش نیکی [از ایشان بُوَد] | چه نیکو نشستن گهی [شان] بُوَد]
۳۲- و از بهر آنان بیاور مثال | زد و مرد، کز آن دو، بر یک نفر
عطا کرده بودیم دو باغ تاک | و پیرامُن هر دو [قطعه] شجر
درختان خرما و مابین‌شان | یکی کشتزار [پُر از بار و بر]
۳۳- ثمر می‌بدادند آن هر دو باغ | دریغی نه از صاحب خویش بود
و ما بین آن باغساران [سبز] | روان کرده بودیم [پُر آب] رود
۳٤- بدینسان ورا بود سرمایه‌ای | چنین گفت یک روز با یار خود
که بیش از تو باشد مرا مال [و حال] | خدم با حشم [از پی کار خود]

۳۵- به حالی که بر خود ستمکار بود | بشد وارد باغ خویش [و بنا]
بگفتا که هرگز ندارم گمان | که این [نعمت] من بگردد فنا
۳۶- نباشد مرا این چنین باوری | که روز قیامت بگردد بپای
وگر هم به سوی خدایم برند | بخواهم ازین نیکتر یافت جای
۳۷- و یارش که با او نمودی حِوار | بگفتش تو کفران نمایی [همی]،
بآن کاو ز خاک آفریدت سپس | ز یک نطفه‌ات [معتدل] آدمی؟
۳۸- ولی [در یقین من] او کردگار | و او آفریننده باشد مرا
و با کردگارم نگیرم شریک | [که او راست فرمان به هر دو سرا]
۳۹- چرا چونکه وارد به باغت شدی | نگشتی تو «ماشاء» و «لاحول» خوان؟
مرا گر بیابی تهیدست‌تر | و با زاد و رود کمِ [این زمان]،
۴۰- بسا، بهتر از باغ و بستان تو | ببخشایدم کردگار [کریم]
و بر باغ تو صاعقه‌ی افکند | که گردد یکی خشک خاک عقیم
۴۱- رود یا که آبش بدان سان فرود | که نتوانی‌اش هیچ پیدا نمود
۴۲- سرانجام دارایی‌اش شد بباد | به کف که از بهر آن می‌فزود
همی دست [حسرت] به هم برزدی | و دیوار و بامش فروخفت [زود]
و می‌گفت: ایکاش، با ربّ خویش | شریکی در اندیشهٔ من نبود
۴۳- نبودند جمعی [که بر نفع او] | دهندش به نزد خدا یاوری
[و خود هم نبود آن چنان آدمی] | که کینه ستان گردد [از دیگری]
۴۴- و آنجاست کز داور برحقّ است | ولایت، و هم اوست بخشاترین
و خوشتر دهد اجر [هر بنده] را | [به پایان نیکوش سازد قرین]
۴۵- بیاور مَثَل بهر آن مردمان | [همان] زندگانی دنیا ی [شان]
که باشد چو آبی که از آسمان | بریزیم [بر دشت و مأوای‌شان]
مرکّب شود با گیاه زمین، | سرانجام خشک آید و خُرد و خوار
برد باد آن را به هر جانبی | توانا‌ست بر هرچه پروردگار

۴۶- بُوَد مال‌ها و پسرها [بتان] | جمال حیات جهان [شما]
و اعمال شایسته‌ای کز شما | بماند [به دنیا نشان شما]
به نزد خداوند خوش اجرتر | رجا بخش‌تر [هم از آن شما]
۴۷- و [روزی] بیاید که بدهیم سیر | همه کوهها را و بینی زمین،
بُوَد آشکارا او هموار [پس] | بیاریم شان گرد [روزی چنین]
و ما هیچ کس را [ز نوع بشر] | نسازیم ترک [اندران واپسین]
۴۸ - به پیش خداوند تو روز [حشر] | به صفشان در آرند [وگوید خدای]:
چنان کافریدیمتان از نخست | رسیدید [عریان و تنها] به مای
ولیکن شما را گمان بود این | که ننهیم‌تان وعده بهر لقای؟
۴۹- نهاده شود در میان، نامه [ها] | سپس بنگری کان گنه‌کارها
ز چیزی که در آن شده درج و ثبت | هراسان [و در رنج و آزارها]
وگویند: ای وای بر حال ما! | [بُوَد بهر ما] این چگونه کتاب؟
که نگذاشته هیچ خرد و بزرگ | مگر بر شمرده است [وگشته حساب]!
و هر کار کردند [در طول عمر] | بیابندش آماده در نزد خویش
و پروردگار تو ظلمی به کس | [illegible] روا [خواه کم خواه بیش]
۵۰- چنین بود وقتی به خیل ملک | بگفتیم: ساجد به آدم شوید
جز ابلیس کاو بود از جنیان | ز دیگر ملک سجده آمد پدید
کنون او و آل و تبار ورا | که از امر ربّش بپیچید سر
پسندیرید در دوستی جای من؟! | شما را به حالی که خصمند [و شر]؟!
ستمکارگان جای پروردگار | بدادند بد جانشینی قرار!
۵۱- به هنگام خلق سماوات و ارض | و در خلق‌شان شاهد [و داوری]
بنگرفتم و من نیم آن چنان | که گیرم ز گمره کنان یاوری
۵۲- بروزی که گوید: شریکان من، | که کردید در زعم خود انتخاب،
بخوانید، خوانند و [لیک آن بتان] | نگویند آن مشرکین را جواب
و با مهلکه‌ی [آتش پُر شرر] | بسازیمشان دور از یکدگر
۵۳- و بینند [با چشم خود] عاصیان | لهیب [جهنم] و دانند آن
که خواهند در [کام آتش] فتاد | نیابند از آن گریز [و امان]

۵۴- و ما گونه گونه بیان داشتیم | به قرآن [مَثَل‌ها] برای بشر
ز هر گونه موجود امّا بُوَد | بنی نوع انسان جدل پیشه‌تر
۵۵- هدایت چو آمد سوی مردمان | نشد هیچ مانع ز ایمانشان
و یا [مانع آنکه] از ربّ خویش | بخواهند غفران [عصیانشان]،
مگر سنّت مردمان نخست | که پیش آمد از بهرشان در زمان
و یا [آن] عذابی [که بهر عمل] | بیامد فراروی‌شان [بی‌امان]
۵۶- بجز بهر تبشیر و انذار [ها] | نکردیم ما انبیا را روان
بُوَد کافران را ز باطل دفاع | که حقّ را نمایند باطل به آن
به هشدار خویش و بآیات من | بگشتند [آن قوم] تسخر زنان
۵۷- که باشد ستمکارتر از کسی، | که پندش بآیات ربّش دهند،
ولی او از آن [پند و آن موعظت] | شود روی گردان [و نابهرمند]؟!
فراموش کند کار پیشین خود، | به دل‌هایشان پرده بنهاده‌ایم
که در می‌نیابند [پند و پیام] | و ثقلی به اسماعشان داده‌ایم
وگرشان بخوانی به سوی هُدای | نیابند هرگز ره اهتدای
۵۸- و پروردگار تو بخشش‌گر است | و هم صاحب مهر [بر عبد خویش]
به جُرم عمل‌شان گرفتی اگر | عذاب [بدان] را فکندی به پیش
ولی موعدی دادشان [کردگار] | که نزدش نیابند [امن و قرار]
۵۹- و بودند چون [اهل] این شهرها | ز خیل ستمکاره [روزگار]
بکردیم نابودشان و بر این | نمودیم [خود] موعدی [استوار]
۶۰- و یا [«یوشع نون»] موسی بگفت: | نباشم ز سیر و طلب [روی گرد]
مگر آنکه بر ملتقای دو آب | رسم، یا زمانها شوم ره نَورد
۶۱- چو بر ملتقای دو آب [آمدند] | فراموش کردند ماهیِ خویش
که بین دو دریا گرفته رهش | وز آنجای گشته روانه به پیش

٦٢- چو یک چند رفتند از آن [جایگاه] ... به شاگرد خود گفت [موسی که هان]
بیاور غذامان که از این سفر ... [کشیدیم] بس رنج و شدّت [بجان]
٦٣- بگفتا: تو آیا بدیدی که شد ... چو نزدیک آن صخره ما را مقام؟
فراموش کردم بگویم ترا ... از آن ماهی [و داستانش کلام]
کسی غیر شیطان ز خاطر مرا ... نبرد آن چنان ماجرای شگفت
که آن ماهی ما [به نحوی عجیب] ... ره خویش را بین دریا گرفت
٦٤- بگفتا که این [امر] باشد همان ... که بودیم در جستجویش روان
سپس بازگشتند با هم ز راه ... و پی جوی [در کشف این داستان]
٦٥ - و [در طول ره، خضر را]یافتند ... که از بندگانم یکی بنده است
به او رحمت و علم از سوی خود ... عطا کرده‌ایم [و هم او زنده است]
٦٦ - و موسی بگفتش [کهای رهنمای ... که دادت همه علم و حکمت خدای]،
توانم شوم پیروت تا مرا ... بیاموزی [از آنچه کردت عطای؟
٦٧- بگفتا شوی گر تو با من روان ... ترا نیست بر صبر تاب و توان
٦٨- چو علم و احاطه نداری به کار ... بر آنگ چسان هست صبر [و قرار]؟
٦٩- بگفتا: بخواهد اگر کردگار ... ببینی مرا پُر شکیب [و قرار]
نه سرپیچی از هیچ فرمان کنم ... [به هر کار فرمان دهی آن کنم]
٧٠- بگفتا: ز من گر کنی پیروی ... مکن هیچ از من ز چیزی سؤال
[کز آن بَعد، در موقع مقتضی] ... بیارم در آن باره با تو مقال
٧١- سپس هر دو بر ره نهادند روی ... به کشتی شدند آنگهی سرنشین
یکی رخنه [خضر] اندران باز کرد ... و موسیٰ بگفتش: [چه کاری است این؟
به کشتی یکی رخنه کردی پدید ... کنی غرق رکّاب آن را مگر؟]
ترا باشد این کار بس هولناک ... شگفتا ز کاری چنین [پُرخطر]!
٧٢- بگفتش: نگفتم که با من بُدن ... تو [هرگز] نیاری شکیبا شدن؟!
٧٣- و موسیٰ بگفتش: مرا چون بیاد ... فراموشی افتاد، عذرم پذیر
و منما مرا بهر آن بازخواست ... و بر من تو این امر مشکل مگیر
٧٤- سوی راه از آن پس نهادند روی ... جوانی بدیدند در راه خویش
و بنمود [خضر] آن جوان را هلاک ... [و موسیٰ چو این حال را دید پیش]،
بگفتش: تو نفسی نمودی هلاک ... بدون قصاص و بدون گناه!
و [حقّا] در اینع از تو آمد پدید ... بُوَد ناپسندیده [فعلی تباه]

۷۵- بگفتش: نگفتم که با من بُدَن   تو [هرگز] نیاری شکیبا شدن؟!

۷۶- [و موسیٰ] بگفتش: اگر بعد از این   پی چیزی از تو نمودم سؤال،

دگر ترک کن همرهی با مرا   که در آن ترا نیست عذر [و وبال]

۷۷- [سیم بار] بر ره نهادند روی   نمودند بر خلق شهری گذر

طعامی از آن مردمش خواستند   [ندادند بر میهمان ما حضر]

بدیدند دیواری آنجای بود   که می‌رفت تا اندر آید ز پای

[به ترمیم آن خضر همت گماشت]   و محکم نمودش [دوباره] بجای

چو موسیٰ بگفت: ار تو می‌خواستی   توانستی [از مردم آن دیار]

[بسی مزد تعمیر و ترمیم آن]   از ایشان شدی اجرتی خواستار

۷۸- و خضرش بگفتا که در بین ما   هم اکنون زمان جدایی رسید

کنون بر هران چیز صبرت نبود   ترا [علم و آگاهی] آرم پدید

۷۹- و آن کشتی‌یی را [که دیدی به بحر]   بُوَد از تنی چند بیچاره [وار]

که با خود نمودند کار اندران   [و بشنو درید] دیگران بهر کار

و در پیش روی [چنین مردمی]   یکی شاه [خودکامه و پر غرور]

هران کشتی [سالمی] می‌گذشت   تصاحب نمودیش با [قهر و زور]

نمودم بعمدا منش عیبناک   [illegible] آن شاه ماند بدور]

۸۰- ولی آن جوانی [که دیدی براه]   پدر مادری [دارد] از مؤمنین

و ما را [به دل] خوف این [کان جوان]   کند روح ایشان به کفری [عجین]

۸۱- و ما خواستیم اینکه دادارشان   بسایشان دهد جای او دیگری

[درون] پاکتر، مهربانتر بُوَد   [کند شاد آن سان پدر و مادری]

۸۲- و امّا ز دیوار بشنو که بود   ز دو تن پدر مردهٔ [تو] جوان

و در زیر دیوار [در آن دیار]   یکی گنج از آنِ ایشان نهان

پدر بودشان مردی از صالحین   و پروردگار تو اینگونه خواست

که ایشند چون بر کمال بلوغ   برارند آن گنج [بی‌کم و کاست]

که خود رحمتی بود از ربّ تو   نکردم من آن کار از نزد خویش

و این است معنای آن چیز [ها]   تو امّا شکیبی نبودت [از پیش]

۸۳- و در باب [آن شاه نیکومنش]   نمایند چون [مردم] از تو سؤال

بگو: ذکری از وی برای شما   هم اکنون بیاریم [اندر مقال]

۸۴- تمکّن بدادیمش اندر زمین / و سررشته کارها [همچنین]
۸۵- و بگرفت سررشته کار خویش / [به نیروی تدبیر و اندیشه پیش]
۸۶- چو بر غرب خورشید [رخشان] رسید / گِل آلوده سرچشمه‌ای [گرم] دید
و هم دید [خورشید، وقت افول] / در آن [آبِ تیره] شود ناپدید
و در نزد آن چشمه قومی بیافت / و گفتیمش: ای [صاحب سروری]
[تو مختاری] آن قوم را بر عذاب / و یا اینکه اِعمال اِحسانگری
۸۷- بگفتا هر آن کس که شرک آورد / به زودی به کیفر [دهیمش جواب]
پس آنگاه نزد خداوند خود / [شود آن چنان بنده‌ای] راهیاب
خدایش [به پاداش اعمال وی] / نماید به سختی دچار عذاب
۸۸- ولی هر که ایمان بیاورد و شد / روان جانب کارهای نکو
از اوست پاداش [اعمال] نیک / بگیریم کار خود آسان بر او
۸۹- پس آنگاه سررشته کار خویش / گرفت [و ورا همچنان بُرد پیش]
۹۰- سوی مشرق هور تا اینکه رفت / و دریافت آن را که می‌تافت نور،
به قومی که ما بهر آنان قرار / ننهادیم ستری [و بودند عور]
۹۱- بدین سان ازو داشتیم آگهی / [ز کیفیت کار او هر گهی]
۹۲- پس آنگاه سررشته کار خویش / گرفت [و ورا همچنان بُرد پیش]
۹۳- رسید آنگهی بر میان دو کوه / [که بودند چونان دو سدّ استوار]
و در پیش آن دو یکی قوم دید / [که بودند نابهرمند از جوار]
۹۴- بگفتند: کای صاحب [فرّ و جاه] / فساد و تباهی در این سرزمین،
نمایند یاجوج و ماجوج‌ها / [تو می‌خواهی] آیا خراجی [وزین]،
دهیمت که ما بین آنان و ما / [در این دره سدّی بسازی [رزین؟]
۹۵- بگفت: آن تمکّن که دادم خدای / بسی] بهتر است از خراج شمای
و لیکن به نیرو [ی جسمی] خویش / [بمن دست یاری بیارید پیش]
که بین شما و چنان مردمان / نهم حائلی [بهر امن و امان]
۹۶- [بگفتا: چو شالوده را ریختند] / مرا پاره آهن بیارید [حال]
[بریزید بر هم]، چو بین دو کوه / [ز انبوه آهن بشد مال مال]
و هم سطح بنمود با هر دو کوه / بگفتا: کنون کوره‌ها [بر دمید]
[دمیدند] و آن آهن [خُرد و ریز] / سراسر به گرمای آتش رسید
سپس گفت: از بهر من [حالیا] / بیارید [بسیار] روی مُذاب
که ریزم من آن روی بگداخته / [بران سدّ آهن بماند آب]
۹۷- [و سدّ سکندر چو بر پای شد / ز یاجوج و ماجوج رفت آن توان]
که یارند بر آن گشایند دست / بیابند یا رخنه‌ای اندران

۹۸- بگفتا که این [خود] بود رحمتی
که از سوی پروردگار من است
چو وعد خدایم [قیامت] رسد
نماید ورا پریشان و پست
که حقّ است وعد خداوند من
[نباشد به وعد خداوند ظنّ]
۹۹- و آن روز سازیشمان ما، رها
که در هم بگردند [با اضطراب]
و در صور آنگه دمیده شود
و آریمشان جمع [بهر حساب]
۱۰۰- و ما، اندران روز بر اهل کفر
[وجود] جهنّم نمایان کنیم
[و در عرصهٔ دوزخ پُرشرار]
به وجهی که شایسته است آن کنیم
۱۰۱- همانها که از دید آیات من
پس پرده می‌بود ابصارشان
و بر استماع [سخن‌های] حقّ
نمی‌بود تاب شنید از شان
۱۰۲- کسانی که باشند از اهل کفر
[خود] آیا چنین است پندارشان؟
که بر جای من، بندگان مرا
بخوانند از بهر خود یارشان؟
و دوزخ مهیّا چو منزلگهی،
نمودیم [بر اجر کردارشان]
۱۰۳- شما را بگو: ما دهیم این خبر؟
کنون انسان که باشد زیانکارتر؟
۱۰۴- [زیانکارتر] مردمند آن کسان
که بر باد شد جهد دنیای‌شان
و اینان تصوّر چنین می‌کنند
که نیکوست اعمال [و آرای] شان
۱۰۵- همانند، اینان که کافر شدند
به آیات ربّ خود و بر لقای
تبه کرده‌هاشان شد و بهرشان
نمائیم وزنی بروز جزای
۱۰۶- به پاداش کفری که ورزیده‌اند
و از بهر [سخریه و] ریشخند
به آیات [ما] و رسولان ما
بدینسان به قعر جهنّم فتند
۱۰۷- و شک می‌نباشد که آن مردمان
که ایمان [به دادار] آورده‌اند
و کردارهای نکو کرده‌اند
به جنّات فردوس ره بُرده‌اند
۱۰۸- مقیم‌اند در آن [جنان] جاودان
نباشند خواهان دیگر مکان
۱۰۹- به درج کلام خدایم، بگو:
شود [حِبر] اگر آب دریا [تمام]
بپایان رسد آب بحر و هنوز،
خدای مرا نیست ختم کلام
بیاریم از بهر امداد اگر،
همانند آن نیز بحری دگر
۱۱۰- بگو: چون شما، من یکی آدمم
شود وحی [اما] بمن از خدای
که جُز این نباشد که یکتاست [او]
خداوند، پروردگار شمای
برای لقای خداوند خود
پس، آن را که [در قلب] باشد اُمید
بباید به نیکی و طاعتگری
خدا را شریکی نیارد [پدید]

۱۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مریم (مکّی ، ۹۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲-۱- کهیعص ـ ذکر رحمت از خدایت / بـه حـق بـندهٔ او زکـریّاست،

۳- بـدینسان بـا دعـایی [نرم و] آرام / خدای خویش را خواند [و از او خواست]

۴- بگـفتا: کـردگارا اسـتخوانم / گـراییده است بـر سُستی [بغایت]

و بـرف پـیریم بـر سـر نشسته / نـبودم سـخت دل انـدر دعـایت

۵- و بـباشم بـیمناک از وارثـانم / پس از مـرگ و، مـرا نـازا بُوَد زن

ز سـوی پـیشگاه خـود خـدایـا / یکـی وارث عـطا فـرمای بـر مـن

۶- که هـم او جانشین بـاشد پس از مـن / و هـم وارث بُـوَد بـر آل یـعقوب

تـو ای پـروردگارم آن [پسـر] را / [illegible] درگاهت نما مـقبول [و مـحبوب]

۷- [بـفرمودش خـدا] کـای زکـرّیا / [illegible] مـی‌دهیمت مـژده [ای پدر]

کـه نـام اوست یـحییٰ و نکـردیم / [illegible] مثال هـمنامی مـقرّر

۸- بگـفتا: کـردگارا [خـود] چگـونه / مـرا فـرزند مـی‌باشد مـقدّر؟

زنـم نـازا و خـود فـرتوتم [اینقدر / کـه نَـبوَد زیسـتن بـر مـن مـیسّر]

۹- فرشته گـفت [وی را]: ایـن چـنین است / خـدایت گـفت: آن سـهل است بـر من

خـودت را خـلق کـردم پیش از ایـن و / نـبودی چـیزی [از ادراک و از تـن]

۱۰- بگـفتا: کـردگارا! از بـرایم / مـقرّر دار [ردّی و] نشـانی

بـفرمود: آن نشـان بـهر تـو ایـن است / کـه در [طول] سه شب خـاموش مانی

تـو هسـتی [کـاملاً] انـدر سـلامت / تکـلّم لیک بـا مـردم نـدانـی

۱۱- زکـریّا ز مـحراب [عـبادت] / بـه نـزد قـوم خـود گـردید بـیرون

اشـارت کـردشان: در بـام و در شـام / [نـماز آریـد بـر دادار بـیچون]

۱۲- بگفتیمش: کتاب آسمانی	تو ای یحیی به جدّ و جهد برگیر
و بخشیدیم او را در صباوت	[همه] حکم [نبوت] را [و تدبیر]
۱۳ - و بر او رحمت ما بود موجود	و پاکش داشتیم و متّقی بود
۱٤- و نیکوکار با مادر پدر بود	بآنها جور و عصیان [هیچ] ننمود
۱۵- بآن روزی که [یحیی] زاده گردید	و آن روزی که [گوید ترک دنیا]
و روزی کاو شود مبعوث [از خاک]	بر او بادا درود [از جانب ما]
۱٦- ز مریم د رکتاب آسمانی	بیاد آور [که از خیل و تبارش]،
[جدا گردید و] در سویی ز خاور	[به کُنج اعتزال افتاد کارش]
۱۷- فرستادیم سویش روح خود را	[به وقتی] کاو ز اهل خود نهان شد
[و جبرییل امین] در دیدهٔ او	بسان معتدل فردی عیان شد
۱۸- و مریم گفت: اگر پرهیزگاری	پناهم از تو بر رحمان [باری]
۱۹- بگفتا: من ز سوی کردگارت	فقط هستم رسولی [بر تو حاضر]
که [فرزندی] پسر [از جانب او]	ترا بخشم که باشد پاک [و طاهر]
۲۰- بگفتا: من چسان خواهم پسر داشت	که دست کس مرا [هرگز] نسوده است؟
و [روح] زشتکاری و پلیدی	[مسلّط] بر وجود من نبوده است؟
۲۱- بگفتش جبرئیل: آری، همین است	ربّت گفتا: مرا سهل است آن کار
که تا آن را برای اهل عالم	شگفتی آیتی سازیم اظهار
و کاری باشد آن [کز جانب ما]	برآورده شود [بی‌شک و پندار]
۲۲- باو [مریم] پس انگه بار برداشت	[و با او] جای دوری روی برگاشت
۲۳- کشاندش زان سپس درد ولادت	بسوی ساقه نخلی [پُر از بار]
بگفتا: کاش قبلاً مرده بودم	و بودم [بی‌نشان و] ناپدیدار
۲٤- ندا در داد او را از فرودست:	مباش اندوهگین [اینک خدایت]
نموده از فرودست تو جاری	یکی جویی [پُر از آب از برایت]
۲۵- بجنبان ساق [خُرما بُن] به سویت	تر و تازه رطب ریزد [به رویت]

۲۶- بخور زان و بیاشام و دو دیده　　[ز نور ایزدی] روشن همیدار
وگر، دیدی یکی انسان، بگویش　　که [در صوم سکوتم] بهر دادار
و من امروز با هیچ آدمیزاد　　کلامی را نخواهم کرد اظهار
۲۷- سپس برداشت [عیسی] و روان شد　　به سوی مردمان و دودهٔ خویش
بدو گفتند: ای مریم! همانا　　شگفتی [منکری] آورده‌ای پیش!
۲۸- ترا ای خواهر هارون نمی‌بود　　پدر [آلوده دامن بر گناهان]
[نه‌ای مریم!] ترا می‌بود مادر　　[به دنیا از پلیدان، روسیاهان]
۲۹- اشارت کرد مریم سوی نوزاد　　[بدین معنی که او گفتار راند]
بگفتندش که با نوزادِ در مهد　　چسان گوییم [و او چون می‌تواند؟]
۳۰- [و لب بگشود نوازد و چنین] گفت　　که [آری] من خدا را بنده هستم
مرا داده کتاب آسمانی　　نبی‌ام ساخته [تا زنده هستم]
۳۱- مرا هر جا که باشم کردگارم　　مبارک ساخت و کردم وصایت
که باشد بر نماز و بر زکاتم　　مرا تا زنده می‌باشم [عنایت]
۳۲- به حق مادرم، کردم نکوکار　　[و دادارم] شقی ننمود و جبّار
۳۳- سلام [حقّ] به من روزی که زادم　　و روزی کاندران [رحلت نمایم]
و بر روزی که گردم زنده [وز جای]　　شوم مبعوث [با امر خدایم]
۳۴- بلی این است عیسی، پور مریم　　درست و راست باشد این سخن [نیز]
بُوَد [این گفت حقّ] کز بهر آنان　　بُوَد قولی که باشد شُبهه‌آمیز
۳۵- سزا نَبْوَد خدا فرزند گیرد　　[از این تهمت] منزّه ذات دادار
چو کاری را بخواهد داد صورت　　فقط گوید: بشو، گردد پدیدار
۳۶- خدا ربّ من و ربّ شماهاست　　پرستیدش که این باشد ره راست
۳۷- گروه منکران بین خود اما　　نمودند اختلاف و [راستی] وای!
به حال مردمان کفر اندیش　　که در روزی سترگ آیند [آنجای]
۳۸- و آن روزی که نزد ما درآیند　　چه مقداری سمیع‌اند و بصیرند
ولی امروز آن قوم ستمگر　　به گمراهی پیدا [شان اسیرند]

۳۹- ز یوم‌الحسرت ایشان را بترسان	که صورت گیرد امر کردگاری
و آنان غافل از عقبای خویشند	نمی‌آرند خود ایمان [به باری]
۴۰- زمین با هر که اندر روی آن است	به میراثش بریم [اندر نهایت]
و رجعت داده می‌باشند [مردم]	بسوی [پیشگاه] ما [به غایت]
۴۱- [و هم] اندر کتاب آسمانی	خود از [اوصاف] ابراهیم کن یاد
که او می‌بود صدّیقی پیمبر	[مقامی این چنین وی را خدا داد]
۴۲- [پدر را گفت آنگه] کای پدر جان!	چرا چیزی پرستی کان نه بیناست؟
نه او را گوش از بهر شنیدن	نه زو سودیت [در دنیا و عقباست]؟
۴۳- پدر از علم [وحی] ام چیزی آمد	که از آن بهره‌ای نامد برایت
ز من کن پیروی تا بر ره راست	بگردم [رهنمون و] رهنمایت
۴۴- پدر جانم! مبر طاعت ز شیطان	که عصیان کرد او بر ربّ رحمان
۴۵- پدر جان! بیمناکم از عذابی	که بر سر آیدت از ربّ رحمان
[و در ان حالِ گمراهی] بگردی	[ولی و] دوستدار از بهر شیطان
۴۶- پدر گفتا به ابراهیم: آیا	[illegible] خدایانم بتابی؟
ازین اندیشه گر کوته نیایی	جز ای سنگسار از من بیابی
[تو ابراهیم!] از من باش مهجور	برای مدّتی طولانی [و دور]
۴۷- پدر را گفت [ابراهیم آنگاه]	بتو بادا سلام و از خدایم،
بزودی خواهم آمرزش برایت	همانا مهربان است او برایم
۴۸- شوم دور از شما و از هر آنچیز	شما خوانید بر جای خدایش
و می‌خوانم خدایم را که شاید	نباشم سخت دل اندر دعایش
۴۹- چو از ایشان جدا گشت وز هر چیز	پرستش بودشان برجای داور
باو کردیم عطا اسحاق و یعقوب	و گرداندیمشان کلاً پیمبر
۵۰- و بخشیدیمشان از رحمت خویش	ز حسن اشتهار [و صدق باور]
۵۱- و [هم] اندر کتاب آسمانی	ز موسی [پور عمران] یادآور
که او دریافت کرده [خوی] اخلاص	رسولی بود از ما [و پیمبر]

۵۲- [پس آنگه] ما ز سوی طور ایمن [بر او باب ندا را برگشودیم]
[و از آنجا رسول خویشتن را] به همرازی خود مقرون نمودیم
۵۳- و هارون را که می‌بودش برادر [و یار و همرهش بود و] پیمبر
[به موسیٰ] از [کمال] رحمت خویش ببخشیدیم [کش می‌بود یاور]
۵۴- و [هم] اندر کتاب آسمانی ز اسماعیل [و وصفش] یادآور
که او می‌بود [عبدی] صادق الوعد رسولی نیز می‌بود و پیمبر
۵۵- و آل [و اهل] خود را بر صلات و زکات [واجبه] فرمان همی داد
و [در فرمانبری] در نزد دادار پسند کردگار خویش افتاد
۵۶- و [نیز] اندر کتاب آسمانی ز ادریس [و صفاتش] یادآور
که او می‌بود صدّیقی [به عالم] [و هم می‌بود بهر ما] پیمبر
۵۷- و ما او را [ز حیث رتبت خویش] ببخشیدیم [جاه و] رفعت [بیش]
۵۸- و اینان آن کسانند از رسولان که می‌باشند از [اخلاف] آدم
و از [اولاد] آنانی که با نوح به کشتی‌شان در آوردیم [با هم]
[هم] از [اخلاف] ابراهیم [و یعقوب] وز آنهائی که بنمودیمشان راه
[و آنها را ز مردم] برگزیدیم خداشان داد [قدر و نعمت و] جاه
و هم اکرامشان فرمود باری و چون خوانده شدی آیات رحمان،
بر آنها، سجده می‌کردند [مانا از شوق و بیم] می‌بودند گریان
۵۹- پس از ایشان ولیکن ناخلفها برای آن کسان برجای ماندند
نماز خود تبه کردند [و از جهل] [همی] دنبال شهوتها براندند
بزودی روبرو گردند ایشان به خسران و به ذلّت [ها پریشان]
۶۰- بجز آن کس که رو بر توبه آرد و آرد [بر خدای خویش ایمان]
و [هم] شایسته کاری پیش گیرد به جنّت اندرند اینان [به پایان]
و بر آنها ستم [اصلاً] نیاید [و کمبودی نمی‌بینند اینان]
۶۱- همان جنّات عدنی را که بالغیب برای بندگانش [حق] رحمان
بداده وعده و وعده [الهی] وفا خواهد شدن [بی‌هیچ نقصان]
۶۲- در آنجا گفتِ لغوی نشنوند [ایچ] [در آنجا] نشنوند الّا سلامی
پگاهان و شبانگاهانشان رزق مهیّا و بجا باشد [تمامی]
۶۳- بهشتی باشد این میراث از ما دهیمش بر عباد اهل تقوا
۶۴- [بگفتا جبرئیل: از عرش بر فرش] بجز با امتثال امر داور،
نمی‌گردیم نازل ز آنکه او راست به آتی و به ماضی و به ایدر
به حال [و کار] ما فرمانروایی خدایت را نه نسیان است [بنگر]

۶۵- خدای آسمانها و زمین است ... و هر چیزی که فیما بین آنهاست
پرستش کن ورا وندر اطاعت ... شکیبا شو [که از بهر تو بپاست]
تو همنام [و شبیه] او شناسی ... [خدایی را که چونان او تواناست؟]
۶۶- و [منکر] گوید: از میردم چنین زود ... بخواهم زنده و انگیخته بود؟!
۶۷- نیندیشد که ما - از پیش - بودیم ... که بُد ناچیز و موجودش نمودیم
۶۸- به دادارت قسم کان مردمان را ... و [آن دیگر] شیاطین را [به محشر]
به زانوها فتاده حاضر آریم ... به گرداگرد دوزخشان [سراسر]
۶۹- سپس از بین آنان هر گروهی ... و هر جمعی که بر رحمان دادار
ورا عصیانگری باشد فزونتر ... جدا سازیم [بهر کیفر نار]
۷۰- و آنکه بهر ما [آگاهی و] علم ... بُوَد [بر درک این معنی] فزونتر
که از آنها کدامین است اولیٰ ... به افتادن در آن [قعر مُسَعَّر]
۷۱- و از بین شمایان هیچ کس نیست ... که نَز خواهد شدن وارد بر آن [راه]
و این امری است کز پروردگارت ... قضای حتم خواهد بود [آن گاه]
۷۲- پس، آنان را که پروا پیشه کردند ... از آن [خوف و خطر] وا می‌رهانیم
و اهل ظلم را آنجا [در آن حال] ... به زانوها در افتاده بمانیم
۷۳- چو آن روشنگرانه آیه‌هامان ... شود خوانده بر آن مردم [سراسر]
بپرسند اهل کفر از اهل ایمان ... که از دو جمع حاضر [در برابر]
شما یا ما، مکانش نیکتر هست؟ ... کدامین را بُوَد مجلس نکوتر؟
۷۴- بسا کز پیش از آنان نسل‌هایی ... ز [حیث مال و] ساز و برگ خوشتر
و نیکوتر ز [حیث چهر و] دیدار ... که ما نابودشان کردیم [یک سر]
۷۵- بگو: هر کس گزیند گمرهی را ... بر او بخشد فزونی [حق] رحمان
[به استدراج] تا آنجا که هر وعد ... بدایشان داده شد [از سوی یزدان]
چه [از حیث] عذاب کردگاری ... و یا بینند هر چ آن در قیامت
بدانند اینکه بد منصب‌ترین کیست ... کرا نیرو بُوَد [رو بر تمامت]
۷۶- هدایت را خدا می‌سازد افزون ... به آنان کز هدایت بهره‌مندند
و خوش پاداش‌تر، خوش عاقبت‌تر ... امور ماندنی نزد خداوند

۷۷- تو آیا دیدی آنکس را که گردید / آبَر آیات ما بر کفر پابند؟
و بودش ادّعا اینسان که بر من / شود داده همانا مال و فرزند؟
۷۸- خبر میداشت از [دنیای] پنهان؟ / و یا پیمان گرفت از ربّ [رحمان]؟
۷۹- چنین نَبْوَد [تمامی] گفته‌اش را / [به متن نامه‌اش] خواهیم آورد
به [میزان] عذاب او چه بسیار / بیفزاییم [عذاب و اندُه و درد]
۸۰- بریم ارث ادّعاهایش [به یکبار] / و نزد ما رسد تنها [و بی‌یار]
۸۱- بجای کردگار از بهر طاعت / خدایانی [دگر] را برگزیدند
و عزّ و اعتبار خویشتن را / به [گمراهی و کفر و] شرک دیدند
۸۲- چنین نَبْوَد، بزودی آن خدایان / پرستش‌هایشان را منکر آیند
[و با این بت‌پرستان، آن خدایان / در آن هنگامه] ضدّیت نمایند
۸۳- ندانستی شیاطین را فرستیم / سراغ کافران [شست بُنیاد]
[شیاطین چون برایشان راه یابند] / بر انگیزندشان [بر کفر و الحاد]
۸٤- تو اندر کارشان منمای تعجیل / که ما خود بشمریم آن را [به تسجیل]
۸۵- رسد روزی که پروا پیشگان را / عزیزا مکرما مانند مهمان،
بر انگیزیم [و آنگه آن کسان را] / فرا خوانیم نزد [حق] رحمان
۸٦- پیاده مجرمین را پیش خوانیم / [رمه تشنگان]، تشنه بر دوزخ برانیم
۸۷- شفاعت را ندارند اختیاری / مگر آنکس [که با توحید و ایمان]
گرفته باشد عهدی [و قراری] / ز سوی [کردگار حق] رحمان
۸۸- و کردند ادّعا: رحمان خداوند / گزیده [از برای خویش] فرزند!
۸۹- [شما مردم] به تحقیق [از سوی خویش] / شگرف امری بیاورید [در پیش]
۹۰- و نزدیک است [کز آن ناروائی] / [سقوف] آسمان از هم بپاشند
زمین از هم شکافد، کوهها خُرد / فرو ریزند [و با برجا نباشند]
۹۱- [چرا؟] این گفته را کردند عنوان: / که فرزندی گزیده [حق] رحمان
۹۲- سزاوار این نباشد بر خداوند / که بگزیند [برای خویش] فرزند
۹۳- همانا در زمین و آسمانها / همه هرچیز [رنگ هست دارند]،
بدرگاه خدای [حق] رحمان / بسان بنده سر در پیش آرند
۹٤- شمرده [بندگان را] او به تحقیق / حساب جمله را دارد [به تدقیق]
۹۵- بروز حشر می‌آیند یک سر / فرید و فرد نزد [حق داور]

۹۶- وآن مردم که آورند ایمان / و نیکو بودشان کردار و رفتار
کند د رحقشان دادار رحمان / به زودی مهربانی [های بسیار]
۹۷- همانا بر زبانت سهل کردیم / [کلام خویش] قرآن را که با آن
به قوم متّقین بدهی بشارت / کنی باطل گرایان را هراسان
۹۸- بسا ما نسل‌ها را پیش از آنان / بر افکندیم [از دامان دنیای]
تو می‌یابی کنون فردی از آنان؟ / وز آنها بشنوی [آیا تو] آوای؟

۲۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ طه (مکّی، ۱۳۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲-۱- طا، ها به تو نازل نه بنمودیم قرآن / تا اینکه تو در رنج افتی [از پی آن]
۳- این است و جز این نیست یادآور کسی راست / کاو را خشوع و خشیتی [در ذات پایاست]
۴- تنزیلی از آن کس که خلق این زمین کرد / [هم آنکه طاق] آسمانها را برآورد
۵- [آن سان که شایان است بر ربّ تعالی] / دادار رحمان چیره شد بر عرش [اعلا]
۶- هر آنچه را اندر زمین و آسمانهاست / [هر آنچه] در زیر زمین [و مانده برجاست]
[هر آنچه را] ما بین اینرو گشته موجود / از آن او بوده است [و خواهد همچنان بود]
۷- گویی اگر گفتار خود را د رعیانی / یا آنکه آن را سازی [از مردم] نهانی
هر راز و رمزی را بود آگاه [دادار / در پردهٔ اضمار باشد یا که اِجهار]
۸- پروردگار آنکس که داداری نه جز او / از اوست [جَلّ شأنُهُ] اسماء نیکو
۹- آیا ترا موسیٰ و [نار] و داستانش / معلوم گردیده است [و احوال و بیانش؟]
۱۰- اینگونه بود [آن داستان موسای عمران] / از دور پیدا دید ناری را فروزان
با خاندان خود بگفت: اینجا درنگی، / من دیده‌ام از دور از یک شعله رنگی
سوی شما با اخگری شاید بیایم / یا راه را در پرتوش پیدا نمایم
۱۱- [موسی ولی] نزدیک آن [پرتو] چو گردید / [از جانبی] آوای «یا موسای» بشنید:
۱۲- [بی‌شک] همانا این منم [موسی]، خدایت / بیرون کن از پا [احتراماً] کفشهایت
[اینک بدان] در وادی پاک [و مبارک / یعنی] طُویٰ هستی [از دادار تبارک]

۱۳- [اینک] ترا من برگزیدم [بهر پیمان — با گوش دل] بشنو پیام [وحی رحمان]

۱۴- پروردگارم من، همانا نیست جز من — پروردگار دیگری [معبود ذوالمن]

از من اطاعت کن [پس ای موسیٰ و دائم] — با یاد من بنما نماز [خویش] قائم

۱۵- روز قیامت [عاقبت] آینده باشد — خواهم که چندی در نهانی مانده باشد

تا هر کسی بر وفق کار و کوشش خویش — اجر و جزایی [از سوی ما] آیدش پیش

۱٦- [پنسان] مباد، آنکو یقینش بر جزا نیست — [وز بهر خود] جز پیر و میل و هوی نیسته

بازت بدارد [از نماز ربّ پاکت] — و آنگاه در افتی [به گرداب] هلاکت

۱۷- [آمد به موسیٰ این خطاب از سوی باری]: — آن چیست ای موسی بدست [راست] داری؟

۱۸- [موسیٰ بپاسخ] گفت: این باشد عصایم — [در وقت ره رفتن] بران تکیه نمایم

وز بهر اغنامم بریزم برگ با آن — من را به رفع دیگرِ حاجات شایان

۱۹- [آمد خطاب از مصدر عزّت چنین باز]: — موسیٰ [هم اینک] آن عصا بر [خاک] انداز

۲۰- آن را فرو افکند و ناگه گشت ماری — [با جنب و جوش [و سیر پیچ و تاب داری]

۲۱- فرمود: برگیرش، مترس [اصلا از آن مار] — بر هیئت پیشین بر آریمش [دگر بار]

۲۲- هم دست خود را در بغل پنهان همی دار — تا زان سپیدی بی‌مرض گردد پدیدار

[نور و سپیدی بر دمد از دستهایت] — کان نیز دیگر معجزی باشد برایت

۲۳- تا بعضی آیات سترگ خود شما را — [زان سوی ستر غیب] سازیم آشکارا

۲٤- [اینک] سوی فرعون رو [زیرا] که آن [مرد — مغرور گردید و] بطغیان سر بر آورد

۲۵- موسیٰ [پی فرمانبری] گفتا: خدایم — بگشای [در این ره] دلم را از برایم

۲٦ - ۲۷- پروردگارم! کار من را سهل بنمای — [در وقت گفتن] از زبانم عقده بگشای

۲۸ - ۲۹- [گویام کن] تا قوم در یابد بیانم — بهرم وزیری [نصب کن] از دودمانم

۳۰ - ۳۱ - هارون اخایم را [برایم یار بنمای] — با او به پشتیبانیم نیرو در افزای

۳۲ - ۳۳ - [پروردگار] او را شریکم ساز در کار — تا جای آریمت نیایش‌های بسیار

۳٤ - ۳۵ - بسیار یادت را [به دل سازیم حاضر] — زان رو که بر احوال ما بالتی تو ناظر

۳٦ - ۳۷ - فرمود کای موسی اجابت شد سؤالت — یار دگر کردیم ما نیکی به حالت

۳۸ - آنکه که از ما وحی بر مام تو گردید　　آن سان که باید باشد [و مام تو بشنید]

۳۹ - او را به صندوقی نه و در بحر انداز　　تا بحر او را سوی ساحل آورد باز

تا عاقبت خصم من و او از کرانه　　او را کند پیدا [و برساند بخانه]

در حقّ تو رفت از سوی ما مهربانی　　تا زیر دید من برآیی [و بمانی]

۴۰- سرگشته رفتی و بگفتی خواهرت: من　　نام و نشان بدهم شماها را ز یک زن؟

کاو عهده‌دار سرپرستی گردد از او؟　　[گفتند: آری، این یکی فکری است نیکو]

[فرجام] بر آغوش مامت ره نمودیم　　بر نور چشمان و دل مامت فزودیم

[کز رنج هجر تو] دچار غم نگشتی　　تا [بعدها] فردی [به غیر عمد] کُشتی

ما خود رهایت زان غم و اندُه نمودیم　　و آنکه ترا آن سان که باید آزمودیم

چندی به سر بردی میان اهل مدین　　[بهر رسالت تا ترا امر آمد از من]

[پس چون زمان شد مقتضی بهر رسالت]　　پیش آمدی موسی! [و اینسان بود حالت]

۴۲ - ۴۱- [موسی!] ترا من برگزیدم ویژ خویش　　[چنانی بهمراه برادر پای نه پیش]

آیات معجز وارهام همراه دارید　　در یاد کرد من [دمی] سستی میارید

۴۳- روی آورید [اینک] سوی فرعون کان [مرد]　　[مغرور گردید و] به طغیان سر بر آورد

۴۴- با او سخن گویید [اما] نرم و آرام　　باشد که گیرد پند یا ترسد [ز فرجام]

۴۵- گفتند: می‌ترسیم یا ربّ کاو ز [مستی]　　طغیان کند یا آنکه بر ما پیشدستی

۴۶- فرمود: مهراسید من خود با شمایم　　[هم سامع و ناظر بامر بنده‌هایم]

۴۷- [اینک] به نزد او روید و باب گفتار　　مفتوح سازید و چنین دارید [اشعار:]

گشتیم از سوی خداوند تو ارسال　　بفرست با ما آل اسرائیل را [حال]

منمایشان آزار زیرا از خدایت　　همراه آوردیم معجزها برایت

بادا [تحیّات و] سلام [خاصه و فرد]　　بر آنکه از راه هدایت پیروی کرد

۴۸- بر ما عَلَی التّحقیق وحی آمد [ز دادار]　　کان بر عذاب [کردگار] آید گرفتار،

کاو [هر چه را بشنید خود] تکذیب آن کرد　　[از حقّ] نمود اعراض [و رو بر باطل آورد]

۴۹- [فرعون با موسی] بگفتا: [پاسخم چیست]　　موسی! [بگو اکنون] خداوند شما کیست؟

۵۰- [موسی] بگفتا: ربّ ما باشد همان فرد　　کاو خلق هر چیزی سزای آن عطا کرد

[بعد از عطای آفرینش در نهایت]　　آن را روان بنمود در راه هدایت

۵۱- [فرعون] گفتا: پس چه خواهد شد [پس از این]　　[تکلیف و شرح حال] ملّتهای پیشین؟

۵۲- [موسی بگفتش]: با خدایم علمِ آن است   ولدر کتابی درج، [آن شرح و بیان است]

خالق نه جُزئی را فرو بگذارد از آن   نی از برای ذات او [سهو است و] نسیان

۵۳- آنکس که [سطح خاک را] مهد شما ساخت   وآنگه شما را راهها در [خاک] پرداخت

از آسمان [پاکیزه] آبی کرد راهی   با آن بر آوردیم از هر سان گیاهی

۵٤- [اینک] خورید و چارپایانتان چرانید   وین عبرت است از بهر آگاهان [بدانید]

۵۵- زان خاکتان موجود بنمودیم [و آسان]   هم باز گردانیمتان بر جانب آن

[وز دامن خاک سیه با قدرت تام]   مبعوثتان خواهیم بنمودن [سرانجام]

۵٦- آیات خود کلاًّ رساندیمش بدیدار   تکذیب کرد اما و سر پیچید [از کار]

۵۷- گفتا که موسی! آمدی با سحر خود [پیش]   کاواره‌مان سازی ز [خاک و خانه] خویش؟

۵۸- پس [این بدان موسی!] که ما هم جادویی   چونان آنچه نزد تست می‌سازیم عیانی

پس بین ما وقتی و جایی وعده بگذار   کانجا قبول ما و تو باشد [بر اینکار]

۵۹- گفتا: بروز جشن موعد شد شما را   روزی که مجموعند مردم [و آشکارا]

٦۰- برگشت فرعون و همه مکر و فسانه   بر کار بست و شد سوی میدان [روانه]

٦۱- موسی بایشان گفت: وای [ای خلق هشدار]   اینسان مبندید افترا بر [ذات دادار]

کاو با عذابی ریشه بردارد شما را   هر مفتری را یأس آید [آشکارا]

٦۲ ـ در باب کار خویش [و از بیم مکافات]   با یکدگر پیدا نمودند اختلافات

[پس آنچه راز و رمزشان می‌بود در کار   کردند در اخفاء آنها جهد بسیار]

٦۳ ـ پس ادّعا کردند: مردم! این دو ساحر   هستند [و با جادوی خود گردیده حاضر]

کز سرزمین خویش‌تان بیرون برانند   وآئین نیکوی شما [باطل بخوانند]

٦٤ ـ با هم کنون باشید همفکر و هماهنگ   زسته است امروز آنکه شد چیره در این [جنگ]

۶۵ ـ گفتند: ای موسی! تو یا اوّل درانداز / یا ما فکندن را کنیم از پیش آغاز؟
۶۶ ـ [موسی] بگفت: اوّل شما [و من به پایان] / [انداختند و] گشت جادوشان نمایان
زان چوب‌ها و ریسمان‌ها ناگهانی / در چشم موسی [مارها] آمد [عیانی]
۶۷ ـ [وان مارها را جنب و جوشی بود ظاهر] / بیمی مسلّط گشت موسی را به خاطر
۶۸ ـ گفتیم [موسی را]: میاور خوف بر دل / تو برتری، [پیروزیت آید به حاصل]
۶۹ ـ [گفتیم]: بفکن آنچه داری در کف خویش / تا بلعد آن جادو که بنهادند در پیش
مصنوع ایشان نیست غیر از رنگ و جادو / ساحر رود هر جا نگردد رستگار او
۷۰ ـ جادوگران [یک سر] به سجده در فتادند / [و انگاه بر اعلام ایمان لب گشادند]:
ایمان بیاوردیم بر دادار هارون / بر کردگار موسی [عمران هم اکنون]
۷۱ ـ [با ساحران فرعون] گفت: آیا شما را / ایمان باوگردید [در دل آشکارا]؟!
وانهم به قبل از اذن من [خود رای و خودسر؟] / بی شک بود او بر شما استاد و برتر
[او بر شما دارد مقام برتری را]! / او به [?] شما آموخته جادوگری را
من از شما بالعکس برم دست و پا را / از نخل‌ها [?] بردار آویزم شما را
خواهید دانستن کدامین [جمع] از ما / دارد عذابی بیش سخت و پای بر جا
۷۲ ـ [جادوگران] گفتند بر آیات روشن / کآمد بما [از جانب دادار ذوالمن]،
هم بر خداوندی که ما را کرد موجود / هرگز نخواهیمت گزیدن [جای معبود]
پس هر چه می‌خواهی بکن وان نیست جز آن / کاندر حیات دنیوی داری [تو امکان]
۷۳ ـ بر ربّ خود ایمان بیاوردیم [و پیوند] / تا عفو بنماید گناهان‌مان خداوند
وین سحرهایی را که با اجبار و اکراه / [تحمیل بنمودی به ماها گاه و بیگاه]
ببخشد همان‌ها را به ما [دادار اکبر] / باشد خدا نیکوترین و ماندنی‌تر
۷۴ ـ آری هر آنکس در بر پروردگارش / مجرم درآمد، دوزخ آید مزد کارش
در آتش دوزخ نه بهر او ممات است / نی [بهر آن مجرم] مزایای حیات است
۷۵ ـ وآنکس که مؤمن در بر او راه بگشود / و اعمال او شایسته [و بایسته] می‌بود،
از بهر اینان رتبه‌های برتر آید / [اجر نکوشان از خدای اکبر آید]
۷۶ ـ جنات‌عدن [آن‌سان] که‌جاری‌گشته انهار / از دامن آنها، و افراد نکوکار،
در آن بسر خواهند بُردن جاودانه / این است اجر [نیک] پاکان [زمانه]

۷۷ - پس وحی بنمودیم کای موسیٰ شبانه | کن بندگانم را [سوی دریا] روانه
از بهر آنان راه خشکی در دل آب | بشکاف [تا گردند بر پایاب رهیاب]
[آن سان] که نز تعقیب خصمت بیم در دل | نی ترس از غرقت [نماید کار مشکل]
۷۸ - فرعون و [خیل] لشکرش دنبال ایشان | [بر آب افتادند و با حالی پریشان]
شد آب دریا جمله آنان را فراگیر | بگذشتشان آب از سر [و ماندند در زیر]
۷۹ - فرعون اینسان کرد گمره مردم خویش | ننهادشان راه [نجاتی نیز] در پیش
۸۰ - ای آل اسرائیل، حقًّا ما شما را | دادیم از خصمان رهایی [آشکارا]
پس با شمایان وعده بنهادیم [در حال] | کاندر کنار طور ایمن [فارغ البال]
[ابواب نعمت بر شما مردم گشودیم] | خود منّ و سَلویٰ بر شما نازل نمودیم
۸۱ - [گفتیم] از پاکیزه‌ها [ی نعمت خویش] | کان را برای رزقتان [آریم در پیش]
باشید برخوردار و دور از حدّ تبذیر | زیرا که خشمم بر شما گردد فراگیر
[و آن را که موج خشم من آهنگ بنمود | از صفحهٔ هستی] شود البتّه نابود
۸۲ - وندر حقّ آنکس که رو بر توبه آورد | ایمان بیاورد و عمل بر نیکویی کرد،
و آنگاه راه اهتدیٰ بگرفت [در پیش] | آمرزگارم من به اینسان بندهٔ خویش
۸۳ - [گفتیم]: ای موسیٰ چه شد [کاین ره پذیری] | کز مردمان خویشتن پیشی بگیری؟
۸۴ - گفتا: روان گشتند آنانم به دنبال | بشتافتم من داورا سوی تو [الحال]
[بشتافتم سوی تو ای دادار ذوالمنّ] | تا اینکه راضی باشی [و خشنود] از من
۸۵ - فرمود: موسی! [ما چنین عزمی نمودیم] | قوم ترا اندر غیابت آزمودیم
[آن] سامری قوم ترا گمراه گرداند | [از راه حقّ سوی ره باطل فرا خواند]
۸۶ - موسیٰ غضبناک و حزین شد سوی قومش | پس شد [شتابان] روی اندر روی قومش
کای مردم من! وعده‌ای نیکو آیا | بهر شماها ربّتان ننهاد [پایا]؟
[در چشمتان] این عهد، طولانی عیان شد؟ | یا آنکه [اراده شما خواهان آن شد]؟
کاید شمایان را به سر خشم خداوند؟ | گردید با من پس خلاف عهد [و پیوند]؟!
۸۷ - گفتند: نگرفتیم ما با قدرت خویش | راه خلاف عهد [و پیوند] تو در پیش
دادندمان انبوهی اما زیب و زیور | از قوم و افکندیمشان [بر نار اندر]
ما را بدینگونه اشارت سامری کرد | [بر این طریقت قوم ما را رهبری کرد]

۸۸ - [پس سامری] از بهرشان گوساله‌ای ساخت　　بانگی [چو بانگ گاو] اندر آن بپرداخت

گفتند: موسیٰ و شما را این اِلاه است　　موساش برد از یاد [وندر اشتباه است]

۸۹ - اندیشه ننمودند این قوم [اندرین کار]　　کان [عِجل] ندهد پاسخی بر [هیچ] گفتار؟

نی می‌تواند بهرشان آرد زیانی　　نی از پی سودآوری دارد توانی

۹۰ - از پیش، هارون گفت این، با مردم خویش　　کای قوم من! [حالی که اکنون آمده پیش]

با آن شما در [معرض] یک امتحانید　　[ربّ حقیقی شما این نیست، دانید]

ربّ شما دادار رحمان است [و اکبر]　　طاعت کنید و پیروی از من [سراسر]

۹۱ - گفتند: ما [گوساله‌مان را] عاکفانیم　　تا رجعت موسیٰ [بدین حالت] بمانیم

۹۲ - موسیٰ [بر آشفته بیامد نزد هارون]　　گفتش: چو دیدی قوم را گمراه [و مفتون]،

۹۳ - از پیروی کردن ز من مانع چه بودت؟　　سرپیچی از فرمان من آیا فزودت؟

۹۴ - گفتا که ای فرزند مامم! واگذارم　　ریش و سرم را کن رها [گفتار دارم]



من داشتم بیم اینکه گویی چون بیایی:　　بین آل اسرائیل افکندی جدایی

خود می‌نکردی از کلامم پاسداری　　[اندر غیابت حال من این بود، آری]

۹۵ - [موسی بن عمران سامری را گفت آنگاه]　　کای سامری! کار تو چون باشد [در این راه]؟

۹۶ - پاسخ بگفتا [سامری]: دیدم [عیانی]　　چیزی که از دیگر کسان باشد نهانی

برداشتم مشتی ز خاکپای جبریل　　وندر سرشت [عجلش] افکندم [به تعجیل]

از این جهت، نفسم هر آنچیزی که بد بود　　[در چشم من] خوش منظر و نیکوش بنمود

۹۷ - [موسی] بگفتش: پس برو واگه شو از این　　کز بهر تو گردد جزایی [سخت تعیین]

آن سان که گویی [خلق را] در هستی خویش:　　[پای از برای مسّ من منهید در پیش]

هم از برایت موعدی گشته است [ناشی]　　در آن تخلّف کرده هرگز می‌نباشی

بنگر کنون [اختی] به سوی آن الاهت　　کش معتکف بودی [و ما پیش نگاهت]

البتّه آن را طعمهٔ آتش بداریم　　[خاکسترش را بر دل] دریا سپاریم

۹۸ - جُز این نمی‌باشد که دادار شمایان　　پروردگار است و نه غیر از او خدایان

از روی [آگاهی تامّ و] علم [کامل]　　او را به هر چیزی احاطت هست شامل

۹۹ - اینسان ز اخبار گذشته بر تو خوانیم ۔۔۔ وز خود بسویت [گفت] پندآموز رانیم

۱۰۰ - هر کس کاز آن [پند و حکمت] روی تابد ۔۔۔ بر دوش خود در حشر بار [وزر] یابد

۱۰۱ - روز قیامتشان [عقابی] پای برجاست ۔۔۔ [در حشر] سربار بدی از بهر آنهاست!

۱۰۲ - [روز قیامت یعنی] آن روزی که در صور ۔۔۔ گردد دمیده [خلق را سازیم محشور]

[آن روز] با خیل گنه کاران به محشر ۔۔۔ آریمشان با چشم‌هایی سبز اندر

۱۰۳ - گویند بین خویش با نجوا: [بدنیا] ۔۔۔ خود غیر ده روزی نمی‌بودید پایا

۱۰٤ - آگاه‌تر باشیم بر گفتار ایشان ۔۔۔ آنگاه گوید دانشی‌تر [یار] ایشان:

[اندر سرای زندگانی] سر نبردید ۔۔۔ غیر از یکی روز [و پس از آن روز مُردید]

۱۰۵ - از کوهها چون از تو می‌پرسند ایشان ۔۔۔ برگو: خداوندم نمایدشان پریشان

۱۰۷ - ۱۰٦ - آن را رها سازد چو دشتی صاف و هموار ۔۔۔ در آن نه پستی و نه بالایی پدیدار

۱۰۸ - در آن چنان روزی تمام [اهل محشر] ۔۔۔ پیرو به اسرافیل [و او در کار رهبر]

هیچش بکار اندر، نه از کژی نمایان ۔۔۔ وانگه صداها جمله بپذیرند پایان

در پیش رحمان جمله خاموشند و گفتار، ۔۔۔ می‌نشنوی غیر از ندائی نرم [و هموار]

۱۰۹ - در آن چنان روزی شفاعت را نه سود است ۔۔۔ جُز آن کرا کز ربّ رحمان اذن بوده است

[بهر شفاعت اذن فرماید خدایش] ۔۔۔ [نیز] از کلام [و گفت] او باشد رضایش

۱۱۰ - داند از ایشان ماضی و آتی زمان را ۔۔۔ بر او احاطت نیست [امّا] مردمان را

۱۱۱ - سرها به نزد کردگار حیّ جاوید ۔۔۔ افتاده است و، حامل ظلم است نومید

۱۱۲ - و آنکس که می‌پرداخت [در دنیا] نکوکار ۔۔۔ [هم بوده باشد] صاحب ایمان [به دادار]

[بهر جزا] او را نه بیمی از ستم هست ۔۔۔ نی بر جزایش بیم بهر نقص و کم هست

۱۱۳ - این سان ورا در نقش قرآنی به تازی ۔۔۔ کردیم نازل وندران هشدار [سازی]

کردیم از اقسام گوناگون پدیدار ۔۔۔ باشد که تقوا پیشه بنمایند [در کار]

یا [اینکه این قرآن برای آدمیزاد ۔۔۔ از واقعیات جهان] پندی دهد یاد

۱۱٤ - [آری] بزرگا آن خداوندی که او راست فرمانروایی [جهانها بی‌کم و کاست]
در پیش از اتمام [کار] وحی قرآن مشتاب بهر [بازخوانی کردن] آن
برگو: خدایم! [ای خدای فرد یکتای در درک این قرآن] مرا دانش بیفزای
۱۱۵ - [چون باب وحی خود بآدم بر گشودیم] از پیش بر او امر [خود صادر] نمودیم
[آدم] ولی گردید بر نسیان گرفتار ما، در [وجود] او ندیدیم عزم ستوار
۱۱٦ - فرمان ما چون بر ملائک شد مقرّر: سجده برید [اینک] سوی آدم [سراسر]
بر سجده بنهادند سرها غیر شیطان [کز کبر] سر پیچید [از اجرای فرمان]
۱۱۷ - آنگاه، ما گفتیم کای آدم بدان [کاین] باشد ترا و همسرت را خصم [آئین]
[هشدار] کاواره نسازد از جنانت وانگه به رنج اُفتی [و غم آید به جانت]
۱۱۸ - بر تو مقرّر شد [که در باغ جنانی] آن جا گرسنه [یا که] عریان در نمانی
۱۱۹ - [آنجا ز رنج تشنگی بهرت خبر نیست وز تابش خورشید بر جسمت اثر نیست]
۱۲۰ - شیطان، سپس آن هر دو را بنمود اغوای گفت آنگه یا آدم! [ترا می‌باشد این رای؟]
بنمایمت خواهی درخت جاودانی؟ ملکی کو [اصلاً هیچ] نخواهد گشت فانی؟
۱۲۱ - زان میوهٔ ممنوعه خوردند [و به پایان] گردید عورتهایشان برهم نمایان
پس هر یک از برگ درختان بهشتی بر خویشتن [از بهر پوشیدن] بهشتی
آدم ز امر کردگار خود ابا کرد گمره شد [و خود را بدین سان مبتلا کرد]
۱۲۲ - پروردگارش [باز هم] او را گزین کرد عفوش نمود و بر هدایت بازش آورد
۱۲۳ - [پروردگار آنگاهشان امر این چنین کرد] پائین روید [اینک ز جنّت فرد بر فرد]
بعضی شما خصم از برای بعض دیگر چون رهنمودم بر شما آمد [مقرّر]
هر کس که از آن رهنمودم پیروی کرد نی ره کند گم، نی فتد در اندُه [و درد]
۱۲٤ - وآنکس که از تذکار من دل را بگرداند [از مزد کار و] زندگی در تنگنا ماند
روز قیامت [کاوریمش سوی محشر] محروم از بینائی‌اش داریم [یکسر]
۱۲۵ - گوید: خداوندا چرا با دیدهٔ کور - با آنکه بینا بوده‌ام - گردیم محشور؟

۱۲٦ - فرماید: آن سانی که آمد از سوی ما
آیات بهر [رهنمونی] تو اما

آن آیه‌ها بُردی [ز لوح خاطر و هوش]
خود نیز امروز [این چنین] گشتی فراموش

۱۲۷ - پس هر کسی از حدّ برون بنهاد پایش
وآن را نبود ایمان به آیات خدایش

او را جزا بدهیم، وکیفر در قیامت
سنگین‌تر است و بیش دارد استدامت

۱۲۸ - آیا ندانستند [راه و رسم ما را]؟
آیا نشد از بهر ایشان آشکارا؟

ما پیش‌تر ز آنان چه آفت‌های بسیار
[کردیم اندر دام نابودی گرفتار]

اکنون شما در مسکن [و کاشانه]هاشان
دارید رفت و آمد ای [بر خانه‌هاشان]

[آمد شدن‌ها] بی‌گمان اسباب پند است
[وین پندها اهل خرد را سودمند است]

۱۲۹ - گر می نبودی وعدهٔ پیشین دادار
[ور می‌نبودی روز رستاخیز در کار]،

آن کیفر [و تعذیب هم در حال حاضر]
لازم شدی [بر مشرک و عاصی و کافر]

۱۳۰ - پس بر هر آنچیزی که می‌گویند ایشان
بر خود صبوری پیشه بنما [وز دل و جان]

قبل از طلوع شمس و بعد از مغرب آن
پروردگارت را همی تسبیح می‌خوان

در پاس‌هایی از شب و در دو سوی روز
[دل را به تسبیح خداوندی برافروز]

[گر این چنین مدحت‌گر معبود گردی
باشد که خود [خرّم دل و] خشنود گردی

۱۳۱ - چیزی که بر اصنافی [از کفّار] دادیم
[یا بهره‌ای از بهر آن مردم فرادیم]،

بر آن نباید چشم‌دوزی کان [زر و مال]
اندر حیات دنیوی دادیم [و الحال]،

آن خود وسیله‌ی آزمون [اهل دنیا] ست
رزق خداوند تو احسن هست و ابقیٰ است

۱۳۲ - فرمان بده بر اهل [بیت و دودهٔ] خویش
تا بر نماز [رنده رو ای بندگی] پیش

شو [در نماز و بندگی] با صبر پویا
ما از تو رزقی را نمی‌باشیم جویا

بل خود عطا سازیم بر تو رزق [پایای]
پایان نیک از آنِ پروا هست و تقوای

۱۳۳ - گویند: آیاتی چرا روشنگرانه
می‌نارد از ربّش بما [در این زمانه]؟

برگو که: در مکتوب‌های آسمانی
از پیش نامد بهرشان روشنگرانی؟

۱۳٤ - گر پیش از آن [آیات] اهل آن زمان را
راندیمشان بر سر عذاب [بی‌امان] را

بی‌شک بگفتندی: چرا پروردگارا
پیغمبری مُنزَل نفرمودید ما را؟

تا بیشتر از آنکه خوار و زار گردیم
در پیروی ز آیات تو [هشیار گردیم]؟

۱۳۵ - برگو: تمامی چشم میدارند بر راه
پس خود شما هم منتظر باشید [و آگاه]

زود است تا دانید آن مردم کیانند
کاندر ره حقّ و هدایت رهروانند

۲۱ – ترجمهٔ منظوم سورهٔ انبیاء (مکّی، ۱۱۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ – نزدیک شد بمردم [وقت] حساب [کردار] و آنها به حال اعراض د رغفلتی [گرفتار]

۲ – پندی جدید نامد از ربّشان [پدیدار] بازیچه‌ای شنیدند، جُز آنکه پند دادار

۳ – دل داده‌اند بر لهو، و اسرارشان نهفتند، اهل ستم [نهانی در نزدشان] بگفتند:

جُز آنکه یک تن آدم همچون شما بُوَد او با چشم باز و عمدا، پویید سوی جادو؟

٤ – گفتا که هر سخن را داند خدایم [اللّه] اندر سما و در ارض باشد سمیع و آگاه

۵ – یا اینکه [بوده باشد قرآن به زعم ایشان] چون خواب‌ها که باشند [سردرگم و] پریشان

یا اینکه باز گویند: بر ساخته است آن را یا شاعری بُوَد او [سروده این بیان را]

پس بهر ما ببایست اعجازی آرد [از خویش] همچون [انبیاء] [اسلاف] گردید عرضه [از پیش]

٦ – هم پیش‌تر از آنان ما کرده‌ایم نابود هر شهر و آنکه اهلش باور [به غیب] ننمود

[با این چنین سوابق، وینگونه پند و هشدار] این مردمان بیارند ایمان [بذات دادار]؟!

۷ – پیش از تو هیچ مردی ننموده‌ایم اعزام جُز مردها که بودند [حامل] به وحی [و الهام]

پرسید، اگر ندانید این مطلب [عیانی] ز اهل پژوهش اندر [آیات] آسمانی

۸ – چون پیکری نکردیم آن انبیاء را ما بی‌خوردن طعام [و با عمرهای پایا]

۹ – آنکه بحق آنان [هرگونه] وعدهٔ خویش دادیم ما تحقق [بی‌وقفه و کم و بیش]

آنان و هر کسی را خود خواستیم ماندیم آنگاه مُسرفین را سوی هلاک راندیم

۱۰ – سوی شما به تحقیق ما داشتیم ارسال آن نامه‌ای که در آن یاد شماست [و احوال]

آیا بیاری عقل این را بدرک نارید؟ [بر درک آن نبایست راه خرد سپارید؟]

۱۱ - پس شهرها شکستیم با مردمی ستمکار وز بعدشان نمودیم قومی دگر پدیدار

۱۲ - احساس چون نمودند خشم و عذاب ما را از آن همی گشودند بهر فرار پا را

۱۳ - یا بر فرار منهید، بر مهد نعمت و ناز سوی مساکن خویش آیید [این زمان] باز

باشد که از شمایان گردد سؤال [هایی] [در آن فرار نَبُوَد بهر شما رهایی]

۱٤ - گویند: وای بر ما، ما مردمی ستمکار بودیم [و در حقّ خود کردیم ظلم بسیار]

۱۵ - گفتارشان [از این پس] خواهد همین سخن بود پژمرده‌شان نماییم چونان [گیاه] محصود

۱٦ - ما نافریده‌ایم از، بازیچه آسمان را یا ارض را و هرچیز ما بین هر دو آن را

۱۷ - می‌خواستیم گر ما، بازیچه‌اش [بمانیم] کردیمی این چنین کار، ما خویش کار دانیم

۱۸ - بل، ما فرو بکوبیم حقّ را به [فرق] باطل آن را بهم شکافد [وانگاه گردد عاطل]

[دوران برای] باطل آنکه رسد به اتمام زان وصفتان که گویید، ای وایتان [بفرجام]

۱۹ - وانکس در آسمانها [یا آنکه] در زمین است [وانان که قرب مانند احوالشان چنین است:]

زویند و از پرستش هرگز ابا ندارند [نیز طاعت الهی] برخستگی دچارند

۲۰ - مشغول طاعت [حقّ] باشند در شب و روز بی آنکه سست گردند [زین طاعت دلفروز]

۲۱ - بگزیده‌اند در ارض چندین خدای بر خویش تا بعثشان نمایند [در حشر کان بُوَد پیش]؟

۲۲ - در آن دو گر خدایان بودند غیر [باری] [ارض و سما شدندی مختل به روزگاری]

دادارِ صاحب عرش، باشد منزّه و پاک از وصفشان [که باشند موجود گشته از خاک]

۲۳ - پرسش از او نگردد، از هر چه می‌نماید [امّا ز نوع انسان] پرسش عمل بیاید

۲٤ - یا جای او خدایان بهر پرستش خویش آن مردمان [نادان] بگزیده‌اند [از پیش]؟

برگو: دلائل خود [اینک] به پیش آرید [البتّه گر دلیلی بر کار خویش دارید]

این یاد کرد باشد، هم زانِ همرهانم هم یاد کرد [ز اهل ماقبل‌تر زمانم]

جمعی کثیر از ایشان با حقّ نه آشنایند [زین رو ز جانب حقّ] اعراض می‌نمایند

۲۵ـ پیش از تو ما رسولی ننمودءایم ارسال   جز آنکه وحی کردیم او را [و اندران حال]
[گفتیم]: غیر من نیست اصلا خدای دیگر   بهر پرستش من روی آورید [یک سر]

۲۶ـ گفتند: زاده‌ای را بگزیده حق رحمان   باشد خدا ای بیچون] پاک [و منزّه] از آن
بل آن [فرشتگان و سکّان آسمانند]   [از بهر حضرت حق] محبوب بندگانند

۲۷ـ پیشی بر او نجویند آنان به [وقت] گفتار   بر امر او بپایان خواهند برد [هر کار]

۲۸ـ بگذشته [ملائک] پروردگار داند   واینده‌های آنان [با علم غیب خواند]
خیل ملک شفاعت از هیچ فرد ننمود   جز بهر آنکه از وی باشد خدای خشنود
اینان به خوف و خشیت از کردگار [پاکند]   فرجام کار خود را [ترسان] و بیمناکند

۲۹ـ گوید هر آنکه زانان: [اینک] خدای هستم   [با رتبت خدایی، جای خدا نشستم]
با [آتش] جهنّم بدهیم کیفر آن را   وین سان جزای بدهیم [خیل] ستمگران را

۳۰ـ آن کافران نگشتند [از راه فکر] آگاه   [کاین] ارض و [این] سماوات بودند بسته [آنگاه]
ما بازشان نمودیم، کردیم از آب احیا هر چیز را، و [آیا] می‌نگروند [بر ما]؟

۳۱ـ وندر زمین نهادیم [این] کوههای ستوار   تا ارتعاش ندهد بر مردمان [و آزار]
هم راهها نمودیم [در بین‌شان] گشاده   باشد که راه یابند [از راکب و پیاده]

۳۲ـ محفوظ آفریدیم چون سقفی آسمانها   حال آنکه زآیه‌هایش تابند روی [آنها]

۳۳ـ او آن کسی که موجود شب را و روز را کرد   خورشید را و مه را [هم او] پدید آورد
[خورشید و مه به فرمان از سوی حق داور]   باشند هر یکی شان در یک فلک شناور

۳۴ـ پیش از تو هم بدان ما از بهر فرد دیگر   ننموده‌ایم [عمری] جا و بد را مقرّر
آیا تو گر بمیری آن مردمان [به دنیای]   خواهند داشت عمری جاوید [و پای بر جای]؟

۳۵ـ هر زنده‌ای چشنده‌ی، طعم ممات باشد   [روزی که بر حسابش ختم حیات باشد]
ما آزمون نماییم با نیک و بد شما را   پس بازگشته باشید [اندر حضور ما را]

۳٦ ـ آن مـردمان کـافر هـرگاه بـنگرندت [البـتّه] مـی‌نگیرند جُـز آنکـه ریشـخندت

گـویند: اوست آیـا فـردی کـه از خـدایـان زان شما کند یاد [آن سان که نیست شایان؟

[بـاشد درون ایشـان خـالی ز نـور ایـمان] انکـار مـی‌نمایند یـاد خـدای رحـمان

۳۷ ـ [گویی] که آدمیزاد شد از شتاب موجود ما بـر شـما نـماییم آیـات خـویش را زود

[بر مـردم شـتابان ایـن است امـر بـاری: ای مردمان!] مخواهید از من شـتاب کـاری

۳۸ ـ گویند: اگر کـه بـاشد قـول شـما [همه] راست کی می‌رسد [قراروی] این وعـده [بی‌کم و کاست]؟

۳۹ ـ گـر کـافران بـدانـند آن تـاب مـی‌نیارند کـز چـهر و پشتهاشان آتش بـدور دارنـد

یـا بـهر خـود نـیابند [آنجای یـاور] و یـار [بـر صـدق وعـدهٔ حـقّ آنگـه کـنند اقـرار]

٤۰ ـ آری به ناگهانی آن [وعده] پیش تازد [وان جمع عاصیان را] حیرانشـان بسـازد

یارای بـازگشتش از بـهر عـاصیان نـیست [وز بهر اهل دوزخ خود] مُهلت و زمان نیست

٤۱ ـ پیش از تو نـیز قـطعاً بـودند انـبیائی کشـتند ریشـخند [و دیـدند نـاروائی]

پس کیفر [و جزای] آن ریشـخند [و رفـتار] بـر فـرق [عـاملانش] آمـد فـرود [یکـبار]

٤۲ ـ برگو: که در شب و روز [حفظ شما تواند] وز کـیفر خـدای رحـمانتان رهـاند؟

آری [نمی گذارند ذکر خـدای خـود پـیش] اعـراض مـی‌نمایند از یـاد [داور] خـویش

٤۳ ـ یا اینکه چند [موجود] باشد خدای آنها تـا پـیش مـا نگـهبان گـردد بـرای آنـها

خـود را نـمی‌تـوانـند کـردن نگـاهداری وز سوی مـا نـبینند از بـهر خـویش یـاری

٤٤ ـ حقّ است، اینکه کردیم ما بهرهها مقرّر بر این چنین کسان و آبـاءشان [سـراسـر]

تـا اینکه [در زمـانه] کـردند عـمر بسـیار اندیشه می‌نکردند پس هـیچ انـدرین کـار

کز ماست [نقص] و کاهش بر سرزمین کفّار آیـا بـرای آنـان فـتحی بُـوَد [پـدیدار]؟

۴۵ـ برگو که ما همانا از راه وحی هشدار، | بدهیم بر شمایان [از بهر آخر کار]
افراد ناشناوا هشدار ما چه گیرند | [ناچار از آن حقایق چیزی نمی‌پذیرند]
۴۶ـ چون شمه‌ای بیابند [خود] از عذاب دادار | گویند: وای بر ما، بودیم ما ستمکار
۴۷ـ حقّ و درست آریم، میزانها به محشر | ظلمی نگردد اصلا در حقّ کس مقرّر
همسنگ خردلی گر فعلی بود شما را | اندر حسابش آریم [با اجر آشکارا]
بهر حساب خواهی ما را بود کفایت | [بر کرده‌های انسان از بدو تا نهایت]
۴۸ـ حقاً عطا نمودیم هارون را و موسای | فرقان روشن و پند از بهر اهل تقوای
۴۹ـ آنان که از خداشان دارند بیم پنهان | هم آن کسان که دارند [پروای روز پایان]
۵۰ـ پندی است این مبارکه ما بر شما پدیدار، | بفرستادیمش و آیا آن را کنید انکار؟
۵۱ـ دادیم بر براهیم رهیافتی سزاوار | وز پیش [نیز] بودیم از [وضع] او خبردار
۵۲ـ او از پدر و قومش پرسید: چیست تفصیل | تا عاکفان بگشتید بر این چنین تماثیل؟
۵۳ـ گفتند، ما بدیدیم آباءمان بر اینان | بودند عاکفانِ [بر پای بت‌نشینان]
۵۴ـ گفتا که هم شما هم آبائتان گرفتار | بر گمرهی پیدا می‌بوده‌اید [هشدار]
۵۵ـ گفتند، در بر ما، حق را [به جارساتی] | یا اینکه [ای براهیم] از خیل لاعبانی؟
۵۶ـ گفتا که حقّ بُوَد این، ربّ شما همین است | کاو ربّ آسمانها، هم خالق زمین است
[آن خالقی] که کرده است آن جمله را فراهم | [این است گفته و] من بر این سخن گواهم
۵۷ـ [در دل بگفت] تالله، از بعدتان بیایم | [فکری به حال و روز بتهایتان نمایم]

٥٨ـ پس قلع و قمع‌شان کرد غیر از بزرگ‌ایشان
شاید بسا و درآیند [آن جمع سست کیشان]

٥٩ـ کی بر خدای هامان، گفتند کرد این کار؟
بی هیچ شک ستمگر بوده است [و اهل آزار]

٦٠ـ گفتند: ما شنیدیم [عامل] یکی جوان است
موسوم بر براهیم [بی‌شبهه کارِ آن است]

٦١ـ گفتند: آوریدش در پیش چشم احاد
تا بنگرند [و آرند بینندگان از و یاد]

٦٢ـ گفتند، ای براهیم [باز آر صدق گفتار]
شد با خدای هامان، بر دست تو چنین کار؟

٦٣ـ [با ریشخند گفتا]: نه، بل کبیر ایشان
کرد این چنین ستم [با خیل صغیر ایشان]

جویا شوید از آنان [موضوع و ماجرا را]
گر [قادرند] گویند [خود پاسخ شما را]

٦٤ـ بر خود بیامدند [و گفتند قوم با خویش:
راه ستم بخود را بگرفته‌اید در پیش]

٦٥ـ [از ضعف و عجز] سرها در پیش: نیک دانی
[آنان سخن نگویند [در حال بی‌زبانی]

٦٦ـ گفتا: پرستش آرید پس، جای حق از آن کز او نه سود حاصل
دارید نی زیانی؟

٦٧ـ اُف بر شما و چیزی کان را بجای دادار
طاعت کنید، آیا نارید عقل در کار؟!

٦٨ـ گفتند: [بت پرستان] او را برید در نار
بر یاری خدایان گر می‌کنید رفتار

٦٩ـ گفتیم: بر براهیم می‌باش سرد و سالم
ای نار! [تا که برهد از کید قوم ظالم]

٧٠ـ در حقّ او نمودند پس کیدها [ی بسیار]
بیش از [تمام مردم] کردیمشان زیانکار

٧١ـ او را و لوط را ما [زان سرزمین] رهاندیم
بر سرزمین دیگر [آنگاهشان] رساندیم

[آنجا] که بهره‌هایی از [لطف و نعمت خویش]
بخشش نموده بودیم بر خلق عالم [از پیش]

٧٢ـ اسحاق را پس آنکه بر وی عطا نمودیم
وانگاه بعد اسحاق یعقوب را فزودیم

از صالحان نمودیم آنگاهشان تمامی
[در جبههٔ رسالت از صالحانِ نامی]

۷۳ـ وان جمله را نمودیم زان رهبران که بودند، بر امر ما به مردم ره را همی نمودند

پس وحی‌شان نمودیم [از بهر] حُسن افعال بر پایی نماز و [ردّ] زکات [اموال]

آنان بدرگه ما طاعت کننده بودند [در قول و فعل حقًّا معنای بنده بودند]

۷۴ـ بر لوط علم و حکمت دادیم و از دیاری کاهلش همی نمودند فسق و پلیدکاری،

[او را رها نمودیم زان شهر و مردم آن] آن مردمی که بودند ناپاک و نابفرمان

۷۵ـ او را مکان بدادیم درقرب رحمت خویش کز صالحان همی بود [لوط پیمبر از پیش]

۷۶ـ هم نوح را رهاندیم، زان رو که پیش ترها او با ندا دعا داشت [با نیّت اثرها]

وی را دعا اجابت کردیم و همره او بردیم دودمانش [در جای امن و نیکو]

از آن بلای سنگین دادیم ما امانش [هم شخص نوح را و هم جمع دودمانش]

۷۷ـ یاری باو رساندیم زان مردمی که بودند وایات [روشن] ما تکذیب می‌نمودند

قومی پلید بودند زین رو تمام را ما [یکباره] غرق کردیم در [کام موج دریا]

۷۸ـ [یاد آر از] سلیمان، [هم یاد کن ز] داود در باب کشتزاری [کز آنِ زارعی بود]

در شب چریده بودند اغنام اندر آنجای آن هر دو [بر قضیه] دادند [فتوی و] رای

[زان داوری که کردند در باب کار ایشان] ما خود گواه بودیم بر کار داوریشان

۷۹ـ [آن امر] بر سلیمان، تفهیم ما نمودیم بر هر دو [باب] علم و حکمت [همی گشودیم]

پس کوهها و مرغان کردیم ما مسخَّر تا [همنوای] داود گویند ذکر [یک سر]

[بودند همره او تسبیح خوان دادار] ز انرو که بود ما را قدرت برای انکار

۸۰ـ آموختیم او را فنّ زره تنیدن کز هم کند شما را ایمن ز صدمه دیدن

[بر نعمت خداوند] آیا سپاس دارید؟ [شکر مواهب او، آیا بجای آرید؟]

۸۱ـ پس باد تند رو را در خدمت سلیمان بگماشتیم تا او، دادی بباد فرمان

[دامن کشان شدی و خوش داشتی حرکت] بر آن زمین که دادیمش ما نعمت و برکت

[ماییم کردگار و بر هر چه ما توانا] هم بوده‌ایم [از اوّل] بر هر چه هست دانا

۸۲ـ هم بعضی از شیاطین غوّاص او ببودند — یا کارهای دیگر اجرا همی نمودند

[در این چنین اموری بودند دست در کار] — [آنان بکار خویش و] ما جمله را نگهدار

۸۳ـ و ایّوب را که بودش نجوای [این چنینی:] — من دردمندم [امّا] تو مهربان ترینی

۸٤ـ کردیم ما اجابت آنگه دعای ایّوب — هر رنج را که میداشت کردیم جمله را خوب

اهل ورا دگر بار در نزد او رساندیم — مانند زاد و رودش [در نزد او نشاندیم]

از سوی ما همی بود این رحمتی [هویدا] — هم ذکر و پند باشد بر عابدان [دنیا]

۸۵ـ ذوالکفل و اسمعیل و ادریس را بیاد آر — کآنها تمام بودند از صابران [اعصار]

۸٦ـ در قعر برحمت خویش دادیم جا بایشان — زان روکه جمله بودند شایسته، [پاک کیشان]

۸۷ـ ذوالنون [صاحب الحوت / یونس] بیاد می‌آر — آنگه که خشمگین رفت [از کفر قوم کفّار]،

پنداشت ما نگیریم هرگز برای او تنگ — وانگه بقلب ظلمت داد این ندا [و آهنگ]

یا کا! تویی خداو نی جز تو ربّ دیگر — حقّا که بوده‌ام من از مردم ستمگر

۸۸ـ آنگه دعای او را کردیم ما اجابت — زاندوه وارهاندیم وی را [پس از انابت]

۸۹ـ [یاد آر] زکریّا آنگه که با خدایش — [از بهر حاجت خود] بود این چنین ندایش:

یارب مرا منه فرد [در دور زندگانی] — ای داوری که بهتر از جمله وارثانی

۹۰ـ وانگاه [پیر را] ما حاجت روا نمودیم — بر او [و همسر او] یحیی عطا نمودیم

از بهر وی نمودیم شایسته همسر او — بشتافتند آنان سوی امور نیکو

از روی بیم و امید ما را همی بخواندند — خاشع بدرگه ما آنان همی بماندند

۹۱ـ وان [مریم مقدّس کاو را عفیف دیدیم]   از روح خویش در او [ما نفخه‌ای] دمیدیم

[از لطف و رحمت خود عیسای را و مریم]   کردیم دو پدیده از بهر اهل عالم

۹۲ـ این امّت شما و [یکتا و] واحد است این   طاعت کنید از من، ربّ شما منم [هین]

۹۳ـ پس اختلاف کردند در بین خویش و در کار   خواهند کرد رجعت بر سوی ما [اگر بار]

۹۴ـ پس هر که بود مؤمن با فعلهای نیکو   کفران [و ناسپاسی] ناید بپارهٔ او

[از دست او برآید هر گونه کار و کردار]   ما کاتبیم آن را [اندک و یا که بسیار]

۹۵ـ بر [اهل] آن دیاری کش کرده‌ایم معدوم   [نا ممکن و] حرام است رجعت کنند [محتوم]

۹۶ـ تا با شتاب [بسیار] از هر فراز آیند   یأجوج و نیز مأجوج برهند [و باز آیند]

۹۷ـ نزدیک خواهد آمد وعده‌ی درست دادار   ناگاه کافران را خیره بماند ابصار

[گویند]: وای! بودیم ماها به غفلت اندر   [در حق خویش] بودیم بل مردمی ستمگر

۹۸ـ گویندشان: شما و آنها که جای دادار   کردیدشان پرستش، [بهر جزای انکار]

[در حکم] هیزم استید [اینک] برای دوزخ   وارد شوید [یک سر] اندر [سرای] دوزخ

۹۹ـ بودند اگر خدایان، از روی صدق گفتار   داخل نمی‌شدندی بهر همیشه در نار

۱۰۰ـ آنان [به قعر دوزخ] فریاد [ها] برآرند   بر استماع چیزی [آنجا] توان ندارند

۱۰۱ـ آن مردمی که از پیش در حقّ شان مقرّر   نیکی شد از سوی ما [زینگونه مزد و کیفر]،

باشند دور [زیرا منظور کردگارند   در پیشگاه دادار پاداش نیک دارند]

۱۰۲ـ می‌نشنوند آواز [ز اهل عذابِ عقبای] خود در بهشت دلخواه جاوید [و پای بر جای]

۱۰۳ـ بیم بزرگشان [هیچ] اندوهگین نسازد بـر پیشباز ایشان خیل ملک [بتازد]

گویند این همان روز بـاشد [بنام پایان] کز پیش داده بـودند وعـده‌ی رسیدن آن

۱۰۴ـ روزی که آسمان را طومار وار در هم پیچم چـون کـتابی، چـون بـدو خـلق عـالم

آن را اعاده سازیم بر حسب وعدهٔ خویش کان را بعهده داریم، واریم وعـده را پـیش

۱۰۵ـ حقّا که بعد تورات کردیم درج این را، اندر زَبـوُر و [گـفتیم: مـا یـملک] زمـین را،

شـایستگان عـبادم بـاشند وارث [و مـا ایـن حکـم را نـمودیم تأکـید انـدر آنـجا]

۱۰۶ـ بـر مـردمی کـه بـاشند اهل پرستش و دیـن [کشت و زرع فـلاحشان را] بـاشد کـفایتی ایـن

۱۰۷ـ ما جُز برای رحمت بر مردم جهانها ارسال می‌نکردیم شخص تـو سـوی آنـها

۱۰۸ـ برگو: بمن‌شود وحی [کاین است و نیست جزاین] بـاشد خـدایتان فـرد [بـر این طریق و آیین]

آیـا شـما [یـقینا] فـرمان هـمی پـذیرید؟ [یا آنکـه از سـر جـهل راه دگـر بگـیرید؟]

۱۰۹ـ آن مردمان اگر روی بـرتافتند از راه برگوی: مـن شـما را یکـسان نـمودم آگـاه

هر آنچه بر شمایان وعده شده است و منظور من خویش می‌ندانم نـزدیک هست یـا دور

۱۱۰ـ حقا کـه بشـنود او هـم گـفتهٔ عـیانی هـم آنـچه راکـه داریـد در [پـرده] نـهانی

۱۱۱ـ آگه نیم، شـما را آن بـاشد امـتحانی یا ایـنکه بـهره‌مندی تـا [حـدّی از] زمـانی

۱۱۲ـ پس گـفت: کـردگارا! فـرمان بـحق بفرمای دادار مـا، خـدای رحـمان [بـیاره‌ی سـای]

در آنچه راکـه آریـد در وصـف او بـه گـفتار باشد [خدای] بر مـا [در هـر کـجا] مـددکار

۲۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ حج (مدنی، ۷۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هان مردمان پروا کنید از کردگار خویشتن   روز جزا را سهمگین و سخت باشد بومهن

۲- روزی که در آن بانوی شیری ببینی بی‌خبر   از شیرخوار خویش و بانویی که باشد بارور،

زاید جنین خویش را [در حالتی بی اختیار]   بینی خلایق گشته مست [امّا نه مست باده‌خوار]

[از بهر اهل شرک و کفر در عرصهٔ روز حساب]   لیکن ز سوی کردگار سنگین و سخت آمد عذاب

۳- از مردمان باشد کسی بی‌علم [و ادراک و خبر]   دربارهٔ پروردگار [بحث و] جدل آرد [به بر]

هر دیو سرکش را که هست [آماده از بهر فساد   بر هر چه فرمانش دهد] او می‌نماید انقیاد

۴- بر او مقرّر شد کسی، کاو را به خود بگرفت یار   بس گمرهش سازد ورا کشاندْ جانب تعذیب نار

۵- هان مردمان شکّی اگر دارید بر روز جزای   [دانید] ما از خاکتان هستی بدادیم [ابتدای]

آنگه ز نطفه، و آنگهی از خون بسته، در نهان   از پارهٔ لحمی مصوّر یا که لحمی غیر آن

بهر شما تا ما [حقیقت را] نماییم آشکار   هر چیز را خواهیم تا وقت معیّن برقرار

اندر رحم‌ها می‌نهیم و چون یکی کودک شوید   اخراجتان سازیم تا سوی بلوغ خود روید

بعضی شما [از جسمشان] گردد گرفته جانشان   بعض شما تا حدّ فرتوتی رسد [پیمانشان]

چندانکه بعد از درک [بسیاری امور این جهان]   بی‌درک و ناآگه شود [دانسته‌ها بر او نهان]

بینی زمین را مرده و خشکیده و آنگاه ما   باران فرستیم و زمین [گردد از آن حالت رها]

پس جنبد و یابد نموّ، پس خرّمی‌ها پرورد   [از هر طرف از بهر موجودات نعمت آورد]

۶- این خود از آن باشدکه برحق‌است [داورجهان] زنده کند اموات و او دارد به هر کاری توان

۷- آید قیامت وندران شکی نباشد [برقرار] خوابیدگان در گور را مبعوث سازد کردگار

۸- از مردمان باشد کسی در باب [کار] کردگار [با مردمان] باب جدال [و بحث] کرده اختیار

[با فکر کج‌اندیش خود گشته است عاری از ارتیاب] بی‌هیچ علم و رهنمود، بی‌هیچ روشنگر کتاب

۹- گردن‌فرازد از راه تکبّر [از کسان] پهلوی خویش [تا خلق را] از راه یزدان گمرهی آرد به پیش

در دار دنیا بهر او خواری نصیب است و هوان وندر قیامت کیفر آتش چشانیمش [بدان]

۱۰- این در ازای کرده‌های پیشین تو [در زندگی] است ورنه خدا بر بندگان خواهان ظلم و جور نیست

۱۱- از مردمان باشد کسی کز طاعت پروردگار با اضطراب فکر و شبهت روی می‌آرد بکار

خیری گرش عاید شود، آرام دل یابد از او رنجی اگر حاصل کند تابد [ز حقّ و شرع] رو

خسران دنیا و آخرت حاصل نماید او بکار این است [بهر او] همان خسران که باشد آشکار

۱۲- جای خدا چیزی بخواهد در دعا [و ذکر خویش] کز او نه می‌آید زیان، نی سود [می آید به پیش]

این است [بی‌تردید] آن گمراهی دور و دراز [آن را که بر جای خدا سوی بتان آرد نیاز]

۱۳- خواند کسی را [بر دعا] کاو را زیان نزدیکتر، از سود باشد، وه چه بد یار و انیسی [بر بشر]!

۱۴- بی‌شک خداوند آنکه را ایمان بیاورده [یار] وندر حیات خویش بر افعال نیکو برده رو

داخل کند در باغها کز ذیل‌شان باشد روان انهار و خواهد کرد او، هر کار خواهد، بی‌گمان

۱۵- هر کس گمان دارد خدا [در این جهان و آن جهان] هرگز نگردد یاور [پیغمبر آخر زمان]،

از سقف [خانه] رشته‌ای [بر گردن] آویزد سپس [با این چنین کاری] کند [از خویشتن] قطع نَفَس

[پس بنگرد در کار خود] وین نحوه رفتار خود با کیدی اینسان می‌بَرد آن خشم [و آن آزار خود]؟

۱۶- در هیئت آیات روشنگر فرستادیمش ما   این‌سان هدایت می‌کند هر فرد را خواهد خدا

۱۷- بی‌شک خدا اندر قیامت می‌نماید داوری   در باب کار مؤمنان [با تیره‌های دیگری]

قوم مسیحی و مجوس، مشرکه یهود و صابئان   باشد به هر چیزی گواه [حقّا] خداوند [جهان]

۱۸- [آیا ندیدید] باشد هر آن‌کس را [مقرّ]   در آسمانها و زمین، هم [قرص] خورشید و قمر

هم انجم و هم کوهها، اشجار و خیل جانور   بسیاری انسان‌ها که بر حق سجده می‌آرند [سر]

هستند بسیاری هم از مردم که از سوی خدای   گشته محقّق بهرشان [رنج و] عذاب [جانگزای]

هرکس کند خوارش خدا مُکرم نخواهد داشت او   هر کار را خواهد خدا صورت دهد [بی گفتگو]

۱۹- خصمان [سخت] اند این گروه، وندر حق داور شان   باشد جدال [و کشمکش در هر زمانی] کارشان

لذا کسانی را که کفر [در باب حق] ورزیده‌اند [illegible] بهر ایشان جامه‌ها، از نارها ببریده‌اند

[مجری شود در حقّ ایشان کیفر دنیایشان]   پاشیده گردد آب جوش از فرق سر [تا پایشان]

۲۰- کاندر درونشان هر چه هست با پوستهاشان [در بدن]   [از تاب گرما یکسره] بگداخته خواهد شدن

۲۱- [روز جزا و داوری از بهر افرادی چنین]   باشد مهیّا [ی عمل بس] گرزهای آهنین

۲۲- هر گه ز اندوه [روان] خواهند بیرون شد از آن   آنجای باز آرندشان، بچشید طعم نار [هان]

۲۳- بی‌شک خدا آنانکه را ایمان بیاورده باو   [وندر حیات خویش] بر افعال نیکو بُرده رو،

داخل کندشان کردگار در باغها [ی سبز و تر]   کز دامن آن باغها انهار بنماید گذر

با دستبندان طلا و درّ شوند آراسته   و آنجا همه ملبوس‌شان از پرنیان [پیراسته]

۲۴- آنچه هدایت می‌شوند بر گفته‌های [خوب و پاک] / هم به سوی ره ربِّ حمید [راه درست و تابناک]

۲۵- آنانکه ورزیدند کفر، اندر ره حقّ و آنام / وندر ره وارد شدن بر مسجد اللّهِ الحرام

کان ما نهادیم از مقیم، یا آنکه باشد در سفر / مانع شدند از این کسان، آریمشان کیفر بسر

و آنکس که از روی ستم، آهنگ کجرفتن نمود / طعم عذابی دردناک خواهیم [بر کامش فزود]

۲۶- کردیم تعیین این چنین از بهر ابراهیم ما / خود جایگاه کعبه و [اندیشش از آن پس ندا]:

شرک از برای من میار و خانه‌ام پاکیزه دار / بهر غریبان و مقیم و مردم طاعت گزار

۲۷- وندر میان مردمان در ده ندا [ی خویشتن] / تا حج پیاده یا سوار بر اشتر لاغر [بدن]

کز هر ره دوری که می‌آیند [از اوطان خویشتن] / [با شور و شوق آیند و] رو بر سوی تو [آرند پیش]

۲۸- تا از پس آن منفعت‌هایی که باشد آنِ‌شان / آیند و اندر روزهای [شاخص قربان‌شان]

زان چارپایانی که ما کردیم روزیشان [از پیش] / نام خدا آرند [و قربانی کنند از بهر خویش]

پس آنگهی هم خود خورید از آن [و هم بدهید از آن] / درمانده و مسکین را اطعام بنمایید [هان]

۲۹- باید که بزدایند هر آلایش، و آنکه به جا / آرند هر نذر و طواف بر خانهٔ دیرین [ما]

۳۰- هر کس که حُرمت‌های حقّ دارد بزرگ [و پاسدار] / نزد خدایش بهر او نیکوتر است [اینگونه کار]

پس چارپایان [جملگی] بهر شما باشد حلال / جز آنچه خوانده بر شما آید [از ربِّ ذوالجلال]

پس، از پلیدی‌های بُت‌ها دور می‌باشید [دور] / نیز [از کلام باطل و] قول [و گواهی‌های] زور

۳۱- اینک شما بهر خدا هستید [عبد] پاک‌دین / بر او نمی‌ورزید شرکه [مانند قوم مشرکین]

شرک آنکه ورزد بر خدا [در هر مکان و هر زمان] / گویی فرو افتاده است آنکس [ز اوج] آسمان

و آنکه پی بر بودنش، مرغان سوی او تاخته / یا باد او را برده و در دور دست انداخته

۳۲- هر کس که حرمت‌های حق را هر چه بزرگ [و پاسدار] / آن [بر تو] پروا و پرهیز قلوب است [آشکار]

۳۳- تا مدتی تعیین شده ز آنها شما را سودهاست / پس موضع برگشت آن [تا منتهای دار ماست]

۳۴- قربانی‌ای ما داده‌ایم از بهر هر امت قرار / تا از بهائم آنچه روزیشان نمودیم [آشکار]

هنگام ذبحِ آنچنان بسته زبانان آورند / نام خدا را بر لب [و آنگاه آن را سر بُرند]

آری خداوند شما یکتا بود در پیش او / تسلیم باشید و فروتن مردمان را مژده گو

۳۵- آنان که چون یاد خدا در بین آید [در زمان] / دلهایشان خشیت پذیرد، نیز صابر مردمان

کاندر برِ رخدادها باشند [پُرتاب و] صبور / نیز آن کسان را که نماز دارند برپا [بی‌فتور]

هم آن کسانی را که می‌بخشند [از ارزاق خویش] / رزقی که ما تقدیرشان بنموده‌ایم [از وقت پیش]

۳۶- قربانی از خیل شترهای درشت اندام [تان] / بنموده‌ایم [از جمله آداب حج برنامتان]

خیری بُوَد در آن شما را پس چنان قربانیان / در حال صفّ و ایستاده بر سرپا [در میان]

قربان‌شان سازید پس با بردن نام خدای / آمد چو پهلوهایشان بر خاک، آنگاهی شمای

هم خود خورید از آن و هم بدهید [بر اهل نیاز] / کاو غیر سائل هست یا سائل بُوَد [بی‌امتیاز]

آن [جانور]ها را چنین بهر شما کردیم رام / باشد که بنمایید [بهر شکر نعمت‌ها قیام]

۳۷- پس گوشت‌ها و خون‌های [هدی و قربان شما] / کی می‌رسد هرگز به داور [جهانبان شما]

بل نائل آید [مردمان!] پرهیزگاری شمای / [از این جهت] بر [نعمت] خشنودی ذات خدای

و آن [جانور]ها را چنین بهر شما کرده است رام / تا بر سپاس آنکه ره بنمودتان، [اینک تمام]

تکبیر گویید [و تو اینک ای رسول نامدار] / بر اهل احسان مژده ده [از جانب پروردگار]

۳۸- بر جای می‌آرد خدا بی‌شک دفاع از مؤمنین / بی‌شک ندارد دوست هیچ خوّان [کفران آفرین]

۳۹- بر آن کسان از مؤمنان رخصت عطا شد بر جهاد — که این مشرکین کردند با آنها قتال [و از عناد]

[آن مؤمنان] دیدند [بس] ظلم و خدا [ی مؤمنین] — قادر بُوَد از بهر یاری دادن آنان [یقین]

۴۰- آنان که گشتند از ستم آواره از شهر و دیار — گفتند: نَبْوَد غیر از این باشد خدامان کردگار

بعضی ز مردم را خدا بر دست بعض دیگری — گر می‌نکردی دفع [بودی هر کجا ویرانگری]

هم راهبان را صومعه [در هر کجا] ویران شدی — [هم آن معابد] کز نصاری [هر کجا] بر پا بُدی

هم آن کنائس کز یهودان باشد [اندر هر دیار] — هم آن مساجد کز مسلمانان و ذکر کردگار

در آن فراوان می‌رود، [ویران شدندی] و خدای — هر کس ورا یاری کند یاریش می‌آرد بجای

[زیرا] خداوند [جهان بر کارها] دارد توان — [هم بوده از بهر خدا] پیروزمندی [از اوان]

۴۱- آنان که چون امکانشان دادیم در این سرزمین — بر پا نماز [خویش] میدارند [با عزم و یقین]

ردّ زکات و امر بر معروف و نهی از منکرات — زآنها و ختم کارها [اندر ید قاضی القضات]

۴۲- تکذیب کردندت اگر [این مردمان در این زمان] — تا قبل ایشان هم چنین می‌بود [احوال این بدان]

قوم [و کسان و دودهٔ] نوح [نبیّ]، عاد و ثمود — [در عصر خود] تکذیبشان بر انبیاء خویش بود

۴۳- [بر این طریقت] قوم ابراهیم و قوم لوط [نیز] — [تکذیب گفتند انبیاء خویش بی درک و تمیز]

۴۴- اصحاب مدیَن نیز موسی را برفت از قوم خویش — تکذیب و بر کفار دادم مهلت و میدان ز پیش

پس برگرفتمشان به کیفر [بر جزای کارشان] — بنگر عذاب من چسان بوده است [با رفتارشان]

۴۵- پس، ما چه بسیار از بلاد کردیم نابود [و تباه] — چون مردمش بودند اهل ظلم [و عامل بر گناه]

دیوارهاشان اوفتاد از پا و سقف آمد فرود — بس چاه‌ها عاطل بشد [کز پیش پُر از آب بود]

بس قصرهای بر فلک سر بر کشیده‌ی استوار — [گردید ویران و نماند از آن نشانی برقرار]

۴۶- اقدام می‌ننمودهاند آیا به گردش در زمین؟ — تا اینکه دلهاشان شود اندیشمند [و با یقین]؟

یا گوش‌هایی تا به آن آوا [ی حق] اصغا کنند — [تا بر امور هر دو دنیا معرفت پیدا کنند]

آری [نه تنها] چشم‌ها [تاریک و] نابینا شوند — دلهایی اندر سینه‌هایی [همچنین] اَعمیٰ شوند

۴۷- آن مردمان خواهان شوندت از تو شتاب اندر عذاب — در وعدهٔ حق نیست هرگز [نی] خلاف [و نی شتاب]

اندر حساب ربّ تو، یکروز چون سالی هزار — باشد، از آن منظر که می‌آرید آن را در شمار

۴۸- مهلت بدادم ای بسا بر مردمان شهرها — ز آن رو که می‌بودند اهل ظلم [و جور و قهرها]

پس برگرفتم [آن ستمکاران ز میدان حیات] — سیر همه [مخلوق] سوی من بُوَد [بعد از ممات]

۴۹- برگو [به مردم ای پیمبر] من فقط بهر شمای — هشدارگویی آشکارا هستم [از سوی خدای]

۵۰- [دانید] آن مردم که بر ایمان بیاوردند [رو] — و آنگاه [بنهادند پا بر راه] افعال نکو،

[آری چنین مردم ز سوی کردگار دادگر] — خواهند از غفران و روزیِ نکوشند بهره‌ور

۵۱- آنانکه استادند بهر ردّ بر آیات ما — کردند سعی و اهل نارند آن کسان [در انتها]

۵۲- پیش از تو نفرستاده‌ایم [از بهر ارشاد بشر] — هرگز رسولی یا نبی‌ای را [از سوی خود] مگر،

چون [وحی را] آغاز خواندن کرد، شیطان [رجیم] — در خواندنش اخلال کرد ایجاد [پس ربّ رحیم]

تأثیر القای ورا بزداید و [ناپایدار] — و آنگاه آیات [مُبین] خویش سازد استوار

[بر کارها] داناست ذات کردگار مهربان — فرزانه باشد [نیز بر کار تمامی جهان]

۵۳- القای شیطان را خداوند آزمون بدهد قرار — از بهر دلهای مریض و سخت [اهل روزگار]

بی‌شک بُوَد اهل ستم را [زندگانی پُرملال] — اهل ستم دور و دراز اندر ستیزند [و جدال]

۵۴- تا [نیک] دریابند آن دانشوران [راستین] — کان حقّ بُوَد از جانب پروردگارت [این چنین]

ایمان بدان آرند و دلهاشان شود خاشع بران — بر مؤمنان راه راست، حقّ ره نماید بی‌گمان

۵۵- ولی کافران در شک و تردیدند از آن همچنان — تا آنکه ناگاهی شود روز قیامتشان عیان

یا آنکه روزی میرسد با کیفر هول‌آوری — روزی سترون [کز پی آن نیست روز دیگری]

٥٦- فرمانروایی در چنین روزی بُوَد خاص خدای — کاندر میان آن کسان آرد قضاوت را بجای

آنگاه آنان را که آوردند خود ایمان باو — پس روی آوردند بر انجام افعالِ نکو

در بستانهایی [باصفا] وارد کنندشان در زمان — کانجاست [جاویدانه مهد] نعمت و ناز [و امان]

٥٧- آنان که کافر گشته و آیات ما را کذب گوی — دارند عذابی سخت و خفّت‌بار را [در پیش روی]

٥٨- وآنان که در راه خدا هجرت نمودند [از وطن] — پس کُشته گردیدند یا شد مرگشان عارض به تن

بی‌شک به آنها روزی نیکو عطا سازد خدای — قطعاً بُوَد [او] بهترین روزی‌دهنده [بر شمای]

٥٩- بی‌شک در آرَدْشان خدای، آنجای که خشنودند از آن — دانا [به کار] است و شکیبا کردگار [ت] بی‌گمان

٦٠- هر کس بدان سانی که وارد آمده بر وی عقاب — وانگاه [بر دیگر کسان] او هم روا دارد عذاب،

بیند پس آنگاهی ستم، پروردگار او راست یار — بی‌شک بُوَد پروردگار، بخشنده و آمرزگار

٦١- این باشد از آن که خدای، داخل کند شب را بروز — بر شب فزاید [همچنین از طول] روز [دلفروز]

[زین آیت افزایش و کاهش بدان و درس گیر] — بر بندگان ذات خدا بی‌شک سمیع است و بصیر

٦٢- این زان سبب باشد که بر حقّ است ذات کردگار — باطل بود آنی که جای وی [اطاع آید بکار]

شک نیست [دادار جهان را] مرتبت والا بُوَد — برتر بُوَد [از آنچه را وصفش به ذهن ما بود]

٦٣- آیا نیندیشیده‌ای کز آسمان پروردگار — بفرستد آبی و زمین با آن شود خرّم [بهار]؟

بی‌هیچ شک باشد خدا [در کارها] باریک بین — و آگاه [بر هر چیز اندر آسمان و در زمین]

٦٤- از اوست هر چیزی بود در آسمانها و زمین — بی‌هیچ شک او بی‌نیاز است و ستوده [همچنین]

۶۵- آیا نیندیشیده‌ای رام شما کرده خدای ... آن چیزهایی را [که اندر روی] زمین بگرفته جای؟

آن بحر پیماها که در دریا بفرمانش روان ... وآنکه نگهداری ز [اجرام و کُرات] آسمان

تا جُز به امرش بر زمین ساقط نگردند از سما ... بر مردمان بی‌شک رئوف و مهربان باشد خدا

۶۶- او آن کسی باشد که داده بر شما [زیب] حیات ... وآنکه شما را میبرد [بر سوی دنیای] ممات

وانکه دوباره زنده می‌سازد شما را [کردگار] ... انسان یقیناً ناسپاس آمد [از این نظم و قرار]

۶۷- هر امتی را یک شریعت ما نمودیم استوار ... بر آن نسک تا نمایند [و بآن بستند کار]

پس می‌نباید با تو بنمایند در این ره ستیز ... تو بر ره دعوت بسوی کردگار خویش خیز

زیرا تو می‌باشی بر راهی از هدایت [راهوار] ... کان مستقیم است [و در آن تردید می‌ناید بکار]

۶۸- ور با تو [آن مردم در رسم] جدل آرند کار ... گو: هست داناتر به کردار شما پروردگار

۶۹- روز قیامت داوری خواهد نمودن کردگار ... در اختلافاتی که بنمودید با هم برقرار

۷۰- در آسمان و در زمین هر آنچه را باشد قرار ... آیا نمیدانی بُوَد عالم به آنها کردگار؟

آنها همه اندر کتابی هست [مسطور و بجای] ... شکی نباشد کاین چنین امری است آسان بر خدای

۷۱- چیزی پرستش می‌کنند [آن مردمان] جای خدا ... کز بهر آن نازل نکرده [هیچ] برهان [از سما]؟

[چیزی] که در بابش ندارند علم [و درک و داوری] ... هیچ از برای ظالمان میسور نَبْوَد یاوری

۷۲- آیات روشنگر ز ما خوانده شود چون بهرشان ... در چهر آن کفار می‌بینی [نشان قهرشان]

بر آن کسان کایات ما خوانند بر آن مردمان ... نزدیک باشد تا هجوم آرند [بی‌صبر و امان]

برگو: از این بدتر خبر خواهید [کاندر نزد ماست]؟ ... آن آتش دوزخ بُوَد [کاندر کمینگاه شماست]

آن آتشی کز آن خدا بر کافران انذار داد ... و بد سرانجامی است [آنکس را که در دوزخ فتاد]

۷۳- اینک زده شد یک مَثَل ای مردم از بهر شمای   پس بشنویدش [کان دلیل آمد به توحید خدای]

آنها که طاعتشان بپا دارید جای کردگار   با یکدگر گر متّحد گردند [و روی آور بکار]

موجود نتوانند کردن یک مگس ور آن مگس   چیزی برد زآنها، نیارندش گرفتن باز پس

پس، هم پرستنده یکی موجود باشد ناتوان   هم آنکه می‌گردد پرستش [ناتوان بود از اوان]

۷۴- آن‌سان که می‌باید خدا را حرمت [و ارج بلند]   نگذاشتند و او توانا باشد و پیروزمند

۷۵- از مردمان و از ملائک برگزیند کردگار   پیغمبرانی را، سمیع است و بصیر است [او بکار]

۷۶- بگذشته و آینده‌شان داند خداوند [غفور]   برگشت داده می‌شود سوی خدا کلّ امور

۷۷- ای مؤمنان راکع شوید و [نیز] ساجد [در نماز]   طاعت کنید از کردگار خویش [از روی نیاز]

نیکی بجای آرید [ای مردم برای کردگار]   باشد که [در درگاه او] باشید [عبدی] رستگار

۷۸- در جنگ در راه خدا آن‌سان شما [آرید رو]   کان خود بُوَد شایسته [و بایسته] پیکار او

دادار تان بگزیده است و بهرتان در دین‌تان   محظور می‌ننهاد اندر [سیره و آئین‌تان]

کان هست آئین براهیم و شما را او پدر   هم او مسلمان خواندتان از دوره‌های پیش‌تر

[هم مسلمین خوانده شدید] در این [کتاب نامور]   تا بر شمایان عاقبت شاهد بُوَد پیغامبر

هم بر دگر مردم شما باشید [نزد او] گواه   رکن نماز خویش را دارید [مستحکم] نگاه

[وجه] زکات خود بپردازید [بر هنجار آن]   پس در پناه ربّ خود جوئید [از هر بد] امان

او سرور از بهر شما هست و چه نیکو سروری!   [او یاور از بهر شما هست] و چه نیکو یاوری!

٢٣- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مؤمنون (مکّی، ١١٨ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

١- به یقین مؤمنان [به هر دو سرای] رستگارند [نزد بار خدای]

٢- آن کسانی که در [خلال] نماز [خاضع و] خاشعند [و اهل نیاز]

٣- و آن کسانی که روی گردانند از [هر آنچیز] بیهده [دانند]

٤-٥- و به ردّ زکات [خود ساعی] و به حفظ عفاف [خود راعی]

٦- بجز از همسران و ملک یمین که نکوهیده نیست این [در دین]

٧- بیش از این حدّ هر آنکه کرد گذار آن کسانند [خود] تجاوز کار

٨- [رستگارند] نیز آن آحاد که رعایت کنند [و از سر داد]،

بر امانات خویشتن راعی و به حفظ قرار خود [ساعی]

٩- و هم آنان که [با خدای خودند] حافظان نمازهای خودند

١٠- [این همه صالحان و حقّ بینان] وارثانند [جمله] ایشان

١١- باغ فردوس را بارث برند جاودانه در آن [بهشت] درند

١٢- راستی آدمی [که آوردیم] از چکیده‌ی گِلش بنا کردیم

١٣- بعد بر شکل نطفه استقرار داده‌ایمش به مأمنی سُتوار

١٤- بعدش چون لخته خون در آوردیم بعد چون گوشت پاره‌اش کردیم

و سپس گوشت پاره را ستخوان بفزودیم و بعد بر سرِ آن،

پرده‌ی گوشت را بپوشاندیم بعد بر خلق دیگرش راندیم

پس بزرگا خدا [که آن باشد] که بهین خالق [جهان] باشد

١٥- و شما نیز بعد از این [احوال] مردگان خواهید آمد [از دنبال]

١٦- و بروز جزا [به حکم خدای] خود برانگیخته شوید [از جای]

١٧- و به تحقیق بر فراز شما آفریدیم هفت [سطح سما]

و نبودیم بی‌خبر [یک دم] بهر موجود کردن [عالم]

۱۸- آبی از آسمان فرستادیم / و سپس در زمینش جا دادیم
و باندازه بود [آن باران] / و توانیم نیست کردن آن
۱۹- خلق کردیم از آن برای شما / نخل خرما [و تاکها را] ما
که شما راست میوه‌ها بسیار / و از آنها شوید برخوردار
۲۰- و درختی که طور سینایش / آورد بار و از ثمرهایش،
روغن [زیت] را به بار آرد / نانخورش بر خورندگان دارد
۲۱- چارپایانِ [آفریدهٔ ما] / مایهٔ عبرتند بهر شما
ز آنچه در بطن‌شان نهان مائیم / ما از آن بر شما بنوشانیم
و از آنهاست سودتان [سرشار] / و خورید [از لحومشان] بسیار
۲۲- و بر آنها و بر سفینه سوار، / می‌شوید [از برای سیر و گذار]
۲۳- و به تحقیق نوح [پیغمبر] / به سوی قوم خویش راهسپر،
بنمودیم و گفت با آنان، / که ایا قوم من! خدا را [هان]
بپرستید، چون، خدای دگر / [illegible] ندارید غیر او [بر سر]
[زان خداوند قادر پایا] / هیچ پروا نمی‌کنید ایا؟
۲٤- پس بزرگان قوم او کز پیش / بسپرده‌شان [راه] کفر [اندر کیش]
گفته بودند کاین بجز بشری / چون شما، نیست [عامل] دگری
[با چنین حرفها که میگوید] / بر شما برتری همی جوید،
خواستی گر خدا! [بتان ارشاد] / امر اعزام بر [ملک] میداد
نشنیدیم در حقّ پدران / این چنین گفته‌هایی [از دگران]
۲۵- نَبوَد او بغیر یک مردی / که ورا از جنون بُوَد [دردی]
پس زمانی شوید چشم براه / [تا که از کار او شوید آگاه]
۲٦- [نوح] گفتا [کنون که این کفّار] / کذب خوانند از من این گفتار،
داورا! در قبال این [بهتان] / یاوری کن مرا [به فعل و زبان]
۲۷- وحی کردیم نوح را [اینجا] / که تو با وحی و با نظارت ما
کشتی [خویش] را بساز [و بمان] / تا که از سوی ما رسد فرمان
[آب] چون از تنور زد فوران / جُفتی از هر کدام جانوران،
ببر و نیز اهل خانهٔ خویش / مگر آنان که حکم ما از پیش
متحقّق شده است بر ایشان / پس، تو در باب آن ستم‌کیشان
هیچ با من مگو کلام [و خطاب] / که همانا شوند غرقه [در آب]

۲۸- چون تو و همرهان [شدید سوار] و به کشتی بیافتید قرار
پس بگو: شکر آن خدا را باد کز ستمکاره‌مان رهایی داد
۲۹- و بگو: کردگارم! ای دادار! به چنان منزلی فرودم آر
[که مکانی مبارکش دانی] تو بهین [فرد] میزبانانی
۳۰- بی‌گمان عبرتی است اندر این آزماینده بوده‌ایم [بر این]
۳۱- بعد از آنان [که جمله را بردیم] نسل دیگر پدید آوردیم
۳۲- به یکی‌شان پیمبری دادیم پس بآن مردمش فرستادیم
که خدا را اطاعت [و یساری] بنمایید، چون جز او باری،
می‌ندارید [در تمام جهان] هیچ پروا نمی‌کنید [از آن]؟
۳۳- از بزرگان مردمش تنِ چند [مردمانی به کفر خود پابند]
و به دیدار عالم دیگر [هیچ گاهی] نداشته باور
وز همه ناز و نعمت دنیا داده بودیم‌شان نصیبی ما
بودشان گفته این چنین: این مرد [که برای شما پیام آورد]
نَبُوَد جُز شما یکی انسان [وز همه حال با شما همسان]
[آکل و شُربش چو اکل و شرب شماست [وز همه حیث با شما همتاست]
۳٤- و شما از یکی بشر چون خویش [پای طاعت اگر نهید به پیش]
[رهبری همچو خویشتن دارید] وز چنین حال خود زیانکارید
۳۵- او دهد وعده‌ای [چنین] به شما که چو مُردید و پس شدید فنا
بعد پوسید استخوانتان پاک پس برانگیخته شوید از خاک؟
۳۶- دورِ دور است آنچه را به شما وعده دادند، [وعدهٔ فردا]
۳۷- جز همین زندگانی دنیا بهر ما نیست [عالم عقبا]
بعض ما راست مرگ و بعض دگر زندگانی خود بریم به سر
[از پس رفتن از جهانِ وجود] بعثی از بهر ما نخواهد بود
۳۸- نیست او غیر مردی [از آندست] که [یکی] کذب بر خدای ببست
[به کلام چنین پیام‌آور] ما نخواهیم داشتن باور
۳۹- [هود] گفتا: [کنون که این کفّار] کذب خوانند از من این گفتار،
داورا! در قبال [این بُهتان] یاوری کن مرا [به فعل و زبان]
٤۰- [وحی شد کان کسان] بزودی زود [سخت] خواهند در ندامت بود
٤۱- پس به حقّ بانگ مرگبار [بلند] آن کسان را گرفت [و در افکند]
پس نمودیمشان چنان خاشاک باد بر اهل ظلم [و شرک] هلاک
٤۲- بعد از آنان [که جمله را بردیم] نسل دیگر پدید آوردیم

۴۳- هیچ امّت ز مرگ [و مدّت] خویش نه بماند پس و نه افتد پیش
۴۴- پس رسولان خویش در عالم بفرستاده‌ایم از پی هم
چون رسولی به نزد امّت خویش [بهر ارشاد می‌شدی از پیش]
کذب انگاشتندیش [کفار] پس بیابی [بر این قرار و مدار]
ما بدنبای‌شان بیاوردیم پس [فنا و] فسانه‌شان کردیم
[جز فسانه نماندشان بزمان] لعن بادا به قوم بی‌ایمان
۴۵- همره معجزات [با هر] خویش نیز بُرهان آشکار [از پیش]
موسی و [آن] برادرش هارون [به رسالت] شدیم راهنمون
۴۶- نزد فرعون [داشتیم ارسال] و بزرگان مردمش، [فی‌الحال]
کبر و گردنکشی در افزودند که بزرگی طلب همی بودند
۴۷- پس بگفتند: آوریم ایمان ما همانند خود، به دو انسان؟!
با وجودی که قوم آن دو نفر ننهاده به طاعت ما سر؟!
۴۸- آن دو را کذبگوی چون دیدند پس، ز اهل هلاک گردیدند
۴۹- و همانا نموده‌ایم عطای [استثمالی کتاب بر موسای
بلکه [آن مردمان کفر شعار] ز حکایت شوند برخوردار
۵۰- پور مریم و مادر او را [آن دو بخشداده [نکو خورا]
مستقّر در یکی بلند زمین بنمودیم و داشت ماء معین
۵۱- ای رسولان ز پاکها بخورید و به اعمال نیک راه برید
که بیارید هرچه را بر جای به یقین آگهم بکار شمای
۵۲- بُوَد این اُمّت شما به یقین امّتی واحده [بر روی زمین]
و منم آفریدگار شمای بنمایید پس ز من پروای
۵۳- لیک آن مردمان به کردهٔ خویش تفرقت یافتند [اندر پیش]
هر گروهی به آنچه را دارند دلخوشند [و ز شوق سرشارند]
۵۴- پس [به گرداب جهل‌شان در کار] بهر یک چند [همچنان] بگذار
۵۵- [کافران] این چنین می‌انگارند مال و فرزند آنچه را دارند
که به آنها دهیم‌شان یاری [این چنین است حکمت باری؟
۵۶- ما شتابان به خیر ایشانیم؟ بل ندانند [آنچه ما دانیم]
نه چنین است، بلکه آن سانند که [مفاهیم حقّ] نمی‌دانند
۵۷- و همانا ز خشیت ربّ خویش مردمی را که بیم باشد [بیش]
۵۸- و به آیات ربّ خود ایمان آن کسان کاورند [از دل و جان]
۵۹- و به پروردگار خویش ایشان که نورزند شرک [عیان و نهان]

۶۰- وکسانی که آنچه شایسته است   [به ره حقّ] دهند [و بایسته است]
بدهند و هراسناک از آن   [که پس از طیّ عمر، در پایان]
سوی دادار خویش باز روند   [جانب ربّ بی‌نیاز روند]
۶۱- [در میان کسان] هم آنانند   که به راه نکو شتابانند
و هم ایشان [به نیکی آغازند]   وندران کار پیش می‌تازند
۶۲- ما مکلّف نمی‌کنیم کسی   جز به اندازهٔ توانش، [بسی]
و بُوَد نزد ما یکی مکتوب   کز سر حقّ سخن بگوید [خوب]
[حقّ آحاد بیش و کم نرود]   و بآن مردمان ستم نرود
۶۳- بلکه دلهایشان شده است دچار   [زین حقیقت] به غفلت [بسیار]
[ناروا] کارها جز این دارند   که [همه] عامل چنان کارند
۶۴- تا زمانی که [از برای حساب]   ناز پروردگانشان به عذاب،
ما بگیریم و ناله و زاری   بنمایند [زان گرفتاری]
۶۵- منمایید [این زمان] زاری   نرسد بر شما ز ما یاری
۶۶- وضع این گونه بود کز سوی ما   خوانده می‌شد چو آیه‌ها به شما،
[خود شمایان به خُلق و خوی درشت]   می‌نمودید ز استماعش پشت
۶۷- و به حالی که در برابر آن   می‌نمودید کبر و [تیره] شبان،
حرفها می‌زدید و افسانه   [illegible] سخنانی همه پریشانه
۶۸- هیچ آیا در این سخن ایشان   می‌نباشند [چاره] اندیشان؟
یا که چیزی رسیدشان بر سر   که به اجدادشان نکرد گذر؟
۶۹- نشناسند یا پیمبر خویش   منکر او شوند [بیش از پیش]
۷۰- یا بگویند: شخص پیغمبر   هست او را یکی جنون [بر سر]
نه چنین است، بلکه حقّ آورد   بهر آن مردم [و هدایت کرد]
[لیک اکثر کسان چو نادانند]   حقّ نخواهند [و کاره آنند]
۷۱- از هوسهای آن گروه اگر   پیروی می‌نمود حقّ [یک سر]
آسمان و زمین و هر چه در آن   می‌شدندی تبه بدون گمان
و بُوَد حقّ [همین که ما کردیم]   ذکرشان بهرشان بیاوردیم
و انگه، از ذکرشان [که قرآن است]   آن چنان قوم روی گردان است
۷۲- یا طلب می‌کنی تو از ایشان   اجرتی بهر خویش [نیک بدان]
مزد ربّ تو بیشتر نیکوست   بهترین رازقین [عالَم] اوست
۷۳- و تو [آن سان که هست و میدانی]   به ره مستقیمشان خوانی
۷۴- و همانا کسان که بر عقبا   نگروند، از ره اوفتند جدا

۷۵- ور بـه آنـان شویم رحم‌آور و بـلایی کـه بـودشان بـر سـر
بـاز گـیریم آن بـلا ز ایشـان [بـه هـمان حـال آن بـداندیشان]
پـا بـه طـغیان خـود بیفشارند و بـه سـرگشتگی [بـه‌سر آرنـد]
۷۶- و هـمانا کـه آن کسـان را مـا بـر گـرفتیم بـا عـذاب [و عـنا]
و از آنـهـا [بـه‌درگه بـاری] مـی‌نشد خـاکسـاری و زاری
۷۷- تـا گشـودیمشان بـروی آن بـاب کـه بُـوَد [مـدخل] شـدید عـذاب
[چـونکه فـرجـام خـویشتن دیـدند] نـا امیدی بـه خـود [پسـندیدند]
۷۸- او کسـی هست کـز بـرای شـما آفـریده است گـوشهای شـما
[هـمچنین چشـم و دل [ازو داریـد] چـه سـپاس کـمی بـجای آریـد]
۷۹- هست او آن کسـی کـه روی زمـین سـر شـما را پـدید کـرد [چـنین]
و شـما [بـعد ازیـن عـبور و مـرور] بـسوی او خـواهـید نـزد او مـحشور
۸۰- هست او آنکـه زنـده مـی‌دارد [وز پس عـمر] مـرگ مـی‌آرد
و ازو اخـتلاف لیـل و نـهار و نمـی‌ورزید عـقل [در ایـنکار]؟
۸۱- بـلکه آرنـد مثل آن بـه بـیان کـه بـر اجـداد آمـدی بـه مـیان
۸۲- و بگـویند چـونکه مـا مُـردیم [و بـدامـان گـور سـر بـردیم]
خـاک و سُتخوان شـدیم [بـعدِ هـلاک] بـاز مـبعوث مـی‌شویم [از خـاک؟]
۸۳- و بـه تـحقیق پیشتر بـر مـا و پـدرهایمان [در ایـن مـعنا]
وعـده‌هایی بـدادهانـد ایـنسان ایـن جُـز افسـانه‌های پیش [مدان]
۸٤- گـو: زمین و هـر آنکسی بـه زمین از کـه بـاشد؟ اگـر کـه دانـید [ایـن]
۸۵- زود خـواهـند گـفت: آنِ خـدای گـو: نگیرید پند ازیـن [مـعنای]؟
۸٦- و بگـو: کـیست ربّ عـرش بـزرگ؟ و سـماوات هـفتگانه [سـترگ]؟
۸۷- زود خـواهـند گـفت: آنِ خـدای گـو: نـباید کـنید ازیـن پـروای؟
۸۸- گـو: شـما را اگـر کـه آگـاهی است مـلکوت تـمام، دریـد کـیست؟
خـود امـان مـی‌دهد و لیک امـان در بـر او بـرای کس نـتوان
۸۹- زود گـویند: از خـدا [ی مـجید] گـو: چسـان پس فـریب داده شـوید؟

۹۰- بل، حقّ آوردهایم بر ایشان و خود آنان دروغ [اندیشان]

۹۱- نگزیده خدای فرزندی نیست در جنب وی خداوندی

[گرچنان بود] هر خدا [از پیش] بُرده بودی بیافریدهٔ خویش

یا که بعضی خدا به بعض دگر غلبه جُستی [و شدی برتر]

پس، منزه همی بُوَد دادار ز آنچه میآورند در گفتار

۹۲- برتر است عالم نهان و عیان ز آنچه آرند شرک از و به میان

۹۳- گو: خدایا اگر هران [ز آوان] وعده داده شده است بر ایشان،

بنمایی به [پیش دیدهٔ] من؟ [یا نه، ای کردگار سرّ و علن؟]

۹۴- کردگار منا! میار مرا به صف ظالمان [به هر دو سرا]

۹۵- ما همانا توانِ آن داریم [که ترا پیش دیدگان آریم]

آنچه را وعده میدهیم از خویش به همان بندگان خود [از پیش]

۹۶- با یکی شیوهای که نیکوتر دفع کن [هر چه بد بُوَد] از سر

[ز آنکه] داناتریم ما از آن که بیارند [آن کسان] بزبان

۹۷- و بگو: آفریدگاراامن [جستجو میکنم یکی مأمن]

در برت از وساوس [بسیار] که شیاطین [همی برند بکار]

۹۸- و خدایم! بتو پناه آرم زانکه حاضر شوند [در کارم]

۹۹- بر یکیشان چو پیک مرگ آید [این چنین آرزوی بنماید]:

ای خداوندگارم! [ای دادار] بازگشتم دهید [دیگر بار]

۱۰۰- بلکه در آنچه کردهام اهمال کار شایستهای کنم [الحال]

[لیک] حاشا، یکی مقال است این کاو بُوَد قائلش [به وجه مُبین]

برزخی پیش رویشان برجاست تا بروزی که حشرشان برپاست

۱۰۱- و دمیده شود چو اندر صور هرچه وابستگی بُوَد [منظور]

اندر آن روز میرود ز میان نشوند از [وجود] همپرسان

۱۰۲- آن کسان راکه کفّهٔ اعمال هست سنگین ز خیر [و حسن خصال]،

[در عِداد درست کاراناند] فقط آنان ز رستگاراناند

۱۰۳- آن کسان راکه کفّهٔ اعمال سبک از خیر گشت [و حسن خصال]

زدهاند آن کسان بخویش زیان در جهنّم بُوَند جاویدان

۱۰۴- چهرههاشان [چنان] گدازد نار که ترشرو شوند [و بد دیدار]

۱۰۵- [و بپرستندشان]: برای شما | می‌نشد خوانده، آیه‌ها از ما؟
[و شما بعد استماع کلام] | کذب انگاشتیدشان [به تمام]؟
۱۰۶- پاسخ آرند: ربّ ما! [نکبات] | شد بما چیره و شقاوت [ذات]
مردمی بوده‌ایم ما گُمراه | [غرق گشته به موجهای گناه]
۱۰۷- کردگارا! از آن [جهنّم و نار] | ما [گنه کارها] برون می‌آر
[گر سوی راه رفته پای نهیم] | خود ستم پیشه‌ایم [و روسیهیم]
۱۰۸- گوید: [آنجای] گم شوید و سخن | می‌نیارید در میان با من
۱۰۹- جمعی از بندگان [مؤمن] من | [با من اینگونه داشتند سخن]:
گرویدیم بر تو [ای دادار] | [می نمائیم از تو استغفار]
رحم آور به ما [که رحمانی] | بهترین [فرد] مهربانانی
۱۱۰- [خنده می‌بود بر لبان شما | به همان بندگان مؤمن ما]
بسکه تسخر ز دید [و آزردند] | یادم از خاطر شما بُردند
وین به حالی بُوَد که خنده زدید | به همان مردمان [به وجه مدید]
۱۱۱- [اینک] امروز بهر صبر [و قرار] | که نمودند [خود] بآن رفتار
می‌دهم اجر [صبرشان به کمال] | رستگارند این کسان [الحال]
۱۱۲- و خطاب این بُوَد که با سنوات | [چند] داشتید حیات؟
۱۱۳- پاسخ آرند وقتِ ماندنِ ما | بود در حدّ روزکی [تنها]
یا ز یک روز [اندکی کمتر] | از شمارش گران بپرس [خبر]
۱۱۴- گوید ار داشتید علم [و خبر] | جز کمی می‌نداشتید مقرّ
۱۱۵- بود [بر این نهج] شما را رای | که عبث آفریده‌ایم شمای؟
وز برای شما نخواهد بود | بازگشتی به نزد ما [موجود]؟
۱۱۶- و بزرگا خدا [که مطلق اوست | ذات] فرمانروای بر حقّ [اوست]
نبُوَد غیر از او خدا [ی کریم] | کردگار او بود به عرش عظیم
۱۱۷- هر که در جنب [حضرت داور] | بپرستد یکی خدای دگر،
حجّتی نیست بهر او موجود | با خدایش حساب خواهد بود
[شرک شایان ذات باری نیست] | بهر کفّار رستگاری نیست
۱۱۸- و بگو: ای خدایم! [ای غفّار] | عفو و آمرزشم [نصیب بدار]
رحم آور [به من که رحمانی] | تو بهین [فرد] مهربانانی

۲۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نور (مدنی، ۶۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- این سوره‌ای باشد که بنمودیمش ارسال — [و احکـام آن] واجب نمودیم [و سزاوار]

روشنگر آیاتی در آن کردیم نازل — باشد که از آن پند برگیرید [و تذکار]

۲- مرد و زن [آزاد و بکر اما] زناکار — بر هر یکی صد تازیانه وارد آرید

بر کردگار و روز [پُر هول قیامت] — ایمان اگر [در قلبهای خویش] دارید

بر آن دو [فرد زانی] اندر دین اللّه — [هرگز] نباید بر ترحّم دل سپارید

جمعی گواه از مؤمنان باشند حاضر — بر صحنهٔ تعذیب آن دو فرد [ناظر]

۳- ز انی نباید همسری غیر از زناکار — یا آنکه مشرک، از برای خویش گیرد

[ایضاً] زن زانی بغیر از مرد زانی — یا مرد مشرک، عقد نتواند پذیرد

بر مردم مؤمن حرام است این چنین کار — این است فرمان بر شما از سوی دادار

٤- آنان که تهمت بر زنان [عفّتی خود] — [بهر زنا] آرند [و بهر صدق گفتار]

حاضر نمی‌آرند از خود چار شاهد — شلاقشان هشتاد باشد [کیفر کار]

وانگه، دگر زآنها گواهی می‌نخواهند — زیرا که اینان فاسقند [و زشت کردار]

٥- جز مردمی کز بعد آن [سان زشتکاری] — گیرند با توبت ره کار نکو پیش

زیرا خدای آمرزگار و مهربان است — بخشد خطای بندگان تائب خویش

٦- آنان که تهمت بر زنان [خویش] آرند — [خوانند یعنی همسر خود را زناکار]

وانگه، گواهی غیر خود بر آن ندارند — باید قسم آرند خود، با نام دادار

نام خدا له را از برای صدق [مطلب] — بر لفظ آرد از برای چارمین بار

۷- گوید به بار پنجمین لعن الهی — بادا باو، زیرا اگر کذب است گفتار

۸- زن، چار نوبت گر قسم با نام اللّه — آرد که شوی او ز جمع کاذبین است

اینکار بسردارد از او تعذیب [حدّ] را — [رسم و ره سوگند خوردن این چنین است]

۹- دربار پنجم زن بگوید: خشم دادار — بروی، اگر آن مرد باشد راست گفتار

۱۰- گر بخشش و بخشایش پروردگاری — هم رحمت او بر شما نَبْوَد [به هرکار]

نیز آنکه او فرزانه و توبت‌پذیر است — [البتّه گردد بر شمایان کار دشوار]

۱۱- تهمت بناپاکی زدن را بین [مردم]
آنانکه آوردند، باشند از شما [همان]

شرّی علیه خود مپندارید آن را
بل اندران خیر شما باشد [به پایان]

بر عهده هر یک که این عصیان نمودند
سهمی بُوَد از این گنه کاری مقرّر

و آنکس که بخشی اعظم از آن مرتکب شد
دارد عذابی سهمگین را در برابر

۱۲- آن را چو بشنیدید از بهر چه [اندم]
مردان و زنهایی که بودند اهل ایمان

ظنّ نکو بر خود نبردند و نگفتند
کاین تهمتی باشد [برای ما] نمایان؟

۱۳- بر آن نیاوردند از چه چار شاهد؟
پس، چون گواهان را نیاوردند در پیش

در پیشگاه [کردگار] این گونه مردم
باشند اهل کذب [اندر گفتهٔ خویش]

۱٤- گر بر شما بخشایش و رحمت ز دادار
[در این جهان و آن جهان حاصل نمی‌بود]

در آنچه می‌کردید با هم گفتگو [ها]
می‌بودتان کیفر بزرگ [و وحشت آلود]

۱۵- چون از زبان یکدگر آن را شمایان
چو می‌گرفتید و دهان اندر دهانش

تقریر می‌کردید چیزی و شما را
آگاهی [و علمی] نبُد بهر بیانش

پنداشتید آسان بُوَد آنگونه گفتار
حال آنکه [دادار جهان] داند گرانش

۱٦- از بهر چه وقتی که بشنیدید آن را
خود می‌نگفتید اینکه ما را کی رسد آن؟

تا اندرین بابت کلامی بر لب آریم
پاکا تو و باشد بزرگ اینگونه بهتان

۱۷- بدهد خدا [اینک] شما را پند و اندرز
گر در وجود خویشتن دارید ایمان

[اقدام بر] تکرار منمایید هرگز،
[گر قول یا فعلی] بُوَد مانندهٔ آن

۱۸- روشن کند آیات خود ایزد شما را
دانا و فرزانه بُوَد [تدبیرِ ما را]

۱۹- آنان که خوش دارند بهر اهل ایمان
شایع شود بدنامی [و زشتی پدیدار]

دارند عذابی دردناک [اندر دوگیتی]
داند خداوند و، شما ناآگه [از کار]

۲۰- گر بر شما بخشایش و رحمت ز دادار
[در این جهان و آن جهان حاصل نمی‌بود]

هم اینکه [خود یزدان] رئوف و مهربان است
می‌بودتان کیفر بزرگ [و وحشت‌آلود]

۲۱- پیرو مباشید ای کسان اهل ایمان
[در قول و فعل خویش] از اقدام شیطان

کز گامهای او هر آنکس پیروی کرد
او میدهد بر مُنکر و فحشاء فرمان

بخشایش و رحمت نبودی گر خدا را
بهر شما، فردی ز مجموع شما [هان]

هرگز نمی‌شد پاکدل، امّا خداوند
آن را که خواهد پاک می‌سازد [دل و جان]

پروردگار آری سمیع است و علیم است
[بر گفته‌ها و کرده‌های نوع انسان]

۲۲- آن مالداران و توانمندِ شمایان
هرگز نباید یاد بنمایند سوگند

کز مال خود بر قوم و خویش و بینوایان
بر اهل هجرت [نیز] در راه خداوند

چیزی نبخشایند، بایستی که آنان
بدهند [و آنگه پا براه خویش بنهند]

خود دوست آیا می‌ندارید اینکه دادار
بخشد شما را [و شود راضی و خرسند]؟

[آری خدا آمرزگار و مهربان است
[با آنکه بر می‌گیرد از آیات او پند]

۲۳- بر بانوان پاک و ناآگاه و مؤمن
آنان که تهمت بر زنا را وارد آرند

بی‌شک بدنیا و آخرت ملعون بگردند
[وانگه] عذابی سهمگین در پیش دارند

۲۴- روزی که شاهد دست‌ها، پاها، زبانها
خواهند شد بر هر چه سر بر زد از آنها

۲۵- در آن چنان روزی جزای [عدل و] بر حقّ
دادار بدهد کامل و کافی [و شایان]

و آن مردمان [در آن چنان روزی] بدانند
او هست بی تردید بر حقّ و نمایان

۲۶- ناپاک ز نهایند از ناپاک مردان
ناپاک مردان نیز از ناپاک زنها

[هم] بانوان پاک از مردان پاکند
[هم] پاک مردان پاک زنهار را [به تنها]

از آنچه گویند افتراگویان به ایشان
این مردمانند آنکه پاک و بر کنارند

ز آمرزش پروردگاری بهره‌مندند
[هم] رزق ارزشمند [از دادار] دارند

۲۷- ای مؤمنان جز خانه‌های خویش منهید
پا بر [حریم] خانهٔ افراد دیگر

الّا که بدهید آشنایی و بگیرید
اذن و اجازت [کاین شما را هست بهتر]

گویید پس بر مردم آنجا سلام و
خیر شما باشد در این حالت مقرّر

[با مردمان این است راه و رسم دیدار]
باشد که بپذیرید پند [از حق داور]

۲۸ - در آن سراها گر که فردی را ندیدید | تـا الان نـاید انـدر آن منهید پا را
ور گفته شد: [از آنجای]بـر گـردید، در حـال | رجعت کنید، این پاکتر باشد شما را
سر می‌زند هر گونه فعلی از شما [هان] | دانا بُوَد بـر آن خـداونـد [جهانبان]
۲۹- وارد شدن بر خانه‌های غیر مسکون | هـرگاه در آنـجای کـالای شـما هست
نَـبُوَد گـنه بـهر شـما زیـرا خداوند | آگـاه بـر پنهان و پیدای شما هست
[هـم آنـچه را خـواهید کـردن آشکـارا] | هـم آنـچه را [از دیـدگان غـیر]پنهان
۳۰- مردان مؤمن را بگو: چشمان ببندند | ناموس خود را [همچنین] محفوظ دارند
[ایـنکار] بـاشد پـاکتر از بـهر ایشـان | بی‌شک خدای آگه بُوَد بر آنچه آرند
۳۱- زنهای مؤمن را بگو: چشمان ببندند | ناموس خود را [همچنین] محفوظ دارند
از زینت خود، غیر از آنی کاشکار است | ظاهر نسازند[و بر چشمان نیارند]
هـم روسـری‌ها بـر گـریبانها گـذارنـد | هـم زیـنت خود را همی دارند مکتوم
جُـز از بـرای شـوهران و والد خـود | یـا والد هـمسر [بُوَد این حکم محتوم]
یـا جُز پسرها و ز شوی خود پسرها | یـا جُز پسرهایی از آن خواهر خویش
یـا جـز بـرادرهـا و جـز فـرزندهاشان | یا جُز به نزد بانویی کاو راست [هم کیش]
یـا جـز بـه پیش دیدهٔ ملک یمین‌ها | یـا آن غـلامانی کـه [از زن] بـی‌نیازند
یـا کـودکانی [نـورس و غـیر مُراهق] | [کز جنس زن الحال نادانسته رازند]
[گـو:] پـای کـوبی زنـان آن سـان نـباشد | تـا زیـنت مکـتوم افـتد آشکـاری
بـر درگـه حـقّ، مؤمنان] تـوبت بیارید | بـاشد کـه دریـابید روی رستگاری

۳۲- بـی‌همسران و بـردگان خـویشتن را | هـم آن کـنیزان را کـه نـیکوکار بـاشند

بـر هـمسری بدهید [بر مـردان دیگـر] | آنـان اگـر [کـم مـایه و] نـادار بـاشند

اللّـه از فـضلش بسـازدشان تـوانـمند | دانـا و بگشـاینده مـی‌باشد خـداونـد

۳۳- و آنـهاکه اسباب زنـاشویی نـیابند | ورزنـد عـفاف [و پـاکدامانی] کـه دادار

سـازد ز فـضل خـویش آنـها را تـوانگـر | [و انگـاه بـسر آنـها نـماید کـار هـموار]

از جـملهٔ مـلک یـمین‌هاتان کسـانی | بـاشند اگـر آزادی خـود را خـریدار،

خـیری اگـر یـابید انـدر ذات آنـان | [اینک مـدد کـردن شـما را شـد سـزاوار]

سـهمی ز مـال اللّـه کـه بـخشیده شـما را | بـدهید بـر آن مـؤمنان [نـیک کـردار]

ور آن کـنیزان شـما را عـزم بـاشد | تـا [هـمچنان] مانند عـفیف [و ابـرودار]

وادار بـر فـحشاءشان [هـرگز] مسـازید | تـا بـهره از دنـیای خـود گـیرید [بسـیار]

مجبورشان هرکس ز بعد کُرهشان ساخت | بـاشد غـفور و مـهربانشان ذات دادار

۳٤- سوی شما نازل علی التّحقیق کردیم | [illegible] روشـنگرانـه آیـه‌هایی

در آن مـثالی از نـیاکـان [درج] بـاشد | پـرهیزکاران راست پـند [بـا بـهایی]

۳۵- اللّـه نـور آسـمانها و زمـین است | چـونان یکـی مشکـات بـاشد نـور داور

در آن چـراغـی، و آن بُـوَد در آبگـینه‌ی | و آن آبگـینه چـون یکـی نـجم مـنوّر

پس، از درخـتی آن چـراغ افـرُخته گـردد | کان نی بُوَد شرقیّ و نه غربی [نشان] است

نـزدیک باشد روغـنش گـردد درخشـان | بـا آنکـه آن را آتشـی نـی [در میان است]

آن نور در نور است و هر کس را که خواهـد | در پـرتو نـورش خـدا ره مـی‌نماید

از بـهر مـردم ایـن مَثَل‌ها زد خـداونـد | داناست بر هر چیزی [و آن سان که شاید]

۳٦- داده خـدا بـهر گـرامیداشت فـرمان | از خـانه‌هایی و در آنـها ذکـر نـامش

تسـبیح وی گـویند [انـدر آن مکـانها] | در بـامدادان [نـیز] در هـنگام شـامش

۳۷- [باشند] مردانی که هیچ امر تجارت … یا کار در بیع و شرا [و امر دنیا]

مانع نگرددشان زیاد و نام دادار … هم از زکات و از نماز [و کار عقبا]

وان مردمان را بیم از روزی است هائل … کانجا دگرگون می‌شود [هر] دیده و دل

۳۸- تا کردگار از آنچه را کردند آنان … پاداش ایشان را عطا سازد نکوتر

بر آن بیفزاید ز فضل خویش دادار … وان را که خواهد رزق بدهد [بی‌حدّ و مرز]

۳۹- وان کافران را کرده‌ها چونان سرابی است … کاندر بیابان تشنه آن را آب داند

آنگه که نزدیکش رود [با شوق و شادی] … آبی نیابد [تا که سوز دل نشاند]

حاضر ببیند پس خدا را در بر خود … کاو را بپردازد حساب تام و کامل

باشد سریع اندر شمارش [ذات دادار … آری سریع اندر حساب اما نه عاجل]

۴۰- [کردارشان] یا همچو ظلمتهاست وقتی … بر سطح دریایی عمیق استاده باشد

موجی فرو پوشیده باشد چهرهٔ آن … موجی دگر بر روی آن افتاده باشد

هم بر فراز آن یکی ابری است تاریک … مختلطند برهم لایه‌لا و [بال در بال]

[و آنگه] غریق از دست خود بالا برآرد … او را نبینند ای بسا [مردم در آن حال]

آن را که حق نورش ننماید مقرّر … هیچش نباشد نوری [از کانون دیگر]

۴۱- آیا ندانستی که هر [مخلوق و موجود] … در آسمانها و زمین باشند، [یک سر]،

مشغول بر تسبیح و ذکر کردگارند … [همراه آنان] مرغکان بال گستر؟

دانند هر یک شیوه و رسم نیایش … و آگاه بر کردارشان دادار داور

۴۲- فرمانروایی در زمین و آسمانها … باشد [همه] از آنِ [دادار جهاندار]

سیر و سرانجامِ جهانِ [آفرینش] … باشد [بدون شک و شُبهت] سوی دادار

۴۳- آیا ندانستی خداوند ابرها را … راند، سپس [پیوندشان بر هم نماید؟]

وانگاهشان در هم بیفشارد که بینی … از لابلای [ابر] باران تُند آید

از آسمان و آنگاه ابری کوه مانند … بفرستد از آنجا تگرگ [وحیِ دادار]

بر هر کسی خواهد زند [آن دانه‌ها را] … وز هر که خواهد ردّ کند [آن رمی و آزار]

نزدیک شد تا پرتو رخشان آن برق … از بین بردارد [فروغ جمله] اَبصار

٤٤- از بعد هم آرد شب و روز آن خداوند | کاهل بصیرت را بُوَد این بی‌گمان پند

٤٥- هر جانور را آفرید از آب دادار | بعضی از آنها بر شکم ره می‌سپارند

برخی به هر دو پای ره طیّ می‌نمایند | خیلی بروی چارپاشان استوارند

می‌آفریند کردگار آنرا که خود خواست | بی‌هیچ تردید او به هر کاری تواناست

٤٦- [سوی شما] نازل علی التحقیق کردیم | روشنگرانه آیه‌هایی از سوی خویش

آن را که می‌خواهد، خدا ارشاد سازد | راه [درست و] راست وی را می‌نهد پیش

٤٧- گویند: ایمان بر خدا و بر پیمبر | آورده‌ایم و نیز پذرفتیم فرمان

زان پس گروهی زان کسان اعراض دارند | این دسته [از مردم] نباشند اهل ایمان

٤٨- دعوت سوی دادار و پیغمبر چو گردند | تا حکم بنماید [پیمبر] بین ایشان

آنگاه از آنها گروهی رخ بتابند | [سخت است حکم عدل بهر سُست کیشان]

٤٩- حقّ را اگر دانند آنها جانب خویش | با طاعت و تسلیم روی آرند در پیش

٥٠- آیا بُوَد بیماری اندر قلب‌هاشان؟ | یا آنکه [اندر نفس] شک و شبهه دارند؟

یا بیم دارند از خداوند و رسولش | کایند بر حقّ ایشان ستم در کار آرند

نه، بلکه آن مردم [بدین وصف و بدین حال] | [خود بین مردم] اهل ظلم اندر شمارند

٥١- آنگه که دعوت گردد از افراد مؤمن | از جانب دادار و از سوی پیمبر

تا حکم بنماید پیمبر بین آنان | تنها کلامی این چنین آرند در بر:

ما خود شنیدیم و پذیرفتیم فرمان | این مردمان را رستگاری شد مقرّر

٥٢- آنانکه تابع بر خدایند و رسولش | هم در دل خود بیم از دادار دارند

هم اهل تقوایند [و پروای الهی] | این مردمان اهل فلاح [و کامکارند]

٥٣- سوگندهای سخت خود با نام الله | خواهند خورد [از بهر اینسان حال و کاری]

بهر جهاد ار تو دهی فرمان بایشان | بیرون بیایند [و نمایند از تو یاری]

برگو بایشان: یاد منمایید سوگند | [از امر حقّ] طاعت بباید کرد نیکو

بی‌شک هر آن کاری شما انجام بدهید | پروردگار آگاه و عالم هست [بر او]

٥٤- برگو: اطاعت از خدا آرید برجای | هم پای طاعت از نبی بنهید در پیش
ور رُخ بگردانید [از انجام این کار] | تکلیف پیغمبر بُوَد بر عهدهٔ خویش
هم بر شما تکلیف کار خویش باشد | طاعت کنید از او اگر، یابید ارشاد
جُز کار تبلیغ [صریح و] آشکارا | بر عهدهٔ پیغامبر امری نیفتاد
٥٥- آنان که آوردند ایمان از شمایان | [وز خود نشان دادند کار نیک دینی]
داده است وعده کردگار آن مردمان را | در این زمین بدهد [مقام] جانشینی
آن سان که آن پیشینیان را جانشین کرد | [آنها که می‌بودند پیش از قوم حاضر]
پس دین‌شان کانرا بر آنها می‌پسندد | از بهرشان بدهد [مقام و حکم قاهر]
از بعد خوف و بیمناکی‌شان [سرانجام] | بدهد بآنان [نعمت] امن و امان را
آنها پرستندم و چیزی را نگیرند | با من شریک [امر و تدبیر جهان را]
آنان که کفر آرند زین پس [جای ایمان] | هستند آنان مردمانی نافرمان
٥٦- دارید پابرجا نماز [و نیز از مال | زکات [خویش را دارید معمول]
وز امر پیغمبر به جای آرید طاعت | باشد که بر رحمت شما گردید مشمول
٥٧- کفّار در این سرزمین هرگز مپندار | مر مؤمنان را بر ستوه آرنده باشند
باشد سرانجام و سراشان نار و دوزخ | در بد سرانجام و سرایی [رانده] باشند
٥٨- ملک یمین‌های شما ای اهل ایمان | نابالغانی نیز کز آنِ شمایند
در موقع وارد شدن نزد شمایان | باید که در سه نوبت استیذان نمایند:
پیش از نماز صبح و هنگامی که از ظُهر | تن پوش‌های خویش را از تن برآرید
سوم زمان، بعد از نماز خفتن است آن | زیرا در این سه، پوششی برتن ندارید
زیرا در اطراف شما اندر طوافند، | باهم شما را حشر و نشری در میان است
این سان خدای آیات خود روشن نماید | بهر شما، پس عالم و فرزانه آن است

۵۹- اطـفالتان وقـتی کـه گـردیدند بـالغ | باید بسان دیگر اشخاصی کزین پیش،
کسب اجـازت مـی‌نمودند از شـمایان | خواهند اجازت [بهر وارد گشتن خویش]
آیات خـود ایـن سـان بـیان دارد شـما را | دانـا و فـرزانـه خـداونـد است [ما را]
۶۰- بـر بـانوان یـائسه، آنـان کـه امید | بـهر زنـاشویی [دگـر بـاره] نـدارنـد
نَـبْوَد گـناهی جـامه‌ها [و چـادر] خـود | ـ جز از پی زینت نـمایی ـ پس گـذارنـد
عـفّت اگـر ورزنـد [انـدر پـوشش خـود] | از بـهر آنـان ایـن روش بـاشد نکـوتر
[بر هرچه می‌گویید و هـر فـعلی کـه داریـد] | بـاشد سـمیع و بـاخبر [دادار داور]
۶۱- بر شخص نابینا نه ایـرادی است وارد | بـر لنگ [هـم] وارد نـباشد [هیچ] ایـراد
ایـراد هـم نَـبْوَد بـرای فـرد بـیمار | هم بـر شـما [مانند ایشان حکم افتاد]
گر ز آنچه را در خـانه‌هاتان هست موجود | یـا بـاشد انـدر خـانه آبـاء و اُمّـات
یـا آنـچه را [دانـید] مـی‌باشد فـراهم | [از خـوردنی] در خـانهٔ اخـوان و اخـوات
یـا در سـراهـای عـمو و عـمّه‌هاتان | یـا در سـرای خـالها و خـاله‌ها هست
یـا خـانه‌های دوسـتان و خـانه‌هایی | کـانجا کـلید آن شـما را هست در دست
زانـها‌خورید و بـر شـما نَـبْوَد گـناهی | گر دسته جـمعی صـرف سـازید آن غـذا را
یـا آنکـه مـی‌باشید دور از جـمع خـواهـان | صـرف غـذا در حـالتِ از هـم جُـدا را
در هـر [سـر او] خـانه‌ای وارد چـو گشـتید | باید سلام [اوّل] بـه شخص خـود بگـویید
کـان از تـحیّات الهـی بـوده بـاشد | [ایـن راه مـرضی و مـبارک را بـپویید]
آیـات خـود ایـزد بـیان دارد شـما را | بـاشد خـردورزی نـمایید [آشکـارا]

۶۲- باشند علی‌التّحقیق مؤمن آن کسانی   کانها [به دل] دارند ایمان بر خداوند

دارند هم ایمان [قلبی] بر پیمبر   [باشند بر ایمان خود پایا و پابند]

همداستان گشتند چون باوی به کاری   بی‌اذن او راهی نمی‌پویند [دیگر]

بی‌شک کسانی کز تو می‌خواهند اجازت   دارند ایمان بر خدا و بر پیمبر

پس چون برای پاره‌ای از کارهاشان   کسب اجازت از تو بنمودند، آنگاه

بر هر یکی‌شان خواستی اذن [عمل] ده   وز کردگار از بهر آنان مغفرت خواه

زیرا خداوند ای که دادار جهان است   بر بندگان] آمرزگار و مهربان است

۶۳- خواهید چون پیغمبر [خود] را بخوانید   آن را مدانید آنچنان خواندن [که باری]

[وقت ندای دیگران وگفتگوها]   بین شما مردم بُوَد [معمول و جاری]

بین شما باشند افرادی که از جمع،   خود را نهان و مستتر آرند بر هر

حقّا خدای اینگونه مردم را شناسد   آنان که سر پیچند از امر پیغمبر

باید که اینان بر حذر باشند [از آن روز]   گیرد [فرود] اندر سر آنان بلایی

[یا بهرشان گردد مقدّر از خداوند]   [رنج] و عذاب دردناک [و جانگزایی]

۶۴- دانید بی‌شک آنچه را در آسمانها و بر زمین باشد، بود آن الهی

داند علی التّحقیق اینک در چه کارید   داند چه روزی سوی او گردند راهی

آنگاه [از خوب و بد] اعمال ایشان   [کاندر حیات دنیوی کردند اعمال]

بدهد به آنها آگهی [زیرا] خدایت   دانا به هر چیز است [و هر کاری به هر حال]

۲۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فرقان (مکّی، ۷۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بزرگا آن [خداوندی] که فرقان   برای بندهٔ خود کرد نازل

که تا با آیه‌هایش عالمین را   بُوَد بر دادن هُشدار [عامل]

۲- کسی کاندر سماوات و زمین است   از او فرماندهی [و کاردانی]

و بر نگزیده فرزندی و نَبْوَد،   شریکی بهر او در حکمرانی

همه هرچیز را کرده است موجود   و بر اندازه‌اش تقدیر بنمود

۳- و [اهل شرک] از بهر پرستش   خدایان [دگر] را برگزیدند
که چیزی را ز خود خلقت نکردند   و آنها را دگرها آفریدند
نه دارند از برای خود زیانی   نه جلب سود را خود اختیاری
نه دارند اختیار مرگ و هستی   نه برانگیختن [امر و قراری]
٤- و کفّار [این چنین] گفتند: [قرآن]   بغیر از افترایی، نیست [کاری]
که آن بر ساخته است و جمع دیگر   بُناو دادند در این کار یاری
به تحقیق، اینکه آوردند در پیش   بُوَد بهتان و ظلم [آشکاری]
۵- و یا گفتند: آن افسانه‌هایی است   که بر جای از نیاکان مانده آید
که بهر خویشتن بنوشته آن را   و صبح و شام بروی خوانده آید
٦- بگو: نازل نمودش آنکه آگاه   بتمه اسرار زمین و آسمان است
که [بهر بندگان] آمرزگار است   و [بنگر آنها خدای] مهربان است
۷- وگفتند: این چسان پیغمبری هست   که [چون ما] صرف بنماید غذا را؟
و در بازارها گردش نماید   فرستاده نگردید آشکارا،
به سوی [آن پیمبر] یک فرشته   که همراهش دهد هشدار [ما را]؟
۸- و یا گنجی چرا نازل بر او نیست؟   چرا او را [نه بستان و] نه باغی است؟
که از بار و بر آن [باغ و مزرع]   خورد چیزی [و بنماید به آن زیست]
وگفتند اهل شرک: اینک شما را   جُز از مسحور مردی پیروی نیست
۹- ببین چونت زنند امثال [واهی]   وگمراهند و نایابند راهی
۱۰- بزرگا آنکه گر خواهد کند خلق   ترا نیکوتر و بهتر از این‌ها
و باغاتی که انهار [خروشان]   بود جاری ز ذیل آن [زمین] ها
[اراده گر کند] بهر تو [دادار]   برآرد قصرهایی [برترین‌ها]
۱۱- قیامت را بلی، کردند انکار   و ما بر منکر روز قیامت،
فروزان آتشی آماده کردیم   [که دارد شعله‌هایش استدامت]

۱۲- چو دوزخ بنگردشان از ره دور / کنند اصغاء از آن غرّش [و شور]

۱۳- و چون با دست بربسته به گردن / فرو افتند از آن در تنگنایی

بُوَد آنجا که بردارند فریاد / [طنین و اهلاک و وای وایی]

۱۴- همین امروز منمایید زاری / بسی زاری کنید [و بی‌قراری]

۱۵- بگو: این بهتر است آیا [شما را] / و یا باغ بهشتِ پای بر جای؟

که آنان راست پاداش سرانجام / که وعده داده شد بر اهل تقوای؟

۱۶- بُوَد موجود آنجا هرچه خواهند / و در آنجای جاویدند [و پابای]

و این باشد به نزد کردگارت / یکی وعده که واجب هست [و برجای]

۱۷- و آن روزی که آنان را و هرچیز / پرستیدند آنها جای الله

کند جمع و بگوید: بندگانم، / شماها [از راه من] کردید گمراه؟

و یا خود خواستند آن گمرهی را؟ / [که] نشناسند آنان ره از چاه؟

۱۸- جواب آرند: پاکا این تویی [تو] / نشاید که بر جای تو، داور،

کسی را بهر خود سرور بگیریم / [و از غیر تو ره جوییم و رفتار]

ولی آن مردم و آباءشان را / نمودی اندران حدّ بهره‌بردار

که رفت از یاد آنان پند [قرآن] / و خود گشتند افرادی تبه‌کار

۱۹- به تحقیق آن چنان گفتار [باطل] / سبب گشتند تکذیب شما را

پس اینک نی شما را چاره‌ای هست / نه می‌یابید یاری [و مدارا]

و هر کس از شما باشد ستمگر / [و یا مشرک به حقّ حق داور]

باو خواهیم عذابی را چشاندن / که می‌باشد بزرگ [و دردآور]

۲۰- و ما پیش از تو نفرستاده بودیم / کسی را از رسولان [دل آگاه]

مگر آنان غذا خوردندی [و نیز] / همی رفتند در بازارها راه

و بعضی از شما را مایه کردیم / برای آزمون بعض دیگر

و آیا صبر می‌ورزید [اینک؟] / و ربّت [بر تو] بینا هست [یک سر]

۲۱- و بر دیدار ما آنان که امید
ندارند، آورند این سان سخن را:
چرا بر ما ملک نازل نگردد؟
نبینیم از چه ربّ خویشتن را؟
و استکبار ورزیدند در خویش
و عصیان بزرگی [نیز من را]

۲۲- ملائک را در آن روزی که بینند
نباشد مژده بهر اهل عصیان
[که با آنان پیام این گونه باشد:]
شما را بهره حرمان است [حرمان]

۲۳- و می‌آریم رو بر آنچه سر زد
از آن مردم [به طول زندگانی]
و آن را ما پراکنده بسازیم
همانند غبار [آسمانی]

۲۴- بهشتی‌ها [پسی] خوش جایگاهند
و در آن روز بیش اندر رفاهند

۲۵- و آن روزی که گردد آسمان باز
[ز نازک ابرهای ابیض آنگاه]
ملائک [ز آسمان با امر دادار]
فرود آیند [سوی ارض از راه]

۲۶- و امر حکمرانی در چنین روز
به حق باشد از آنِ [حق] رحمان
و آن روزی بود [بس] سخت و سنگین
برای [خیل] کفّار و ستمران

۲۷- همان روزی که اهل [شرک و] بیداد
گزد دست [دریغ و الدُه] خویش
و گوید: کاشکی بگرفته بودم،
ز پیغمبر ره [ارشاد] را پیش

۲۸- مرا ای وای و واویلای بادا
که من [شخص] فلان را کاش از پیش
نمی‌کردم گزین [از بین مردم]
برای دوستی [و یاری] خویش

۲۹- مرا از پندِ قرآن دور بنمود
پس از آنم که نازل گشت قرآن
مرا بنمود [شیطان] دور و گمراه
بُوَد تنها گذار خلق، شیطان

۳۰- نبی گوید که: قرآن را إلاها
نموده قوم من مهجور [و تنها]

۳۱- نهادیم از گنه‌کاران عدویی
بدینسان از برای هر پیمبر
ترا کافی بُوَد پروردگارت
که می‌باشد ترا هادی و یاور

۳۲- و پُرسد قوم کافر از چه قرآن
نمی‌گردد براو یکباره نازل؟
بدین سان [نازل آید] تا که با آن
[قوی] سازیم و پا برجا ترا دل
و آن را [در حدی شایسته] باشیم
به شیوایی همی قاری [و قائل]

۳۳- نمی‌آرند هیچت قوم کافر مثال [غیر حقّ و ناصوابی]

مگر از روی حقّ و شرح نیکو برایت آوریم [آن را جوابی]

۳۴- [بلی] آنان که بر سوی جهنّم بروی چهره‌ها محشور گردند

ز حیث مرتبه خود بدترین‌اند و گمره‌تر کسان [منظور گردند]

۳۵- به تحقیق آنکه بر موسی بدادیم کتاب آسمانی را [و آنگاه]

ورا هارون که می‌بودش برادر برای یاریش کردیم همراه

۳۶- سپس گفتیم [موسی را] که [اینک] سوی قومی روید [از بهر ارشاد]

که [خود] آیات ما تکذیب کردند سپس نابودشان کردیم [و بر باد]

۳۷- و قوم نوح مستغرق نمودیم که کاذب خوانده بودند انبیا را

و آنان را برای خلق [عالم] یکی عبرت نمودیم [آشکارا]

عذابی دردناک آماده کردیم ستمکاران مشرک [بر خدا را]

۳۸- هم عاد و هم ثمود، اصحاب رسّ را و نیز نسل [و امّت] بسیار دیگر

که می‌بودند فیمابین آنان [و به نابودی کشاندیم یک‌سر]

۳۹- و هر یک را مَثَل‌هایی [بخواندیم] یکایک را به نابودی رساندیم

۴۰- به سوی شهری آنکه رو نمودند که باران بلا بارنده بر آن

نمی‌دیدند آن را یا نمی‌بود امیدی‌شان به حشر و روز پایان؟

۴۱- چو بینندت، نمی‌گیرندت آنان به غیر از ریشخند [و طعنه‌خوانی]

که این باشد کسی کاو را خداوند رسالت داد [و حکم آسمانی]؟

۴۲- نمی‌کردیم اگر ما پایداری [به طاعت از خدایانمان نمایان]

بسا نزدیک می‌بود اینکه ما را کند گمراه از راه خدایان

بدانند اینکه خود گمراه‌تر کیست چو می‌بینند کیفر را [به پایان]

۴۳- تو آیا دیده‌ای آنکس که بر خویش هوای نفس خود چون ربّ خود خواست؟

تو آیا می‌شوی [یار و] نگهبان به او [کاین امر باطل را بیاراست]؟

۴۴- و یا پنداری اکثر آن کسان را … خردورزی است، یا گوش شنیدن؟

بجز چون چارپایانی نباشند … و از آنها اضلّ [در حقّ ندیدن]

۴۵- نیندیشیده‌ای آیا خدایت … چگونه سایه را بنمود تمدید؟

نماید ساکنش گر ز آنکه می‌خواست … و بر آن رهنما سازیم خورشید

۴۶- بگیریمش سپس بر جانب خویش … یکی بگرفتنی کاسان بُد [از پیش]

۴۷- بُوَد او آنکه از بهر شمایان … شبانگه را [بسان] پرده‌ای ساخت

شما را داد آرامیدن از خواب … و روز از بهر جُنب و جوش پرداخت

۴۸- خدای آنکو فرستد بادها را … بشارت بخش [آب] رحمت از پیش

سپس از آسمان نازل نمودیم … یکی آبی مطهّر [از سوی خویش]

۴۹- که با آن [آب باران] زنده داریم … زمینی را که پژمرده [سراسر]

و نوشانیم از آن بر چارپایان … و بر بسیار مخلوقات [دیگر]

[همان حیوان و انسانهای بسیار … که ما دادیمشان عمر مقدّر]

۵۰- به تحقیق اینکه آن راگونه‌گونه … بیانش [illegible] کردیم تا عبرت‌پذیرند

ولیکن اکثر ایشان [به دنیا] … بجز کفران [نعمت] برنگیرند

۵۱- اگر ما خواستیمی [از نخستین] … ز خود مبعوث کردیم [و پدیدار]

به هر شهری [یکی پیغمبری را] … که باشد عامل [هُشدار و] إنذار

۵۲- اطاعت پس مکن از قوم کفّار … و با آنان به سختی جوی پیکار

۵۳- بود او آنکه اندرهم بیامیخت … دو دریا را، یکی شیرین و خوشخوار

وان یک شور و تلخ و بین آندو … یکی حائل مقرّر کرد و سُتوار

۵۴- و او، آنکس که خلقت کرد از آب … یکی انسان [و پیوندی بسیاراست]

هم از سوی سبب [ها] هم نسب [ها] … خداوندت [به هرکاری] تواناست

۵۵- و بر جای خداوند آن پرستند … که ایشان را نه سود و نی زیانی است

وکافر در عداوت با خدایش … [پی طاغوت حقّا] پشتبانی است

٥٦- و نفرستاده‌ایمت جز بشیری	و [نفرستاده‌ایمت جُز] نذیری

٥٧- بگو: من از برای آن [رسالت]	نخواهم از شما مزدی مگر آن،

که فردی جانب پروردگارش	بخواهد تا که گردد رهجویان

٥٨- توکّل کن بآن پروردگاری	که زنده است و نه مرگش [در میان] است

ورا تسبیح گو شو شاکرانه	که جُرم بندگان او را عیان است

٥٩ - همان کس کافریده است آسمانها	و ارض و هرچه را مابین آنهاست

به شش روز و سپس شد چیره بر عرش	و او رحمان [به اهل هر دو دنیاست]

[و اوصاف ورا جویای می‌باش]	از آن [فردی] که آگاه است [و داناست]

٦٠- به آنان چون شود گفته [که اینک]	سجود آرید بر دادار رحمان

[چنین گویند]: رحمان کیست دیگر؟	سجود آریم بر چیزی که فرمان،

تو ما را می‌دهی؟ وانگه، فزاید	رمیدن‌های آن مردم ز ایمان]

٦١- بزرگا آن خداوندی که بنهاد	منازل در سما بهر [کواکب]

و در آنها چراغی هست و ماهی	که [هر یکشان] درخشانند [و ثاقب]

٦٢- [خدا] آنکس بُوَد کاو آفریده است	شب و روز از پی هم در تواتر

که هرکس خواهد از آن پند گیرد	و یا خواهد کند حمد و تشکّر

٦٣- و [می باشند] عباد [حق] رحمان	همانهایی که [چون ره می‌سپارند]

قدم‌ها را فروتن‌وار بنهند	[بایشان جاهلان چون روی دارند]

و [بازِ بری] خطاب آرند در پیش	سلیماله جواب نرم آرند

٦٤- و آنها را که باشد [بهرِ باری]	قیام و سجده و شب زنده‌داری

٦٥- و آناتی که گویند: ای خداوند	بگردان از سرِ ما کیفر نار

چرا، چون [کیفر دوزخ به عاصی]	بُوَد سنگین [و طاقت سوز و بسیار]

٦٦- و آن بدجایگاه و پایگاهی است	[که رحمتگاه مطرود الهی است]

٦٧- و آناتی که چون خواهند انفاق	نه در بخشش کنند اسراف بسیار

نه باشند اهل بخل [و خشک دستی]	میان اینْدو عدلی هست [در کار]

۶۸- و آنانی که در جنب خداوند | ز ربّ دیگری طاعت نیارند
و آنکو کُشتنش حقّ کرده تحریم | قدم از بهر قتلش بر ندارند
مگر کان قتل بناشد از سرحقّ | و آنان کز زنا [جویند پرهیز]
و هر کاو این چنین کردار دارد | بخواهد دید عذابی [دردآمیز]
۶۹- و در روز قیامت کیفر او | دوچندان گردد و با خوار و زاری
[فتد اندر جهنّم] ونـدر آنجای | همیشه بود خواهد ماندگاری
۷۰- مگر آن کس که توبت کار آید | و ایمان ورزد و کردار نیکو
گناهان چنین مردم خداوند | کند تبدیل بر رفتار نیکو
خدای آمرزگار و مهربان است | [بر آنکو می‌نهد آثار نیکو]
۷۱- و هر کس توبه [از افعال بد] کرد | [و بتبشیر اعمال نیکو روی آورد
بدرگاه خداوند [تعالی] | به نهایانی همانا توبه او کرد
۷۲- و نیز آنان که حاضر می‌نیایند | [به جایی کاندران بطلان بدانند]
گذر بر امر لغوی چون نمایند | کریم آسا از آن [دامن کشانند]
۷۳- و نیز آنان که چون بدهندشان یاد | ز سوی ربّشان آیات [انور]
چو کوران و کران وقت شنیدن | بآن برخورد ننمایند [یک سر]
۷۴- و آنانی که گویند: ای خداوند | به ما از همسران و دودهٔ ما
عطا کن روشنایی بخش دیده | و ما را کن زعیم اهل تقوا
۷۵- و ایناانند کز بهر شکیبی | که [در سختی] نشان دادند از خویش،
بهشتی غرفه‌ها را بهره گیرند | [به خوش باش و] سلام آیندشان پیش
۷۶- و در آن جاودان [و ماندگارند] | چه نیکو منزل و مأوای دارند]
۷۷- بگو: [مردم!] شما را گر دعا نیست | خدایم را عنایت از شما خاست
به تحقیق آنکه [حقّ را] کذب دیدید | بزودی کیفر [دائم] شما راست

۲۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ شعرا (مکّی، ۲۲۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲-۱- طا، سین، میم این‌هاست آیات
کز آن روشنگر کتابند

۳- ای بس بفرسایی تو جانت
کآنها چرا ایمان نیابند

٤- خواهیم اگر، از آسمان ما
خود معجزی سازیم نازل

گردن فرود آرند و تسلیم،
گردند آن را در مقابل

۵- پند [نوی] هرگز نیامد
از جانب دادار رحمان

جز آنکه آنان [از سر جهل]
گشتند از آن رویگردان

٦- آنها علی‌التّحقیق آن را
کذبی [از سر تا پا] گرفتند

ماهیّت اخبار چیزی،
کآن را به استهزا گرفتند،

زود است تا از بهر آنان
گردد [به یکباره] نمایان

۷- [این مردمان] آیا ندیدند
[سطح] زمین را تا که در آن

بس گونه‌های پُربها را
رویانده‌ایم [از بهر ایشان]؟

۸- خود مایه‌ای از بهر عبرت
بی‌شک بُوَد موجود در این

لیک اغلبی ز آن جمع مردم
مؤمن نمی‌باشند [بر دین]

۹- دارد خدایت بی‌گمانی
پیروزمندی - مهربانی

۱۰- وانکه که بر موسی خدایت
[اینسان] ندا در داد: [موسی!]

رو جانب قوم ستمگر
[بهر رسالت از سوی ما]

۱۱- وان مردم فرعون [اینا[illegible]
[illegible] نمی‌جویند پروا؟

۱۲- [موسی] بگفتا کردگارم
من بیمناکم [در دل خویش]،

از این که کذّابم شمارند
[از روی فکر باطل خویش]

۱۳- گردد خداوندا دلم تنگ
نَبْوَد زبانم باز [و گویا]

بفرست بر هارون پیامی
[تا باشدم همراه و پویا]

١٤- از بهر آنان در حقّ من
دعواست [بر کار گناهی]

ترسم مرا مقتول سازند
[کار مرا آید تباهی]

۱۵- فرمود: [موسی!] این چنین نیست
با معجزات ما بپویید

ما خود به همراه شماییم
سامع [به هر چیزی که گویید]

١٦- باشید راهی سوی فرعون
گویید: ما پیغمبرانیم

[نزد تو از بهر رسالت]
از کردگار [دو جهانیم]

۱۷- تا آل اسرائیل [اکنون]
با ما فرستی [بی‌چه و چون]

۱۸- گفتا: نپروردیمت آیا
در کودکی با [خویش و همسر]؟

آیا نبردی سال‌هایی
از عمر خود را نزد ما سر؟

۱۹- [اما] تو کردی آنچه بایست
می‌کردی [و اینک چنانی]

[کافر بسر ذی نعمت خود]
ما را ز کافر نعمتانی]

۲۰- گفتا در آن هنگام آن کار [بر دست من بگرفت انجام]
[کز مردم] سرگشته بودم [تا آگه از احوال فرجام]
۲۱- چون از شما بودم هراسان پس، از شما گشتم فراری
حکم [نبوّت از سوی خود] ببخشید بر من [ذات باری]
[بنهاد دادار جهانم] در زمرهٔ پیغمبرانم
۲۲- تو آل اسرائیل را [حال] بر بندگی وادار کردی
این است آن نعمت که منّت از آن [بدوشم بار کردی؟]
۲۳- فرعون گفتا: آن دگر کیست؟ [معنای] ربّ العالمین چیست؟
۲۴- گفتا: اگر ایمان بیاری ربّ سماوات و زمین است
با هر چه فیمابین آنهاست [اویست، ربّ العالمین است]
۲۵- اطرافیان را گفت: آیا می‌نشنوید [این سان قضایا؟]
۲۶- [موسی بپاسخ] گفت: اوست [یعنی] خداوند شمایان
ربّ نیاکان نخستین [از ابتدا تا دور پایان]
۲۷- فرعون، پس گفتا: همانا [اینک] پیمبرتان، که گردید
سوی شما مردم روانه دیوانه باشد، [نیست تردید]
۲۸- او رب شرق و غرب باشد [موسی] بگفتا: ار عقل دارید
با هر چه فیمابین آن هاست [پیدا] و یا پنهان شمارید]
۲۹- [فرعون] گفتا: گر خدایی جز من بخواهی برگزینی
می‌سازم از زندانیانت [illegible] در زندان ببینی]
۳۰- موسی بگفتا: گر برایت معجز بیارم آشکارا
[آنگه، چه خواهی کرد با ما چون بنگری اعجاز ما را؟]
۳۱- گفتا: گرت صدق است در کار آن [معجز خود] را به پیش آر
۳۲- موسی پس آنگاهی در افکند [بر خاک]، آن خود عصا را
ناگاه [با تغییر هیئت] شد اژدهایی آشکارا
۳۳- دستش بر آورد از گریبان ناگاه نوری گشت ظاهر
بینندگان را پیش چشمان نوری که بُد بیضاء و باهر
۳۴- [فرعون] گفتا با بزرگان [آنانکه می‌بودند حاضر]
این مرد بی‌تردید باشد جادوگری دانا [و ماهر]
۳۵- خواهد که با سحرش شما را از ملک‌تان آواره دارد
[در این چه می‌گویید اینک؟ رأی شما در این چه آرد؟
۳۶- گفتند او را با برادرش [با هر طریقی] باز میدار
گِرد آوران [ساحران] را بر شهرها بفرست [بسیار]
۳۷- تا هر که در سحر است آگاه بر درگهت ارسالش [از راه]
۳۸- پس ساحران روزی مقرّر گردآوری گشتند [یکسر]
۳۹- پس گفته شد بر مردمان: [های] خواهید جمع آیید [آنجای؟]

٤٠- تا ما اگر جادوگران مان — پیروز گشتند [اندرین کار]
جوییم از آنسان اطاعت — [نز آنچه موسی دارد اظهار]
٤١- جادوگران چون گرد گشتند — گفتند با فرعون اگر ما،
پیروز گشتیم [اندرین کار] — ما را بُوَد پاداش و برجا؟
٤٢- گفتا: بلی [گر چیره آیید] — از جمله خاصانم شمایید
٤٣- موسی بدآنسان گفت [اینک] — چیزی که اندازند آن،
هستید، اندازید [در پیش] — [تا کارتان گردد نمایان]
٤٤- پس ریسمانهاشان [به میدان] — با چوبدستی‌ها فکندند
گفتند: ما پیروز گردیم — بر عزّت فرعون سوگند
٤٥- موسی سپس افکند عصایش — و آن، [اژدها] ناگاه گردید
مصنوع‌های کذبشان را — [آن اژدها یکباره] بلعید
٤٦- آن خیل جادوگر [در آنجای] — بر سجده افتادند [از پای]
٤٧- گفتند [نک] ما را یقین است — ایمان به ربّ العالمین است
٤٨- بر ربّ موسی، ربّ هارون — [ایمان بیاوردیم اکنون]
٤٩- فرعون گفت: آیا شماها — ایمان بیاوردید بر او؟
پیش از اجازت دادن من — [برگردید سوی دین او رو؟]
بی‌شک یکی استاد و مهتر — او باشد از بهر شمایان
آموخته او ساحری‌تان — [این خود بُوَد امری نمایان]
خواهید دانستن بزودی — دستانتان و پای‌ها را،
برعکس هم خواهم بُبریدن — وانگه بیاویزم شما را
٥٠- [جادوگران پاسخ] بگفتند: — [از گفته‌ات] باکی نداریم
ما [جمله] روی آرنده [اینک] — بر جانب پروردگاریم
٥١- امید داریم اینکه بر ما — بخشد خطایامان خدامان
زان رو که اوّل قوم بودیم — کآورده‌ایم [ایقان و] ایمان
٥٢- پس ما به موسی وحی کردیم — شب، سیر میده بندگانم
تعقیب می‌گردید آنگاه — بی‌شک [از سوی دشمنانم]
٥٣- فرعون، پس گردآوران [زود] — بر شهرها اعزام بنمود
٥٤- [آن جامعان گفتند] اینسان — درباره یاران موسی:
آنان گروهی مردمانند — اندک شمار [اندر بر ما]
٥٥- آن مردمان [بی‌مدارا] — بر خشم آوردند ما را
٥٦- [حال آنکه] ما انبوه [جرّار] — [غرقیم اندر] جنگ افزار
٥٧- زان باغسار و چشمه [و رود] — آواره‌شان کردیم [و مطرود]
٥٨- وان گنجهای [مانده بر جای] — وان خانه‌های [مانده بر پای]
٥٩- [بر آل یعقوب] این چنین ما — میراث بنهادیم آنها
٦٠- خورشید چون تابید [آنگاه] — دنبالشان کردند [در راه]

٦١- چون هر دو دسته یکدگر را   دیدند [اندر راه بر پای]
گفتند پس یاران موسی: در دام افتادیم [اینجای]
٦٢- [موسی] بگفتا: نیست اینسان   با من بُوَد پروردگارم
زود است تا راهم نماید   [تا خود چه باشد راه و کارم]
٦٣- پس ما به موسی وحی کردیم: برزن عصایت را به دریا
بشکافت از هم هر یکی چون   کوه بزرگی بود [برپا]
٦٤- فرعونیان را ما به آنجای   بردیم تا نزدیک دریای
٦٥- موسی و یارانش رهاندیم   [جمعاً به ساحل‌شان رساندیم]
٦٦- وان دیگران را غرق کردیم   [در دامن دریا سپردیم]
٦٧- بی‌هیچ شکّی عبرتی هست   در این، برای اهل ایقان
بر اغلب آنان نمی‌بود   [بر جان و بر دل نور] ایمان
٦٨- حقّا خدایت [آن چنان است]   با عزّت است و مهربان است
٦٩- [پس تو] برای آن کسان [هان]   احوال ابراهیم بر خوان
٧٠- از والد و قومش چو پرسید: [اینک] چه چیزی می‌پرستید؟
٧١- گفتند: [آری] ما به بُت‌ها   طاعت‌گریم و عاکفانیم
در خدمت آنها [زمان‌هاست]   [ما بت‌پرستان] [خانقانیم]
٧٢- [پرسید ابراهیم]: آیا،   وقتی که آنها را بخوانید،
[دارند نیروی شنیدن؟   بپذیرند آنچه خود بر لفظ رانید؟]
٧٣- آیا شما را سود دارند؟   یا خود زیان‌تان بار آرند؟
٧٤- گفتند: نه، امّا چنین کار   ز آباء خود دیدیم [بسیار]
٧٥- پرسید ابراهیم: آیا   در آنچه [اینک] می‌پرستید
آیا تأمّل می‌نمایید؟   [در حالت اندیشه هستید؟]
٧٦- [هم] با شمایم این سخن هست   [هم بر نیاکان کهن هست]
٧٧- [دانید این مطلب که آنان]   بر من [تمامی] دشمن استند
بر عکس ربّ العالمینی   [کاو را خلایق می‌پرستند]
٧٨- آنکس که بر من زندگی داد   [و آنکس] مرا بنماید ارشاد
٧٩- آنکس که او سیرم بدارد   [و آنکس که] سیرابم برارد
٨٠- آنکس که گشتم چونکه بیمار   [برهاندم از درد و آزار]
٨١- آنکس که می‌آرد مماتم   و آنگاه می‌بخشد حیاتم
٨٢- هم آن کسی باشد که امید   دارم [از او اینگونه بر دل]:
روز جزا جُرمم ببخشد   [و آمرزشم گردد به حاصل]
٨٣- حکمت بمن بخشای [یا حقّ]   بر صالحانم ساز ملحق

۸۴- در بین امتهای آتی ... از بهر من بنما مقرّر،
گوینده‌ٔ [گفتار] نیکو ... [تا گویدم ذکر نکوتر]

۸۵- [وآنکه] مرا میراث پرداز ... از جنّت پُر نعمت و ناز

۸۶- [خود] والدم را عفو فرمای ... کز گمرهان بود او [به دنیای]

۸۷- روزی که آید بعث [در پیش] ... خوارم مکن [با کیفر خویش]

۸۸- روزی که [در آن] مال و اولاد ... سودی نخواهد [بر کسی] داد

۸۹- جُز اینکه انسانی دلی را ... آرد بدرگاه الهی
پیراسته [از شک و از شرک ... دور از ملاهی و مناهی]

۹۰- بر مردمانِ اهل تقوا ... جنّت شود نزدیک [مأوا]

۹۱- دوزخ شود پیدا [و ظاهر] ... بر مردم گمراه [و کافر]

۹۲- گفته شود [آنکه] بآنها: ... چیزی که جای [حقّ رحمان]
خود می‌پرستیدید [اینک] ... اندر کجا هستند ایشان؟

۹۳- آیا به یاری‌تان [شتابند]؟ ... یا آنکه خود یاری بیابند؟

۹۴- ایشان وگمراهان [به یکبار] ... افتند اندر آن نگونسار

۹۵- با لشکر ابلیس جمعاً ... در حالتی کاندر جهنّم،

۹۶- با یکدگر دارند پرخاش ... [illegible] این گفتار با هم:

۹۷- تا لله ما [راه خدا را] ... گمراه بودیم آشکارا

۹۸- زیرا شما را ما برابر ... کردیم با [دادار داور]

۹۹- ننمود جُز خیل گنه‌کار ... [illegible] گمراهی گرفتار

۱۰۰-۱۰۱ - اکنون شفیعی در میان نیست ... ما را و، یاری مهربان نیست

۱۰۲- ای کاش برگشتی [به دنیا] ... می‌بود ما را بار دیگر
تا می‌شدیم از اهل ایمان ... [مؤمن برب و روز محشر]

۱۰۳- بی‌هیچ شکّی عبرتی هست ... در این، برای اهل ایقان
بر اغلب آنان نمی‌بود ... [بر جان و دل نوری] ز ایمان

۱۰۴- حقّاً خدایت [آن چنان است] ... پیروزمند و مهربان است

۱۰۵- پیغمبران را مردم نوح ... تکذیب می‌کردند [یک سر]

۱۰۶- گفتا اخوشان نوح: پروا، ... از مشرکان نَبوَد [ز داور]؟!

۱۰۷- باشم امین پیغمبری من ... [ای مردمان اینک] شما را

۱۰۸- پس از خدا پروا نمایید ... هم پیروی جویید [ما را]

۱۰۹- از بهر آن [تبلیغ و پیغام] ... مزدی نخواهم از شمایان
جُز نزد ربّ العالمین نیست ... پاداش کار من [به پایان]

۱۱۰- پس از خدا پروا نمایید ... هم جانب من پیرو آیید

۱۱۱- گفتند: ایمان بر تو آریم؟ ... وقتی که [اوباش و] اراذل،
از تو اطاعت می‌نمایند؟ ... [وندر ره و رسم تو مایل؟]

۱۱۲- [نوح این چنین] گفتا بپاسخ   من می‌نباشم [هیچ] آگاه
از [کُنه] آن کاری که سر زد   از آن‌چنان مردم [به هر راه]
۱۱۳- [این را] اگر بر درک آرید   [تا خود حساب آن کسان چیست]
جُز بر [ید] پروردگارم   کار و حساب آن کسان نیست
۱۱٤- من طرد سازنده نباشم   از بهر اهل [دین و] ایمان
۱۱۵- من غیر روشنگر نذیری   خود می‌نباشم [حسب پیمان]
۱۱٦- گفتند [آن کفّار]: کای نوح   گر دست [از ما] بر نداری
[این را بدان کز جانب ما   محکوم حکم] سنگساری
۱۱۷- [پس نوح] گفتا: مردم من،   کاذب شمردندم خدایا!
۱۱۸- پس داوری کن بین ما ها   آن سان که شایسته است و بایا
من را و مؤمن همرهانم   برهان خدایا [زین بلایا]
۱۱۹- پس او و همراهان او را   در داخل کشتی [بخواندیم
آن کشتی مملو از کالا   و ز مردم و حیوان] رهاندیم
۱۲۰- وامساندگان را در پی آن   کردیم مستغرق به طوفان
۱۲۱- بی‌هیچ تردید آیتی هست   در [این] برای اهل ایقان
لیکن فراوانشان نبودند   [illegible] ردیف] اهل ایمان
۱۲۲- حقّاً خدایت [آنچنان است   پیروزمند و مهربان است
۱۲۳- پیغمبران را مردم عاد   تکذیب می‌کردند [یک سر]
۱۲٤- گفتا اخوشان هود: پروا[illegible]کشان نبوَد [ز داور]؟!
۱۲۵- باشم امین پیغمبری من   [ای مردمان اینک] شما را
۱۲٦- پس، از خدا پروا نمایید   هم پیروی جویید [ما را]
۱۲۷- از بهر آن [تبلیغ و پیغام]   مزدی نخواهم از شمایان
جُز نزد ربّ العالمین نیست   پاداش کار من [به پایان]
۱۲۸- آیا به هر برجسته جایی   سازید بازیچه بنایی؟
۱۲۹- پی می‌نهید [اندر دل خاک]   پس کوشک‌های [استواری؟
تا اینکه جاویدان بمانید   با این چنین امّیدواری؟!
۱۳۰- چون دست بگشایید [در کار]   باشید چون افراد جبّار
۱۳۱- پس، از خدا پروا بدارید   از من ره طاعت سپارید
۱۳۲ - پروا کنید از آن خدایی   کاو بر شما یاری رسانید
[از بهر آن کاری که دارید]   در باب آن چیزی که دانید
۱۳۳- با [بخشش] انعام و اولاد   او بر شما یاری فرستاد
۱۳٤- هم باغها [و سایه‌ساران]   هم چشمه‌ها ای خوشگواران!
۱۳۵- روزی که کیفر بس گران است   من بر شما ترسم از آن است
۱۳٦- گفتند: ندهی یا دهی پند   ما راست یکسان [از چه و چند]

۱۳۸ - ۱۳۷- این جز ره پیشینیان نیست   ما را عذابی در میان نیست
۱۳۹- اینگونه تکذیبش نمودند   نابودشان کردیم [یک سر]
البتّه در این عبرتی هست   مؤمن نمی‌بودند اکثر
۱۴۰- البتّه [دادارت چنان است]   پیروزمند و مهربان است
۱۴۱- قوم ثمود آورد تکذیب   بر انبیاء [ما، سراسر]
۱۴۲- صالح اخوشان گفت: پروا   از شرکتان نَبوَد [ز داور]؟
۱۴۳- باشم امین پیغمبری من   [ای مردمان، اینک] شما را
۱۴۴- پس، از خدا پروا نمایید   هم پیروی جویید [ما را]
۱۴۵- از بهر آن [تبلیغ و پیغام]   مزدی نخواهم از شمایان
جُز نزد ربّ العالمین نیست   پاداش کار من [به پایان]
۱۴۶- با وضع و حالی کاندر اینجاست   [آیا شما را می‌گذارند؟
در دامن امن و تنعّم   [آیا شما را می‌سپارند؟]
۱۴۷- در باغها و چشمه ساران   در نخل بُن‌ها، کشتزاران
۱۴۸- کان را ثمرهای لطیف است   [ایستاده اندر شاخساران]
۱۴۹- وان کوهها را می‌تراشید   [با وضع و شکل] ماهرانه
تا از برای خود بسازید   آنجا [اقامتگاه و] خانه
۱۵۰- پس از خدا پروا بدارید   وز من ره طاعت سپارید
۱۵۱- بر مُسرفین پیرو مباشید   [در کارها] از امر ایشان
۱۵۲- آنان که بنمایند افساد   در این زمین [آن کفرکیشان]
وز بهر اصلاح [تباهی]   [ننهند گامی هیچ گاهی]
۱۵۳- گفتند: اینست و جُز این نیست   باشی تو از افراد مسحور
۱۵۴- جزُ یک بشر چون ما نباشی   اینک گرت صدق است منظور،
بر ما بیاور معجزی را   [گر باشدت اینکار مقدور]
۱۵۵- گفت: این یکی ناقه است و باشد   آبشخوری او را [مقدّر]
و آبشخور روزی شما راست   [هر یک بجای خود مقرّر]
۱۵۶- آزار منمایید آن را   کاید شما را جمله بر سر،
[از سوی دادار جهانبان]   روز عذابی [رعب‌آور]
۱۵۷- کردند پی آن ناقه [و زود]   [حاصل ندامت بهرشان بود]
۱۵۸- بگرفت ایشان را عذابی   [اندر پی آزار حیوان]
بی‌هیچ تردید آیتی هست   در این [برای اهل ایقان]
واکثر از آن مردم نبودند   [در زمرهٔ] اصحاب ایمان
۱۵۹- حقّا خدایت [آنچنان است]   پیروزمند و مهربان است

۱۶۰- پیغمبران را مردم لوط　　تکذیب بنمودند [یکسر]
۱۶۱- گفتا اخوشان لوط: پروا　　از شِرکتان نَبْوَد [ز داور]؟
۱۶۲- باشم امین پیغمبری من　　[ای مردمان اینک] شما را
۱۶۳- پس، از خدا پروا نمایید　　هم پیروی جویید [ما را]
۱۶۴- از بهر آن [تبلیغ و پیغام]　　مزدی نخواهم از شمایان
جُز نزد ربّ‌العالمین نیست　　پاداش کار من [به پایان]
۱۶۵- از بین انسانها، [مباشر　　گردید، با جنس مذکّر؟!
۱۶۶- وان همسرانی کافریده است　　بهر شما [دادار اکبر]
وا می‌نهید؟ آری شمایید　　قومی تجاوزکار [و خودسر]
۱۶۷- گفتند [آن کفّار]: ای لوط　　گر دست [از ما] بر نداری
[این را بدان کز جانب ما]　　از راندگان [این دیاری]
۱۶۸- گفتا یکی [سرسخت] دشمن　　باشم بافعال شما من
۱۶۹- پروردگارا ده رهایی　　من را و اهل دودمانم
از شرّ آن فعلی که دارند　　[ای کردگار مهربانم]
۱۷۰- او را و اهلش را تمامی　　آنگاه [از کیفر] رهاندیم
۱۷۱- غیر از زن پیری از آنان　　کز ماندگان می‌بود [ماندیم]
۱۷۲- پس [هر که بُد زان قوم موجود　　یکبارگی] کردیم نابود
۱۷۳- بر آن کسان بارانی [از سنگ]　　از بهر کیفرشان فشاندیم
بر مُنذَرین مردم، چه بد هست!　　[کیفر که بر آن قوم راندیم!]
۱۷٤- بی‌هیچ تردید آیتی هست　　در این برای اهل ایقان
واکثر از آن مردم نبودند　　[در زمره‌] اصحاب ایمان
۱۷۵- البته دادارت [چنان است]　　پیروزمند و مهربان است
۱۷۶- پیغمبران را اهل «آیکه»　　تکذیب بنمودند [یک جای]
۱۷۷- گفتا شعیب آنکه بایشان　　[از شرک] ننمایید پروای؟
۱۷۸- پیغمبری باشم امین من　　[ای مردمان اینک] شما را
۱۷۹- پس، از خدا پروا نمایید　　هم پیروی جویید [ما را]
۱۸۰- از بهر آن [تبلیغ و پیغام]　　مزدی نخواهم از شمایان
جُز نزد ربّ العالمین نیست　　پاداش کار من [به پایان]
۱۸۱- پیمانه را بدهید کامل　　از کم‌فروشان [هم] مباشید
۱۸۲- سنجید با میزان [بر حقّ]　　[اهل اَدایِ کم مباشید]
۱۸۳- اجناس مردم را به آنان　　مدهید کم [در وقت دادن]
افساد منمایید در ارض　　[پا را بروی حقّ نهادن]

۱۸٤- پروا نمایید از خداوند   آن کاو شما را خلق بنمود

هم امتِ پیش از شما را   [در ملک هستی] کرد موجود

۱۸۵- گفتند: جز این نیست [منظور]   باشی تو از افراد مسحور

۱۸٦- جُز یک تنت چون خود [نخوانیم]   بی‌شک ترا کذّاب دانیم

۱۸۷- [و انگاه گفتندش به تسخر]   صدقت اگر باشد به گفتار،

لختی ز [طاق] آسمان را   بر [فرق] ما اینک فرود آر

۱۸۸- گفتا هران تان کاید از دست   ربّم بآن آگاه‌تر هست

۱۸۹- کذّاب دانستندش انگاه   بگرفتشان ز انروی کیفر

بر شکل ابری سایه افکن   زور عذابی هول‌آور

۱۹۰- بی‌هیچ تردید آیتی هست   در این برای اهل ایقان

و اکثر از آن مردم نبودند   [در زمره] اصحاب ایمان

۱۹۱- البتّه [دادارت چنان است]   پیروزمند و مهربان است

۱۹۲- بی‌شُبهه آن نصّ مُبین است   مُنزل ز ربّ العالمین است

۱۹۳- بر قلب تو بنمود نازل   روح‌الامین [جبریل] آن را

۱۹٤- تا عامل هشدار باشی   [بر] مردمان این جهان را]

۱۹۵- در تازی شیواست [قرآن] ...   [و در] صحف [مسطور گشته]

۱۹٦- [در نامه‌های آسمانی]   زانِ [رسولانِ] گذشته

۱۹۷- آیا نشان [صدق] نَبوَد،   بر عالمانِ [آل یعقوب؟]

کز [پیش آن را] می‌شناسند   [یا صورتی معلوم و مطلوب؟]

۱۹۸- نازل اگر ما کرده بودیم   آن را به بیگانه زبانها

۱۹۹- وانگاه می‌خواندش بایشان   مؤمن نگشتندی به آنها

۲۰۰- اینسان نمودیمش پدیدار   بر قلب افراد گنه کار

۲۰۱- ایمان نمی‌آرند بر آن   الاّ در آن هنگام [معهود]

کانها [به چشم خویش] بینند   [رنج و] عذاب دردآلود

۲۰۲- کاید بران مردم بناگاه   وآنان نمی‌باشند آگاه

۲۰۳- انگاه گویند این سخن [زود]:   مُهلت برای ما توان بود؟

۲۰٤- آن مردمان پس می‌شتابند   تا کیفر ما را بیابند؟

۲۰۵- بنگر اگر تا سالِ [چندی]   بدهیم‌شان ما بهره‌مندی،

۲۰٦- دادیمشان از آنچه انذار   آید سوی ایشان [به یکبار]

۲۰۷- وآن بهره‌مندی‌شان که می‌بود   حاصل نیارد بهرشان سود
۲۰۸- ما [اهل] شهری را [به کیفر]   نابود ننمودیم [یک بار]
جُز آنکه آنها داشتندی   هشدار گویانی [سزاوار]
۲۰۹- [و آنسان به کار] پند دادن   ما از ستمکاران نبودیم
۲۱۰- نازل نکردندش شیاطین   [این ره به آنها ناگشودیم]
۲۱۱- [اینگونه حقّی را ندارند]   وینگونه کاری را نیارند
۲۱۲- زیرا که آنان ز استماعِ   وحیِ [الهی] بر کنارند
۲۱۳- دیگر خدایی [بهر طاعت]   [هرگز] مخوان در جنب دادار
خواهی ز کیفر دیدگان بود   گر این چنین باشد ترا کار
۲۱۴- بر خاندان و دودمانت   هشدار ده [از جانب من]
۲۱۵- با مؤمنانِ پیروِ خویش   می‌باش پُر مهر و فروتن
۲۱۶- [از امر تو هرگاه] آنان   پیش آورند عصیان [و طغیان]
برگو: من از فعلی که دارید   بیزارم [و ناراضی از آن]
۲۱۷- بر ربّ عزّتمند و پُرمهر   [در کارهایت] تکیه بنمای
۲۱۸- آنکو ترا بیند به وقتی   [بهر عبادت] خیزی از جای
۲۱۹- هم گشتنت را با مُصلّین   [بیند خداوند تعالای]
۲۲۰- زیرا که او باشد شنوای   [بر امور خلق] دانای
۲۲۱- آگه کنم [آیا شما را]   بر اینکه شیطان‌ها [بدنیا،]
سوی چه کس گردند نازل؟   [با نیّت افساد و اغوا؟]
۲۲۲- باشند خود وارد شونده   بر عاصی تهمت زننده
۲۲۳- خود مستمع باشند و اکثر   گفتارشان کذب است [یک سر]
۲۲۴- از شاعران [کفر پیشه]   گمراه مردم پیروانند
۲۲۵- آیا نمی‌بینی که آنان   در هر بیابان گمرهانند؟
۲۲۶- ز آنگونه می‌آرند گفتار   کان را نباشند اهل کردار؟
۲۲۷- جُز آنچنان مردم که [بر دل]   ایمان [به حقّ] آورده باشند
کردارهای نیک و شایان   [در زندگانی] کرده باشند
وان مردمانی کز خداوند   بسیار می‌آرند بر یاد
وآنان که بعد از دیدن ظلم   بگرفته‌اند [از مدّعی] داد
آنان که اهل ظلم بودند   زود است تا گردند آگاه
تا بر کجا خواهند بردن   بر بازگشتگاه خود راه

۲۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نمل (مکّیّ، ۹۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- طـا و سـین آیـات قرآن است ایـن   وان کـتـابی [آشکـارا و] مـبین
۲- مـؤمنان را مـژده بـخش و رهـنمود   هست، [تـا دارنـدهٔ ایـمان کـه بـود]
۳- آن کسـانی کـه نماز خود بـه پـای   مـی‌بدارنـد [و بـیارندش بـه جـای]
هـم زکـات [مـال خـود] سـازند ادا   هـم یـقین دارنـد بـر روز جـزا
۴- آن کسـان را کـه نـمی‌باشد یـقین   بـر [وجـود و بـود] روز واپسین،
بـی‌گمان در دیـدهٔ [پـندارشـان]   زیب مـی‌بخشیم بـر کـردارشـان
[هـمچنان] سـرگشته‌انـد [و دربـدر]   [در ضـلالت از حـقیقت بـی‌خبر]
۵- این کسان هستند کاندر پیش [پـای]   کـیفری دارنـد سـخت [و جـانگزای]
در قـیامت [هـم ز هـر فـرد بشـر]   مـیبرند ایـنان زیـان بـیشتر
۶- هـم تـو قرآن را فراگیری [بـدان]   از بـرِ فـرزانـه‌ای آگـه [بـه آن]
۷- چونکه موسی گفت این با اهل خویش،   آتشی افـرُخته مـی‌بینم [بـه پـیش]
[جـانب آن شـعله بـنمایم گـذر]   تـا شـما را زود از آن آرم خـبر
یـا شـما را اخگـری آرم [بـه بـر]   گـرم گـردید [از تـف آتش] مگـر
۸- چـون بـیامد [موسی] انـدر نـزد آن   داده شد ویـرا نـدا [ایـن سـان کـه هـان]:
هـرکرا نـزدیک آتش هست جـای   [چـه کـه] در اطـراف آن [بـنهاده پـای]
او بـرکت یـافته [وز کـردگار   خـیر بسـیارش بُـوَد در روزگـار]
پـاک و بی‌عیب آن خداونـدی کـه هست   حکـمرانـی جـهانهایش بـدست
۹- [هـان] ایـا مـوسی! منم پروردگار   ایـن مـنم پیروز و فـرزانـه [بکـار]
۱۰- درفکـن [اینک] عـصایت را ز دست   دیـد چـون آن را کـه در جـنبیدن است
گـویا مـاری است، گـردانـید روی   بـر نگـردانـید چـهره [سـوی اوی]
[گـفته شـد] موسی! مکن خوف انـبیا   نـزد مـن بـیمی بـه دل نـدهند جـا
۱۱- غـیر آنکس کـاو ستمگر بوده است   پس بـه احسـانش بَـدَل بـنموده است
بـعد تـرک سـوء کـردار آن زمـان   یـا بـدم آمـرزگار مـهربان
۱۲- دست خـود را در گـریبانت بـبر   تـا از آن نـور و فـروغ آیـد بـدر
خـالی از بـیماری است آن نـور [نیز]   مـعجز نُـه‌گـانه را بـرگیر [و خـیز]
جـانب فـرعون و قـومش شـو روان   زانکـه ایشـان فـاسقند [و تـیره جـان]
۱۳- [لیک] چـون روشـنگران آیـات مـا   آمـد انـدر نـزد آن قـوم [دغـا]
[از ره تکـذیب] گـفتند ایـن چـنین: سحر بـاشد ایـن، [یکی سحری] مبین

۱٤- چون ستم می‌بود و طغیان کارشان ‌‌‌‌ روی بنهادند بر انکارشان
هم [در آن طغیان که بر سر داشتند] ‌‌‌‌ در دل [آن آیات] باور داشتند
[نیک] بنگر کاخرِ اهلِ فساد ‌‌‌‌ [روی خذلان بر کجا خواهد نهاد]
۱٥- ما به داود و سلیمان راستی ‌‌‌‌ دانشی کردیم عطا [بی‌کاستی]
هر دو می‌گفتند: شکر آن داوری ‌‌‌‌ کاو بما بخشید فضل و برتری،
بر بسا از بندگان خویشتن ‌‌‌‌ کاهل ایمانند [در سرّ و علن]
۱٦- پس سلیمان ارث از داود بُرد ‌‌‌‌ [حال خود با مردمان اینسان شمرد]:
مردمان! فهم زبان مرغکان ‌‌‌‌ داده شد بر ما [ز دادار جهان]
نیز بخشش‌ها [ز سوی کردگار] ‌‌‌‌ این [مرا] باشد عطایی آشکار
۱۷- پس سلیمان را [تمامی] جنود ‌‌‌‌ جنّ و انس و مرغکان [هر کس که بود]
[جملگی در حضرتش] گرد آمدند ‌‌‌‌ پس بیکدیگر همه ملحق شدند
۱۸- تا که بر وادی موران آن سپاه ‌‌‌‌ [راجل و راکب همه] بردند راه
گفت موری:های موران [بشنوید] ‌‌‌‌ بر درون خانه‌ها پنهان شوید
تا سلیمان و سپاهش بی‌خبر ‌‌‌‌ جسمتان در هم نکوبند [الحذر]
۱۹- چون سلیمان این سخن از او شنود ‌‌‌‌ [شاد] از بهر تبسّم لب گشود
گفت: یاربّ کن مرا توفیق عطای ‌‌‌‌ تا بجای آرم ترا حمد و ثنای
بهر نعمت‌ها که بنمودی نصیب ‌‌‌‌ بر من و بر والدینم [ای حبیب]
[نیز آن کن] تا کنم آنگونه کار ‌‌‌‌ کان ترا باشد پسند [ای کردگار]
هم مرا با رحم خود پروردگار ‌‌‌‌ در ردیف صالحان خود در آر
۲۰- جُست پس از حالت مرغان خبر ‌‌‌‌ گفت: پس من را چه حال آمد بسر؟
می‌نبینم هُدهُد [اندر این زمین] ‌‌‌‌ شاید آن باشد ز [جمع] غائبین!
۲۱- میدهم او را عذابی بس گران ‌‌‌‌ یا سرش را می‌بُرم، الاّ که آن،
[از برای غیبت خود] پیش ما ‌‌‌‌ آشکارا حُجتی سازد اَدا!
۲۲- هُدهُد آنکه مدّتی را نی دراز ‌‌‌‌ ماند غایب وانگهی برگشت باز
آمد و گفتا: شدم آگاه از آن ‌‌‌‌ [ای سلیمان] کز تو می‌باشد نهان
از سَبا آورده‌ام بهرت خبر ‌‌‌‌ کز یقین [و صدق] باشد بهره‌ور

۲۳- یافتم من بانویی را [کامکار] حکمران بر مردمان [آن دیار]

بود آن زن بهره‌مند از هر نعیم داشت تخت [و دستگاهی بس] عظیم

۲٤- یافتم او را و قومش را [همه] جای [ادار جهان بی‌واهمه]،

سجده می‌بُردند مر خورشید را پس چنان رفتار و کار و دید را،

کارشان ابلیس پیش چشمشان زیب و زینت داده بود [و خوش نشان]

گشته سدّ راهشان از راه راست [هیچ کس زآنها هدایت می‌نخواست]

۲۵- تا که ننمایند سجده بر خدای [آن خداوندی] که سازد برملای

آنچه را در آسمانها و زمین هست ناپیدا [ز دید آن و این]

[نیز] میداند هر آنچیزی نهان، می‌کنید از او و یا دارید عیان

۲٦- او خدا و غیر از او نی [در جهان] خالق عرش عظیم است او [بدان]

۲۷- پس [سلیمان] گفت: می‌بینیم این راست گو باشی و یا از کاذبین

۲۸- [پس تو اکنون] نامهٔ من را ببر نزد آنان افکنش، پس در گذر

درنگر تا خود چه پاسخ آورند [نامهٔ] ما را چگونه بنگرند؟

۲۹- گفت [بلقیس]: ای بزرگان [وطن] نامه‌ای آمد گرامی نزد من

۳۰- نامه باشد از سلیمان [عظیم] [و] بود: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

۳۱- گوید: از من سر متابید [این زمان] از در تسلیم آیید [و امان]

۳۲- گفت [بلقیس]: ای بزرگان [سربسر] باز آرید اندرین کارم نظر

زانکه با اندیشه و افکار خویش هیچ کاری را نبردم من به پیش

جُز که در کارم شما حاضر بُدید [بر امور کشورم] ناظر شدید

۳۳- پس بگفتند [آن بزرگان و سران] ما توانمندیم و هم رزم‌آوران

سهمگین باشیم روز کارزار [جملگی جنگاور و دشمن شکار]

امر امر تست [ما را رای نیست] [نیک] بنگر تا که فرمان تو چیست؟

۳٤- گفت: تحقیقاً سلاطین هر زمان پای‌شان آمد به شهری، [بی‌امان]

بر تباهی می‌کشانند آن دیار پس عزیزانش [همه] سازند خوار

این چنین باشد همه کردارشان [نیست جُز این شیوهٔ رفتارشان]،

۳۵- هدیه‌ای را من فرستنده شوم سوی آنان تا که یابنده شوم،

کان رسولانم چسان حرف و خبر بهر من خواهند آورد [از سفر]

۳۶- [پیک او] نزد سلیمان در رسید   [چون سلیمان هدیهٔ بلقیس دید]
گفت: یاری می‌رسانیدم به مال؟   پس بدانید آنچه [حقّ لایزال]
داده بر من، زانچه داده بر شما   خود بُوَد نیکوتر [و لذّت‌فزا]
آری [اینسان شد هویدا بهر من]   شادمانید از هدیّه‌ی خویشتن
۳۷- [قاصدا] برگرد سوی آن کسان   [وین پیام از جانب ما میرسان]:
ما، بیاریم آن سپاهی‌شان به سر   که نماند تاب ماندن‌شان [دگر]
می‌کنیم آن قوم را خوار و زبون   دربدر [وز موطن و مسکن برون]
۳۸- گفت: [اینک] ای بزرگان از شما   کیست کارد تخت او را نزد ما؟
پیش‌تر از آنکه اندر نزد من   سر به تسلیم آورند [آن انجمن]؟
۳۹- گفت عفریتی ز [خیل] جنّیان   پیش‌تر از آنکه خیزی [زین میان]
آورم نزد تواش [در این زمین]   من توانمند و امینم بهر این
۴۰- آنکه از علم کتابش بهره بود   گفت: آرم نزدت آن را [هرچه زود]
پیش‌تر از آنکه چشمت را به هم   برزنی، آن را به نزدت می‌نهم
[پس پذیرفت و فرود آورد آن]   چون سلیمان دید آن را [با لعیان]
مستقرّ در پیشگاه خویشتن   گفت: این باشد ز فضل ربّ من
امتحانم می‌کند [ربّ غفور]   تا خدا را شاکرم من یا کفور؟
هرکه ورزد شکر جز این نیست [حال]   کاو به سود خویش گوید [این مقال]
وانکه کفران کرد [یا ربّ رحیم]   کردگار من غنی هست و کریم
۴۱- پس سلیمان گفت: اندر دید آن   تخت وی تغییر بدهید [این زمان]
بنگریم آیا بُوَد اهل نظر   یا بُوَد از مردمان بی‌خبر
۴۲- چونکه [بلقیس] آمد [اندر آن مکان]   گفته شد بر او [که بنگر این زمان]
تخت تو آیا بدین‌سان است [هین؟]   داد پاسخ: گوییا باشد همین
پیش از این ما را رسید علم [و خبر]   [کسان سلیمان شد بحقّ پیغامبر]
[زین سبب] فرمانبر او بوده‌ایم   [خویش را تسلیم حقّ بنموده‌ایم]
۴۳- وانچه را جای خداوند [جهان]   می‌پرستیده است [بلقیس آن زمان]،
راه او را [بسر خدا] سدّ کرده بود   زانکه بود از قوم کفّار [عنود]
۴۴- پس ورا گفتند: بر کاخ اندرای   چون بدید [آن قصر و آن روشن‌سرای]
آمدش چون برکه آبی در نظر   جامه را از ساقهایش زد به بر
پس [سلیمان] گفت: قصری صیقلی است   آن بُوَد از شیشه‌ها [وز آب نیست]
گفت پس [بلقیس] کای دادارِ من   راستی کردم ستم بر خویشتن
با سلیمان حال من فرمانبرم   پیش ربّ العالمینِ [اکبرم]

۴۵- راستی را ما سوی قوم ثمود　　آن برادرشان [که] صالح [نام بود]
راهیش کردیم تا گوید: به جای　　بندگی آرید از بهر خدای
پس شدند از هم جدا [و بر دو سوی]　　[هر یکی بر دیگری] استیزه‌جوی
۴۶- گفت: قوم من! چرا بهر عذاب　　می‌کنید افزونتر از رحمت شتاب؟!
از چه آمرزش نخواهید از خدای　　بل شما بخشوده گردید [از خطای]؟
۴۷- پس بگفتندش که از ما فال بد　　بر تو و بر همرهانت می‌رسد
گفت [صالح] فال بد [کان از شماست]　　[چند و چون آن همانا] با خداست
بل شما هستید [کاندر این زمان]　　مانده اندر [گیر و دار] امتحان
۴۸- نُه نفر در شهر بودندی [مکین]　　کارشان اِفساد اندر آن زمین
هیچ از آنان کار شایسته بجای　　می‌نیامد [در ره خلق و خدای]
۴۹- [آن کسان] گفتند [اینک] برخدا　　هم قسم گردید تا [ناگاه] ما
بر خود و اهلش شبیخون آوریم　　پس به خونخواهش [چنین حجت بریم]:
ما ز قتل عام اهلش [بی‌خبر]　　بس جدائیم و بی‌حضور [و بی‌اثر]
اندران [غیله] نه حاضر بوده‌ایم　　راست می‌گوییم [و نه ناظر بوده‌ایم]
۵۰- سخت ورزیدند مکر آن [جانیان]　　نیز ما هم سخت مکری در میان،
پیش آوردیم، اما [زین امور]　　همچنان بودند بی‌درک و شعور]
۵۱- در نگر فرجام مکر آن کسان　　گشت چون [از بهرشان خسران رسان]
هم برآوردیم از ایشان دمار　　هم هرآنکس را به آنها قوم و یار
۵۲- این بُوَد زانها مکانها و سرای　　خالی [و خاموش] ماندستی بجای
در ازاء ظلمشان پس بی‌گمان　　این به اهل معرفت پند است [هان]
۵۳- و اهل ایمان را و تقوا را [یقین]　　ما رها کردیم [از وضعی چنین]
۵۴- لوط را [ایضاً] فرستادیم ما　　تا به قومش گفت [ای مردم] شما
دیده و دانسته [کز ره می‌روید؟　　فعل] ناشایسته را عامل شوید؟!
۵۵- جای زنها سوی مردان می‌روید؟　　وز سر شهوت مباشر می‌شوید؟
[چونکه عصیان پیشه و شر باریده‌اید]　　پس شما قومی ندانم کاره‌اید

۵٦- پاسخ قومش مگر جز این نبود؟ / مردمان! این خاندان لوط [زود]
ردّ کنید از شهرتان [بی‌واهمه] / چون منزّه‌جوی باشند [آن همه]
۵۷- [لوط] و اهلش را رهانیدیم ما / همسرش [از ماندگان دیدیم ما]
ز آنکه در تقدیر ما باتوی او / بود واپس مانده‌ای بی‌[آبرو]
۵۸- ما یکی باران سختی را [ز سنگ] / ریختیم آنگه به سرشان [بی‌درنگ]
وه چه بد باشد [نزولات بلای] / بر سر هشدار گیران [از خدای]
۵۹- گو خدا را شکر باد و سلام / [از سوی ما] بر چنان قوم [و انام]
که خدا [از بین مخلوق دگر] / برگزیده آن کسان را [سربسر]
پس، خداوند جهان باشد نکو؟ / یا شریکی کاورند از بهر او؟
٦۰- کیست او [کاورد هستی را پدید؟] / و آسمانها و زمین را آفرید؟
ز آسمان بهر شما نازل نمود / آبی [وزان آب در صحن وجود،]
باغهای سبز رویاندیم ما / رویش اشجارش نیاید از شما
هیچ در جنب خدا، باشد خدای؟ / بلکه ایشان قوم و حقاً [پر خطای]
٦۱- یا که باشد آنکه بنمود این زمین [قرارگاهی از برای ساکنین]
جوی‌باران در میانش آفرید / کوهساران کرد اندر آن پدید
کرد برزخ بین دو دریا [بپای] / هیچ در جنب خدا، باشد خدای؟
بلکه زان مردم گروهی بیشتر / جاهلند [و از حقایق بی‌خبر]
٦۲- یا دعای آنکه او اندر بماند / وانکهی او را [ز روی عجز خواند]
کیست آنکس کاو اجابتگر شود؟ / [دافع رنج از سر مضطر شود؟]
می‌نماید او شما را جانشین / از پی پیشینیان در این زمین
پس، خدایی هست در جنب خدای؟ / وه چه کم گیرید پند [از ماجرای!]
٦۳- کیست اندر ظلمت دریا و بَرّ / هست از بهر شمایان راهبر؟
پیش از باران رحمت بادها / می‌فرستد مژده بخش [بادها]
هیچ در جنب خدا، دیگر خدای / هست آیا [در دو عالم] بر شمای؟
پس، خدا برتر بُوَد زانچه شمای / آورید انباز از بهر خدای

٦٤- یا، که در هستی بُوَد آغازگر؟ / بعد آن را باز می‌آرد به سر؟
کیست آنکو میرساند بر شما / رزق و روزی از زمین و از سما؟
هیچ در جنب خدا، دیگر خدای / هست آیا [در دو عالم] بر شمای؟
گو: شما را گر بُوَد صدق سخن / آورید آن حجّت خود [نزد من]
٦٥- گو: هر آنکس را سماوات است جای / یا هر آنکس در زمین بگرفته پای
می‌نباشد آگه از غیب [و نهان] / هیچ‌کس غیر از خداوند [جهان]
هم نمیدانند [از مهد تراب] / کی شوند انگیخته [بهر حساب]
٦٦- یا مگر دربارهٔ [یوم القیام] / علم ایشان است تکمیل و تمام؟!
بلکه ایشانند در تردید از آن / کوردل از درک [حقّند و عیان]
٦٧- کافران گویند: ما و اباءمان / چون [بمردیم و به ما طیّ شد زمان]،
خاک چون گشتیم [در دیگر زمان / زنده سازند و] برانگیزندمان؟!
٦٨- هم بما و اباءمان زین پیشتر / وعده‌ها دادند [از این رهگذر]
این چنین وعد [و وعید و این بیان] / نیست جز افسانهٔ پیشینیان
٦٩- گو: کنید اندر زمین سیر و سفر / بنگرید [از دیدهٔ عبرت نگر]
تا چه شد بر عاصیان فرجام کار / [خشم بر ایشان چون سرآمد روزگار]
٧٠- اندُه آنان مخور، دلتنگ هم / می‌نشو از مکر [آن اهل ستم]
٧١- نیز گویند: ار شما گویید راست / کی رسد آن وعده [و کی حشر ماست؟
٧٢- گو: بسا چیزی که اندر باب آن / خود شتابان می‌شوید [و بی‌امان]
[از خدا] سوی شما واصل شود / [قسمتی زان آرزو حاصل شود]
٧٣- بر خلایق کردگارت بی‌گمان / بخشش و بخشایش آرد [هر زمان]
لیک از آنان می‌نیارندی بجای / اغلبی شکر [عطایای] خدای
٧٤- آنچه در دل‌هایشان دارد قرار / واٰنچه را ایشان نمایند آشکار
[این بدان بی‌هیچ تردید و گمان] / کردگارت آگهی دارد بر آن
٧٥- نیست اندر آسمان و در زمین / هیچ پنهان، جُز به مکتوبی مُبین
٧٦- بی‌شک این قرآن همی سازد عیان / بیشتر از آنچه باشد در میان
افتراق و اختلافات نظر / آل اسرائیل را با [یکدگر]

۷۷- وان هـمانا از بـرای مـؤمنین
رهـنمود و رحـمتی بـاشد [مُبین]

۷۸- بی‌گمان ربّ تو با فرمان خویش
بـین آنـان داوری آرد بـه پیش

زانکـه پـیروز است و دانـا کردگار
[بـر امـور مـردمان و روزگـار]

۷۹- پس توکّل بر خدا! میکن که هست
آشکـارا بـهر تـو حـقّی بسدست

۸۰- نشـنوانـی مـردگان را تو [صدای]
بـر کـران هـم نشـنوانی تو [ندای]

خـاصّه [آن وقـتی کـه از پـهلوی تـو]
بـاز گـردانـند روی [از روی تـو]

۸۱- کـورها را هـم ز گـمراهی‌شان
نـیستی تـو هـادی [و نـاهی] شـان

جُـز بـه آنـانی کـه بـر آیـات مـا
اهـل ایـمانند و تسـلیم [و رضـا]

نشـنوانی گـفتِ خـود [بـر دیگـران
مـردمی چـون مشـرکان و کـافران]

۸۲- چـون تـعلّق یـافت فـرمان [عـذاب]
بـر چـنان مـردم [بـه مـبنای حسـاب]

پس، بـیرون آریـم از [بـطن] زمـین
[«دابة الارض»] آنکه خواهد گفت این:

مـی‌نبود ایـمان بـرای مـردمان
از پـی آیـات مـا [در آن زمـان]

۸۳- و نـدران روزی کـه از هـر امّتی
گـرد هـم آریـم مـا جـمعیّتی،

هـر گـروهی مـنکر آیـات مـا
پس، بـهم مـلحق شـوند [و هـمگرا]

۸۴- چـونکه گرد آیند فرماید [سخن]
خـود دروغ انگـاشتید آیـات مـن؟

وان بـحالی بـود کـز بـهر شـما
حیطهٔ عـلمی نـه بـر آیـات مـا

یـا کـه سر زد از شما چـه کـارها؟
[یـا شـما را بـود چـون رفـتارها؟]

۸۵- در ازاء ظـلمشان حکـم عـذاب
آیـد [و مـانند بـی‌نطق و خـطاب]

۸۶- نـنگرند آیا که شب را این چنین
آفـریدستیم تـا [اهـل زمـین]،

انـدران آرام گـیرند و قـرار؟
روز چشـم‌انداز روشـن [و آشکـار]؟

از بـرای اهـل ایـمان بـی‌گمان
مـایه‌های عـبرتست [این را بـدان]

۸۷- ونـدران روزی کـه در [شـیپورِ] صور
دم دمـیده گـردد [از بـهر نشـور]

هـر کسـی در آسـمانها [جـای اوست]
هـر کسـی انـدر زمـین [مأوای اوست]

جُـز کسـی کـه خـواهد [او را] کردگار
نـزد او تـرسان رسـند و خـاکسار

۸۸- چـون برانـدازی نـظر بـر کـوهسار
سـاکـن انگـاری‌شان [و بـرقرار]

حـال آنکـه هـمچنان سـیر سحاب
مـی‌روند از جـای خـود [بی‌پیچ و تـاب]

هـرچـه را در آفـرینش از خـداست
اسـتوار و مـتقن است [و پـابجاست]

پس بـه هر کـاری کـه سر زد از شمای
بـی‌گمان آگـاه مـی‌باشد خـدای

۸۹- هر که کار نیک کرد [از بهر خویش] / بهر او بهتر جزائی هست [پیش]

در چنان وقتی، چنان افراد نیز / ایمن‌اند از هول روز رستخیز

۹۰- فعل بد از هر کسی صادر شود / چهره‌شان وارون بنار اندر رود

جُز بقدر آنچه آمد از شما / هست آیا بر شما اجر و جزا؟

۹۱- یافتم فرمان همانا [زین قرار] / تا پرستم کردگار [این دیار]

[آن خدا] کاین شهر را کرده حرم / [سرزمین امن و جای محترم]

آنکه هر چیزی از او باشد [یقین] / یافتم فرمان، شوم از مسلمین

۹۲- وینکه قرآن را بخوانم [سربسر] / هرکس شد بر هدایت رهسپر،

گشته رهیاب او فقط بر سود خویش / وانکه او بیراهه را بگرفت پیش،

گو: فقط باشم ز جمع منذرین / [بل شما باشید با غفران قرین]

۹۳- گو سپاس و شکر از آن خداست / زود باشد کاو نمایانگر شماست،

آیه‌های خویش را، وانگه شمای / [illegible] بشناسید آیات خدای



کردگارت نیست بی [علم و] خبر / هر عمل را می‌کنید از خیر و شرّ

۲۸ – ترجمهٔ منظوم سورهٔ قصص (مکّی، ۸۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱-۲ـ طا و سین، میم [ای رسول] این است / آیه‌های کتاب روشنگر

۳- بخشی از شرح موسی و فرعون / بهر [افراد] صاحب باور

به درستی و راستی بر تو / ما تلاوت کنیم [بهر عِبَر]

٤- راستی را در آن زمین فرعون / سرکشی کرد [و مردم آزاری]

اهل آن را جدا نمود از هم / عده‌ای را کشاند بر خواری

پسرانشان بکشت و زنهاشان / داشت [از بهر کار اجباری]

بی‌شک او از تباه‌کاران بود / [یا چنان شیوه‌ی ستمکاری]

٥- عزم ما این بُوَد که آن قومی / که کشیده شده به ضعف اندر

ما بر آنها نهیم منّت [و پس] / بنماییم‌شان [سر و] سرور

نیز وارث کنیم آنان را / [وارثین به حق و نام‌آور]

۶- و بر روی زمین بآن مردم | ما تمکّن دهیم [و جاه و توان]
و به فرعون، نیز بر هامان | و به افراد لشکر ایشان
بنُمایم آنچه را پیروا | زان نمودند [آن بدانندیشان]
۷- وحی کردیم مام موسی را | که به او شیر می‌خوران و اگر،
خوفناکی [از جان آن کودک] | [در یکی جعبه‌اش] به دریا بر
بفکن او را، مترس و غصّه مدار | به تو آش آوریم بار دگر
ما بر آرنده‌ایمش [از این حال] | به صف انبیاء [نام‌آور]
۸- آل فرعون بر گرفتندش | تا بُوَد خصم و مایهٔ آزار،
بهر فرعون و خانوادهٔ او | [یعنی آن مردمان عصیانکار]
بود فرعون از خطاکاران | نیز هامان و هر دو را لشکر
۹- زن فرعون گفت بر من و تو | نور چشم است، پس تو صرفنظر
کُن ز قتلش بسا [که این کودک] | سودی آرد برای ما در بر
یا به فرزندیش قبول کنیم | و [ز حقایق] نداشتند خبر
۱۰- از امید و شکیب خالی شد | مام موسی دلش [در این باره]
گر دلش را نه گرم می‌کردیم | [رشتهٔ صبر وی شدی پاره]
گر نه از خیل اهل باور بود | [از دل و دست می‌شدش چاره]
بود نزدیک تا که آن اسرار | آشکارا کند [به یکباره]
۱۱- [مام موسی] به خواهر موسی | گفت: او را بدار زیر نگاه
دور - دورش همی نظر می‌کرد | [آل فرعون لیک] ناآگاه
۱۲- ما خود از پیش مانعش گشتیم | که ز پستان دایه‌های دگر،
نخورد شیر [و خواهر موسی] | گفت: آیا دهم نشان و اثر،
به شما خانواده‌ای کاو را | می‌پذیرند و خیرخواه [پسر]؟
۱۳- و سرانجام باز گرداندیم | آن پسر را به جانب مامش
تا دل و دیده‌اش شود روشن | [نشود تلخ ازین سبب کامش]
وعدهٔ حقّ فرا رسد بر سر | اغلبی بی‌خبر [ز فرجامش]

۱۴- چونکه موسی به حدّ رشد رسید   و برومند گشت [و روشن رای]
علم و حکمت عطا نمودیمش   مُحسنان را چنین دهیم جزای

۱۵- موقع غفلت اهالی شهر   وارد شهر گشت [و حین عبور]
دو نفر مرد را بدید آنجای   [به هم آویخته ز روی غرور]
یک تن از آندو، پیرو موسی   دیگری لیک دشمن [و مغرور]
آنکه از پیروان موسی بود   خواست یاری [علیه فرد شرور]
[گشت فریادخواه و از موسی   یاوری خواست [بهر این منظور]
رفت موسی و زد به او مُشتی   [خصم را جان بشد ز پیکر دور]
خورد موسی تکان و با خود گفت: کار ابلیس بود [این شرّ و شور]
زانکه او دشمن است [و اغواگر]   آشکارا [به ارتکاب شُرور]

۱۶- گفت: یاربّ به خود ستم کردم   درگذر از گناهم [ای دادار]
عفو کردش که او رحیم بُوَد   و گنهکاران [بنده] را غفّار

۱۷- گفت: یاربّ برای این لطفی   که روا داشتی به بارهٔ من،
هیچ از بهر عاملین گناه   نشوم یار [و یاور و مأمن]

۱۸- صبح در شهر با دلی ترسان   بشود راهی [و داشت گشت و گذار]
آنکه دیروز از و مدد می‌خواست   یاری از وی بخواست دیگر بار
[خشمگینانه] گفت [موسایش]   که تویی واقعاً نادانم کار

۱۹- خواست [موسی] که حمله‌ور گردد   به همان فرد خصم هر دو نفر
گفت: خواهی مرا چو دیروزی   بکشی [و بخون شوی اندر]؟
این نخواهی، مگر که در این ملک   بشوی ظالم [و ستم پرور]
می‌نخواهی شوی تو ای موسی   از نکوکارها ای نیک سیر؟

۲۰- پس ز اقصای شهر پیش آمد   مردی و با شتاب گفت [بدان]:
های موسی! اکابر [این شهر]   بهر قتلت شدند هم پیمان
خیرخواه توام همانا من   [زود] خارج بشو [ازین سامان]

۲۱- پس از آنجای خائف و نگران   رفت و گفتا خدای من، ز خطر،
خود [حیات] مرا رهایی بخش   از [چنین] مردم ستم گستر

۲۲- سوی مدیَن چو رو براه نهاد	گفت: شاید مرا شود رهبر،
کردگارم بسوی آن راهی	که بُوَد راست [بهر راهگذر]
۲۳- چو به نزدیک آب مدیَن شد	دید جمعی کنار آبشخور
غنم خویش آب میدادند	گرد آبشخور [و نفر به نفر]
در پس مردها دو زن را دید	دست در کار اندران معبر
[غنم خویش] گرد می‌کردند	گفت [موسی] که چیست حال مگر؟
آندو گفتند: آب می‌ندهیم	تا شبانان [غنم برند به در]
پدر ما که پیر و فرتوت است	[نیست او را توان کار، دگر]
۲۴- [رفت موسی و چارپایان‌شان]	داد آب و به سایه شد اندر
گفت: یاربّ فقیر هر خیرم	که فرستی مرا [ز مهر] به بر
۲۵- یکی از آن دو دخت پیش آمد	[و خرامیدنش ز شرم نشان]
گفت: خوانده ترا بخود پدرم	[بهر] آب او شوید حال روان]
تا که پاداش آب دادن تو	بتو بدهد [به صورتی شایان]
چونکه موسی به نزد او [آمد و] شرح احوال خویش کرد بیان
گفت او را [شعیب]: حال رها	شدی از ظالمین مترس [و بمان]
۲۶- یکی از آندو دخت گفت: پدرا	به پدر او امور خود بسپار
چون بهین کس بُوَد [مواجره را]	هم قوی است هم امین [در کار]
۲۷- گفت با او [شعیب]: یا موسی	خواهمت داد زین دو یک دختر
هشت سالم کنی تو خدمت و من	دخت خود را به تو دهم شوهر
خواستی، جای هشت، در ده سال	عهد و پیمان ما شود منجز
من نخواهم بتو بگیرم سخت	گر بخواهد خدای [از هر در]
خواهی‌ام یافت [در خلال عمل]	از نکوکارهای [این کشور]
۲۸- گفت موسی: میان ما و شما	این چنین باد مدّت و پیمان
هریکی را به سر رسانیدم	نشود بهر من اضافه زمان
و خدا ضامن است [و شاهد ما]	به هر آنچیز می‌کنیم بیان

۲۹- چونکه موسای عهد خود سر برد ... بُرد همراه اهل خانواده [و زن]

رفت و [ناگاه] دید از سوی طور ... آتشی [پُر فروغ را روشن]

گفت با اهل خویش صبر کنید ... بینم از دور آتشی را من

شاید آرم [از آن مکان] خبری ... یا یکی اخگر [شراره فکن]

تا که خود را کنید گرم به آن ... [گفت و طیّ کرد دشت را و دمن]

۳۰- چونکه نزدیک شد بآن [آتش] ... [ناگهان] از کنارهٔ آن بَرّ

که بُوَد نامش وادی أیمن ... وهم از سوی بُقعهٔ أطهر

داده شد این ندای بر موسی ... [با مضامینی این چنین] ز شجر:

ای موسی! منم، خداوندم ... این منم بر جهانیان داور

۳۱- و بیفکن عصای خود از کف ... چون بیفکند دیدش جنبان وار

گوییا آن عصای، ماری بود ... پشت بر آن نمود [و کرد فرار]

گفته شد: بازگرد ای موسی! ... تویی از ایمنان و ترس مدار

۳۲- به گریبان ببر دو دستت ... تا بر آید سپیدیِ روشن

[این سپیدی بدون بیماری است] ... بازو از ترس جمع کن به بدن

و [چنین دان] که این دو برهان است ... [این دو] عبرت بُوَد [ز جانب من]

نزد فرعون و سادهٔ قومش ... [که بُوَند عاصی و به حقّ دشمن]

۳۳- گفت از آنان، خدای! من کُشتم ... یک تن و ترسم آنکه بر کیفر

قصد جانم کنند آن مردم ... [چه بُوَد راه و کار من زین در؟]

۳۴- و زبان برادرم هارون ... هست از من رسای‌تر به سخن

بفرستش که شاهد صدقم ... باشد [و در امور] یاور من

بیم دارم که کاذبم دانند ... [که نباشند جز به من دشمن]

۳۵- گفت: زودا که با برادر تو ... ما توانمندیت دهیم [به کار]

با چنان معجزات کز سوی ماست ... نرسانند بر شما إضرار

هم شما، هم هر آنکه پیروتان ... چیره‌اید [وز ثمر برخوردار]

۳۶- معجزات مبین ما را چون / موسی آورد سوی آن [کفّار]،

جمله گفتند: این نمی‌باشد / جز یکی سحر [، از یکی سحّار]

نشنیدیم این چنین چیزی / نزد آباء خویش [و قوم و تبار]

۳۷- گفت موسی خدایم اعلم هست / که چه کس رهنمود از او آورد

چه کسی راست نیک فرجامی / [چه کسی راه را بخود گم کرد]

رستگاری [به روز محشر] نیست / [بهر قومی که ظلم را گسترد]

۳۸- گفت فرعون کای بزرگان، من / بجز از خویشتن یکی دیّار

نشناسم خدا برای شما / و بر افروزهای هامان! نار

[از گِل پخته] کن بنا بُرجی / [تا در آنجای یابم استقرار]

از خداوند موسی [از آن برج] / خبری بلکه جویم [و آثار]

[یا چنان گفت و آن چنان رفتار] / [گیرم] او را ز کاذبین به شمار

۳۹- او و جمع سپاه او کردند / اندران [ارض] ناحق، استکبار

به گمانی که سوی ما رجعت / می‌نیابند [در نهایت کار]

۴۰- بگرفتیم او و لشکر او / در دل بحرشان رها کردیم

و سرانجام ظالمین بنگر / تا چسان بود [و ما چه‌ها کردیم]

۴۱- رهبرانی قرارشان دادیم / که بخوانند سوی دوزخ و نار

و هم آنان بروز رستاخیز / می‌نیابند [هیچ] یاور و یار

۴۲- بنمودیمشان گریبانگیر / لعن در زندگانی دنیا

وز افراد [زشت نام و پلید] / بوده باشند نیز در عقبا

۴۳- راستی چونکه نسل‌های نخست / بنمودیم از جهان نابود

آسمانی کتاب را دادیم / ما به موسی، که بود راهنمود

بهر مردم وسیلهٔ رحمت / بلکه گیرند پند [از معبود]

۴۴- و نبودی [به غرب] طور آنگاه   که سپردیم ما به موسی کار
تو نبودی ز شاهدان [آنجای   که چه شد پایهٔ قرار و مدار]
۴۵- لیک [در این میان] بیاوردیم   نسل‌هایی [و توده‌های دگر]
و بر آنها زمانه طول کشید   [از بلندی عمر و سال مقرّ]
آن زمان بین مردم مدیَن   تو نبودی مقیم [پیغمبر]
کآیه‌هامان برای‌شان خوانی   تو نبودی [برای نشر خبر]
ز آیه‌هایی که ما فرستادیم   [بهر ایشان شوی پیام‌آور]
ما فرستنده‌شان، ولی بودیم   [انبیا را گسیل فرمودیم]
۴۶- و نبودی به [غرب] طور آنگاه   که ندا داده‌ایم [و آن اخطار]
ولی این [وحی] از خداوندت   رحمتی هست تا دهی هشدار
به کسانی که پیش‌تر از تو   سوی‌شان کس نرفته بر انذار
بلکه آن مردمان [ز گفتهٔ تو]   پند گیرند [با دلی بیدار]
۴۷- [کارها در گذشته‌هاشان بود]   ور[illegible]می‌بود بهر آن اعمال
که بآنسان مصیبتی برسد   بـ[illegible]شان [این چنین کلام و مقال]:
ننمودی چرا رسولی [illegible] سوی ما ای خدای ما! ارسال؟
پیروی تا کنیمت از آیات   [وز حق باوران شویم الحال]
۴۸- حق چو از ما به سوی‌شان آمد   [پرسشی داشتند از این سان]:
[بر محمد ﷺ] نداده‌اند چرا   همچو [آیات] موسی عمران؟
آنچه را داده گشت بر موسی   می‌نگشتند خود مکذّب آن؟
و نگفتند: هر دو جادویند   هر دوشان از هم‌اند پشتیبان؟
و بگفتند: ما کنیم انکار   همه‌ی آن [کتاب‌ها، به عیان]
۴۹- گو: اگر صادقید اندر قول   از خدای آورید [بهر بشر]
نامه‌ای را از این دو هادی‌تر   پیروی تا کنیم از آن [یک سر]
۵۰- لیک اگر پاسخت نیاوردند   پس بدان [در امور گفت و شنود]
پیروان هوای خود باشند   و که گمراه‌تر تواند بود؟
زانکه دور از هدایت دادار   نفس را پیشوای خود بنمود؟
ظالمان را هدایت [و ارشاد]   نکند بی‌گمان خدا [ی ودود]

۵۱- داده‌ایم [آیه‌ها] به هم پیوند / بلکه گیرند از این سخن‌ها پند

۵۲- مردمی را که پیش از آن دادیم / آسمانی کتاب [و نامهٔ خویش]

خود به مکتوب ما [همی گروند] / [نیز ایمان به پاک بودن کیش]

۵۳- چونکه قرآن برای آن مردم / خوانده گردد، [چنین کنند بیان]:

گرویدیم ما به آن [آری] / حقّ بُوَد آن [بدون شک و گمان]

از سوی کردگار ما باشد / [رهنمودی برای ما فرقان]

پیش از این نیز داشتیم قرار / در صف اهل باور [و ایمان]

۵۴- این کسانند کز برای شکیب / که نمودند [با سکون و ثبات]

اجر انسان، دوباره داده شود / [وین کسان را رسد اگر آفات]

دفع آن بد به فعل نیک کنند / و به انفاق [و بذل و ردّ زکات]

زانچه را کرده‌ایم روزیِ‌شان / بنمایند بذل [از آن نعمات]

۵۵- چون یکی گفتِ لغو را شنوند / روی گردان شوند از آن گفتار

و بگویند: فعل ما، از ما / وز شما باد، آنچنان رفتار

بر شماها درود ماها باد / نیست ما را به خیل نادان کار

۵۶- تو کسی را که دوست میداری / نتوانی هدایتِ آن فرد

بل خداوند هر کرا خواهد / به ره راستش هدایت کرد

و خدا اعلم است از قومی / که به سوی راه راست رو آورد

۵۷- و بگویند اگر به همره تو / به هدایت شویم راهسپر

رانده از سرزمین‌مان گردیم / گو بدانان: [نمی‌کنند نظر]؟

که ببردیمشان سوی حرمی / که بُوَد جایگاه امن و مقرّ

که فراورده‌های هر چیزی / که ز ما رزق و روزی است [و ثمر]

جمع و ارسال سوی آن گردد / [از چنین امر] جاهلند اکثر

۵۸- و بسا شهرها که [مردم‌شان] / داشتند [از رفاه] سرمستی

بنمودیم جمله را معدوم / زانکه بودی به ظلمشان دستی

این بُوَد خانه‌های آن مردم / [کز فراز آمدند بر پستی]

نیست جُز اندکی از آن مسکون / وارثانیم [ما بر این هستی]

۵۹- و خدای تو نیست ویرانگر / شهرها را، مگر [در آن اقطار]

و زاُمّ القُریِ آن سامان / بنماید پیمبری [مختار]

[و آن پیمبر همی] فرو خوانَد / آیه‌هامان به مردمان دیار

شهرها را نه‌ایم ویرانگر / مگر اهلش ستمگر [و فجّار]

۶۰- آنچه را بر شما عطا گردد / بهره و زیب دنیوی بشمار
بهتر و پایدارتر باشد / آنچه نزد خدا گرفته قرار
[هیچ از این حقایق معلوم] / در نیابید با خرد [ز نهار؟
۶۱- آنکه را وعده نکو دادیم / [و رسنده بآن متاع و قرار]
همچو آنکس بُوَد که بنمودیمش / از متاع حیات برخوردار؟
پس به محشر [به صحنهٔ کیفر] / او شود خوانده چون دگر حضّار؟
۶۲- و به روزی که [بر چنان مردم] / [آید از مصدر جلال ندا]
پس کجایند آن شریکانم / [که به زعم شما بُدند خُدا]؟
۶۳- آن کسان را که حکم [کیفر حقّ] / متعلّق شده است گویند [این]
کردگارا به حقّ که اینان را / ما بدر بُردهایم [از ره دین]
خود چو بودیم گمره ایشان را / [نیز بردیم بر ضلال مبین]
حال در نزد تو برائت جوی / آمدیم ای خدا [ی عرش برین]
به حقیقت نمی‌پرستیدند / جمع ما را [از روی حقّ و یقین]
۶۴- گفته آید که آنچه را قائل / شده بودیدشان به همتایی
حال خوانیدشان، و چون خوانند / زآن بستان می‌نیاید آوایی
چونکه آنان عذاب را نگرند / [[illegible] کنند این چنین تمنّایی]
کاش ارشاد می‌شدند [از پیش / [illegible] نمانند همچو عتبایی]
۶۵- و به روزی که این ندا [و خطاب / آید از سوی داور معبود]
به فرستادگان جواب شما / باز گویید تا کدامین بود؟
۶۶- پس در آن روز بر چنان مردم / مشتبه می‌شود [همه] اخبار
[و ندران حال هم] ز یکدیگر / پرسشی می‌نیاورند بکار
۶۷- لیک آنکس که توبه بنماید / و اهلِ ایمان بر خدا گردد
و بکار نکو بپردازد / چه بسا اهل اهتدا گردد
۶۸- و خدای تو آنچه را خواهد / آفریند و برگزیند آن
اختیاری برای آنها نیست / و خدا را ز عیب پاک بدان،
از شریکی که بهر او آرند / برتر است [از تمامی ایشان]
۶۹- آنچه دلهایشان نهان دارد / یا [در انظارشان] کنند عیان
کردگار تو آگهی دارد / [بر کمّ و کیف و اشکار و نهان]
۷۰- او خدا و جز او خدایی نیست / حمد او را سزاست [در هر بار]
[هم] در آغاز کار [و هم] آخر / حکم از آنِ او بُوَد [هشدار]
وز برای شما به غایت امر / بسوی اوست بازگشت [و گذار]

۷۱- گو: تفکّر کنید [اندر این]: گر خدا تا به محشر [معهود]
بر شما دائمی کند شب را بر شما، چه کسی غیر ایزد معبود،
بر شما روشنی پدید آرد؟ نشنوید [این خطاب حق و دود؟]
۷۲- گو: تفکر کنید [اندر این] تا قیامت [خدای لیل و نهار]
گر کند روز بر شما پایا چه خدایی [جُز ایزد ستّار]،
بر شما شام را پدید آرد؟ که شما راست زان ثبات و قرار
و [شما] ننگرید [اندر این]، [که یکی آیت است از بسیار]؟
۷۳- [و هم] از رحمتش [یکی این است]: شب و روز آفریده بهر شما
تا بیابید [در شب] آرامش [روز] جویای رزق [در دنیا]
تا بگیرید بهره از فضلش و به شکر و سپاس او گویا
۷۴- و بروزی [که بر چنان مردم ایشان ندا آید از سوی دادار]:
پس کجایند آن شریکانم که چه کسی داشتید در پندار؟
۷۵- وز هر اُمّتی جُدا سازیم شاهدی را [واقف از احوال]
ما بگوییم تا که پیش آر[illegible] برهانتان [که هست الحال]
پس بدانند حقّ از آنِ خداست ساختهاشان [رود بسوی زوال]
۷۶- [شخص] قارون ز قوم موسی بود و بر آنها نمود استکبار
ما بدو گنج‌های بسیاری داده بودیم [در همه اقطار]
گنجها را کلیدشان می‌بود راستی را که سخت سنگین‌بار
بردن آن کلیدهای [ثقیل] بود بر مردم قوی دشوار
و چنین شد که قوم او گفتند: دل [به این مال و حال] شاد مدار
که خدا، مردم فرح زده را نبرد دوست [این به یاد بیار]
۷۷- و در آنچه خدای بخشیدت خانهٔ آخرت [نمای آباد]
بهرهٔ خویش نیز از دنیا بستان [و مبر ورا از یاد]
چون خداوند با تو نیکی کرد نیک می‌باش [با] [تمام] عباد
وندرین سرزمین فساد مجوی دوست نَبْوَد خدا به اهل فساد

۷۸- گفت [قارون] برای دانش من | دادهاند [این همه به من زر و مال]
[لیک قارون مگر] نمیدانست | پیشتر بین دیگر انسال
مردمی را که زو فزون بودند | به توانمندی [و به جاه و جلال]
کرده نابود کردگار [جهان]؟ | [به فنا داده آن همه اموال]
وز گناهان مردم عاصی | نتمایند پرسشی اِعمال
۷۹- پس عیان شد میان طایفه‌اش | [با چنان زیب و زینت بسیار]
طالبان حسنیات دنیایی | گفته بودند: کاش [قارون وار]
[ثروت و مالمان فراهم بود] | زانکه او راست بهرهٔ سرشار
۸۰- و اهل دانش بأن کسان گفتند: | [یا چنین فکر] بر شماها وای
بهر آن کس که آورد ایمان | و بُوَد نیک فعل و نیکو رای
اجر حقّ بهتر و نیابند این | جُز شکیبای مردم [دنیای]
۸۱- پس ورا با سرای او به زمین | دفنشان کردیم و بهر او یاور،
می‌نبود اینکه یاریش بدهد | در برابر [همبهر ایزد داور]
نیز خود می‌نبود کینه‌ستان | [که برآرد به کینه خواهی سر]
۸۲- بامدادان کسان که تا دیروز | بودشان آرزو به دل [سرشار]
[که مقام ورا بدست آرند، | بود امروزشان چنین گفتار:
وه که ایزد به هر کسی خواهد | رزق بگشاید [و کند هموار]
[و به هر کس که خواست روزی را | تنگ می‌گیرد و [کند دشوار]
گرنه منّت خدایمان بنهاد | دفن می‌کردمان [بدون قرار]
وه که [قید] رستگاری نیست | کافران را [برای روز شمار]
۸۳- بهر آن مردمی که روی زمین | می‌نخواهند بود عصیانگر
نیز [آن مردمی که در دنیا | می‌نخواهند شد فسادآور
[بهره‌شان] این سرای آخرت است | [که بُوَدشان در آن مقام و مقرّ]
و سرانجام نیک می‌باشد | بهر تقواییان [نیک سیر]
۸۴- هر کسی فعل نیک پیش آرد | به از آن بهتری است برخوردار
هر که بد کرد، باید این داند | [که به پاداش کار ناهنجار]
جُز همانند آنچه را کرده است | بهر او نیست کیفر [و آزار]

۸۵- بی‌گمان آنکه [حکم] قرآن را
بر تو واجب نموده، [یار دگر]
باز گرداندت [سوی مکّه]
به همان جایگاه اصل [و مقرّ]
گو که داناتر است دادارم
چه کسی بر هُدیٰ است راهسپر
نیز [آگاه‌تر بود] چه کسی
در ضلال مُبین نموده گذر
۸۶- و ترا می‌نبود این امید
که فرود آیدت [کنون] به کنار
آسمانی کتاب و این نَبُوَد
غیر رحمت [ز ایزد غفّار]
پس تو هرگز مباش پشتیبان
بهر آحاد مشرک و [کفّار]
۸۷- [قوم کافر] ز آیه‌های خدا
بر تو مُنزَل چو گشت، [پیغمبر!]
نکنندت ممانعت، تو بخوان
خلق را سوی ایزدت [یک سر]
[وندرین ره] ز اهل شرک مباش
[زان گسسته بارهای ناباور]
۸۸- و به جنب خدا، خدای دگر
می‌نخوان زانکه غیر او [دیّار]
نَبُوَد [در خور خداوندی]
همه چیزی جُز او فنا بردار،
حکم او را بُوَد و جانب او
باز گردانده‌اید [آخر بار]



۲۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ عنکبوت (مکّی، ۶۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱- الف، لام، میم مردم راست پندار
که آنان می‌شوند آزاد، [در کار]؟
[چو تنها با زبان گویند: آری]
بیاوردیم ما ایمان [به باری]؟
[بر این اندیشهٔ بی‌پایه بودن]
که آنها را نخواهند آزمودن؟
۳- همانا مردمانِ پیش از آنها
نمودیم آزمون [در آن زمانها]
و بشناسد یقیناً [حق دادار]
کسان راستگوی و کذب گفتار
۴- و آنانی که افعال گنه‌بار
از آنها سر زند، دارند پندار
که بر ما [در عمل] پیشی بیارند؟
بد ابر داوری [هایی] که دارند!
۵- هر آنکس بر لقای کردگاری
بود اندر دلش امیدواری
اجل بی‌شک ز حقّ گردد پدیدار
شنواوای است و دانا [ذات دادار]
۶- و هر فردی [براه حقّ] بکوشد
به سود خویشتن [البتّه جوشد]
و بی‌تردید [حق کارساز است
که] از خلق جهانها بی‌نیاز است

۷- و آنانی که آوردند ایمان   و افعال نکو کردند [و شایان]
[نظر از لطف بر آنهانماییم]   گناهان‌شان از ایشان می‌زداییم
به بهتر زانچه کردند [از سوی خویش]   عوض آریم‌شان [البته] در پیش
۸- سفارش کرده‌ایم اینسان بانسان: نما بر والدین خویش احسان
[و گوییم:] ار ز تو خواهند یاری   که چیزی را کزان علمی نداری،
شریک من کنی [اندر خدایی]   نباید زان دو تن طاعت نمایی
که [بعد از طی دور زندگانی]   شما را مرجعم من [تا بدانی]
کنم آگه شمایان را [بفرجام]   به هر فعلی که می‌دادید انجام
۹- و آنان را که آوردند ایمان   و جای آورده‌اند افعال شایان
به صف مردم شایسته آریم   [ز خیل نیک فرجامان شماریم]
۱۰- و بعضی بین مردم آن کسانند   [که از ایمان خود گفتار رانند]
که می‌گویند: ایمان بر خداوند   بیاوردم [و بر آن نیز پابند]
چو در راه خدا می‌بیند آزار   [شود در ذهن او اینگونه پندار]:
که رنجی کز سوی مردم بکار است   همانند عذاب کردگار است
وگر از جانب پروردگارت   فرا آید یکی نصرت [به کارت]
بگویند اینکه: همراه شما نیز   همی بودیم [ما تا انتها نیز]
خدا آیا نه آگه‌تر بر آنهاست؟   که پنهان در دل اهل جهانهاست؟
۱۱- خدا نیکو شناسد مؤمنان را   و هم اهل نفاق [تیره جان را]
۱۲- به خیل مؤمنان گویند کفّار: به ما تابع شوید از راه [و رفتار]
که ما [بار] معاصی‌تان بگیریم   [و بر جای شما] گردن بگیریم
و لیکن از گناهانشان یکی بار   به گردن بر نمی‌گیرند کفّار
[اگر چه بر چنین قول و بیانند   ولیکن] از گروه کاذبانند
۱۳- و باشد اینکه بر گردن بگیرند   گناهانی کزان خود بپذیرند
و دیگر بارها بر آن فزایند   [و این سان روی بر محشر نمایند]
و از آن افتراهائی که بستند   [به دار آخرت] مسؤول هستند
۱۴- و ما نوح [پیمبر را از این پیش]   فرستادیم بین مردم خویش
و نهصد سال و پنجاه زمانش   بماند اندر میان دودمانش
فرو بگرفت طوفان بلاشان   به حال ظلم و شرک بر ملاشان

۱۵- پس او را همره کشتی سواران / رهانیدیم [از آن کبرو داران]

و آن را بهر مخلوق جهانها / نمودیم عبرت [دور زمانها]

۱۶- و ابراهیم را [بهر رسالت / فرستادیم [و بهر محو جهالت]

به قومش گفت: بر طاعت ز دادار / و بر تقوای او باشید [ستوار]

به درک آرید اگر [معنای اینکار] / شما را بهتر است این [مشی و رفتار]

۱۷- فقط بُت‌های چندی جای [دادار] / پرستید و یکی بهتان [بناچار]

فراهم کرده‌اید [از جانب خویش] / [و آن بُهتان همی آرید در پیش]

ندارند اختیار رزق [هردست] / نه روزی شما در دستشان هست

و از الله رزق خود بجویید / [و راه طاعت او را بپویید]

سپاس او بجای آرید از آن روی / که برگردانده‌اید آخر سوی اوی

۱۸- [مرا] گر کاذب انگارید [دانید / وزین گفته حقیقت را بخوانید]

که امت‌های ماقبل شما [هان] / بر این تکذیب [ره بردند پایان]

نمی‌باشد برای هر پیمبر / بجز ابلاغ روشن [کار دیگر]

۱۹- نیندیشند آیا اندرین [راز] / که خلقت را خدا چون سازد آغاز؟

و چون بازش بگرداند؟ و اینکار / بُوَد بی‌شک خدا را سهل [و هموار]

۲۰- بگو: اندر زمین سیر [و سفرها] / کنید [و از خدا] بینید [اثرها]

که خلقت را چگونه کرده آغاز / حیات آخرت را آورد باز؟

خدا بی‌شک به هر کاری تواناست / [در اینها پند و عبرت بهر داناست]

۲۱- هر آن را خواست، بر تعذیب دارد / و بر هر کس که خواهد رحمت آرد

[و چون پیک اجل را خوانده گردید] / سوی [دادار] برگردانده گردید

۲۲- شما چه در زمین یا آسمانید / [بباید این حقیقت را بدانید:]

گریزی و گزیری را ز دادار / ندارید و شما را یاور و یار،

نباشد در بر ذات الهی / [حقیقت این بُوَد خواهی نخواهی]

۲۳- و آناتی که بر آیات دادار / و بر دیدار او کردند انکار،

هم ایناند کاندر یأس و افسوس / ز [لطف و] رحمت من گشته مأیوس

و دارند این کسان اندر برابر / عذابی [هولناک و] دردآور

۲۴- و آنگه پاسخ قومش بجز این نبود و باز گفتند [از سرکین]:
کُشیدش یا بسوزانیدش در نار و از نارش رها بنمود دادار
و بی‌شک از برای اهل باور در این‌ها عبرت است [اندر برابر]
۲۵- و گفتا: راستی [اینگونه هستید؟] بجای [حق] بُتانی می‌پرستید؟
که باشد از حیات این جهانی شما را مایه‌های مهربانی
سپس بعض شماها بعض دیگر نماید تخطئه در روز محشر
و هم بعض شما بر بعض دیگر فرستد لعنت [و نفرین سراسر]
شما را دوزخ است آن روز مأوا نه یارانی شما را [اندر آنجا]
۲۶- و لوط آنکه باو ایمان بیاورد [براهیمش خطابی این چنین کرد]:
من [اینک] جانب پروردگارم [قدم از بهر هجرت می‌گذارم]
که بی‌تردید او پیروزمند است [و فرزانه که هر چون است و چند است]
۲۷- نمودیمش عطا اسحاق و یعقوب و بین دودمانش [وجهه‌ای خوب]
چنان پیغمبری کردیم پیوا [کتب آسمانی را [هویدا]
و پاداش ورا در دار دنیا باو دادیم و هم در دار عقبا،
[مقامش] در ردیف صالحین است [و پاداش خداوندی چنین است]
۲۸- و آنگه لوط [را] بهر رسالت فرستادیم بر محو جهالت]
به قومش گفت: فعلی زشت [و مذموم] زند سر از شمایان [اندرین بوم]
که در آن هیچ‌کس [در ملک هستی] نکرده بر شماها پیشدستی
۲۹- به آمیزش به مردان دست یازید؟ ره و پیوند [اصلی] قطع سازید؟
به محفل‌های خود اعمال منکر بجای آرید [بی‌پروا ز داور؟]
و لیکن پاسخ قومش بجز این نمی‌بود و بگفتند [از سرکین]:
ترا اگر صدق می‌باشد به گفتار عذاب [حق] بما اینک فرود آر
۳۰- بگفتا: بر چنین قوم تبه‌کار مرا پروردگار یاوری آر

۳۱- رسولانِ‌مان چو از بهر بشارت | به ابراهیم بنمودند اشارت
بگفتندش که [مأمور فناییم | [زوال] مردم این شهر ماییم
فنا سازیم اهل شهر [یک سر] | که می‌باشند افرادی ستمگر
۳۲- [و ابراهیم] گفتا نیز مأوای | برای لوط باشد اندر آنجای
با و گفتند: بر هر کس که آنجاست | فزونتر [اطلاع و] علم با ماست
و لوط و دوده‌اش را - غیر همسر | که وامانده است - برهانیم [یک سر]
۳۳- فرشتگان ما وقتی [بفرمان] | بر لوط آمدند [آن صاحب ایمان]
مشوّش گشت از ایشان [و باری] | شدش کوتاه دست [نصر و] یاری
بگفتندش مبر بسیم و مخور غم | نجاتت می‌دهیم و دوده‌ات هم
بجز جفتت [که بر دیگر حساب است] | که باشد از واماندگان اندر عذاب است
۳۴- و ما بر مردم این شهر [کز پیش] | که کردند عصیان مدار [و تیره اندیش]
فرو می‌آوریم از آسمان [ها] | عذابی سخت را [از بهر آنها]
۳۵- و بنهادیم از آن یک روشن آیت | بحق بهر خردورزان [به غایت]
۳۶- سوی مَدیَن [به امحاء جهالت] | برادرشان شعیب [اندر رسالت]
فرستادیم و گفت: ای مردم من | پرستید آن خدا [ی حقّ ذوالمنّ]
[به دل بنگر امید حشر باشید | و در این سرزمین مفسد مباشید
۳۷- و کذّابش شمردند [و در آنحال] | فرو بگرفتشان [ناگاه] زلزال
و اندر خانه‌شان از پا فتادند | [و سوی دار عقبا پا نهادند]
۳۸- [سپس] عاد و ثمود و خانه‌هاشان | و نیز از منزل و کاشانه‌هاشان
شما را [این حقیقت] شد مبرهن | و شیطان کارهاشان را مزیّن،
به پیش چشم ایشان جلوه‌گر کرد | ز راه راست آنان را به در کرد
به حالی کان کسان [از حیث افکار] | [همه] باریکبین بودند [و هشیار]

۳۹- سپس قارون و هم فرعون و هامان | که موسی بهر آن [معروف نامان]

همه آیات، روشنگر بیاورد | [ولی هر قدر دعوت بر هُدی کرد]

خود استکبار ورزیدند آنجای | و بهر پیش تازی‌شان نبُد پای

۴۰- سپس هر یک به جرمش برگرفتیم | [از هر یک کیفری دیگر گرفتیم]

به بعضی‌شان فرستادیم شِنباد | به برخی صیحهٔ مرگ اندر افتاد

و بعضی را فرو بردیم برجای | و بعضی غرقه در امواج دریای

خدا بر آن کسان ظلمی نمی‌خواست | ستم کردند خود بر خویشتن راست

۴۱- و آن مردم که جای [حق دادار] | گزین کردند بهر خود سرور [و یار]

مثال آن کسان چون عنکبوتی است | که بهر پا خانه‌ای کرد [از پی زیست]

همانا سست‌تر خانه است [و مأوای] | که خانهٔ عنکبوتست [آن چنان جای]

۴۲- و بی‌شک آنچه جای [حقّ] بگیرند | [و آن را از پی طاعت پذیرند]

خدا بر آن [چنان چیزی] علیم است | که او پیروزمند است و حکیم است

۴۳- و ما آریم این أمثال [و أذکار] | برای مردمان [در متن گفتار]

بجز دانشوران کس [را تأمّل] | در آنها نیست از روی تعقّل

۴۴- خداوند آسمانها و زمین را | بحقّ بنمود خلق و نیست این را

گمانی، کاین [همه تذکار و] پندند | به آنهایی کز ایمان بهره‌مندند

۴۵- تلاوت کن هر آن قدری ز قرآن | به تو وحی آمده [از سوی یزدان]

نماز [خود] بپا میدار [یک سر] | که دارد باز از فحشاء و منکر

[و از هر حالت و هر کار دیگر] | بُوَد یاد خدا [امری] مهمتر

و گردد از شما صادر هر آن کار | بر آن آگاه باشد [حق دادار]

۴۶- و بـا اهـل کـتاب الاّ از ایشـان — کـه بـاشند از گـروه ظـلم [کـیشان]،
جـدال [و بـحث] را مـنهید در بـر — بـغیر از شیوه‌ای کـان هست بـهتر
و گـویید: آنـچه نـازل گشت مـا را — و [بـر آنـی کـه نـازل شـد] شـما را
بـر آن مـا مـؤمنین بـاشیم [و یـابند] — و بـهر مـا یکـی بـاشد خـداونـد
[و سـوی آن خـدا مـا راه جوییم] — [و در هـر حـالتی] تسـلیم اویـیم
۴۷- بـدین‌سان آسمانی [نامهٔ خویش] — بسـوی تـو فـرستادیم [ازیـن پـیش]
بـه آن اهـل کـتاب ایـمان بیاورد — ز اهـل [مکّـه] هـم جـمعی [چـنین کـرد]
و بـر آیـات مـا جـز قـوم کـفّار — نـمی‌ورزند [اسـتکبار و] انکـار
۴۸- و پـیش از [حـادث وحـی و رسـالت — تـرا مـی‌بود ایـنسان وضـع و حـالت:
کـتابی را نـه [یـارستی] بـخوانـی — نـه بـر بـنوشتنت بـودی تـوانـی
چـه، در آنـحال قـوم بـاطل انـدیش — پدید آورند شک و شـبهه‌ها پـیش
۴۹- بـلی، آن بـیّنات آیـات کـز مـاست — به قـلب اهل دانش [پـای بـرجاست]
و بـر آیـات مـا تکـذیب و انکـار — نمی‌ورزند جـز قـوم سـتمکار
۵۰- و گـویند: از چـه، از سوی خـدایش — نـیاید مـعجزاتـی از بـرایش؟
بگـو پـاسخ کـه نَـبْوَد غـیر ازین کـار — کـه مـعجزها بُـوَد در نـزد [دادار]
و تـنها مـن یکـی هشـدار گـویم — [شـمایان را نـذیر از سـوی اویـم]
۵۱- بر آنها نیست کافی [این چنین حال] — کـه مـا سـوی تـو بـنمودیم ارسـال،
کـتاب آسـمانی را کـه [هـر بـار] — بر آنان خـوانده می‌گردد [به تکرار]؟
و بـی‌تردید، در ایـن رحـمت و پـند — بـود بـر اهـل ایـمان [از خـداونـد]
۵۲- بگـو: مـابین مـا [ذات الهـی] — بسـنده بـاشد از بـهر گـواهـی
کـه هـر چـیزی کـه انـدر آسمانهاست — و یـا انـدر زمـین، آگـه بـه آنهاست
و آنـانی کـه آوردنـد ایـمان — بـه سـوی بـاطل [و دلدادهٔ آن]،
و بـر دادار مـی‌گردند کـافر — هـم ایـنانند [در عـقبای] خـاسر

۵۳- و مـی‌خواهـند از تـو بـا شـتابی / کـه بـر آنـان فـرود آیـد عـذابی
اگـر نـه [کـیفر روز جـزا بـود] / عـذاب از بـهرشان نـازل شـدی زود
نـمی‌باشند در حـالی کـه آگـاه / عـذاب آیـد بـر آنـها نـاگـه [از راه]
۵٤- و می‌خواهند عـذاب از تـو شتابان / [ولی آگـــه نـــمی‌باشند از آن]
کـه دوزخ [کـان مکـافاتی گران است] / فـراگـیر [تـمام] کـافران است
۵۵- بـروزی کـز سـر و از پـای ایشـان / فـراگـیرد عـذاب [اعـضای ایشـان]
وگـویند: در ازاء کـردهٔ پـیش / چشـید ایـنک [جـز او کـیفر خـویش]
۵٦- شـما ای بـندگان مـن کـه ایمان / بـیاوردید، بـاشید آگـه از آن
کـه گسـترده زمـین مـن [بـه هـرجـای] / فـقط طـاعت مـرا داریـد بـرپای
۵۷- چشندهٔ مرگ، هـر نـفس و شـمایید / کـه بـر گـردانـده [آخـر] سـوی مـایید
۵۸- و آنـانی کـه آوردنـد ایـمان / و افـعال نکـو کـردند [و شـایان]
دهـیم آن مـردم [پـاک نکـو رای] / درون غـرفه‌های خـلد مأوای
کـه از دامـان‌شان آنـهار جـاری است / نـمایند انـدر آنـجا جـاودان زیست
و پـاداش از بـرای اهـل کـردار / چـه نـیکو بـاشد [از ربّ جـهاندار]!
۵۹- هـمانانی کـه بـنموده تـحمّل / و کیشـان بـر خـدای خـود تـوکّل
٦۰- بسـا جـنبنده [و مـوجود کـز پیش] / نـباشد عـهده‌دار روزی خـویش
و روزی‌بـخش او هست و شـماهاست / و او بـاشد شـنوا [نـیز] دانـاست
٦۱- اگر پرسی از ایشان: کیست آن فـرد؟ / کـه خـلق آسـمانها و زمـین کـرد؟
و مـهر و مـاه را کـی رام بـنمود؟ / جـواب آرنـد: [آن کـار خـدا بـود]
[چـو در سرایـن چنین انـدیشه دارنـد] / بـه بـی‌راهـه چـرا پـا مـی‌گذارنـد؟
٦۲- خـدا بـر هـر کسـی از بـندگانش / نـماید عـزم، [بـاشد در تـوانش]،
کـه روزی را بـرای او گشـاید / و یـا از بـهر وی تـنگش نـماید
و بـی‌تردید [ذات پـاک بـاری] / تـوانـا هست بـر هـر گـونه کـاری
٦۳- اگر پرسی از ایشان: کیست آن فـرد؟ / کـه آبـی ز آسـمان بـر ارض آورد؟
زمـین را از پس پـژمردن آن / بـه آن سـر زنـده گـردانـید و ریّان؟
بگـویند: [از خـدا مـی‌آید آن کـار] / بگـو: آمـد سـپاس او را سـزاوار
ولی زان مـردمان افـراد بسـیار / نـی‌انـد اهـل خـردورزی [بـه هـر کـار]

٦٤- و این دنیا و در آن زندگانی   بجز بازیچه نَبْوَد [تا بدانی]
اگر دریافتندی، دار عقبای   بُوَد کانون عمرِ [پای بر جای]
٦٥- و آنگاهی که بر کشتی سوارند   خدای خویش را بر یاد دارند
بدین صورت که دین خویش را پاک   کنند از بهر او [تا عرصهٔ خاک]
و لیکن چونکه آنان را رهانید   و از دریا سوی خشکی رسانید
در آن هنگام [بر دادار اکبر]   هم آنان شرک می‌ورزند [از سر]
٦٦- و در آخر به هر چیزی به ایشان   عطا کردیم، [چونان کفرکیشان]،
به حال ناسپاسی بهرهٔ خویش   بگیرند از ظواهر بیش از پیش]
و زود است آنکه [اندر روز پایان]   بیابند [آن حقیقت را نمایان]
٦٧- ندانستند [از مکّه] مقرّر   حریمی امن بنمودیم [و برتر]
به حالی که به گِردش مال افراد   به ناحقّ می‌شدی تاراج [و برباد]
به باطل آورند این قوم ایمان؟   به نعمت‌های [حقّ] آرند کفران؟
٦٨- که ظالم‌تر بود از آن چنان فرد   که بر [ذات الهی] کذب آورد؟
و یا حقّ را چو رو در رویش آید   [نه تصدیقش که] تکذیبش نماید
و [آیا جایگاه قوم کفّار   نباشد در میان دوزخ [و نار]؟
٦٩- بر راه ما کسانی را که بودند   که دست کوشش [و جوشش] گشودند
به آنان راههای ویژهٔ خویش   هماناً رهنمون گردیم [از پیش]
و تردیدی نباشد آنکه [دادار]   بُوَد با مردمان نیک رفتار

٣٠- ترجمهٔ منظوم سورهٔ روم (مکّی، ٦٠ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

٣ـ ١- الف، لام، میم روم در هم شکست   به نزدیکتر ارض [کز فارس هست]
ولی از پس آن شکست [و فرار]   به اندک زمان چیره گردد [به کار]
٤- [مسلّط شود از پس چند سال   خدا راست ماضی و آتی [و حال]
در آن روز شادند حقّ باوران   ز نصر الهی [به جنگاوران]
٥- دهد نصر بر هر که خواهد خدا   عزیز است و دارای رأفت [به ما]

۶- خدا راست [این] وعده و او به پیش   تخلّف نیارد ز میعاد خویش

ولی بیشتر مردم [هر زمان]   نباشند آگاه [و عالم بآن]

۷- [فقط] ظاهری بنگرند از حیات   [و غافل ز دنیای بعد از ممات]

۸- و اندر دل خویشتن [هیچ بار]   تفکّر نکردند، پروردگار،

[همه] آسمانها و [مهد زمین]   و هر چیز مابین‌شان [همچنین]،

بجز از سر حقّ [و وقتی درست]   نکرده است خلق [از زمان نخست]

و منکر بُوَند اکثر خلق [مان]   بدیدار دادارشان بی‌گمان

۹- نکردند در ارض سیر و سفر   که بینند [از روی پند و عبر]

چسان بوده پایان پیشینیان   [چگونه بآنها سرآمد کیان؟]

کسانی کز آنان توانمندتر   و در کندوکاو زمین [بالثر]

و از آنچه اسلاف پرداختند   از آن بیش [اخلافشان] ساختند

رسولان‌شان [از برای نجات]   رسانیدند آیات با بیّنات

نمی‌خواست [حقّ] ظلم بر آن اُمم   ولی خود نمودند بر خود ستم

۱۰- سپس آخر کار آن مردمان   که بد فعل بودند [هم در زمان]

بتر شد که نسبت بآیات او   مکذّب شدندی و سخریّه گو

۱۱- خدای، آنکه آغاز خلقت نمود   بگرداندش باز [بعد از وجود]

[برای شما چون زمان در گذشت]   بر او بازگردانده خواهید گشت

۱۲- بروزی که آید قیامت [پدید]   بگردند اهل گُنه ناامید

۱۳- و از آن شریکان که بهر خدای   گرفتند [آن مردم تیره رای]

شفاعت نیارد از ایشان کسی   و خود ز آنچه بودند قائل [بسی]،

در آن روز گردند انکارگر   [و هم آن شریکان بدون اثر]

۱۴- و روزی که گردد قیامت بپای   در آن روز گردند از هم جُدای

۱۵- و آنان که ایمان بیاورده‌اند   و اعمال شایسته‌ای کرده‌اند

[چنین مردمانی] به بُستانسرای   [گرامی و] شادان [ز لطف خدای]

۱۶- و امّا کسانی که کافر شدند — و تکذیب کردند و منکر شدند
به آیات ما و لقای پسین — [به فرجام دارند وصفی چنین:]
پی کیفر [سوء] رفتارشان — نمایند آن روز احضارشان
۱۷- شما چون در آیید در وقت شام — و یا آنکه وارد به هنگامِ بام
[ببایدکه] تسبیح پروردگار — [در آن لحظه] باشد شما را [شعار]
۱۸- و در آسمانها و اندر زمین — ستایش مر او را بُوَد [همچنین]
چو در عصر یا ظُهرتان شد قرار — بگویید تسبیح پروردگار
۱۹- هم از مرده [خود] زنده آرنده اوست — هم از زنده [خود] مرده دارنده اوست
زمین را کند زنده و باروَر — پس از موت و پژمردنش [سربسر]
بدینسان شما هم [از بطن تراب] — برآورده گردید [بهر حساب]
۲۰- و از جمله آیات [ربّ مجید] — بُوَد اینکه از خاکتان آفرید
پس از آنکه انسان شدید [این چنین] — پراکنده گشتید اندر زمین
۲۱- و از جمله آیات [ربّ مجید] — یکی اینکه از نوعتان آفرید،
برای شما همسرانی کزان — شما را بُوَد راحت [جسم و جان]
و بین شما [اُنس و الفت نهاد — و ایجاد بنمود مهر و وداد
و بی‌شک بُوَد مایه‌های [عبر] — در این، بهر افراد اندیشه‌ور
۲۲- و از جمله آیات او هست این — [همه] خلقت آسمانها ـ زمین
تفاوت لسان [و سخن] هایتان — تفاوت به رنگ [بدنهایتان،]
که بی‌شک بُوَد مایه‌های [عِبَر] — در این، بهر افراد اندیشه‌ور
۲۳ ـ و از جمله آیات پروردگار — شما را به شب خفتن است [و قرار]
و در روز بهر شما جستجو — پی کسب روزی است از فضل او
و بی‌شک در این مایه‌های [عبر] — شنوا کسان را بُوَد [سربسر]
۲۴- و از جمله آیات پروردگار — بود اینکه او برق را آشکار،
نماید، کزان بیمتان در دل است — و یا آنکه امیدتان حاصل است
یکی آب بفرستد از آسمان — که زنده نماید زمین را بآن
پس از آنکه پژمرده باشد [زمین] — و بی‌شک بُوَد آیه‌ها اندرین
پی عبرت صاحبان خرد — [و آنکو بر این آیه‌ها پی بَرَد]

۲۵- وز آیات او اینکه برپاستی زمین [همچنین] آسمانهاستی
سپس از زمین چون صلا در دهد شما را صلایی [سراسر دهد]
در آن وقت [بهر حساب و کتاب] برانگیخته می‌شوید [از تراب]
۲۶- و هر کس که در آسمانها بُوَد و آنکس که او را زمین جا بود
از او بند و بر امر پروردگار [مطیع‌اند و منقاد و] فرمانگزار
۲۷- خدای آنکه آغاز خلقت نمود بگرداندش باز [بعد از وجود]
بر او این [چنین] امر آسانتر است ز وصف [کمال و جلال] او سراست
چه در آسمانها، چه اندر زمین عزیز و حکیم است او [فی‌الیقین]
۲۸- برای شما مردمان، از شمای زند یک مَثَل را [در اینجا خدای]
که آیا ز «ملک یمین» هایتان شما را شریکی است [همپایتان]
به رزقی که کردیمتان ما روا به آنها برابر شوید [و سوی]؟
رسد خوف از آنان شما را به پیش چنانچون که دارید بیمی ز خویش؟
بدینسان کنیم آیه‌ها را بیان برای خردورزها [ای جهان]
۲۹- بلی، مشرکین و ستم پیشه‌ها به دور از [همه] علم [و اندیشه‌ها]
اطاعت کنند از هوسهای خویش که باشد [که این گام بنهد به پیش]؟
و آرد به ره، آنکه را کردگار نموده به بیراهه‌اش رهسپار؟
و اینگونه مردم [در این تیره راه] ندارند یار [و مُعین و پناه]
۳۰- به پاکی دل روی بر دین بیار که این فطرت است از خداوندگار
که بر وفق آن مردمان آفرید و در خلقت کردگار [مجید]،
رهی بهر تغییر [و تبدیل] نیست و این دین، سُتوار [و بنیان قوی است]
ولی بیشتر مردم [روزگار] ندارند آگاهی [از کُنه کار]
۳۱- سوی او بیارید رو [ای نیاز] و پرواش دارید و [اصل] نماز،
اقامه نمایید [و در راه دین] مباشید از مشرکین [در زمین]
۳۲- [مباشید] از آنان که آئین خویش گسستند و از هم جدا [و پریش]
و هر یک از آن فرقه‌ها شادمان به چیزی که دارند [در یادمان]

۳۳- بلایی چو یابند [اندر زمان]   انابت کنان [و بدون امان]
خداوند خود را بخوانند و پس   چو از سوی خود [داور دادرس]
به ایشان چشاند یکی رحمتی   گروهی از ایشان [چنین نعمتی]
بیابند و آنگاه بسر ربّ خویش   ره شرک و کفران بگیرند پیش
۳۴- که بر آنچه کردیمشان ما عطای   به فرجام، بر کفر بنهند پای
[کنون زین ظواهر] تمتّع برید   بزودی بدانید [و حسرت خورید]
۳۵- و یا آنکه ما حجّتی را مگر   نمودیم نازل به [آن سان بشر]
که درباره آنچه از بهر آن   سوی شرک رفتند، ارد بیان؟
۳۶- بمردم چشانیم چون رحمتی   بگردند شاد [از چنان نعمتی]
وگر بهر کردار ما قبلشان   [بگردند تیر بدی را نشان]
همانگاه [از رحمت کردگار]   بگردند مأیوس [و نومیدوار]
۳۷- ندانسته‌ای [این حساب و قرار]   که بر هر که خواهد خداوندگار،
در رزق [و روزی] گشاده کند   [ورا نعمت خود زیاده کند]
و بر هر که خواهد خدای جهان]   کند تنگ روزی او [در زمان؟
و بی‌شک بُوَد مایه‌های [عبر]   در این امر بر مؤمنان [سربسر]
۳۸- به وابسته، حقّ ورا کن ادای   و بر بینوا و بره مانده جای
بر آنان که خشنودی کردگار   طلب می‌نمایند، اینگونه کار،
بُوَد بهتر و مردمانی چنین   بباشند از رستگاران [یقین]
۳۹- و هر [یک] ربایی که خواهید داد   که سهم شما را نماید زیاد
ز اموال مردم، [به هر گونه رای]   فزایش نیابد به نزد خدای
زکاتی که بدهید [از مال خویش   که خشنودی حقّ بیارید پیش]
هم اینان فزونی بکار آورند   [صلاح و سعادت ببار آورند]
۴۰- خدای است آنکو [به زیب وجود   شما مردمان را مزیّن نمود]
سپس دادتان روزی [اندر حیات]   وز آن پس بَرَد [بر جهان ممات]
سپس زنده دارد شما را خدای   [به اعطای مزد و به ردّ جزای]
و هیچ از شریکان به رای شما   از اینگونه کاری بیارد بجا؟
و از آنچه شرک آورندش بکار   بود پاک و برتر خداوندگار
۴۱- ز کار و ز کردار مردم کنون   به خشکی و دریا تباهی فزون،
شده تا چشاند [خداوندگار]   به ایشان یکی بخش از آن فعل و کار
مگر باز گردند [و بر ذات خود   بیایند و گیرند آنسات خود]

۴۲- بگو تا که در ارض سیر و سفر — نمایند [و گیرند از آن عِبَر]
ببینند پایان آن سان کسان — کزین پیش بودند، باشد چسان
که افزون‌ترین خلق [آن روزگار] — ببودند مشرک [به پروردگار]
۴۳- و روی دلت را سپس استوار — بسبر در بر دین پروردگار
از آن پیش کاید یکی روزگار — که بس‌بازگشت است و از کردگار
در آن روز خلق [جهان سربسر] — جُدایی بگیرند از یکدیگر
۴۴- کسی را که بر جانب کفر روست — زیان [همان کفرش] از آن اوست
و آنان که کردار نیک آورند — به سود خود آینده را بنگرند
۴۵- که پاداش [نیکو] بیارد به پیش — [خداوند] از فضل [و احسان] خویش
بر آنان که ایمان بیاورده‌اند — و اعمال شایسته‌ای کرده‌اند
به قومی که باشند کافر [شعار] — محبّت ندارد خداوندگار
۴۶- وز آیات او اینکه [آن] بادها — که باشند مژده ده [بادها]
فرستد که از فضل [و احسان] خود — چشاند شما را [به باران خود]
که تا [آن] سفائن بفرمان او — بگردند جاری [به هر سمت و سو]
که جویید از فضل او رزق خویش — بگیرید او شکرش بگیرید پیش
۴۷- به تحقیق پیغمبرانی دگر — که پیش از تو بودند ما [سربسر]
بسرِ قوم‌شان رهنمون گشته‌ایم — که آن معجزاتی که خود هشته‌ایم،
کنند عرضه بر مردم آن زمان — و تکذیب گشتند [هم بی‌امان]
و ما از چنان مردم زشتکار — تلافی گرفتیم در آن دیار
و یاریّ از مؤمنان نزد ما — یکی حقّ بود [ثابت و پابجا]
۴۸- خدا باشد آنکس که سازد وزان — [از هر جانبی] بادها را کزان،
اَبَر آسمان ابرها گسترد — به هرگونه خواهد ورا ره بَرَد
و آن را کند پاره‌پاره زهم — وزان لابلا [وازان پیچ و خم]
[همه] قطره‌های درشت آوَرَد — چو خواهد به هر بنده‌اش [بسپرد]
همانگاه شادی کنند آن کسان — [از الطاف دلدارِ نعمت رسان]
۴۹- و بر آن کسان پیش‌تر زان زمان — که نازل بگردد، بلی، پیش از آن
نمی‌بودشان [هیچ در دل] امید — [ولی مژده از جانب حق رسید]
۵۰- پس، آثار لطف خداوندگار — نگر تا چگونه [شود آشکار]
چگونه زمین را [ز بعد ممات] — دوباره عطا می‌نماید حیات
همو زندگی‌بخش اموات هست — به هر کار او راست قدرت [به دست]

۵۱- فرستیم بادی چو بر کشتزار | و بینند آن [کشته] را زرد سار
[به انکار گردند پس راهجوی] | به کفر [و به الحاد] آرند روی
۵۲- [بدان ای نبی معنی این پیام:] | تو بر مُردگان نشنوانی کلام
و بر مردمِ کر [بویژه] اگر | بتو پشت گردند [زحمت مبر]
[که باشد بر آن قوم ختم پیام] | تو می‌نشنوانی بایشان کلام
۵۳- کسان را که کورند و در راه خویش | گرفتار گمراهی‌اند [و پریش]
نباشی تو بازآورنده براه | [چنان مردمی را ز راه گناه]
جز آنان که ایمان بآیات ما | بیاورده‌اند [وز روی رضا]
بوند اهل تسلیم بر حکم [من] | بدیگر کسان نشنوانی سخن
۵۴- خدای آنکه آورد اندر وجود | شما را و بر حالتان ضعف بود
توان از پس ناتوانی بداد | و بعد از توان ناتوانی فزاد
و با ضعف پیری [ز نیرو بکاست] | و از آفریند هر آنچیز خواست
و [او کردگار است و] دانا بُوَد | [و بر هر چه خواهد] توانا بُوَد
۵۵- و روزی که گردد قیامت بپای: | قسم آورند اهل عصیان بجای
که جُز ساعتی [در جهان یا به گور] | نکردند مکث [و نبُدشان حضور]
[چنین بود کفّار را درک و خوی] | بدینسان به بیراهه بردند روی
۵۶- کسانی که باشند [خود] بهره‌یاب | ز علم و ز ایمان [دهند این جواب]:
به وفق کتاب الهی شمای | بماندید تا روز محشر بجای
و این روز بعث و شما [سربسر] | نمی‌بودتان [هیچ] از آن خبر
۵۷- چنین روز [روزی بُوَد کاندران | چو عذر آورند آن ستم‌پروران؟
نه عذری پذیرند از اعمالشان | نه سودی دهد عذر بر حالشان
۵۸- در این [متن] قرآن ز هرگونه در | زدیم از مثل‌ها برای بشر
تو گر معجزی بهرشان آوری | [بود کافران را چنین داوری:]
[شما را ندانیم ازین بیش‌ها] | نباشید جُز باطل اندیش‌ها
۵۹- زند مُهر بر قلب آنان خدای | که حقّ را نیابند [با درک و رای]
۶۰- شکیبا شو و [این حقیقت] بدان | که حقّ است وعد خدا [ی جهان]
مبادا که نامؤمنانت به در | برنداز ره [حقّ براهی دگر]

۳۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ لقمان (مکّیّ ، ۳۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱- نخست الف بُوَد و بعد لام و پس میم است   و آیه‌های کتاب حکیم این [می‌دان]
۳- [که] رهنمودی و هم رحمتی است [این آیات]   برای مردم [نیکوگرای] با احسان
۴- همان کسان که اقامه‌ی نماز بنمایند   و هم زکات دهند [آن چنان که شاید آن]
[همان کسان] که بروز جزا یقین دارند   [و بر محاسبه و عدل آخرت ایمان]
۵- همین کسان ز هدایت شوند برخوردار   ز ربّ خویش و [به سوی ره فلاح روان]
۶- بُوَد ز خلق کسی کاو همی خریدار است   کلام لهو [و سخن‌های خالی از بُنیان]
که مردمان را بی‌دانشی ز راه خدای   برد برون و کند [بی‌ثبات و] سرگردان
سپس به یاد تمسخر بگیرد ایشان را   عذاب موهن‌شان بهره است [در پایان]
۷- بر او چو خوانده شود آیه‌های ما، آنگاه   ز روی کبر بگرداند [از میانه عنان]
چنانکه گویی نشنیده است [آن آیات]   به گوش‌هایش یا اینکه هست [عیب] گران
پس [ای رسول] تو او را بشارتی در ده   ز دردناک عذابی که آیدش [به میان]
۸- بدون تردید آنان که اهل ایمانند   و کرده‌اند عمل‌های نیکو و شایان،
بهشت‌های پُر از ناز و نعمتی باشد   برای ایشان [از جانب خدای جهان]
۹- که وفق وعدهٔ حقِّ خدای، آن مردم   به سر برند در آن جایگاه، جاویدان
[خدای، اوست] که پیروزمند و فرزانه است   [به هر چه را و به هرکس، به هر زمان و مکان]
۱۰- و آسمان‌ها بی‌رکن‌ها که بینیدش   نموده است، بپا [چون یکی بلند ایوان]
و کوه‌ها را اندر زمین پی افکنده است   که تا نسازدتان [بهر زیستن] لرزان
در آن ز جانوران [صنف صنف] بپراکند   وز آسمان بفرستاده‌ایم آب [روان]
[ز بطن خاک] ز هر گونه رستنی‌ها را   دمیده‌ایسم [کثیرالمنافع و ریّان]
۱۱- و این [نمودی] از خلقت خداوند است   و حال [مردم دنیا!] بمن دهید نشان
کسان که [مدّعیان] برابر اویند   چه‌چیز خلق نمودند [از کران به کران]؟
بلی، گروه ستمکار [و مشرک عالَم]   به وجه بارز باشند گمره [و حیران]

۱۲- براستی که عطا کردهایم حکمت [و علم] [از منبع کرم و فضل خویش] بر لقمان
که شکرگوی خدا را [برای نعمت او] که هرکسی که بدارد سپاس [از یزدان]،
به راستی که به سود خودش بود [آن شکر] و نیز آنکه بورزد به نعمتش کفران،
[بداند این که] خداوند بی‌نیاز بُوَد و هم ستوده [به ذات و صفات و شوکت و شان]
۱۳- بدین طریق بگفتا به پور خود لقمان: - به حالتی که به اندرز وی گشوده زبان -
میار شرک به پروردگار ای پسرم چرا که شرک [به دادار] هست ظلم گران
١٤- و آدمی را در باب مادر و پدرش نمودهایم سفارش [باین کلام و لسان]:
- که مادرش [به چنان] ضعف روز افزونی نموده حملش [و آنکه رضاعت از پستان]
و برگرفتش از شیر، [آن چنان کاری] [که بهر مادر] بگرفت تا دو سال زمان -
که بهر من و پدر و مادرت سپاس گزار که بازگشت به سوی مَن است در پایان
۱۵- ترا اگر پدر و مادر تو وا دارند که آنچه نیست بر آنت [از علم و فکرنشان]
شریک من بنمایی، [مکن قبول آن را] مبر اطاعت [از مشرکان تیره روان]
و همنشین نکو بهرشان بدنیا باش وز رو بسیار بدنیا براه آن انسان،

که بازگشته به سوی من است و بهر شما مقام رجعت سوی من است [بی‌کمان]
سپس شما را آگاه می‌نمایم من [ز حاصل عمل و فکرتان در آن میدان]
١٦- [بدان تو] ای پسرم گر بُوَد یکی کردار به قدر دانه‌ی خردل و آن بُوَد پنهان،
به‌بطن تختهٔ سنگی به‌آسمان‌ها در و یا به [روی] زمین، آردش خدا به‌میان
چراکه [ذات الهی] لطیف و آگاه است [به هر چه باشد و بوده است، ز ابتدا و اوان]
۱۷- نماز را پسر من! بپای دار همی به امر نیکی و نهی از بدی بشو کوشان
و چون مصیبتی آید ترا شکیبا باش که از امور بزرگ است صبر [بر حدثان]
۱۸- و روی خویش مگردان [به کبر] از مردم و در زمین مخرام [و همی مکش دامان]
که هیچ اهل تکبّر و یا که فخر فروش خدای دوست ندارد [بدون هیچ گمان]
۱۹- به وقت راه سپردن میانه‌رو می‌باش صدای خویش فرود آر [وقت گفت و بیان]
چراکه زشت‌تر آواز [در مقام قیاس] بُوَد ز گوش دراز آن [و خاص آن حیوان]

۲۰- و هیچ فکر نکردید اندرین که خدای ... هرآنچه را به سماوات [داده است کیان]،
و هر چه را به زمین [آفریده است تمام] ... نموده رام برای شما [و بر فرمان]؟
و جمله نعمت خود بر شما نموده تمام ... [از آنچه هست عیان و از آنچه هست نهان]
و بین مردم باشد کسی که بی‌علمی ... و بی‌دلیل و کتابی [و خالی از بُرهان]
کند مجادله دربار‌ه‌ی خدای [آری، ... زهی تصوّر باطل، زهی گران عصیان]
۲۱- و چون به ایشان گفته شود: مطیع شوید ... به آنچه نازل بنموده [داور سبحان]،
جواب آرند: از آن کنیم اطاعت ما ... که یافتیم پدرهایمان مطیع بر آن
به سوی نار جحیم [و عذاب روز جزا] ... اگر چه آن‌ها را دعوت همی کند شیطان؟
۲۲- و هرکه روی دلش را سوی خدا بنهد ... [و بین مردم] محسن بُوَد [به فعل و زبان]،
براستی که تمسّک به دست آویزی ... نموده است که سُتوار باشدش [ارکان]
و با خداست سرانجام کارها [ی شما] ... [...] خدای، مؤثّر بکار خلق مدان]
۲۳- و هر که کفر بورزید، کفر او دل تو ... [...]رین غم ننماید که مرجع ایشان،
به سوی ما بُوَد و ما کنیمشان آگاه ... [ز چند و چون اموری که بودشان به زیان]
ز راز دلها بی‌شک خدای آگاه است ... [که می‌کنندش مستور با تمام توان]
۲٤- کمی [ز نعمت خود] بهره‌مندشان سازیم ... سپس عذاب گران‌شان نهیم [بر تن و جان]
۲۵- وگر بپرسی از ایشان که آسمانها را ... و ارض را [که پدیدار کرده در کیهان]؟
جواب گویند: اللّه، گو: خدا را حمد ... ولیک باشند اغلب ازان کسان نادان
۲٦- بُود از آنِ خدا هرچه در سماوات است ... و هر چه را بزمین [از حَوادث و خُلقان]؛
[و هیچ نیست در این امر جای شبهه و شک] ... که بی‌نیاز و ستوده است کردگار [جهان]
۲۷- وگر هر آنچه درخت است در زمین [موجود] ... قلم بگردد و دریا شود [مسرکّبان]
و هفت دریا بر آن مدد رسان گردد ... کلام‌های الهی نمی‌رسد پایان
به راستی که خداوندگار پیروز است ... و او حکیم [به احوال عالم امکان]
۲۸- و خلق و بعث شمایان [به روز رستاخیز] ... نباشد الاّ چون بعث یک نفر [انسان]
و کردگار شنواای باشد و بینای ... [و هیچ نیست در این امر جای شک و گمان]

۲۹- ندیده‌ای که خداوند کاهد از شب [تار] / بروز [روشن] افزایدش بر این میزان؟

ز روز کاهد و بر شب اضافه بنماید / و مهر و ماه نموده است رام [و بر فرمان]؟

که بهر هریک از آنها سرآمدی باشد / خدای هر چه کند باخبر بود از آن

۳۰- و این بدان سبب آمد که برحق است خدای / و جای او بپرستند هرچه، بر بطلان

[و این بدان] که خدا راست مرتبت بالا / و او بزرگ بُوَد [بر همه مهان و کهان]

۳۱- ندیده‌ای که سفاین به نعمت [دادار] / شوند در [دل] دریا [ی پُرخروش] روان؟

که تا نماید ز آیات خویشتن به شمای / و شبهه نیست که عبرت بُوَد در این [جریان]

برای آنکه شکیبای هست و شکرگزار / [شکور بر نعمات و حلیم در نقصان]

۳۲- همین که بر سرشان سایه‌وار موج آید / خدای‌خوان بشوند [از دل و دعای کنان]

و دین خود ز برای خدا بپیرایند / [ولی ز دریا] چون پایشان رسد به کران،

از آن میانه، گروهی میانه رو مانند / گروه دیگرشان کج روند [و بر عدوان]

و نیست منکر آیات ما مگر آن کس / که غدر ورزد و کفران [به نعمت و سامان]

۳۳- کنید پروا از کردگار خود، مردم! / و بیمناک ز روزی شوید [بی‌اعوان]

که اندران نه پدر دادرس به پور خود است / نه بهر [هیچ] پدر پور اوست دادرسان

بدون هیچ گمان وعده‌ی خدا حقّ است / فریب‌تان ندهد [زندگانی گذران]

فریب‌تان ندهد [آن] فریبکار [ابلیس] / [از راه روشن آئین و سنّت و قرآن]

۳۴- و خاص ذات الهی است علم بر محشر / [در این حقیقت مطلق گمان و شک نتوان]

و اوست نازلِ باران و نیز میداند / که در درون رحم‌ها چه چیز هست [جنان]

و نیست هیچ کسی را خبر که در فردا / چه چیز کسب بخواهد نمود [از این خوان]

و نیست هیچ‌کسی را خبر که در چه زمین / [و یا چه وقتی] تسلیم می‌نماید جان

خدا بدون گمان [بر امور] دانا هست / و آگه است [به موت و حیات پیر و جوان]

۳۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ سجده (مکّی، ۳۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱-۲- حرف الف، پس لام، پس میم این کتابی است / نـازل ز ربّ العـالمین [داناِر اکـبر]

۳-۲- شکّی در آن موجود نَبْوَد، یا بگویند: / بر ساخته است آن را [ز سوی خود پیمبر]

نـه، بلکه حقّ است وز سوی کردگارت / تـا بیم بدهی [آن کسانی را ز کیفر]

کز قبل تو وارد نشد ما بین آنان / انـذارگویی، بل براه آیند [یک‌سر]

۴- باشد خدای آنکس که بنموده است موجود / ارض و سـما را ظرف شش روز [مکرّر]

آنگاه چیره شد به عرش و [بر شمایان] / نـه غیر او باشد شفیعی و نـه سرور

[آیا ازین رخدادهها و آیات روشن] / عـبرت نمی‌گیرید [اندر کار داور]؟

۵- از آسمان تدبیر می‌سازد زمین را / [پس کار مردم می‌کشد برسوی او پَر]

[در طول] یک روزی که آن سالی هزار است / از آنچه در نزد شما باشد [مقرّر]

۶- [هم] اوست دانای نهان و آشکار، پیروزمند و مهربان [و بنده‌پرور]

۷- او آن کسی باشد که خلقت کرد هر چیز / در هیئت نیکو نمود آن را مصوّر

هستی انسان را [خدا] آغاز بنمود / [بهر نخستین آفرینش] از گلِ [تَر]

۸- پس نسل او را کرد [در هستی] پدیدار / ز آبی چکیده، آب بی‌قدر [و محقّر]

۹- از بعد خلقت [آدمی را] کرد سُتوار / وز روح خود [بهری] دمید او را [به پیکر]

پس گوش‌ها و چشم و دلهاتان عطا کرد / امّا چه کم گویید شکر [ش در برابر]

۱۰- گویند: آیا چونکه ما از بعد مُردن / رفتیم و در خاک [سیه] کردیم [مقبر]،

خلق جدیدی را دوباره باز یابیم؟ / دیدار حقّ را بل نمی‌دارند باور!

۱۱- برگو: فرشته‌ی مرگتان مأمور گشته / روح شما را گیرد [و آنگه سبک پَر]

سوی خدای خویشتن مرجوع گردید / [کار شما در پیشگاه او مقرّر]

۱۲-چون بنگری [خیل] گنه‌کاران [به محشر] | در پیشگاه ربّشان انداخته سر
گویند: ما، دریافتیم [اینک] خدایا | گوش شنوا، چشم بینا [و منوّر]
پس، بازمان گردان که نیکی پیشه سازیم | [حال] اهل ایمانیم [و انسان‌های دیگر]
۱۳- بر هر یک انسانی اگر ما عزم سازیم | بهر هدایت راه بنماییم [و معبر]
لیکن تحقّق یافته [آن] وعده من | [تا آنکه چون گردید حادث روز محشر]
از [خیل] جنّ و انس آکنده بسازم | [ز اصحاب دوزخ حجم] دوزخ را [سراسر]
۱٤- دیدار امروزین خود بردید از یاد | [از بهر آن نسیان] چشید [این طعم اَمَر]
ما هم شمایان را [ز خاطر دور کردیم] | اینک چشید آن رنج جاوید [و مکرّر]
اندر ازاء کردهٔ پیشین‌تان است | بهر شما اینسان عذاب [از داور]
۱٥- بر آیه‌های ما بیاوردند ایمان | تنها همان‌هایی [که در هر جمع و محضر]
[آیات ما را] چون بیاد آرندشان [زود] | بهر سجده افتند و خداشان را ثناگر
تسبیح گویند و سپاس و حمد باری | نی کبر می‌ورزند [حقّ را در برابر]
۱٦- گردد جدا آنگاه پهلوهای ایشان | [بهر نیایش‌های شب] از جوف بستر
خوانند ربّ خویش را با بیم و امّید | بخشند [از آن رزقی که از ما شد مقدّر]
۱۷- آری نداند کس که [آنها را] چه بسیار | اسباب نور چشم و شادی گشته مضمر
این مایه‌ها باشد جزای آنچه کردند | [با دست و با گفتارشان از این فراتر]
۱۸- آیا کسی مؤمن بُوَد مانند فاسق؟ | این دو برابر نیستند [از هیچ منظر]
۱۹- امّا چنان مردم که آوردند ایمان | و اعمال شایان و نکو ز آنها بزد سر
[آن] جنّت المأوی به اجر و هدیه گیرند | [بودند چون بر قول و فعل نیک مصدر]
۲۰- امّا همان مردم که سرپیچی نمودند | باشد سرانجام و سراشان دوزخ اندر
خواهند هر گاهی از آن آیند بیرون | گردند اعاده جانب آن [موج آذر]
گویندشان: اینک چشید آن کیفر نار | کانرا نمی‌کردید [اندر عمر] باور

۲۱- وانگه [فرود آریم بر سر آن کسان را] جــز کــیفر ســنگین، یکـی کیفر محقَّر

بــاشد کــه بــرگردند [از راه شــقاوت تســـلیم حــقّ گــردند و آئــین مــنوّر]

۲۲- زو کیست ظالم‌تر کــه بــر آیــات ربّش داده شــود پــند و کــند اعــراض ازآن [در؟

مــا مــی‌ستانیم انــتقام کــرده‌ها را از مــردم عــصیانگرا ای ظــلم گســتر]

۲۳- مــا خــود کــتاب آسمانی را هــمانا کردیم عطا بر [شــخص] مــوسا [ای پــیمبر]

شک در لقــای او مکــن [بــر آل یــعقوب] کــردیم او را رهــنمودی [و پــاک و از هــر]

۲٤- بعضی شکیبایی چو ورزیدند ز القوم وآیات مــا [بــر قــلب‌هاشان شــد مــصوّر]

ز ان مردمان، مــا رهــبرانی نــصب کــردیم بــا امــر مــا بــاشندشان هــادی [و رهــبر]

۲۵- در آنــچه آنــان اخــتلاف [رأی] کــردند در بینشان بــی‌هیچ شکّی روز مــحشر،

پــروردگارت داوری خــواهــد نــمودن [آن خود که باشد غرق در گــمراهــی و شــرّ]

۲٦- آیا نگردیده است روشن بهر ایشان مــا پیش‌تر ز آنــان چــها نسل [مکــرّر]،

نــابود کــردیم و ســرا و خــانه‌هاشان بــنهند [اینک زیــر پــا نسل مــؤخّر؟

بی‌شک در این‌ها مــایه‌های عــبرتی هست [یا گوش دل می‌نشنوند این صوت بــرتر؟

۲۷- آیــا نــیندیشند کــاب ابــرها را سوی زمینی کــان ســترون هست یکسر،

رانــیم و از آن کشــتزاری را بــر اریــم کز ان خــورند آن مــردم و انــعامشان بــر؟

آیــا نــمی‌بینند بــا چشــم بــصیرت [در پــهنه‌ی هســتی چنین آیات انــور؟]

۲۸- گویند: اگر باشد سخن‌های شما راست ایـــن داوری را کــی بُــوَد وقت مــقرّر؟

۲۹- بــر گــوی: روز داوری ســودی نــدارد بــر کــافران ایمان‌شان [از هــیچ منظر]

بــر [کــافران و مشــرکین] مــهلت نــباشد [آن روز، تــا آرنــد بــحثی در بــرابــر]

۳۰- پس، روی از آنان بتاب و منتظر بــاش وآنــها هــم انــدر انــتظار [حــال دیگــر]

۳۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ احزاب (مدنی، ۷۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- از کردگار پروا، بنمای ای پیمبر از مردمان کافر و اهل نفاق [بگذر]

زانها مکن اطاعت زیرا که [بهر هر کار] دانا [ی بر امور] و فرزانه است دادار

۲- از هر چه می‌شود وحی از سوی کردگارت کن پیروی [به هر حال در چند و چون کارت]

زیرا خدای باشد بی‌هیچ شک خبردار از هرچه می‌نمایید [از قول و فعل و پندار]

۳- هم بر خدا توکّل بنما [و دل باو بند] کز بهر کارسازی، کافی بُوَد خداوند

٤- از بهر هیچ مردی [از جمع آدمیزاد] دو قلب در درونش، پروردگار ننهاد

و زواجتان که [باوی اندر] ظهار باشید مام شما نگرداند [تا هوشیار باشید]

فرزند خواندگان [هم] فرزندتان نگرداند [فرزند دیگری را لفظ شما چنین خواند...]

آن گفته را که حقّ است عنوان کند خدایت وانگه بَرَد [شما را [بر معبر] هدایت

۵- آن زادگان بنام آباءشان بخوانید کاین عادلانه‌تر هست نزد خدا [بدانید]

ور خود نمی‌شناسید آباءشان کدامند براداران دینی وآزاد کرده نامند

بهر شما و در آن [کاری] که از شما رفت دیگر گنه نباشد [کان فعل بر خطا رفت]

جز آنکه قصد آن را دلهایتان نموده است آمرزگار و پُر مهر، پروردگارت بوده است

٦- بر مؤمنان پیمبر، [در بین دودمان‌ها] نزدیکتر به ایشان باشد [ز شخص آنها]

باشند همسرانش در حکم مام ایشان اندر کتاب دادار، ارحام [و قوم و خویشان]،

اولی به ارث بردن از مؤمن و مهاجر باشند در حق هم [این است حکم باهر]

جز آنکه خود بخواهید اندر حق صدیقان نیکو وصیّتی را [از بهر آن رفیقان]

مکتوب هست و مسطور [در لوح آسمانی] درباره [مواریث این حکم و این مبانی]

۷- از انبیا گرفتیم پیمانشان ز تو هم   از نوح و از براهیم، موسیٰ [و پور مریم]

بگرفته‌ایم از آنان، عهد و قرار پایای   [پیمان استوار و میثاق پای برجای]

۸- تا [عاقبت] بپرسد از صادقان [خداوند]   از صدقشان [که بودند بر آن همارهٔ پابند]

[بهر جزا] عذابی آماده کرده [دادار]   کان دردناک کیفر باشد برای کفّار

۹- ای مؤمنان بدارید در یاد و خاطر خویش   [هر نعمتی] که دادار آورد بر شما [پیش]

چون بر شما سپاهی گشتند حمله‌آور   بر سوی‌شان جهاندیم آنگاه باد [صرصر]

با لشکری نهان از چشم شما [به میدان]   برآنچه می‌نماید بیناست [حق یزدان]

۱۰- آنگه که از فراز و فرودتان تهاجم   کردند بر شما [و گردید دست و پا گم]

پس چشم‌ها بگردید، و آمد به حلق، جانها   اندر حق خداوند، کردید [بد] گمانها

۱۱- آنگاه اهل ایمان گشتند امتحانی   بر خود تکان بخوردند لرزیدن [گرانی]

۱۲- آنگه منافقان و بیمار دل کسانی   [شد بر لسان ایشان جاری چنین بیانی]:

[آری] به ما ندادند دادار با پیمبر   [illegible] فریب کاذب وعد [و قرار] دیگر

۱۳- وز آن کسان گروهی دادند این ندا را: ای اهل یثرب اینجای، نَبْوَد مقرّ شما را

از راه بازگردید، جمعی هم از پیمبر   می‌خواستند اجازت بهر قعود [یکسر]

[عذر اینکه] بی‌حفاظ است ما را سرا و خانه   وآن را حفاظ بود [و می‌بود این بهانه]

زین استجازت و عذر قصدی نبود در کار   غیر از فرار کردن [از عرصه‌های پیکار]

۱۴- تازند چون بر آنها ز اطراف دشمنانی   زآنها طلب نمایند اقرار شرک [آنی]

[تا بر قتال خیزند با مردم مسلمان   از بیم قتل و غارت] گردن نهند بر آن

[چون رنگ کفر و شرک دیرین ز دل برانند   در عرصه تباتی] جز اندکی نمانند

۱۵- زین پیش‌تر هم اینان بودند و با خداوند   [از بهر پایداری] بستند عهد و پیوند

تا پشت می‌نیارند [بر خصم وقت پیکار]   پس بازخواست دارد عهد و قرار دادار

۱۶- برگو: اگر گریزید از قتل یا ز مُردن
سودی از این نخواهید [اندر حیات] بردن

از زندگی تمتّع جز اندکی ندارید
[زیرا که در نهایت خود مرگ را دچارید]

۱۷- برگو: خدای خواهد هرگاه بر شمایان
آرد یکی بلایی، یا رحمتی [نمایان]

نزد خدا شما را، که می‌شود نگهدار؟
[زان رحمت الهی یا زان بلا و آزار؟]

اندر برابر حق نه یاوری نه یاری
از بهر خود نیابند [از بهر هیچ کاری]

۱۸- آن کار اشکنان را اندر صف شمایان
حقّا خدا شناسد [از بدو تا بپایان]

هم آن کسان که گویند با دوستان در این
بر کارزار با ما شرکت همی نمایید

امّا بجز قلیلی [با خصم ناستیزند]
[از بهر حرب با خصم] از جای برنخیزند

۱۹- وندر حق شمایان ورزند بخل بسیار
وانگه چو پیش آید بیم و هراس [در کار]

چشمانشان ببینی گردد بسوی تو [پیش]
مانند آنکه از مرگ بیهوش گردد از خویش

وانگه چو برطرف شد آن بیم، با زبانها
کارِ تند و تیز باشد [همچون دم سنانها]،

آزارتان رسانند، وانگه به از بسیار
خواهند از [غنائم] سهمی به خود [سزاوار]

آنان [که راه و رسمی اینگونه پیش آرند
از هیچ محتوی در دل نور] یقین ندارند

باطل کند خداوند، اعمالشان [سراسر]
زین کار جهل باشد بهر خدا [ی اکبر]

۲۰- اندر گمان ایشان آن مشرکان همیار
باشند نیز برجای، در صحنه‌های پیکار

ور مشرکان همدست، رجعت کنند [بر جنگ]
دارند دوست باشند [با بادیه هماهنگ]

با بادیه‌نشینان، [با مردمان صحرای]
ز اخبارتان بگردند از راه دور [جویای]

هم در صف شماها بودند اگر نمودار
جز اندکی نبودند در کار جنگ و پیکار

۲۱- حقّا که بر خدا و روز پسین هر آن فرد
[نور] امید و ایمان [بر جان خویش] آورد

وانگه خدا [ی خود] را بسیار یاد بنمود
سرمشق نیکی او را [یزدان عطای فرمود]:

[آری] پیمبر [او] آن اسوه‌ی نکو هست
[سرمشق اهل ایمان تنها حبیب او هست]

۲۲- پس چون [هجوم] جیش آن مشرکان همیار
دیدند اهل ایمان [با چشم خود به پیکار]

گویند: خود همین است آن وعده‌ای که از خویش
الله با رسولش دادندمان [ازین پیش]

ربّ و پیمبر او صدق کلام گفتند
[بذر امید، ما را بر جان و دل شکفتند]

پس [در نهایت امر نسبت بذات معبود]
غیر از یقین و تسلیم بر جانشان نیفزود

۲۳- هستند مردمانی در بین اهل ایمان [کز پیش] با خداوند بستند عهد و پیمان
[نسبت به عهد و میثاق] با ذات داور خویش با صدق و با درستی بردند کار را پیش
وز بین‌شان کسی هست کاو [با طریق شایان] برده است [با درستی] پیمان خود به پایان
هم آنکه منتظر هست زین نعمت شهادت تا خود چه روز یابد این فوز و این سعادت]
[این مردمان به راه مرضیه‌ای که دارند تغییر یا که تبدیل در کار می‌نیارند
۲۴- تا کردگار بدهد اجر درستکاران بر وفق صدق ایشان [در طول روزگاران]
بر مردم منافق خواهد عذاب آرد [یا کیفر و مکافات ز آنقوم] باز دارد
بی‌شک خدای بوده است آمرزگار [از پیش] [هم اینکه] مهربان است [با آفریده‌ی خویش]
۲۵- کفّار را خداوند با خشم‌شان [تمامی] برگشت داد و آنان نایافتند کامی
[در کارزار] بنمود از مؤمنان حمایت [illegible] برابر خصم] بنمودشان کفایت
[بر حادثات] بوده است ذات خدا توانمند پیروزمند باشد [بر کارها خداوند]
۲۶- آن عدّه‌ای ز اهل کتاب را، که یاری می‌بودشان ز احزاب در کار جنگ [باری]
از بُرج و قلعه‌هاشان [ایزد] فرود آورد پس قلب‌های ایشان از ترس و بیم پُر کرد
چندانکه عدّه‌ای‌شان مقتول می‌نمودید جمعی دگر از ایشان، اسیر می‌ربودید
۲۷- میراث بر شما داد پس مال و حال ایشان هم خانه و سرا و هم ملک [و مال ایشان]
وان سرزمین که [هرگز] نگذشته‌اید بر آن بر کارها توانا باشد خدای [سبحان]
۲۸- برگو به همسرانت این گفته‌ای پیمبر: دنیا اگر بخواهید با جمله زیب و زیور،
آیید تا شما را زان بهره‌ها بیارم وانگه به خیر و خوبی آزادتان بدارم
۲۹- خواهید اگر خدا و پیغمبر خدا را [خواهید اگر] سرای [پاینده‌ی] بقا را
[دانید این که] بهر آن مردم نکوکار پاداش [پس] عظیمی، آماده کرده [دادار]
۳۰- ای بانوان که باشید [خود] همسر پیمبر کردار نابجایی گر از شما زند سر،
کیفر بُوَد دو چندان [از بهر آن چنان کار] وین امر بر خداوند بوده است سهل [و هموار]

۳۱- هرکس که از شمایان در پیشگاه دادار　　هم در بر رسولش سازد ز خود پدیدار،

فروتنی و تسلیم، همراه کار نیکو　　ما را دوبار باشد پاداش [نیکی] او

[ما بهر آن چنان زن و ان کرده‌ی نمایان]　　اماده می‌نماییم رزقی کریم [و شایان]

۳۲- ای بانوان که هستید [خود] همسر پیمبر　　مانند می‌نباشید با بانوان دیگر

[بل بر تمام نسوان هم برترید و مسؤول]　　چون راه و رسم تقوا از خود کنید معمول

پس، نرمش و لطافت اندر سخن میارید　　بیمار دل [رجُل] را تا بر طمع ندارید

[وقت سخن، بگویید، آراسته کلامی]　　گفتار خویش آرید، سنجیده [و تمامی]

۳۳- ای بانوان که باشید [خود] همسر پیمبر　　در خانه‌ها که باشد بهر شما [مقرّر]

ساکن شوید و باید ارامش [و بهرحال]　　زینتنما نباشید [با زیب و زین و خلخال]

آن سان که عهد پیشین بودید زینت افزای　　[اینک همیشه] دارید رکن نماز بر پای

ردّ زکات [از مال] جاری همی بدارید　　از داور و رسولش طاعت بجای آرید

بی‌شک خدای خواهد تا پاکتان نماید　　ای اهل بیت! از هر زشتی [که پیش آید]

خواهد که تا شما را آن‌سان که هست شایان　　دارد منزّه [و پاک تا روزگار پایان]

۳۴- ز ایات کردگاری و ز حکمت [خدانیز]　　در خانه‌ی شماها خوانده شود هر آنچیز

در یاد خود سپارید [چون بشنوید هر بار]　　باریکبین و آگاه باشد خدا [ی بر کار]

۳۵- اجری عظیم کرده بی‌شک خدا مهیّای　　از بهر مرد و زنها [با این چنین سجایای]

مرد و زن مسلمان، [روشن ز نور ایمان]　　فرمانبر و صدیق و صابر [به عهد و حدثان]

مرد و زن فروتن، بخشنده‌ی تصدّق　　مرد و زنی که باشد بر صوم‌شان تعلّق

ان مرد و زن که باشند محفوظ و خویشتندار　　وآنهاکه از خداوند یاد آورند بسیار

امرزشی بر ایشان کرده خدا مهیّا　　اجری عظیم دارند [جاوید و پای برجا]

۳۶- [از بین اهل ایمان خود] هیچ مرد و زن را　　شایسته نیست گوید [یا چند و چون سخن را]

آنجا که کردگار و، پیمبرش مقرّر　　کردند [حکم چیزی آن مؤمنان دیگر]

از بهرشان نباشد چون و چرا در آن کار　　یا حقّ اختیاری [افزون ز مشی دادار]

ز امر خدا و امر پیغمبرش هر آنکو　　پیچید سر، بُوَد در گمراهی عیان او

۳۷- آنکس که هم خدا و هم تو به باره‌ی او　　نیکی نموده بودید [خود باعطای نیکو]

انگه که گفتی‌اش: هان حرف طلاق بگذار　　بانوی همسرت را در نزد خود نگهدار

وز کردگار بنمای [در این طریق] پروای　　می‌کردی [آنسان حال] در قلب خویش اخفای

آن را که کردگارت ظاهر کننده‌اش بود　　بیمت ز مردمان بود [بیمی که بود بی‌سود]

از بهر بیم بُردن، پروردگار اولی است　　[بیم از خدای بُردن، از بهر خلق بایاست]

زان زن چو زید بنمود از خویش رفع حاجت　　بنموده‌ایم او را تعیین به ازدواجت

تا بهر اهل ایمان مانع نمانده باشد　　تا بنا زجی کزان فرزند خوانده باشد

عقد نکاح بندد، خاصّه که همسر پیش　　حاصل نموده باشد از زوجه حاجت خویش

[فرمان حق داور چون و چرا نگیرد]　　فرمان کردگاری انجام می‌پذیرد

۳۸- محظور و مانعی نیست درباره‌ی پیمبر　　در آنچه از برایش سازد خدا مقرّر

این سنّت الله است و معمول در نیاکان　　فرمان کردگار است سنجیده و بسامان

۳۹- [پیغمبرند] آنان کز جانب خداوند　　ابلاغ می‌کنند [و پیغام می‌رسانند]

دارند بیم از او وز هیچ فرد دیگر　　پروای‌شان نباشد جز از خدا [ی اکبر]

بهر حساب خواهی [از حال و کار بنده　　اندر نهایت امر] باشد خدا بسنده

۴۰- نبْوَد پدر محمّد ﷺ، از بهر هیچ فردی　　از مردهایتان لیک [او هست نسخه مردی]

پیغمبر خدا و ختم پیمبران است　　پروردگار داناست بر هرچه [در جهان است]

۴۱-۴۲- ای مؤمنان فراوان یاد از خدا بدارید　　در صبح و شام از او طاعت بجای آرید

۴۳- باشد [خدا] کسی کاو خود با فرشتگانش　　درودتان فرستد [کز لطف بیکرانش]

از بین تیرگی‌ها [جمع شما] برآرد　　بر سوی روشنایی و آنگاهتان بیارد

[این لطف کردگاری بر مردم جهان است]　　بر مردمان مؤمن [دادار] مهربان است

٤٤- باشد درود مخصوص، گاه لقاء [دادار] [قول] سلام، [بر آن احاد نیک‌رفتار]
پاداش ارجمندی [پروردگار پیروز] از بهرشان مهیّا کرده است [در چنان روز]
٤٥- اعزام داشتیمت [بر کار] ای پیمبر تا هم گواه باشی، هم خلق را [سراسر]
مژده همی رسالی [از مهر و لطف دادار] هم [از عذاب و کیفر] بدهی به خلق هشدار
٤٦- باشی به سوی دادار با امر او فراخوان چونان یکی چراغی، تابان [و نورافشان]
٤٧- بر مؤمنان بشارت ده کز خدای ایشان فضلی کبیر باشد [حاضر] برای ایشان
٤٨- منمای پیروی از، اهل نفاق و کفران و از ارشان فرونه [بی‌ردّ فعل و جبران]
هم بر خدا توکّل بنمای [بهر هر کار] کز بهر کارسازی باشد خدا [سزاوار]
٤٩- چون با زنان مؤمن عقد نکاح بستید ای مؤمنان! پس آنکه آن عقد را گسستید،
وین تفرقت به قبل از همبستری شدن بود بهر شما بر آنان، نی عِدّه‌ای است موجود
تا اینکه خود حساب آن را نگاهدارید پس نیم مهرشان را [بر دست‌شان سپارید]
یا بهره‌شان رسانید با هدیه و عطایی وانگه به خیر و خوبی بدهیدشان رهایی
٥٠- بر تو حلال کردیم آن بانوان همسر آن‌ها که مهرشان را دادی تو ای پیمبر!
وانهاکه حاصل آمد از فِیء و کار زارت بر تو [روا نمود و] بخشود کردگارت
و اینک ترا همانها [در دست اختیارند] هم دختران عمّ و عمّات از اینقرارند
هم دختران خال و هم دُخت خاله‌هایت آنها که با تو هجرت کردند [پابپایت]
هم آن زنی ز اهل ایمان که خویشتن را بخشید بر پیمبر [یک جای، جان و تن را]
ـ با شرط آنکه خواهد او را رسول وگیرد از بهر خویش او را بر همسری پذیرد ـ
این خاصّ تست امّا نه دیگر اهل ایمان ما خویش نیک آگاه باشیم [از عهد و پیمان]
دانیم بهر آنان در باب همسری‌شان هم آنچه را که باشند ملک یمین ایشان
ما خود چه چیزهایی کردیم حدّ و منظور تا بهر تو نباشد فرجام کار محظور
آمرزگار باشد پروردگار [عالم] هم مهربان [به حال افراد نوع آدم]

۵۱- هریک ز همسرانت خواهی ز خویش کن دور / یا هر کدام خواهی نزدیک دار [و منظور]
از آن زمان کز ایشان بگرفته‌ای جدایی / جویا شدن ز هر یک، نی بر تو [ناروایی]
این بر تو نیست جرمی، بل هست راه اقصر / تا قلب و چشم آنان گردد ز تو منوّر
و اندوهگین نگردند [آنگاه بین خویشان] / شادان شوند از آنچه بخشیده‌ای به ایشان
ما فی‌الضّمیرتان را، آگاه کردگار است / پروردگار [حقًّا] دانای بُردبار است
۵۲- برتو حلال نَبْوَد، زین بعد هیچ یک زن / شایسته هم نباشد برتو که جای یک تن،
از همسران بیاری، دیگر زنی اگر چند / زیبایی چنان زن باشد ترا خوشایند
جز [حالتی] که آن زن ملک یمین ترا بود / باشد خدا مراقب برهر چه هست [موجود]
۵۳- داخل به خانه‌های پیغمبر [خداوند] / ای مؤمنان مگردید [این است بر شما پند]
جُز آنکه بر طعامی باشید خوانده وانهم / بی‌تاب می‌نباشید تا خود شود فراهم
آنکه که خوانده گشتید، وارد شوید آنجای [illegible] چون غذا را [خیزید زود برپای]
از هم جدا بگردید، بی‌بحث [بی‌مُجارا] / کاین کارتان دهد رنج پیغمبر خدا را
تا منع‌تان نماید، او راست [خوی] آزرم / امّا ز گفتن حقّ نَبْوَد خدای را شرم
جنسی طلب نمایید، وقتی ز همسرانش / ز آن سوی ستر [و حائل] آرید بر بیانش
این بهر قلب‌هاتان پاکیزه‌تر عمل هست / هم بهر قلب آنان [این موقع و محل] هست
کی بر شما رسد تا پیغمبر خدا را / رنجه کنید و آزار، [جُرم است این شما را]
کی بر شما رسد تا با همسران ایشان / عقد نکاح بندید از بعد او [چو خویشان]
نزد خدای، بی‌شک، این کار سهمگین است / [فرمان ز سوی دادار بهر شما چنین است]
٥٤- چیزی اگر عیانی، دارید یا نهانی / بی‌شک خدا به هرچیز داناست [تا بدانی]

۵۵- امّا بر آن زنان نیست وزری [و یا گناهی] [کز سر حجاب خود را گیرند بازگاهی]،
در خدمت پدرها و ابناء خواهران نیز ونـدر بر پسرها، و ان برادران نیز
یا در بر زنان مأنوس و همنشین‌شان یا آن کسان که ملکانند، در قبضه یمین‌شان
پس، از خدای [باید] پروا کنید [هشدار] بر هر چه [و همه کس] باشد گواه دادار
۵۶- البته کردگار [و خیل] فرشتگانش دورد بر پیمبر دارند [و بر روانش]
ای مؤمنان [شما نیز] بر او درود خوانید بر او سلام [و تسلیم از روی صدق] رانید
۵۷- آن مردمی که خواهند آزردن خدا را و آزردن رسولش، [بینند این جزا را]:
لعنت کند خداوند، آن مردمان به دنیای [هم] لعن حقّ بر آنها [باشد بد ار عقبای]
کرده خدا مهیّا از بهر آن کسان [نیز] [در آخرت] عذابی [سنگین] و خواری‌آمیز
۵۸- آنان که مؤمنان را [از زن و یا که از مرد] آزار می‌رسانند خالی ز هر عملکرد،
بر دوش خود گرفتند [آنقوم] آشکارا بار گناه و بهتان [بر بندگان ما را]
۵۹- برگوی ای پیمبر [این را] به همسرانت هم بهر مؤمنان مسلم، هم بهر دخترانت
تا اینکه روسری‌ها بر خویشتن بپوشند [بر این چنین رویه آنها اگر بکوشند]،
تا غیرشان شناسد، این محتمل‌تر آید [امکان‌شان بُوَد تا آزارشان نیاید]
آمرزگار بوده است پروردگار [عالم] هم مهربان بود او [در حقّ نوع آدم]
۶۰- اهل نفاق و جمع بیمار دل [در انجای] و آن شایعات سازان [اندر مدینه برپای]
کوتاه اگر نیایند [ز افعال منکر و خام] ما چیرگیت بدهیم بر آن کسان [و فرجام]
در [بلده‌ی مدینه] آنقوم در جوارت برجای می‌نمانند [وین است ختم کارت]
۶۱- ملعون بُوَند آنان، پیدا شوند هر جای سازید اسیرشان یا مقتول [بی‌محابای]
۶۲- این سنّت الهی است کاندر حق نیاکان جاری شده است [و هرگز تغییر نیست در آن]
تبدیل می‌نیابی در سنّت خداوند [پایا و برقرار است اینگونه عهد و پیوند]

۶۳- مردم ز تو بپرسند درباره قیامت / پاسخ بگوی: [علم و احوال آن تمامت]،

با کردگار باشد وانگه تو خود چه دانی؟ / شاید قریب باشد [آن روزِ نامه خوانی]

۶۴- بی‌شک خدای لعنت کرده است قوم کافر / وز بهرشان [فروزان] ناری نموده حاضر

۶۵- همواره ـ جاودانه ـ [در آنچنان عذابند] / یاری و یاوری را [آنجای] می‌نیابند

۶۶- روزی که چهره‌هاشان گردان شود سوی نار / گویند: کاش بودیم [اندر حیات هشیار]

می‌بودمان اطاعت، ایکاش از خداوند! / در طاعت از پیمبر بودیم کاش پابند!

۶۷- گویند: کردگارا! ماها ز پیشوایان / وز مهتران اطاعت کردیم [تا به پایان]

آنگاه [آن بزرگان ما را به پیش راندند / [وز معبر حقیقت] بر گمرهی کشاندند

۶۸- بر آن کسان خدایا! دو چند عذاب آور / لعن کبیرشان کن [ای کردگار اکبر!]

۶۹- ای مؤمنان مباشید چون آن کسان که آزار / موسای را رساندند [وانگاه ربّ جبّار]،

از آنچه را که گفتند، موسای را بری داشت / [وندر میان] تهمت او را دچار نگذاشت]

[در نزد اهل کفرش، ایزد رها نفرمود] نزد خدای [موسی]، دارای آبرو بود

۷۰- ای مؤمنان ز دادار پروا همی بجویید / گفتار [خویشتن] را سُتوار و تام گویید

۷۱- تا کارهایتان را نیکو همی نماید / اوزارتان [ز لوح اعمالتان] زداید

از داور و رسولش هرکس که پیروی کرد / قطعاً به فوز اعظم نائل شده است [آن فرد]

۷۲- ما داشتیم عرضه [بار] امانت خویش / بر [عالم] سماوات هم بر زمین [ازین پیش]

هم بر جبال، امّا از این امانت آنان / کردند امتناع و بردند بیم و انسان،

آن را قبول بنمود، حقّا که آدمیزاد / [در حق خویش] نادان بوده است و اهل بیداد

۷۳- تا عاقبت خداوند آرد عذاب در بر / بر مشرک و منافق از مرد و زن [سراسر]

امّا ز اهل ایمان از مرد یا که از زن / [تقصیرها] کند عفو [پروردگار ذوالمنّ]

آمرزگار باشد پروردگار [عالم] / هم مهربان بُوَد او [در حقّ نوع آدم]

۳۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ سبا (مکّیّ ، ۵۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- سپاس آن خداوندی است کاو راست | هر آن در آسمان‌ها و زمین است

و [در آغاز و] در پایان [هستی] | سپاس او را و [شایسته چنین است]

و بر [ماهیت هستی] حکیم است | و آگاه [از وجود عالمین] است

۲- و داند آنچه را اندر [دل] ارض | فرو گردد و یا از آن برآید

و هر چ آن ز آسمان نازل بگردد | و هر چیزی [سوی آن بر گشاید]

و او [پروردگار] مهربان است | و آمرزنده است [آن را که شاید]

۳- و [خیل] کافران گویند: ما را | نمی‌آید قیامت [یک زمانی]

بگو: آری، قسم بر کردگارم | - همان دانای اسرار نهانی -

که بی‌شبهه شما را خواهد آمد | [و آنجاهی ازین اجزای موفور]

بقدر ذره‌ای در آسمانها | و یا در ارض، از وی نیست مستور

نهان نبْوَد از او یک ذره در ارض | و یا در آسمانهایی که بینی،

ازین اکبر و یا اصغر نباشد | مگر مضبوط در [لوح] مُبینی،

۴- که تا آنها که بودند اهل ایمان | و اعمالی نکو کردند چندی

دهد پاداش آنان را مقرّر | که غفران است و رزق ارجمندی

۵- و آنان را [که بهر ردّ و انکار] | بر آیات ما سعی است و کار است

هم آنان را عذابی دردآلود | برای کیفر، اندر انتظار است

۶- به حقّ دانند آن دانشورانش | هر آن نازل شد از ربّ [مجید] ت

که آن باشد هدایتگر [به مردم] | بر راه ربّ پیروز و حمیدت

۷- و می‌گویند کفّار [این سخن را]: | شناسانیم مردی بر شمایان؟

که بدهد بر شما اینسان خبر [ها]: | [که چون دور شماها یافت پایان]،

و یک سر پاره گشتید و مُجزّا | [ز بعد این پراکنده شدن‌ها]،

سپس در [هیأت] و هستی دیگر | شما را نو شود [شکل بدنها]؟

۸- و می‌گویند: بسته بر خداوند
یکی کذبی و یا او را جنون است

[نه] بل ناموٴمنان بر آخرت را
عذاب و گمرهی دور [و فزون است]

۹- ندیدند آسمان را و زمین را
که باشد پیش روی و پشت ایشان؟

بریم اندر زمین‌شان گر بخواهیم
و یا [خود] بر سر آن [کفرکیشان]،

فرود آریم بخشی ز آسمان را
و در این، مایه‌های عبرتی هست

برای بنده‌ای کاو توبه کار است
[و از وزر و گنه برداشته دست]

۱۰- به تحقیق اینکه بر داود فضلی
ز سوی خویش دادیم [و عطایی]؛

الا ای مرغکان! ای کوهساران!
کنیدش [در نیایش] همنوایی

و آهن را برایش نرم کردیم
[که از آن آفریند جامه‌هایی]

۱۱- و گفتیمش: زره می‌ساز [واسع]
زره‌های بلندی و رسایی

صلاح آرید و بر کاری که دارید
به استحکام و سامان کارهایی

همه بسازید بر کار نکو دست
که آگاهی مرا بر کارتان هست

۱۲- و از بهر سلیمان ما نمودیم
هم[انا] باد [ها] را [رام و آسان]

که سیر بامدادش راه یک ماه
و سیر شامگاهش نیز [آن سان]

و آنکه چشمه‌ی [جوشان] مس را
نمودیم از برای او روانه

و جمعی جنّیان با اذن ربّش
[به کارش گرم در آن آستانه]

و هر یک را تمرّد ز امر ما رفت
چشانیمش ز نارِ [پر زبانه]

۱۳- و آنان هرچه او می‌بود خواهان
برایش ساختندی [اندر آنجای]

چنان محراب‌ها و نقش و آذین
قدح‌های بزرگ [حوض آسای]

و دیگ و کاسه‌هایی [سخت سُتوار]
بجای اندر فتاده [غیرمنقول]

[سپس گفتیم‌شان] ای آل داود
سپاس و شکر را دارید معمول

که بین بندگان من، قلیلی
به شکر و حمد می‌باشند مشغول

۱۴- و فرمودیم چون مرگش مقرّر
نداد از مرگ او چیزی نشانی

بغیر از کرمک چوبینه خواری
که می‌خورد از عصایش تا زمانی

[که از بالا] به رخ افتاد بر خاک
پس آنکه جنّیان گشتند آگاه

و می‌بودند اگر داننده‌ی غیب
نمی‌ماندند در آن رنج جانکاه

۱۵- و بر اهل سبا و خانه‌هاشان شگرفی آیتی می‌بود موجود
دو بُستان در یمین و در یسارش [و ایشان را خطاب ما چنین بود]:
ز رزق ربّتان مصرف نمایید وهم او را سپاس آرید برجای
شما را بلده‌ی پاکیزه‌ای هست و بخشش گر خداوندی است [یکتای]
۱۶- ولی اعراض کردند و بر آنها روانه سیل بُنیان کن نمودیم
بجای آن دو باغِ [پُر ز نعمت] دو قطعه باغ دیگر بر فزودیم
دو باغی کاندر آنها بود از گز درختان با ثمار ناگوارای
و اندک مایه‌ای از بهر ایشان درخت سدر بنمودیم بر پای
۱۷- به جرم آنکه ورزیدند کفران چنین‌شان کیفر آوردیم [بر سر]
و آیا جز به آنکو ناسپاس است، کسی را می‌دهیم [اینگونه] کیفر؟
۱۸- واندر بین ایشان وندر آنجای قرائی را که نعمت داده بودیم،
قرائی را بهم پیوسته کردیم میان‌شان رفت و آمد بر فزودیم
[بان مردم سپس گفتیم این‌سان]: که ما بین قراء و مسکن خویش
کنید آمد شد اندر روز و شبها کمال ایمنی‌تان هست در پیش
۱۹- سپس گفتند کای پروردگارا زهم، دوری بنه اسفار ما را
به خود این سان ستم کردند، انگاه چنان افسانه‌شان کردیم [جا را]
و از هم پاره‌شان کردیم و منفک واندر این گماتی نیست موجود
که بهر هر شکور و صابری هست در این‌ها مایه‌های عبرت‌آلود
۲۰- گمان خویش را در باب آنها به تحقیق آنکه صادق یافت شیطان
پس آنکه پیرو شیطان بگشتند مگر افراد چندی ز اهل ایمان
۲۱- و شیطان را تسلّط می‌نبودی بران مردم، مگر ما [خود] بفرجام
شناسائیم آنکس را که ایمان بروز آخرت باشد ورا [تام]
از آن فردی کزان در ریب و شک است و باشد کردگارت [بر همه حال]،
نگهبان بر همه چیز [و همه کس و غیر از این نباشد شرح احوال]
۲۲- بگو: آنها که بر جای خداوند گمان بُردیدشان [بهر خدایی]
[کنون] خوانیدشان [خواهید دیدن] که ایشان را بقدر ذرّه [جایی]،
نباشد در زمین و آسمانها نه دست [قدرتی] نی اختیاری
و آنان را به [هستی] شرکتی نیست خدا را بین آنها، نیست یاری

۲۳- شفاعت نزد او سودی ندارد		مگر بر آنکه اذنش داده باشد
چو زائل شد هراس از قلبهاشان		[از آنان، این سؤال آماده باشد]:
چه گفتاری خداوند شما راند؟		جواب آرند: حقّ [فرمود دادار]
و او را مرتبت بالا [و والا] ست		بزرگ آمد خدا را جاه [و مقدار]
۲٤- بگو: از آسمانها و زمین [نیز]		که روزی میدهد [مردم] شما را؟
بگو: حق میدهد [روزی و] گویند:		[چنین دانید راه و رسم ما را]
و ماییم و شما بر راه ارشاد		و یا بر گمرهی آشکارا
۲۵- بگو: نی از شما پرسش نمایند		از آن عصیان که بر ما شد مقرّر
نه از ما پرسشی خواهند کردن		ز وزری کز شمایان میزند سر
۲٦- خدای ما، بگو ما و شما را		[برای حکم] گردهم نماید
میان ما پس آنگه از سر حقّ		نماید داوری [آن سان که شاید]
[و این دانید] دانا داور است او		[و زینسان داوری چون پیش آید]
۲۷- بگو: بر من نشان بدهید آنان		که در جای شریکانش بخوانید
و این‌سان نیست، بل او کردگار است		[illegible] و فرزانه [بدانید]
۲۸- و نفرستاده‌ایمت جز که باشی		تمامی را بشیری و نذیری
ولیکن اکثر مردم ندانند		[مقام این چنین امر خطیری]
۲۹- و پُرسند از شما: گویید اگر راست		کی آن وعده [عیان در دیده‌ی ماست]؟
۳۰- بگو: بهر شما موعد، مقرّر		بود روزی، [که در یابیدش بر خویش]
نه پس افتید از آن ساعتی را		نه [بتوانید افتادن از آن] پیش
۳۱- و کفّار این چنین گویند: هرگز		به قرآن، ما نمی‌آریم ایمان
[نه بر قرآن، نه بر چیزی کزان پیش		رسیده از پی ارشاد انسان]
و چون بینی که [در روز قیامت]		ستمکاران مشرک را بدارند،
به نزد ربّشان، بعضی به بعضی		[یکی بحث و جدالی پیش آرند]
سپس مستضعفان مستکبران را		بگویند: از شماها می‌نبودید،
بدون شبهه ما بودیم مؤمن		[شما بر شرک و کفر ما فزودید]

۳۲- سپس مستکبران، مستضعفان را / جواب آرند: چون [نور] هدایت،

بیامد بر شما آیا شما را / [به حقّ] ما نهی کردیم [از بدایت]؟

نه این سان است، بل [با نیّت خویش] / سوی [شرک و] گنه [کردید عنایت]

۳۳- سپس مستضعفان، مستکبران را / جواب آرند: [واقع] این چنین نیست]

که بل مکر شما، اندر شب و روز / [به ما وارد شدی در مدّت زیست]

به ما وقتی که می‌دادید فرمان / برای کفر ورزیدن به دادار

که از بهر خدا قائل بگردیم / شریکی [و بدین سان بودمان کار]

و چون بینند عذاب [و نحوه‌ی آن] / پشیمانی خود پنهان نمایند

و غُل‌ها را به گردن‌های کفّار / نهیم [و اندران حالت بپایند]

بجز در حدّ افعالی که کردند / گنه‌کاران، جزائی را [چشانید]؟

۳۴- و ما بر هیچ شهری، هیچ فردی / بی هشدار ننمودیم اعزام

مگر پروردگانِ [ناز و نعمت / ورا مانع شدند از امر پیغام]

و گفتندش ترا ما منکرانیم / [به عنوان رسول و با چنین نام]

۳۵- چنین گفتند: ما را مال و اولاد / [بُوَد [از سایر مردم] فزونتر

[بر این مبنا] معذّب می‌نباشیم / [در این دنیا و یا دنیای دیگر]

۳۶- بگو: بی‌هیچ شک پروردگارم / به هرکس خواست روزی را گشاید

و یا آن را نماید تنگ، امّا / به اغلب مردمی [این درک ناید]

۳۷- و [آن] اموال و اولاد شمایان / نباشند آن چنان چیزی [به دنیا]،

که بر وجهی که خود شاید وَ باید / شما را آوَرَد نزدیک برما

مگر ان مؤمنانی را که بوده است / به سوی کرده‌ی شایسته‌شان [روی]

برای کار و کردار نکوشان / دو چندان اجر می‌یابند [و نیکوی]

واندر [دامن] امن و امانند / [به فردوس برین در قصر و مشکوی]

۳۸- و آنهایی که خود آیات ما را / همی کوشند بهر ردّ و انکار،

هم اینان تا عذاب خویش یابند / [بدرگاه خدا] گردند احضار

۳۹- بگو: بی‌هیچ شک پروردگارم / به هرکس خواست روزی را گشاید

و یا [از بهر هر فردی که خواهد / بنابر مصلحت] تنگش نماید

کنید انفاق هر چیزی، خداوند / عوض اعطا نماید [از پی آن را]

و او نیکوترینِ رازقین است / [همه مخلوق و موجود جهان را]

۴۰- وان روزی که ایشان را تمامی ‌‌ [به محشر] آورَد [از سرزمین‌ها]
بگوید پس به آن خیل ملائک: ‌‌ شما را می‌پرستیدند این‌ها؟
۴۱- جواب آرند: پاکا این تو هستی ‌‌ تو باشی سرور ماها، نه ایشان
پرستیدند آنها جنّیان را ‌‌ و اغلب مؤمنِ [آن کفر کیشان]
۴۲- ندارد هیچ یک امروز از آنان ‌‌ به حقّ فرد دیگر اختیاری
که تا سودی برای او رساند ‌‌ و یا او را زیان آرد [بکاری]
وگفتِ ما: چشید آن کیفر نار ‌‌ که آن را کذب دانستید [باری]
۴۳- و چون خوانده شود بر جمع ایشان ‌‌ همان آیات روشنگر که از ماست
بگویند: این بجز مردی نباشد ‌‌ [که باشد نیّت او بی‌کم و کاست]:
شما را باز دارد از هر آنچیز ‌‌ پدرهاتان پرستیدندشان [نیز]
سپس گویند: این جز افترا نیست ‌‌ [و جز قولی که باشد کذب آمیز]
و اندر باب حقّ کفّار گویند: ‌‌ - چنین حقّ در نزد آنها گشت باهر -
همانا این بغیر از جادویی نیست ‌‌ [که اینک نزد ما گشته است ظاهر]
۴۴- به آنان، ما کتاب آسمانی ‌‌ ندادیم اینکه خوانند و بدانند
ونه ماقبل تو هشدار گویی ‌‌ بسوی آنان [که برحق‌شان بخوانند]
۴۵- و آنهایی کز آنان پیش بودند ‌‌ به تکذیب [حقایق] روی آور،
[و بر پیشینیان آن مال و مکنت] ‌‌ که بخشیدیم آنان را [سراسر]
به عشری این کسان نائل نگشتند ‌‌ رسولان مرا کردند تکذیب
نگر تا کیفر من بهر آنان ‌‌ چگونه بود [و چون دیدند تعذیب]
۴۶- شما را، گو به یک نکته دهم پند ‌‌ و آن پند این بُوَد در کار دادار،
بپا خیزید دو به دو [به همراه] ‌‌ و یا یک‌یک [و از بعد چنین کار]
کنید اندیشه، مجنون نیست [آن مرد] ‌‌ همان کاو با شمایان همزبان است
شما را پیش پیش کیفری سخت ‌‌ نباشد او، مگر هشدار خوان است
۴۷- بگو: هر مزدکان را از شماها ‌‌ طلب کردم، همه آنِ شما باد
مرا جُز با خدا اُجرت نباشد ‌‌ و او شاهد بُوَد [بر کلّ ایجاد]
۴۸- بگو: بی‌هیچ شک، حقّ را خدایم ‌‌ نهد مابین [و باطل را براند]
و او دانای اسرار نهانی است ‌‌ [همه هر چیز را بایست، داند]

۴۹- بگو: حقّ آمد [و شد پای برجای] | و [معبودی که عاطل هست و باطل]،
[نه در هستی] کند آغاز چیزی | نه برگردان کند آن را [نه زایل]
۵۰- بگو: گر سوی گمراهی کنم روی | زیان گمرهی‌ام باشد از خویش
وگر ره یابم، آن از لطف وحی است | که آرد کردگار من به من پیش
چرا، چون او [خداوند] سمیع است | بُوَد نزدیک من [از هرکسی بیش]
۵۱- چو [نیکو] بنگری، آنگه که ترسند | نباشد بهرشان [راه] گریزی
و بگرفته شوند از جای نزدیک | [نه آنها را بُوَد دست ستیزی]
۵۲- سپس گویند: آوردیم ایمان | [کنون بر حشر و قرآن و پیمبر]
چگونه از مکانی این چنین دور | به آنها دسترس باشد میسّر؟
۵۳- و آن را پیش از این کردند انکار | به ظلمت تیر اندازند [هربار]
۵۴- و بین آن کسان و امیال ایشان | جدایی اوفتد، آن سان کزین پیش
به حقّ مردم همسانِ آنان | چنین شد زانکه شکّ کردند [در کیش]

۳۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فاطر (مکّی، ۴۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- سپاس از آنِ خدای پدید آرنده است | [هم] آسمان‌ها [هم] ارض را [کران به کران]
نموده [حکمِ خداوندیش ز عرش برین] | فرشتگان را [سوی زمین] پیام بران
فرشتگانی را با دو بال و سه و چهار | فزاید آنچه اراده کند [به خلق جهان]
بدون هیچ گمانی، خدای را باشد | به هرچه باشد [در عالم وجود]، توان
۲- و رحمتی که بخواهد خدای بر مردم، | کند گشاده، بران نیست مانعی [به میان]
وگر که بستن آن را اراده بنماید | برای آن نه گشاینده‌ای [بجز یزدان]
و او خدایی پیروزمند و فرزانه است | [بکارهای جهان و برای مردم آن]
۳- به حقّ خویش [ایا مردمان] بیاد آرید | هر آنچه نعمت باشد [ز داور سبحان]
بجز خدای بود هیچ کردگار دگر؟ | کز آسمان و زمین رزقتان دهد [این سان]؟
خدا بغیر خداوند نیست، از چه سبب | شما بجانب بیراهه می‌شوید روان؟

٤- دروغـزن اگـرت بشمرند آن مـردم   پیمبرانـی پیش از تـو بوده‌انـد [بدان]،
که روبروی بـه تکـذیب گشته‌اند و امور   رجوع داده بـه سوی خدای باشد [هان]
٥- بدون شبهه ایا مـردمان! بُوَد بـر حقّ   هرانچه وعده از آنِ خدا بـود [به زمان]
فـریب‌تان نـدهد پس حیات دنیایی   فـریب‌تان نـدهد بر خدای‌تان شیطان
٦- بُوَد بدون گمان دشمن شما شیطان   شما هم او را گیرید خصم [روح و روان]
و غیر از این نَبُوَد، حزب خویش را خوانـد   که تا کنند سرانجام، در جحیم مکان
٧- بُوَد بـرای کسانی کـه کـفر ورزیدند   عذاب سختی در پیش رو [بدون امان]
و آن کسـان کـه گرفتند [نور] ایمان را   و کـرده‌هاشان بـوده است نیکو و شایان،
چنین کسان ز مـزایای اجر و آمرزش   بـزرگ اجـری خـواهند داشت [در پایان]
٨- کسی که جلوه گرفته است زشتی کارش   و نیک بیند آن را به چشم خویش [عیان]،
[بسان اوست که ایزد هدایتش کرده است؟]   هرانکه را که بخواهد، خدا بدون گمان،
نَهَد به بیره و آن را که خواست هادی گشت   ترا مباد غم آن کسان و کاهش جان
بدون شبهه خـداونـد را خبر باشد   از آنچه را کـه کنند آن گروه [بی‌ایمان]
٩- خدا کسی است که او بادها روانه کند   کـه ابرهایی آرنـد [حامل باران]
بـه سرزمینی پژمرده‌اش سپس را نیم   به آن، زمین را شاداب می‌کنیم [و جوان]
ز بعد آنکـه فـرو خفته بود و پژمرده   و حشر و نشر هم اینگونه است [ای انسان]
١٠- و هـرکه‌عزّت‌خواهد، هـرآنچه عزّت هست   بـود بـه نـزد خـداوندگار [عزّت و شان]
صـعود جـانب او مـی‌کنند آن گـفتار   که پاک و ناب [برانید از درون به لسان]
و کـار نیک هـم آن را برد سوی بالا   و بدسگالی از خـود دهند چونکه نشان،
یکی شدید عذابی به پیش رو دارنـد   و مکـر آنان خـواهد بباد رفت [دمان]
١١- و کردگار شما را ز خاک خلق نمود   سپس ز نطفه [و با زوج دادتان سامان]
و هـیچ مـاده‌ای [از نـر] نـه بار بردار   نـه بار بنهد جز علم کردگار بران
بـه هیچ پیر نگردد فزوده بـر عمرش   و یا نیابد [دوران] عمر او نقصان
که در کتابی [مسطور باشد این حالات]   و این [چنین عملی] بر خدا بُوَد آسان

۱۲- و آن دو دریا یکسان نی‌اند، این شیرین و نوشخوار و گوارا [برای هر عطشان]
و شور و تلخ بُوَد آب آن یکی و خورید، ز هر کدام، شما گوشت، تازه و ریّان
و زیب و زینتی [از آن دو] آورید برون کزان لباس برآرید [و پوشش آبدان]
و آن سفاین بینی که بحر بشکافند که تا شوید به تحصیل رزق خود پویان
و باشد اینکه سپاس [خدا] بجای آرید [برای این همه آلاء و نعمت الوان]
۱۳- ز شب بکاهد و بر [طول] روز افزاید ز روز کاهد و بر شب [پدارِدش ارزان]
و کرده شمس و قمر را مسخّر و هر یک سوی سرآمد تعیین شده شوند روان
و کردگار چنین است، کردگار شما که بهر اوست [همه] حکمرانی [دو جهان]
کسان که جای خداوندشان همی خوانید نی‌اند مالک قطمیری [از همه کیهان]
۱٤- اگر شمای بخوانیدشان ندای شما نه بشنوند وگر بشنوند، پاسختان،
[به هیچ حالتی و صورتی] نمی‌گویند و روز حشر نه بر شرکتان [کنند اذعان]
و هیچ‌کس نکند آگهت [ز کُنه امور] چو کردگار خبیر، [از همه نهان و عیان]
۱۵- نیازتان به خداوند باشد ای مردم و او خداست، غنّی و ستوده‌ی [دوران]
۱٦- اگر بخواهد بر دارد از میانه شما و مردمان نوینی بیاورد به میان
۱۷- و نیست این سان کاری خدای را دشوار [و مؤمنان را بر این حقیقت است ایقان]
۱۸- و هیچ حامل، بار گناه فرد دگر بدوش خود نکشد [از کهان و یا ز مهان]
[برای او ندهد هیچ سود استمداد اگرچه [فرد مخاطب] کسی بُوَد ز اقران
فقط توانی آن قوم را دهی انذار که خوفشان ز خداوندشان بود به نهان
[فقط توانی آن قوم را دهی انذار] که تا کنند اقامه نماز را [ارکان]
و هر که پاکی ورزد بسود اوست یقین و بازگشت بُوَد سوی [داور منّان]

۲۱ - ۱۹- نه کور و بینا یکسان بُوَد نه ظلمت و نور
نه سایه [همچو بخار است در شب سوزان]

۲۲- و زندگان را دل نیست چون دل اموات
پیام و پند رساند خدا بدون گمان،

به هر کسی که بخواهد، و تو نه بتوانی
پیام و پند رسانی به اهل گورستان

۲۴ - ۲۳- [پیمبرا] تو، نه ای جز دهنده‌ی هشدار
بسه حق تو را بفرستاده‌ایم مژده رسان

[و نیز اینکه] به مردم همی دهی انذار
و نیست امتی الا که بین‌شان [ز اوان]

کسی ز جانب ما بوده عامل هشدار
[مگر که راه بیابند جانب غفران]

۲۵- دروغ‌زن گرت انگاشتند [آن مردم]
بدان که مردم پیشین‌شان هم [آن دوران]

پیمبران‌شان تکذیب کرده‌اند وَ حال
که معجزات ببردند با هر [و تابان]

نوشته‌ها و کتاب و نشان روشنگر
[نگشت مانع آن کذب گویی و عدوان]

۲۶- فرو گرفتم آنگاه اهل [کفر و] ستم
[نگر] که کیفر از من همی رود به چه‌سان

۲۷- ندیده‌ای که خداوند ز آسمان آبی
[به سوی ارض] فرستاد [از سر احسان]

سپس به نیروی آن [آب] ما برآوردیم
[ز تاک‌ها و شاخه‌های اشجار] میوه‌ها الوان

ز کوهساران بس راه‌های سرخ و سپید
و گونه‌گونه سیه‌فام [چون پر غِربان]

۲۸- بدین طریق نمودیم خلق از مردم
و رنگ رنگ ز جاندار و چارپا حیوان

و بندگان خداوند ز اهل دانش و فضل
فقط به خشیت و خوفند از و [به حدّ توان]

و هیچ شک نبود کردگار پیروز است
و او غفور بُوَد [بر گناه توبه گران]

۲۹- و آن کسان که کتابِ خدای می‌خوانند
و هم نماز اقامه کنند [روز و شبان]

وز آنچه روزی‌شان داده‌ایم می‌بخشند
[به اهل فاقه] هم آشکار و هم پنهان

به آن تجارت امیدوار می‌باشند
که بهر آن نَبُوَد هیچ احتمال زیان

۳۰- که عاقبت بدهد اجرشان تمام و کمال
ز فضل خویش هم افزون به باره‌ی ایشان

چرا که [بر همه] آمرزگار هست خدای
و نیز او را [نسبت به بندگان] شُکران

۳۱- و بر تو وحی نمودیم هر چه را ز کتاب حقّ است و با کُتُب پیشتر ز خود همخوان

و نیست شُبهه که بر بندگان خود اللّه خبیر باشد و بینای [بر یکان و یکان]

۳۲- به بندگان [نکونام] برگزیده‌ی خود کتاب خویش به میراث داده‌ایم [و ضمان]

و بعض آنان در حقّ خود ستم کردند و بعض دیگرشان مقتصد [در این میدان]

و بعض دیگرشان پیشتاز در خیرات به اذن [و لطف] خداوند [و از سر ایمان]

و این همانا فضل بزرگ می‌باشد [برای بنده‌ی نیکوگرای پاک روان]

۳۴ - ۳۳- شوند داخل، آنان به عدن جنّاتی و دستبند طلایی و لؤلؤء [و مرجان]

لباس آنان باشد ز جنس ابریشم [و شادمانه بیارند این سخن به زبان]:

سپاس او، که ز دل‌های ما زدود اندوه غفور هست و شکور است [حقّ] بدون گمان

۳۵- همان [خدای] که ما را ز فضل خویش آورد به جایگاهی کان [بهر ماست] جاویدان

که اندران نرسد [دست] خستگی بر ما که ماندگی نَبُوَد بهر ما در این [سامان]

۳۶- و مردمی که [به دنیای]، کفر ورزیدند بود برایشان آتش نار جهنّم است دمان

نه کارشان سپری گردد و نه می‌میرند نه کم شود ز عذابِ بَدان در آن نیران

و ناسپاسی [بر نعمت خدا را ما] جزا دهیم بدین راه و رسم [بر انسان]

۳۷- [و عاصیان] ز همانجا صدای بردارند که‌ای خدای برونمان برآر ازین [زندان]

که ما به جانب کاری نکوی رو آریم بغیر آنچه نمودیم زشتی و عصیان

[و ما بپاسخ آن عاصیان چنین گوییم]: نه اینکه عمر بدادیم بر شما چندان،

که اهل پندگرفتن هران کسی باشد بگیرد آنچه بُوَد ذکر و پند را شایان؟

و هم پیمبر هشدارگوی ما به شما نیامده است [و نداده است راه و چاره نشان]؟

عذاب را بچشید این زمان [که در عقبا] برای اهل ستم نیست یاوری به میان

۳۸- خدا به راز سماوات و ارض آگاه است بدون شبهه و بر مردم و دل ایشان

۳۹- کسی است او که در این سرزمین شما را داد
بـه جـانشینی پیشینیانتان [عـنوان]

پس، آنکه کفر بورزید، کفر او باشد
برای خویشتن [خویش] مایه‌ی خُسران

و کافران را خود کفرشان نیفزاید
بـغیر نفرت [در نزد داور سبحان]

و کافران را خود کفرشان نیفزاید
[بـرای روز حساب و کتاب] غیر زیان

۴۰- بگو [همه] شُرکایی که قائلید شما
و جای ذات خدا دیده‌ایدشان [به عیان]

چه‌چیز را [از عدم بر وجود آوردند؟
بیافریده‌ی ایشان بمن دهید نشان

و یا به خلق سماوات بوده‌اند شریک؟
و یا کتابی دادیم بر یَد آنان؟

که بر اساس و قرار همانِ‌شان بر دست
کنون قرار گرفته است حجّت و برهان؟

و حقّ همین که ستمکارگان بیکدیگر
بجز فریب ندادند وعده [و پیمان]

۴۱- بدون شبهه سماوات و ارض را دادار
نگاه داردشان از فنا [به حرز امان]

وگر زوال بخواهند یافت غیر از او
کسی نباشدشان از پی بقاء، ضمان

و بردبار و غفور است کردگار مجید
[و در حقیقت این امر، شبهه می‌نتوان]

۴۲- و یاد کردند آنها بزرگتر سوگند
بنام یزدان [وین بودشان حدیث و بیان]:

که گر پیمبرِ هشدارگوی‌شان می‌بود
ز دیگر امّی [چون یهود و ترسایان]

فزون براه هدایت قدم نهادندی
و چون نذیر بیامد، شدند روگردان

[و آن هدایت و آن رهنمود می‌نفزود]
بجز گریختن [از حقّ به مردم نادان]

۴۳- و بود این [همه] تأثیر [خوی] استکبار
و نیز حاصل اندیشه‌های [بی‌بنیان]

و بدسگالی برگشت می‌نخواهد داشت
مگر که باز بگردد به سوی صاحبِ آن

و انتظار بجز رسم اوّلین دارند؟
و هیچ تغییری در سنّت خدای مدان

و نیست هرگز تغییر [یا دگرگونی]
برای سنّت [دیرین کردگار جهان]

۴۴- و در زمین ننمودند هیچ سیر و سفر
که بنگرند سرانجام اهل دیر زمان

همان کسان که قوی‌تر بُدند از این‌ها
و در تمام سماوات و ارض [و کون و مکان]،

توان برای گریز و گزیر می‌نَبُوَد
به هیچ چیزی [از ابتدای تا پایان]

چرا که بی‌شک داناست کردگار [مجید]
و بهر اوست به هرچیز [خود] کمالِ توان

۴۵- وگر خدای فرو می‌گرفت انسان را
برای کیفر اعمال [و جُرم‌های گران]،

به جای می‌ننهادی به پشت [عالم] ارض
برای زیست نمودن یکی ز جانوران

ولیک باز بدارد خدای ایشان را
الیٰ سرآمد معلومی [از گذشت زمان]

فرا رسید چو سروقت مردمان، دادار
به بندگان خود او را بصارت است [بدان]

۳۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ یس (مکیّ، ۸۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- یا، سین [درود حقّ ترا باد]
سوگند [به وحی آسمانی]

[یعنی] قرآنِ حکمت‌آموز
کالبتّه ز [خیل] مرسلانی

۵-۴- [داعی] به صراط مستقیمی
نازل شده [وین کتاب ازوست]

از او که عزیز و مهربان است
[هر چیز کزوست نغز و نیکوست]

۶- تا قومی را که غافل استند
هشدار همی دهی [و انذار]

آنان که نیافتند ره را
[آباء [و کبارشان] ز هشدار

۷- بر اکثرشان بدون تردید
تحقیق بیافت حکم [کیفر]

وان قوم نیاورند ایمان
[بر دین خدا و روز محشر]

۸- بر گردنشان فرو نهادیم
غُل‌هایی را [که دست ایشان]،

بر گردنشان ببسته [ستوار
این است جزای کفر کیشان]

بالا بگرفته‌اند سرها
بربسته به پیش پا نظرها

۹- پیش رخشان زدیم سدّی
وز جانب خلف سدّ دیگر

ستری بر دیده‌شان کشیدیم
عاجز از رؤیت‌اند [یک سر]

۱۰- یکسان باشد برای آنها
آن قوم نیاورند ایمان

گر آنان را دهی تو انذار
[یا صرفنظر نمایی از آن]

۱۱- تنها آن را توانی انذار
کز پند متابعت نماید

و [ز ربّ ندیده]، ربّ رحمان
[بر جان و دلش] هراس آید

بر اجر کریم و بخشش او را
ده مژده [که ایزدش فزاید]

۱۲- ما زنده کنیم مُردگان را
و اعمال گذشته‌های آنها

حتیٰ نقش قدومشان را
مکتوب کنیم [در زمانها]

در متن کتابِ روشنی‌زا
آن جمله نموده‌ایم پایا

۱۳- آور مَثَلی برای ایشان   از مردم آنچنان دیاری
[کز جانب ما] پیمبرانی   [رفتند] به آن دیار [یاری]
۱٤- آنگاه به نزد اهل آن شهر   دو فرد [نبیّ] روانه کردیم
آنها را کاذبان شمردند   پس [امر به سومین سپردیم]
ما جانب آن دو فرد ستوار   کردیم به سومین [و یک سر]
گفتند [همه] پی رسالت   مأمور شدیم [و آیت آور]
۱۵- پاسخ دادند: می‌نباشید   غیر از بشری بسان ماها
ننموده گسیل [حقّ] رحمان   چیزی را [در زمان ماها]
جز کذب، شما سخن نگویید   [در این سامان از آنِ ماها]
۱٦- گفتند سپس [به قید تأکید]   آگاه خدای ماست بر آن
[کز بهر رسالت و هدایت]   ما آمده‌ایم بر شما [هان]
۱۷- خود غیر پیامی آشکارا   [البتّه] به عهده نیست ما را
۱۸- گفتند زدیم بر شما فال   فال بد و دست بر ندارید،
[وانگه] تان سنگسار سازیم   بر درد و عذاب ما دچارید
۱۹- پاسخ دادند: فال بدتان   از آن شماست، [وین سؤال است]:
چون داده شدید پند [اینک   از بهر شما محلّ فال است؟!
قومی اهل تجاوز استید   حقّ این بُوَد [و بر این مقال است]
۲۰- از دورترین [نواحی] شهر   مردی آمد [ز ره] عجولان
گفتا کای قوم [من] نمایید   [الحال] اطاعت رسولان
۲۱- زینان که نه طالبند اجری   وانگاه بیافته ره خویش
پیرو باشید [تا که آنان   آرند ره فلاحتان پیش]
۲۲- من را نرسد که تا پرستش   ننمایم از آن که خلقتم کرد
حال آنکه شما به جانب او   مرجوع شوید [فرد بر فرد]
۲۳- آیا جز او دگر خدایان   گیرم بهر پرستش خویش؟
وانگاه اگر خدای رحمان   اینگونه اراده آوَرد پیش،
آرد بر سر، مرا بلایی   [و آنها به شفاعتم بر آیند]،
سودی ندهد چنان شفاعت   نتوانندم رها نمایند
۲٤- بی‌شک اگر این بُوَد [شمارم]   در گمرهی عصیان دچارم
۲۵- مؤمن به خدایتان شدم [حال]   پس گوش کنید از من [این قال]
۲٦- پس گفته شود باو [که اکنون]   داخل شود در بهشت [دادار]
گوید [آنگاه باخود] ایکاش   می‌شد قومم از این خبردار
۲۷- [ایکاش تبار من خبر داشت]   از اینکه خدایم عفو فرمود
وز اینکه مرا میان مردم   بر زمرهٔ مکرمین [بیفزود]

۲۸-ما بر سر قوم او پس از او   از [اوج] سما، سپاهیانی،
اعزام نکرده و نبودیم   اعزام کنندهٔ [چنانی]
۲۹- غیر از فریاد مرگ‌آور   [مرگ‌آور] واحده نمی‌بود
خاموش شدند پس [تمامی   هرکس که چنان صدای بشنود]
۳۰- افسوس به بندگان که هرگز   نامد بِسرشان یکی پیمبر
جز آنکه [به جای طاعت از وی]   بگرفتندش به [هزل و] تسخر
۳۱- اندیشه نکرده‌اند آیا   پیش از آنان [به روزگاران]
بسیار ز نسل‌ها نمودیم   بر [دار] فنای رهسپاران؟
آنان هرگز به سوی اینان   نایند [دوباره، رهگذران]
۳۲- جز این نبود که [آخر کار]   جمعاً برِ ما شوند احضار
۳۳- پژمرده زمین، که ماش کردیم   سرزنده [و مستعدّ و شاداب]
[پس] دانه از آن پدید کردیم   کز آن بخورند [و مایهٔ تاب]
[پژمرده زمین] برای عبرت   [بی‌هیچ شبهه] بود ز جمله اسباب
۳۴- کردیم پدید باغ‌هایی   خرما بُن و [دارهایی از] تاک
جوشان کردیم چشمه‌هایی   [از بهر] شما ز سینهٔ خاک
۳۵- کز بار و برش و از هر آنچیز   دست خودشان نموده موجود،
روزی بخورند [و هیچ اینان]   آیا نکنند شکرِ [معبود]؟
۳۶- پاک است و منزّه آن کسی کاو   بنموده صنوف جمله موجود
از آنچه زمین ز خود برآرد   یا آنچه بذات آن کسان بود
[نیز آنچه] بر آن نی‌اند آگاه   [و آگاه بر آن پدیده معبود]
۳۷- آنان را آیتی بود شب   ما روز برآوریم از آن [شام]
و آنگاه درون ظلمت آن   گیرند [ز جسم و روح] آرام
۳۸- وندر جریان خویش خورشید   با حدّ و قرارِ پای برجاست
تقدیر خدای این چنین است   پیروز [و به کار خلق] داناست
۳۹- کردیم برای ماه، تقدیر   سر منزل‌ها [چنانکه شاید]
تا خُشک چو چوب نخل دیرین   [از سیر مسیر] باز آید
۴۰- نَبوَد خورشید را سزاوار   تا دسترسی به ماه یابد
نی [این امکان برای شب هست]   کافزون از روز بر شتابد
باشند بیک سپهر [و یک سر]   در داخل آن همه شناور

۴۱- وین مایهٔ عبرتی [و پندی است]
بر آنانی که دودمان‌شان،

بر کشتی پُر سوار کردیم
[کردیم رها ز مرگ جان‌شان]

۴۲- آنان را همچو آن [سفینه]
چیز دگری بیافریدیم

تا اینکه بر آن سوار گردند
[اینگونه صلاح امر دیدیم]

۴۳- خواهیم اگر کنیمشان غرق
و آنها فریادرس ندارند

[از دام] نجات می‌نیابند
[بر حادثه تاب می‌نیارند]

۴۴- جز آنکه ز سوی ما ببینند
لطفی [و عنایتی پدیدار]

هم بهره‌وری [از زندگانی]
تا وقت معیّن [و سزاوار]

۴۵- گویند چو بر چنان کسانی
[الحال] شما کنید پرهیز،

از آنچه به پیش روی دارید
وز آنچه به پشت‌سر بُوَد [نیز]

باشد که شوید شامل رحم
[از سوی خدای عامل رحم]

۴۶- ز آیات خدای می‌نیامد
هیچ آیتی از برای ایشان

جُز آنکه شدند روی‌گردان
[ز آیات خدای، کُفرکیشان]

۴۷- وانگه که بآن کسان بگویند:
از آنچه خدای رزقتان داد

انفاق کنید [بر فقیران]
[اینگونه مجادلات افتاد]:

کفّار به مؤمنان بگفتند
آن مردم را کنیم اطعام،

کانان را چون خدا بخواهد
اطعام کند بصورت تام؟

جز راه ضلال آشکارا
[ای قوم] نبرده‌اید پی را]

۴۸- گویند: کلامتان اگر هست
بر [پایهٔ حقّ و] صدق ستوار

آن وعده [کزان سخن بگویید]
کی می‌رسد [و شود پدیدار]؟

۴۹- جز بانگی مرگبار و یکتای
چیزی را منتظر نمانند

در حالِ ستیزه و جدل‌شان
[آن بانگ بران کسان بخوانند]

۵۰- آنگه نه وصیّتی توانند
نی رجعت سوی اهل دانند

۵۱- در صور دمیده گردد آنگاه
از [دامن] خاک سر برارند

[ز آنجای] بجانب خداشان
با [شور و] شتاب ره سپارند

۵۲- [از مضجع‌مان] چه کس برانگیخت؟
[گویند چنین که] وای بر ما!

این است همان که ربّ رحمان
[خود] وعده بداد [جای بر جا]

گفتار پیمبران [دادار]
می‌بود ز [حقّ و] صدق [سرشار]

۵۳- غیر از فریاد مرگ‌آور
بانگی یکتا [دگر مپندار]

زان بعد بُوَد که جمله انسان
اندر بر ما شوند احضار

۵۴- [دانید که] برکسی در این روز
[از جانب ما] ستم نیاید

جز در حد فعل‌تان که کردید
از بهر شما جزا [نشاید]

۵۵- بی‌شبهه بهشتیان در این روز — در کاری خرّمند [و فیروز]
۵۶- آنان با زوجه‌ها [سراسر] — بنشسته بزیر سایه‌ساران
تکیه داده بسه [متکّاها] — [آسوده ز رنج روزگاران]
۵۷- آنجا ز برای‌شان ثمرهاست — و آماده هر آنچه‌شان که دل خواست
۵۸- [از ما به شما کنون کلامی است] — وز ربّ رحیمتان سلامی است
۵۹- امروز رسد ندا [بدین سان] — کای مردم [کافر و] گنه کار
از مردم نیک دور گردید — [باشید جدا ز جمع ابرار]
۶۰- ای مردم! با شما مگر من — [زین پیش] نبستم عهد و پیمان؟
کان شیطان خصم آشکار است — طاعت مبرید [خود] ز شیطان؟
۶۱- بر اینکه، مرا کنید عبادت؟ — اینست ره راست [با سعادت]
۶۲- جمعی بسیار از شما را — بی‌شبهه بدور کرد از راه
[آنگاه ازین فریب کاری] — [...] عقل نمی‌شدید آگاه؟!
۶۳- این است همان جحیم [سوزان] — [...] داده شدید وعده‌ی آن
۶۴- از بهر جزای کفر [دیروز] — [...] در آن شوید امروز
۶۵- امروز نهیم بر دهانهای — ایشان را مُهر [تا بمانند]
با ما، ز هر آنچه کرده بودند — دستان‌شان پس سخن برانند
هم پاهاشان گواه گردند — [تا حاصل عمر خود بدانند]
۶۶- ما گر خواهیم دیدگان‌شان — [تاریک کنیم]، پس شتابان
بر سوی صراط ره سپارند — لیکن چون بنگرند [بر آن]؟
۶۷- ما گر خواهیم آن کسان را — [خود] مسخ کنیم در مکان‌شان
وانگاه نه تاب هیچ فعلی — [نی از پی رجعتی امان‌شان]
۶۸- وان را که دهیم عمر بسیار — وارونه کنیمش [خلق و رفتار]
با عقل نمی‌کنید ادارک؟ — [این حالت و باژگونه کردار]؟
۶۹- ناموخته‌ایم شعر، او را — وین هم نَبُوَد بر او سزاوار
وین نیست بغیر پند و اندرز — قرآن مُبین [کلام دادار]
۷۰- تا هر کس را که زنده [دل] هست — هشدار دهد [بروز آخر]
تا حکم خدا شود محقّق — درباره مردمان کافر

۷۱- اندیشه نکرده‌اند آیا | ما [از نظر رفاه آنها]
از آنچه که دست [قدرت] ما | بهر ساخته است [در زمانها]
خلقت کردیم [نوع] انعام | مالک باشند تا به آن دام؟
۷۲- آنان را رامشان نمودیم | [برخی ز آنها مهار گردند]
[از بعضی‌شان غذا بگیرند] | [بر بعضی‌شان سوار گردند]
۷۳- آن مردم را [ز چارپایان] | نوشیدنی است و سود دارند
[پس بهره‌وران از این مواهب] | [آیا شکرش بجا نیارند؟
۷۴- بر جای خدا، خدای‌هایی | بگرفتند از پی ستایش
شاید که کنند یاوری‌شان | [آنگه که کنندشان نیایش]
۷۵- امّا بُت‌ها برای یاری | بر این مردم توان ندارند
[در عرصهٔ حشر] بهر آنها | [بت‌ها چو سپاه کارزارند]
[آن سان سپهی که بهر آنان] | حاضر شده در صف شمارند
۷۶- پس آن سخنان‌شان که گویند | غمگین نکند ترا که دانیم،
هر چیز عیان کنند آنان | یا آنکه نهان کنند [خوانیم]
۷۷- از نطفه‌ای آفریده‌ایمش | اندیشه در این نکرد انسان؟
و آنگاه [به نحو] آشکارا | موجود جدل‌گرای شد آن
۷۸- آرد مَثَل او برای ما او | هم خلقت خود برد ز خاطر
گوید که به [پاره] استخوانها | از نو که دهد حیات، [آخر]؟
حال آنکه [در این مغاک باشند] | پوسیده [و جزء خاک] باشند؟
۷۹- گو: آنکه برای بار اوّل | از نیستی‌اش به هستی آراست
او زنده نمایدش دوباره | بر هر خلقی خدای داناست
۸۰- آنکو ز درخت سبز بنمود | آتش را بر شما پدیدار
و آنگاه شما [بسیاری آن] | می‌افروزید بهر خود نار
۸۱- آیا آنکس که آفریده است | [اینگونه] زمین و آسمانها،
قادر نَبْوَد [چنان خدایی] | تا خلق کند [بسان آنها]؟
بتواند، آری، اوست خالق | دانای [به هستی و زمانها]
۸۲- هر چیزی را برای خلقت | امرش چو اراده می‌پذیرد
تنها گوید که: «باش» و آن چیز | بی‌هیچ درنگ، هست گیرد
۸۳- پس پاک و منزّه است آنکو | او را ملکوت هر چه در دست
پس جانب آن خدای، مرجوع | گردید [و نهایت این چنین هست]

۳۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ صافات (مکیّ ، ۱۸۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳ - ۱- به صف اندر صف [عباد] قسم / وبه مانع شوندگان [ز گناه]
وبه خوانندگان ذکر قسم / [یعنی آیات مبرم اَلَه]
۵ - ۴- که خدای شما یگانه بُوَد / و آسمانهاست [جمله] از دادار
و خدای زمین و هر چیزی / بین ارض و سما گرفته قرار
۶ - ۵- و خداوندگار خاور [ها] / [با اخترها هم افریدهٔ آن]
زیب دادیم آسمان فرود / به وجود کواکب رخشان
۸ - ۷- وز هر دیو سرکشی آن را / بگرفتیم در پناه [حصین]
نتوانند تا که گوش دهند / به خفایای [عالم] زبرین
[وگر آرند رو، ز هر سو نیز] / رانده گردند [با شهابی تیز]
۱۰ - ۹- راندنی سخت بهر آنان است / و عذابی همواره پا برجاست
مگر آن کس که [تُند] برباید / که شهابی منوّرش ز قفاست
۱۱- پس، از ایشان سؤال کن آیا / خلق [آن قوم] استوارتر است،
یا دگرها که آفریدستیم؟ / [و ز این هر دو تا کدام سر است؟]
خلق کردیم [با ارادهٔ خویش] / از گِل چسبناکشان [از پیش]
۱۲- بلکه از [حال] آنچنان مردم / تو شگفتی نمودی و آنگاه
[ره و رسم] ترا چو می‌نگرند / به تمسخر در آن کنند نگاه
۱۳- و آن کسان را همی چو پند دهند / نپذیرند [و دل بآن ننهند]
۱۴- هر پدیده‌ی شگرف را نگرند / به سوی ریشخند روی برند
۱۵- و بگویند: این [ز دیدهٔ ما] / نَبُوَد غیر جادویی پیدا!
۱۶- و بگویند: چونکه ما مُردیم / خاک شد استخوان ما [به مزار]،
باز انگیخته شویم [از جای]؟ / زنده خواهیم گشت دیگر بار؟!
۱۹ - ۱۷- نیز آباء ما [چنین گردند]؟ / گو: شمایید خُرد و خوار، آری
بانگ واحد همین بُوَد، [آری] / پس نگه می‌کنند [هر باری]
۲۰- پس بگویند: وای، وای به ماست / این همان روز [آخر است و] جزاست
۲۱- این بود روز فصل [انسان را] / که شما کذب خوانده‌اید آن را
۲۳ - ۲۲- آن ستم پیشگان [مشرک] را / و همانندهای آن [فُجّار]-
و هر آن را که می‌پرستیدند / جای پروردگار [آن کفّار]
گرد آرید و راه بنمایید / [همه را] بر جحیم [پُر ز شرار]
۲۴- باز دارید [این ظلوم و جهول] / که بُوَند این چنین کسان مسؤول

۲۵- پس شما را چه آمده بر سر   که نباشید یار یکدیگر؟

۲۶- آری [افراد عاصی دیروز]   [همه] تسلیم پیشه‌اند امروز

۲۷- بعض آنان ز حال بعض دگر   باز پُرسی کنند [و کسب خبر]

۲۸- پاسخ آرند: این شما بودید   که [به حالات حقّ بجانب خویش]

سوی ما آمدید [تا بر ما،   سد نمودید راه دین از پیش؟

۲۹- پس، بگویند: این شما بودید   که خود ایمان قبول ننمودید

۳۰- بر شما سلطه‌ای نبود از ما   بود طغیانگری شعار شما

۳۱- حکم پروردگارمان [امروز]   [همه] در حقّ ما تحقّق یافت

تا چشنده‌ی [عذاب او] باشیم   [بر سر ما عذاب او بشتافت]

۳۲- پس ببردیم‌تان به راه گناه   ز آنکه بودیم نیز خود گمراه

۳۳- در چنین روز [پس به هم یارند]   مشترک در عذاب [دادارند]

۳٤- پس به آن مردمان [عصیانگر   ما چنین می‌کنیم (در محشر]

۳۵- این چنین بود شیوهٔ آنان   [اینکه] لااله الاّ اللّه،

گفته می‌شد چو در بر ایشان   کبر می‌بودشان [ز فرط گناه]

۳٦- و سخن‌شان چنین: خدایان‌مان   ترک گوییم بهر یک شاعر؟

[که جنونش رسیده است به سر   و شبیه است بین مردمان ظاهر؟

۳۷- حقّ چنین است [کان رسول خدا]   آنچه حقّ است در میان آورد

و دگر انبیاء پیشین را   کرد تصدیق [فرد اندر فرد]

۳۸- و شمایان چشندگان عذاب   [آن عذابی که] دردآلود است

۳۹ - و جزایی شما نمی‌یابید   جز به آن فعل کز شما بوده است

٤۳ - ٤۰- غیر خالص عباد [حقّ] که بُوَد   رزق معلومشان [در آن جنّات]

میوه‌ها و گرامی‌اند ایشان   در جنان بهره‌مند از نعمات

٤٦- ٤٤- بر سریرند روی اندر روی   بهرشان باده [ها] به بر آرند

که درخشنده و سپید بُوَند   شاربان را لذیذ و خوشخوارند

٤۷- هیچ سردردی اندران نَبُوَد   و نه نوشنده‌اش بگردد مست

٤۸ - چشم افکنده دختران‌شان پیش   دیدگان‌شان درشت [و شهلا] هست

٤۹- همچنان بیضهٔ شترمرغ‌اند   [بیضه‌هایی] نهان شده [ز نظر]

۵۰ - روی آرند پرس و جوی کنان   بعض آنها ز حال بعض دگر

۵۱- یک تن از آن میان بگوید [زود]:   همنشینی مرا [به دنیا] بود

۵۲- از من [آن یار] می‌نمود سؤال / که تو هم اهل باوری [الحال]؟

۵۳- [باورت هست] چونکه ما مردیم / و شدیم استخوان و خاکِ سیاه،

باز خواهیم یافت [اجر و] جزا؟ / [از پی کار نیک و فعل گناه]؟

۵۴- پس بگوید [بر این قرار و مدار] / هیچ باشید اهل استحضار؟

۵۵- پس فرا بنگرد سوی آن یار / که میان جحیم کرده قرار

۵۶- پس بگوید ز دور دست باو / به خداوند [می‌خورم سوگند]

بود نزدیک تا مرا نابود / کنی [و بگسلانی ام پیوند]

۵۷- نعمت حقم ار نبود به سر / بودم از حاضرین بر کیفر

۵۹ - ۵۸- جُز بآن مُردن نخستین‌مان / ما نخواهیم مُرد، بار دگر؟

ما نخواهیم دید رنج و عذاب؟ / [نیست دیگر برای ما کیفر]؟

۶۰- بی‌گمان این [که در جنانم من] / فوز عظمیٰ است [در امانم من]

۶۱- بهر تحقیق این هدف [به تمام] / بباید اهل عمل کنند اقدام

۶۲- این چنین پیشکش بُوَد بهتر؟ / یا که زقوم [آن خبیث] شجر؟

۶۳- ما همان را بداده‌ایم قرار / بهر تعذیب جمع ظلم شعار

۶۴- آن درختی بُوَد که گیرد پا / از میان جحیمِ [آتش زای]

۶۵- آن درختی که [وصف آن این است] / میوه‌اش چون سر شیاطین است

۶۶- بعد، ایشان خورنده‌ی آنند / و شکم پُر کنندگان از آن

۶۷ - بهر آنها [پس از چنان ماکول] / آب آمیزه‌ای بُوَد جوشان

۷۰ - ۶۸- مرجع آن کسان بُوَد دوزخ / چونکه آباء خویش را دیدند،

که به گمراهی اندرند و سپس / راهشان با شتاب بگزیدند

۷۲ - ۷۱- راستی را که پیش از آنان / اکثر اهل دوره‌های نخست،

به سوی گمرهی گراییدند / و میان چنان کسان بدرست،

منذرانی نموده‌ایم روان / [تا براه آورند پیر و جوان]

۷۳ - بنگر تا چه شد نهایت کار / بهر گیرندگان آن هشدار

۷۴ - مگر آن بندگان پاک نهاد / [که خداشان جزای خیر بداد]

۷۵ - به یقین نوح‌مان ندا در داد / و چه نیکو جواب گویانیم

۷۶ - خود و اهلش از آن بلای بزرگ / برهاندیم [و نیک جویانیم]

۷۷- و فقط زاد و رود او را ما [همچنان حکم ماندنی دادیم]
۷۸ - بهر او بین واپسینانش نام نیکو بجای بنهادیم
۷۹- در میان جهانیان بر نوح باد [از سوی ما] سلام [و درود]
۸۰ - ما جزا این چنین روا داریم بهر خلقی که اهل احسان بود
۸۳- ۸۱- بود از بندگان مؤمن ما غرق کردیم مردمان دگر
و بَراهیم بودش از اشیاع [دل پاکیش بود اندر بر]
۸٤- وآن دل [طاهر یقین پرورد] او به درگاه داورش آورد
۸۵ - پدر و قوم خویش را چون گفت: بر چه هستید [خود] پرستشگر؟
۸٦- به دروغ و دغل خدایانی جای پروردگار می‌گیرید؟
۸۷ - پس به پروردگار عالمیان [خود] چه رأی و عقیده بپذیرید؟
۸۹- ۸۸- پس نگاهی سوی نجوم افکند گفت [الأبد] مریض هستم من
۹۱ - ۹۰- روی بر تافتند جمله از او با خدایان‌شان بگفت سخن:
۹۲- ۹۱- که چرا هیچ چیز می‌نخورید؟ وشما را چه شد [که لال شدید؟
۹۳ - پس نهانی به فرق آن اصنام ضربه‌ای بر نواخت ضرب شدید
۹۵ - ۹٤- پس شتابان شدند جمع بر او پس براهیم گفت با آنان:
آنچه [با دست خود] تراشیدید می‌پرستیدشان [زمان بزمان؟
۹٦- وین بحالی بُوَد که ربّ شما هم شما را بداده است وجود
هم هر آنچیز را که بر سر آن کار کردید [و شغل‌تان می‌بود]
۹۷- پس بگفتند [مشرکین یاران] جایگاهی برای او سازید
[به مکافات آنچه کرد او را] حال بر [کام] آتش اندازید
۹۸- در حقش قوم بدسگالیدند ما به [اسفل] قرارشان دادیم
۹۹ - گفت: رهرو به سوی ربّم من و بزودی هم او بُوَد هادیم
۱۰۰-گفت: یا ربّ مرا عطا فرما از [رده‌ی] صالحان یکی فرزند
۱۰۱- مژده دادیم پس باو پسری پسری بردبار [و بس دلبند]
۱۰۲- چونکه در کار و کوشش [آن فرزند] رشد بنمود پابپای پدر
پدرش گفت: دیدم اندر خواب کز تو فرزند می‌بُرم من سر
بنگر تا [در این] چه می‌بینی؟ [سخنی گفت با پدر چو گهر]:
تو به آنی که یافتی دستور کارکن [ای پدر به حقّ پسر]
یابی‌ام زود از شکیبایان گر بُوَد این مشیّت داور

۱۰۳- هر دو تسلیم چون شدند بر این　　و رسانید روی او به زمین

۱۰۴ - ۱۰۵- به سوی او ندای در دادیم　　کای بَراهیم! داشتی باور،

[متن] رؤیای خویش و ما اینسان　　مُحسنان را دهیم اجر [و ثمر]

۱۰۶- بی‌گمان [این پدیده و آئین]　　هست [بهر تو] آزمون مُبین

۱۰۷- بعد، قربانی بزرگی را　　جای آن فدیه، ما پذیرفتیم

۱۰۸ - بهر او بین واپسیناتش　　نام نیکو نهاده [و گفتیم]،

۱۰۹-۱۱۱- بر بَراهیم [پس] سلام [و درود]　　محسنان را چنین جزا اریم

زانکه از بندگان مؤمنِ ما　　بود، [و او را عزیز میداریم]

۱۱۲- [خبر خوش باو رسانیدیم،　　خبری شادی‌اور و مسعود]

ما به اسحاق مژده‌اش دادیم　　که رسولی ز صالحان می‌بود

۱۱۳- او و اسحاق را همی برکت　　بخشودیم عطای [از سوی خویش]

وان دو را زاد و رودها می‌بود　　هستم نکوکار [و هم تباه اندیش]

آشکارا به حقّ خود ایشان　　گشته بودند از ستم کیشان

۱۱٤- راستی را به موسي و هارون　　منتشان نهادیم منّت و انگاه

۱۱۵ - اندو و اهلشان رهانیدیم　　زان بلای بزرگ [و حال تباه]

۱۱٦- ما بآن قوم یاوری دادیم　　پس شدند [انچنان کسان] پیروز

۱۱۷ - و به انان کتاب بخشیدیم　　کُتبی مُستبین [و پند آموز]

۱۱۸- و اندو را ما بجانب ره راست　　به درستی شدیم راهنمای

۱۱۹ - بین [اخلاف] و واپسینان‌شان　　بنهادیم نام نیک بجای

۱۲۰ - ۱۲۳- پس بموسی سلام و بر هارون　　مُحسنان را چنین دهیم جزای

اندو بودند عبد مؤمن ما　　[نیز] الیاس ز انبیاء [خدای]

۱۲٤- ان زمانی که گفت با قومش　　ننمایید [مردمان] پروای؟!

۱۲۵ - می‌پرستید بَعل را و انگاه　　احسن الخالقین کنید رهای؟!

۱۲٦- خالق [جسم و خالق جان‌تان]　　و افرینشگر نیاکان‌تان

۱۲۷- پس شمردند کاذبش وانگاه	حاضر آرندشان [برای حساب]
۱۲۸- بجز آن بندگان پاک خدای	[که بیابند از خدای ثواب]
۱۳۱- ۱۲۹- بهر او بین واپسینانش	نام نیکو نهاده‌ایم بجای
و سلامی بآل یاسین باد	محسنان را چنین دهیم جزای
۱۳۴- ۱۳۲- بود از بندگان مؤمن ما	لوط و بی‌شبهه ز انبیا می‌بود
و بدین سان خود و تبار ورا	برهاندیم‌شان ز کیفر [زود]
۱۳۵- جز عجوزی که [نام] او می‌بود	بین واماندگان [برای عذاب]
۱۳۶ - پس از آن جمله را فنا کردیم	[تا که حاضر شوند بهر حساب]
۱۳۸- ۱۳۷- صبحگاهان شما همی گذرید	خود به آثار مانده [از پدران]
نیز هر شامگه بران گذرید	پس تعقّل نمی‌کنید در آن؟
۱۴۰- ۱۳۹- بی‌گمان یونس از رسولان بود	شد گریزان به سوی کشتی پُر
۱۴۱ - پس در انداخت قرعه با آنان	و پس از افکندنی بشد [آن حُر]
۱۴۲ - و نهنگش به بحر در بلعید	و سزاوار بر ملامت بود
۱۴۴ - ۱۴۳ - وگر از اهل ذکر می‌نبُدی	[illegible] تا حشر همچنان [مفقود]
۱۴۵- پس ز لبش بسه ساحلی بایر	در فکندیم و بود او بیمار
۱۴٦ - بر سرش آن گیاه رویاندیم	که [ز نوعی] کدوی [آرد بار]
۱۴۷ - به رسالت به صدهزار نفر	یا فزونتر ورا فرستادیم
۱۴۸ - گرویدند و تا زمانی ما،	[از سوی خویش] بهره‌شان دادیم
۱۴۹- از خدای تواند دخترکان؟	[تو از آن مردمان بخواه جواب]
و پسرها از آنِ ایشانند؟	[هم از ایشان تو باش پاسخ‌یاب]
۱۵۰- یا که ما خلقت ملائکه را	[خود] ز جنس اِناث آوردیم؟
یا [چنان مردمی] بُدند گواه	که [چنان جنس] خلق می‌کردیم؟
۱۵۱- هان که ایشان ز روی تهمت خویش	این چنین گفته‌ها نهند به پیش
۱۵۲- پسری کردگار کرده پدید؟	وان کسان از دروغگویانند
۱۵۳ - دختران را خدای بر پسران	داده ترجیح؟ [این چنین دانند؟]

۱۵۶ - ۱۵۴ - و شما را چه می‌شود آیا؟	بر چه [معیار] حکم می‌رانید؟
ننمایید هیچ اندیشه؟	حجّتی آشکار [می دانید]؟
۱۵۷- صادقید ار شما به گفته خویش	حجّت خویش آورید به پیش
۱۵۸- ارتباطی میان او با جن	قائلند و به جنّیان این کار،
[آشکار است و نیک] می‌دانند	عاقبت [جملگی] شوند احضار
۱۵۹- و خداوند از آنچه می‌گویند	پاک هست و منزّه است یقین
۱۶۰ - بجز آن بندگان پاک خدای	[کافران! مشرکان!] بدانید این:
۱۶۳- ۱۶۱- که شما آنچه می‌پرستیدش	هیچ کس را به گمرهی نکشید
مگر آنکس که او در آینده است	به جحیم [و عذاب‌ها بچشید]
۱۶۴- و ملائک [چنین سخن گویند]:	نیست فردی ز [خیل و مجمع] ما
مگر آنکس که بهر وی باشد	پایگاه معیّنی برپا
۱۶۶- ۱۶۵- ما صف اندر صفیم [طاعتگر]	و مُسبّح [به حضرت داور]
۱۶۸- ۱۶۷- و آن کسان ادّعا همی کردند	کتبی اگر [نیز] در ید ما بود،
کتب آسمانی [از آن سان]	که به پیشینیان [یقین افزود]
۱۶۹- بی‌شک از بندگان پاک خدای	می‌شدیم [و ملازم تقوای]
۱۷۰- لیک کردند آن کتاب انکار	زود دانند [حدّ و غایت کار]
۱۷۱- آن گروه از عباد ما که شدند	بهر رسالت ز ما فرستاده
حکم ما گشته در حقّ ایشان	پیش از این معیّن، [آماده]
۱۷۴- ۱۷۲- آن کسانند خیل منصوران	وز برای سپاه ما ظفر است
پس، تو چندی از آنچنان مردم	روی گردان، [که اندران اثر است]
۱۷۶- ۱۷۵- بنگرشان که زود می‌باشد	تا به چشم بصیر در نگرند
خواستار عذاب ما باشند؟	[و نفرین] با شتاب [رهسپرند]
۱۷۷- بر سر و بر سرای‌شان آنگاه	که [بلای گران] شود رهیاب
بهر کیفرندگانِ آن هشدار	بد بُود بامداد روز [عذاب]
۱۷۹- ۱۷۸- چندی از آن کسان بگردان روی	بنگرشان که در زمانی زود
خود به چشم بصیر در نگرند	[تا که فرجام‌شان چه خواهد بود]
۱۸۰- و خدایت منزّه است [از عیب]	زانچه گویند [در خصوص خدای]
نیز پیروزمند دادار است	[بر هر آنچیز باشد او را رای]
۱۸۲- ۱۸۱- و به پیغمبران سلام [و درود]	و ستایش سزای دادار است
آنکه پروردگار عالمیان	[و دو عالم ازو پدیدار است]

۳۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ «ص» (مکّی، ۸۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- صاد سوگند خورم بر قرآن
پندآموز [و قوام ایمان]

۲- کافران، آری باشند اسیر
به ستیز و به حمیت [از دیر]

۳- وچه بسیار اُمم را [ز جهان]
پیش از ایشان بنمودیم نهان

بانگ کردند، ولی [دور زمان]
بود نه وقت گریز [و نه امان]

٤- و شگفتی بنمودند [از کار]
که از آن قوم، دهنده‌ی هشدار،

بهر آنان برسیده برسر
لیک، [درباره‌ی آن پیغمبر]،

کافران گفتند: او جادوی است
[آنچه را گوید] کاذب اوی است

۵- عوض جمع خدایان زیاد
دعوتش بر ربِّ یکتا افتاد!

[بهر ما] باشد این امر عجیب
[نزد ما باشد این گفته غریب]

٦- و اکابرشان [چون این دیدند]
آن ره [باطل] خود بگزیدند

که به طاعت ز خدایان‌تان روی
بنهید و به چنین امر [نکوی]،

پیشه سازید [همه] صبر و سکون
کاین بُوَد امری دلخواه [کنون]

۷- ما چنین چیز در آئین اخیر
نشنیدیم [ز دورانی دیر]

[گر که خواهید بدانید این چیست]
غیر یک ساختی از خود نیست

۸- از میان همه‌ی ما، قرآن
وحی و تنزیل شده جانب آن؟!

[از من و] یاد من ایشان یکسر
غرق در شبهه و شکّند مگر!

نچشیدند و یا اینکه هنوز
کیفر من [به جزای دیروز]

۹- یا که دارند خزائن در دست
آن خزائن که در آن رحمت هست

آنِ ربّ تو که بخشنده بُوَد
[واجد] عزّت [پاینده] بُوَد

۱۰- یا که فرماندهی ارض و سما
و هر آنچیز میان‌شان برجا

بکف آورده [ز امر موجود]
پس، [به اسباب] نمایند صعود

۱۱- اندر آنجای ز همدستان هست
[آن] سپاهی که بیابند شکست

۱۲- [همه‌ی] طایفه‌ی نوح وَ عاد
مردمِ فرعونِ [ذوالاوتاد]

پیش‌تر، مردم [دیگر اعصار]
بود تکذیب رسولانشان کار

۱۳- همچنین طایفه‌ی لوط و ثمود
و اهل «اَیکه» هم از آن مردم بود

١٤- ننمودند یکایک [باری]
غیر تکذیب رسولان کاری

پس عقاب من [بر آن اقوام
همچنان] یافت تحقّق [بتمام]

۱۵- انتظاری نَبُوَدشان دیگر
غیر بانگی که بُوَد مرگ‌آور

بانگ یکتای [که چون روی آرد]
[کسی از جمع] فرو نگذارد

١٦- و بگفتند: که‌ای بار خدای
نامه‌ی ما را بنمای عطای

زودتر زانکه رسد روز حساب
[بهر اعطایش، داریم شتاب]

۱۷- کن شکیبایی بر آن سخنان   کاید از جانب آن [بد دهنان]
یاد از بندهٔ ما کن، داود   که توانمند بُد و تائب بود
۱۸- کرده بودیم به همراهش رام   کوهها را که به هر شام و بام
همنوا با او [دُرّ می‌سفتند]   حمد و تسبیح [مرا] می‌گفتند
۱۹- گرد آینده طیوران [یکسر]   باز گردنده [به جا و به مقرّ]
۲۰- حکمرانیش به سُتواری [تام]   و رسالت و نفوذش بکلام
بذل کردیم [و کلامش به حساب]   داشتی [دانش] بر فصل خطاب
۲۱- خبر آن طرفین دعوی   به سوی تو برسیده آیا؟
[کز ملائک دو نفر انسان‌وار   برسیدند به پای دیوار]
که ز دیوار مصلایش زود   به سوی او بنمودند صعود
۲۲- ناگهان چونکه نمودند ورود   [از پی حقّ طلبی] بر داود،
بشد از آنها بر ترس دچار   و بگفتند: ز ما بیم مدار
ما دو جانب ز یکی دعواییم   [خواستار سخن حقّ ماییم]
یکی از ما باشد ظلم سِیز   [بی‌محابا] به حقّ آن دیگر
بین ما از سر حقّ شو داور   وز بیداد نمودن بگذر
[حال] با داوری و نیکی رای   سوی ره راست به ماها بنمای
۲۳- یکی از آن دو بگفتا: این دوست   از من است [و طرف دعوی اوست]
میش دارد نود و نه [به سرای]   و از آن من میشی [تنهای]
آن یکی را خواهد او از من   خصومت و دُرشتی سخن
۲٤- گفت [داود]: به تحقیق [این یار]   ظلم در حقّ تو برده است به کار
کز تو میش تو طلب بنماید   تاش بر گلّه‌ی خود افزاید
و فراوان باشند از شرکای   که نمایند به هم جور و جفای
بجز افراد یقین آورده   و نکوکاری [و احسان] کرده
و چنین مردم نیکوکردار   اندکند [از نظر جمع و شمار]
و بدانست [همانگه] داود   کازمودیمش [در آنچه که بود]
[از چنین حکم عجولانه‌ی خویش   سخت نادم شد و گردید پریش]
پس ز ربّش طلب عفو نمود   توبه بنمود و بیاورد سجود
۲۵- این چنین حال [که از وی دیدیم]   [از سر لطف] با او بخشیدیم
نزد ما داشت تقرّب داود   هم از و نیک سرانجامی بود
۲٦- ای داود! ترا روی زمین   بگزیدیم [به خود] جای نشین
بین آن مردم، پس از سرِ داد   داوری کن [چو ترا حکم افتاد]
پیروی از هوس [خود] منمای   کت کند از ره دادار جدای
مردم گمشده از راه اِلاه   کیفر سنگین‌شان هست به راه
چونکه آن مردم بردند از یاد   روز پاداش و حساب [و میعاد]

۲۷- آسمان را و زمین را و هر آن
بین آنهاست [نهان یا که عیان]

خلق ننمودیمش بیهوده
وین تصوّر ز کسانی بوده،

که [به ما] کفر همی ورزیدند
[وز پرستیدن عنان پیچیدند]

وای بر آنان کز کیفر نار
کفرورزی بنمودند [شعار]

۲۸- آن کسان را که یقین آوردند
و نکوکاری و احسان کردند،

همچو افسادگران دنیای
بگذاریم به یک [مدرج] جای؟!

پارسایان را یا با فجّار
در یکی مرتبه آریم شمار؟!

۲۹- این کتابی است مبارک [مسعود]
نازلش بر تو نمودیم [که زود]

اندر آیاتش اندیشه کنند
عاقلان عبرت از آن پیشه کنند

۳۰- و به داود سلیمان را ما
[از سر لطف] نمودیم عطا

راستی را چه نکو عبدی بود
بود توّاب [به سوی معبود]

۳۱- و چنین شد که [طیولی] نیکو
شامگاه عرضه نمودند بر او

۳۲- [شد سلیمان به تماشا سرگرم]
گفت [اینگونه بخود با آزرم]:

مهر اسبان بگزیدم بر دل
شدم از یاد خدایم غافل

تا به آن وقت که خورشید [جهان]
شد پس پرده‌ی مغرب پنهان

۳۳- گفت: آنها سوی من باز آرید
[وانگه‌شان به بر من دارید]

ساقهاشان را [که] لمس نمود
دست بر گردنشان [گاهی] سود

[و قوائم و عنق ز اسبان زود
حسب ملّت خود قطع نمود]

۳٤- و به تحقیق سلیمان را ما
آزمودیم [و سر اینسان مبنا]:

بفکندیم به تختش جسدی
[هم در آن حال دم از توبه زدی]

۳۵- گفت: یا ربّ تو مرا عفو نمای
و مرا مُلکی بنمای عطای

که پس از من نَبُوَد در خور کس
که تویی [خالق] بخشنده [و بس]

۳٦- باد را کردیم آنگاهش رام
تا به هرجا که ورا بود مرام

چونکه صادر بنمودی فرمان
نرم و آرام شدی [زود] روان

۳۷- وز دیوان، بنّا یا غوّاص
[بهر خدمت بنمودیمش خاص]

۳۸- و کسان دگری هم مغلول
و بهم بسته [به خدمت مشغول]

۳۹- [آری] این می‌باشد بخشش ما
بی‌حساب، آن را یا بذل نما،

یا [اگر خواهی] بر میدارش
[از پی بهره‌ی خود بگذارش]

٤۰- نزد ما مرتبت او افزود
واجد نیک سرانجامی بود

٤۱- یاد از ایّوب نما، بندهٔ ما
که به ربّ خود، در داد ندا

که [خداوندا] شیطان بر من
برسانده است [بسی] رنج و محن

٤۲- [و بگفتیم] که بر روی زمین
پای خود را بزن و [اینک بین]

شستشوگاهی [جوشیدنی] است
[آب] آن بارد و نوشیدنی است

۴۳- و سپس اهل ورا بار دگر — و همانندان‌شان [سرتاسر]
همه‌ی ایشان از رحمت خویش — ما بدادیم به آن [نیک اندیش]
تا خرد ورزان را پند بُوَد — مایه بهر عِبَر ای چند] بُوَد
۴۴- [و وفا کردن را بر پیمان — یادآور شده بودیم به آن]
دسته‌ای ترکه‌ی [تر] را بر دار — و به آن همسر خود را یکبار
بزن و مشکن سوگند [آن] را — و شکیبای بدیدیم آن را
[بهر ما] بود چه عبدی نیکو — بود توّاب [ز عصیانها] او
۴۵- بندگان ما را، ابراهیم — نیز اسحاق و یعقوبِ [حمیم]
یاد می‌آر که بودند آنان — [در عبادات] پُر از تاب و توان
نیز صاحبنظر [شرع مُبین — در ره حکمت و دانش حقّ بین]
۴۶- خصلتی دادیم آنان را ما — که بأن ویژه شدند [و یکتا]
[صفتی کآنان را قدر فزود] — آخرت اندیشی [تامش] بود
۴۷- نزد ما بودند آنان ز اخیار — [هم] ز برگزیده عبادم [به شمار]
۴۸- آن سماعیل، تو در خاطر دار — یاد از الیَسَع و ذوالکِفل ار
همه از [سیرة] نیکان بودند — [راه تبلیغ همی پیمودند]
۴۹- یاد کردی بُوَد این [بهر انام] — متّقین راست نکو سرانجام
۵۰- عدن جنّات که درهایش باز — گشته از بهر [چنان اهل نماز]
۵۱- تکیه بر بالش و بگرفته قرار — طلب الیه میوه و شربت بسیار
۵۲- دختران در برشان تِرب [و نکوی] — چشم بنهشته [و قانع بر شوی]
۵۳- این بُوَد آنچه پی روز حساب — به شما آمده وعده [به کتاب]
۵۴- این همان رزق معیّن از ماست — که در آن نیست تمامیت [و کاست]
۵۵- این چنین است وَ بدتر پایان — هست بر مردم طاغی [شایان]
۵۶- دوزخ است، آنکه شوندش داخل — چه بد آرمگهی [آن منزل]!
۵۷- آب جوش است وَ در آن چرکاب — که ببایست چشند [اهل عذاب]
۵۸- و عذاب دگری [اندر کار] — مثل آن و دگر انواع [و شمار]
۵۹- این گروهی که بهمراه شمای — بگرفته به [دل] آتش جای،
نه خوشامد گو ایشان دارند — چونکه بر آتش ره بسپارند
۶۰- پس بگویند که از بهر شما — نبود [هیچ] خوشامد [اینجا]
بنهادید شماها آن راه — پیش پای ما [آن راه سیاه]
بد مکانی بُوَد از بهر قرار! — [دوزخ، این جایگه پُر ز شرار]
۶۱- پس بگویند: خدایا آن فرد — کاین به پیش قدم ما آورد
کردگارا به جحیم المأوای — خود دو چندان به عذابش افزای

۶۲- و بگویند که ما را بر سر / چه رسیده است [در اینجای] مگر،
کان رجالی را کز مردم شر / می‌شمردیم، نیابیم [دگر؟]
۶۳- ما تمسخرشان کردیم [شعار] / یا به ایشان نفتدمان ابصار؟
۶۴- اهل دوزخ که ستیزند بهم / حق بود حتماً [در آن عالم]
۶۵- گو: منم فرد دهنده‌ی هشدار / نیست ربّ، جز ربّ فرد قهار
۶۶- او بود ربّ سماوات و زمین / و میان شان همه هر چیز [مکین]
[اوست] پیروز [به تدبیر جهان] / [و هم او] غافر [جرم و عصیان]
۶۷- [مردمان را] بگو [ای پیغمبر] / [کان خبر هست و] بزرگ است خبر
۶۸- [خبر این است شما تا دانید] / که از آن روی همی گردانید
۶۹- خبرم از ملأاعلی نیست / که جدل نزد ملائک [از چیست]
۷۰- نشود وحی به من، جز در آن / که یکی منذر هستم به عیان
۷۱- این چنین بود و خدایت فرمود / به ملائک [که مشیئت این بود]
که همانا بشری را از گل / خلق بنمودم [و کردم حاصل]
۷۲- چونکه پرداختمش [با سامان] / وز روحم بدمیدم در آن،
سوی او سجده کنان رو آرید / [همگی سجده سوی او آرید]
۷۳- پس ملائک همگی طاعت جوی / سجده بردند همی جانب اوی
۷۴- مگر ابلیس که از استکبار / [جای بگرفت به صف کفّار]
۷۵- گفت [دادار] که هان ای شیطان / چه ترا بنمود عازم بر آن،
تا به دستان خودم آن موجود / که بیاوردم او را به وجود،
بهر سجده‌ش نکنی [خم بالا؟] / کبر کردی؟ یا بودی والا؟
۷۶- گفت [در پاسخ یزدان شیطان]: / من نکوتر باشم [از انسان]
خلق من کردی از نار [و شرر] / و آفریدی او را از گل [تر]
۷۷- پس بفرمود که هان از آنجای / طرد گشتی [و بنه بیرون پای]
۷۸- و ترا لعنت من تا به جزای / بوده و باشد [ای کفر گرای]
۷۹- گفت: ده مهلتم ای بار خدای / تا به روزی که بود بعث [و جزای]
۸۱ - ۸۰ - گفت مهلت به تو باشد [محتوم] / تا به آن روز و زمان معلوم
۸۲- گفت: بر عزّت تو [ای الله] / کرد خواهم همگی را گمراه
۸۳- از عباد تو جز آنگونه أنام / که رسیدند به اخلاص [تمام]

۸۴ - [پس خطاب آمد] حق است [و سخن] زانچه حق باشد می‌گویم من

۸۵ - که جهنم را از تو [شیطان] و از آنان که ترا در فرمان

از شمایان همه پُر خواهم ساخت [همه را کیفر خواهم پرداخت]

۸۶ - [ای پیمبر] تو، [بآن خلق خدای] گو: نمی‌خواهم مزدی ز شمای

بهر آن [کار رسالت وانگاه] سر به خود بسته نی‌ام [در این راه]

۸۸ و ۸۷ - این بجز پندی [و ذکری پایا] نیست از بهر کسان [در دنیا]

بعد یک چند شما [سر تا سر] یافت خواهید از آن [ردّ و خبر]

۳۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ «زمر» (مکیّ ، ۷۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- کتابی است مُنزل ز سوی خدای [خداوند] پیروز و فرزانه [رای]

۲- بحق بر تو نازل نمودیم ما کتابِ آسمانی [و باشد روا]،

به حالی که دینت برای خدای کنی پاک، طاعت بیاور بجای

۳- آلا دین خالص از آنِ خداست و آن مردمی [را که اینسان خطاست]،

که جای پرستیدن کردگار دگر سرورانی کنند اختیار

[و گویند در نزد خود با یقین] پرستش کنیم این بُتان را [چنین]

که نزدیک سازندمان بر خدای و بی‌هیچ شکّی در این حکم و رای

بدانکو در آن‌شان بُوَد اختلاف کند داوری حقّ، [بدون خلاف]

خدا می‌نیارد هدایت به پیش بر آنکو بُوَد کاذب و کفر کیش

۴- بر این بود اگر عزم پروردگار که فرزند بر خود کند اختیار

از آنها که آورده اندر وجود [برای خود اولاد] بگزیده بود

بُوَد پاک و زینگونه نسبت جدا یگانه است و قهّار باشد خدا

۵- به حقّ آسمانها و ارض آفرید به هم بر شب و روز را گسترید

و خورشید و مه را نموده است رام و هر یک روان تا زمانی [بنام]

آلا اوست پیروزمند [تمام] و آمرزگار [خطای آنام]

۶- شما را ز یکتا تنی آفرید / ازو کرد پس همسرش را پدید
سپس گونه‌ای هشت از چارپای / [خدا] خلق بنمود بهر شمای
شما را کند خلق پروردگار / و در بطن اُمّات بدهد قرار
و خلقی پس از خلقِ دیگر کند / به سه گانه ظلمت [مصوّر] کند
چنین است دادارتان، آن خدای / که فرمانروایی است او را [سزای]
خدایی نباشد بجز ذات اوی / چگونه به بیراهه آرید روی؟!
۷- اگر کفر ورزید [دانید راز] / که باشد خدا از شما بی‌نیاز
و لیکن هم از بندگانش [اِلاه] / نخواهد پسندید کفر و گناه
وگر شکر [او را] بیارید جای / ورا بر شما می‌پسندد خدای
و بار گناهی [ز عصیانگری] / نگیرد ز جا، حامل دیگری
سپس بازگشت شماها [تمام] / بود جانب ربّتان [در ختام]
و آنگه شما را کند باخبر / ز [تأثیر] افعالتان [سربسر]
و هر چیز در سینه‌های شماست / همانا که عالِم بر آنها خداست
۸- چو رنجی رسد آدمی را به جان / بخوانَد ربّ خود ـ انابت کنان ـ
پس آنگه خدا چونکه از سوی خویش / بسر او نعمتی را بیارد به پیش
فراموش نماید کز این پیش‌تر / که خواهش چه بود [از در دادگر]
همانندهایی برای خدای / شود قائل [و از چنین فکر و رای]،
[دگر مردمی هم ز راه بهی] / کشانَد سوی [ورطهٔ] گمرهی
بگویش [از عُمرت] کمی بهره بَر / که [فرجام] باشی ز اهل [سقر]
۹- بگو: آنکه در پاس‌هایی ز شام / زمانی به سجده است وگه در قیام
نیایشگر وز آخرت بیمناک / و راجی [به غفران دادار پاک]
[چنین بنده را حال نیکوتر است؟ / و یا آنکه ناآگه و کافر است؟]
بگو: آن کسانی که دانشورند / أیا مردم بی‌خرد همسرند؟
خردمند مردم همانا که پند / بگیرند [و باشند از آن بهره‌مند]
۱۰- بگو: مؤمنان بندگانم! شما / نمایید پروا [همه] از خدا!
برای کسانی که در این جهان / نمایند نیکی، ثواب است [هان]
زمین خداوند پهناور است / [از هجرت چرا بیمتان در سر است؟]
همانا تمام است اجر [و ثواب] / شکیبا کسان را برون از حساب

۱۱- بگو: امر شد بر من [از اینقرار]
که طاعت نمایم ز پروردگار

به حالی که دین خود از بهر او
کنم خالص [و پاک و نغز و نکو]

۱۲- و فرمان [از ربّم] گرفتم چنین:
که باشم نخستین مسلمان [به دین]

۱۳- بگو: من ز امر خدایم اگر
[به طغیان و عصیان شوم رهسپر]

ز روزی مرا بیم باشد [به جان]
که در آن عذابی بود [بس گران]

۱٤- بگو: من خدا را ستایش کنم
ولو را بحالی [ستایش کنم]

که دین خودم را کنم بهر او
[همه] خالص [و پاک و نغز و نکو]

۱۵- شما هم پرستید بر جای او
هر آن را که خواهید، وانگه بگو:

زیانکار مردم همانند و بس
که بر نفس خود، نیز بر قوم [و کس]

زیانکار گشتند و در روزِ [دین]
زیانمندی آشکار است این

۱٦- فراز سر [مردم زشتکار]
بُوَد سایبانهایی از [جنس] نار

و هم سایبانهایشان از فرود
و این است آتشی که [ربّ ودود]

دهد خَلق خود بیم با این [سخن]:
عبادم! نمایید پروا ز من

۱۷- کسانی که بودند دوری کنان
ز طاغوت و از طاعت [امرِ] آن

و برگشت کردند سوی خدای
بشارت بُوَد بهر ایشان [روای]

بشارت بده، پس عباد مرا
[بهترین نعمت و بهرهٔ آن سرا]

۱۸- و آنان که گفتار [ها] بشنوند
سپس جانب بهترین‌شان روند،

خدای، آن کسان بر هدایت برد
و آن مردمانند اهل خرد

۱۹- و آیا کسی را که حکم عذاب
تحقّق بر او یافته [در حساب]،

و او راست در [قعر] آتش مکان
رهاییِ او را تو داری توان؟

۲۰- و لیکن کسانی که از ربّشان
بدادند [پرهیز و] تقوا نشان،

از آنها بود غرفه‌ها [سربسر]
بر آنها بنا غرفه‌های دگر

و از ذیل آنها روان جویبار
[بنا بر همان وعده‌ی کردگار]

و [دانید] کز جانب کردگار
یکی خُلف وعده نیاید ببار

۲۱- ندیدی خداوند از آسمان
فرستد یکی آب و آنگاه آن

دهد در دل چشمه‌سارانش جای
به بطن زمینش شود رهنمای

پس آنگاه با آن ثمار آورد
[بسی] کشت الوان ببار آورد

سپس خشک و یابی‌اش زرد فام
نماید سپس خُرد و خوارش [تمام]

و این امر از بهر اهل خرد
بُوَد یادمانی [و پند آورد]

۲۲- کسی را که [الطاف حقّ بوده است] و قلبش به اسلام بگشوده است،
و از جانب ربّ خود بهره‌ور ز نور [هدایت] شده [این بشر]،
بُوَد همچو آن مردمِ سخت دل [به روز جزا شرمسار و خجل؟
پس ای وای بر آنچنان مردمی که از ترک یاد الهی [همی]،
شده سخت دل [در همه روزگار] هم اینان به گمراهیِ آشکار
۲۳- نکوتر سخن‌ها خداوندگار به نحو کتابی همانندوار
به شکلی مکرّر فرستاده است [و آن را لفوذی چنین داده است]:
که آن مردمانی که از کردگار به دل‌هایشان بیم دارد قرار،
از آن، پوست‌هاشان بلرزد بجای و آنگاه با [نام و] یاد خدای
شود نرم هم پوست هم قلبشان ز ارشاد اللّه، اینت نشان
که با آن هر آن بنده‌ای را که خواست هدایت کند جانب راه راست
به بیراهه آن را که بنهد خدای نباشد [دگر] بهر او رهنمای
۲۴- و آیا کسی را که در رستخیز [«نه دست ستیز و نه پای گریز»]،
بخواهد که با چهره‌اش از عذاب رها گردد، [از مشکلات حساب]،
[بُوَد مثل آنکس که او راست جان ز تکذیب روز جزا در امان؟]
به جمع ستمکار [و بر مشرکین] [در آن روز باشد خطابی چنین]:
[به پاداش رفتار و کردار پیش] چشید این زمان کیفر کار خویش
۲۵- و اسلافشان هم [در آن روزگار] نمودند تکذیب کردن شمار
ز پیغمبران و اسمانی [پیام] و آنگاهشان کیفر و انتقام
[به ناگه] ز جایی بیامد به سر که بر فکرشان می‌نکردی گذر
۲۶- سپس در حیات جهان کردگار چشانیدشان خواری [رنجبار]
به آنان اگر درک در سر بُوَد عذاب قیامت گرانتر بُوَد
۲۷- در این [متن] قرآن برای [بشر] ز هر گونه اَمثال ما [سربسر]،
زداستیم باشد که گیرند پند [و باشند ز آن پندها بهره‌مند]
۲۸- که قرآنی است این به تازی [کلام] بدون کم و کاستی [و تمام]
[نه کاهش در آن باشد و نی خلل] مگر پیشه سازند زهد [عمل]
۲۹- مَثَل می‌زند [برده‌ای را] خدای که درباره او بُوَد چند رای،
ز سوی شریکان ناسازگار و عبدی که باشد ز یک [برده دار]
که آیا برابر بُوَند این دو [مرد]؟ سپاس است از آنِ خداوند [فرد]
ولی اغلب آن گروه [از بشر] ندارند [از واقعیّت] خبر
۳۰- تو میرایی و نیز اهل زمان [از مُردن نیابند هرگز امان]
۳۱- پس آنکه شما راست باهم جدال به روز قیامت برِ [ذوالجلال]

۳۲- [و در بـیـن افـراد نـوع بشـر]   از آن کس کـه بـاشد سـتمکارتر؟
کـه بـر [ذات دادار] بـندد دروغ؟   و دیـن درست و حـقّ [و پُـر فـروغ]
بـر او چـون شـود عـرضه [آن تیره‌بین]   [کـند عـزم] تکـذیب دیـن [مُـبین]
و مـنزلگه قـوم کـافر [شـعار]   جـهنم نـباشد [و تـعذیب نـار]؟
۳۳- و آنکس کـه آورد آئـین راست   [و دینی که حقّ است و بی‌کم و کاست]
و آنکس کـه بـاور نـمود [آن قـرار]   هـمین مـردمانند پـرهیزگار
۳۴- و بـاشند هـرچیز را خـواسـتار   فـراهـم بُـوَد نـزد پـروردگار
و ایـن اجـر خـلق نکـوکار هست   کـه از بـهر ایشـان [ز دادار هست]
۳۵- کـه پـزدایـد [از نـامه‌شان] کـردگار   [هـمان] بـدترینی کـه کـردند کـار
و پـاداش ایشـان نـماید عـطای   بـه نـیکوترین کـار آنـها [خـدای]
۳۶- مگـر بـنده‌اش را خـداونـدگار   بسـنده نـباشد [بـه هـر حـال و کـار]؟
از آنـها کـه جـای خـدا [ای جـهان]   پـرستند [انـدر عـیان و نـهان]،
تـرا بـیم بـدهند آن مشـرکین   [و] مـعبودهای ضـعیف زمـین]
بـه بـیراهـه‌اش هـر کـه بنهد خـدای   ورا هیچ نباشد [کسـی] رهـنمای
۳۷- و هـرکس خـدایش هـدایت نمود   ورا [هـیچ] گـمره کـننده نـبود
و پـیروز و گـیرنده‌ی انـتقام   نـباشد خـداونـدگار [از انـام]؟
۳۸- از ایشان بپرسی اگر [این چنین]:   چـه کس آفـرید آسـمانها، زمـین؟
بـه تـحقیق گـویند: پـروردگار   بگـو: پس، دهیدم خـبر [زیـن قـرار]،
اگـر در حـقّ مـن خـداونـدگار   بـلایی بـخواهـد کـند آشکـار
همـانها کـه جـای خـدا [ای جـهان]   پـرستیدشان [در عـیان و نـهان]،
تـوانـند گـردانـدن آن بـلا؟   [و مـانع شـدن از چـنان ابـتلا]؟
و یـا خیری ار خـواسـته بـهر مـن   تـوانـند از آن [لطـف] مـانع شـدن؟
بگـو: بـهر مـن بس خـدا [ای جـهان]   تـوکّل کـنندش، تـوکّل‌کنان
۳۹- بگـو: قـوم مـن! هرچه را در تـوان   بـرای شـما هست امکـانِ آن،
بـجای آوریـد و بـیارم بـجای   بـزودی بـدانـید [کـار خـدای]
۴۰- به سر، تا چه کس را بیاید عذاب   و گـردانـدش خـوار [و خُـرد و خـراب]
عـذابی [مـقرّر بـرآن بـنده است]   عـذابی کـه جـاوید [و پـاینده] است

۴۱- به تو، بهر خلق، آسمانی کتاب نمودیم نازل بحقّ [و صواب]
هر آنکس که ره یافت، بر سود خویش [گرفته است راه هدایت به پیش]
و هرکس به بیراهه ره بسپرد از آن گمرهی، خود زیان میبرد
و تو [ای پیمبر] نگهبانشان نباشی [به آغاز و پایانشان]
۴۲- ز ابدان بگیرد خداوند جان به وقتی، بر آنها سراید زمان
و آن را که نبْوَد زمان ممات بخواب اندرش [قبض سازد حیات]
و نفسی که مرگ ورا زد رقم ورا باز گیرد خداوند [هم]
برای زمانی معیّن خدای مران دیگری را فرستد [بجای]
و بی‌شک در این امر [و این رهگذر] بُوَد عبرت خلق اندیشه‌ور
۴۳- شفیعانی [آن مردم تیره‌رای] گرفتند [آیا بجای خدای؟!
بگو: گر ندارند چیزی بدست ونَز بهرشان [نیروی] عقل هست،
[بگیرندشان باز جای إلاه همان قوم نادان گمکرده راه؟]
۴۴- بگو: هست از آنِ پروردگار شفاعت تمامی [به هر حال و کار]
و بر آسمانها و هم بر زمین از او هست فرمانروایی [یقین]
و آنگه شما، باز گردانده‌اید [بسوی داور خویشتن خوانده‌اید]
۴۵- خدا چون به تنهایی آید بیاد بگیرد دل آن گروه از عباد،
که ایمان ندارند [بر رستخیز] و آنسان که جای خداوند [نیز]
شدند از برای پرستش گزین چو بر یاد آیند، [آن مشرکین]،
[همان مردم مشرک تیره‌جان] بگردند از آن یادمان، شادمان
۴۶- [بگو]: ای خدای پدیدارگر سماوات را و ارض را [سربسر]
تو ای عالم [رازهای] نهان [تو ای] واقف [هرچه اندر] عیان
شوی بین مردم، به آن حکم ران که هست اختلاف نظرشان در آن
۴۷- اگر هرچه را هست اندر زمین و امثال آن، باشد از ظالمین
و اندر بسر خوف آور عذاب که باشد از آنها به یوم الحساب،
به فدیه دهند آن همه مال را که تغییر بدهند آن حال را]،
بگردد ز سوی خداوندگار بر آن قوم ظالم همان آشکار،
[که خود هیچ گاهی ز دوران پیش حسابش نکردندی [از بهر خویش]

۴۸- بر آنها سرانجام، شد آشکار   مکافات بر آنچه کردند کار
به هر چیز گشتند تسخر زنان   به سزشان بیامد مکافات آن
۴۹- رسد آدمی را چو بر سر بلا   بخواند [در آن حال‌مان] با دعا
و چون [ما ز الطاف و احسان خویش]   یکی نعمت او را نهادیم پیش
بگوید: همانا مرا این عطا   نمودند از بهر علمم روا
و حقّ اینکه آنست یک امتحان   ندانند اغلب ولی [رمز آن]
۵۰- به تحقیق گفتند [در باب من]   نیاکانشان نیز اینسان سخن
ولی هرچه کردند [خود] اکتساب   نشد دادرس بهرشان [از عذاب]
۵۱- و آنگه مکافات اعمالشان   که کردند [شد شامل حالشان]
کسانی از آنان که ظالم بُدند   [و یا آنکه در شرک داخل شدند]
جزا و مکافات هر گونه کار   که از دست آنان بیامد [ببار]،
بزودی بیابند [خود بی‌امان]   گریز و گریزی ندارند از آن
۵۲- و آیا ندانسته‌اند [این قرار]   که بر هر که خواهد خداوندگار،
گشاده کند باب روزی [خویش]   و یا بهر او تنگی آرد [به پیش]؟
بُوَد مؤمنان را در این [آیه‌ها]   بلا شک ز عبرت [بسی] مایه‌ها
۵۳- بگو: بندگانم! کز اندازه بیش   ستمکار گشتید در حقّ خویش
[شما مردم] از رحمت کردگار   مباشید مأیوس [و نومیدوار]
که بخشد همه جُرم‌ها را خدای   غفور و رحیم است او بر شمای
۵۴- از آن پیش کاید شما را به سر   عذاب و نیاید یاری [دگر]
بیایید سوی خداوند خویش   باو راه تسلیم گیرید پیش
۵۵- از آن پیش کاید شما را به سر   بناگه عذاب و شما بی‌خبر
نمایید اطاعت از آن بهترین   که از سوی [ربّ جهان آفرین]،
بگردید نازل برای شما   [بر این باد اعمال و رای شما]
۵۶- مبادا که واحسرتا بر زبان   بیاید کسی را ز اندوه آن،
که در کار [و فرمان] پروردگار   شدم [سهل انگار و] اهمال کار
وآنگه [به اسلام و قرآن او]   تمسخرکنان گشتم [و طعنه‌گو]

۵۷- و یا اینکه [این گفته آرد بکار]: هدایت نمودی گرم کردگار،
بدور از همه شبهه [و با یقین] شدیمی من از زمره‌ی متّقین
۵۸- و یا بنگرد چونکه [وجه] عذاب بگوید که ایکاش بودم ذهاب،
دگر باره سوی [حیات] جهان شدیمی من از نیکوان [و بهان]
۵۹- حقّ این است، کایات من سوی تو بیامد [بدنیا فراروی تو]
شمردیش کذب وز عصیانگری [نهادی قدم در ره کافری]
۶۰- وآن مردمان را به روز جزای که بستند کذب [و دغل] بر خدای
ببینی بُوَد چهره‌هاشان سیاه [به پاداش آن فعل‌های گناه]
بگویندشان: بر تکبّر کنان جهنّم نباشد [مقام و] مکان؟
۶۱- کسانی که بودند تقوا شمار رهاند بآن فوزشان کردگار،
بر آن سان که ناید بر ایشان عذاب نه غمگینی [به دلهایشان راه‌یاب]
۶۲- خدا، خالق جملهٔ چیزهاست نگهبان به هر چیز بینی [خداست]
۶۳- کلید سماوات و ارض از خداست کسان را که انکار آیات ماست،
همانها زیانکار خواهند بود [نیابند از انکار خود هیچ سود]
۶۴- بگو: مردم جاهل [تیره‌رای]! به من می‌کنید امر آیا شمای،
که غیر از خدا را ستایش کنم؟ [بجز ذات او را نیایش کنم]؟
۶۵- به تحقیق بر تو و بر دیگران که بودند پیش از تو [فرمانبران]
بشد وحی: اگر شرک ورزی [بدان] ترا سعی باطل شود [چون بَدان]
و تردید نبْوَد [در آن حال و کار] بیایی ز اهل زیان در شمار
۶۶- خداوند را بل پرستش نمای و از شاکران باش [نزد خدای]
۶۷- خدا را به نحوی که وی را سزاست نه ارجی نهادند [بی‌کم و کاست]
و حال آنکه گیرد بروز شمار سراسر زمین در ید او قرار
سماوات بر دست [و فرمان] او بپیچند بر یکدیگر [زیر و رو]
و او پاک هست و فراجاه‌تر از آنچه شریکش بداند [بشر]

۶۸- و در صور گردد دمیده سپس ‖ بُوَد بر سماوات و ارض آنچه کس
در افتند بیهوش [و از خود جُدا] ‖ [ولی] غیر آنکس که خواهد خدا
دگر باره گردد دمیده در آن ‖ در استند مردم [نظاره‌کنان]
۶۹- شود عرصه حشر [سو تا بسو] ‖ درخشان بنور خداوندِ او
سپس نامه کارها [ی بشر] ‖ بنه مابین بنهند [از خیر و شر]
بیارند پس انبیا و شهود ‖ [رود حکم مابین‌شان ز آنچه بود]
به حقّ بین آنها شود داوری ‖ نگردد بر آنان ستم‌پروری
۷۰- به هر فرد، پاداش کردار او ‖ تمامی شود داده [و مو بمو]
و بر آنچه سر زد ز نوع بشر ‖ خداوند می‌باشد آگاهتر
۷۱- و آنان که بر کفرشان بود [رای] ‖ برانندشان دسته‌دسته [ز جای]
که تا چون رسیدند نزدیک نار ‖ شود باز ابواب [دارالبوار]
سپس خارسانش [در آن وضع و حال] ‖ از ایشان نمایند اینسان سؤال:
رسولانی آیا میان شمای ‖ نبودند مُرسل ز سوی [خدای؟]
که خواندند آیات دادارتان ‖ وزین روز دادند هشدارتان؟
بگویند: آری، ولی [در حساب] ‖ متحقّق به کفّار باشد عذاب
۷۲- به آنها شود گفته [اینسان مقال]: ‖ ز درهای دوزخ در آیید [حال]
که مانید در آن مکان جاودان ‖ چه بد هست بر اهل کبر آن مکان!
۷۳- و نیز اهل تقوای از ربّ خویش ‖ برانندشان دسته‌دسته به پیش
به سوی جنان [چون به قرب مقام] ‖ در آیند، درها گشوده [تمام]
چو حرّاس فردوس جویندشان ‖ سلام و خوشامد بگویندشان
و گویند: داخل شوید اندران ‖ و جاوید مانید [چون دیگران]
۷۴- و گویند: از ماست شکر و ثنای ‖ سزاوار و شایستهٔ آن خدای
که او وعدهٔ خویش در حقّ ما ‖ [همه] راست گرداند [و بنمود عطا]
به ما سرزمین بهشت برین ‖ به میراث داد [آن جهان آفرین]
[که در آن بدلخواه مأوا کنیم] ‖ به هرجا که خواهیم، سکنا کنیم
[و در ساحت امن و آن سان محل] ‖ چه نیکوست پاداش اهل عمل!

۷۵- و خیل فرشته ببینی [عیان] | گرفته [همه] عرش را در میان
ستایشگرانه ز دادارشان | بود ذکر و تسبیح او کارشان
و در بین آنها شود داوری | به مبنای حق [و عدالت‌گری]
و گفته شود: حمد او را سزاست | که او بر [تمام] جهانها خداست

۴۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ «غافر» (مکّی، ۸۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- حا، میم تنزیلِ کتاب از، | پیروزمند، آگاه [داور]
آمرزگار معصیت هست | توبت‌پذیر و سخت کیفر
بخشنده‌ی نعمت که جز او | نبوَد خدایی هیچ دیگر
سیر و سرانجام [شمایان] | بر سوی او باشد [مقرّر]
۴- در آیه‌های [حق] ندارند | جز مردم کافر جدل[ها]
در شهرها گشت و گذرشان | نفریبدت [آن سان عمل‌ها]
۵- پیش از تو [آری] مردم نوح | هم مشرکین از بعد ایشان
تکذیب کردند [انبیا را] | هر امّتی زان کفرکیشان
تا باز گیرندش [ز تبلیغ] | قصد رسول خود نمودند
با هر چه دستاویز باطل | اندر جدال [آن قوم] بودند
باشد که از این راه، حق را | باطل کنند [آن قوم کافر]
بگرفتم آنان را و بنگر | چون بود عقاب من [در آخر]
۶- بر کافران حکم خدایت | اینسان محقّق گشت [و مبرم]
آن مردم کفّار [و مشرک] | باشند ز اصحاب جهنّم
۷- آنها که بر دارندگانِ | عرش [خداوند جهانند]
و اطرافیانش ربّ خود را | شکرانه گو، تسبیح خوانند
ایمان باو دارند و خواهند | بر مؤمنان غفران دادار
[و آنکه به درگاه خداوند | دارند این گفتار اظهار]:
یاربّ به علم و رحمت خویش | گشتی به هرچیزی فراگیر
پس، توبهٔ آنان کز عصیان | سوی تو برگشتند، بپذیر
آن قوم را از کیفر نار | اندر امانِ [خود] نگهدار

۸- داخل بگردانشان خدایا ... در عدن جنّاتی [کزین پیش]،
بهر عطایش وعده دادی ... بر آن کسان [از جانب خویش]
و آنان که نیکوکار باشند ... ز آباءشان و همسرانشان
مشمول بر این وعده باشند ... آل [و تبار و یاورانشان]
ز آنرو که تو پیروزمندی ... فرزانه [بر هر چون و چندی]
۹- از آن عقوبت‌ها[ی پایان] ... آن مردمان را در امان دار
در این چنین روز آنکه را تو ... بدهی امان [از رنج و آزار]
آورده‌ای رحمت به تحقیق ... بر [حالت] آن [بندهٔ خویش]
خود این همان فوز بزرگ است ... [کآورده‌ای از بهر او پیش]
۱۰- آنان که بر کفر [ایستادند] ... بدهندشان [اینسان] ندایی:
از خشم‌تان بر خود، گرانتر ... شد بر شما خشم خدایی
زان رو که بر ایمان فراخوان ... گشتید امّا [جای ایمان]،
انکار [دعوت را] نمودید ... [آنگاه] ورزیدید کفران
۱۱- گویند: میراندی دو نوبت ... ما [بندگانت] را الاها
[هم] در دو نوبت [ای خداوند] ... دادی حیات [تو] به ماها
ما بر گناهانمان [تمامی] ... اقرار بنمودیم آیا؟
بهر برون گشتن ازین جای ... راهی بُوَد [ما را هویدا]؟
۱۲- این زان سبب باشد که دادار ... چون خوانده می‌آمد یگانه
کفّار شمایان کفرورزی ... می‌بود: [اندر آن زمانه]
امّا چو بر او شرک می‌شد ... بر آن همی گردید اذعان
حکم [اینک] از ربّ بزرگ است ... [کاو را «رفیع القدر» عنوان]
۱۳- او هست کآرد آیه‌هایش ... در معرض دید شمایان
از آسمان بهر شماها ... بفرستد او رزقی [که شایان]
[از بندگان] جز آن کسانی ... کآنها بُوَند اهل انابت
دیگر کسی بهر نصیحت ... [ننهد نشان روی اجابت]
۱٤- دادار را آنکه بخوانید ... [کاندر ره جلب رضایش]
پاک و منزّه می‌نمایید ... آیین خود را از برایش
هر چند باشد نزد کفّار ... [بی‌میلی و] اکراه [از اینکار]
۱۵- او بر فرازندهٔ مراتب ... [او] صاحب عرش است [وز امداد]
از بندگانش هر کرا خواست ... با امر خود وحی‌اش فرستاد
تا از برای روز دیدار ... بدهد [ز سوی خویش] هشدار
۱٦- روزی که باشند آشکارا ... ز آنان نه بر دادار پنهان،
چیزی بُوَد [و آید ندایی]: ... امروز از آنِ کیست فرمان؟
[پاسخ چنین دارند اظهار]: ... از کردگار فرد قهّار

۱۷- امروز هر کس را جزائی بهر وفق و اندر حسب کار است
ظلمی به کس می‌ناید امروز بی‌شک خدا فوری شما راست
۱۸- از روز رستاخیز [نزدیک] آن مردمان را در ده انذار
آنگه که جانها بر گلوها می‌آید [و آن قوم ناچار]
کاظم شوند اندوه خود را وز بهر آن خلق ستمکار،
نبْوَد شفیع و دوستی تا یابند اذن [از سوی دادار]
۱۹- [آری] خدا آگاه باشد بر نادرستی [های] اَعیان
داند هر آنچیزی که آن قوم در قلبها سازند پنهان
۲۰- بدهد خدا حکمِ به حقّ را وان جمله معبودان [دنیای]
آنها که از بهر پرستش جای خدا بنهندشان جای،
حکمی نمی‌رانند و دادار بی‌شک شنوا هست و بینای
۲۱- اندر زمین آیا نکردند [آن مردمان] سیر و سفر [ها]؟
تا [خود] ببینند [و بگیرند] [از [illegible]اشان ردّ و خبرها]
ز آنان که پیش از عهد ایشان بودند [اندر بوم و برها]
نیروی‌شان هم بیش می‌بود هم جودشان افزون اثرها
بهر گناهان‌شان خداوند بگرفت [آن قوم و نفرها]
بودند بی [یار و] نگهدار نزد خدا [گاه خطرها]
۲۲- از آن سبب بود آن عقوبات کآن انبیاشان بهر ایشان
معجز می‌آوردند و می‌بود انکارشان، آن کفرکیشان
بگرفتشان حقّ کاو تواناست هم سخت کیفر گیر [از آنهاست]
۲۳- [از جانب خود ما] به تحقیق اعزام بنمودیم موسای
با آیه‌های [روشن] خویش با حجّتی [معلوم و] پیدای
۲۴- [شد] جانب فرعون و هامان [هم سوی] قارون [لیک] آنها
گفتند: او جادوگری هست [گفتند:] کذّابی است [تنها]
۲۵- [موسی] چو حقّ را از سوی ما آورد بهر آن قوم [نادان]
گفتند: افرادی که با او [اینک] بیاوردند ایمان
ز آنها پسرها را [تمامی] بر قتل‌شان [همّت گمارید]
زنها [و دخترهای] شان را گیرید [و پس] زنده گذارید
نیرنگ [و کید] قوم کافر جُز بر تباهی نیست قادر

۲۶- فرعون گفتا: واتهیدم   [تا جان موسی را برآرم]
او کردگارش را بخواند   ز آن رو که [در دل] بیم دارم
کاو آورد [تغییر و] تبدیل   [بُنیان] آئین شما را
یا اندرین سامان نماید   [شرّ و] تباهی آشکارا
۲۷- موسی بگفتا: من پناهم   باشد به [درگاه] خدایم
[هم] بر خداوند شمایان   از [شرّ] هر کس رو نمایم،
کاو راست کبر و نیست [بر جان]   ایمان ورا بر [روز پایان]
۲۸- یک مرد مؤمن ز آل فرعون   کز دیگران میداشت پنهان،
ایمان خود را، گفت: مردم!   آیا شما خواهید تا جان،
گیرید از مردی که گوید: باشد خدایم، ربّ سبحان؟
حال آنکه از بهر شماها   معجز بیاورده نمایان
از جانب دادارتان او   گر کاذب است [و سست بنیان]،
کذبش زیان بروی رساند   ور راست گوید با شما [هان]،
بخشی از آن کاو وعده بدهد   وارد آید بر شما آن
بی‌شک هر آنکس را که باشد   اهل گزاف و کذب، یزدان،
سوی هدایت می‌نیارد   [کیفر] را این است پایان]
۲۹- ای قوم من! باشد شما را   امروز [خود] فرمانروایی
در این زمین باشید چیره   [illegible] تعذیب خدایی،
گر بر سر ما خواهد آید   ما را که باشد یار و یاور؟
فرعون گفتا: بر شمایان   رأی صلاح و کار دیگر،
جز آنکه من دانم نباشد   بهر شماها روی در روی
من بر شماها می‌نخواهم   جز راه رشد [و فکر نیکوی]
۳۰- آنکس که بود اندر نهانی   از مردمان صاحب ایمان،
گفتا که ای قومم! [بدانید]   من بیمناکم [از دل و جان]
بهر شما از روز سختی   چون روز اهل شرک [و عصیان]
۳۱- مانند حال مردم نوح   یا مثل قوم عاد [کافر]
قوم ثمود و دیگر [اقوام]   کز بعدشان بودند [حاضر]
بر بندگان خواهان ظلمی   [هرگز] نباشد [حیّ غافر]
۳۲- ای قوم من! خوفم بود بر   روز تنادی‌تان [به محشر]
۳۳- روزی که روگردان بگردید   پس، پشت بنمایید [یک سر]
وان روز در نزد خداوند   پشت و پناهی نیست دیگر
در بیرهش هر کس خداوند   بگذاشت، او را نیست رهبر

۳۴- زین پیش یوسف بر شماها
اورد [با خود] معجزاتش

پس همچنان در شک بماندید
تا اینکه سرامد حیاتش

گفتید: بعد از او، خداوند
هرگز رسولی را نیارد

این سان گزافه گوی شکّاک
ایزد به بیراهه گذارد

۳۵- آنان که [خود] بی‌هیچ حجّت
کز بهرشان گشته روانه

در آیه‌های کردگاری
اندر جدالند [و بهانه]

[افعالشان] بس ناپسند است
نزد خدا و اهل ایمان

حقّ، اهل کبر و زورگو را
مُهرش به دل بنهد بدینسان

۳۶- فرعون گفتا: های هامان
برجی برای من برآور

باشد که از آنجا رسم من
بر آن طرائق [و انچنان در]

۳۷- ان راههای آسمانی
تا پی برم بر ربّ موسیٰ

من کاذبش می‌دانم [آری
گفتار او کذب است با ما]

در دیده فرعون اینسان
افعال زشتش گشت زیبا

مسدود شد بر او ره رُشد
[تا ماند از طریق حقّ تعالیٰ]

فرعون را نیرنگ نامد
جُز از تباهی [حاصل اندر]

۳۸- آنکس که وی را بود ایمان
گفتا که‌ای قومم! برایم،

باشید پیرو تا شما را
سوی هدایت ره نمایم

۳۹- ای قوم من [ناچیز و] اندک
دور حیات این جهان است

[لیک] آخرت [دار القرار است]
[آنجای سرای جاودان است]

۴۰- آنکس که کار ناپسندی
[در زندگی] از وی زند سر

جُز کیفری مانند آن را
نایابد [از درگاه داور]

وانکس که کاری نیک و شایان
[بر دست او گردید جاری]

مؤمن بُوَد یا مؤمنه او
[از رحمت و الطاف باری]

اینها به جنّت راه یابند
دارای رزق بی‌حسابند

۴۱- ای قوم من! بر من چه آمد؟!   خوانم شما را بر رهایی
حال آنکه می‌خوانید من را   بر آتش [و رنج تنهایی]
۴۲- [بر این] فرا خوانید من را   تا کفر ورزم بر خداوند!
شرک آورم؟ این خود همان است   کسان را نیم آگاه [و پابند]
حال آنکه من خوانم شما را   بر جانب پیروز دادار
ربّی که هم پیروزمند است   هم [با عباد خویش] غفّار
۴۳- حقّاً که آنچیزی که من را   باشید سوی آن فراخوان،
در دار دنیا [یا که] عقبا   او را نباشد دعوتی [هان]
برگشتمان [از بعد مردن]   باشد بدرگاه الهی
و آن مردم مسرف به عقبا   اصحاب نارند [و تباهی]
۴۴- زود است تا چیزی که [اینک]   بهر شما آرم به گفتار
آن را بیاد آرید و امرم   وا می‌نهم بر دست دادار
زیرا خدا بینای باشد   بهر بندگان [و کار و کردار]
۴۵- ز آن سوء نیرنگی که کردند   پس پروردگارش در امان داشت
وز بعد آن فرعونیان   سوء العذابی در میان داشت
۴۶- [یعنی همان] نار جهنّم   کاندر سحرگاه و شبانگاه
[اجسامشان را] عرضه دارند   [بر آن لهیب سخت و جانکاه]
محشر، شود روزی که برپای   گویند: آرید آل فرعون
در سهمگین‌تر جایگاهی   [کانجا بُوَد از مال فرعون]
۴۷- وانگه که اندر [قلب] آتش   دارند باهم قیل و قالی
مستکبران را ناتوان‌ها   گویند [اینگونه مقالی]:
ما بر شما بودیم تابع   مانع شوید آیا در اینجا؟
از قسمتی زین نار [سوزان]   [کاید به قصد کیفر ما]؟
۴۸- مستکبران گویند: [اینک]   کُلاً گرفتاریم در آن
قطعاً خدا با بندگانش   کرده است حکم [و داده فرمان]
۴۹- با حارسان نار گویند   آن دوزخی‌ها [با تمنّا]:
از ربّتان خواهید روزی   کاهش دهد بر کیفر ما

۵۰- گویند: آیا معجزاتی | بهر شما، پیغمبران‌تان،
[از حقّ نیاوردند] با خود؟ | [در دار دنیا و زمان‌تان؟]
گویند: آری، [حارسان نیز] | گویند: پس اکنون بخوانید
[امّا] دعای کافران را | جز در تباهی [می ندانید]
۵۱- ما انبیاء خویشتن را | با مؤمنان در دار دنیا
وندر حیات دنیوی‌شان | یاری کنیم [از کید اعدا]
و آن روز کز بهر شهادت | آن شاهدان خیزند از جا
۵۲- روزی که ندهد هیچ سودی | پوزش، به افراد ستمگر
لعن است و بدفرجام بودن | از بهر آن مردم [سراسر]
۵۳- موسای را [بر دست] قطعاً | ما رهنمود [خود] نهادیم
بر آل اسرائیل میراث | آن آسمانی نامه دادیم
۵۴- کان رهنمودی پندآموز | بخشد به اهل عقل اندوز
۵۵- پس شو شکیبا [و بدان این] | حق است وعده‌ی کردگاری
آمرزش از بهر گناهت | می‌خواه [در هر حال و کاری]
در شام‌ها و بامدادان | تسبیح رب با سپاس [و شکر بسیار]،
تسبیح گوی داورت باش | [حمد الهی را بجای آر]
۵۶- آنان که [خود] بی‌هیچ حجّت | کز بهرشان گشته روانه
در آیه‌های کردگاری | اندر جدالند و بهانه
جز کبر در دل‌هایشان نیست | بر آن نمی‌باشند نائل
[حالی] بدرگاه خداوند | می‌بر پناه [از جان و از دل]
[پروردگاری] کاو شنواست | [و آنکو بکار خلق] بیناست
۵۷- خلق سماوات و زمین [خود] | بی‌شبهه می‌باشند اکبر
از خلق انسانها و لیکن | این را نمی‌دانند اکثر
۵۸- بینا و نابینا نباشند | یکسان [و بر این حال و احوال]
آنان که آوردند ایمان | آن مردم شایسته افعال
همسان نمی‌باشند [هرگز] | با مردمان زشت اعمال
[امّا] چه اندک مردمانی | دارند از این پند [اقبال]

۵۹- بی‌شک قیامت خواهد آمد   در آن نباشد هیچ تردید
اکثر ز مردم، لیک این را   باور نمی‌دارند [و تأیید]
۶۰- ربّ شما گوید که من را   خوانید [با عذر و انابت]
تا من [دعاهای] شما را   بهر شما سازم اجابت
آنان که استکبار ورزند   از طاعت من، [همچنان] زود
با خواری و زاری به دوزخ   [بهر جزا گردند مطرود]
۶۱- باشد خدای آنکس که شب را   بهر شما موجود بنمود
تا اندران گیرید آرام   هم روز را بنمود موجود
وز آن فروزان منظری ساخت   بر مردمان بی‌شبهه دادار،
دارنده‌ی فضل است و بخشش   لیکن ز مردم جمع بسیار،
شکر [خدا] برجا نیارند   [پاس نِعَم را می‌ندارند]
۶۲- آری، خدا، ربّ شماها   اینسان بُوَد، او هست باری،
هر چیز را و نیست جز او   [بهر ستایش] کردگاری
از چه به بیراهه روانید؟!   [در انصراف از حقّ جهانید]
۶۳- زینسان بآیات الهی   آنسان که ورزیدند انکار
افکنده در بیراهه گردند   [در عین گمراهی گرفتار]
۶۴- باشد خدا آنکو زمین را   آرامگه بهر شما ساخت
چون سرپناهی آسمان را   بهر شما مردم برافراخت
بنمودتان پس نقشبندی   واشکالتان زیبای بنمود
از هرچه کان پاکیزه باشد   رزق شما را کرد موجود
آری، چنین است آن خداوند   ربّ شما، آن کردگاری،
باشد بزرگا آن خداوند   اهل جهان‌ها راست باری
۶۵- اوزنده است و غیر او نیست   داداری [از بهر ستایش]
پس، دین خود سازید بهرش   پاکیزه [در وقت نیایش]،
وی را بخوانید و بگویید: شکر آنکه [او را وصف، این است:
[حمد و ثنا شایستهٔ اوست   اویی که] ربّ العالمین است
۶۶- برگو که من گردیده‌ام نهی   از اینکه بنمایم ستایش،
ز آنها که برجای خداوند   خوانیدشان وقت نیایش
آنهم در این حالی که آمد   از بهر من روشنگریها،
از جانب پروردگارم   [دادم بدین‌سان برتریها]
فرمان بمن شد تا هماره   در نزد دادار جهانها،
تسلیم را پیشه نمایم   [اندر مکانها و زمانها]

٦٧- او آنکسی باشد [کز اوّل] از خاکتان بنمود موجود

وز نطفه‌تان [وز بعد نطفه] از خون بسته [هستی افزود]

در هیأت طفلی از آن پس اخراجتان کرد از رَحِم‌ها

تا آنکه رشد خود بیابید باشید پیر [و بیش و کم‌ها]

بعضی شماها پیش اَز وقت [مسلوب می‌گردد حیاتش]

تا اینکه در وقت معیّن یابید [فرمان مماتش]

باشد که [از این رسم و این راه] با عقل خود گردید آگاه

٦٨- او هست آنکو زنده دارد هم از پس آن مرگ آرد

چون عزم بر امری نماید [آن را به لفظ] «کُن» [سپارد]

بر فور، [رنگ] هست گیرد [با امر حقّ هستی پذیرد]

٦٩- آنان که در آیات دادار اندر جدل ره می‌سپارند

نادیده‌اید آیا چگونه در بیرهی‌شان میگذارند؟

٧٠- آن آسمانی نامهٔ [خود] وآن هرچه را کز بهر آنها،

پیغمبران‌مان را روانه کشته کردیم [اندر آن زمانها]،

قومی که آنها کذب خوانند زوده است [گایندو] بدانند

٧١- آنگه که غُل‌هاشان به گردن افتاده در زنجیر [یک سر]

آنها کشان خواهند [illegible] [در] آب گرم [از تف آذر]

٧٢- در نار و دوزخ [و آب جوشان] سوزند از آن پس [خروشان]

٧٣- و آنگه به ایشان گفته آید: کو آن شریکانی [کزین پیش]،

بهر خداوند [یگانه] می‌بودتان [در نیّت خویش]؟

٧٤- پاسخ چنین آرند ایشان کز دیدِ ما گشتند مفقود

زین پیش هم بهر پرستش چیزی نه در اذهان ما بود

اینگونه ایزد کافران را در بیرهی وامانده بنمود

٧٥- این باشد از آن رو که ناحقّ روی زمین شادی نمودید

هم ز آنکه [با خلق خداوند] در حال فخر و کبر بودید

٧٦- اینک شما ز ابواب دوزخ وارد شوید و اندر آنجای،

مانید جاویدان، چه بد هست از بهر اهل کبر مأوای!

٧٧- پس شو شکیبا [و بدان این]: حقّ است وعده‌ی [حیّ بیچون]

گر بخشی از آن را که وعده دادیم ایشان را [هم اکنون]،

بر تو نشان بدهیم یا [خود] جان ترا گیریم [از آن پیش]

[پس عاقبت] مرجوع گردند بر سوی ما [در موقع خویش]

۷۸- ما راستی پیغمبرانی　　پیش از تو بنمودیم ارسال
از بعض آنها با تو گفتیم　　[خود] داستان [و شرح احوال]
احوال بعضی را نگفتیم　　بهر تو [امّا ای پیمبر]
بر هیچ پیغمبر نشاید　　جُز از طریق اذن داور،
تا معجزی با خویش آرد　　پس چون رسید امر الهی
از روی حق گردد قضاوت　　[آنجا دگر خواهی نخواهی]
از بهر قوم باطل اندیش　　خسران روا هست [و تباهی]
۷۹- باشد خدای آنکس که بنمود　　بهر شما انعام موجود
بر بعض‌شان باشید راکب　　برخی برای اکل‌تان بود
۸۰- بهر شما [در چارپایان]　　پس سودهایی هست حاصل
نیز آنکه بر آنها نشینید　　[تا زید آنکه سوی منزل]
آنجا که از بهر شماها　　مقصد بُوَد [در فکر و] در دل
بر چارپایان و سفاین　　هر جا که می‌باشید مایل
نقل مکان سازید و گردید　　[بر مقصد و مقصود نائل]
۸۱- پس بر شمایان می‌نُماید　　[آیات خود را [حیّ دادار]
خود بر کدام آیات ایزد　　[ای مردمان!] دارید انکار؟
۸۲- اندر زمین آیا نکردند　　[... مردمان] سیر و سفرها؟
کز سرنوشت مردم پیش　　بینند در هرجا اثرها؟
آنانکه می‌بودند از اینان　　در دوره‌های رفتهٔ [خویش،]
تعدادشان [کُلاً] فزونتر　　و آثارشان اندر زمین بیش
امّا هر آن کردند بر دست　　بر سود آن مردم نپیوست
۸۳- آنکه رسولان‌شان بایشان　　آیات روشنگر چو دادند
از بهر علم اندک خویش　　بر شادمانی دل نهادند
بر کفر سخریه‌هاشان　　[بر قلب کفرها فتادند]
۸۴- چون کیفر ما را بدیدند　　گفتند: تنها بر خداوند
ایمان بیاوردیم وز این پیش　　بودیم بر شرکی که پابند،
اینک بران گشتیم کافر　　[وزان بُریدیم عهد و پیوند]
۸۵- امّا عذاب ما چو دیدند　　ایمانشان می‌بود بی‌سود
این سنّتِ اللّه جاری　　بین عباداللّه می‌بود
وانجا [و در آن حال] کفّار　　گشتند خود [یکسر] زیانکار

۴۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فصّلت (مکّیّ ، ۵۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ۱- حا، میم، این است تنزیلی[عظیم] — از سوی [دادار] رحمان رحیم

۳- این کتابی باشد [و] آیات آن — گشته با شیوایی [کامل] بیان

هست قرآنی و در [واژه‌ی عرب] — بهر اهل علم [و ارباب ادب]

٤- مژده‌آور باشد و هشدارگوی — [لیک] اکثرشان بگردانند روی

نشنوند آن مردمان با گوش [جان] — [مژده و انذار را از این بیان]

۵- پس بگویند آنچه ما را سوی آن — مینمایی [حالیا] دعوت، [بدان]،

قلب‌هامان زان به پوشش اندر است — گوش‌هامان [سخت] سنگین [و کر] است

بین ما و تست ستری در میان — هرچه خواهی می‌کن [و ما هم چنان]

٦- پس بگو: من چو شمایم یک بشر — [لیک] گردد وحی بر من [سربسر]:

اینکه باشد ربّتان ربّ وحید — پس درست و راست در کارش شوید

بهر خود خواهید غفران [از خدای] — وای بر احوال اهل شرک [وای]

۷- آن کسان [ممسک] ردّ زکات — نیز ایشان منکر [دیگر حیات]

۸- آن کسان کاورده‌اند ایمان [و روی] — آورند از بهر اعمال نکوی،

اجرشان بی‌شک [ز سوی کردگار] — غیر مقطوع است [اجری پایدار]

۹- گو: شما بر آن کسی کافر شدید — کاو زمین را کرد دو روزه پدید؟

بهر او آرید امثال [و قرین]؟ — این بُوَد پروردگار عالمین:

۱۰- [در زمین] او کوهها کرد استوار — وندران خیر فراوان برقرار

[ظرف] روزی چار زاد و برگ آن — کرد آماده [خداوند جهان]

[با چنان حالت] که بهر سائلین — خود مساوی باشد [و یکسان زمین]

۱۱- آسمان را قصد بعد از آن نمود — کان [شبیه توده‌ای از] دود بود

بر سماء و ارض فرمود این کلام: — خواه یا ناخواه می‌باشید رام

[با زبان حال] گفتند این چنین: — رام و تسلیمیم بر فرمان [یقین]

۱۲- پس به شکل هفتگانه آسمان	کردشان بر پای در دو روز [عیان]
بعد، در هر آسمانی [کردگار]	امر خود را وحی کرد [و برقرار]
بر فرودین آسمان [این خواستیم]:	با چراغ [انجمش] آراستیم
حفظ کردیمش ز آفات [و شرور]	این چنین قدر آفرینی [در امور]،
[باشد از آنِ خداوند] عزیز	[ز آنکه بر هستی] بُوَد فرزانه [نیز]
۱۳- روی گردان گر شدند [از آن بیان]	گو: دهم هشدارتان [در این زمان]
از [عذاب] صاعقه چونانکه بود	صاعقه بر [مردم] عاد و ثمود
۱٤- [این چنین می‌بود شرح آن زمان]:	قبل از آنها و پس از آنها همان،
انبیاشان سوی ایشان آمدند	[جانب آن کفر کیشان آمدند]
که پرستشگر بجز پروردگار	می‌نباشید [و مجویید این قرار]
قوم گفتند: ار خدا می‌خواست این	می‌فرستادی ملائک [بر زمین]
آنچه را باشید پس مُرسل بآن	منکر آنیم ما‌ها بی‌گمان
۱۵- قوم عاد امّا به ناحق در زمین	سرکشی کردند و گفتند این چنین:
پُر توان‌تر کیست از ما [در دیار]؟	خود نمی‌بینند آیا کردگار،
کافرید [و داد آنها را وجود]	از چنان مردم توانش بیش بود؟
[این چنین می‌بود کان قوم دغا]	بشوفشان انکار بر آیات ما
۱٦- ما فرستادیم در ایّام شوم	بادهای سرد بر آن قوم [و بوم]
ما چشانیم آن کسان را در حیات	کیفر رسواگر و بعد از ممات،
کیفر عقبای، رسواگرتر است	بهر آنها [نی مُعین]، نی یاور است
۱۷- لیک ما بهر ثمود [از آن میان]	[راه حقّ و رشد را کردیم عیان]
لیک سرگردانی [از راه خدا]	خوشتر آمد نزد آنان از هُدیٰ
پس به پاداش چنان کردارشان	صاعقه بر سر شد [از دادارشان]
[صاعقه] آن کیفر رسوای‌گر	آمد آن قوم [ستمگر] را به سر
۱۸- و اهل ایمان را که تقوا پیشه بود	ما رهانیدیم [از آن هنگامه زود]
۱۹- [هست آن] روزی که اعدای اله	سوی دوزخ گرد آورده ز راه،
می‌شوند [و در چنان حال و هوای	بهرشان از یکدگر باشد لقای]
۲۰- تا به آنجا چون رسند [از گرد راه]	می‌شود [از بهر آن مردم] گواه،
گوشها و چشم‌هاشان و جلود	[ز آنچه از افعالشان در عمر بود]

۲۱- پوست‌های خویش را گویند: [هین]   از چه رو بر ما گواهید [این چنین؟]

[پوست‌ها] گویند: [ربّ ذوالمنن]   کاورد هر چیز را او بر سخن

او بیاورده است ما را بر زبان   او شما را خلق بنمود از اوان

[عاقبت هم] بازگردانده شوید   [هرکجا باشید]سوی او [روید]

۲۲- پرده‌پوشی می‌نکردید از گناه   تا مبادا بر شما گردد گواه

گوشها و چشمهاتان [همچنین]   پوستهاتان [از سر قطع و یقین]

بلکه گتمان‌تان [به وقت ارتکاب]   [بود در زعم شما بر این حساب]

که بسی از کار و کردار شما   مخفی است از دید [دادار شما]

۲۳- بود پس ظنّ شما در کارتان   این چنین، اندر حق دادارتان

کرد نابود آنچهی‌تان [کردگار]   از زیانکاران شدید [اندر شمار]

۲۴- پس [چنان مردم] اگر صابر شوند   جای‌شان نار است [وندر آن روند]

مغفرت خواهند اگر از [کردگار]   نیستند از اهل غفران [در شمار]

۲۵- همنشین‌هایی مهیّا داشتیم   پس بر ایشان افرادشان بگماشتیم

تا که حال و آتی آن مردمان   در نظرشان زیب بدهند [آن زمان]

بین امتهایی از جنّ و بشر   که به سر بردند از ایشان بیشتر،

در حق ایشان محقّق شد عذاب   کز زیانکاران بُدند [اندر حساب]

۲۶- کافران گویند: مسپارید گوش   سوی این قرآن [و با جوش و خروش]

در میانِ خواندنش آرید لغو   [گفته‌های باطل و معیوب و سهو]

بلکه [با تخلیط بحث و ازدحام]   بر شما باشد [مقرّر] فتح و کام

۲۷- پس عذابی سخت را بر کافرین   می‌چشانیم و یقین باشد بر این

بر اساس بدترین اعمالشان   [هست ما را کیفر احوالشان]

۲۸- این جزای [کار] اعدای خداست   کآتش [دوزخ بر آن مردم سزا] ست

خانه‌ای دارند آنجا کافران   جاودانه‌ای جای دارند اندران

شامل این [رنج و] این کیفر شدند   چونکه بر آیات ما کافر بُدند

۲۹- کافران گویند: ای پروردگار   در میان جنّ و انس [روزگار]

آن کسانی [کز ره حقّ و ضلال]   پس کشانیدند ما را تا ضلال،

[آن کسان را داورا] بر ما نمای   تا در اندازیمشان بر زیر پای

[تا که آن هر دو گروه بدفعال]   از فرو افتادگان باشند [حال]

۳۰- بی‌گمان آنانکه گویند [این سخن] … ربّ ما باشد خدا [ای ذوالمنن]
پس بمانند [اندرین ره] پایدار … [بر چنان مردم ز سوی کردگار]،
ان ملائک نازل آیند [و خبر … می‌دهند از عاقبتشان [سربسر]:
ترس منمایید و اندُه ناخورید … شادمان باشید زیرا ره بَرید،
بر بهشتی کان [به طول روزگار] … وعده داده می‌شدید [از کردگار]
۳۱- دوستداران شما هستیم ما … در حیات دنیوی و در بقا
اندر آنجا هرچه دلخواه شماست … باشد آماده [بدون کسر و کاست]
و آنچه را باشید طالب بهر آن … هست موجود [و مهیّا در زمان]
۳۲- پیشکش باشد [ز دادار جهان] … کاو بُوَد آمرزگار و مهربان
۳۳- [بین مردم] کیست نیکوگوی‌تر؟ … ز آنکه دعوت می‌نماید [سربسر]،
[خلق را] بر جانب پروردگار … [و آنگهی] او را بُوَد شایسته کار؟
پس بگوید [با سرافرازی که هین] … [این منم [فردی] ز [جمع] مسلمین
۳٤- معصیت با کار [دارای] ثواب … نیست یکسان [هیچ گاه اندر حساب]
پس تو با رسم و رهی نیکوتری … گفتگوی و بحث کن [با آن و این]
بعد [خواهی دید] آنکو پیش‌تر … هر دو می‌بودید با هم کینه‌ور
گویی اکنون [خصم دیروز شما] … هست یاری مهربان [و باوفا]
۳۵- ناپذیره آن بغیر از بردبار … می‌نیاموزد ورا جز بختیار
۳٦- وسوسه‌ی گر از سوی شیطان رسید … وانگهی شد در تو وسواسی پدید
بر خدا [ای خویشتن] می‌بر پناه … چون شنوا باشد و آگه [اِلاه]
۳۷- زایسه‌های او شب است و روز هست … [آفتاب و ماه [شب افروز] هست
سجده منمایید بر شمس و قمر … بل به سجده بهر او بنهید سر،
کاو به هستی داده آنها را وجود … گر فقط خواهید [او را بنده بود]
۳۸- ور تکبّر پیشه کردند [این بدان]: … آن کسانی را که می‌باشد مکان،
در بر دادار در لیل و نهار … [ذکر و] تسبیح خداشان هست کار
[وز چنان تسبیح و ذکر مستقر … از ملالت نیست در آنها اثر]

۳۹- [دیگر] از آیات [ربّت] هست این
که تو پژمرده بیابی [این] زمین

چون فرستادیم [باران را] بر آن
جنبشی می‌یابد و رشد [و توان]

بی‌گمان آنکس که بخشیدش حیات
مردگان را جان دهد [بعد از ممات]

[این بود زان روکه دادار جهان]
باشدش از بهر هر کاری توان

۴۰- بی‌گمان آنان که بر آیات ما
ملحدند، از ما نماند در خفا

سرنوشت آنکه می‌افتد به نار
به بود؟ یا آنکه ایمن در شمار؟

حال خواهید آنچه را، جاری کنید
او بُوَد بینا به هر کاری کنید

۴۱- بی‌گمان، آنانکه چون قرآن [ما]
[گشت نازل بهر آن قوم دغا]،

[بر کلام ما]بُوَد انکارشان
[نیست پوشیده ز ما آن کارشان]

هیچ تردیدی نباشد و آن کتاب
ارجمند است [وگرامی در حساب]

۴۲- کاندر اکنون یا که در آتیِ آن
باطلی ره می‌نیابد [بی‌گمان]

آن یکی تنزیل [بر حقّ] بوده است
کز سوی فرزانه‌ای بستوده است

۴۳- گفته ناید برتو چیزی جُز همان
[کنان] بشد تقریر در پیشین زمان]،

بر دگر پیغمبران و بی‌گمان
کِردگار تو [به حقّ خلق هان]،

هم بُوَد بخشش‌گر [جانهای پاک]
هم بُوَد او را عقابی دردناک

۴۴- گر که قرآن را بدلایمی [قرار]
خالی از شیوایی و بیگانه [وار]

بی‌شک این گفتارشان می‌بود [حال]:
از چه رو شیوا نیامد این [مقال؟

از چه بیگانه است و ناشیواست آن؟
وز عرب باشد رسول [خوش بیان؟

گو که آن قرآن برای مؤمنین
رهنمود است و شفا بخشد [یقین]

آن کسانی راکه خود بی‌باورند
ثقل‌شان در گوشها هست و کرند

[آن کسان راکه یقین در قلب نیست]
این بر آنها مایهٔ سردرگُمی است

[همچو] آنهایی که از جایی بعید
جانب ایشان ندایی در رسید

۴۵- راستی را چونکه بر موسی کتاب
ما عطا کردیم، آنکه [بی‌حساب]،

در کلامش اختلاف آمد وجود
وعدهٔ پروردگارت گر نبود،

[از پی تأخیر در حکم و جزا]
می‌شد اندر بین آن مردم قضا

اینک آنها [از چنان حکم و عذاب]
سخت در شکّند [از بعث و حساب]

۴۶- هر که بر کار نکو [همّت گماشت]
آن چنان کاری به سود خویش داشت

و آنکه را فعل بدی آید ز دست
کرده او بر زیان خویش هست

کردگارت [مظهر عدل است و داد]
نیست اهل ظلم در حقّ عباد

۴۷- علم و آگاهیِ [بر یوم القیام] ... باز می‌گردد به سوی او [تمام]
نایدش از پوست حاصل بار و بر ... هیچ مادینه نگردد باردار
بار ننهد [هیچ ماده بر زمین] ... جز به آگاهیِ [ربّ العالمین]
اندران روزی که ایشان را [خدا] ... در دهد [در دامن محشر] ندا:
پس شریکانم [که از سوی شما ... بودتان در روزگاران ادّعا]
[حالیا] اندر کجا هستند [هان]؟ ... [در جواب آرند اینگونه بیان]:
ما خبر دادیمت [ای پروردگار] ... شاهدی نَبوَد برای ما بکار
۴۸- آنچه می‌خواندند از دوران پیش ... از برای [حاجت و] طاعات خویش
حالیا از دید آنان گم شوند ... [ناپدید از چشم آن مردم شوند]
[بعد] دریابند [کزان گیرودار] ... می‌نباشد بهرشان راه فرار
۴۹- از دعای خیر کردن، آدمی ... می‌نخواهد گشت خسته [یک دمی]
لیک چون شرّی باو آمد پدید ... پس شود دلسرد و گردد ناامید
۵۰- ور باو از بعد یک رنج و عذاب ... کان بشد بر حالت وی راه‌یاب
پس چشانیمش ز سوی خویشتن ... رحمتی، گوید: بُوَد این حقّ من
نیز گوید: من ندارم این گمان ... کی بپا گردد قیامت همچنان
جانب پروردگارم بعد از این ... ور که باشم بازگردانده، [یقین]،
بی‌گمان از بهر من در نزد او ... می‌شود موجود [فردوس نکو]
کافران را [از حساب] کارشان ... می‌کنیم آگاه و از کردارشان
می‌چشانیم آن کسان را بعد از آن ... ما عذابی هول [انگیز و] گران
۵۱- چونکه ناز و نعمتی از سوی خویش ... از برای آدمی آریم پیش
می‌دهد اعراض و کبر از خود نشان ... [وز میانه] بگذرد دامن کشان
چون بلایی بر سر او چیر شد ... در دعا خوانی همی پیگیر شد
۵۲- گو: بیندیشید [و بدهیدم خبر] ... از خدا می‌باشد [این قرآن] اگر،
پس شما انکار بر آن آورید ... [خود] کرا گمراه‌تر می‌بشمرید،
ز آنکه باشد بیشتر [جنجال‌ساز] ... در ستیزه‌جویی دور و دراز؟
[در چنین جنگ و ستیزی بادوام ... کیست او گمراه‌تر [اندر ختام]؟
۵۳- زود باشد تا که ما آیاتمان ... در افق‌ها ای زمین و آسمان]
نیز بر جانهای ایشان [سربسر] ... می‌نُماییم تا [از هر نظر]
بهر آن مردم بگردد آشکار ... کان بُوَد حقّ [وز سوی کردگار]
نیست کافی اینکه ربّ تو گواست ... بهر هر چیز ای که در هستی بپاست؟
۵۴- هان بدانید اینکه در شک وگمان ... از لقاء اللّهِ بُوَند آن قوم هان
[هم بدانید این ز روی اعتبار] ... چیره بر هر چیز باشد کردگار

۴۲ ـ ترجمهٔ منظوم سورهٔ شوری (مکّی ، ۵۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱- حا و میم، عین و سین و قاف، خدای
که عزیز و حکیم بوده [ز پیش]

سوی تو [و انبیاء] قبل از تو
وحی ارسال دارد [از سوی خویش]

٤- در سماوات و در زمین هر چیز
هست موجود، از آنِ او باشد

او [خدای] بلند مرتبه است
[عظمت، وصف و شان او باشد]

٥- هست نزدیک کآسمانها [از
ناروایی شیوهٔ ایشان]

پاره پاره شود [به یک باره]
بس فراز سر [بداندیشان]

و ملائک سپاس دارنده
حمد و تسبیح ربّشان گویند

و همه بهر ساکنان زمین
[از خداوند] مغفرت جویند

هان همانا [فقط] وجود خداست
که غفور است و مهربان [به شماست]

٦- و آن کسانی که سرورانی را
[جانشین] می‌کنند بر معبود

باشد ایزد مراقب ایشان
تو نگهبانشان نخواهی بود

٧- و بدینگونه وحی بنمودیم
بر تو از سوی خویش قرآنی

به لسان عرب که شیوا هست
[تا] که بر مردمش فرو خوانی

تا که بر اهل مکّه و اطرافش
با چنین آیتی دهی هشدار

وز قیامت که شک در آن نَبُوَد
[مردمان را همی دهی انذار]

که گروهی شوند اهل جنان
و گروهی به دوزخ [و نیران]

٨- خواستی گر خدای، گرداندی
آن کسان را [خود] اُمّتی یکتای

هر کسی را و لیک او خواهد
دهدش در [جوار] رحمت جای

بهر قوم ستمگر [و مشرک]
نَبُوَد یار و یاوری [پیدای]

٩- جای او سروران دیگر را
به پرستش گرفته‌اند آنان؟

حال آنکه خدای می‌باشد
سرور [راستین هر دو جهان]

او ببخشد حیات بر اموات
باشدش بر همه [امور] توان

١٠- در هر آنچیز اختلاف کنید
حکم آن هست در بر [معبود]

و خدا، ربِّ من، چنین باشد
که توکّل [مرا بذاتش بود]

[حال] بر درگه [خداوند] یش
آورم رو ای احتیاج و سجود

۱۱- آفرینشگر سماوات است / و زمین [بحرها و هم برها]
از برای شما ز نوع شما / خلق بنموده است همسرها
نیز انواع چارپایانی / [خلق از ماده و نرینه نمود]
وندران آفریده است شمای / نیست چیزی بسان او موجود
او شنواست [برند او بیان] / [نیز] بینا [به کارهای جهان]
۱۲- و مفاتیح آسمانها را / و زمین [را بدست خود دارد]
[باب] روزی به هر کسی خواهد / بگشاید و یا به هم آرد
که [به هر امری از امور جهان] / اوست دانا [ز آشکار و نهان]
۱۳- هر سفارش که کرده بود به نوح / هم به دین شما بداد قرار
نیز هر وحی بر تو بنمودیم / [یا رسولان پیش رفت بکار]
به بَراهیم و موسی و عیسیٰ / بود [اصل] سفارش ما این:
دین حقّ را بپای می‌دارید / می‌نورزید اختلاف به دین
مشرکان را به آنچه می‌خوانی / نیز زان مردمان بود دشوار
و خدای آنکه هر کرا خواهد / برکشد بر صراط خویش [قرار]
هر که بر درگهش بیارد روی / به سوی خود کند هدایتِ اوی
۱٤- و تفرّق نیافتند [از هم] / جز پس از آنکه جانب ایشان
علم وحی آمد آنکه از سر رشک / و رقابت [در آن بداندیشان]
حکم پیشین کردگارت اگر / تا زمانی معیّن [و معلوم]
متعلّق نگشته بود [آنگاه / بین‌شان داوری شدی [محتوم]
وکسانی که از پی آنان / [نامهٔ کردگار] داده شدند
سخت از آن کتاب در شکّند / [سخت در ریب اوفتاده شدند]
۱۵- بهر این [امر] پس تو دعوت کن / وبدان سان که یافتی دستور،
پایداری نمای [در دعوت] / [وز هواهای آن کسان شو دور]
بر هوسهایشان مشو پیرو / و بگو: هرکتاب را یزدان،
بفرستاده، مؤمنم بر آن / [و بگو:] یافتم چنین فرمان،
که شوم دادگر میان شما / وخدا، ربّ من و ربّ شماست
کرده‌هامان از آنِ ما باشد / وز شما فعل‌هایتان [برجاست]
حجّتی نیست بین ما و شما / [داور ما برای امر قضا]
گردمان آورد [به عرصه حشر] / سیر ما سوی اوست [جلّ علا]

۱۶- احتجاج آوران بکار خدای … بعد [عهد و] قبول دعوت اوی
از سوی ربّشان بُوَد باطل … آن چنان احتجاج [بیهُده جوی]
خشمی از سوی ربّشان [وانگاه] … پیش رو سخت کیفری [جانکاه]
۱۷- و خدای آن بُوَد که نازل کرد … آسمانی کتاب و سنجهٔ [خویش]
و قیامت بسا که نزدیک است … تو چه دانی [کی آیدت در پیش؟
۱۸- آن کسانی که باورش نکنند … در شتابند [خود] بپارهٔ آن
و آن کسانی که اهل ایمانند … [از چنان روز] خائفند [به جان]
[ز آنکه] دانند کان بُوَد برحقّ … و کسان را که شک بود به نشور،
گمرهانند در چنان راهی … که دراز است [و از حقایق] دور
۱۹- به امور عباد خود باشد … [ذات] پروردگار، نازکبین
می‌دهد رزق هر کرا خواهد … قوی است و عزیز او [به یقین]
۲۰- هر کسی کِشت اُخروی خواهد … می‌فزاییم کشت او را ما
بهره‌ای هم بآن کسی بدهیم … که طلب کرده کشتهٔ دنیا
[وین کسی را که بهره دنیایی است … بهرهٔ آخرت برایش نیست
۲۱- یا مگر از برای آن مردم … هست [من غیرحقّ] خدایانی؟
بهر آن مشرکان خدایان‌شان … [بنهادند شرع و بنیانی؟
حکم‌هایی بداده‌اند قرار … که مُجازش نکرده است خدای
گر نمی‌بود حکم فیصله بخش … بین‌شان داوری شدی برپای
به یقین ظالمان [مشرک] را … کیفری دردناک هست [روای]
۲۲- پس همان ظالمان [مشرک را] … بینی از کار کردشان ترسان
و به ایشان فرا رسد کیفر … [لیک] افرادِ صاحبِ ایمان،
که باعمال نیک رو بردند … جای‌شان در سرای ـ بُستانهاست
و آنچه خواهند بهرشان موجود … همه در نزد خالق آنهاست
[و آنچه یابند از خدای کریم] … آن به تحقیق هست فضل عظیم

۲۳- این همان مژدهٔ خداوند است　　به عبادش که اهل ایمانند
و به اعمال نیک [دل بستند]　　و بگو [این سخن که تا دانند]:
جز نکویی به اهل خانهٔ من　　اُجرتی از شما نی‌ام خواهان
و هر آنکس که کار نیک کند　　بفزاییم اجر نیکش [هان]
ز آنکه آمرزگار هست خدای　　قدر دان [هم به کردهٔ انسان]
۲٤- یا که گویند [کان رسول خدای]　　کذب بسته است بر خدا [ی جهان]
و بدان بر دل تو مُهر نهد　　گر که این را خدا بُوَد خواهان
بسِتُرد کردگار باطل را　　و به گفتار خویش پا برجای،
[دین] حق را نماید اُستوار　　و آگه از راز سینه‌هاست خدای
۲۵- او بُوَد آنکه هست توبه‌پذیر　　از سوی بندگان [تائب] خویش
عفو سازد معاصی و داند　　چه بُوَد کرده‌هایتان [از پیش]
۲٦- و اجابت کند [دعا] ز آنها　　که بیاورده‌اند [خود] ایمان
و از ایشان [همه] بحاصل شد　　کار و کردار صالح [و شایان]
و فزاید به اجر آن مردم　　از سر فضل خویشتن [یزدان]
و بُوَد بهر کافران در پیش　　کیفری کان بُوَد شدید [و گران]
۲۷- بر همه بندگان خویش اگر　　بسط میداد رزق را دادار
سرکشی و فساد می‌کردند　　لیک روزی دهد بآن مقدار،
که بخواهد، و آگه و بیناست　　به امور عباد خود [بسیار]
۲۸- او بُوَد آن کسی که باران را　　بعدِ یأس کسان دهد انزال
رحمت خویش گسترش بدهد　　او بُوَد سرور حمیده [خصال]
۲۹- خلقت [جمله] آسمان و زمین　　و پراکنده جانوران در آن
آیتی هست ز آیه‌های خدای　　و بخواهد هر آنگهی یزدان،
از پی گرد کردن آنها　　ذاتِ او را بُوَد [قِدار و] توان
۳۰- هر مصیبت که بر شما آید　　حاصل کار و کرده‌های شماست
او ز بسیار [کار] درگذرد　　کز شما ساخته [ز روی خطاست]
۳۱- و بروی زمین گریز و گزیر　　از برای شما [مسلم] نیست
و به جای خدای بهر شما　　یاری و یاوری [فراهم نیست]

۳۲- ز آیه‌های شگرف [دادار] است   [آن] سفاین که بحر پیمایند
همچنان کوهسارها [ی بلند]   [بهر بیننده در نظر آیند]
۳۳- گر بخواهد نگاه میدارد   باد را و آن سفینه‌ها به بحار
بر سر آب، ساکن و راکد   [باز خواهند ماند از رفتار]
هر شکیبای شاکری را این   [آیت] عبرتی رود به شمار
۳٤- یا که آن [راکبان] کند نابود   بهر عصیان که رفته از آنهاست
بگذرد از [گناه] بسیاری   [که نمود خطای انسان‌هاست]
۳۵- تا بدانند [آن چنان مردم]   که به آیات ما جدال آرند
که مفرّی برای ایشان نیست   [به هر آن سو که راه بسپارند]
۳٦- پس هر آنچیز داده شد به شما   بهرهٔ زندگانی دنیاست
بهر آنها که اهل ایمانند   و توکّل [و تکیه] شان به خداست
بهرهٔ اُخروی بود بهتر   بیشتر استوار و پابرجاست
۳۷- همچنین از برای آن مردم   کز کبائر و زشتکاری‌ها
دور باشند و خشمگین چو شوند   عفو آرند [و بُردباری‌ها]
۳۸- و ندا را ز ربّ خود آنها   که استجابت نموده‌اند [تمام]
و برای نماز کرده قیام   و به شورای در امور [مدام]
وز هر چیز رزقشان دادیم   [و] بخشش کنند [در هنگام]
۳۹- و کسانی که چون ستم بینند   انتقام [عادلانه] بگزینند
٤۰- کیفر هر بدی، بدی باشد   که همانند آن [رود بر کار]
عفو و اصلاح هر که پیشه کند   بُوَد اجرش به ایزد [غفّار]
ز آنکه البتّه می‌ندارد دوست   مردم ظلم پیشه را [دادار]
٤۱- هر که بعد از ستم که بر او رفت   گیرد از [ظالم] انتقام [به جای]
این چنین مردمند کآنها را   نیست ایراد [نزد بار خدای]
٤۲- بر کسانی فقط بُوَد ایراد   که به مردم ستم روا دارند
[نیز] من غیر حقّ بروی زمین   [شیوهٔ] سرکشی به پیش آرند
بهر اینان بُوَد یکی کیفر   که [بسی سخت] هست و دردآور
٤۳- و آنکه صبر و گذشت کرد [شعار]   بی‌گمان [خود] سترگ هست [این کار]
٤٤- هر کسی را خدا به بی‌راهی   بگذارد، دگر پس از [دادار]
سروری بهر او نخواهد بود   بینی آنگاه مردم جبّار،
کیفر [خویش] را چو می‌بینند   [این چنین گفته‌ای کنند اظهار]:
از پی بازگشت [بر دنیا]   هست راهی برای ما [هموار]؟

۴۵- بنگری آن کسان که بر آتش … عرضه دارندشان در آن حالی،

که ز خواری فتاده‌اند [همه] … به زبونی [و سخت احوالی]،

به یکی گوشه چشم و نیم نگاه … نگرانند و مؤمنان گویند

بی‌گمان مردمان اهل زیان … آن کسانند [و ره چنین جویند]

بر خود و اهل خانوادهٔ خویش … در قیامت زیان رسان باشند

و بدانید اهل [شرک] و ستم … در مکافات جاودان باشند

۴۶- دوستانی برای آنها نیست … تا که نصرت برابر دادار،

بنمایند یاری ایشان … [و بدین سان بُوَد نهایت کار]

هر که در بی‌رهی خداش نهاد … نیست بیرون شدی بر او [هموار]

۴۷- پس ندای خدای خود اینک … بپذیرید پیش از آن احوال،

که شما را ز پیش امر خدای … نَبُوَد بهر بازگشت مجال

نه شما راست ملجائی آن روز … نه به انکارتان مجال [مقال]

۴۸- روی گردان اگر شدند [بدان] … نبودیم ما ترا اعزام،

تا ز آنها کنی نگهبانی … نیست بر [عهده‌ا] تو غیر پیام

ما چو از سوی خود به انسان [ها] … بچشانیم طعم رحمت خویش

شادمانی‌شان شود حاصل … و اگر بر گناه دورهٔ پیش،

برسدشان مصیبتی از راه … ناسپاس است آدمی آنگاه

۴۹- آسمانها و ارض را [کلاً] … حکمفرمایی از برای خداست

[ذات پروردگار [سبحانه] … خلق سازد هر آنچه را خود خواست

هر کرا خواست می‌دهد دختر … و ببخشد به هر که خواست پسر

۵۰- یا به آنها دهد ذکور و اناث … یا نماید عقیم هر انسان

که بخواهد، و او بُوَد دانا … نیز او راست [بر امور]، توان

۵۱- نیست ممکن برای هیچ بشر … که باو هم سخن شود دادار

مگر امکان آن ز وحی بُوَد … یا از آن سوی پردهٔ [اسرار]

یا فرستد یکی فرشته [خدای] … و آنچه را [ذات خود] بُوَد خواهان،

وحی سازد که اوست والا جاه … نیز فرزانه [بر امور جهان]

۵۲- وحی کردیم روح بخش کتاب ... ز امر خود، جانب تو بر این سان
تو از این پیش می‌ندانستی ... که چه باشد کتاب و چه ایمان
ما نمودیم همچنان نوریش ... هر یک از بندگان خود خواهیم،
با چنین نور ره نمایمش ... نَبُوَد هیچ شک [و آگاهیم]
که هدایت کنی [تو پیغمبر] ... بر رهی راست [خلق را یکسر]
۵۳- به سوی راه کردگار کزوست ... که هر آنچه در آسمانها هست
و هر آنچیز در زمین موجود ... ز آنِ او هست [و باشدش بر دست]
[و بدانید] کارها [فرجام] ... باز گردد سوی خدا [به تمام]

۴۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ زخرف (مکّی، ۸۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱- حا و میم سوگند می‌آرم بر این ... [illegible] [کتاب را وصف می‌باشد] مُبین
۳- ماش قرآنی مقرّر داشتیم ... بر لسان تازی‌اش [بنگاشتیم]
بلکه [آن را چون شمایان بنگرید] ... با تعقل راه اندر آن برید
٤- حکمت‌آمیز و بلند [از حیث جاست] ... هست در اُمّ الکتاب و نزد ماست
۵- چونکه قومی اهل اسرافید، ما ... پند قرآن باز داریم از شما؟
٦- ما، چه بسیاری نبیّ [از سوی خویش] ... داشتیم اعزام بر اقوام پیش
۷- هیچ پیغمبر نیامد نزدشان ... جُز به استهزاء ایشان شد [نشان]
۸- پُر توان‌تر ز آن کسان را ما هلاک ... کرده‌ایم [و برده‌ایم از روی خاک]
[روز عمر جمله شام تار شد] ... قصّهٔ آباء [شان] تکرار شد
۹- گر بپرسی از چنان مردم: که بود ... کآسمانها و زمین خلقت نمود؟
شک نباشد اینکه گویند: آن خداست ... کاو عزیز و آگه [از چون و چرا]ست
۱۰- آن کسی کاو ارض را آسوده گاه ... ساخت از بهر شما و [خطّ و] راه
اندران بنمود [پیدا و] پدید ... بلکه ره یابید [و سوی آن شوید]

۱۱- او کسی باشد که آبی ز آسمان / کرد نازل در حدّ و آنکه به آن
زنده گردانیدیم خاک مرده را / [سرزمین تشنه و افسرده را]
بر همین منوال از [مهد قبور] / می‌شوید اخراج [در یوم النشور]
۱۲- و آنکه از بهر شماها آفرید / از تمام گونه‌ها، وانگه پدید،
کرد کشتی‌ها و [خیل] چارپای / [محمل و] مرکوب از بهر شمای
۱۳- تا شوید آنگه به پشت آن سوار / چون بر آن [مرکب] بگشتید استوار
نعمت پروردگار خویشتن / یاد آرید و بگویید [این سخن]:
پاک آنکو، کرد این نرم و روان / در وجود ما نمی‌بود این توان
۱٤- ما همانا روی می‌آریم پیش / [جملگی] بر پیشگاه ربّ خویش
۱۵- از میان بندگان [کردگار] / بهر او دادند فرزندی قرار!
بی‌گمان [درباره‌ٔ پروردگار] / هست انسان، ناسپاسی آشکار
۱٦- ز آنچه بنموده است خلق، آیا خدا / دختران بهر خود کرده جدا؟
یا شماها را نموده اختیار / بهر پسرها داشتن [پروردگار]
۱۷- هر یک از آنان که بهر کردگار / می‌دهد اشباه [دختر را] قرار
چون [ز دختر داشتن] یابد خبر / [خشم و غیظ او را بَرَد از ره به در]
چهره‌اش گردد سیاه [و آن مرد غم] / می‌برد اندر درون خویشتن
۱۸- در زر و زیور کسی کاو راست زیست / و آنکه را با خصم تاب جنگ نیست
[یعنی آن دختر که مابین شماست] / نسبت او بر خدا دادن رواست؟
۱۹- مدّعی گشتند کان [خیل] ملک / بندگان ربّ رحمان [بر فلک]
[جملگی] مادینه‌اند، آیا بر این / هیچ شاهد بوده‌اند آن قائلین؟
خلقت [خیل] ملک را دیده‌اند؟ / [یا که اینسان چیزی اندیشیده‌اند؟]
زود باشد کاین شهادات [و مقال] / درج گردد هم شود ز آنها سؤال
۲۰- نیز می‌گویند: اگر می‌خواستی / ربّ رحمان [کار را آراستی]
[در همان حال و هوا جز این بُدیم] / ما پرستنده‌ی [ملائک] ناشدیم
نیست آنها را بر این علم [و خبر] / نیست غیر کذبشان [کار دگر]
۲۱- یا که شاید ما بآنان پیش‌تر / [خود] کتابی داده‌ایم [و سربسر]،
[جانب آن حالیا بشتافتند] / بر چنان نامه تمسّک یافتند!
۲۲- بلکه می‌گویند: ما آباء خویش / یافتیم و شیوه‌ای از [عهد] پیش
[پس به سوی راهشان بشتافتیم] / پیروی‌شان کرده و ره یافتیم

۲۳- همچنین پیش از تو اندر هیچ جا   منذری اعزام ننمودیم ما
جُز که جمع مترفین آن دیار   باز گفتندش به طول روزگار؛
شیوه‌ای ز اباء خود دریافتیم   از پی آن شیوه ما بشتافتیم
۲۴- گوی: حتّی من گر [از سوی خدا]   رهنماتر آورم بهر شما،
ز آنچه بر آن [جمله‌ی] اباء خویش   پیروان دیدید [از دوران پیش]؟
خود جواب آرند: [ما بر این سریم]   ما رسالت از شما را منکریم
۲۵- پس از ایشان داد بگرفتیم و بین   تا چه شد فرجام قوم منکرین
۲۶- چونکه ابراهیم گفتا با پدر   نیز با قومش [سخن زین رهگذر]
که از آنچه می‌پرستیدش شمای   بر کنارم من همانا [و جُدای]
۲۷- غیر آنکس کاو مرا داده وجود   هم بخواهد راه را بر من نمود
۲۸- [فکر توحیدی] کلامی ماندگار   کرد بین زاد ورودش برقرار
بلکه [احفادش بدین فکر درست   راه بنمود را بازیابند [از نخست]
۲۹- این کسان و اباءشان را [سربسر]   ساختیم [از لطف] آری بهره‌ور
تا که آمد نزد آنها برقرار   دینی [بر حق و] رسولی آشکار
۳۰- نزدشان چون دین حق آمد [عیان]   گفتشان آمد بدین‌سان در میان؛
این یکی سحر است [ما چون بنگریم]   ما بدین [جادوگری‌ها] منکریم
۳۱- پس چنین گفتند: این قرآن چرا   در دو شهر [طائف و اُمّ‌القُری]،
می‌نشد نازل [از سوی کردگار]   جانب مردی بزرگ [و مایه‌دار]؟
۳۲- رحمت ربّ ترا آن مردمان   بین خود قسمت نمایند [این زمان]؟
[نه و لیکن] ما معیشت‌های‌شان   بخش بنماییم در دنیای‌شان
بعض آنها را به بعض دیگری   داشتیم [از حیث رتبت] برتری
تا که برخی ز آن کسان برخی دگر   سازد اندر خدمت خود مستقرّ
گرد آرند آنچه آنان [سربسر]   رحمت ربّ تو از آن نیک‌تر
۳۳- ور نمی‌بود این که [در کفر و ظلام]   امّتی واحد بگردند [این انام]
آن کسانی را که در کفر اندرند   داور رحمان خود را کافرند،
سقف‌هایی نقره دادیمی قرار   در بیوت [آن همه] کافر شعار
ساختیمی هم [ز نقره] نردبان   تا روند [آن کافران] بالا از آن

۳۴- وز بـرای خـانه‌هاشان بـاب‌ها	سـاختیمی مـا ز نـقره [ی پـایه‌ها]
تـختهایی نـیز [دایـمی قـرار]	تـا بـران تکیه زنند [و کـامکار]
۳۵- این همه [مال] و زر و پیرایه نیست	جُز مـتاعی رفـتنی در دور زیست
و آخـرت از مـردم پـرهیزگار	هست نـزد کـردگارت [بـرقرار]
۳۶- هـر کسی از یاد بخشنده خدای	دل بگـرداند [بدیگر سوی ز جای]
مـی‌گماریمش یکـی شیطان چنان	کـاو بُوَد بـاوی قـرین [و همعنان]
۳۷- [و ان شیاطین‌شان] کنند از ره جدای	بعد پـندارند خـود را مُـهتدای
۳۸- تا بـه آن وقتی که آید نزد ما	[خـود بـه آن شیطان چنین بـدهد نـدا]:
بـین مـا ای کـاش بـودی مستقر	فـاصله از خـاوران تـا بـاختر
وه کـه شـیطان [از بـرای آدمـی]	بـد قـرینی هست [و یـار و هـمدمی]
۳۹- چون ستمکارید، هرگز این بیان	نـاورد امـروز سـودی‌تان [عـیان]
[پس شماها بهر فعل ناصواب]	مشترک باشید قطعاً در عذاب
۴۰- می‌شنوانی پیامت بر کران؟	یا بـه کوران هم شوی قادر بر آن؟
آنکه ره گمکرده باشد آشکار	[تـو] بـراه راستش بدهی قرار؟
۴۱- گر بریمت ما ز دنیا [آن زمان]	داد بستانیم از ایشان بی‌گمان
۴۲- یا اگر آن را که از نوع عذاب	وَعْده‌شان دادیم [در یوم‌الحساب]،
بر تو بنماییم [در هر حال و کار]	ما بر آن آحاد داریم اقتدار
۴۳- پس بآن چیزی که از سوی خدای	وحی شد بر تو، تمسّک می‌نمای
[وین یقین می‌دان که تو بی‌کاستی]	رهرو [و پویا] بـراه راستی
۴۴- این تذکّر بر تو هست و قوم و آل	از شما زودا که خواهد شد سؤال
۴۵- پس ز [اتباع] رسولان‌مان که ما	داشتیم اعزامشان پیش از شما،
کُن سؤال: آیا به افرادی دگر	در ازای داور رحمان مگر،
داده‌ایم [یا خدایانی قرار]	تا پرستیده شوند [آن روزگار]؟!
۴۶- راستی موسای را [در عهد پیش]	همره آیات روشن ساز خویش
نزد فرعون و سران قوم او	بعث بنمودیم [و آنگه روبرو]،
گفت: من از سوی ربّ العالمین	[خود] رسولم [با نشان‌های مُبین]
۴۷- معجزات ما بآنها چون رساند	کارشان ز آنها به خندیدن کشاند

۴۸- مـی‌نکردیم آیتی را جلوه‌گر — بهر آن سان مردمی [پیش نظر]
جُز که آن آیت [ز حیث چند و چون] — اکبر از مانند خود بود [و فزون]
پس، گرفتیم آن کسان را بر عذاب — بلکه باز آیند بر راه [صواب]
۴۹- پس بگفتندش که [هان] جادوگرا — بر در ربّت به خواهش اندرا
کن دعا اینک به نزد کردگار — آنکه او را با تو عهد است [و قرار]
ز آنکه ما هم مردمی ره یافته — [بوده‌ایم و سوی آن بشتافته]
۵۰- برطرف کردیم از ایشان چون عذاب — عهد بشکستند از آن پس [پاشتاب]
۵۱- پس ندا در داد فرعون و سخن — پیش قومش گفت کای خویشان من
نیستم فرمانروای مصر [حال؟ — [نیستم من صاحب فرّ و جلال؟
این چنین انهار [پُر تاب و توان] — نیستند از زیر کاخ من روان؟
پس، نمی‌بینید این احوال را — [ننگرید اینگونه حسب‌الحال را]
۵۲- یا که من نیکوترم از این کسی — کاو حقیر و خوار می‌باشد [بسی]
نیست نزدیک اینکه آرد بر میان — او کلامی اشکارا [و عیان]
۵۳- دستبندانی طلایی [ز اسمان] — پس چرا نازل نگشته بهر آن؟
یا چرا همراه وی خیل ملک — می‌نگردیدند نازل [از فلک؟
۵۴- قوم خود را کرد گمره [بی‌امان] — فرمانش کردند طاعت [آن زمان]
ز آنکه [اندر پیشگاه کردگار — قوم او] بودند قومی زشتکار
۵۵- خشمگین کردند ما را چون تمام — باز بگرفتیم از ایشان انتقام
جمله را [در کام امواج بحار] — غرقه بنمودیم [و محو از روزگار]
۵۶- ما [خود] آن اسلاف را [از بندگان] — پند بنمودیم بر [آیندگان
۵۷- چونکه [خلق] ابن مریم در عمل — شد برای مردمان ضرب المثل
قوم تو آنگه [ز روی ریشخند] — بانگ خود کردند [ز آن بابت] بلند
۵۸- پس بگفتند آن خداوندان ما — بهترند آیا [به تعبیر شما]
یا که او؟ آنگاه آنان این مَثَل — می‌نگفتندی جُز از راه جدل
آری این مردم بُوَند اهل ستیز — [مردمی باطل گرای و حقّ گریز]
۵۹- نیست او جُز بنده‌ای کاو را نعم — داشتیم ارزانی [و آنگاه هم
آل اسرائیل را در روزگار — مایهٔ عبرت بدادیمش قرار
۶۰- در زمین، گر بر شما می‌خواستیم — از ملائک جانشین آراستیم

۶۱- راستی [عیسی و یا قرآن ما] شد قیامت را نشانه بر شما
پس در آن تردید منمایید [هان] پیروم باشید [و دانید این بیان]
[این چنین ره کان فراروی شماست این همانا بوده باشد راه راست
۶۲- هان که شیطان‌تان نگردد راهزن ز آنکه باشد خصمتان اندر علن
۶۳- چونکه عیسی آن نشانهای شگرف [بهرشان] آورد [اینسان] گفت حرف:
بر شما حکمت بیاوردم یقین تا که سازم آشکارا [و مبین]،
آن اموری کاندران خلف نظر بین‌تان گشته است حاصل [سربسر]
پس ز ربّ خویشتن پروا کنید پیروی از من [به فرمانها] کنید
۶۴- بی‌گمان پروردگار من خداست نیز [بی‌تردید] او ربّ شماست
پس پرستش می‌کنیدش [با یقین] ز آنکه راه راست می‌باشد همین
۶۵- لیک خیل مشرکان در بین خویش اختلاف قول آوردند پیش
وای پس بر [مشرکین و] ظالمین از عذاب روزگاری سهمگین!
۶۶- جُز قیامت را ندارند انتظار آنکه ناگاهی بگردد آشکار
پس فرو می‌آید ایشان را به سر اندران حالی که نبْوَدشان خبر
۶۷- دوستان را بعض با بعض دگر دشمنی آید چنین روزی به بر
[بین آنها کینه می‌آید ببار] جُز برای مردم پرهیزگار
۶۸- بندگان من! شما امروز [هان] نی‌هراسانید و نی غمگین [بجان]
۶۹- آنچنان مردم که بر آیات ما مؤمن‌اند [و از گروه پارسا]
۷۰- پس شما و همسرانتان شادمان در بهشت [ما] در آیید [این زمان]
۷۱- کوزه‌ها و نیز سینی‌های زر گردشان گردانده آید [سربسر]
هست آنجا، هر چه دلها طالبند و آنچه را از بهر چشمان جالبند
پس شما در آن بهشت [خوش نگار] جاودان خواهید بود [و ماندگار]
۷۲- این بهشت است و شما را ز آن رسید کز شما کردار [نیک] آمد پدید
۷۳- از شما آنجا فراوان میوه‌هاست می‌خورید آنها [که دلخواه شماست]

۷۴- مُجرمان بی‌هیچ تردید و گمان   در عذاب دوزخند و جاودان
۷۵- رنج‌شان را کاهشی ناید پدید   اندران مانند [جمعی] ناامید
۷۶- ظلم بر آنها نیاوردیم پیش   بل ستم کردند خود در حقّ خویش
۷۷- پس ندا بدهند: مالک! کار ما   کاش ربّت بگذارَد [جابجا]!
[مالک دوزخ] بگوید [در جواب]:   ماندگار استید [اندر این عذاب]
۷۸- راستی آورده‌ام بهر شمای   [دین] برحقّ [و سخن‌های روای]
لیک اکثر از شما را [این زمان]   هست ناخشنودی از حقّ [بی‌گمان]
۷۹- عزم یا در کار خود کردند جزم   نیز ما را جزم می‌باشد به عزم
۸۰- یا گمان دارند کاندر سمع ما   راز و نجواشان نیاید [جابجا]
آری آن را بشنویم و نزدشان   می‌نویسند آن ملائکمان نشان
[از همه رفتار و از کردارشان   از همه افکار و از آثارشان]
۸۱- گو که: بودم اوّلین عابد اگر   ربّ رحمان داشت فرزندی دگر
۸۲- پس منزّه باشد [از عیب و عوار]   بتو سماوات و زمین پروردگار
صاحب عرش است و او را برتری   ز آنچه توصیفش کنند [از هر دری]
۸۳- پس بنه کانها به باطل بگروند   سوی بازیگوشی [و غفلت] روند
تا برای دیدن آن روز خویش   کان بایشان وعده شد، آیند پیش
۸۴- او کسی باشد که هم اندر سما   [...] و زمین را هم خدا
او بُوَد فرزانه [بر کار جهان]   [نیز] دانا [بر عیان و بر نهان]
۸۵- پس بزرگا آنکه او فرمانرواست   [بر هر آنچیزی که در هستی بپاست]
آنچه اندر آسمانها و زمین   و آنچه فیمابین آن هر دو مکین
هم به نزد اوست علم رستخیز   باز گردانده سویش گردید [نیز]
۸۶- آن کسان که [کافرانشان] اختیار   می‌کنند [اندر ازاء کردگار]،
تا که بر آنها پرستشگر شوند   [چون به عرصه‌ی رستخیز اندر شوند]،
بر شفاعت می‌ندارند اختیار   جُز گواهی [راستین و حقدار]
و آن کسان دانند این را [بی‌گمان]   [آگه و عالم به کمّ و کیف آن]
۸۷- گر بپرسی از چنان مردم: که بود   کاو شما را داد [تشریف] وجود؟
نیست شک، گویند: دادار است اوی   پس، به بیراهه چسان بنهند روی؟!
۸۸- و [آگهی از] گفت او [پیغامبر]   کاو بگوید ای خدا [ی دادگر]
مردمی هستند اینان [ای خدا]   ناورند ایمان [و از باور جُدا]
۸۹- پس از ایشان بگذر و برگو: سلام   زود خود خواهند دانستن [کلام]

۴۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ دخان (مکّی، ۵۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۴-۱ حا، میم بر کتاب روشنگرم قسم هست کاندر شبی مبارک نازل نموده‌ایم آن

ما بوده‌ایم بی‌شک، از منذرین [و آن شب هر کار استواری یابد [قرار و سامان]

۵- [سوگند می‌کنم یاد] کاین امری از سوی ماست [سوگند اینکه] بودیم فرستیل زبرای قرآن]

۶- آن رحمتی است [اینک] از سوی کردگارت بی‌هیچ شک سمیع و داناست [حق یزدان]

۷- او ربّ آسمانهاست، و آنِ زمین و هر چیز ما بین‌شان مقرّر، دارید اگر که ایقان

۸- نَبْوَد جُز او خدایی، بدهد حیات و مُردن ربّ است بر شما و بر مردم نیاکان

۱۱-۹- آری به شبهه آنان سرگرم بوده باشند پس [illegible] منتظر تا، [آید زمانِ پایان]

روزی که آسمان خود، دودی کند نمایان پوشد [تمام] مردم، وین کیفری الیم است

۱۲- [گویند]: کردگارا ما مؤمنیم [و اینک] این رنج و این بلا را از سوی ما بگردان

۱۳- [امّا] چگونه [اینان] گیرند پند؟ حالی پیغمبری نمایان آمد به نزد ایشان

۱۴- آنگاه روی گردان از وی شدند و گفتند: تعلیم دیده‌ای هست، مجنون [و گشته حیران]

۱۵- گفتیم از شمایان، با مایهٔ قلیلی گرداندهٔ بلاییم، باشید از عائدان [هان]

۱۶- روزی که گیرو داری سخت و سترگ آریم [آنگاه در چنان حال] ماییم دادِستان

۱۷- تحقیقاً آزمودیم زان پیش قوم فرعون پیغمبری گرامی شد نزدشان نمایان

۱۸- [با] آن کسان بگفتا: تسلیم من نمایید این بندگان حقّ را [از جور اهل عدوان]

زیرا که من رسولی باشم امین شما را [خواهم نجات مردم از قید شرک و کفران]

۱۹- هم اینکه بر خداوند هرگز علوّ مجویید ... ارنده‌ام شما را من آشکار برهان

۲۰- بر ربّ خویش و ربّ شما پناه جویم ... خواهید اگر کنیدم [ای قوم] سنگباران

۲۱- بهر شما اگر نیست باور به گفتهٔ من ... باشید پس شماها از من کناره‌جویان

۲۲- بر درگه خدایش آنگه ندای در داد: ... این قوم [کردگارا] باشند اهل عصیان

۲۳- [فرمان رسید:] عبادم، در شب روانه‌بنمای ... [دانید اینکه] تعقیب گردید [در بیابان]

۲٤- و آن بحر، آرمیده بگذار [حال و بگذر] ... و آنان سپاهیانی مغروق [بحر می‌دان]

۲۵- از خویشتن نهادند [آن مردمان بدنیا] ... بسیار باغها و بسیار چشمه جوشان

۲۷ - ۲٦- هم کشتزارها و هم خانه‌های نیکو ... هم نعمتی که در آن بودند شاد [و ریّان]

۲۸- اینگونه بود و دادیم اموالشان به میراث ... بر دیگران [که گشتند وارث برای ایشان]

۲۹- نه آسمان و نه ارض گریه به حالشان کرد ... نی آنگونه مهلتی را دریافتند امکان

۳۰- ما راستی رهاندیم از کیفر مذلّت ... [افراد آل] یعقوب آن سان که بود شایان]

۳۱- آن قوم را رهاندیم از [شرّ ظلم] فرعون ... کو بوده برتری جوئی وز مسرفین [اعیان]

۳۲- حقّا که عالمانه [آن زاد و رود یعقوب] ... ما اختیار کردیم بر مردم [زمان‌شان]

۳۳- ما از پدیده‌های شگرف خود به آنها ... دادیم آنچه در آن بود آزمون نمایان

۳۵ - ۳٤- [دانیم این که گویند:] محشور می‌نگردیم ... این غیر مرگ ما نیست، بهر نخست و پایان

[از بعد مرگ آخر، و آنگاه خاک گشتن ... انگیخته نگردیم در عهد دیگری هان]

۳٦- گر صادقید ما، [بر حقّ بغیر این است ... بار دگر بیارید آباتمان [به میدان]

۳۷- اینان بُدند بهتر، یا مردمان تُبّع ... آنان که پیش از ایشان می‌بوده‌اند [سگان]

آنانکه ما نمودیم نابودشان [سراسر] ... از آن سبب که بودند [عامل به‌جرم و] طغیان

۳۸- افلاک و ارض را ما بیهوده نافریدیم ... با هر چه را که بین آنها گرفته بُنیان

۳۹- آنها نیافریدیم جز از سر درستی ... امّا گروه بسیار [زین مردمند] نادان

۴۰- بی‌هیچ شک و تردید بهر تمام آنها [هنگام داوری هست هم] روز فصل [و فرقان]

۴۱- روزی که [حامی] یار، یار دگر نباشد و انگاه می‌نیابند آنان نصیر [و اعوان]

۴۲- جز آنکه را خداوند رحمش نموده باشد فرزانه است زیرا دادار و نیز رحمان

۴۵ - ۴۳- بی‌شک درخت ز قوم‌خور و گناهکار است چون کانی مذابی در بطن‌هاست جوشان

۴۷ - ۴۶- مانند اینکه آبی درحال جوش باشد [در باب آن گنه‌کار، اینگونه است فرمان:]

سازید دستگیرش [وز بعد دستگیری] او را کشان نمایید بین جحیم [سوزان]

۴۹ - ۴۸- وانگه عذاب آبگرمش بسر بریزید بچش که تو همانا [ذی عزّتی و ذی‌شان]!

۵۱ - ۵۰- این است آنچه بودید مشکوک [در وقوعش] [و] آن متّقین درایستند در جای امن [یزدان]

۵۳ - ۵۲- در صحن باغها و در بین چشمه‌ساران پوشیده جامه‌هایی ابریشمین [به بدن]

ز ابریشم لطیف وز ابریشم ستبر است [آن جامه‌ها و] آنان رخ بر رخند و شادان

۵۴- [آری چنین بُوَد کار] ما جفت‌شان نماییم با حوریان [به جنّات] حور درشت چشمان

۵۵- هر میوه‌ای که خواهند آنجا طلب نمایند اندر کمال [راحت و] آرامش [دل و جان]

۵۶- آنجای [طعم] مرگی جُز مُردن نخستین اندر مذاق ایشان ناید [به هیچ عنوان]

[آن مردم بهشتی] سازد خدای‌شان حفظ [اندر جهان باقی] خود از عذاب [نیران]

۵۷- از روی بخششی [هست این] از سوی خدایت این است فوز عظمای [بر مردم مسلمان]

۵۸- این است [حکم و] جُز این نَبْوَد که بر زبانت کردیم [ترم و هموار آن را به وجه] آسان

۵۹- باشدکه پندگیرند پس [حال] منتظر باش وآن [قوم] نیز هستند در انتظار [پایان]

۴۵ ـ ترجمهٔ منظوم سورهٔ جاثیه (مکّی ، ۳۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱- حا و میم این یکی کتاب بُوَد	که فرستاده از خداوند است
آنکه پیروزمند می‌باشد	[و آنکه] فرزانه [و خردمند] است
۳- در سماوات و در زمین بی‌شک	مایه‌هایی بُوَد ز عبرت و پند
تا کسانی که اهل ایمانند	[از آن همه پند، بهره‌مند شوند]
٤- نیز در خلقت شما [مردم]	و دگر جانوران روی زمین
که پراکنده‌شان نموده [خدای]	پندها هست بهر اهل یقین
٥- هست اندر تعاقب شب و روز	و هر آن رزق را که بار خدای
ریخت از آسمان و عالم خاک	بعد پژمُردنش نمود احیای
و به تصریف بادها پندی است	بهر ارباب عقل [وروشن رای]
٦- این که بر حق بتو بخوانیمش	آیه‌های [مُبین] دادارند
بعدِ [توحید] کردگار، ایمان	به کدامین کلام می‌آرند؟
۸ - ۷- وای بر هر دروغگوی اثیم	که شنیده چو آیات [داور دادار]
خوانده گردد بر او، همی شنود	پس بورزد به کبر خود اصرار
گویی آنها [از اصل] نشنیده است	خبرش ده ز دردناک آزار
۹- پس کند ریشخند چیزی را	که ز آیات ما شود آگاه
کیفری [خوار ساز و] خفّت‌بار	بهر این مردمان بُوَد [در راه]
۱۰- دوزخ اندر وراء ایشان است	و آنچه کردند کسب [در دنیا]
و از آن، دوستان که بگزیدند	جای حق، [آن گروه بی‌پروا]
بهرشان هیچ کارساز نبود	کیفری سختشان بُوَد [برجا]
۱۱- این یکی رهنمود می‌باشد	و کسانی که کرده‌اند انکار،
آیه‌های خدای خود، ایشان	به عذابی [گران شوند دچار]
[که بُوَد حاصل یکی کیفر	وندران دردها بُوَد بسیار]
۱۲- و خدای آن بُوَد که دریا را	بر شما رام کرده [و هموار]
تا سفاین در آن به فرمانش	[از همه سو] شوند راهسپار
و شمایان ز فضل او باشید	از پی رزق خویش [کاسبکار]
بلکه باشید [زین همه نعمت]	[نزد دادار خود] سپاسگزار
۱۳- در سماوات آنچه می‌باشد	و آنچه اندر زمین بُوَد موجود
که تماماً بُوَد از آنِ خدای	همه را رام بر شما بنمود
بی‌گمان پندها [در این معنا]	بهر ارباب فکر خواهد بود

۱۴- بر کسانی که اهل ایمانند   تو [پیمبر] بگو: ببخشایند
آن کسان را که از ایّام اللّه   [و قضایاش] بیم ننمایند
تا که هر قوم را به حسب عمل   حقّ جزایی دهد [که شایانند]
۱۵- هرکسی پیشه کرد نیکی را   از خود اوست سود [کار نکوی]
وانکه را پیشه زشتکاری شد   ضرر [کار زشت] هست از اوی
بازگردانده می‌شوید آنگاه   به سوی ربّ خویش [رویاروی]
۱۶- آل یعقوب را عطا کردیم   آسمانی کتاب، ما به یقین
نیز فرماندهیِ‌شان دادیم   نیز پیغمبری [و دانش دین]
رزق ایشان ز پاک‌ها دادیم   و نمودیم قومشان برتر
بر همه مردم جهانهایی   [که در آن عصر داشتند گذر]
۱۷- و بدادیم بیّناتی را   ما به آن مردمان [به بارهٔ دین]
و ره اختلاف نگرفتند   جُز پس از آنکه علم [وحی مُبین]،
[بر چنان مردمی ز جانب ما   بهر ارشادشان] بشد نازل
وانگه از رشک و کینه‌ها گردید   بینشان اختلاف [ها] حاصل
به هر آنچیز داشتند خلاف   بی‌گمان ربّ تو به روز جزا،
بین آن مردمان [بُوَد داور]   داوری می‌کند [چنانکه سزا]
۱۸- پس ترا ساختیم برخوردار   [illegible] ز [آبشخور دیانت و نور]
پس مکُن پیروی از آن مردم   وز هوس‌های جاهلان شو دور
۱۹- در برِ کیفر خدا، چیزی   بی‌گمان از تو دفع ننمایند
به یقین ظالمان [و مشرک‌ها]   دوستداران یکدگر [ایند]
و خداوند سرور است [و ولیّ]   بهر آنان که اهل تقوایند
۲۰- مردمان راست این بصیرت‌ها   [که بردشان سوی سبیل فلاح]
وین بُوَد از برای اهل یقین   رحمت و رهنمود [بهر نجاح]
۲۱- یا کسانی که اهل عصیانند   می‌کنند این چنین [حساب و] گمان،
که همانند [مردمی دیگر]   [عاقبت] آوریمشان [به میان]؟
مردمانی که اهل ایمانند   و بُوَد فعل نیکشان [به جهان]؟
[و گمان میبرند خواهد بود]   زندگانی و مرگشان یکسان؟
[مردمی را که داوری این است]،   چه بد است آن قضاوت ایشان!
۲۲- آسمانها و ارض را [ز ازل]   از سر حقّ بیافریده خدای
تا به هرکس به حسب کردهٔ او   دهد [از بد و یا که خوب] جزای
پس بر آنها ستم نخواهد رفت   [اجر چون با عمل بُوَد همتای]

۲۳- دیدی آن کس که [چون] خدای خودش / هوس خویش را گزین بنمود؟
و خدا با وجود آگهی‌اش / در ضلالت ورا رها فرمود
مُهر بر گوش و بر دلش بنهاد / پرده بر پیش دیده‌اش بفزود
پس، هدایت نمودن او را / [که پذیرا شود پس از معبود؟
هیچ در این [مباحث و احداث] / پسند بهر شما نخواهد بود؟
۲۴- و بگویند: نیست [اندر کار] / غیر [این] زندگانی دنیا
که بمیریم [و از برای حساب / دورهٔ دیگری] شویم احیا
هیچ، جز روزگار، ماها را / نکشاند به سوی مرگ و فنا
اندرین امر علمشان نبُوَد / جز خیالات [خام و راست نما]
۲۵- خوانده گردد برای آن مردم / چونکه روشنگر آیه‌ها از ما
نیست جز این بهانه آنان را / که بُوَد صدق اگر به حرف شما
به سوی ما دوباره باز آرید / پدران‌مان [که گشته‌اند فنا]
۲۶- گو بآنان که این خدای بُوَد / که شما راست زندگی آور
پس، کند مرگتان نصیب، آنگاه / گِرد خواهد نمود در محشر
محشری کاندران نه شک باشد / لیک ناآگهند از آن اکثر
۲۷- حکمرانی در آسمانها هست / نیز اندر زمین از آنِ خدای
چون قیامت شود زیان یابند / باطل اندیش مردمان، آنجای
۲۸- بنگری هر یک اُمّتی آنجا / [[illegible] ز ترس از کیفر]
بنهاده است هر دو زانو را / [بر سر خاک تیره در محشر]
با کتابش شود فراخوانده / هر یکی اُمّتی در آن محضر
در حدّ کرده‌های خود امروز / می‌ستانید اجر [از داور]
۲۹- [و بدانید] این کتاب از ماست / وز سر راستی گواه شماست
ما هر آن فعل کز شما سر زد / می‌نمودیم ثبت [بی‌کم و کاست]
۳۰- لیک آن مردمی که آوردند / [به خدا و رسول او] ایمان
و به افعال نیک رو بردند / می‌دهدشان خدای‌شان سامان،
در [درون و] جوار رحمت خویش / این همان رستگاری است عیان
۳۱- لیک آنان که کفر ورزیدند / [حقّ از ایشان کند سؤال: آیا]
بر شما، آیه‌های من [هرگز] / می‌نگردید خوانده در دنیا؟
که بگشتید اهل استکبار / و یکی قومِ در گُنه پایا؟
۳۲- گفته می‌شد چو بر شما مردم: / حقّ بُوَد وعدهٔ خدا [به یقین]
نبُوَد جای هیچ ریب و شکی / در قیامت [که هست یوم الدّین]
خود شما را جواب این می‌بود: / ما ندانیم این قیامت چیست
ما، بآن نیستیم باورمند / بهر ماها بجز گمانی نیست

۳۳- کیفر آنچه سر زد از ایشان / [بهر آن مردمان] بگشت عیان

ریشخند آنچه را که بنمودند / شد فراگیرشان عقوبتِ آن

۳۴- گفته آید که در چنین روزی / ما، شما را ببرده‌ایم از یاد

آن چنانی که دیدن امروز / رفت از خاطر شما [بر باد]

جای‌تان آتش است و بهر شما / یاوری نیست [تا کند امداد]

۳۵- این بُوَد ز ان سبب که بگرفتید / آیه‌های خدا به استهزا

و شما را [به خود] فریفته کرد / این حیات [دو روزهٔ] دنیا

پس، نه امروز از آن برون گردند / نه پذیرند عذرشان [اینجا]

۳۶- و خداوند را سپاس [سزد] / که خداوند آسمانها هست

و خداوند بر زمین باشد / و خداوند بر جهانها هست

۳۷- در سماوات و در زمین تنها / کبریایی از آنِ او باشد

اوست پیروزمند [در دو جهان] / [[illegible] و «فرزانه» اش نکو باشد]

۴۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ احقاف (مکّی، ۳۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲-۱- حا، میم فرستاده کتابی است ز دادار / ربّی که عزیز است و حکیم است [به هرکار]

۳- ما [جمله] سماوات و زمین را و هر آنچیز / [خلقت شده] در فاصلهٔ ایندو بُوَد [نیز]،

جُز از سر حقّ خلق نکردیم و زمانی / [کان بازپسین روز بُوَد تا که بدانی]

کفّار بیابند ز هر چیز چو هشدار / اعراض نمایند [از آن گفته و انذار]

۴- گو: جای خداوند هر آنی که [بپایان] / قائل شده‌اید، آیا دیدید [نمایان]

بر من بنمایانید، [آنها چه فزودند] / بر روی زمین خلقِ چه آثار نمودند؟

بودند شریک آیا، در خلق سماوات؟ / گر قول شما راست بُوَد، [سوره و آیات]،

ماقبل همین، بهر من آرید کتابی / از علم و یا آنکه نشانی [و حسابی]

۵- از جملهٔ مخلوق، که گمگشته‌تر از آن؟ / کاو [در عوض طاعت از ربّ جهانبان]،

اشیاء دگر را به دعا خواند و از بُن / پاسخ ندهند او را تا روز [تغابن]

اینان به دعا [نزد بتان شکوه گرانند] / بُت‌ها ز دعاهاشان خود بی‌خبرانند

۶- مجموع بگردند چو اقوام [پریشان]   [ارباب دروغین همه] خصمند به ایشان
[بُت‌ها که عبادت شده بودند به اعصار]   آن طاعتِشان را بنمایند خود انکار
۷- آیات نمایانگر ما چونکه به ایشان   گردید تلاوت [همه آن بیهده کیشان]
درباره حقّ کآیدشان بر سر، [حاضر]   گویند که این است یکی جادوی ظاهر
۸- یا اینکه بگویند که بر ساخته‌ای آن   برگو: اگرش ساخته‌ام، [امر بدین سان]:
در نزد خداوند مرا سود ندارید   و [آنگاه] به هر کار، شما روی بیارید
آعلم بُوَد و بین شما و من کافی است   تا آنکه گواهی بدهد [ثانی او نیست]
ز آنرو که [خداوند] غفور است و رحیم است   [بر بندهٔ خود صاحب الطاف عمیم است]
۹- برگوی که مابین رسولان الهی   بدعتگر [نوکار] نی‌ام [خواه نخواهی]
آگاه نی‌ام تا چه مرا بر سر آید   یا اینکه شما را [به سرانجام] چه شاید
ز آن وحی که بر من شود [از سوی خدایم]   تنها به همان پیروم [و راه نمایم]
هشدارگری بیش نباشم، به شمایان   [هشدارگری در همه احوال] نمایان
۱۰- برگوی که اندیشه نمایید [که قرآن]   گر آمده باشد ز سوی [داور رحمان]
و آنگاه نمایید شمایانش انکار   [آیا نه شمایید ز اقوام ستمکار؟]
از [دودهٔ یعقوب] یکی مرد، گواهی   در باب همانندش داده است [کماهی]
او صاحب ایمان و شما اما پایان   [از دودهٔ مستکبر]، گشتید [نمایان]
بی‌شبهه خداوند هدایت ننماید   آن قوم [که بر جانب ظلم و ستم آید]
۱۱- و آنان که ره کفر [به دنیا بگزیدند]   دربارهٔ آنان که [به ایمان] گرویدند
گویند [در اسلام] اگر خیری می‌بود   بر ما نگرفتندی پیشی سوی آن [زود]
و انگاه چو رهیاب نگشتند در این دین   گویند که این ساخته‌ای هست ز پیشین
۱۲- زان پیش کتابی [که بدادیم] به موسا   آن راهنما بود [و یکی] رحمت [از ما]
وین نیز کتابی است که همخوان به آن است   با لفظ و لسان عربی [نرم و روان است]
تا خلق ستم پیشهٔ [مشرک] را هشدار   باشد و بُوَد مژده بافراد نکوکار
۱۳- بی‌شبهه کسانی که بگفتند که اللّه   ما راست خداوند، پس آنگاه در این راه
بر جای بماندند، نه بیمی است بر ایشان   نی غمزده باشند [وز اندوه پریشان]
۱۴- ز اصحاب بهشتند و در آن خالد [و شادند]   وین اجر اموری است که انجام بدادند

۱۵- وانگاه سفارش بنمودیم به انسان
تا آنکه کند با پدر و مادرش احسان

[ز آن روی که] مامش [به چنان حالت] دشوار
آبستن او بوده و با سختی [بسیار]

ز ایدش و آبستنی و دور فصالش
سی ماه بشد کامد تا حدّ کمالش

پس مدّت عمرش به چهل سال چو آید
[بر درگه دادار سخن ساز نماید]،

بر نعمت خود کان به من و بر پدر و مام
بنمودی عطا اینک توفیق بده [تام]

تا اینکه بدرگاه تو، من شکر گزارم
بر [جملهٔ] افعال نکو [روی بیارم]

انسان که پسندی و پذیری ز من آن کار
وانگاه همه آل و تبارم به صلاح آر

بر درگه تو پیمان، بر توبه ببستم
در زمرهٔ مخلوق مسلمان تو هستم

۱۶- اینگونه کسانند کز آنها بپذیریم
آن نیک‌ترین کار که کردند و بگیریم،

در زمرهٔ اصحاب بهشتی‌شان [یک سر]
بخشیم گناه همه را [در صف محشر]

این است همان وعده صدقی که بایشان
در داده شد [از جانب دادار جهانبان]

۱۷- آنکس که پدر ـ مادر خود را [سخنانی]
[illegible] به اندوه در این لفظ و معانی]

ای اُف به شما، وعده دهیدم به چنین کار
کز [گور] بر آورده شوم [زنده دگر بار]؟

حال آنکه بسا [نسل] که پیش از من بودند
[زنده نگشتند و به همان خاک غنودند]

وان دو [پدر و مادر] بر درگه داد[illegible]
[illegible] با پسر خویش به گفتار]

بودند که: ای وای به تو! ایمان آور
بی‌شبهه بود وعد خدا حقّ [و مقرّر]

او گوید: این نیست جُز افسانه [و افسون]
کز مردم پیشین برسیده است [به اکنون]

۱۸- اینگونه کسانند که اندر [اُمم خویش]
کز جنّی و از انس ببودند از این پیش

فرمان عذاب [از طرف داور دادار]
گردید بر آنقوم محقّق [و سزاوار]

بی‌شبهه چنین مردم باشند [سراسر]
ز آنقوم که هستند زیانکار [به محشر]

۱۹- بر هر یک از آنها درجاتی است [مقرّر]
بر حسب اموری که [از آنقوم زده سر]

تا کیفر اعمال [کز آنها شده صادر]
در داده شود [از طرف ایزد قادر]

[آنگونه] جزایی که بُوَد [کافی و] کامل
پس ظلم بایشان نرود [از سوی عامل]

۲۰- وان روز که [پیش آرند] آن مردم کفّار
[از بهر مکافات عمل] روبروی نار

[گویند] که در زندگی دنیوی خویش
بردید همه خیر و خوشی‌های خود از پیش

زان بهره گرفتید [و سزاوار عذابید]
این کیفر خواری دِه، امروز بیایید

زان روی که در روی زمین از سر ناحقّ
مستکبر بودید و به سرپیچی [مطلق]

۲۱- از [هـود] کـه بـا طـایفه عـاد بـرادر ... مـی‌بود، چـنین شـرح و عـمل یـاد بـیاور:
انگـاه کـه بـر قـومش هشـدار مکرّر ... مـی‌داد و در احـقاف [و رسـولانی دیگـر]
بـیش از وی و بـعد از وی گشـتند نـمودار ... بـا [قـصد هـدایـتگری و] دادن هشـدار
کـای قـوم! شـما غـیر خـدا را مپرستید ... ترسم ز چنان روز [و از آن حال که هسـتید]
ز آن روز بزرگی کـه بـه تـحقیق، شـمایان ... پـرخوف عـذابـی را مـایست [به پـایان]
۲۲- گفتند از ایـن رو بـرِ مـا پـای گـذاری ... مـا را ز خـدایـان‌مان تـا بـاز بـداری؟
آن راکه به مـا وعـده دهـی [حـال ز کیفر] ... گـر راست بگـویی بـه سرِماش بیاور
۲۳- [پس هود] بگفتا [به چنان مردم کفّار] ... البـتّه کـه دانش بُـوَد انـدر بـر دادار
مـن نـزد شـما مـردم [بـایست] رسـانم ... آن چـیز کـه مأمـور رسـالت پی آنم
امّـا [ز پـی ایـن هـمه تـبلیغ و رسـالت] ... بـینم کـه شـمایید [گـرفتار جـهالت]
۲٤- آنگاه چـو دیـدند [که آن کیفر دادار] ... بـر هـیئت ابـری [به افق گشت پـدیدار]
آمـد چـو سـوی دشـت و هـمه درّهٔ ایشـان ... گـفتند بـه یکـدیگر [آن کـفران کـیشان]:
این است یکـی ابـر کـه بـارنده بـر ماست ... [ن]ـه، ابر [ه]مان چیز که دلهای شما خواست
بـودید ورا خـواهـان [بـا شـور و] شـتابی ... [ب]ادی است وزان آیـد پُـر درد عـذابـی
۲۵- [و آن باد] به فرمان خداونـدش نـابود ... [بنمود] همه هر چه [که آنجا شـده مـوجود]
آن شـد کـه بـجز خـانه و کـاشانهٔ ایشـان ... [د]یگر نشدی چیزی [از آن جمع پریشان]
ایـنگونه [بـه اقـوام و بـافراد] گـنه‌کـار ... کـیفر بـرسانیم [بـه حـدّی کـه سـزوار]
۲٦- تـحقیقاً دادیـم [تـوانـایی و امکـان] ... بر مردم آنـجای بـه اشـیائی [از آن سـان]
کـان نـوع ز امکـان نسپردیم شـما را ... [انکـار نـمودند ولی، نـعمت مـا را]
ما خلق نـمودیم هـم اَسماع و هـم اَبصار ... دلهـا هـم از بـهر چـنان مـردم [کـفّار]
و آن [جمله چه] اسماع و چه دلها و چه اَبصار ... سودی نـرساندند بـدان قـوم [خـطاکـار]
ز آنـروی کـه انکـار بـه آیـات الهـی ... کـردند [و نـمودند مـلاهی و مـناهی]
و آن چیز که شد مسخره انـدر بـر ایشـان ... [بر شکـل بـلا] وارد شـد بـر سـر ایشـان
۲۷- بس شـهر، در اطـراف شـما [مردم] موجود ... مـی‌بود و نـمودیم تـمامی را نـابود
گـفتیم بـه انـواع بـیان آیـه [و آثـار] ... بـاشد کـه بـیایند بـه ره [قـوم گـنه کـار]
۲۸- پس، از چه، کسانی را بر جای خداوند ... کز بهر پـرستش بگـرفتند [بـه یک چند]
[بـا نـیّت] نـزدیکی آن کـافرکیشان ... و آن آلهـه، یـاری نـرساندند بـه ایشـان؟
بـل از نـظر آنـها گشـتند نـهانی ... وین حاصل آن تهمت آنهاست [که دانی]
این است همان چیز که آن مردم [از پیش] ... بـرساخته بـودند [پـی تـبرئه خـویش]

۲۹-اینسان شد و از مردم جن چند نفرشان دادیم توجّه که به سوی تو گذرشان،

افتاد و سپردند [همه] گوش به قرآن حاضر چو شدند آنها، در پیشگهٔ آن،

گفتند بمانید شما [یک سر] خاموش [لب بسته بدارید و گشایید همه گوش]

بعد از سپری گشتن هشدارگرانه گشتند سوی طایفهٔ خویش روانه

۳۰-گفتند که‌ای قوم، شنیدیم کتابی [و آیاتی و پندی و ثوابی و عقابی]

نازل شده آن نامه، پس از [دوره] موسای همخوان بُوَد آن با کتب قبلی [و همرای]

سوی ره حقّ، راهبر آن [نامه کنون] است بر سوی ره راست هم او راهنمون است

۳۱- ای مردم ما، داعی بر جانب یزدان اینک بپذیرید و بیاریدش ایمان

تا [غافر بر جمله] گناهان شما باد وز کیفر درد آوردتان سازد آزاد

۳۲- آنکس که اجابت نکند داعیِ اللّه [باید بشود که او گردد ازین مطلب آگاه]:

در [پهنهٔ این] ارض نه‌اش دستِ ستیزی باشد، [نه ازین حادثه‌اش پای] گریزی

او را نبُوَد سرورها جای خداوند باشد به گمراهی ظاهر [همه پابند]

۳۳-اندیشه نکردند [در این معنی یک چند]، خالق به سماوات و زمین است خداوند؟

درمانده نبوده است پی خلقت آنها بل اوست توانا [که پس از طی زمانها]،

احیا بکند [بار دگر جملهٔ] اموات قادر به همه کار بُوَد [در همه اوقات]

۳٤- و ان روز که پیش آرند آن عدّه کفّار [از بهر مکافات عمل] روبروی نار

[پرسند از ایشان که خود] این [وعده] حق نیست؟ گویند: به ربّمان قسم آری [ره ما چیست؟]

گویند که بر کیفر کفری که شما راست [اینک بچشید آنچه عذاب است [و مهیّاست]

۳۵-آن سان که رسولان اولوالعزم شکیبای، بودند، تو هم صبر و شکیبایی بنمای

از بهر چنان مردم با [شور و] شتابی درخواست مکن [اینک رنجی و] عقابی

[زیرا که] بروزی که درآیند [به محشر] و ان وعده داده شده، بینند برابر

گویی که بجز ساعتی از روزی، آنها بر سر نرساندند [از آن طول زمانها]

آیا به فنا گشتن جُز قوم ستمکار [یا طائفه مشرک] بباشند سزاوار؟

۴۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ محمّد ﷺ (مدنی، ۳۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- آن کسانی که کفر ورزیدند ... و سپس خلق را ز راه خدا،
منع کردند، کارهاشان را ... بنموده خدا تباه [و فنا]
۲- وان چنان مردمی که آوردند ... [به خداوند خویشتن] ایمان
و به اعمال صالح [و نیکو ... دست بردند [در نهان و عیان]
و به آنچیز [کز خدای جهان] ... بر محمّد ﷺ همی شده نازل
و بحقّ باشد وز سوی خدا، ... شد یقین از برای‌شان حاصل،
معصیت‌هایشان همه بزدود ... کار و احوالشان نکو بنمود
۳- این بُوَد زان که کافران کردند ... پیروی از [امور بیهوده]
مؤمنان را [ولی به هر حالت] ... تبعیّت ز [امر] حقّ بوده
[تبعیّت از آنچنان حقّی] ... کز سوی ربّشان بُوَد [صادر]
و بدین سان زند مَثَل‌هاشان ... بهر مخلوق، [داور قادر]
٤- چون به کفّار روبرو گشتید ... گردن [آنچنان کسان] بزنید
تا بزانو در آورید آنها ... [در اسارت به بندشان فکنید]
بندهاشان پس استوار کنید ... پس به منّت رهایشان سازید
یا ستانید فدیه و آنگاه ... به رهایی‌شان بپردازید
تا که آن اهل کارزار [تمام] ... جنگ‌افزار خود بیندازد
حکم پروردگارتان این است ... [چاره کار، این چنین سازد]
گر خدا خواستی، از آن مردم ... می‌کشید انتقام، لیک [این کرد]
تا که بعض شما به بعض دگر ... آزماید [خدای قادر فرد]
و همان مردمی [از بین شما] ... که براه خدا شدند قتیل
کارهاشان تبه نخواهد کرد ... هیچ گاه [آفریدگار جلیل]
۵- و بزودی کند هدایت‌شان ... و دهد کار و بارشان سامان
٦- و بردشان بآنچنان جنّت ... که شناسانده است بر ایشان
۷- ایکه آورده‌اید ایمان [هان] ... گر که یاری دهید [دین] خدای
یاوری‌تان نماید و برجای ... گامهاتان کند [خدای شمای]
۸- و کسانی که کفر ورزیدند ... ای بدا حال و کار آن مردم!
و [خداوند] کرده‌هاشان را ... بهر آنان تباه کرده [و گم]
۹- ز آنکه آن قوم داشتند اکراه ... ز آنچه را نازل از خدا می‌بود
پس عمل‌های آن چنان مردم ... بس بها کرده [و تباه نمود]
۱۰- در زمین [خدا] به سیر و سفر ... هیچ آیا گذار ننمودند؟
تا که فرجام مردمی بینند ... که به ماقبل آن کسان بودند؟
و خداوند دادشان بر باد ... کافران را مَثَل چو آن افتاد
۱۱- این بُوَد ز آن سبب که می‌باشد ... سرور مؤمنان خدا [ی جهان]
کافران را [و مشرکان را] نیست ... سروری [در عیان و یا که نهان]

۱۲- بی‌گمان مؤمنان که می‌باشند ‌ ‌ [نیک اندیشه و] نکوکردار
می‌بردشان خدا به جنّاتی ‌ ‌ که ز دامان‌شان رود انهار
لیک کفّار را تمتّع هست ‌ ‌ [در حیات جهان بدان مقدار]،
که همانند چارپایانند ‌ ‌ در خور و خواب [وندر آخر کار]،
بهر این جمع [کافر و مشرک] ‌ ‌ جایگه دوزخ است و کیفر نار
۱۳- چه بسا شهرها [که مردم آن] ‌ ‌ پُرتوان‌تر ز شهر تو بودند
ـ شهر تو، آن که کردت آواره ـ ‌ ‌ [که به حقّ عناد بنمودند]
بنمودیمشان فنا [یک سر] ‌ ‌ و نمی‌بود بهرشان یاور
۱۴- آنکه بر راه روشنی باشد ‌ ‌ کز خداوند وی بُوَد [آن راه]،
بُوَد آیا بسان آن فردی ‌ ‌ که ورا هست کار زشت [و تباه]؟
زیب و زینت گرفته در چشمش ‌ ‌ و مطیع‌اند بر هوا [و گناه]
۱۵- آن بهشتی که وصف [و وعده] شده است ‌ ‌ [بهر پاداش] خلق نیکوکار:
جوی‌هایی در آن بود ز آبی ‌ ‌ که نگندد [به طول لیل و نهار]
جوی‌هایی ز شیر خوش طعمی ‌ ‌ که ز تغییر در امان باشد
جوی‌ها از شراب و لذّت‌بخش ‌ ‌ بهر نوشندگان آن باشد
جویها ز انگبین پاک شده ‌ ‌ از همه میوه‌ها [در آن جنّات]
وز سوی کردگارشان باشد ‌ ‌ نیز آمرزشی [پُر از برکات]
[این چنین کس] بسان آن باشد؟ ‌ ‌ که بُوَد جاودانه اندر نار؟
که شود خورده بر چنان مردم ‌ ‌ جرعه‌هایی ز آبهایی حار؟
و دل و روده خورنده کند ‌ ‌ آن چنان آب، تکّه‌تکّه و پار
۱۶- و از ایشان بُوَند فردی چند ‌ ‌ که سپارند [ظاهراً] بتو گوش
تا به آنکه که از بَرَت بروند ‌ ‌ پس ز دانشوران [صاحب هوش]،
می‌بپرسند کاو چه گفت الآن؟ ‌ ‌ مردمی [از برای خود] هستند
که خدا مُهر زد به دلهاشان ‌ ‌ تابعان هوای خود هستند
۱۷- به کسانی که راهیاب شدند ‌ ‌ بر هدایت فزوده است خدای
و به آن مردمان [هم از سر لطف] ‌ ‌ یاد داده است [شیوهٔ] تقوای
۱۸- پس ندارند انتظار مگر ‌ ‌ که قیامت فرا رسد [به میان]
که به ناگاهشان رسد بر سر ‌ ‌ و علامات آن شده است عیان
وانگهی چون فرازشان آید ‌ ‌ پس، بگیرند تا چه پندی [از آن]؟
[آنچه کردند ضایع از طاعات ‌ ‌ با چه تدبیر می‌شود جبران؟]
۱۹- و بدان راستی بغیر خدای ‌ ‌ نبُوَد ربّ دیگری [به میان]
پس برای گناهکاری خود ‌ ‌ و رجال و زنان با ایمان،
تو ز [درگاه] کردگار [غفور] ‌ ‌ طلب مغفرت همی بنمای
[جای] جُنبیدن و قرار شما ‌ ‌ همه را آگه است بار خدای

۲۰- [بعضی از] مؤمنان چنین گویند / که چرا سوره‌ای نشد نازل؟

[کان چنان سوره بهر ما باشد / حکم امر جهاد را شامل؟]

سوره‌ای چون ز محکمات انگاه / نازل آید و اندران تذکار

بوده باشد ز کارزار [و قتال] / بینی آنگاه جمع دل بیمار،

می‌نمایند جانب تو نگاه / چون نگاه کسی که در [سکرات،

اوفتاده بُوَد به حالت غش / ای بدا حال آنچنان نفرات]

۲۱- طاعت و قول نیک می‌باید / قطع گردید کار چون [یک سر]

با خداوند صادق ار باشند / بی‌شک از بهرشان بود بهتر

۲۲- ای بسا آن زمان که چیره شدید / [و امر اُمّت بدستتان افتاد]

[اندران حال] فتنه آغازید / وندرین سرزمین کنید فساد

تا بآنجا که با همه کس و کار / قطع سازید رشته‌ها [ی وداد]

۲۳- [آری] اینگونه مردمان هستند / که نموده است لعن‌شان دادار

ناشنوای کرده ایشان را / [از استماعِ بحقّ هر گفتار]

کورشان نیز کرده [تا رؤیت / نتوانند هیچ حقّ به کنار]

۲۴- [هیچ آن مردمان] نیندیشند / در [وجود معانی] قرآن؟

یا به دلهایشان [ز بی‌خبری] / اوفتاده است قفل‌ها [ی گران]

۲۵- مردمی بعد از آنکه بر آنها / راه ارشاد [و حقّ] بشد روشن

روی برتافتند از آن، بی‌شک / [گشت دیو رجیم‌شان رهزن]

کرد زیبا به چشم‌شان [آمال] / دادشان مهلت [خیال محال]

۲۶- این از آنست تا به آن مردم / که کراهت [بذات خود] دارند،

ز آنچه مُنزل نموده است خدای، / [این چنین گفتگوی پیش آرند:

ما اطاعت ز امرتان خواهیم / کرد، [در چند و چون] بعض امور

به نهان کاری چنان مردم / بُوَد آگاه کردگار [غفور]

۲۷- پس ملائک چو جانشان گیرند / حال ایشان چگونه خواهد بود؟

وندران حالشان به چهره و پشت / ضربه‌هایی بیاورند فرود

۲۸- این از آن رو بُوَد که چیزی را / پیروی می‌نموده‌اند ایشان،

که خدا را به خشم می‌آورد / نارضا بر رضایت یزدان

پس خداوند کارهاشان را / [داد بر باد و کرد بی‌بنیان]

۲۹- قوم بیمار دل خیال کنند / که خداوند [شان] به هیچ زمان،

حسد و حقدهای آنان را / نکنند [از وراء ستر]، عیان؟

۳۰- و بخواهیم اگر، نمایانیم ... بتو آن مردمان و تو [به تمام]،
آن کسان را بجای می‌آری ... هم ز سیمای و هم ز لحن کلام
و به افعالتان خدا داناست ... [در نهان یا عیان شود انجام]
۳۱- از شما آزمون بجای آریم ... [یا تکالیف شاقّه در دنیای]
تا که از بین‌تان [عَلَم سازیم] ... صابران و مجاهدان [شمای]
تا که احوالتان شناسانیم ... [آزمون‌تان کنیم جای بجای]
۳۲- آن کسانی که کفر ورزیدند ... و نمودند منع راه خدای
و پس از آنکه بهرشان روشن ... [صورت حقّ] بگشت و راه خُدای
با پیمبر ستیزه بنمودند، ... بی‌گمان هرگز این چنین افراد
ضرری بر خدا نمی‌آرند ... زود اعمالشان [دهد بر باد]
۳۳- ایکه آورده‌اید ایمان [هان! ... پیروی از خدا کنید و رسول
کار و کردار خویش را مکنید، ... باطل [و بی‌بها ونا مقبول]
۳۴- بی‌گمان آن کسان که بنمودند ... کفرورزی و منع راه خدای
در همان حال کفر آنکاهی ... [مسیرگشان در ربود از دنیای]
هیچ گاهی خدا نیامرزد ... [آن چنان مردمانِ بی‌پروای]
۳۵- سُستی [از کارزار] می‌نکنید ... صلح و سازش قبول منمایید
که شما برترید و غالب نیز ... و خدا با شماست [پایایید]
مزد اعمالتان نمی‌کاهد ... [همچنان سوی راه او آیید]
۳۶- و همانا حیات دنیایی ... [همچو] بازیچه است [تا دانید]
اهل ایمان اگر شما باشید ... و اهل تقوا اگر شمایانید،
مزدهاتان خدا بپردازد ... [همه پاداش خویش بستانید]
وز شماها خدا طلب نکند ... [همه] آنچه مالک آنید
۳۷- گر [در این راه] سختگیر شود ... وز شما خواهد آن [همه] اموال
بُخل ورزید ای بسا در آن ... و به ناهمدلی بگردد حال
[و همین حال در حق اسلام ... حقد و کین شما کند اعلام]
۳۸- هان شمایید آنچنان مردم ... کز شما خواسته شده [این کار]:
تا به‌راه خدا کنید انفاق ... لیک بعضی شما ازین [رفتار]،
بُخل ورزید و هر که گشت بخیل ... منع از خود نموده [تا دانید]
و خداوند بی‌نیاز بُوَد ... و شماها نیازمندانید
روی گردان ز حقّ شوید اگر ... دیگرانی [کند روانه] خدای،
جانشین [شما] بگرداند ... پس نخواهند بود همچو شمای

۴۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فتح (مدنی، ۲۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱- همانا [به کارت] گشایش بدادیم / [به صلح حدیبیه] فتحی نمایان

که بخشد خداوند بر [امّت] تو / گناهان پیشین و آتی، به پایان

عطا سازدت نعمتش را تمامی / ترا بر ره راست سازد هدایت

۳- رساند بتو یاری [و پایمردی] / به پیروزمندانه نصری خدایت

۴- هم او بود کاندر دل اهل ایمان / وقار و طمأنینه ایجاد بنمود

به ایمان آن مردمان [از سر لطف] / [خداوند] ایمان دیگر برافزود

جُنود سماوات و ارض از خدا هست / و دانای فرزانه [دادار معبود]

۵- که تا مرد و زنهای مؤمن سرانجام / [خدا] بر چنان باغهایی در آرد

که از ذیل‌شان نهرها هست جاری / کز آن جاودانند [و پایان ندارد]

و تا پاک سازد گناهان ایشان / [illegible] این را] خدا فوز اعظم شمارد

۶- رجال و زنان منافق تمامی / و مردان و زنهای مشرک [سراسر]

که بد فکر کردند در باب دادار / دهدشان عذابی [خداوند اکبر]

و رخدادهای بد دهرشان باد / بر ایشان غضب کرد و لعنت الهی

و دوزخ بر آنان مهیّا نموده است / بدا سرنوشتی [به اینسان تباهی]!

۷- جنود سماوات و ارض از خدا [دان] / و پیروزمند است و فرزانه یزدان

۸- فرستاده‌ایمت همانا که باشی / گواه و بشارت ده [از سوی دادار]

و هم [جای در جای آن مردمان را / ز خشم و مجازات ما] بدهی انذار

۹- که آرید ایمان به ربّ و رسولش / و [پیغمبرش را] گرامی بدارید

بزرگش بدانید و تسبیح دادار / پگاه و شبانگاه برجای آرید

۱۰- همانها که بیعت نمایند با تو | به واقع بود عهدشان با خداوند
بُوَد فوق دستانشان دست اَلّه | [به هر حالتی و به هر عهد و پیوند]
هر آنکس که پیمان [خود] بگسلاند | به خود وارد آورده قطعاً زیان را
هر آنکس که با عهد خود با خداوند | که بسته است، ثابت نگهدارد آن را،
بزودی دهد اجر و مزد عظیمش | [بر این پایداری خدای کریمش]
۱۱- بزودی [بیایند و] گویند با تو | [صحاری نشینانِ از جنگ بیزار]
که اموال ما و اهل بیت و کسان‌مان | نمودند مشغول ما را ز پیکار
سپس از تو [این سان تقاضا نمایند] | که اینک طلب دار امرزش ما
ولی با زبان‌هایشان آن بگویند | که در قلب‌هاشان نمی‌باشدش جا
بگو: گر بحقّ شماها زیانی | بخواهد رساند خداوند [عالَم]
و یا آنکه سودی بخواهد رساند | کزان بهره باشد شما را [مسلّم]
که باشد که نزد خدا [ی جهانبان] | شما را [تواند] حمایت کند زان؟
بلی، بر هر آن فعل‌تان کاید از دست | خبیر است او از آن چنان فعل یزدان
۱۲- بلی، بود این سان گمانی شما را | که پیغمبر و مؤمنان بار دیگر
سوی خاندانهای خود برنگردند | به دلهایتان داد این زیب و زیور
و گشتید خود مردمی ورشکسته | که می‌بودتان زشت اندیشه بر سر
۱۳- و آنکس که او می‌نیاورد ایمان | [به ذات] خداوند و [امر] پیمبر،
[بدانند] که ما کافران را مهیّا | نمودیم [در حشر نار] مستقر
۱۴- و فرمانروایی اَبَر آسمانها | و [هم] بر زمین، ز آنِ پروردگار است
بیامرزد آن را که خواهد خداوند | و کیفر دهد هر کرا خواستار است
و هم مهربان است [ذات الهی] | و هم [در حقّ بنده] آمرزگار است
۱۵- چو راهی به سوی غنائم گشایید | و خواهید کان جمله بر دست آرید
چه زودا که [واپس گریان از جنگ] | بگویند ما مردمان را گذارید،
که باشیم تابع شما را هم اکنون | دگرگون بخواهند حکم خدا را
بگو: هرگز از ما مباشید پیرو | خدا پیش از این [گفته حکم شما را]
و زودا که گویند نه [این شمایید] | که بر حقّ ما رشک آرید [ازکین]
حقّ این است و جُز اندکی [زین حقیقت] | نمی‌یافتندی [و از رسم و آئین]

۱۶- به واپس نشینان [بیزار از جنگ] ... بگو: زود باشد که تا خوانده آیید
سوی قوم رزم‌آور سهمگینی ... که با آن کسان کارزاری نمایید
و یا آنکه آنان بیارند اسلام ... نشان‌گر بدادید این طاعت از خویش،
خداوندتان اجر نیکو رساند ... وگر روی تابید، آن‌سان که از پیش
شما را معذّب کند [حقّ داور] ... بآن کیفری کآن بُوَد درداور
۱۷- به محروم از دیده ایراد نَبْوَد ... و ایراد هم نیست بر ادم لنگ
حرج نیز بر فرد بیمار نَبْوَد ... [چنین مردمانی معافند از جنگ]
و از کردگار و رسولش هر آنکس ... اطاعت نماید، بَرَد [حقّ باری]
ورا بر جنان بوستانها و جنّات ... که از ذیل‌شان نهرها هست جاری
و تابد هر آنکس که او چهره [خویش] ... یکی کیفر دردناک آردش پیش
۱۸- همانا خداوند خشنود گردید ... که با تو در آن روز، آن اهل ایمان
[به باغ حدیبیه] بیعت نمودند ... بر آن درخت [و ببستند پیمان]
و دانست در قلبهاشان چه باشد ... و آرامش [خود] خداوند بنهاد
به دلهای آنها [که بودند مؤمن] ... و پاداش بر فتح نزدیکشان داد
۱۹- و هم بر فراوان غنائم که آنان ... بزودی بر آنها بیابند خود دست
خداوند پیروز [بوده است و باشد] ... و فرزانه [بر جملهٔ کارها] هست
۲۰- غنیمت فراوان خدا وعده بنمود ... شما را که خواهیدش آورد بر دست
و این را برای شما پیش افکند ... و دستان [خصم] از شمایان فرو بست
که این امر باشد نشانی ز عبرت ... برای کسانی که دارند ایمان
و آرد شما را براه هدایت ... [ره راست - راه خدای جهانبان -]
۲۱- و [بر] مورد دیگری [از غنائم] ... که پیدا نکردید خود، دست بر آن
خداوند بر آن محیط است و باشد ... توانا به هرچیز [و آن را نگهبان]
۲۲- وگر کافران با شما [اهل ایمان] ... [زمانی] به پیکار [اندر شتابند]
بدون شکی، بر شما پشت آرند ... پس آنگه نه یار و نه یاور بیابند
۲۳- و این خود بُوَد سنّت کردگاری ... از این پیش هم بوده [رسم خدایی]
و بر سنّت کردگارت نیابی ... تو هرگز دگرگونی و جابجایی

۲۴- بُوَد او همان کس که [در قرب مکّه]
شما را بر آنها چو پیروز بنمود
از ایشان نگهداشت دستانتان را
و دستانشان بر شما بسته فرمود
و بر هرچه سر می‌زند از شمایان
[هماناً] که بینا بُوَد [حق معبود]
۲۵- و بودند آنها همان مردمانی
که با [شیوه] کفرورزی شما را
بگشتند مانع ز بیت‌الحرام و
ز قربانی و هَدیِ [راه خدا را]
که بودند استاده بر جای، مانع
بگشتند از سَوقِ مذبح بدان سان
که گر مرد و زنهای مؤمن نبودند
و مستضعفانی که در مکّه سکّان،
و یَمکن که بهر شما ناشناسا
ببودند و پامالشان کرده بودید
و تاوان خون [چنان بی‌گناهان]
شماها به گردن برآورده بودید
[نبودی گر این‌ها، بدادیم فرمان
که بر مکّه آرید حمله سراسر]
که بر رحمت خویش داخل نماید
هر آن را که خواهد خداوند [اکبر]
اگر مؤمن و کافر از هم مجزّا
شدندی [همانگاه] دادیم کیفر
به آنان که بر کفر بودند [پایا]
یکی کیفری [سهمگین] درداور
۲۶- بدینگونه کفّار در قلب‌هاشان
گرفتند [آن خلق و خوی] حمیّت
[که در ذات‌شان بود بر جای مانده
ز دوران پر فتنهٔ جاهلیّت]
و لیکن به قلب رسولش، خداوند
و در قلب افراد مؤمن [سراسر]،
ز آرامش [خویش بهری] عطا کرد
و پابند بر حکم تقوای داور
و بودند شایسته‌تر بر عطایی
بدین‌سان و از اهل آن نیز بودند
و باشد خداوند آگاه و عالم
به هر چیز [و هر کار آنها نمودند]
۲۷- به تحقیق رؤیای پیغمبرش را
خدا [ای شما] بر حقیقت بپیوست
به امن و امان گر بخواهد خداوند
به بیت‌الحرم [کار ز وی شما هست]،
[برای عمل] حلق و تقصیر کرده
و بی‌هیچ بیمی به مسجد درآیید
و او بود آگاه و عالم به‌چیزی
که ناآگه و بی‌خبر زان شمایید
جُز این فتح، کرده نصیب شمایان
بزودی یکی فتح دیگر [نمایان]
۲۸- بُوَد او [خدایی] که پیغمبرش را
فرستاده با دین حقّ و هدایت
که بر جمله ادیانْش پیروز سازد
و کافی شهادت بُوَد از خدا [یت]

۲۹- محمّد ﷺ رسول خداوند باشد
و آنسان که [همگام و] همراه با او
به افراد کفّار [پس] سخت گیرند
بیاران خود مهربانند [و خوشخو]
تو بینی که آن مردم [اهل ایمان]
[بدرگاه حقّ] در رکوع و سجودند
و جویای فضل خدا و رضایش
[به هرحال] هستند [و از پیش بودند]
نشان‌های اخلاص ایشان به سیما
ببینی ز تأثیر سجده است پیدا
چنین است توصیف آن [اهل ایمان]
که در [متن] تورات باشد هویدا
و هم وصف آن مؤمنان درج باشد
[بدینگونه] در متن انجیل [عیسیٰ]
تو گویی نهالی جوانند ایشان
[ستاک و] جوانه از آن گشته رویا
و آن را ستبر و تنومند سازد
و شتوار استند آبر ساقه‌هایش
کشاورزها را کند شاد و شعجب
که تا [رؤیت لطف و فرّ صفایش]،
به خشم آورد کافران را و دادار
به آنان که ایمان بیاورده باشند،
و در جستجوی رضای الهی
همشهم کارهای نکو کرده باشند
به آمرزشی و به اجری معظّم
بداده است وعده خداوند [عالم]



۴۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ حجرات (مدنی، ۱۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ای مؤمنان [به امر] خدا و رسول او
سبقت نباید اینکه نمایید اختیار
پیروای از خدای نمایید، بی‌گمان
باشد سمیع و دانا [بر هرچه] کردگار
۲- ای مؤمنان بلند مدارید صوت خویش
بالاتر از صدای رسول [بزرگوار]
با او مجاهرت منمایید آن چنان
کاندر کنار هم سخن آرید در جهار
تا خود مباد گردد اعمالتان تباه
بی‌آنکه بوده باشید آگاه [زین قرار]
۳- بی‌شک همان کسان که صداهای خویش را
نزد رسول [محترم] آفریدگار،
پوشیده آورند [و به نرمی بیان کنند]
[با حفظ احترام و به آرامش و وقار]،
دلهایشان [به عامل ایمانشان] خدای
پالوده کرده، [صافی از زشتی و غبار]
اینان ز اجر و مزد عظیمند بهره‌مند
[آنگونه بخششی که کثیر است و بی‌شمار]
۴- بی‌شک همان کسان که ندایت همی دهند
از ماوراء پنجره‌ها [از برای کار]،
اکثر از آن کسان [که چنین کار می‌کنند]
نابخردند [و از صفت فهم برکنار]

۵ ـ گر صبر می‌نمودند آن مردمان که تو   آیی برون ز خانه [پس از لختی انتظار]
بی‌شک برای آنان بهتر [نتیجه داشت]   آمرزگار هست خداوند و رحمتکار
۶ ـ ای مؤمنان اگر که یکی فاسقی رسید   وانگاه گشت نزد شماها خبرگزار
در آن کنید غور، مبادا ز روی جهل   بر مردمی رسانید از فعل خود ضرار
آنگه شما به خاطر کاری که کرده‌اید   نادم شوید [و قلب شما زان شود فگار]
۷ ـ دانید مردمان که رسول خدا [بتان]   بین شماست [حاضر و ناظر برای کار]
گر پیروی کند ز شما در بسی امور،   خواهید شد به رنج و عذاب فزون دچار
لیکن خدای کرد خوشایند قلب‌تان   ایمان و داد زینت آن [همچو نوبهار]
بنمود کفر و معصیت و فسق بر شما   نادلپسند و زشت [ترا ز هر چه در شمار]
اینسان کسان بُوند [که اندر طریق حقّ]   ارشاد گشته‌اند [و در این راه رستگار]
۸ ـ فضلی و نعمتی بود از جانب خدای   باشد خدا علیم و حکیم [و جهان مدار]
۹ ـ از مؤمنان دو طایفه افتند اگر به هم   ما بینشان کنید شما صلح برقرار
ز آنها یکی چو کرد تعدّی به دیگری   وانگه بر این تعدّی گردید استوار،
تا اینکه باز گردد سوی ره خدا   با آن چنان گروه نمایید کارزار
آنگه که باز آمد، ما بین هر دوشان   صلحی ز روی عدل نمایید اختیار
بر [بسط] عدل و داد بکوشید [مردمان]   زیرا به اهل عدل خدا هست دوستدار
۱۰ ـ البتّه مؤمنان [مسلمان] برادرند   پس آشتی [و صلح] نمایید پایدار،
بین برادران خود و از خدای خویش   پروا همی کنید [چه پنهان، چه آشکار]
مشمول تا شوید به غفران ربّ خویش   [وز رحمت خدای بگردید کامگار]
۱۱ ـ ای مؤمنان مبادا قومی ز بین‌تان   قوم دگر به مسخره گیرند [زینهار]
اینسان بسا، ز آنان باشند نیک‌تر   [بهر زنان هم آورد این معصیت ببار]
[هرگز] نباید آنکه زنی، دیگر زنان   گیرد [به باد] مسخره [در گوشه و کنار]
اینسان بسا ز آنان باشند نیک‌تر   [پس، عیب هم برون منمایید از ستار]
خوانای هم مباد به القاب بد شوید   زانسرو که بعد ایمان [بر آفریدگار]
پرداختن به فسق [و شدن جانب فساد]   بد رسم و شیوه‌ای است [ز هر کس به هر دیار]
آنان [کزین عمل] ننمایند بازگشت   باشند جزء قوم ستمگر [به روزگار]

۱۲ ـ از اغلبی گمانها، ای مؤمنان شما | دوری کنید [و پا منهید اندرین مدار]
[زیرا که در حساب شما قوم مؤمنان] | بعضی ظنون گناه بیایند در شمار
در کار غیر، رو به تجسس میاورید | [کس از شما مباد ز غایب سخن گزار]
از مردها برادر خود فردی از شما | رغبت کند که گردد [یکبار] گوشتخوار؟
کز آن برای جمله شماها تنفّر است | پروا کنید پس ز خدا [و عذاب نار]
بی شک، خدای توبه‌پذیر است و مهربان | [باز آید ار به درگه ایزد گناهکار]
۱۳ ـ ای مردمان شما را از مردی و زنی | ما آفریده‌ایم [به علم و به اقتدار]
دادیمتان قرار به اقوام گونه‌گون | انس و شناخت تا که بهم آورید بار
بی شک، بود ز جمع شما آن عزیزتر | نزد خدا که بیش به تقواست [ماندگار]
زانرو که هست عالم و آگاه کردگار | [بر مردمان مؤمن و مشرک بروزگار]
۱٤ ـ اعرابیان [به نزد تو] گفتند: ما [کنون] | آورده‌ایم ایمان، [پاسخ چنین بیار:
ایمان [راستین را] حاصل نکرده‌اید | لیکن به آن بود که بگویید [این شمار:
تسلیم گشته‌ایم [ز خوف و طمع] ولی | ایمان هنوز بر دلتان نیست [پایدار]
طاعت گر از خدا و رسول خدا کنید | [او] ز اعمال [خیرتان] ننماید فروگذار
بی هیچ شک بسبارهٔ افراد آدمی | بخشش‌گر است و صاحب مهر است کردگار
۱۵ ـ البتّه مؤمن‌اند همانها که یافتند | ایمان به کردگار و رسول وی آشکار
پس هیچ شک به دل نگرفتند و تاختند | با مال و جان براه خدا بهر کارزار
اینگونه مردمند که در پیشگاه حق | از بندگان صادق آیند در شمار
۱٦ ـ برگو: خبر دهید شماها ز دین خویش | نزد خدای؟ حالی هر چیز برقرار،
باشد در آسمانها، یا در زمین خدای | زانهاست باخبر [چه نهان و چه آشکار]
۱۷ ـ بنهند منّت که مسلمان شدیم ما | اسلام را بگوی چو کردید اختیار،
منّت شما به من مگذارید بل خداست | گر صادقید [اوست کز الطاف بی‌شمار]
منّت نهاد و هادی‌تان شد براه راست | [ایمان خویش کرد به دلهایتان نثار]
۱۸ ـ بی‌شک خدا بر آنچه نهانی‌است آگه است | در [اوج] آسمانها [یا] ارض [برقرار]
بر آنچه می‌کنید شما [بندگان او] | بینا بود خدا [چه عیان و چه در ضمار]

۵۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ «ق» (مکی، ۴۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - قاف سوگند به قرآن مجید
حقّ همین است [که گردید پدید]،
این شگفتی [به میان کفّار
و عیان گشت ز هر سوی و کنار]
کامد از آنان پیدا [مردی
بهر هشدار به ایشان [فردی]
۳- [پس بگفتند] که ما چون مُردیم
و سوی خاک [سیه] ره بُردیم،
[زندگی یابیم و عمر جدید؟!]
بازگشتی، بُوَد این [سخت] بعید
۴- و بدانیم به تحقیق [و یقین]
که چه می‌کاهد [از آنقوم] زمین
و کتابی است بَرِ ما محفوظ
[ثبت در آن همه چیز ملحوظ]
۵- حقّ همین است چو [این دین و رسول]
کذب [و بی‌پایه] ورا بشمردند
یافت اندر بر آن قوم نزول
پس به سردرگمی‌یی ره بُردند
۶- آسمان را به فراز سرخویش
می‌نبینند [به عبرت کز پیش]،
چون نمودیمش بنا و زیبا
خلل [و رخنه] در آن نایید؟
۷- و زمین را اینسان گستردیم
کوهها در آن برپا کردیم
و برویاندیم [از دامن خاک]
ما ز هر رستنی‌یی [بهجت ناک]
۸- بهر روشنگری است و تذکار
بهر بینهٔ اهل انابت را [یار]
۹- ز آسمان آبی کردیم ارسال
برکتمند و [و از آن آب زلال]
بوستانها [به ثمر بنشاندیم]
دانه‌های دِرَوی رویاندیم
۱۰- و درختان بلند خرمای
ثمرِ تو بر تو بر آنهای
۱۱- تا بُوَد روزی از بهر عباد
[ما به آن آب، نمودیم آباد]
به زمینی که گرفتار ممات
باز دادیم [به آن آب]، حیات
و قیامت هم خود اینسان است
[زندگانیِ نُوِ انسان است]
۱۳ - ۱۲- مردم نوح که پیش از این بود
نیز اصحاب رسّ و قوم ثمود
خود به تکذیب شدندی مربوط
عاد و فرعون و دگر مردم لوط
۱۴- اهل آیکه و تبّع [بی‌پروای]
آن تمامی رسولان [خدای]،
کذب گویان بشمردند [آنگاه
کیفرم یافت بران مردم راه
۱۵- چونکه ما خلق نخستین کردیم
بهر آن آیا عجز آوردیم؟
[هرگز]، آن مردم از خلق جدید
[سخت] باشند دچار تردید

۱۶- ما یقین خالق بر انسانیم
نیز دربارهٔ او میدانیم

نفس او وسوسه [هایی] به چه سان
پیش آرد [ز برای انسان]

[آفریننده نوع بشریم]
از رگ جانش نزدیکتریم

۱۷- چون فراگیرانِ او به کمین
در یسارند و هم از سوی یمین

[هر چه بینند ازو یا شنوند]
[همه را زود] فراگیر شوند

۱۸- می‌نیارد سخنی را به زبان
جُز یکی حاضر و ناظر بر آن

۱۹- سکرات دمِ مرگِ [آدم]
می‌کند حقّ را ظاهر، [آن دم]

این همان است که [در دور زمان]
خود کناره بگرفتی از آن

۲۰- دَم چو در صور دمیده گردید
و همین روز عذاب است [و وعید]

۲۱- و فراز آید یک راهبری
و یکی شاهد با هر نفری

۲۲- [و بگویندش اینسان گفتار]
راستی غافل بودی زینکار

پرده‌ات حال فکندیم ز سر
چشمت امروز بُوَد تیزنگر

۲۳- و قرینش گوید هست همان
اینکه حاضر به بَرم گشته [بدان]

۲۴- آنکه کفّار صفت هست و عنید
اینک او را به جهنّم فکنید

۲۵- آن تجاوزگر شکّاک که اوست
مانع [آنچه که] خیر است [و نکوست]

۲۶- آن کسی کاو را در جنب خدای
به خدای دگری باشد رای

پس در اندازیدش در آنجا
که عذابی بُوَدش خوف‌افزا

۲۷- و قرینش گوید کای داور
من به طغیانش نکردم وادار

لیک او خود به ضلالت روکرد
پیشه‌ای در گمرهی دور آورد

۲۸- پس بفرماید کاندر بر من
مستیزید [به کردار و سخن]

که فرستادم حقّاً از پیش
بهرتان وعده بر کیفر خویش

۲۹- نزدم آن حکم، نه تبدیل بدید
نه ستمکارم در حقّ عبید

۳۰- و به روزی که نماییم خطاب
به جهنّم، [که ترا چیست جواب؟]

پُر شدی؟ گوید: زین افزونتر
باز هم هست [که نه کار دگر؟]

۳۱- جنّت آورده شود روز نشور
پارسایان را نزدیک [نه دور]

۳۲- این همان است که [از جانب ما]
وعده در داده شد از بهر شما

و بُوَد ویژهٔ هر توبه‌گری
[وز ره و رسم ادب بهره‌وری]

۳۳- آنکه نادیده بُوَد در دل و جان
بیم او را ز خدای رحمان

و دلی را ز انابت لبریز
آوَرَد پیش [خداوند عزیز]

۳۴- و بگوییم که اینک به سلام
و به امنیّت و آرامش [تام]

پای بنهید به خُلد [موعود]
این بود روزِ سرآغازِ خلود

۳۵- بهر آن [متّقیان] خواهد بود
هرچه خواهند، و باشد موجود،

نزد ما ز آنها هم افزونتر
[در جنان جنّت زیبا منظر]

۳۶- چـه بسا بیشتر از آنان ما
نسل‌هایی را کـردیم فـنا
کـه [به دارایی و اموال و مکان]
بودشان بیش از اینها امکان]
خوفشان چونکه به دلها افتاد
رو نـهادند بـاطراف بـلاد
تـا بیابند مگـر راه گـریز
[کـه نـبود آنـان را دست ستیز]
۳۷- بهر آن کس کـه بُوَد صاحبدل،
پند ازیـن بـی‌شک، آیـد حـاصل
یـا کسی راکـه بُوَد سمع قبول
و بُـوَد شاهد [ایـن امـر و اصـول]
۳۸- و بـه تـحقیق سماوات و زمین
و آنـچه مـابین هـم آن بـاشد و ایـن
ظـرف شش روز بـدادیـمش وجود
و بـه مـا، مـاندگیی هیچ نـبود
۳۹- پس، بـر آنچیز کـه گویندت، پای
بـره صـبر و تـحمّل بگشـای
بـیشتر ز آنکـه بـر آیـد خورشید
و از آن پـیش کـه پـنهان گـردید
کـردگارت را آور بـرجـای
حمد و تسبیح [به حدّ و به سزای]
۴۰- در خـلال شب و از بـعد سجود
[نـیز تسـبیح بگـو بـر مـعبود]
۴۱- بشـنو روزی کـز جـای قـریب
از مـنادی رسـد، آوا ای قـریب
۴۲- [نـفخه آن روز کـه در صور دمند]
صیحه آن روز کـه بـرحـقّ شـنوند
آن زمـان [بهر شما] روز جزاست
روز رسـتاخیز [انسـان‌ها] ست
۴۳- مـا بـه تـحقیق بـبخشیم حیات
[و از آن بـعد] بسپاریم مـمات
و هـر آنـچیز [کـه در هستی هست]
سوی مـا آخـر، خـواهد پیوست
۴۴- و در آن روز کـه [پُـر سیر] و شتاب
ارض از هـم بشـود بـاز [و خـراب]
سـر بـرآرنـد پس امـوات از گـور
[هـمگان را بُـوَد آن یـوم نشـور]
و بـپـا کـردن روزی ایـن‌سان
بـهر مـا بـاشد سهل [و آسـان]
۴۵- و بـه هـرچیز کـه سازند بیان
مـا خـود آگـاه تـرینیم بـه آن
تـو بـر آن مـردم، جـبّارنئی
[عـامل زور بـرفتار نـئی]
هـر کرا خوف و هـوایی بـر سر
هست از وعـدهٔ مـن بـر کـیفر،
پـند و تـذکار بـه قـرآنش ده
[مـژده رحـمت و احسـانش ده]

۵۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ الذّاریات (مکّی، ۶۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱-۴- به‌بادهای پراکنده گر خورم سوگند
و ابرها [که ز باران شوند] سنگین بار
و بـر سفاین آسان گذار [در دل بحر]
و بـر ملائک [مأمور] بخش کردن کار
۵-۶- که خود همانا چیزی که بر شما مردم
شده است وعده [از سوی خدای] باشد راست
جزا ای اُخـروی، انـدر بـرابر افـعال]
وقوع یابد [بی‌هیچ شبهه و کم و کاست]

۹ - ۷- قسم خورم به سماوات [و سیرگاه نجوم] / که آورید شما قول‌های گوناگون

اگر که باشد زین راه بازگردانده / بآن از [ایمان] گردانده می‌شود اکنون

۱۱ - ۱۰- ومرگ [و ننگ] نصیب بدروغزن‌ها باد / کسان که غافل ورفته است [مرگشان] از یاد

۱۳ - ۱۲- [چنین سؤالی عنوان کنند آن مردم]: / که رستخیز کدامین زمان بیاید پیش

بُوَد قیامت روزی کز آتش [دوزخ] / عذاب داده شوند [از برای کردهٔ خویش]

۱٤- عذابتان بچشید، این همان بُوَد که شما / ورا مطالبه کردید با شتاب [از ما]

۱۵- واهل تقوا در خلد [ماندگار اند] / و ساکنان جنانند و چشمه‌سارانند

۱٦- و آنچه را که خداوندشان نموده عطای / [ز کردگار] پذیرند [با سپاس و رضای]

که پیش از این هم می‌بود دست در احسان / همین کسان را [در زندگانی دنیای]

۱۸ - ۱۷- کمی ز شامگهان داشتند خواب و قرار / و در پگاهان سرگرم ذکر و استغفار

۱۹- و بود سهمی از اموال آن کسان موجود / که خاص سائل و محروم [از معیشت] بود

۲۰- و مایه‌هایی از عبرت بُوَد بروی زمین / [که بهره‌مندی از آنهاست] خاص اهل یقین

۲۱- و در وجود شما [نیز آیه‌هاست مگر / بسی بچشم بینا] در آن نمی‌کنید نظر؟

۲۲- و نیز وعدهٔ رزق شما بُوَد به سما / و آنچه را که بدادند وعده بهر شما

۲۳- بلی، قسم بخداوند آسمان و زمین / [که هرچه هست همه] حقّ بُوَد به قطع و یقین

بسان آنکه شما [در حیات خود] باهم / سخن بگویید [از آن و بشنوید از این]

۲۵ - ۲٤- رسیده است ترا داستان ابراهیم؟ / که چند فرد گرامیش میهمانانند؟

که در ورود باو عرضه داشتند سلام / جواب داد و به دل گفت: ناشناسانند!

۲۷ - ۲٦- سپس بخانهٔ خود رفت و آنگهی آورد / درشت [و بریان] گوساله‌ای به سفره گذاشت

نهادشان به بر و گفت از [در اکرام] / نمی‌خورید چرا؟ [این غذا برای شماست]

۲۸- ولی از آنان ترسی بیافت در دل خود / وآن گروه بگفتند: هیچ بیم مدار

سپس ورا خبر شادی آوری دادند / به اینکه پوری داناش می‌دهد دادار

۲۹- سپس زنش به صدای بلند آمد پیش / و از [تعجّب] بر چهر خویش لطمه زنان

که من [چگونه توانم بزاد فرزندی؟ / که پیر هستم [و نازایم و بدون توان]؟

۳۰- جواب رفت: خدای تو این چنین خواهد / که او حکیم و علیم است [بر امور جهان]

۳۰- فرشتگان به سخن آمدند و گفتندش: خدایت [ای زن] اینگونه امر فرموده است

که او همانا [در کارهاست] فرزانه   و نیز دانا [بر هر چه هست او بوده است]

۳۲ - ۳۱- از آن ملائک پرسید پس [خلیل الله]   که کار و بار شما چیست [حالیا ایدر؟]

جواب دادند: اعزام گشته‌ایم اینک   برای قومی اهل گناه [و بی‌باور]

۳۴-۳۳- بدان کسان [ز سوی کردگار در کاریم]   که سنگواره‌ای از گِل به سر فرو باریم

به هر [گِلی] ز خدایت نشان بُوَد بر سر   و خاصه باشد بر مردم تجاوزگر

۳۶ - ۳۵- [و پیش از آنکه معذّب کنیم آنان را]   برون [ز شهر] ببردیم، اهل ایمان را

چنانکه آنجا نایافتیم هیچ سرای   مگر سرایی از مردم مسلمان را

۳۷- نشانه‌ای بنهادیم و خاصهٔ آنهاست   که خوفشان ز عذاب الیم [بر جانهاست]

۳۸- بباب قصهٔ موسای [پیش ازین گفتیم]   همان زمان که باو حجتی مُبین دادیم

و آنگهی [ز سوی خود] به نزد فرعونش   [پی هدایت و ارشاد او] فرستادیم

۳۹- بگشت سوی سپاه خود و بگفت مگر   که اوست ساحر، یا خود جنونش اندر سر

۴۰- ورا فرو بگرفتیم [با همه قدرت]   و نیز جمله قوا [و سپاه و انصارش]

به قعر دریا آنگاه غرقشان کردیم   [و ناپسند و] نکوهیده بود [کردارش]

۴۲-۴۱- و هم بجانب عاد اینکه ما فرستادیم   عقیم بادی [کوبنده و هلاکاور]

نمی‌گذاشت بجا هیچ چیز را [آن باد]   [به هر کجا و] به هر چیز می‌نمود گذر

مگر که آنان را مانند خاک یا خاشاک   [کشاندی و ننهادی از آن نشان و اثر]

۴۴ - ۴۳- و هم بباب ثمود آن زمان که بر آنان   خطاب رفت که اینک شوید برخوردار

الی زمان معیّن، و لیک پیچیدند   سر از اطاعت [و فرمان داور دادار]

گرفت صاعقهٔ [مرگبار] ایشان را   بُدند ناظر [کیفر به حالت ناچار]

۴۵- نه داشتند توان بهر خاستن از جای   نه تاب کینه گرفتن [از ایزد جبّار]

۴۶- و قوم نوح که بودند پیش از آنها   به سرکشی [و به عصیانگری ز فرمانها]

۴۷- و آسمان را افراشتیم با قدرت   که ما همانا [بر کارها] توانمندیم

۴۸- برای زیست زمین را سپس بگستردیم   چه نیک آنرا گسترده [و در افکندیم]!

۴۹- وگونه‌هایی از هر چه خلق بنمودیم   [کز آفرینش ما] بلکه پند برگیرید

۵۰- سوی خدا بگریزید پس، که بهر شما   به آشکارا منذر منم [که بپذیرید]

۵۱- و از برای پرستشگری خود منهید   خدای دیگر را بر جنب کردگار قرار

که من برای شما مردمانم از سوی او   [به نحو بارز و] پیدا دهندهٔ هشدار

۵۲- بر این اساس نیامد پیمبری [به جهان] | برای مردم [از سوی ربّ فرزانه]
مگر که مردم آن عصر را سخن این بود | که اوست ساحر، یا اینکه اوست دیوانه
۵۳- نموده‌اند سفارش در آن بیکدیگر؟ | بلی، به واقع قومی بُدند طغیان جوی
۵٤- پس [ای رسول] از آنان تو روی برگردان | که نیستی تو سزاوار سرزنش [زین روی]
۵۵- و پند میده [زیرا که] پند خواهد بود | برای مردم مؤمن [همواره] موجب سود
۵٦- به جنّ و انس ندادم وجود غیر از آن | که تا مرا بپرستند [چون منم معبود]
۵۷- نه هیچ رزقی دارم طلب [ز انسانها] | نه خواستار طعامی شدم من از آنها
۵۸- خدای، رازق مخلوق خود بُوَد به یقین | و اوست آنکه توانمند هست و نیز متین
۵۹- بلی، برای ستمکار مردمان سهمی | مثال دیگر یاران‌شان بُوَد [ز عذاب]
نباید اینکه چنان مردمی ز جانب من | طلب کنند وَرا [هر زمان به شور و] شتاب
٦۰- به کافران و بآن روز وای باد [و فغان] | که داده‌اند بآنها [ز پیش] وعدهٔ آن

۵۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ طور (مکّیّ ، ٤۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱- مرا سوگند باشد بر [کُهِ] طور | و هم بر آن کتابی کاوست مسطور
٤ - ۳- قَسَم بر نامه‌ای کان سرگشاده است | و [هم] سوگند بر [آن] بیت معمور
٦ - ۵- و برافراشته سقفم [قسم هست] | و بر دریای پُر از نار [نی نور]
۷- که واقع گشت خواهد آن عذابی | که از سوی خدایت [گشته منظور]
۸- و در آن بازگردانی نباشد | [که آن را وعده‌ها بوده است مذکور]
۹- بروزی کاسمان درهم بپیچد | [به نیروی تمام و شدّت زور]
۱۱ - ۱۰- به شدّت کوهها گردند رهوار | که وای این روز بر اصحاب انکار
۱۲- [بلی بر منکران وای] آن کسانی | که سرگرمند بر بیهوده گفتار
۱۳- در آن روزی که آنها رانده گردند | به شدّت رو به سوی دوزخ [و نار]
۱٤- سپس [گویندشان] این آتشی هست | که تکذیبش همی کردید [هربار]

۱۵- پس این جادو بُوَد؟ یا خود شما را ... [بصیرت نیست در نیروی دیدار]

۱۶- در آن وارد بگردید وشماها ... چه بنمایید صبر از خود پدیدار،

و یا صبر و شکیبایی نورزید ... یکی باشد شما را [حاصل کار]

شما را در حدّ افعال و اعمال ... فقط، کیفر بگردد [شامل حال]

۱۷- و باشد متّقین را بهرمندی ... ز ناز و نعمت [دنیای دیگر]

۱۸- از آنچیزی که کرده ربّ آنها ... عطا در حقّشان [در روز محشر]

و شاد از اینکه از نار جهنّم ... خداشان کرده [امنیّت مقرّر]

۱۹- گوارا بر شما [ای اهل جنّت] ... خورید و نوش بنمایید [یک سر]

برای آنچه میدادید انجام ... [پی جلب رضای حق داور]

۲۰- فراز تختهای صف در صف ... [بهشتی‌ها] به مسندها [ی نیکو]

زده تکیه، و ما تزویج سازیم ... به حور عین‌شان [خوبان خوشرو]

۲۱- از آنهایی که آوردند ایمان ... و زاد و رودشان هم، همچنان او

ز ایمان پیروی کردند [یک سر ... او میبودند نیکو رای و خوشخو]

کنیم آن زادگان را نیز ملحق ... بآن افراد و اشخاص [خداجو]

و از اعمالشان چیزی نکاهیم ... و هر یک را جزا باشد فرا رو

و هر یک فرد از [اولاد] انسان ... بُوَد بهر کردههای خود گروگان

۲۲ - ۲۳- پیاپی میوهها و لحم مرغان ... که خود مایل به اکل و صرف آنند

بآنان میدهیم واندر آنجای ... ز دست یکدیگر جا میستانند

که آن نه مایهٔ بیهوده‌گویی است ... نه باعث بر گناه [شاربانند]

۲۴- به گرداگرد آن مردم، جوانان ... به خدمتکاری ایشان روانند

تو گویی [بس که زیبا و لطیف‌اند ... بسان [در صدف،] دُرّ نهانند

۲۵- و بعضی‌شان به بعض دیگران‌شان ... به پرسیدن ز هم روی آورانند

۲۶- چنین گویند: پیش از این [به دنیا] ... میان دودمان بُد خوف در ما

۲۷- سپس منّت بما بنهاد دادار ... وز آتشباد شد ما را نگهدار

۲۸- و ما زین پیش هم [در دار دنیا] ... بخواندیمش [به ذکر و وِرد بسیار]

و او البتّه ربّ مهربان است ... و بی‌تردید میباشد نکوکار

۲۹- پس اینک پند ده [بر خلق] زیرا ... قَسَم بر نعمت ربّ تو [هشدار]

که تو نی از ردیف کاهنانی ... نه از دیوانگان [سُست پندار]

۳۰- و یا گویند شاعر پیشه‌ای هست ... که اندر حقّ او ز احداث ادوار،

[ورود] مرگ را در انتظاریم ... بگو: باشید [در این حال و افکار]

۳۱- که من هم با شما در انتظارم ... [در این ره چون شمایان چشم دارم]

۳۲- خردهاشان برای این [چنین] کار — به آنان یا مگر داده است فرمان
و یا ایشان مگر آن مردمانند — که بر دارند [تا که] سر به طغیان
۳۳- و یا گویند آن را [از سر کذب] — ز خود بربافت [و بنمود عنوان]
حقیقت اینکه آن مردم نیارند — [به ذات کردگار خویش] ایمان
۳۴- پس، ار در این سخن‌ها راستگویند — ببایستی حدیث آرند چون آن
۳۵- و خلقت یافتند از هیچ آیا؟ — و یا خود خالق خویشند ایشان
۳۶- سماوات و زمین را آفریدند؟ — به حقّ اینان نباشند اهل ایقان
۳۷- و یا گنجینه‌های [رزق و رحمت] — [که باشد در ید حیّ جهانبان]
[کنون] در نزد آنها جای دارند؟ — و آنها چیرگان [و سُلطه جویان]؟
۳۸- و یا دارند آنها نردبانی — کزان بالا روند و راز پنهان،
تمامی بشنوند و این بُوَد حال، — خود آن کاو سامع راز است، [الآن]
ببایستی که آن سامع شما را — کند عنوان دلیلی آشکارا
۳۹- مگر آیا خدا را دختران است؟ — پسرها یا که از بهر شماهاست؟
۴۰- و آنان زیر تاوانی گرانبار — و از ایشان کنی مُزدی تو درخواست؟
۴۱- و یا غیبی مگر در نزد آن هاست؟ — به کُتب آرند هرچه [بی‌کم و کاست]؟
۴۲- و یا در سر مگر دارند کیدی؟ — ولی بر کافران خود کید برجاست
۴۳- و بر ایشان مگر غیر از خداوند — خدای دیگری [شایان و بایاست]؟
منزّه از شریکی هست دادار — که آنان را تصوّر هست و انگار
۴۴- و چون لختی [بزرگ] از آسمان را — که در حال فتادن [بر زمین] است
به چشم خویشتن بینند، گویند: — فشرده ابر [و بارانش یقین است]
۴۵- پس ایشان را رها کن تا بروزی — که مخصوص لقای کافرین است
چنان روزی که بی‌هوشند کفّار — [و روز خاصّ ایشان این چنین است]
۴۶- در آن روزی که ندهد کیدشان سود — و آنها را نه یار و نی قرین است
۴۷- فزونتر ظالمان امّا ندانند — که بهر ظالمان کیفر جُز این است
۴۸- شکیبا شو به حکم کردگارت — [که ما را با تو چشم نیکبین است]
ستایش گوی و کن تسبیح ربّت — ز بعد خواب [کاین فرمان دین است]
۴۹- به بخشی از [دل] شبها خدا را — ستایش کن [که بی‌مثل و قرین است]
و بعد از غیبت استارگان نیز — [برای طاعت دادار برخیز]

۵۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نجم (مکّیّ، ۶۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - سوگند بر ثریّا، وقتی فروگراید | هم صحبت شما نیست گمراه [از ره راست]

۴ - ۳ - وز جانب هوس [ها] گفتار می‌نراند | آن نیست غیر وحیی [کان مُنزَل از سوی ماست]

۵ - [آنکه امین بر وحی، آن حامل توانمند] | تعلیم داد او را [آن سان که داورش خواست]

۷ - ۶ - وانگاه آن برومند کاندر برش در استاد | در برترین افق بود [با قد و قامت راست]

۸ - نزدیک گشت و آمد [از صدر جانب ذیل] | تا فاصله‌ی میانشان گم گشت [و از میان خاست]

۱۰ و ۹ - بر قدر دو کمان شد [یا بود کمتر از آن] | آنگاه عبد او را [با زیب وحی آراست]

۱۱ - وحی‌اش نمود [وز آن پس قلب نبیِّ خاتم] | در آنچه دید ننمود [از خویش کژی و کاست]

۱۲ - بحث و جدال آرید در باب آنچه او دید؟ | [و بیش، رویدادها را تکذیب می‌نمایید؟!]

۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - بار دگر به تحقیق جبریل را بدیده است | نزدیک سدره [کانجاست پایان علم انسان]

نزدیک جنّتی [کان باشد مقام و مأویٰ | مخصوص بر شهیدان، از کردگار منّان]

۱۷ و ۱۶ - آنکه که سدره را روی چیزی نمود مستور | چشم نگشته و کینه او ننمود [غی و] عصیان

۱۸ - دید او بطور تحقیق از سوی کردگارش | بزرگ آیه‌های او را [همی نمایان]

۲۰ - ۱۹ - دیدید لات و عزّی [با چشم خویش] آیا؟ | یا دیگری، مناتِ آن ثالث برای ایشان؟

۲۲ - ۲۱ - آیا پسر شما راست؟ از بهر اوست دختر؟ | ناعادلانه باشد، پس قسمتی بدین سان

۲۳ - آن نیست [هیچ] چیزی، جز آنکه نامهایی | دادید هم شما هم، آباءتان [به آنان]

حجّت، خدای نازل ننموده است بر آن | تابع نی‌اند جز بر، پندار و نقش اذهان]

حال آنکه راستی را آمد هم از [هدایت] | از ربّشان بر آنها [فرمانِ بر] هدایت

۲۵ - ۲۴ - یا هست از آنِ انسان هر چیز آرزو کرد؟ | آری خدای راست، آغاز تا به فرجام

۲۶ - باشند پس ملائک [ساکن] در آسمانها | شفاعت از نمایند، بی‌سود باشد [و خام]

جُز بعد از آنکه خواهد بهر کسی خداوند | بپسندد و اجازت بدهد [ز حکمت تام]

۲۷- ایمان به آخرت نیست در آن کسان که کردند خیل فرشتگان را [از جنس] ماده اعلام

۲۸- آن مردمان ندارند علمی باین [قضایا] پیرو نبوده باشند، جُز بر ظنون و اوهام

بی‌هیچ شبهه و شک، وهم و گمان نیارد چیزی ز حقّ پدیدار [بر هیچ یک ز اقوام]

۲۹- برگرد از آنکه از دل برده است یاد ما را آنکس که جُز حیات دنیا نباشدش کام

۳۰- این حدّ منتهای علم چنان کسانی است بی‌شبهه کردگارت، آگاهتر [به اقسام]

داند کیان ز راهش افتاده‌اند بر در بر آنکه گشته رهیاب، آگه‌تر است داور

۳۱- آنچه در آسمانهاست، هم آنچه در زمین است باشد تمام آنها زان خدا [ی معبود]

تا قوم بدعمل را بدهد جزا سرانجام بر وفق کارهاشان [امر نهان و مشهود]

بدهد به اهل احسان اجر نکوی ایشان [یعنی بهشت موعود آن سان که وعده فرمود]

۳۲- آنانکه بر کنارند از آن چنان گناهان کان را کبیره خوانند و افعال زشت [و مطرود]

- غیر از گناه کوچک - بی‌شک بدان خدایت گسترده است او را آمرزگاری [وجود]

آنکه که او شما را کرد از زمین پدیدار در هیئت جنینی گشتید چونکه موجود

در بطن مادران‌تان [بر حالت شماها] پروردگار [یکتا] آگاهتر همی بود

پس مشمرید خود را [الحال] پاکدامان بر آنکه اهل تقواست آگه‌تر است یزدان

۳۳-۳۴- آنرا که رویگردان گردیده است دیدی؟ بخشید اندکی و استاد [از عطایا]

۳۵- خود علم غیب آیا در نزد اوست موجود؟ کاو بر [رخ حقایق، اکنون] شده است بینا؟

۳۶- یا اینکه هیچ او را آگاه می‌نکردند از آنچه مندرج بود، در صفحه‌های موسیٰ

۳۷- وز آن صحیفه‌های مربوط به براهیم [پیغمبری] که بنمود [پیمان خویش ایفا]

۳۸- خود حاملی [که باشد او را توانِ برحمل] بار [گناه] غیری بر می‌ندارد [از جا]

۳۹- هم اینکه نیست چیزی از بهر [نوع] انسان جز آنچه را که کوشید [اندر حیات دنیا]

۴۰-۴۱- پس حاصل جهادش، زودا که دیده گردد پاداش داده گردد [پاداش و اجر اوفیٰ]

۴۲- هم اینکه با خدایت باشد تمام پایان [هر کاری و همه چیز وابسته بر خدا دان]

۴۳- البتّه آنکه خندان سازد، خدای باشد هم او بُوَد که سازد [مخلوق خویش] گریان

۴۴- میراند و [دگر بار] زنده کند [و بی‌شک مرگ و حیات باشد در دست حق سبحان]

۴۶ ـ ۴۵ از نطفه‌ای [متّفق، گردد درون أرحام]   صورت دهد خداوند ماده و نر انسان

۴۸ - ۴۷- و آوردن حیات دیگر بدست اوست   او بی‌نیاز سازد، مایه دهد [به مایان]

۵۰ - ۴۹ - باشد [خدا] همانا پروردگار شِعری   او داد بر حیات عادِ نخست پایان

۵۲ - ۵۱ - ننهاد پای برجا [قوم] ثمود را نیز   هم قوم نوح را محو بنمود [همچو ایشان]

[آن قوم نوح] از ایشان رفتند بس فراتر   در ظلم و جور کردن در کار غیّ و عصیان

۵۴ - ۵۳- پس واژگون بکردند آن خطّه نگونسار   آن را چنانکه بایست پوشیده کرد [و پنهان]

۵۵- پس بر کدام نعمت از أنعم خدایت   شکّی و شبهه‌ای را، حاصل نموده‌ای [هان]؟

۵۷ - ۵۶- این نیز منذری هسته از منذران پیشین   فرا رسنده محشر، نزدیک شد [شتابان]

۵۸- آن را نه کاشفی هست غیر از خدا [ی منّان]   [تا چهرهٔ قیامت سازد بما نمایان]

۶۰ - ۵۹- آیا ازین سخن [ها] اندر شگفت باشید؟   خنده کنید؟ [اما بر حال خود] نه گریان؟!

۶۲ - ۶۱- غفلت‌زده شمایید پس از برای دادار   سجده بجای آرید طاعت کنید [بسیار]

۵۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ القمر (مکّی، ۵۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - نزدیک شد قیامت و مه بر دو پاره شد   بینند اگر که معجزه‌ای گشته آشکار،

اعراض می‌کنند و بگویند جادویی است   [سحری که] مستمرّ بُوَد و گشته پایدار]

۳- انکار پیشه کرده و پیرو همی شدند   از آنچه را هوا و هوسهایشان بخواست

هر امر [از امور جهان را که بنگرند   بر آنچه گشته است بنا] رو بانتهاست

۵ - ۴- ز اخبار [مردمان گذشته] براستی   آمد برای ایشان آنچیز در میان

کان درس عبرت است و رسا حکمتی بُوَد   هشدارها نداد ولی سود [آنچنان]

۶- پس روی برمتاب [از اینگونه مردمان]   [تا] روزی [آنچنان] که فراخوان [در آن زمان]،

دعوت کند از ایشان، بر چیز ناشناس   [چیزی که بس] شگفت بُوَد [بهر میهمان]

۷- و آنگه به حال [بیم و] فرو خفته دیدگان   از گورهای [خویش] بر آرند سر به در
مانند [دسته های] پراکندهٔ ملخ   [بر هر طرف روند در آن عرصهٔ خطر]
۸- پس باشتاب [تام] بیارند روی خویش   بر سوی [آنکه دعوت از آنها نموده بود]
گویند کافران [به چنان روز بافسوس]   این است روز سخت [که رخ سوی ما نمود]
۹- [هم بود عصر] پیش از آنان که قوم نوح   شد [از طریق حقّ] سوی انکارشان گذر
انگاشتند بندهٔ ما را دروغزن   گفتند: رانده است و جنونش بُوَد به سر
۱۰- پس کردگار خود بدعا یاد کرد و [گفت:]   درمانده گشته‌ام، بستان انتقام من
۱۱ - درهای آسمان بگشودیم وانگهی   آبی بریختیم [چنان سیل پی شکن]
۱۲- پس چشمه‌ها ز [سطح] زمین برشکافتیم   بسیار آب [از دل آن چشمه‌ها جهید]
این آبها برای همان کار جمع شد   کز پیش بُد مقدّر [آن مردم پلید]
۱۳- بر کشتیِ فراهم از میخ و تخته‌ها   انگاه [نوح را] بنمودیم ما سوار
۱۴- زیر نگاه ما جریان داشت، بود این   پاداش او که بود به کفرانشان دچار
۱۵- بی‌شبهه بهر مایهٔ عبرت نهاده‌ایم   این [را] و هست پند پذیری برای این؟
۱۶- پس [درنگر] که تا به چه سان است [مشی من]   [بهر] عذاب دادن و هشدار [مشرکین]
۱۷- شایان برای پند پذیری نموده‌ایم   قرآن [خود] براستی [از بهر هر زمان]
[قرآن ما وسیلهٔ پند است و اعتبار]   پس هست فرد پند پذیری برای آن؟
۱۸- بر [مردمان] عاد که تکذیب گر شدند   [بنگر] عذاب دادن و هشدار من چه بود
۱۹- بادی شدید و سرد بروزی طویل و نحس   بر آن کسان [گسیل نمودیم] بر فرود
۲۰- کان فرد را بکندی از جای پای خود   چون نخل‌های [بی‌سر و] از پای ریشه کن
۲۱- [بر] مردمان عاد که تکذیب‌گر شدند   بنگر] چه بود کیفر و هشدارهای من
۲۲- شایان برای پند پذیری نموده‌ایم   قرآن [خود] براستی [از بهر هر زمان]
[قرآن ما وسیلهٔ پند است و اعتبار]   پس، هست فرد پند پذیری برای آن؟
۲۳- قوم ثمود نیز شمردند اهل کذب   [آن رهبران صالح و] هشدارگوی خویش]
۲۴- گفتند بین خود، بنماییم پیروی   از آن کسی که یک تن واحد بُوَد [نه بیش]؟
گر این چنین بُوَد همه همراه گشته‌ایم   خواهیم بود مردم سردرگم [و پریش]
۲۶ - ۲۵- [چون شد] که از تمامی ما، شد مفرد   مکتوب آسمانی تنها برای او؟
نه، بلکه او دروغزنی هست خودپسند   فردا شود پدید، که باشد دروغگو؟
۲۷- ماییم آن کسی که فرستاده‌ایم خود   آن ماده اُشتری که بشد امتحانشان
می‌باش در برابر آنها تو منتظر   طاقت بسیار [در بر ظلم و زیانشان]

۲۸- و انسان خبر نمای که قسمت شده است آب آید هر آنکسی بُوَدش نوبت آب خورد
۲۹- آنگه رفیق خویش بخواندند وآن [رفیق] از بهر پی نمودن آن ناقه دست بُرد
۳۰- بنگر چگونه بود مرا [کم و کیف کار] در کیفر [معاصی] و هشدار [پیش از آن]
۳۱- ما بانگ مرگباری یکتا بر آن کسان ارسال داشتیم [که آنها در آن میان]
چون خار و خس شدند که بر جای مانده است از بعدِ کارِ آنکه بپا کرده سایه‌بان
۳۲- شایان برای پند پذیری نموده‌ایم قرآن [خود] براستی [از بهر هر زمان]
[قرآن ما وسیلهٔ پند است و اعتبار] پس، هست فرد پند پذیری برای آن؟
۳۳- [پس] قوم لوط نیز شمردند اهل کذب هشدارگوی مردم [آن عصر و بوم و بر]
۳۴- شِنباد را بر آنان ارسال داشتیم جُز آل لوط آنکه رهاندیمشان سحر
۳۵- کان نعمتی ز جانب ما بود و همچنین بدهیم عوض بآنکه سپاس آوَرد، بلی
۳۶- حقّا که [لوط] داد بآن مردمان خویش هشدار [ها] ز [کیفر سنگین ما] ولی،
هشدارهای او نشنیدند و همچنان دادند سرکشی و تمرّد ز خود نشان
۳۷- آنها براستی شده بودند کامخواه از [چند] میهمان نبی، پس [به انتقام]
برداشتیم نیروی دیدن ز چشمشان [اینک] چشید کیفر هشدار من [تمام]
۳۸- حقّا به بامداد پگاهی عذاب ما [از سوی ما] بگشت بر آنقوم مستقر
۳۹- [گفتیم‌شان] چشید پس اینک عذاب من هشدارها [که بهر شما بود سربسر]
۴۰- شایان برای پند پذیری نموده‌ایم قرآن [خود] براستی [از بهر هر زمان]
[قرآن ما وسیلهٔ پند است و اعتبار] پس، هست فرد پند پذیری برای آن؟
۴۱- پس منذرین، براستی [از راه] آمدند در نزد خانوادهٔ فرعون [و بر آنی]
۴۲- آنان تمام معجزه‌ها را کز آنِ ماست انگاشتند کذب [و سخن‌های بی‌ثمر]
انگاهشان فرو بگرفتیم [بی‌امان] چونان گرفتن از سوی پیروزِ پُرتوان
۴۴ - ۴۳- کفّارتان از اینان، آیا نکوترند؟ یا در کتابهای سماوی بنامتان،
مکتوب هست [متن] امان نامه‌ای، و یا گویند: یار یکدگرانیم و کین ستان؟
۴۶ - ۴۵- زودا که پرشکسته شود جمع [آن گروه] وانگه کنند پشت، بلی روز رستخیز
موعد بُوَد برای چنان مردمی و حشر هم بیش سهمگین بُوَد و بیش تلخ [نیز]
۴۸ - ۴۷- اهل گنه به گمرهی‌اند آندر و جنون روزی که سوی نار به چهره کشان شوند
[گویندشان] چشید خود آسیب نار را [و آنگاه آن عذاب سقر را چشان شوند]
۴۹- ما آفریده‌ایم به تقدیر [خویشتن] هر چیز را به حدّ و باندازه [از نخست]

۵۰- امری که می‌کنیم جز امری یگانه نیست   مانند پلک چشم بهم بر زدن [درست]

۵۱- امثالتان هلاک نمودیم [ز اهل کفر]   پس هست فرد پند پذیری [در این میان؟]

۵۲- هر کار را که صورت دادند در حیات   ثبت است آن بنامهٔ اعمالشان [عیان]

۵۳- ۵۵- هر خرد و هر بزرگ در آن مندرج بُوَد   بی‌شک بُوَد ز متّقیان [عرصهٔ] جنان

در جوار انهار اندر مقام صدق   در پیشگاه امر پُر قدرت و توان

۵۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ الرّحمن (مدنی، ۷۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ۳- [خداوندی که] بخشنده [است] وقرآن   بیاموزاند و کرد ایجاد انسان

۴- ۵- زبان آموخت بر او پس خور و ماه   حسابی‌شان بُوَد [از گاه تا گاه]

۶- ۷- درخت و سبزه بر او سجده آور   و طاق آسمان افراشت [بر سر]

[سپس معیار و] میزان را مقرّر   نمود [از بهر قسط و عدل داور]

۸- ترازو [ی عدالت] وضع بنمود   که تا در نگذرید از حدّ [معهود]

۹- و تو زین را بعدل آرید بر کار   نبارید اندران کاهش پدیدار

۱۰- ۱۱- زمین را از برای خلق بنهاد   در آن اثمار [الوان] کرد ایجاد

۱۱- ۱۲- چنان خرما که پوشش هست بر او   و دانه‌ی برگدار و برگ خوشبو

۱۳- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار]   شما را بر کدامین است انکار؟

۱۴- پدیدار از گل خشک آدمی کرد   ورا چونان سفالینه [بر آورد]

۱۵- و جن را از لهیب [صافی] نار   نموده خلق، [ذات پاک دادار]

۱۶- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار]   شما را بر کدامین است انکار؟

۱۷- و [او] پروردگار هر دو خاور و هر دو باختر را ربّ [و داور]
۱۸- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۱۹- دو دریا را بهم آمیخت دادار که با هم بودشان بر خورد [و دیدار]
۲۰- یکی حاجز میان آندو [جاری است] که امکان تجاوزشان بهم نیست
۲۱- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۲۲- [ز عمق آبِ] آندو بحرِ [سرشار] برون آید دُرّ و مرجان [به تکرار]
۲۳- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۲۴- و کشتی‌هاست او را [بر سر آب] کشیده بادبان [و گشته رهیاب]
تو گویی همچنان کوه [گرانند] که اندر [سینهٔ] دریا روانند
۲۵- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۲۶- و هر فردی که روی این [زمین] است شود فانی [و پایانش همین است]
۲۷- و ذات ربّ تو کاو ذوالجلال است وَهم باشد گرامی، بی‌زوال است
۲۸- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۲۹- هر آنکس را مکان در آسمان‌هاست و یا اندر زمینش جا و مأواست
طلب دارد از و [امداد و یاری] و او پیداست به هر روزی به کاری
۳۰- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۳۱- ایا ای جنّ و ای انس! از شما زود کشیم [آنجا] حسابِ [هر چه را بود]
۳۲- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۳۳- شما ای دسته‌های جنّ و انسان [بُوَد گر بر شما این کار آسان]،
کز اطراف زمین و آسمانها رهی یابید اندر [قلب] آنها
نفوذ آرید، اما می‌نتابید که جُز با قهر بران راه یابید
۳۴- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۳۵- شما را می‌شود ارسال بر سر یکی شعله بدون دود [دیگر]
یکی بی‌شعله دودی لیک از آن نه بتوانید بودن کینه‌خواهان
۳۶- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۳۷- و آنگه کآسمان از هم [بپاشد] بسان وَردو دُهن ذوب باشد
۳۸- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟
۳۹- و در آن روز از هیچ انس یا جانّ نگردد پُرسشی از جُرمش [عنوان]
۴۰- ز نعمت‌های ربّ خویش [هر بار] شما را بر کدامین است انکار؟

۴۱- گنه‌کاران بـه سیماشان [سراسر]   شـناسایی شـوند [و بـهر کیفر]
گـرفته مـوی از پـیشانی و پـای   [بـه نـار افکـنده مـی‌گردند از جـای]
۴۲- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۴۳- همان دوزخ بُوَد این [کز بر خویش]   گـنه‌کـاران شـدندش مـنکر [از پـیش]
۴۴- کـنون در آن و انـدر آب جـوشان   بگـردند [آن بـه کـفر و شـرک کوشان]
۴۵- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۴۶- بـرای آنکـه نـزد کـردگارش   هـراسـان است [از فـرجـام کـارش]
بُـوَد [از جـانب ربّش] دو بسـتان   [یکـی در قـصر و دیگـر خـارج از آن]
۴۷- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۴۸- [در آن دو جـنّت از فـرمان دادار   سـتاده] شـاخه انـدر شـاخه [اشـجار]
۴۹- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۵۰- دو چشـمه از درون آنـدو [بستان]   بُـوَد [هـر یک] روان [سـوی گـلستان]
۵۱- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۵۲- در آن [دو بـاغ و آن اشـجار پربار]   [ز هـر میوه دو گـونه بـاشد [آنـجای]
۵۳- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـر بـار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۵۴- و آنـانی کـه از اهـل جـنانند   [بـه آن شـان] فـرش‌ها [بنشستگانند]
کـز استبرق بـر آنـها آسـتر هست   ثـمار هـر دو بسـتان در فـرادست
۵۵- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۵۶- در آنـجا حـوریانند و دو دیـده   فـرو هشـته [و دسـتی نـارسیده]
بـه آنـها وکسـی ز انسـان و یا جـانّ   نـه آمـیزش نـموده پـیش از ایشـان
۵۷- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۵۸- تـو گـویی [حـوریان بـاغ رضـوان   بـه دیـدارند] چون یـاقوت و مـرجـان
۵۹- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۶۰- و آیـا [مـی‌شود] پـاداش احسـان   بـجز احسـان؟ [بـرای نـوع انسـان]
۶۱- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۶۲- و غـیر از آنـدو [بـاغستان مـذکور]   دو بسـتان دگـر [گشـته] است [منظور]
۶۳- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۶۴- [و اشـجار، انـدران دو بـاغ، سیراب   بـه رنگ] سـبز سـیرند و سـیه‌تاب
۶۵- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟
۶۶- در آن دو باغ [با شرحی کـه پیوست   روان] دو چشـمهٔ فـوّاره زن هست
۶۷- ز نـعمت‌های ربّ خـویش [هـربار]   شـما را بـر کـدامـین است انکـار؟

۶۸- در آن دو باغ [چندان] میوه‌دار است
[که از آنجمله] خرما و انار است

۶۹- ز نعمت‌های ربّ خویش [هربار]
شما را بر کدامین است انکار؟

۷۰- در آنها دختران نیک خویند
[فزون بر نیکخویی] نیک رویند

۷۱- ز نعمت‌های ربّ خویش [هربار]
شما را بر کدامین است انکار؟

۷۲- و حورانی به پشت پرده اندر
[به جاهایی مکین از دُرّ و گوهر]

۷۳- ز نعمت‌های ربّ خویش [هربار]
شما را بر کدامین است انکار؟

۷٤- و با آنها کسی ز انسان و یا جان
نه آمیزش نموده پیش از ایشان

۷۵- ز نعمت‌های ربّ خویش [هربار]
شما را بر کدامین است انکار؟

۷٦- [همه] تکیه بر بالش [ها] بداده
[که] رنگ سبز دارد [هرو ساده]

و بر گستردنی‌های گرانقدر
[ظریف] و خوب [در هر ذیل و هر صدر]

۷۷- ز نعمت‌های ربّ خویش [هربار]
شما را بر کدامین است انکار؟

۷۸- بزرگا داورت را نام [نامی]
که او صاحب جلال است و گرامی

۵۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ واقعه (مکی، ۹۶ آیه)



۱- واقعه [ای روز بزرگ جزا]
چونکه شود واقع [از امر خدا]

۲- بهر پدید آمدنش [در زمان]
[هیچ] دروغی نَبُوَد [در میان]

۳- [آن که] فرود آر [به کفّار] هست
[مؤمن را نیز] فرا دار هست

٤- چونکه زمین را به تکانی شدید
جنبشی [و لرزشی] آید پدید

۵- [پیکر] کُهسار [در آن روز نیز]
سخت بگردند [همه] خُرد و ریز

٦- [و انگاهی آن همهٔ کوهسار]
[پخش] بگردند [بسان] غبار

۸ - ۷- باشید اصحاب سه گانه [چنین]
[بخشی] اصحاب [به نام] یمین

چیست ز اصحاب یمین [آن زمان]
حال [و هوایی که بُوَند اندران؟]

۹- [دیگری] اصحاب شمالند و حال
چیست بر آنها [که شدند از شمال؟]

۱۰- [و آن ردهٔ سوم] اقوام پیش
پیش درافتاده [ز اقران خویش]

۱۲ - ۱۱- اینان باشند مقرّب [مقام]
در جنّاتی، نِعَم آنجا [تمام]

۱٤ - ۱۳- تیرهٔ بسیار ز پیشین‌ترین
و اندکی از [جامعه‌ی] آخرین

۱٦ - ۱۵- [هر یک] بر تخت جواهر اثر
تکیه زده رخ به رخ یکدگر

۱۷- خیل جوانانِ همیشه جوان / گرد [بهشتی‌ها] گردش‌کنان
۱۸- همره با کوزه و ابریق [چند / نیز] قدح‌ها [همگی دلپسند]
۱۹- پُر ز می جاریِ بی‌دردسر / مست نگردند و از آن [بهره‌ور]
۲۱ - ۲۰- وز ثمراتی که بآن [مایل‌اند] / لحم طیوری که بآن مایل‌اند
۲۳ - ۲۲- حورانی با چشم درشت [و نکوی] / همچو دُرِ مکنون [زیبای روی]
۲۴- [این همهٔ رحمت و نعمت] جزاست / بهر هران فعل کز آنها [به جا] ست
۲۵- ناید بر گوش در آن جایگاه / جملهٔ بیهوده، کلام گناه
۲۶- گوش به ندهند مگر [آن کلام / کان بُوَد [از نوع] سلام و سلام
۲۷- چیست ز اصحاب یمین [آن زمان] / حال [و هوایی که بُوَند اندران]
۲۸- در بر اشجاری خالی ز خار / [کان را خوانند همه سدر دار]
۲۹- نیز درختانی [از جنس] موز / [بهره‌ورانند از اینگونه فوز]
۳۲ - ۳۰- سایهٔ گسترده و آبی روان / میوهٔ بسیار [به وصفی چنان]؛
۳۳- [از نظر بود] نه مقطوع هست / [از نظر آکل] نه ممنوع هست
۳۴- دخترکانی [همگی] ارجمند / [بر زبر مسندهای بلند]
۳۵- خلق نمودیم چنان دختران / [برتر از] خلقت نوآوران
۳۶- ایشان را دخترکان داشتیم / [در صفت باکره بگذاشتیم]
۳۷- [دخترکانی همگی] شوی دوست / همنفس با شوهر [و همسال اوست]
۳۹ - ۳۸- خاصهٔ اصحاب یمین [از آن میان] / جمعی بسیار ز پیشینیان
۴۰- مردم بسیاری از آخرین / [در صف اصحاب بهشت برین]
۴۱- و [آنگه] اصحاب شمال و چه حال / باشد از بهر کسان شمال؟
۴۲- بین یکی باد حرارت فزای / و آبی پرجوش [از فرط دمای]
۴۴ - ۴۳- سایه‌ای از دودهٔ [تار و سیاه] / نی خنک و نافع [آن گرمگاه]
۴۵- قبلاً [آنان به جهان بوده‌اند] / طایفه‌ای خوشگذران بوده‌اند
۴۶- از پی عصیان بزرگ [و مصر] / بودند آن مردم مترف [مصر]
۴۷- گفتندی [از ره شک این بیان]؛ / چونکه بمردیم و شدیم از میان،
خاک شدیم و همه استخوان ما / بالیه گردید [و دچار فنا]،
ما را از [دامن مهد] زمین / بعث دگر هست و حیاتی نوین؟
۴۸- آیا باشند نیاکان ما / [نیز در این خیزش، همسان ما]؟
۴۹- گو: [آری] مردم پیش [زمین] / نیز [همه مردم عهد] پسین
۵۰- بهر یکی روز معین [تمام] / گرد هم آیند [به روز قیام]

۵۱- بعد، شما ای همه از ره به در   وی [به حقایق] همه تکذیبگر
۵۲- اکل زقّوم شمایید [کان   زشت درختی است در آتش عیان]
۵۴ - ۵۳- جمله شکم پُر کُن باشید از آن   شارب جوشابه بر آتید [هان]
۵۵- شُرب شما هست چنان اشتران   کز عطش آیند به ابشخوران
۵۶- [آنچه فراهم شده از سوی ماست]   [هدیه] بر آنقوم بروز جزاست
۵۷- هستی دادیم شما را [و هین]   بهر چه تصدیق ندارید این؟]
۵۸- [بر منی] اندیشه کنید [ای رجال]   [بر رحمش] چونکه بریزید [حال]؟
۵۹- خلقت آن، آیا بُود از شما؟   یا که به هستیش رساندیم ما؟
۶۰- بین شما مردم [با رای خویش]   مرگ نمودیم مقدّر [از پیش]
[ز آنکه همانند عطای حیات]   عجز نداریم [بامر ممات]
۶۱- تا که همانند انسی آوریم   و آنهارا جای شما بسپریم]
بعد، شما را به وجودی دگر   خلق نماییم [و شما بی‌خبر]
۶۲- راستی آن نشأة عهد نخست   [درک] بنمودید تمام و درست
[بهر شما ز آنچه که آید به پیش]   پند نگیرید چرا [بهر خویش]؟
۶۳- آنچه بکاریدش [اندر زمین]   هیچ در آن فکر ننمودید [هین]؟
۶۴- رویش آن آیا [کار] شماست   یا که به فرمان [و به تقدیر] ماست؟
۶۵- گر که بخواهیم نماییمش خُرد   [حسرتش آنگاه بخواهید خورد]
۶۶- [و آنگه آرید سخن بر زبان]:   بی‌شک ماییم ز اهل زیان
۶۷- [نی ضرر تنها آمد ببار]   بلکه بگشتیم به حرمان دچار
۶۸- آبی کاشامیدش [سربسر]   [هیچ] بآن بودید اندیشه‌ور؟
۶۹- بودید از ابرش مُنزل شما؟   یا که فرود آور آنیم ما؟
۷۰- گر که بخواهیم کنیمش زُعاق   تلخ بگردانیمش در مذاق
از چه نیارید شماها بجای   [بهر نعم] شکر و سپاس [خدای]؟
۷۱- هیچ به ناری که فروزان کنید   آیا اندیشه‌ی در آن کنید؟
۷۲- خلق نمودید درختش شما؟   یا که بآن خالق باشیم ما؟
۷۳- تذکرتی از آن پرداختیم   زاد ره راهروان ساختیم
۷۴- پس تو، اَبَر اسم خدایت که او   هست عظیم، اینک تسبیح گو
۷۵- بر همه منزلگه انجم قَسَم،   یاد کنم [وز سر تأکید، هم]
۷۶- پس اگر آگاه بگردید از آن   [خود] قَسَمی هست عظیم [و گران]

۷۸ - ۷۷- بی‌شک قرآنی باشد کریم | پنهان در [متن] کتابی [قدیم]
۷۹- غیر از پاکیزه کسانی و بس | کس را بسر آن نَبُوَد دسترس
۸۰- تنزیلی [بهر بشر در زمین] | باشد از سوی ربّ العالمین
۸۱- در بر این گفته ای پروردگار] | سُستی ورزید شماها [یکبار]؟
۸۲- [رسم و ره شکر به ارزاق خویش | آن سان بردید شماها به پیش،]
[کان همه ارزاق که دارید ازو] | منکر باشیدش [و تکذیب‌گو]؟
۸٤ - ۸۳- از چه رسد جان، چو به حلقوم در | باشید آنگاهی نظاره‌گر؟
۸۵- ما ز شما مردم نزدیک‌تر | باشیم از جان شما، چند اگر،
[خیره نگردید] به چشم بصیر | [می نشوید از آن عبرت‌پذیر]
۸٦- گر نه شما را [به قیامت] جزاست | ور که شما راست سخن [های] راست،
۸۷- از چه شما آن را [بار دگر] | باز نیارید به جا [و مقرّ]؟
۸۸- و آنگاهی گر که مقرّب شود | [جمله] رهایش و گشایش بُوَد
۸۹- [اجر وی از سوی خدا] جنّت است | [جنّت] پُر ناز و پُر از نعمت است
۹۰- لیک اگر باشد ز اهل یمین | [او را گویند کلامی چنین،]
۹۱- [اینکه ترا رسم و ره نیک بود] | ز اهل یمین بر تو سلام [و درود]
۹۲- لیک ز گمراهان باشد اگر | ور [ز خودم مغرور] تکذیبگر،
۹٤ - ۹۳- [هدیۀ] او، آبی جوشان بُوَد | [معبر او جانب نیران بُوَد]
۹۵- بی‌شک این باشد حقّ الیقین | باسم خدایت که بزرگ است [هین]
۹٦- [حمد و ثنا آور و] تسبیح‌گوی | [در همه جا غیر رضایش مجوی]

۵۷- ترجمۀ منظوم سورۀ حدید (مدنی، ۲۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هر آنچیزی که اندر آسمانهاست | و یا اندر زمین آن را بُوَد جا
[همه] تسبیح‌گوی کردگارند | و او پیروز و فرزانه [به ماشا]
۲- ازو فرمانروایی بر سماوات | و نیز اندر زمین او [امر فرما]
نماید زنده و میراند و هست | به [هر کاری و] هر چیزی توانا
۳- بُوَد او اوّل و پایان [هرچیز] | وجود او بُوَد مخفی و پیدا
و او بر هرچه [و هر چیز هستی] | [به علم کامل خود] هست دانا

٤- بُوَد او آنکه [اندر طیّ] شش روز   زمین و آسمانها کرد برپا

سپس بر عرش مستولی بگردید   و داند [تا که از دنیای والا]

چه چیزی بر زمین وارد بگردد   چه چیزی می‌رود از آن به بالا

و آنچ آید فرود از آسمانها   و آنچ از آن رود [زی عرش اعلا]

شما باشید اندر هر مکانی   بُوَد او با شما همراه [و پویا]

به هر کاری [و هر فعلی] نمایید   [خدا] باشد [بآن [افعال] بینا

٥- و هم فرمانروایی در سماوات   و هم اندر زمین او راست [تنها]

شود گردانده بر سوی خداوند   تمام کارها [ز اعلیٰ و أدنیٰ]

٦- ز شب کاهد، بروز افزون نماید   و هم از روز بفزاید به شبها

و از اسرار کاندر سینه‌ها هست   بُوَد آگه [خدای حق یکتا]

٧- شما بر کردگار ایمان بیارید   و بر پیغمبرش [آن سان که بایا]

و از هرچیز کاندر آن شما را   نموده جانشین [خود به دنیا]

کنید انفاق، آری از شمایان   کسانی که می‌آرند ایمان [موفّا]

[و بر دیگر کسانند اهل انفاق]   کبیر است اجر آن [مردم به فردا]

٨- نیارید از چه ایمان بر خداوند؟   به حالی کان رسول او [به آوا]،

شما را داعی است، امّا نیارید   شما ایمان [به لفظ و قلب و اعضا]

بسه تحقیق ار شما ایمان بیارید   گرفته عهدتان را [ربّ مولا]

٩- و او باشد که آیاتی مُبین را   به عبد خویشتن کرده است اهدا

که تا از ظلمت [نادانی و کفر]   بَرَدتان سوی نور [علم و تقوا]

بدون شک رؤوف و مهربان است   خدا بهر شما [بیش از احبّا]

١٠- چه شد آخر که در راه خداوند   نمی‌باشید [بر نادار] بخشا؟!

به حالی کانچه میراث سماوات   و یا ارض است از ربّ است [یک جا]

و پیش از فتح [مکّه] از شمایان   [بدانید] عاملِ انفاق [و هیجا]

برابر با دگر مردم نباشد   که اینان رتبه‌ای دارند عُظما

از آنانی که بعد از فتح بودند   به انفاق و قتال [کفر کوشا]

و کلاًّ وعده‌ای نیکوی داده است   خدا بر هر دو قوم [رزم‌آرا]

و بر هر فعل کاید از شماها   بود آگه بر آن [ربّ تعالیٰ]

١١- که باشد آنکه در راه خداوند   دهد قرضی نکو [و کار بگشا]؟

برای او دو چندانش نماید   و او را ارجمند است اجر عقبا

۱۲- در آن روزی که بینی مرد و زن‌ها [که ایمان‌شان بدل بگرفته مأوا]
ز پیشاپیش آنها و زیمین‌شان شتابد نورشان [زیبا و رخشا]
بشارت بر شما امروز باشد همانا باغهایی [بس مصفّا]
که از دامان‌شان انهار جاری است و در آن جاودان باشید و پایا
به تحقیق این همان فوز بزرگ است [برای مؤمنان و اهل تقوا]
۱۳- در آن روزی که مردان منافق و زنهای منافق را [تمنّا]
بود از مؤمنان: لختی بمانید برای خاطر ما پای برجا
مگر از نورتان گیریم بهری به ایشان گفته آید بر همان پا
به پشت خود بگردید و بجویید یکی نوری [که می‌باشید جویا]
سپس مابین‌شان برپای گردد یکی دیوار و یک در [زآن هویدا]
درون سویش همه لطف است و رحمت برون سویش عذاب [و رنج و ایذا]
۱۴- ندا بر مؤمنان بدهند: آیا نمی‌بودیمتان همسو [به دنیا]؟
جواب آید: چرا، گویند: امّا، در افکندید خود را در بلایا
[برای سوء حال مسلمین بود شما را انتظار از دهر و اعدا]
درون شبهه افتادید و آمال بخود بنمودتان مغرور [و شیدا]
بر این بودید تا حکم الهی رسید [و عمرتان را بُرد یغما]
و شیطان فریبنده شما را بداد از حقّ فریب [و کرد رسوا]
۱۵- نه امروز از شما و نی ز کفّار شود بگرفته فدیه [بر خطایا]
سرانجام و سرا، بهر شمایان بُوَد نار و در آن گیرید مأوا
سرانجام بدی می‌باشد [این حال] [که بر اصحاب دوزخ شد مهیّا]
۱۶- نیامد گاهِ آن تا اهل ایمان به دل‌هاشان خشوعی گردد [احیا]؟
خشوع از یاد ربّ و آنچه نازل به حق گشته است [و گردیده است ابقا]
شبیه آن چنان مردم نباشند کز عهد قبل [وز دوران اقصا]،
کتاب آسمانی داده گشتند زمان‌شان یافت از آن پس درازا
پس آنکه سخت شد دل‌های ایشان وز آنان اغلبی را [فسق سودا]
۱۷- [بدانید این] زمین را بعد مرگش حیات [نو] خدا بنماید [اعطا]
به تحقیق آیه‌های خویشتن را کنیم از بهرتان ما آشکارا
مگر با عقل ورزیدن بیایید [حقایق را از این آیات شیوا]
۱۸- و شک نَبْوَد که مردان و زنانی ز بخشنده‌ی تصدّق و اهل [سودا]
که بر الله قرضی نیک دادند دو چندان‌شان کند [دادار یکتا]
و دارند این کسان اجر کریمی [ز سوی حقّ به دنیا و به عقبا]

۱۹- و آنانی که آوردند ایمان
به دادار و رسولانش، همانا،
ز خیل راستگویانند اینان
شهیدانِ [ره حقّ] را بُوَد جا،
به نزد کردگار خویش هستند
و دارند اجر و نور خویش [همها]
و آنانی که رو بر کفر کردند
و کذب انگاشتند آیات ما را،
شوند آن مردمان ز اصحاب دوزخ
[در آن افتند از اعلا و ادنا]

۲۰- بدانید آنکه بی‌تردید باشد
سراسر زندگی در دار دنیا،
همه بازیچه و سرگرمی و زیب
تفاخر بین‌تان [بهر مزایا]
و در اموال و از اولادتان هست
فزونی خواستن [ز اقران و اکفا]
بُوَد این بیش خواهی بر شمایان
چو آن باران [که می‌بارد به صحرا]
گیاهش بر کشاورزان خوش آید
سپس می‌پژمُرد آن [برگ خضرا]
پس آن را زرد و خُرد و ریز یابی
[و هم در آخرت این است معنا]
عذابی سخت و هم آمرزشی هست
و خشنودی دادار است [از ما]
حیات دنیوی [و زندگانی]
نباشد جز فریبی [عقل فرسا]

۲۱- به سوی ربّتان اینک شتابید
و هم بر سوی فردوس [دل آرا]
که هم چند زمین و آسمان است
[ز حیث نعمت] و [از باب] پهنا
و بهر مؤمنانِ بر خداوند
و بهر انبیا گشته مهیّا
و این بخشایش پروردگاری است
کند آن را به هرکس خواست اعطا
خدا دارای فضل بیکران است
[برای عبد شایان و مبرّا]

۲۲- [به جسم و مال] و جانهای شمایان
مصیبت می‌نیاید وارد اصلا
مگر پیش از زمانی کافریدیمش
شود [ثبت] کتابی [آن قضایا]
و از بهر خدا بی‌شبهه و شک
بُوَد آسان [حساب و حفظ و اشیا]

۲۳- که تا بر آنچه را بدهیدش از دست
نباشد بر شما اندوه [و پروا]
و بر چیزی که بخشد بر شمایان
نباشد شادمانی‌تان [به معطی]
ندارد دوست ایزد هیچ فردی
که می‌باشد ز کبر و فخر [ارضا]

۲۴- همانان که بخیل‌اند و نمایند
دگر مخلوق را بر بخل اغرا
هر آنکس روی برتابد [بداند]
غنیّ است و ستوده [ربّ اعلا]

۲۵- و قطعاً انبیاه خویشتن را
فرستادیم و با ایشان [ز مبنا]

فرستادیم [آیاتی بیانگر
و با آنان کتاب و سنجه [ایضا]

که برخیزند مردم بر عدالت
و آهن را سپس کردیم انشا

که در آن هم ستیز است و صلابت
و هم از بهر مردم منفعت‌ها

که در پایان خدا معلوم دارد
کدامین فرد اندر حال [اخفا]،

ز دین او و از پیغمبرانش
نماید یاری از روی [تولاّ]

توانمند است و پیروز است دادار
نباشد شک در این [از هیچ مرئی]

۲۶- به تحقیق اینکه ما نوح و بَراهیم
فرستادیم بر [تبلیغ و اجرا]

نبوّت با کتاب آسمانی
به هر دو دودمان کردیم ابقا

از آنها بعضِ‌شان رهیاب گشتند
و بعضی [غرق عصیان بی‌محابا]

۲۷- بیاوردیم [از بهر رسالت]
پیمبرهایمان را بعد [ابا

و از دنبال ایشان [پر هدایت]
بیاوردیم [پور مریم] عیسی

با و انجیل دادیم و بگشتیم
به قلب پیروانش رحمت افزا

و رهبانیتی را پیشه کردند
که بود آن راه و رسمی بدعت آسا

بر ایشان حکم آن ننوشته بودیم
مگر بهر رضای حقّ تعالی،

[چنان رسم و رهی را برگزیدند
و حسب ظاهرش کردند برپا]

ولی آن سان که شایان و روا بود
نکردندی حقّش منظور و مرعی

سپس بر مؤمنان شان اجر ایشان
ببخشیدیم [و بنمودیم ایفا]

و بسیاری از آنها فاسقانند
[و بر عصیان و کفران پای برجا]

۲۸- شما ای مؤمنان [خود] از خداوند
همی باشید [اندر حال پروا]

و بر پیغمبرش ایمان بیارید
که بخشاید دو چندان بر شماها

ز لطف خویش بر قلب شمایان
یکی نوری دهد تابان [و رخشا]

که با آن راه را طی می‌نمایید
[و از عصیانتان] سازد مبرّا

خدای آمرزگار و مهربان است
[برای جملگی از پیر و برنا]

۲۹- که تا اهل کتاب این را بدانند
که خود نَتوانَد بر چیزی توانا

ز فضل و بخشش پروردگاری
که بر دست خداوند است عطایا،

به هر کس خواهد ارزانیش دارد
و فضل بیکران باشد خدا را

۵۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مجادله (مدنی، ۲۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- خدای قول زنی در خصوص شوهر خویش — که با تو داشت کلام و مجادله در پیش،

و بر خدای شکایت ز حال خود می‌کرد — خدا کلام شما هر دو را به سمع آورد

چرا که [بر سخن بندگان] بود شنوا — و نیز [بر همه امر جهان] بُوَد بینا

۲- و آن کسان ز شماها که می‌کنند ظهار — به [حقّ] همسرشان، [ناروا بُوَد این کار]

[بباید اینکه بدانند] با چنین سخنان — چو مادران‌شان [هرگز] نمی‌شوند زنان

که مادران‌شان جز آن کسان نشاید بود — که زاده‌اند [از روز نخست، آن مولود]

[بدین قرار] بُوَد حرف آن کسان باطل — و آن کلام بُوَد ناپسند [و بی‌حاصل]

بدون شبهه خداوند هست بخشش‌گر — [و بر خلایق خود] مهربان [و رحم‌آور]

۳- و با زنان‌شان آنها که می‌کنند ظهار — چو باز گردند از [روی] آن چنان گفتار

به قبل از آنکه [زن و شوی] باهم آمیزند — بباید اینکه به تحریر بنده‌ای خیزند

نصیحتی بُوَد این بر شما و آنکه بُوَد — خدا به فعل شما [در تمام غیب و شهود]

۴- نبود گر که به تحریر بنده‌اش امکان — دو ماه روزه پیش از تماس را [به ضمان]

سپس اگر نتوانست، شصت مسکین را — طعام بدهد [و برجای آرد آئین را]

که تا به امر خدا و پیمبرش ایمان — بیاورند، همین است حکم ربّ [جهان]

و بهر مردم کافر به پیش خواهد بود — [از سوی داور دادار] عذاب دردآلود

۵- بدون شبهه و شک آن کسان که بستیزند — و بر خصومت ربّ و رسول او خیزند

[برای کیفر] بر سر در افتند فرود — چنانکه [بهرهٔ آباءشان هم اینسان بود]

به حقّ که نازل کردیم آیه‌هایی ما — که [مردمان را] روشنگرند و راهنما

و کافران را باشد عذاب خفّت بار — [وزان عذاب نباشد ره ستیز و فرار]

۶- به روز آنکه خداشان بر آورد ز قبور — دهد خبرشان آنکه [ز کمّ و کیف امور]

هرآنچه کرده و از یاد برده‌اند، خدای — نموده است همه قول و فعلشان احصای

خدا [ای سبحان] شاهد بُوَد [به هر کاری] — [که در حیات ز هر فرد سر زند باری]

۷- و هیچ آیا نشنیده‌ای که [ذات اله]   بُوَد ز هر چه در افلاک و ارض هست آگاه؟

و رازگوی نباشد سه تن مگر [معبود]   چهارمین نفرِ [مشرف] به آنها بود؟

و پنج تن نَبُوَد [رازگو] مگر ششمین   وجود اوست [بران جمع رازگو به یقین]

از این نه کمتر و نی بیشتر بُوَد از آن   به هر کجای به همراهشان بُوَد یزدان

به روز محشر ز اعمالشان خدا [ی جهان]   خبر دهد ز هر آنچیز [آشکار و نهان]

بدون شبهه و شک آگه است بار خدای   ز هرچه [را که به هستی رساننده در دنیای]

۸- نظر به کار کسانی نکرده‌ای آیا   که منع نجوا گشتند [لیک بی‌پروا]

به سوی آنچه که اِنها شدند رو بردند   و بر معاصی و بر شرک پای افشردند

کنند نجوا در سرکشی ز پیغمبر   و چون به نزد تو آیند [حال هست دگر]

ترا درود بگویند، آن چنان که خدای   ترا درود نگفته است آن چنان [و ثنای]

و بعد در دل گویند: از چه رو دادار   عذابمان نکند بهر این چنین گفتار؟

برای ایشان کافی است دوزخ و در آن   شوند وارد و بدسرنوشت هست [و مکان]

۹- شما که ایمان آورده‌اید بر دادار   چو رازگویی باهم کنید، از آن کار

مباد قصد شما ظلم و معصیت کاری   و بَغی و عصیان ز امر رسول او [باری]

به قصد نیکی و تقوا به نزد یکدیگر   کنید نجوا [چون اندروست حُسن اثر]

وزان خدایی پروایتان بباید بود   که حشرتان بسوی اوست [دیرتر یا زود]

۱۰- [یقین] که نجوا باشد ز سوی دیو [لعین]   که مؤمنان را سازد بدین وسیله [غمین]

و هیچ چیز مضرّ بهرشان نخواهد بود   مگر که امر بیاید ز جانب معبود

و مؤمنان به خداوند خود فقط باید   کنند جمله توکّل [چنانکه می‌شاید]

۱۱- شما کسانی کاورده‌اید ایمان [هان!]   چو در مجالس گویندتان [سخن این سان:]

که جای باز کنید [آن چنان کنید شما]   که تا گشایش‌تان آورد بکار خدا

و چونکه گفته شود: [از زمین] شوید بپا   به پا شوید که دادار از میان شما

گروه مؤمن و دانشوران برد بالای   دهد مدارج عالی [و رتبت والای]

هر آنچه سر بزند از شما خدا [ی جهان]   خبیر باشد از آن [در عیان و یا که نهان]

۱۲- شما جماعت مؤمن! چو با پیمبر [خویش] بران سرید که رازی نهید اندر پیش،
بران مقدم بدهید صدقه‌ای ز آن‌روی که پاکتر بُوَد این کار و بر شما نیکوی
نیافتید اگر هیچ چیز، بار خدای غفور باشد و هم مهربان [به حال شمای]
۱۳- [بجز علی ﷺ چو نصیب کسی نشد آن کار خطاب رفت بدیگر کسان بااین گفتار]
که خوف بود شما را ز صدقه‌ای دادن؟ به قبل از آنکه به نجوایتان در اِستادن؟
چو این چنین ننمودید ذات بار خدای گذشت کرد چنین فعل را برای شمای
کنون نماز کنید و زکات پردازید و از خدا و رسولش اطاعت آغازید
هر آنچه سر بزند از شما، خدا[ی جهان] خبیر باشد از آن [در عیان و یا که نهان]
١٤- ندیدی آیا قومی که دوستی بنمود به مردمی که به آنها خدا غضب فرمود؟
که نز شما به شمارند نی از آنِ [یهود] و آگهاله، سوگند کذبشان می‌بود
١٥- خدا مهیّا از بهر آن کسان بنمود یکی عذاب شدیدی، که فعل‌شان بد بود
١٦- تمام أیمان‌شان، اسپر بلا کردند ز راه باری، مخلوق را در آوردند
چنین کسان را باشد [برای روز شمار] [به پیش روی] عذابی که هست خفّت‌بار
١٧- نه مال‌ها و نه اولادشان بدارد باز ز کیفری که خداوندشان کند [آغاز]
کسانی این‌سان اهل جهنم‌اند [و بدان] برای دائم باشند ماندنی در آن
١٨- به روز آنکه بر آرد خدایشان از جای قسم خورند [همان مشرکین بنام خدای]
چنانکه بهر شما بودشان قسم [زین پیش] چنین کنند گمان [آن چنان کسان] با خویش
که بهر ایشان حقّی بُوَد [که جویانند] و این بدانید آنها دروغگویانند
١٩- بیافت دست بر آنگونه مردمان شیطان زدود یاد خدا را از خاطر ایشان
ز حزب شیطان باشند [این گنه کاران] و حزب شیطان بی‌شبهه از زیانکاران
٢٠- ز امر ربّ و رسولش بدون شک آنها که بر مخالفت استند [و ردّ فرمانها]
چنین کسان [که طریق خلاف پیمایند] ز مردمان فرومایه بر حساب آیند
٢١- خدای کرده مقرّر که چیرگی و [ظفر] بود از آنِ من و انبیاء من [یکسر]
و هیچ شبهه نباشد، خدا توانمند است و اینکه [غالب و] پیروز [هم خداوند است]

۲۲- تو هیچ قوم نیابی [بدین صفات و نشان] ... که بوده باشند از مردمان با ایمان

به کردگار و به روز جزای [اهل یقین] ... سپس شوند بآن مردمی [حمیم و قرین]

که با خدا و رسولش مخالفت دارند ... اگرچه از پدران [منتخب چنان یارند]

اگرچه از اخوان یا ز خاندان باشند ... [برای اینان در زمرهٔ بدان باشند]

خدای نقشی از ایمان به قلبشان بنهاد ... ز فیض خود به چنان قوم استواری داد

[و کردگار، چنین مردمان باتقوای] ... به باغهایی از آنگونه میدهد مأوای،

که نهرها بُوَد از زیر دستشان جاری ... و جاودانه بمانند اندر آن [آری]

و هم خدای از آن مردمان بُوَد خشنود ... و نیز اینان راضی [ز بخشش معبود]

و مردمی به چنین سان خدای خواهانند ... خدای خواه کسان، رستگار [پایانند]

۵۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ حشر (مدنی، ۲۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هر چیز مکسان در آسمانها دارد ... یا آنکه به [دامان] زمین دارد جای

گویند [تمام حمد و] تسبیح خدا ... پیروز و حکیم اوست [در کار شمای]

۲- این اوست که کافران از اهل کتاب ... از خانه و کاشانه‌شان آواره نمود

[اجلاء بنی نضیر از آن دژها] ... ز آغاز به رهسپاری جمعی بود

از بهر شما نبود اینگونه خیال ... کآنها [ز حصار خود] بیایند برون

[خود نیز] بر این گمان بسر میبردند ... کاندر بر امر [قهر حق بیچون]،

محفوظ و مصونشان بدارد دژها ... پس امر خدا رسیدشان از آنجای

کآن را به حساب می‌نیاوردندی ... آمد برشان فرود فرمان خدای

در دلهاشان هراس افکند [چنان] ... کآن دار و سرای خویش کردند خراب

بر دست خود و بدست اهل ایمان ... عبرت گیرید، اهل بینش! [ز عذاب]

۳- گر ترک وطن خدا برای ایشان ... تقدیر نمی‌نمود، پس در دنیا

می‌بود برای‌شان عذابی سنگین ... دارند عذاب نار [هم] در عقبا

٤- این باشد از آن جهت که سرپیچیدند — از [حکم] خداو [امر] پیغمبر او

هرکس که مخالف است با امر اﷲ — [داند] که خدا سخت بُوَد کیفر او

٥- هر چند ز نخل‌ها ز جا برکندید — یا بر سر ریشه‌هاش ماندید بپای

[آن] جمله بفرمان خداوندی بود — تا خواری اهل فسق سازد پیدای

٦- [بر صورت فیئ] آنچه را از ایشان — عاید به رسول خویش بنمود خدای

در آن نه شما بتاختید اسبان را — نی با شتران [گذر نمودید آنجای]

لیکن ایزد پیمبران خود را — می‌بخشد چیرگی به هر فردی خواست

[اما] بی‌شک خدای بر هر کاری — دارای توان است [بدون کم و کاست]

٧- از مال اهالی قُریٰ هر چیزی — [بر صورت فیئ] بهر پیغمبر خویش]

عاید بنموده است خدا، آن خداست — و [از آن] پیمبر است [وز آن هم بیش]،

خویشان و یتیمان و تهیدستان راست — و [فقرای] براه مانده [در حین سفر]

[تا خاصه اغنیا نگردد اموال] — و تا در کف ایشان نکند گردش [و مرّ]

هرچیز رسولتان دهد بپذیرید — وز آنچه که نهی کرده، گیرید کنار

پروای کنید از خدا، بی‌تردید — سخت است عذاب او [به عقبا، هشدار]

٨- [هم] بهر چنان مهاجرانی باشد — [کز مایه و مال بی‌نصیب افتادند]

از یار و دیار و مالهاشان رانده — [یا] در طلب فضل خدا بنهادند

بر [دین] خداوند و رسولش یارند — اینان از اهل صدق [در گفتارند]

٩- [هم] بهر چنان کسان که پیش از ایشان — [در شهر مدینه] در سرای اسلام

کردند توطّن [و یقین] آوردند — و آنان که نمودند به هجرت اقدام

بر جانبشان، محبّ آنان باشند — وز آنچه که دادند بآنها، در دل،

احساس نیاز [و حسدی] ننمایند — هرچند که دارند نیاز [و مشکل]

[آنان را] بر خویش مقدّم دارند — و آنگونه کسان که در امان می‌مانند،

از [شدت] آز نفس خود آن مردم — از اهل آمان [و فوز در پایان‌اند]

۱۰- و آنان که ز بعد این کسان آمده‌اند ... گویند: خدای ما! به ما رحمت آر
هم جمع برادران که پیش از ما ها ... [در مدرج ایمان بگرفتند قرار]
نسبت به کسان که اهل ایمان شده‌اند ... [در سینهٔ ما ز کینه رنگی مگذار]
بی‌شبههٔ رئوف و مهربان می‌باشی ... [بر کافهٔ مخلوق جهان، ای دادار]
۱۱- آن اهل نفاق را ندیدی آیا؟ ... آنها که بدوستانِ‌شان ز اهل کتاب
[کز دین] به سوی کفر شدندی، گویند: ... [ما را چو قرین خویش آرید حساب]
گر رانده شوید، ما بهمراه شما ... [از شهر و دیار خویش] بیرون آییم
ز امری که زیان بهر شما می‌آرد ... ما پیروی از هیچ کسی ننماییم
بر ضدّ شما جنگ اگر پیش آید ... بی‌شبهه شویم یاور و یار شمای
شاهد باشد خدا، که قطعاً آنان ... [در زمرهٔ اهل کذبشان باشد جای]
۱۲- گر رانده شود [بنی‌نضیر] از ماوا ... آنان نشوند همسفر با ایشان
ور مورد کارزار گیرند قرار ... یاری ندهندشان نفاق اندیشان
[و آنگاه که خواهند که یاری بدهند] ... [از آن مردم آواره] ننمایند ادبار
[از هیچ کسی و هیچ جایی آنان] ... آنگاه نیابند به خود یاور و یار
۱۳- بی‌شبهه شما به قلبهای ایشان ... باشید هراسناکتر از دادار
این باشد از آن سبب که آن مردم را ... [تشخیص و] تمیز می‌نباشد [در کار]
۱٤- هرگز همه با شما نجویند قتال ... جُز آنکه ز داخل قُرایی محصور،
[ور پیش شما مقاومت بنمایند] ... یا زان طرف جدارها [ی معمور]
بین خودشان ستیزه‌جویی [و قتال] ... سخت است و تو متحد بپنداری‌شان
حال آنکه قلوبشان پراکنده بُوَد ... ز آنرو که در ایشان ز خرد نیست [نشان]
۱۵- مانند گذشتگان نزدیک به خویش ... آنها که [برای کار عصیان آمیز]
کیفر بچشیدند و عذابی پُر درد، ... دارند [به پیش روی در رستاخیز]
۱٦- همچون ابلیس کاو بانسان گوید: ... کافر شو و چونکه گشت می‌گوید: [هان]
[از کردهٔ تو] منم بری و بکنار ... خُوفم ز خدا - ربّ جهان است - [به جان]

۱۷- پس عاقبت اندو چنین خواهد بود: | در آتش دوزخند هر دو حاضر
جاوید در آنند و همین است جزا | از بهر ستمگران [مشرک] آخر

۱۸- ای مردم مؤمن! از خداوند [جهان] | پروای کنید و هرکس از جمع شمای
باید نگرد، تا چه فرستاده ز پیش | [از توشهٔ کار نیک] بهر فردای
ز آنروی که بر هرچه شما بنمایید، | آگاه بُوَد بدون تردید خدای

۱۹- مانند مباشید بآن گونه کسان | کز یاد ببردند خداوند [ودود]
زین روی خدای نیز از خاطرشان | [تیمار و صلاح] آن کسان را بزدود
این گونه کسانند که نافرمانند | [در پیش اوامر خدای معبود]

۲۰- همسان نَبُوَند مردم نار و جنان | اصحاب بهشت رستگارند [بدان]

۲۱- این قرآن را اگر که ما بر کوهی | نازل بنمودیمی، بی هیچ گمان
از خوف خداوند ذلیل و خاشع | [از هم متفرق شدی [آن کوه گران]

این گونه مثل‌ها، ز برای مردم | آریم که باشند ز اندیشه وران

۲۲ ـ او هست خدایی که خدا جز او نیست | دانای نهان و آشکارا باشد
او هست [به بندگان] خدای رحمان | [او داور] مهربانِ [بر ما] باشد

۲۳ ـ او هست خدایی که خدا جز او نیست | او پادشه منزّه دور از عیب
قدّوس، سلامِ، مؤمنِ، هیمنه‌دار | پیروزِ مسلّطِ عظیمِ [بی ریب]
پاک است و فراتر است ذات دادار | از آنکه نمایند شریکش انگار

۲٤ ـ او هست خدای خالق و او باری | صورتگر [مخلوق جهانها به یقین]
اسماء نکو ازو و تسبیح‌گرش | هر چیز که هست در سماوات و زمین
پیروز [به مجموعه هستی است خدای] | فرزانه بود [به امر عالم در رای]

۶۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ ممتحنه (مدنی، ۱۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ـ ای مؤمنان اگر که شما از پی جهاد — در راه من و راه رضای من [از دیار]

بیرون شدید، خصم من و خصم خویش را — بر دوستی خود مگزینید [زینهار]

تا مهربان شوید به آنها و حال آنک — بر دین حقّ که آمدتان [از سوی خدای]،

آنها به کفرورزی [و انکار] در شدند — آواره هم رسول نمودند و هم شمای

[آخر چرا؟] که چون به خداوند ـ ربّتان — ایمان [و اعتقاد] شما را [به دل] رسید

با آن کسان [ولیک] شما را سر و سرّ است — [کار شما به مرحله دوستی کشید]

آن را که می‌کنید نهان یا که آشکار — آگاهتر [کسان] منم [از آن چنان امور]

هر کس که از شما به چنین راه می‌رود — حقّا ز راه راست گم است [و ز حقّ نفور]

۲ـ یابند دست اگر به شما خصمتان شوند — دست و زبان به بد بگشایند بر شمای

دارند دوست اینکه شما [همچو آن کسان] — ورزید کفر [و شرک به آئین و بر خدای]

۳ـ اقوامتان و جملهٔ فرزندهایتان — سودی نیاورند برای شما [به بار]

در رستخیز بین شما داوری کند — بینا به کرده‌های شما هست کردگار

۴ـ سرمشق نیکویی است براهیم بر شما — [او اسوه است و نیز] دگر یاورانشان

آنانکه داشتند بیان بهر قوم خود — [بیزاری از بتان و پرستشگرانشان]:

ما از شما و آنچه پرستید [این زمان] — جای خدای [خود] بری استیم و بر کنار

انکار می‌کنیم شما را و دائماً، — بوده است بین ما و شما کینه و نقار

تا آنکه بر خدا فقط ایمان بیاورید — جز این سخن که گفت براهیم با پدر:

قطعاً طلب کنم ز خدا بخشش ترا — بهر تو در برابر دادار [دادگر]

من صاحب اختیار نباشم به هیچ‌چیز — پروردگارا! بر تو توکّل بیاوریم

روی [نیاز] سوی تو آورده‌ایم ما — ما رهسپار جانب تو [اندر آخریم]

۵- ما را مساز دستخوش کافران، خدا! — پس در گذر ز [جمله گناه و خطای] ما

پیروزمند [بر همه کار جهان] تویی — فرزانه‌ای [به کون و مکان] ای خدای ما

۶- حقّا که از برای شما در [وجودشان] سرمشق خوب [و سیرهٔ نیکو بغایت] است

از بهر آن کسی که امیدش به کردگار هم بر فرارسیدن روز نهایت است

آن کس که رخ بتافت [بداند خدای اوست] کز مردمان بدون نیاز و ستوده [خو] ست

۷- بین شما و دیگر مردم که دشمنید با آن کسان، بسا که پدید آورد خدا

مهر و مودّتی و تواناست کردگار او هم غفور باشد و هم مهربان [به ما]

۸- آن مردمی که همرهتان از برای دین در امر کارزار نکردند یاوری

وآنکه ز [جا و] خانه و کاشانه‌هایتان آواره‌تان نساخته‌اند [از ستمگری]

پروردگار می‌نکند نهی‌تان از آنک نیکی کنید در حقشان [بهتر آن بُوَد]

رفتارتان بآنان باشد ز روی عدل قطعاً خدا محبّ عدالتگران بُوَد

۹- آنان که با شما بنمودند کارزار در کار دین و از بلد [و منزل و مقرّ]

آواره ساختند و پی راندن شما یاری بخواستند هم از مردم دگر

تنها خدای نهی نماید که آن کسان از بهر دوستی بنمایید انتخاب

وآنان که دوستی بگزینند ز آن گروه آیند جزء قوم ستمکار [بر حساب]

۱۰- ای مؤمنان اگر که زنان مهاجران آیند که مؤمنند، در آیند بر شمای

[خود] امتحانشان بنمایید و اعلم است چون [کم و کیف] باور آن بانوان خدای

مؤمن شناختید اگر آن زنان، دگر مدهیدشان به جانب کفّار بازگشت

نی آن زنان حلال بر آن قوم کافرند بر آن زنان، نه مردم کافر حلال گشت

وآن مبلغی که خرج نمودند کافران بدهیدشان و نیست شما را گنه در این،

کز بعد ردّ [مبلغ] مهریه [و صداق] از بهر همسری بنماییدشان گزین

[خود آن مباد] تا که بدامان مشرکات دست مطالبت ز پی همسری زنید

زنهایتان روند چو در نزد کافران [از آن کافران] مخارج خود را طلب کنید

وآنها هم آنچه را که هزینه نموده‌اند خواهند از شما و خود این حکم از خداست

بین شما خدای همی داوری کند پروردگار آگه و فرزانه است [راست]

۱۱- گر از شما زنی به سوی کافران رود با کافران اگر بنمودید کارزار

[وز آن کسان] نصیب شما شد غنیمتی بر آن کسان که همسرشان رفته ز اختیار،

[مردان زن برفته بر سوی کافران] هم ار ز آنچه را [که بدادند پیش از این]،

بدهیدشان [ز مال غنیمت] و از خدای پروا کنید، [آنکه شمایدش مؤمنین]

۱۲- چون مؤمنات نزد تو آیند ای رسول	تا اینکه با تو [از در بیعت] ننهند پای
[تا زین سپس] شریک نیارند بر خدا	ننهند پا [به دایره] سرقت و زنای
فرزندهای خود نکشند و به اتّهام	طفلی نیاورند و پس آنکه [از آن بتر]
نسبت همی دهندش بر دست و پای خود	در کار خیر از تو نپیچند هیچ سر
[با این شروط] بیعت ایشان قبول کن	آمرزش از خدای بانها طلب نمای
زیرا که کردگار هم آمرزگار هست	هم اوست مهربان [به همه حال بر شمای]
۱۳- ای مؤمنان شما ز کسانی که کردگار	بگرفته است خشم بر آنها [به هیچ روی]
از بهر خویش دوست مگیرید کان کسان	نومید ز آخرت به همان حالت‌اند [و خوی]
کان کافران ز [رجعت] خوابیدگان به گور	دارند ناامیدی [و جان تهی ز نور]

۶۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ صفّ (مدنیّ، ۱۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هر چیز که آن در آسمانهاست	و آنچیز که در زمین [مهیّا] ست
گویند تسبیح [ذات باری]	پیروز و حکیم اوست [آری]
۲- ای مردم مؤمن از چه گویید	چیزی که به آن عمل مجویید؟
۳- [از سوی شما] به نزد دادار	منفور بُوَد بسی [چنان کار]
کزان به زبان سخن بگویید	وندر عملش رهی نپویید
٤- قومی که به راه کردگارند	صف در صف و گرم کارزارند،
گویی چو بنای شُرب [بر پای]	[آماده ستاده‌اند برجای]
دارد آن قوم را خدا دوست	[کان قوم فدائی ره اوست]
٥- هنگام که گفت [شخص] موسای	با مردم خود که، قوم من! [های]
بهر چه مرا دهید آزار؟	حال آنکه خود آگهید [از کار]
کز سوی خدا منم پیمبر	از بهر شما کسان [سراسر]
پس چون [از حقّ] کنار گشتند	[بر این کفر دچار گشتند]
گرداند خدا قلوب ایشان	نافرمانان [و کفرکیشان]
یزدان نبرد سوی هدایت	[آنان را این بود نهایت]

٦- هنگام که [پور مریم] عیسای　　بر قوم یهود [بانگ زد های]
ای قوم یهود! بر شما من　　پیغمبرم از خدا [ی ذوالمنن]
سُتوار کننده‌ام به تورات　　کان پیش رخ من است ز آیات
من مژده دهم، به آن پیمبر　　کز بعد من [و زمان دیگر]
می‌آید و احمد است نامش　　دیدند چو معجز و کلامش،
گفتند که این [کلام] جادو است　　پیدای [نشان] سحر از اوست
٧- آنکس که دروغ بر خدا بست　　ظالم‌تر از او [دگر] کسی هست؟
حال آنکه به سوی [شرع] اسلام　　دعوت گردد [به عزّ و اکرام]
دادار نمی‌نماید ارشاد　　قومی که بُوَد ز اهل بیداد
٨- خواهند که نور [داور] آنها　　خاموش کنند با دهانها
حال آنکه فروغ خویش دادار　　کامل سازد، اگرچه کفّار،
اکراه از این [پدیده] دارند　　[خرسند نه از چنین قرارند]
٩- او باشد آنکه داشت ارسال　　پیغمبر خویش را [و در حال]
با دین بحقّ و با هدایت　　تا [بر همه ملّتی به غایت]
پیروز کند خدای، دین را　　بنماید اگرچه مشرکین را
١٠- آیا ای قوم صاحب ایمان،　　خواهید [که من به جانب آن]،
[داد و ستدی کنم اشارت]　　بنمایم‌تان ره آن تجارت،
کز کیفر دردناک [و آزار]　　بنمایدتان رها [به یکبار]؟
١١- [آن اینکه] بیاورید ایمان　　[illegible] داور، و بر پیمبر آن
گیرید به جان و ثروت خویش　　در راه جهاد [پای در پیش]
باشید اگر [ز راز] آگاه　　این بهر شماست بهترین [راه]
١٢- تا جمله معاصی شمایان　　بخشد به شما [به روز پایان]
بدهد رهتان به بوستانها　　آنجا که ز زیردست آنها
أنهار روان و خانه‌ها پاک　　در جنّت جاودان [فرحناک]
[آن را که چنین مقام نیکوست]　　این فوز عظیم هست [و از اوست]
١٣- وان [نعمت] دیگری که از اوست　　کان را دارید [جملگی] دوست:
فتحی است قریب [وین اشارت]　　در ده بر مؤمنان بشارت
١٤- ای اهل یقین [به ذات دادار]　　بر دین خدا شوید انصار
آن گونه که خواست [پور مریم]　　یاری ز حواریون [محرم]؛
اندر ره دین کردگاری　　با من چه کسان کنند یاری؟
گفتند حواریون که ماییم　　یار تو [و بندهٔ خداییم]
پس [حال چو این چنین بدیدند]　　جمعی ز یهود بگرویدند
جمع دگری در ایستادند　　بر کفر [و به شرک دل نهادند]
دادیم مدد به اهل باور　　گشتند به خصم خود مظفّر

۶۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ جمعه (مدنی، ۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هر چه که دارد به سماوات جای   و آنچه که [موجود] بُوَد در زمین

بهر خداوند نیایشگرند   [آنکه بُوَد اندکی از وصفش این]:

حکمروا، پاک [ز هر نقص و عیب]   غالب و فرزانه [به رای متین]

۲- اوست که بین عرب بی‌کتاب   از خود آن مردم پیغمبری

بعث نموده است که آیات او   خواندشان [وز نظر رهبری]

پاک کنندشان و دهد یادشان   [علم] کتاب [و حکم داوری]

حقّاً بودند ز پیش آشکار   [غرق] به گمراهی [و ناباروی]

۳- نیز دگرها که هنوز آن [امم]   می‌نشده مردم ملحق بآن

اوست که می‌باشد پیروزمند   [نیز] حکیم است [به هر فرمان]

٤- فضل الهی بُوَد این [و خدای]   می‌دهد آن را به هر آنکس که خواست

[بهر شما از سوی پروردگار]   فضل عظیم است [که بی‌منتهاست]

٥- قصّهٔ قومی که مکلّف شدند   تا که به تورات [نمایند کار]

پس ننمودند رعایت [به حقّ]   بشناسند چون [واقعه] آن حمار

[کان رود و] چند کتابش به پشت   [بی‌خبر از آنچه که دارد ببار]

وه چه بد آمد صفت مردمی   کآنها آیات خداوندگار،

کذب شمردند و نسازد خدا   اهل گنه را به هُدی رهسپار

٦- برگو: ای قوم یهودی اگر   دارید این گونه [خیال و] گمان،

کز همهٔ مردم دنیا تمام   دوست شمایید به ربّ [جهان]

آرزوی مرگ نمایید اگر   صادق باشید به گفت [و بیان]

۷- هرگز آن را نکنند آرزو   بهر عملکرد [گنه بارشان]

مردم اهل ستم [و مشرکین]   هست خدای آگه بر کارشان

۸- برگو: مرگی که گریزید از آن   باشد بر سوی شما روی آر

پس سوی دانای نهان و عیان   وا پس گردید [به پایان کار]

و آنجا بر آنچه شما کرده‌اید   آگه‌تان سازد [پروردگار]

۹- مردم مؤمن! چو برای نماز / جمعه، بپا خیزد بانگ [اذان]
زود شتابید به ذکر خدای / داد و ستد ترک کنید [از میان]
گر که بدانید، برای شما / باشد این بهتر [و برتر از آن]

۱۰- چونکه بجای آمد امر نماز / پس متفرّق شده از یکدگر
سوی ره خود شده و رزق خویش / جویید از فضل خدا [سر به سر]
یاد نمایید خدا را زیاد / فوز بیابید [از این ره] مگر

۱۱- [مردم غافل] چو خرید و فروش / یا که یکی لهو و لعب بنگرند،
[خود] متفرّق شده از یکدگر / با عجله جانب آن ره بَرند
ترک نمایند ترا ایستا / گوی [به آن قوم که بر این سرند]
کانچه بُوَد نزد خداوندگار / از لعب و داد و ستد بهترند
هست خداوند بهین رازقین / [جملهٔ مخلوقش روزی خورند]

۶۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ منافقون (مدنی، ۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- چونکه اهل نفاق می‌آیند / نزد تو [این چنین کنند اظهار]:
ما گواهی همی دهیم بر این، / که رسولی تو، از سوی دادار
و بدانند خدای کز سر حق / [illegible] اورا رسول [و کارگزار]
و خدا شاهد است کاهل نفاق / کاذبانند [بی‌شک و پندار]

۲- و قَسَم‌های خویش را کردند / سپر اندر برابر آزار
مردمان را سپس ز راه خدا / سد بگشتند و مانع رفتار
و به تحقیق آنچه را کردند / بد بُود [از نتایج و آثار]

۳- این از آنست کان چنان مردم / گرویدند [در نخستین بار]
پس از آن روبکفر بنهادند / [تا بیابند کیفر آن کار]
مُهر بنهاده شد به دلهاشان / و ندارند درک [این اسرار]

٤- به شگفت آیی از بدن‌هاشان / چون که با آن کسان کنی دیدار
و زمانی که گفتن آغازند / تو از آن جمع بشنوی گفتار
گویی الوارهای سنگین‌اند / تکیه داده به [سینهٔ] دیوار
هر صدایی [ز هر طرف خیزد] / می‌کنندش به ضد خود انگار
دشمنند آن کسان [برای شما] / بر حذر شو ز دشمن [مکّار]
لعن‌شان می‌کند خدای، چسان / رو به بیراهه اندر راهسپار؟!

۵- چون بگویندشان که پیش آیید | تا رسول خدای، استغفار،
کند از بهرتان، بگردانند | [جمله] سرهای خویش بر انکار
بنگری‌شان که روی گردانند | از سر [خود سری و] استکبار
۶- بهر آن مردمان بُوَد یکسان | مغفرت گر طلب کنی [هر بار]
یا که ننمایی [این چنین طلبی] | نکند هرگز عفوشان دادار
نکند بی‌گمان خدای ارشاد | فاسقان را [سوی ره هموار]
۷- و کسانی بُوَند این مردم | [که سخن این چنین کنند اِشعار]
بهر آن مردمی که می‌باشند | نزد پیغمبر خدا [زنهار]
هیچ [وجهی] هزینه منمایید | تا [ز اطراف او] روند کنار
حال آنکه خزانه‌های سماء | و زمین است از ایزد [غفّار]
لیک اهل نفاق را باشد | عجز از درک این [قرار و مدار]
۸- و بگویند: چونکه برگردیم | به مدینه [ز بعد این پیکار]
مردمان بلند پایهٔ [شهر] | مردم زیردست را [به فشار]
بنمایند خارج از آنجا | [illegible] حالی بُوَد [چنین پندار]
که از آنِ خدا بُوَد عزّت | و پیمبر و مؤمنان [کبار]
لیک آن مردمان اهل نفاق | نتوانند فهم این [افکار]
۹- ای که باشید صاحب ایمان | مال و اولاد خویشتن [هشدار]
نکند بازتان ز یاد خدای | [نبَرَدتان به غفلت و ادبار]
آن کسانی که رای‌شان این است | بوده باشند [بی‌شک] اهل خسار
۱۰- ز آنچه کردیم [رزق و] روزی‌تان | بنمایید بخشش [و ایثار]
پیش از آن که اجل فراز آید | بر سر هر یک از شما [ناچار]
گوید: ای کردگار از چه مرا | می‌ندادی کمی زمان و قرار؟
که توانم ادا کنم صدقه | وایم از خیل صالحان به شمار؟
۱۱- و خدای آنکه را اجل برسید | هرگزش باز پس ندارد [کار]
و خداوند راست آگاهی | به هر آنچ آید از شما کردار

۶۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ تغابن (مدنی، ۱۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- هر آنچیزی که اندر آسمانها / و یا اندر زمین باشند، آنها،
نیایشگر بُوَند از بهر دادار / [نیایش نیست جُز او را سزاوار]
از و فرمانروایی [در دو دنیاست] / سپاس او را و بر هرچه تواناست
۲- و او باشد که بنموده است موجود / شما را [وانگهی احوال این بود]:
که بعضی از شمایانند کفّار / و بعضی را بُوَد ایمان [به دادار]
و بینا هست [ذات پاک دادار] / به هر کار از شما گردد پدیدار
۳- پدید آورد [نقشی این چنین را]: / به حق [هم] آسمانها [هم] زمین را
و این سان نقشبندی بر شما خواست / و پیکرهایتان [نیکو] بیاراست
به سوی او بُوَد سیر و سرانجام / [همه آیند سوی او به فرجام]
۴- بداند آنچه را در آسمانهاست / و یا اندر زمینش [جا و مأواست]
و داند آنچه داریدش نهانی / و یا چیزی که سازیدش عیانی
ز هر رازی بُوَد آگاه دادار / که اندر سینه‌ها شد [ناپدیدار]
۵- و آیا [آن چنان مردم] کزین پیش / به کفر اندر شدند [از خالق خویش]،
نیامد بر شما آیا خبرشان؟ / [که در پایان چها آمد به سرشان؟]
عقوبت بهر کار خود چشیدند / [جزای آنچه را کردند دیدند]
[برای کرده‌ها و کفر خویش] / عذابی سخت را دارند در پیش
۶- [چنین آمد ختام کفرکیشان] / که چون پیغمبرانشان بهر ایشان،
شگرف آیات آوردند در پیش / [چنان کردند اینسان نیّت خویش]:
که آیا یک بشر خواهد که ما را / بَرَد سوی هدایت [آشکارا]؟!
پس آنگه کفر ورزیدند [و انکار] / و رخ برتافتند از سوی دادار
و ایزد بی‌نیازی کرد و بوده است / [هماره] بی‌نیاز است و ستوده است
۷- چنین پنداشتند اقوام کافر / که هرگز آن کسان مبعوث [و حاضر]،
نمی‌گردند، پس برگوی: آری / قَسَم بر کردگارم [ذات باری]
شما انگیخته خواهید گردید / سپس از هرچه [کاندر عمر] کردید
شما را باخبر سازند و این کار / بُوَد بهر خدا آسان [و هموار]
۸- پس [اینک] بر خداوند و پیمبر / و نوری کش فرستادیم [یک سر]
بگروید اهل ایمان [ز آنکه] اللّه / به هر کار [شما] می‌باشد آگاه
۹- به گاهی کز برای روز محشر / شما را گرد می‌آرد [به محضر]
بُوَد روز تغابُن [بهر کفّار / نه تنها کافران، بل بهر دیندار]
و هر کس بر خدای ایمان بیارد / و بر اعمال نیکو [ره سپارد]
زداید سیّئاتش را و آنگاه / به بستانهایی او را می‌دهد راه،
که از دامان‌شان جاری است أنهار / مخلّد اندران [با امر دادار]،
بمانند آن کسان وین رستگاری / [بسی] باشد بزرگ [از سوی باری]

۱۰- و آنانی که بُد کفرانشان کار — و [نیز] آیات ما کردند انکار
شوند اصحاب دوزخ جاودانی — چه بد باشد چنین ختم [زمانی]!
۱۱- مصیبت بر کسی ناید پدیدار — مگر با اذن [و با فرمان] دادار
هر آنکس بر خدای آورد ایمان — دل او را [خداوند جهانبان]،
نماید رهنمایی [بسر ره راست] — خدا بر هرچه [در هستی است] داناست
۱۲- اطاعت از خدا آرید برجای — اطاعت از پیمبر [نیز بپای]
ولی گر رخ بتابید [از در ما] — [بدانید این که] بر پیغمبر ما
فقط [فرمان به] ابلاغ پیام است — [پیامی کان] هویدا [و تمام] است
۱۳- [خداوندی که خالق بهر هستی است] — بغیر از او خداوندی دگر نیست
و باید اهل ایمان را به دادار — فقط باشد توکّل [بهر هر کار]
۱۴- شما کز اهل ایمان در شمارید — همانا بین زنهایی که دارید،
و هم ز اولادتان بعضی چنانند — که او بهر شماها دشمنانند
از آنان برحذر باشید و [در حال] — نمایید ار به عفو و صفح اقبال،
خدای آمرزگار [جرم افراد] — و [هم] او مهربان باشد [به آحاد]
۱۵- همانا مال‌ها و [نیز] اولاد — شما را مایهٔ فتنه [در افتاد]
و پاداش عظیم [و واجد سود] — فقط نزد خداوند است موجود
۱۶- و تا آنجا که بتوانید تقوای — بیارید از خدا [ی خویش] برجای
و [در هر حال حقّ را] گوش دارید — و طاعت [از خدا] برجای آرید
و روی آرید بر انفاق [از مال] — که بر خیر شما می‌باشد [این حال]
کسان کز آز نفس اندر امانند — هم آنان رستگاران [زمانند]
۱۷- [به طیب نفس] هرکس وام نیکو — بپردازد برای کردگار، او،
کند آن را برای وی دو مقدار — و آمرزد شما را [حق دادار]
[و ایزد قدر دان است و] شکور است — [و او با بندگان خود] صبور است
۱۸- و دانای نهان است و عیان است — و او فرزانه [هر کار جهان] است

۶۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ طلاق (مدنی، ۱۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ای پیمبر چو بخواهید [جدایی و شقاق] همسران را ز همان وقت بگویید طلاق،
که تواند که شود عدّه‌شان آغاز از آن وقت آن ضبط نمایید [به احصاء زمان]
از خدا، ربّ شما، بیم کنید، این بهتر آن زنان را ز سراشان منمایید به در
خودشان نیز نیایند به بیرون ز میان مگر آنها عملی زشت نمایند و عیان
باشد اینها [همه] احکام خدا و هر فرد، که تجاوز ز حدّ [و مرز] خدای خود کرد،
راستی را به حقّ خویش ستم کرد آنکس تو چه دانی چه بسا اینکه خدا [از آن پس]،
بوجود آورد [از بهر شما] کار دگر [وندران لطف دگر، نعمت بسیار دگر]
۲- چون رسیدند سوی خاتمهٔ عِدّه خویش [یک ره از این دو بگیرید شما اندر پیش]؛
یا به نیکویی‌شان [باز] نگهدار شوید یا به خوبی و خوشی سوی جدایی بروید
و دو عادل بگمارید ز خود بر این [رای] و شهادت را دارید بها بهر خدای
و هر آنکس ز شما را بخداوند، یقین باشد و مؤمن بر [واقعهٔ] روز پسین،
به چنین گفته‌ای اندرز شود داده به او وانکه بنموده به تقوای خداوندی رو
پس خدایش [به همه حال فرو نگذارد] راه بیرون شدنی [از ضیق] فراهم آرد
۳- و خداوند دهد رزق ورا از جایی که نمیداشت بدانجای گمان [و رایی]
و توکّل به خداوند هر آنکس بنمود [هم خداوند به هر حال] ورا کافی بود
و خدا راست سرِ رشتهٔ کارش بردست [شک و تردید در این امر نه صورت پیوست]
و به تحقیق به هر چیز نهاده است خدای حدّ و اندازه‌ای [آن سان که بر آنست سزای]
۴- آن کسانی که ز زنهای شما را [پیدا] حالت یأس ز حیض است و ازین روی شما،
گر که تردید نمایید به کار ایشان پس بدانید [سه طُهر است قرار ایشان]
و آن زنانی که بخود حیض ندیدند [آری] [حکم‌شان گشت همان طُهر ثلاثه جاری]
بارداران را فارغ شدن از حمل جنین آخر مدّت عدّه است [به تحقیق و یقین]
از خداوند هر آن فرد که پروای نمود او برایش در آسانی [درکار] گشود
۵- این بُوَد امر الهی که [ورا] سوی شمای بفرستاده و هر کس که نماید پروای،
از خداوند، گناهان ورا بزداید اجر او را [ز ره لطف] گران فرماید

۶- آن زنان را به همان جای که سکنا دارید *** در حدّ وسع [و توان جا و] مکان بسپارید
[خود] به آنان مرسانید زیانی که [مگر] *** عرصه را تنگ به آنها بکنید [از هر در]
باردارند و اگر سوی جدایی آیند *** خرجشان تأدیه سازید همی تا زایند
شیر دادند [به نوزاد] پس از حمل اگر *** مزدشان تأدیه سازید شما [سرتاسر]
پس به خوبی و خوشی رایزنی بنمایید *** بین خود [تا گره مشکل خود بگشایید]
گر که ما بین شما [هیچ] توافق نفتاد *** بدهد شیر زن دیگر [بر آن نوزاد]
۷- تا توانگر بکند خرج به مقدار توان *** و انکسی هم که بُوَد تنگی رزقش به میان،
در همان حدّ که خداوند عطا کرده باو *** [پای بگذارد و با خرج شود روبارو]
چون مکلّف نکند هیچ کسی را دادار *** جُز به قدری که نمودش ز عطا برخوردار
چه بسا [داور دادار] پس از [تنگی و] عُسر *** [بندگان را] بدهد [نعمت آسانی و] یُسر
۸- چه بسا شهر که چون مردمشان عصیانگر *** شده بودند ز فرمان خدایش [یک سر]
وز فرمان رسولانش، از آن قوم حساب *** بکشیدیم به سختی [و بدادیم عذاب]
[بنمودیم روا بهر همه آن کیفر] *** که نظیرش نبُوَد [بهر کسان دیگر]
۹- کیفر کار خود اینگونه سرانجام چشید *** و اخیر کارش [از کردهٔ خود] خسران دید
۱۰- بهر آنان بنموده است مهیّا [داور] *** هائل و سخت یکی کیفر [روز محشر]
پس شما مردم صاحب خرد و باایمان! *** بنمایید [از دادار جهان] پروا [هان]
ز انکه بی‌شبهه [و تردید] فرستاده خدای *** پند آموزی [بر عبرت و ارشاد] شمای
۱۱- آن پیمبر که بخواند به شما آن آیات *** کز خدایند و [همه] نور دِه [راه حیات]
تا کسانی که نهادند سوی ایمان رو *** و نمودند [بدنیا همه] اعمال نکو،
بَرَد از ظلمت‌ها جانب نور [تابان] *** هرکسی کاو بخداوند بیاورد ایمان
و نکوکار بشد، او را بر بُستانها *** جای بدهد که روانست ز ذیل آنها،
نهرهایی و بمانند در آن جاویدان *** راستی را که خدا رزق نکو داده بآن
۱۲- و خداوند کسی باشد کاو هفت سما *** خلق بنمود و زمین نیز بسان آنها
امر او بین [سماوات و زمین] شد نازل *** تا بدانید توان است خدا را حاصل
[و بدانید] به هر چیز محیط است خدای *** [وین احاطت بُوَدش پرتوی از دانش و رای]

۶۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ تحریم (مدنی، ۱۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- پی رضایت [بعضی] زنان خویش چرا   تو ای پیمبر بر خود کنی حرام همان،

که از برای تو آن را حلال کرده خدای؟   و حال آنکه غفور است و مهربان یزدان

۲- به راستی که [به ردّ کفاره] کرده روا   خدا برای شما کسر و نقض سوگندان

و کردگار بُوَد سرور شما [مردم]   و اوست آگه و فرزانه [بر امور پدان]

۳- و چون پیمبر، پوشیده‌وار گفتاری   نهاد با یکی از همسران خود به میان،

و [آن زن] آن سخنان را به همسر دیگر   رساند [و می‌ننمودش به نزد خود کتمان]

خدا [نبی را] آگه نمود از آن مطلب   رسول بخشی از آن بهرشان نمود بیان

ز ذکر قسمت دیگر نمود صرفنظر   خبر چو داد به [افشاگر] او بشد خواهان

وگفت کیست که آگاه کردت از این راز؟   رسول گفت که داننده [نهان و عیان]

۴- شما دو بانو، بر درگه خدای اگر   کنید توبه [با اخلاص و صدق رأی و لسان]

[که از اطاعت ربّ و پیمبرش در این]   و قلبهای شما بازگشته [از عصیان]

[خدای معصیت هر دوتان ببخشاید]   وگر برابر او [ایستید] و هم‌پیمان،

[چنین] بدانید، او را خدای دوست بود   و جبرئیل و [بهتر] کسی که با ایمان

علاوه بر [همه] اینها فرشتگان باشند   [حبیب ما را همواره یار و] پشتیبان

۵- اگر شما را بدهد طلاق، پیغمبر   بسا خدایش [جای شما و بر جبران]

به از شما به شما جانشین بگرداند   دگر زنان مسلمان و صاحب ایقان

مطیع و توبه‌گر [و بر خدا] پرستشگر   و روزه‌گیر، چه بیوه، چه بِکر دختران

۶- [و های] مردم مؤمن! نگاه میدارید   خود و کسان خود از [تفِ] آتش سوزان

که هیزمش تن مردم و سنگها و بران   نگاهبان ملکانند سخت‌خو، غضبان

خدا به هر چه دهد امرشان نه سرپیچند   کنند آنچه دهد امرشان [خدا بر آن]

۷- ای اهل کفر مخواهید عذر فعل امروز   که قدر کرده بیابید کیفر [و تاوان]

۸- و ای کسانی که آورده‌اید ایمان [هان] ... روید سوی خدا خالصانه، توبه کنان

بسا خدای شما، جُرم‌هایتان سِتُرد ... بَرَد شما را در باغهایی [از آن سان]

که نهرها ز فرودستشان بُوَد جاری ... و این [عنایت]، روزی بُوَد ز [ربّ جهان]

پیامبر و دگر مؤمنان همراهش ... فرو نمی‌نهد اندر [بلیّهٔ خذلان]

و نورشان حرکت می‌کند به پیشاپیش ... و هم بسوی یمین‌شان بُوَد [روان و دوان]

سپس بگویند: ای کردگار ما، ما را ... فروغ و نور باندازهٔ کمال رسان

ببخش جمله گناهان ما [تو ای غفّار] ... که قادری به همه کار [های خُرد و کلان]

۹- پیمبرا تو، أبا کافران و اهل نفاق ... جهاد کن و درشتی نمای با آنان

که دوزخ است در آخر سرا و مأواشان ... چه بد مسیرا و سرانجام هست از ایشان!

۱۰- خدا بباره کفّار میزند مَثَلی: ... ز نوح و لوط دو همسر [که اندران سامان]

به قید [و بند] نکاح دو عبد صالح ما ... بُدند، لیک خیانت نموده [و دستان]

و در برابر امر و عذاب [حقّ]، دو رسول ... از آندو دفع نکردند [عذاب جسم و روان]

و گفته آمد بر آن دو زن: شوید درون ... به همره دگر واردین بر [نیران]

۱۱- و هم بباره افرادِ صاحبِ ایمان ... خدا زند مَثَلی را [به متن این قرآن]

و آن زنی است [که می‌بود همسر فرعون] ... [به اوج سختی و تعذیب گفت از دل و جان]

که کردگارا در نزد خویش در جنّت ... بنا نمای برایم یکی [سرا و] مکان

رها نمای ز فرعونم وز کرده او ... و هم ز قوم ستمکار [و مشرک و نادان]

۱۲- و نیز مریم دخت [مقدّس] عمران ... که با عفاف به سر برد [و پاکی دامان]

ز روح خویش دمیدیم وانگهی بر او ... و او گرفت به سُتواری [و بدون گمان]

کتاب‌ها و سخن‌های کردگارش را ... و بود نزد خدایش مطیع بر فرمان

۶۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مُلک (مکّی، ۳۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بزرگا کسی آنکه فرمانروائیش   به دست و توانمندی او راست در کار
۲- خدایی که تا آزماید شما را   ممات و حیاتی نموده پدیدار
که تا خود کدام از شما [مردمان را]   فزونتر بُوَدحُسن رفتار [و کردار]
و پیروزمند است او [در همه حال]   و آمرزگار است [بر جُرم و غفّار]
۳- کسی کآفریده است هفت آسمان را   [یکی بر دگر] توی بر تو [و سُتوار]
و در خلقت ربّ رحمان [اصلا]   نبینی تفاوت [و تغییر هنجار]
دوباره بگردان دو چشمان و بنگر   ترا رخنه‌ای هیچ آید به دیدار؟
۴- به گردش در آورد دگر باره چشمان   شود خسته و باز ماند [ز تکرار]
۵- به تحقیق، ما آسمان فرودین   به مصباحِ اِستارگانِ [گهروار]،
نمودیم تزیین و کردیم آنها   [وسیله‌ی] رماننده‌ی دیو [مکّار]
و از بهر آنان عذابی مهیّا   نمودیم از [شعلهٔ] دوزخ [و نار]
۶- به ربّ خود آنان که گشتند کافر   عذاب جهنّم [بر ایشان سزاوار]
[مهیّا عذابست از بهر آنان]   چه فرجام سویی است! [از بهر کفّار]
۷- چو افکنده گردند آنجا [در آن حال]   همی بشنوند آن شهیق [دل آزار]
و می‌جوشد [و می‌خروشد و ایشان]   [به قعر مغاک و مکان شرربار]
۸- و نزدیک باشد که از خشم گردد   ز هم منشق و پاره‌پاره [به یکبار]
و در آن گروهی چو افکنده گردند   به آنها نمایند خُزّانش اظهار:
نیامد برای شماها نذیری؟   [شما را ندادند هشدار و انذار؟]
۹- بگویند: آری بیامد بسرِ ما   نذیری ولی ما نمودیمش انکار
نمودیم تکذیب و گفتیم چیزی   [بر این قوم] نازل نکرده است [دادار]
شما هم نباشید [در دیدهٔ ما]   بجز در ضلال بزرگی [گرفتار]
۱۰- وگویند: اگر ما کلام رسولان   شنیدیم به سمع رضایت [خریدار]
و یا با خِردورزی‌اش یافتیمی   نبودیم ز اصحاب نار [و چنین خوار]
۱۱- بُوَد لعنت حقّ باصحاب دوزخ   که بر جرمِ خود می‌نمایند اقرار
۱۲- همانا کسانی که اندر نهانی   ز بیم خداوندشان باشد [آثار]
ز آمرزش وز اجر عظیمی   بگیرند سهم و نصیبی [سزاوار]

۱۳- سخن‌تان چه پنهان، چه افشا نمایید
بُوَد او ز اسرار دلها خبردار

۱٤- کسی کافریده است، دانش ندارد؟
که باریکبین است و آگه [ز اخبار]؟

۱۵- کسی باشد او کاسمان و زمین را
برای شما رام کرده است [و هموار]

به اطراف و اکناف آن پس بگردید
تناول نمایید رزقش [به مقدار]

به فرمان او هست [و در پیشگاهش]
قیامت، [که مخلوق گردند احضار]

۱٦- از آنکس که در آسمان است آیا
شما ایمنید [اینکه آن حق جبّار]،

فرو بر دل خاک سازد شما را
به حالی که لرزد بناگاه [و بسیار]

۱۷- و یا ز آنکه در آسمان است ایمن
که بر سر فرستد [و سازد گرفتار]،

شما را به شنبادی وزودانید
که چون است انذار من [با گنه‌بار]

۱۸- به تحقیق آن مردم پیش از ایشان
به تکذیب [آیات] کردند رفتار

پس [اینک نگر تا که از جانب ما]
بر ایشان چه سان بود تعذیب [و آزار]

۱۹- فراز سرخویش مرغان ندیدند
گشایند بال و ببندند [هر بار]؟

نگه‌شان ندارد بجز حق رحمان
و بیناست [بر هر چه شیئ است و دیّار]

۲۰- و یا کیست کاندر برِ [ربّ] رحمان
شما را سپاه و شود یاور و یار؟

نباشند آنانکه گشتند کافر
بجز در غرور و توهّم در افکار

۲۱- و یا کیست آنکس که روزی او را
اگر بازگیرد [خدای جهاندار]،

شما را دهد رزق و حق اینکه آنان
به عصیان و نفرت نمایند اصرار

۲۲- و آیا کسی کاو فتاده است بر روی
و ره می‌سپارد [به حال] نگونسار،

بود مهتدی‌تر؟ و یا آنکسی کاو
بُوَد مستوی بر ره راست سیّار؟

۲۳- بگو اوست آنکس که خلقت نموده است
شما را و داده است [اسماع و ابصار]

و نیز آفریده است دلها شما را
چه کم شکر [نعمت] گزارید [زنهار]

۲٤- بگو: اوست کاندر زمین خلقتان کرد
و در نزد او حشرتان هست [و دیدار]

۲۵- و گویند آنها: اگر راست گویید
کی این وعده خواهد رسیدن [به انظار]؟

۲٦- بگو: من فقط منذرم آشکارا
بُوَد علم [آن] با خداوند [دادار]

۲۷- چـو نـزدیک بـبینند کـفّار آن را   شـود چـهره‌هاشان [سیه‌فام و] غـبار
بـه آنـان شود گـفته: ایـن است چیزی   کـه بـخواهید آن را شـتابان طـلبکار

۲۸- بگو: بـنگرید [ایـن] مـن و هـمرهانم   هـلاک ار نـماید خـداونـد [قـهّار]،
و یـا آنکـه مـا را یکـی رحـمت آرد   چـه کس مـی‌توانـد کـه از بـهر کـفّار،
فـراهـم نـماید پـناه [و امـانی]؟   ز [قـید] عـذابـی الیم و [گـرانـبار]

۲۹- بگـو: او بُـوَد ربّ رحـمان و بـر او   بـیاورده بـاشیم ایـمان [و اقـرار]
و بـر او تـوکّل نـماییم [دایـم]   بـزودی [بـیاید ایـن درک و پـندار]
کـه تـا خود کـدامین کسی [از شماها]   بـه گـمراهـی آشکـار است [رهـوار]

۳۰- بگـو: بـنگرید ار کـه آب شـماها   رود بـر زمـین [و شـود نـاپدیدار]،
کـه آب روان را بـرای شـماها   [بـروی زمـین] بـاز آرد [دگـر بـار]؟

۶۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ قلم (مکّی، ۵۲ آیه)

۲-۱- نـون قسم مـی‌خورم بـه‌خامه و هـرچیز   [بـا قـلم آن را بـه صـفحه‌ها] بـنگارند
ـ بـر اثـر لطـف داورت ـ تـو نـباشی ـ مـجنون، [قـولی کـه اهـل کـفر بیارند]

۶-۳- بهر تو اجری بدون منّت [و کـاهش]   بـاشد و دارای خُـلق و خـوی کـرامی
تـا کـه کـدام از شـما دچـار جـنونید   زودا بـبینی و بـنگرند [تـمامی]

۷- شـبهه نـباشد کـه هست ربّ تـو اعـلم   بـر هـمه آنـان کـه از رهش بـه کـنارند
[نـیز] بـر آن مـردمی کـه یـافته راهـند   [سـوی ره مسـتقیم، راهسـپارند]

۹-۸- پس تو مکن پیروی ز مـردم مـنکر   ز آنکه بـدارنـد دوست تـا تـو بـه ایشان،
سازش و نرمش نشـان دهـی و از آن پس   بـا تـو بگـردند نـرمخوی [چـو خـویشان]

۱۱-۱۰- هـر کـه فـرومایه است و بیهده سوگند،   یـاد نـماید، ز پـیرویش تـو بگـذر
و آنکه سخن‌چین [و رهرو است در این راه]   نـیز بُـوَد عـیبجوی [مـردم دیگـر]

۱۳-۱۲- و آنکه بُوَد سدّ [راه] خیر [و نکویی]   نـیز تـجاوزگر است و [نـیز] گـنه‌کـار
و آنکه خشن‌خوی و بعد ایـن هـمه بـاشد   پست نـهادی [ز قـوم و تـیرهٔ اشـرار]

۱۵-۱٤- چونکه ز آیات مـا تـلاوت گـردد   ز آنکـه بُـوَد مـالدار و صـاحب اولاد،
[بشنود و] گوید این [فسون و] فسانه است   مـانده ز پـیشینیان [بـه خـاطره و یـاد]

۱۷ ـ ۱٦- زود بُوَد تا بعینی‌اش بگذاریم   ما انسری را [جدا نگشتنی از آن]
ما آنها را به آزمون بکشیدیم   آن سان کز چند با غدارِ [به سامان]
۱۸ - چونکه [به قید] قسم به چیدن میوه   عزم نمودند بهر [مزرع صنعا]،
تا که بگاهان زنند دست بدانکار   «گر که خدا خواسته» را نگفتند آنجا
۱۹- پس به شبانگه ز سوی ربّ تو برزد   [طرفه] بلایی بباغ و آنان در خواب
۲۱ ـ ۲۰-گشت چو خاکسترِ سیاه [همه باغ]   هم را خواندند [بی‌خبر] سحر [ارباب]:
۲۲-گرکه شما میوه‌چین بستان هستید   وقت سحر سوی باغ خویش [بپوئید]
۲۳- پس به ره باغ رهسپار و بگفتند: نرم و ملایم، [به هم، کلام بگوئید]
۲٤- [آرام آرام گفتگو بنمایید]   تا که مبادا یکی فقیر [تهیدست]،
نزد شما آید [و سؤال نماید   ساکت و آرام اگر شوید روا هست]
۲۵- وقت سحر رهسپار باغ بگشتند   [بهر مساکین] به [زجر و] منع توانا
۲٦- باغ [سیه سوخته] به چشم چو دیدند   گفتند: از راه گم شدیم [همانا]
۲۷- نه، نَبُوَد بهره [و نصیبی] برما   لیک‌ترین‌شان بگفت [باغم و با آه]:
۲۸- پیش‌تر از این نگفته بودم تسبیح   از چنه نگوئید ذکرِ «اِن شاءالله»؟
۲۹-گفتند: اری خدای ماست منزّه   ما [به حق خویش] بوده‌ایم ستمگر
۳۰-از پی این گفته بهر سرزنش هم   [آیتی سوی آن رفت و او بجانب دیگر]
۳۱-گفتند انگاه وای وای که بودیم   [در بر پروردگار خویش] به عصیان
۳۲- خود چه بسا کردگار بهتر از آن [باغ]   ما را سازد عطای در عوض آن
[پس] به سوی کردگار خویش گراییم   [اینک ما را گرایش است به داور]
۳۳- هست عذاب این چنین و کیفر اخری   درک اگر داشتند، بود گرانتر
۳٤- هست ز تقواییان به نزد خداشان   باغ و بساتین و ناز و نعمت [بسیار]
۳۵- ما بشماریم [توده‌های] مسلمان   آیا مانندِ مردمان گنه کار؟
۳۷ ـ ۳٦- چیست شما را؟ چسان کنید قضاوت؟   یا که شما را در اختیار کتابی است؟
۳۸- تا که در آن بنگرید و هر چه بخواهید   بهر شما اندارن نصیب [و حسابی است]
۳۹- یا که میان شما و ماست عهودی   کسان بُوَدش حکم تا قیامت پایا؟
پس ز برای شما بُوَد همه، هرچیز   حکم کنید [اندر آن قضایا] آیا؟
٤۰- پس تو از ایشان بپرس تا که کدامین   کافل این امر هست [از سر تضمین]؟
٤۱- یا شرکایی برای ایشان باشد   پس سخن آن کسان [بباره اینکار]،
گر که درست است [و بر اساس صداقت]   جمله شریکان خود نمایند احضار
٤۲- روزی کاید [بسبار هول] قیامت   دعوت گردند بهر سجدهٔ [دادار]
لیک توان [از برای سجده] ندارند   [می نتوانند کرد بندگی اظهار]

۴۳- خفته فرو دیدگانشان همه از بیم ... مانده ز خواریِ‌شان غبار برخسار
این سان دعوت به سجده چونکه شدندی ... بودند آنان ز تندرستی [سرشار]
۴۴- پس تو مرا با کسان که کذب بخوانند ... این سخن [و این حدیث] اکنون بگذار
تا که سبک آنچنان که خویش ندانند ... زود بگیریم‌شان [به کیفر دادار]
۴۵- مهلتشان می‌دهم [که در حق آنها] ... سخت بُوَد چاره‌جویی من و سُتوار
۴۶- یا تو مگر اجرتی بخواهی ز آنان ... باز [فشار] غرامت اندر گرانبار؟
۴۷- یا مگر [اسرار] علم غیبی دارند ... وان [دانش] را بقید کتب درآرند؟
۴۸- پس تو شکیبای باش و منتظر آن ... تا که شود حکم کردگار تو صادر
هم تو بسان انیسِ ماهی [یونس] ... می‌نشو آنسان که او به ظلمت [قاهر]
خشم فرو برده و ندای بر آورد ... [وز سوی ربّش نجات خویش طلب کرد]
۴۹- نعمتی از کردگارش ار ننمودی، ... یاری از آن [دچار حادثه و درد]،
طرح شدی بر زمین [قفر و تباهی] ... وانگه شایانِ بر ملامت [هر فرد]
۵۰- لیک خداوندش انتخاب نمودش ... وانگه بر جمع صالحان بفزودش
۵۱- قرآن را چونکه کافران بشنیدند ... با چشمان‌شان قریب بود که آزار،
بر تو رسانند و این کلام بگفتند ... او مجنون است و نیست شبهه [در اینکار]
۵۲- حالی کان از برای خلقِ جهانها ... نیست بجز [آیت دلالت و] تذکار

۶۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ حاقّه (مکّی، ۵۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- حاقّه، چبود حاقّه [و معنای آن]؟ ... تو چه داری آگهی [از این بیان]؟
۴- هم شدند عاد و ثمود [از پیش‌تر] ... آن به هم کوبنده را تکذیبگر
۵- شد هلاک آنگاه [آن قوم] ثمود ... زانکه خود عامل به طغیان گشته بود
۶- [قوم] عاد امّا ز بادی سخت و سرد ... گشت [معروض] هلاک [و رنج و درد]
۷- هشت روز و هفت شب دنباله داشت ... کان [بلا را] بر سر ایشان گماشت
بینی آن مردم در افتاده ز پای ... همچنان خُرما بُنِ کنده ز جای
۸- هیچ آیا از چنان مردم اثر ... می توالی دید [در عالم دگر]؟

۹- بعد، فرعون [و دگر خلقی که بود] — پیش از [فرعون] در [شهر] وجود،
نیز [وارون شهرها و اهل آن] — پیش آوردند طغیانها [گران]
۱۰- بعد، از پیغمبر دادار خویش — [راه] عصیان چونکه بگرفتند [پیش]،
پس مواخذ شد بر آنها کردگار — اخذتی سنگین و سخت [و مرگبار]
۱۱- ما، شما را، سیل چون طغیان نمود — داخل کشتی نشانیدیم [زود]
۱۲- تا که آخر، ما بدادیمش قرار — پندآموز شما [در روزگار]
گیرد آن را گوشهای پندگیر — [وانگهی از آن شود عبرت‌پذیر]
۱۳- نفخه واحد دمیده چون به صور — گردد [از فرمان دادار غفور]
۱٤- پس، زمین و کوهها برداشته — روی هم کوبیده و انباشته،
۱۵- می‌شوند و در چنین روزی بپا — گشت خواهد واقعه‌ی [روز جزا]
۱٦- بعد از آن بشکافد از هم آسمان — سست پیوندی است [اندر آن زمان]
۱۷- پس ملائک در حواشیِ سما — هر یکی [در خدمت] استاده بپا
هشت تن در آنچنان روز [حاملند — بهر عرش کردگارت حاملند]
عرش ربّت را فراز آن ملک — منتشرند [آن هشت حمّال فلک]
۱۸- عرضه بر دادار گردید آن زمان — هیچ رازی تان نمی‌ماند نهان
۱۹- هر کرا دادند بر دست یمین — نامه، [شادمان] گوید چنین:
پیش آیید و بخوانید [این بیان] — نامهٔ اعمال من را [با لعیان]
۲۰- با یقین دانستمی دیدار خویش — [با حساب و] با کتاب کار خویش
۲۲- ۲۱- پس، بُوَد او را حیاتی دلپسند — در [فضای قدس]، فردوس بلند
[در بهشت عالی [پروردگار] — کش [به حدّ] دسترس باشد ثمار
۲٤- [با بهشتی‌ها بگویند این چنین] — بهر کردار گذشته [در زمین]
با گوارائی ازین [خوان حلال] — هم خورید و هم بیاشامید [حال]
۲۵- لیک آنکس را که بر دست یَسار — نامه‌اش داده شود، [اندوهبار]
گوید او: بر دستم، [این روز حساب] — کاش داده می‌نگشتی این کتاب!
۲٦- تا نمی‌دانستم اندر این کتاب — خود چه باشد از برای من حساب
۲۸ـ ۲۷- کاش [مردن] فیصله بخشیده بود — ثروت و مالم، مرا ناداد سود!
۲۹- [گوید آنکه با همه افسوس و آه]: — از کف من رفت [جاه و] دستگاه
۳۰- [بعد از آن گویند]: او را دستگیر — کرده و آرید در بندش [به زیر]
۳۱- [چیست بعد از دستگیری حاصلش]: — می‌کشید او را به دوزخ واصلش
۳۲- پس به زنجیری در آریدش به بند — کان بُوَد هفتاد ذرع [اندر بلند]
۳۳- چونکه ایمان بر خداوند عظیم — او نمی‌ورزید [ایمانی صمیم]
۳٤- یا که بر اطعام [فرد] بینوا — هیچ تحریضی نمی‌کرد [او روا]

۳۵- حالیا امروز اندر این مکان دوستی او را نباشد [مهربان]

۳۷ - ۳۶- غیر زردابه نه خوردی در میان کان نباشد جُز غذای خاطیان

۴۰ - ۳۸- پس بآن چیزی که آریدش به دید هم بدان کز چشم‌هاتان ناپدید

می‌خورم سوگند کان [نامه‌ی بلند] هست بر قول رسولی ارجمند

۴۱- نیست قول هیچ شاعر [آن بیان] [وه] چه اندک آورید ایمان به آن!

۴۲- نیز نَبوَد کاهنی را آن کلام [وه] چه کم گیرید پند از آن [پیام]!

۴۳- آن یکی تنزیل می‌باشد [متین] از سوی [دادار] ربّ العالمین

۴۷ - ۴۴- گر سخن‌هایی بما بستی چنین می‌گرفتیمش سپس دست یمین

قطع کردیمش [نیاط قلب، زود] وز شما او را مدافع می‌نبود

۴۹ - ۴۸- پند آموزی است آن بر متّقین [لیک] ما دانیم این را با یقین،

[همچنان] بین شماها [سربسر] پس فلان گردد مردمی تکذیب‌گر

۵۰- از برای خیل کفّار [آن پیام] مایه رنج است [و اندوه تمام]

۵۱- [وز برای مؤمنین و متّقین] هست قطعاً [معنی] حقّ الیقین

۵۲- پس بنام ربّ خود، ربّ العظیم [حالیا] تسبیح‌گو [سبحِ صمیم]

۷۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ معارج (مکّی ، ۴۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- خواهنده‌ای عذابی رخ دادنی طلب کرد کز بهر قوم کافر نی دافعی است [در کار]

۴ - ۳- از جانب خداوند [آن ربّ] ذی المعارج خیل ملائک و روح روزی که سوی دادار

۴- گیرند عروج و آن روز، پنجاهزار سال است [اندر حساب دنیا مقیاس آن نگهدار]

۷ - ۵- کن پیشه صبر نیکو، کانان ز دور بینند آن را و ما، ز نزدیک بآن کنیم دیدار

۹ - ۸- روزی که‌چون فلز بگداخته سماءاست مانند پشم رنگین گردد [تمام] کُهسار

۱۰- پرسش نمی‌نماید از حال اقربایش فردی حمیم [آنجای، چون خود بُوَد گرفتار]

۱۲ ـ ۱۱- برهم نموده‌گردند [وز بعد دیدن هم] / [اینگونه] آرزویش با خود کند گنهکار:

با فِدیه پسرهاش، با همسر و برادرش / [ای کاشکی] ز کیفر خود را شدی خریدار

۱۳- هم اهل و دودمانش [کاندر حیات دنیا] / دادند نظم و سامان [بر زندگیش بسیار]

۱۴- [ایضاً] هرآنکسی کاو، اندر زمین مقیماست / وانگه رهاش سازد [از آن عذاب و آزار]

۱۶ ـ ۱۵- حاشا، که هست آن نار، دارندهٔ زبانه / هم بر کَنَد پوست از کلّه‌ها [ی فجّار]

۱۷- خواند هر آنکسی را کاو پشت کرده [بر حقّ] / [و آن فرد را] کز ایمان بنموده است ادبار

۱۹ ـ ۱۸- و آنکس که مال اندوخت، پس جابجاش بنمود / شد خلق آدمیزاد، بی‌شبهه [غیر صبّار]

۲۱ ـ ۲۰- شرّی رسد چو بر او، بی‌تاب [و توش] باشد / خیری رسد چو بر او، منّاع هست [و خوددار]

۲۳ ـ ۲۲- غیر از نماز خوانان، و آنان که بوده باشند / اندر نمازهاشان پیگیر [و مستمرّوار]

۲۵ ـ ۲۴- و آنان که هست معلوم، حقّی بمال ایشان / [بهر] سائل و [نیز] محروم [آبرودار]

۲۷ ـ ۲۶- وان مردمی که باور دارند بر قیامت / و آنان که از خداشان خائف [ز کیفر و نار]

۲۸- بی‌شبهه کیفری کز سوی خدای‌شان است / [ایمن و امان نباشد در عین آن پدیدار]

۲۹- وان مردمی که باشند [پیوسته] پاکدامان / جز با زنان خودشان [یا آنکه حسب رفتار]

۳۰- آنها که بوده باشند ملک یمین ایشان / کسان را نکوهشی نیست [در شرع و عرف و افکار]

۳۱- و آنان کزین فراتر رفتار می‌نمایند / اهل تجاوزند [و سوی حرام رهوار]

۳۲- و آنان که بر امانات اهل رعایت استند / بر عهدهای خود نیز راعی بُوَند [و سُتوار]

۳۳- و آنهاکه بر شهادات [کان را به عهده گیرند] / استند پای برجا [تا حق رسد به حقّدار]

۳۵ ـ ۳۴- وان بر نمازهای خود [حافظ و] مراقب / اینان به باغهایی اکرامشان [سزاوار]

۳۶- کفّار را چه آمد بر سر که جانب تو / آیند با شتاب [و گردیده خائف و خوار؟]

۳۷- از سوی راست [جمعی] وز سوی چپ [گروهی] / [از یکدگر جُدا و بی‌نظم و غیر هموار]

۳۸- هر فرد را از آن جمع باشد طمع که [آخر] / داخل شود به جنّت [آن جایگاه ابرار؟]

۳۹- حاشا، [بقدرت خود] ما خلق‌شان نمودیم / از آنچه را که باشند [از وضع آن] خبردار

۴۰- سوگند می‌کنم یاد بر ربّ خاوران و بر ربّ باخترها، ماییم [صاحب اقتدار]
۴۱- بر اینکه جانشینِ این مردمانِ [امروز] بهتر کسانی آریم، عاجزنه‌ایم [و ناچار]
۴۲- بگذارشان پس اینک تا غوطه‌ور [بباطل] مانند وگرم بازی، تا روزگار دیدار
تا [روز وصل خود را] بینند [آنچه زین پیش] شد داده وعدهٔ آن [در آیه‌ها و آثار]
۴۳-۴۴- روزی که سر برآرند از گورها شتابان بر [منبع] بُتان‌شان گویی بُوَند [فرّار]
[از بیم]، چشم‌هاشان برهم فرو فتاده بر چهرشان نشسته گرد و غبار ادبار
این است [مردمان را] روزی که وعدهٔ آن دادند [و بی‌اثر ماند آن جمله نزد کفّار]

۷۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نوح (مکّی، ۲۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- نوح را ما روانه بنمودیم، سوی قومش [بر این مرام و مُراد]
که به قومت همی بده انذار پیشتر ز آنکه رنج [و درد زیاد]
اوفتد از عذابشان بر سر [بنتیجه ازاء معاصی و افساد]
۲- گفت: قوم منا! [بدانید این] دهم انذارتان [ز شرک و عناد]
و منم منذر از برای شما [آشکارا] [برای دفع فساد]
۳- که خدا را کنید اطاعت و زهند و اطاعت ز من شما را باد
۴- تا گناهانتان بیامرزد و به حدّ سرآمدی میعاد،
باز پس دارد او شمایان را [تا که ارواحتان بَرَد ز اجساد]
زانکه این را اگر به درک آرید اجل، از سوی کردگار عباد،
چون فرا میرسد [به هیچ طریق] نشود وقفه اندران [ایجاد]
۵- گفت پروردگارا من خواندم قوم خود روز و شب [پی ارشاد]
۶- لیک هر دعوتی که من کردم هیچ غیر از گریزشان نفزاد
۷- هرچه دعوت کنم من از ایشان تا بیامرزی آن چنان افراد،
همه بسر گوش‌ها نهند انگشت تن به تن‌پوش‌ها نهان [ز الحاد]
پای [در کفر خویش] می‌فشرند سخت مستکبرند [و تند نهاد]
۸- و همانا دوباره و علناً خواندم آن قوم را [سوی ارشاد]
۹- پس از آن هم عیان و هم به نهان گفتم [آن سان که کرد باید یاد]
۱۰- گفتم آنکه ز ربّ خود خواهید مغفرت [بهر جرم شرک و عناد]
که بُوَد او به راستی [و یقین] ربّ آمرزگار [و بی‌انداد]

۱۱- تا که باران [نافع و] پی گیر   بهرتان ز آسمان کند [ایراد]
۱۲- و شما را به بخشش اموال   و پسرهایتان دهد امداد
باغها بهرتان پدید آرد   [همچنین] جویبارها [ی زیاد]
۱۳- بیمتان نیست از بزرگی [او]؟   [پس] شما را چه حالتی افتاد؟!
۱۴- وین به حالی بُوَد که گوناگون   [او] شما را نموده است ایجاد
۱۵- و تدبّر نکرده‌اید چسان   آفریده است کردگار [جواد]،
[طاق] هفت آسمان تو در توی   [هر یکی را بدیگری بُنیاد؟]
۱۶- ماه را در میانه‌ی آنها   پرتو افشان نمود [و جا بگشاد]
چون چراغی [فراز عالم خاک]   [قرص] خورشید را [ضیا بفزاد]
۱۷- و شما را خدای چون علفی   از زمین [هست کرد و] رویش داد
۱۸- پس شما را بآن دهد رجعت   هم برآرد دوباره‌تان [ز مهاد]
۱۹- گسترانیده است [فرش] زمین   [زیر پای شما] خدا [ی عباد]
۲۰- تا بآن شاهراههای وسیع،   راه یابید [راحت و آزاد]
۲۱- نوح گفتا: خدای [من] نشدند   [هیچ] آنان به امر من منقاد
پیرو امر آن کسی گشتند،   که به فرزند و مال [و ملک زیاد]
هیچ چیزی بجز زیانکاری   حاصلش نی و [مابقی بر باد]
۲۲- پس نمودند مکر، مکر بزرگ   [اکبرشان را نبود حدّ و عِداد]
۲۳- پس بگفتند: هیچگاهی دست   نه ز اربابتان کشیدن باد،
نه ز «وَدّ» و «سُواع» یا که «یَغوث»   نیز «یَعوق» وز «نَسر» [از بنیاد]
۲۴- و فراوان کسان که [آن مردم]   دور کردند [از صلاح و وداد]
و به اهل ستم اضافه مکن   غیر گمراهی [و تباهی زاد]
۲۵- به مجازات آن گناهانشان   غرق گشتند و پس به نار [وَقاد]
بُرده گشتند و در برابر حقّ   یاوری می‌نیافتند [و عماد]
۲۶- نوح گفت: ای خدا! بروی زمین   کسی از کافران منه [به بلاد]
۲۷- ز آنکه باقی اگر گذاری‌شان   بندگانت [برند سوی فساد]
و بجز فاجران کافر کیش   می‌نیارند بار [نسل و نژاد]
۲۸- پدر و مادر مرا و مرا   و هر آن مؤمنی که پای نهاد،
به سوی خانه‌ام ببخشایش   همه مؤمنان [بیامرزاد]
هیچ نفزا به اهل [شرک و] ستم   جز تباهی [تو ای خدای جواد]

۷۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ جنّ (مکّیّ، ۲۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بگو که وحی به من شد [ز جانب رحمان] / که جمعی از جنّ دادند گوش بر [قرآن]

سپس بگفتند آری [ز قول ربّانی] / شنیده‌ایم [همانا] شگرف قرآنی

۲- و ما بآن گرویدیم [و صاحب باور] / کـه ره نُماید سوی هدایت [از هر در]

و هیچگاه کسی را شریک ننماییم / بربّ خویش [وَ بر شرک پای نگشاییم]

۳- بحقّ که شأن خدامان بُوَد بلند [وسدید] / نه زاده‌ای است [خدا را] نه همسری بگزید

٤- و بود، کم خردِ ما که در حق دادار / سخن پریش همی گفت [و حرف ناهنجار]

٥- و بود باور ما اینکه جنّ و یا انسان / دروغ در حقّ خالق نیاورد به زبان

٦- و مردهایی از بین اِنس [این کردند] / به مردهایی از جنّ پناه می‌بردند

[و چسونکه آدمیان این طریق پیمودند] / [به این رویه] به طغیان‌شان در افزودند

۷- و نزد [طائفهٔ جنّ] گمان بران می‌بود / چنانکه بهر شما این گمان بُوَد موجود

که هیچ فرد ز مخلوق را خدا [ی غفور] / [به حشر یا به رسالت] نمی‌کند محشور

۸- و ما همانا جُستیم آسمان را پس / بیافتیم در اطراف آن فراوان کس

ز حارسان [وز حفّاظ سخت در اکناف] / و تیرهای شهاب [ستاده در اطراف]

۹- و اینکه ما به مقاعد بُدیم بنشسته / [به استراق] سخن گوش [هوش] پیوسته

کنون هرانکه در آنجای گوش بنشیند / یکی شهاب [درخشان] کمین خود بیند

۱۰- و ما [درست] ندانیم بهر اهل زمین / اراده گشته [همی] شرّ [شان بُوَد به کمین؟]

و یا که در حقّ ایشان خدایشان این خواست / که رهنمون‌شان گردد بجانب ره راست؟

۱۱- و بین ما [بوجود آمده است هم صالح] / و هم بجز آن [یعنی که فرقهٔ طالح]

[از اینقرار بما چونکه بنگری، اکنون] / رونده‌ایم سوی راههای گوناگون

۱۲- و ما یقین بنمودیم در زمین ز خدای / به هیچ روی گریز وگزیر نیست بمای

۱۳- چو استماع نمودیم ما [پیام] هُدیٰ / بآن [همی] گرویدیم [و راه بسار خدا]

هرانکه ایمان بر کردگار خود آرَد / نه بیم نقصان، نی خوف از ستم دارد

۱۴- و اینکه جمعی از بین ما مسلمانند
و جمع دیگر بر راه کژ [شتابانند]

پس آن کسان که باسلام روی آوردند
به [شاهراه] هدایت [یقین که] ره بردند

۱۵- و آن کسان که براه کژند [رهرو چُست]
برای آتش دوزخ چو هیزمند [درست]

۱۶- و چون [به مذهب بیهوده] پای افشارند
ز آب [و نعمت] بسیار بهره‌ها دارند

۱۷- [و آب و نعمت وافر کنیمشان حاضر]
برای آنکه کنیم آزمونشان آخر

ز یاد ربّ خود آنکس که دل بگرداند
خداش سوی عذابی الیم می‌راند

۱۸- همه مساجد از آنِ خدای باشد [و بس]
مخوان برای پرستش به جنب [خالق] کس

۱۹- و بود اینسان چون عبد کردگار [کریم]
[محمّد ﷺ] از جا بر شد به طاعت [و تعظیم]

[بر او، جماعت حاضر شدند از هر در]
و رفت تا که بریزند مردمش بر سر

۲۰- بگو: فقط به نیایش خدای خود خوانم
و هیچ فرد شریک خدا [نمیدانم]

۲۱- بگو: مرا نه به کف هست اختیار زیان
برای جمع شما و نه [اذن بر] سامان

۲۲ـ بگو که هیچ کسی نیست تا مرا گاهی
دهد برابر خالق پناهی [و راهی]

و هیچ گاهی [من نیستم که بر له خویش]
جز او پناه و ملاذی بیابم [اندر پیش]

۲۳- [در اختیار ندارم] مگر یکی پیغام
ز سوی حضرت حق و یکی رسالت [تام]

و از خدا و پیمبر هر آنکه پیچد سر
از اوست آتش دوزخ، در آن بُوَد یک سر

۲۴- و هر چه وعده گرفتند [تا خبر باشند]
رسد زمانی کان را نظاره‌گر باشند

و زود باشد دانند سُست یاورتر،
که باشد و چه کسی را قلیل‌تر لشکر

۲۵- بگو: ندانم آیا هر آنچه را به شمای
ز وعده داده شد [از سوی داور یکتای]

قریب باشد، یا کردگار من بر آن
قرار داده یکی موعدی [به طول زمان]

۲۶- و اوست واقف راز نهانی [و اللّه]
ز غیب خویش کسی را نمی‌کند آگاه

۲۷- مگر رسولی کان را پسندد و [آنگاه]
به پیش و پشت سرش حارسان نهد بر راه

۲۸- که اشکار نماید، [گروه پیغمبر]
رسانده‌اند پیام خدای خود [به بشر]

[که تا بدانند] او را احاطه است تمام
بآنچه نزدشان آمد [ز وحی و از الهام]

[که تا بدانند] او را شماره هست و عدد
و او حساب همه چیز و هر چه را برسد

٧٣- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مزّمّل (مکّی، ٢٠ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

٢ـ١- تو ای بر خویشتن پیچیده جامه ... بجز قدری، ز شب را زنده میدار

٤ـ٣- به نیمش یا کمی از نیمه کم کن ... و یا بفزا کمی بر آن [به هر بار]

٥ـ٤- و قرآن را بخوان شیوا و غرّا ... [که از این پس] یکی پُر وزن گفتار،

بزودی، بر تو نازل می‌نماییم ... [که با آن می‌دهی تبشیر و انذار]

٦- همانا کار شب‌خیزی فزونتر ... [زبان و دل در آن] گردند همکار

و از [حیث] کلام [و لفظ ظاهر] ... فزونتر پای بر جا هست و سُتوار

٧- ترا البتّه اندر [طول] روز است ... [تلاش و جدّ و جهد] کارِ بسیار

٨- و یاد از ربّ خود آر و ز هر چیز ... جدا باش و با او پیوستگی آر

٩- خدای شرق و غرب آن را که جز او ... خدا نَبْوَد، وکیل خویش بشمار

١٠- و بر چیزی که می‌گویند آنان ... صبوری پیشه کن [در راه صبّار]

و از آن مردمان با وجه نیکو ... جدایی کن [به هر حال و به هر کار]

١١- و با آن منکرانِ صاحبِ مال ... مرا [ای سیّد اَبرار] بگذار

کمی مهلت بآن مردم عطا کن ... [نکال از آن سپس بینند و ادبار]

١٢- و بی‌شک در بر ما بندها هست ... و دوزخ [بر قرار و شعلهٔ نار]

١٣- و [هم] باشد خوراکی [پس] گلوگیر ... عذابی درد آلود [و خطربار]

١٤- به روزی که زمین بر جنبش آید ... و [بس لرزش در آید جسم] کُهسار

و کُهساران [فرو ریزند از جای] ... روان گردند [همچون] ریگ رهوار

١٥- فرستادیم ما سوی شمایان ... رسولی را گواه [کار و رفتار]

همان‌گونه که بنمودیم اعزام ... رسولی را سوی فرعون [جبّار]

١٦- تمرّد کرد از و فرعون و ما سخت ... به گیر و دار کردیمش گرفتار

١٧- شما گر کُفر می‌ورزید چون است ... که پرهیزید از روزی [دل آزار]،

که کودک را کند پیر [آنچنان روز] ... [و آنکه در امان مانید و زنهار؟

١٨- در آن روز آسمان منشق بگردد ... که او را وعده مفعول است [و مختار]

١٩- و این خود پندآموزی [شما] راست ... و هر کس خواست بتواند [سبکبار]،

رهی گیرد به سوی کردگارش ... [رهی بر اهل ایمان نرم و هموار]

۲۰- و بی‌شک کردگارت هست آگاه
که با تو مردمی همراه و همیار
به تقریب دو ثلث وگاه نیمی
وگاهی ثلث شب مانید بیدار
[بپا خیزید از بهر پرستش]
و او باشد خداوند [جهاندار]
که شام و روز را سامان ببخشد
وکرد [این امر را] ابراز [و اظهار]
که هرگز آن قدَر طاقت ندارید
گذشت او از شما [زین کار دشوار]
ز قرآن هرچه بتوانید خوانید
که او دانست [ممکن] فرد بیمار،
بُوَد بین شما و جمع دیگر،
در [اینجا] در تلاشند [وگرفتار]
و جویایند مر فضل الهی
براه روزی خود، گام بردار
و جمع دیگری از مردمانند
براه کردگار خود به پیکار
پس، آن مقدار از آن را بخوانید
که مقدور است [و نَبوَد بر شما بار]
نماز [واجب] خود را [شبان روز]
بپا دارید [یا نحوی سزاوار]
بپی ردّ زکات و وام نیکو
[قدم بنهید] اندر راه دلدار
و انچ از کارهای خیر دانید
برای خویش بفرستید [بسیار]
که آن را اجر در نزد خداوند
بیابید احسن و اعظم [به هر بار]
و آمرزش بخواهید از خدا، کاو
غفور است و رحیم [از بهر اخیار]

۷۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مدثر (مکی ـ ۵۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۴- ۱ ای رفته درون جامهٔ [خواب]
برخیز و بنده [به خلق] انذار
تکبیر بگوی ربّ خود را
و البسهٔ خویش پاک میدار
۷- ۵- ز آلایش [شرک] برحذر باش
بذلی منما که بیش جویی
در راه خدای خویش، [آنگاه
روی آر سوی شکیب‌خویی
۱۰- ۸- پس چونکه شود دمیده در صور
روزی بُوَد آن که هست دشوار
روزی که برای قوم کافر
[طاقت شکن است و] نیست هموار
۱۳- ۱۱- بگذار مرا وآنکه تنهاش
[آرایشی از] وجود کردم
مالی به فزون نهادم او را
[بروی] پسران شهود کردم
۱۵ ـ ۱۴- او را چه بسا مجال دادم
[با بخشش مال و زیب و زیور]
او باز هم آزمند باشد
[تا مایهٔ وی] کنم فزون‌تر
۱۷ ـ ۱۶- هرگز، نه چنین بُوَد [سزاوار]
کآیات مرا ستیزه‌جو شد
زودا که مشقّتی گرانبار
تحمیل ز سوی ما به او شد

۲۱-۱۸- اندیشه نمود و بعد سنجید پس مرگ بر او! چسان سگالید؟
هم مرگ بر او! چسان سگالید وانگاه [به چشم خویشتن] دید
۲۳-۲۲- پس چهره دژم نمود و درهم برگشت [ز حقّ] و کبر ورزید
۲۴-گفت: این جُز جادویی نباشد کز دیگری [آمده است یا دید]
۲۸-۲۵- این نیست مگر کلام انسان زودش به [سقر] برم [که شاید]
آگاه نئی [سقر] چه باشد نی بنهد و نی رها نماید
۳۰-۲۹- لوّاحه‌ی رنگ پوست‌ها هست هم «نوزده‌اش» [حساب گیران]
۳۱- آتشبانان بجز ملائک نگماشته‌ایم [ما به نیران]
ننمودیم عددشان [معیّن] الاّ زبرای کافرانی
[تا اینکه برای اهل ایمان حاصل آید از آن نشانی]
تا اهل کتاب را سرانجام [بر دعوت ما] یقین فزاید
و انگاه ز قلب اهل ایمان [آلایش] هر شکی زداید
تا کوردلان و اهل کفران گویند: ارادهٔ خدا چیست؟
[از اینکه چنین مثل بیارد؟ وین وصف و بیان بارهٔ کیست؟]
آن را که خدای اراده فرمود بر [مسیر] گمرهی بدارد
و آن را که اراده می‌نماید بر راه [درست] بازش آرد
وانگاه سپاهیان ربّت جز او نشناسد و نداند
وین نیست مگر که یادمانی از بهر بشر [که آن بخواند]
۳۲- هرگز نه چنین بُوَد [که گویند] سوگند، مرا به ماه [شاید]
۳۶-۳۳- [سوگند] به شب چو رخ بتابد [هم] صبح، چو چهره بر گشاید
کان است یکی [بلای] سنگین هشدار به آدمی فزاید
۳۹-۳۷- از بهر شما هر آنکه خواهد پس ماند یا که پیش راند
جز اهل یمین هر آنکه باشد در رهن فعال خود بماند
۴۲-۴۰- [آنان] بدرون باغهایند پرسند ز مردم گنه‌کار:
[پرسند]: چه چیزتان کشانید؟ در داخل دوزخ [شرربار]؟
۴۴-۴۳- گویند: [به زندگی] نبودیم از [طایفهٔ] نمازخوانان
[در راه خدا] نمی‌نمودیم اطعام فقیر [و ناتوانان]
۴۶-۴۵- گویند: به خیل ژاژخایان [هم بزم و] بهم رونده بودیم
[از جهل و عناد]، روز دین را تکذیب [تمام] می‌نمودیم
۴۷- تا آنکه بسوی ما بیامد [مرگی که حقیقت و یقین است]

۴۸ـ پس ندهدشان شفاعتی سود
[هرچند ز سوی] شافعین است

۵۱-۴۹- پس آنان را چه پیش آمد؟
کز [عبرت و] پند رخ بتابند؟

گویی چو خران ز شیر [شرزه]
رم کرده [ره فرار یابند]

۵۳ـ ۵۲- هر فرد ازین گروه شاید
خواهند صحیفه‌ای گشاده

این نیست، مگر ز روز عقبیٰ
بیمی بر قلب نانهاده

۵۵ـ ۵٤- حاشا، نه چنین بود، همانا
آن تذکره‌ای [و یادگاری] است

پس هر که اراده می‌نماید
یادآوردش که یادواری است

۵٦- وز آن نکنند یاد، الّا
آنکس که خداش خواستار است

او باشد اهل زهد و تقوا
شایستهٔ عفو [و اغتفار] است

۷۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ قیامت (مکّیّ ، ۴۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ ۱- سوگند خورم بروز محشر
سوگند به نفس سرزنشگر

۳- انسان بر این گمان نماید
[illegible]خوانهایش [زمان دیگر]،

ما گرد نیاوریم هرگز؟
[آنگونه که داشت شکل و منظر]؟

٤- آری، ما را توان بُوَد تا
[illegible]جیم آرایمش بنان [به پیکر]

٥- شاید که بخواهد آدمیزاد
در مهلت [ممکن و میسّر]،

با فسق و فجور زندگی را
[یعنی هیچ حساب آورد سر]

٦- [از کبر] سؤال می‌نماید:
کی خواهد بود روز محشر؟

۸ـ ۷- آنگاه که خیره گشت چشمان
و آنگاه که ماه شد [مکدّر]

۹- وانگاه که ماه و خور بگردند
در یک جا جمع [و هول‌آور]

۱۰- آن روز بگوید آدمیزاد:
کو راه گریز ازین [مقدّر]؟

۱۲ـ ۱۱- حاشا نه پناه هست و هرچیز
بر امر خدای تو [مقرّر]

۱۳- آن روز دهند آدمی را
آگاهی [از این دوگونه محضر]:

از آنچه مقدّمش فرستاد
یا باز نهادش و مؤخّر

۱٤- حقّ باشد اینکه نوع انسان
بیناست به نفس خود [از هر در]

۱۵- حتّیٰ اگر آوَرَد بهانه
[بر هر چه ورا بُوَد برابر]

۱٦- بر خواندن امر و وحی مشتاب
گردش به زبان خود میاور

۱۷- گردآوری و قرائت آن
بر عهدهٔ ما بُوَد مقرّر

۱۸- قرآن را ما چو بازخوانیم
شو پیرو آن [به جهد و باور]

۱۹- پس شرح و بیان [متن قرآن]
بر عهدهٔ ما بُوَد [سراسر]

۲۰- حاشا، دارید بلکه خود دوست
آن بهرهٔ زودیاب [احقر]
۲۱- پس بهرهٔ دیریاب عقبا
از دست فرو نهید [یک سر]
۲۲- صورت‌هایی شوند آن روز
شاداب و شکفته [تازه و تر]
۲۳- [و آن مردم شادمان و خرّم]
ناظر به سوی خدا [ی اکبر]
۲٤- [هم] در این روز چهره‌هایی
گشته دُژم [و به رنج اندر]
۲۵- چون می‌دانند بلا و سختی
او را شکنند کمر [به کیفر]
۲٦- حاشا [از آن زمان] که جانها
گردد به گلوی [خلق] منجرّ
۲۷- پس گفته شود [ز سوی اهلش]:
درمانگر مرگ، کیست [ایدر]؟
۲۸- داند به یقین که شد جدایی
نزدیک [به امر حق داور]
۲۹- پس ساق بساق باز پیچد
هنگامه رود بأوج [و برتر]
۳۰- سیر تو سوی خدایت این روز
هم جانب او تراست معبر
۳۱- تصدیق نه [مدّعی به حقّ] کرد
نی خواند نماز [روح‌پرور]
۳۲- بل [هر چه شنید] کذب پنداشت
برگشت از دین و از پیمبر]
۳۳- شد جانب خانوادهٔ خویش
با حال غرور [و کبر بر سر]
۳٤-۳۵- ای وای بحالت تو، ای وای
ای وای به حال تو [مکرّر]
۳٦- آیا انسان گمان نماید
کاو خواهد شد رها و خودسر؟
۳۷- او نطفه‌ای از منی نمی‌بود؟
وز بعد ز جسم او نشد مصوّر؟
۳۸- وز آن پس خون بسته‌ای بود
پس بخشید خداش هیئت و بر
۳۹- یک جفت از آن پدید آورد
یک مادّه پدید کرد و یک نر
٤۰- قادر نبُوَد خدا به اموات
اعطای حیات [بار دیگر]؟

۷٦- ترجمهٔ منظوم سورهٔ دهر (مدنی، ۳۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- مدّتی از زمانه بر انسان
[گشته آغاز و] یافته پایان
که نبوده است اندران چیزی
که بُوَد وصف و ذکر را شایان
۲- ما همانا به هستی آوردیم
آدمی را ز نطفه‌ای درهم
از پی آزمون و سازیمش
شنوا و بصیر [در عالم]
۳- ما همانا بأو نمایاندیم
راه را، خواه او شکور بُوَد،
یا که [بر نعمت هدایت ما]
او [یکی بندد] کفور بُوَد
٤- ما مهیّا نموده‌ایم [از پیش]
بهر پاداش فرقهٔ کفّار
[سخت] زنجیرها و غُل‌هایی
و آتش پُر شرارهٔ [بسیار]
۵- و همانا که نوش بنمایند
[جمله] نیکان ز جامی [از آن سان]
که به کافور [روضهٔ رضوان]
بسرشته بُوَد [طبیعت آن]

۶- آنچنان چشمه‌ای که نوش کنند
ز آب آن بندگان [خوب] خدای

و نمایند چشمه را جاری
جریان دادنی [شگفتی زای]

۷- پایدارند جمله بر سر نذر
ترس از آن روزشان بُوَد بر دل

که ورا شرّ [و لطمه و آسیب]
همه‌گیر است [و بر همه مشکل]

۸- و غذا را [همی] کنند اطعام
با وجودی که حُبّ آن برجای

به تهیدستی و یتیمی [نیز]
به اسیری [از زادگاه جُدای]

۹- نیست جز این که می‌کنیم اطعام
ما شما را پی رضای اِلاه

و نخواهیم از شما پاداش
و نه شکر و سپاس [در این راه]

۱۰- بدرستی که بهر ما باشد
بیم از کردگارمان [بر جان]

بیم روزی بُوَد که دشوار است
و دژم‌رو بُوَد [به نحو عیان]

۱۱- پس خداوندگارشان آن روز
حفظ دارد ز آفت و شرّ و شور

و به آنان بدارد ارزانی
[از سر لطف] خرّمی و سرور

۱۳ ـ ۱۲- بهر پاداش صبرشان دادار
جنّت و مسندی دهد ز حریر

زحمتی ز آفتاب و سوزش برد
فرش بنشیند و متکی به سریر

۱۴- سایه‌هاشان بآن کسان نزدیک
میوه‌ها دسترس پذیرانند

۱۵- جام سیمین‌شان بدور آید
کوزه‌ها ز آبگینه گردانند

۱۶- جمله پرداخته‌اند و پیموده
از قدح‌ها و جنس‌شان سیمین

۱۷- و بساهل بهشت نوشانند
و اندر آن زنجبیل گشته عجین

۱۸- چشمه‌ساری که سلسبیلش نام
[ساری و جاری است] اندر آن

۱۹- گرد ایشان قدم زنان باشند
پسرانی [و جمله] جاویدان

چون نگه می‌کنی سوی آنان
[این گمان در تو می‌شود زنده]،

[کان پسرها] وجودشان باشد
همچنان لؤلؤه پراکنده

۲۰- و هر آنگاه بنگری آنجا
دیده خواهی همه نعیم سترگ

[از در قدر و مرتبت گویی]
که یکی پادشاهی است بزرگ

۲۱- جامه‌شان از حریر و استبرق
که بُوَد سبز رنگ پوشانند

دستبندان ز سیم و خالقشان
از شراب طهور نوشانند

۲۲- این همان اجر کار [های] شماست
جهدتان [در حیات] مشکور است

۲۳- ما، فقط ما فرو فرستاده‌یم،
بر تو قرآن، چنانکه [منظور است]

۲۴- صبر کن پس بامر خالق خود
و اطاعت مکن ز هیچ کدام

که گنه‌کار یا کفور استند
[و همه در خور ملامت تام]

۲۵- صبح و شب یاد کن ز خالق خود
[یاد و نامش به دل نگه می‌دار]

۲۶- بخشی از شب به سجده‌اش پرداز / صرف کن در نیایش دادار

۲۷- بدرستی که دوست می‌دارند / بهرهٔ عالم شتابان را

و رها می‌کنند [آتی را] / روز سنگین، [نه سهل و آسان را]

۲۸- آفریدیم‌شان و خلقتشان / ما نمودیم محکم [و عالی]

چون بخواهیم همچو آنان را / ما بَدَل می‌کنیم [ابدالی]

۲۹- این همانا [یگانه] تذکار است / تا هر آنکس اراده بنماید

سوی پروردگار خود راهی / گیرد و راه او بپیماید

۳۰- و نخواهید غیر آن چیزی / که مر آن را خدای خواهان است

و همانا که خود علیم و حکیم / ذات پروردگار [منّان] است

۳۱- هر کسی را بُوَد مشیّت او / اردش بر جوار رحمت خویش

بهر اهل ستم مهیّا ساخت / کیفری دردناک را [از پیش]

۷۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مرسلات (مکّی، ۵۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- به فرستادگانِ از پی هم / و بدان بادهای تُند قسم

۳- به پراکنده‌سازهای وزان / [که بپاشند ابرها ز میان]

۴- به جدا سازگان [که باطل و حق / می‌نمایند منفک و منشق]

۵- و [قسم بر] ملائکی [کآنها] / وحی می‌آورند [و فرمانها]

۶- بهر اتمام حجّت [دادار] / یا که از باب [خشیت و] انذار

۷- به یقین آنچه وعده داده شدید / می‌شود [عاقبت عیان و] پدید

۹ ـ ۸- چونکه استارگان شوند نهان / و آسمان را شود شکاف عیان

۱۱ ـ ۱۰- کوهها چونکه اوفتاده شوند / و رسولان چو وقت داده شوند

۱۳ ـ ۱۲- از برای چه روز عقب افتاد؟ / [تا که در آن] بُوَد اقامهٔ داد

۱۴- و چه دانی که روز «فصل» آن چیست؟ / [و جدایی حقّ و بُطلان چیست]

۱۵- وای بر آن مکذّبین آن روز! / [با چنان حال و روز طاقت سوز!]

۱۷ ـ ۱۶- اوّلین‌ها هلاک ننمودیم؟ / [ساکن اندر مغاک ننمودیم؟]

بعد آنها [که از میان بردیم] / وابسین‌ها [به مرگ نسپردیم؟]

۱۸- این چنین می‌کنیم ما رفتار / با [همه] مجرمان عصیانکار

۱۹- وای بر آن مکذّبین آن روز! / [با چنان حال و روز طاقت‌سوز!]

۲۱ ـ ۲۰- نیافریدیم‌تان ز آبی خوار؟ پس نهادیمش موضعی ستوار؟

۲۲- تا به آنجا که وقت شد معلوم [و شما را قضای شد محتوم]

۲۳- بعد سامان بداده‌ایم[و قرار] و چه سامانگریم [نیکبکار]!

۲٤- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت‌سوز]

۲٦ ـ ۲۵- ارض را ما نکرده‌ایم کِفات؟ بهر [مخلوق] زنده و اموات؟

۲۷- کوههای بلند [بنشاندیم] و آب شیرین‌تان بنوشاندیم

۲۸- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت‌سوز]

۲۹- پس شما سوی آن روان گردید آنچه تکذیب آن همی کردید

۳۱ ـ ۳۰- سوی آن دودِ با سه شعبه روید که از آن سایه‌ای نگشت پدید

نه از آن بی‌نیازی آید بار [بر شما مردم] از شرارهٔ نار

۳۲- و همانا شراره‌ها [پُرتاب] همچو یک کاخ می‌کند پَرتاب

۳۳- [و آن شررها که پرت خواهد کرد] گوییا هست اشتراتی زرد

۳٤- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت سوز]

۳۵- این یکی روز باشد و کفّار [illegible] نیارند طاقت گفتار

۳٦- نه بدانسان اجازه [و دستور] تا نمایند خویش را معذور

۳۷- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت سوز]

۳۸- روز فصل است و جملگی شما جمع آریم و اوّلین را ما

۳۹- گر برای شماست نیرنگی بنمایید سویم آهنگی

٤۰- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت‌سوز]

٤۱- اهل تقوا به سایه سارانند [بهره‌مندان] ز چشمه‌زارانند

٤۲- بهره‌مند از فواکهند [و ثمر] ز آنچه دارند میل آن بر سر

٤۳- بخورید و همی بیاشامید نوش، اجر فعالتان باید

٤٤- ما چنین اجر می‌دهیم [و قرار] بهر کردار خلق نیکوکار

٤۵- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت سوز]

٤٦- بخورید و قلیل برخوردار زانکه بودید [قومی] عصیانکار

٤۷- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت سوز]

٤۸- امرشان بر نماز چون کردند [آن عبادت] به جا نیاوردند

٤۹- وای بر آن مکذّبین آن روز! [با چنان حال و روز طاقت سوز]

۵۰- به کدامین حدیث بعد از آن [آنچنان قوم] آورند ایمان؟

۷۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نبأ (مکیّ ، ۴۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- از چه پرسند؟ ز ان بزرگ خبر   کاندران‌شان بُود خِلاف نظر؟

۵ ـ ٤- نه چنین است زود میدانند   زود باشد که آگه از آنند

۷ ـ ٦- ارض را [بستری] نگردانديم؟   کوهها را چو میخ [ننشانديم]؟

۹ ـ ۸- وآفريديمتان بصورت جُفت   و نهاديم رَوحتان در خُفت

۱۱ و ۱۰- شب نموديم [چون يکی] پوشش   روز بسپهر [معيشت و] کوشش

۱۲- بنهاديم بر فراز شمای   هفتگانه سماء پا برجای

۱۳- [وندر آنجا] نموده‌ايم عيان   آن چراغی که نور تابد از آن

۱٤- وز فشارندهای [کيهانی]   ريختيم آب [های] ريزانی

۱۵- تا به نيروی آن [ز سينهٔ خاک]   رُستنيتي آوريم و دانهٔ [پاک]

۱٦- باغهايی [لطيف و تازه و تر   سر نهاده بدوش يکديگر]

۱۷- وعده‌گاهی است روز فصل [و تميز]   [شک و ظنی در آن نباشد نيز]

۱۸- چون دميده شود به صور اندر   همگی رو کنيد [بر محشر]

۱۹- پس از آن آسمان گشوده شود   باب‌هايی [از آن نموده شود]

۲۰- رانده گردند کوهها [از جای]   چون سرابی شوند [آب نمای]

۲۲ ـ ۲۱- هست دوزخ يکی کمينگاهی   طاغيان راست مرجع [راهی]

۲۳- روزگاری دراز را در آن   ماندگارند [بی‌سر و سامان]

۲٤- نه ز جايی خنک [اثر باشد]   نه ز نوشابه‌ای [خبر باشد]

۲٦ ـ ۲۵- بجز آبی که داغ و چرکين است   کاين جزايی به وفق [آئين] است

۲۷- می‌نبود اين اميد [و اين پندار]   بهرشان بر حساب [آخر کار]

۲۸- پس بآيات ما [به وجه تمام]   سوی تکذيب [می زدندی گام]

۲۹- و شمرديم هر چه را [از پيش]   درج کرديم آن [به نامهٔ خويش]

۳۰- بچشيد [اين] که هيچ گاهی ما   نفزاييم جز عذاب شما

۳۱- متّقین را بُوَد [بروز معاد] رستگاری [به حسب کام و مُراد]

۳۴- ۳۲- باغها هست و [نیز] تاکستان دخترانی برآمده پستان

[لعبتانی بدیعه و همسال] جامهایی که گشته مالامال

۳۵- سخن لغو نشنوند و در آن نه بود کذب [را محلّ] بیان

۳٦- این بُوَد اجری از خداوندت بخششی کان بسنده دانندت

۳۷- رب ارض و سما و هر موجود که به مابین ایند و [خلق نمود]

حق رحمان که از برای بشر نیست حدّ مخاطبت دیگر

۳۸- روزی ان سان که ایستد بپای ملک و روح صفّ بصفّ [در جای]

سی‌نگوید کلام [هیچ ملک] جز به فرمان [کردگار فلک]

وانکه فرمان بیافت بهر خطاب متکلّم شود به وجه صواب

۳۹- آن بود روز حقّ و هر کس خواست به سوی ربّ خویش عزم آراست

٤۰- بیم دادیمتان همانا ما از عذابی قریب [بهر شما]

روزگاری بُوَد که اندر آن چیست کفر فرد آدمی نگران

تا به دستان خود چه چیز از پیش [که] چه کرده تقدیم بر قیامت خویش

ویسن بود گفت کافر [تا] ای کاش بودم [از پیش مشتی] خاک

۷۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نازعات (مکّیّ ، ۴۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- بآن ملائک جان گیر میخورم سوگند که نزع [کافر] با قوّتی تمام کنند

۲- بآن ملائک سرخوش [که در گرفتن جان] [از فرد مؤمن] با نرمش اهتمام کنند

٤ ـ ۳- بآن شنای گرانم قسم به وقت هبوط و سابقان به سبقت نموده [اقبالی]

٦ ـ ۵- بآن ملائک فرمانگزار سوگندم بروز آنکه بلرزد زمین [چه زلزالی]

۸ ـ ۷- ز پی درآید ان را ز پی در اینده و ترس چیره در آنروز بر [همه] دلهاست

۱۰ ـ ۹- وچشمهاشان افتاده وبخود گویند: شدن به حال نخستین زمان [مگر] ره ماست؟!

۱۲ ـ ۱۱- به وقت آنکه شدیم استخوان پوسیده؟ و قولشان این[:] کاین رجعتی بُوَد بزیان

۱٤ ـ ۱۳- و هیچ نیست بجز اینکه صیحه‌ای فردست و ناگهان به بیابان همی شوند [روان]

۱۵- رسیده‌است به‌تو شرح حالت موسیٰ؟ [که او به امر رسالت چگونه شد مأمور]؟

١٦ ـ ز سوی طوی مقدّس خداش داد ندا   [و شد برای رسالت از آن زمان منظور]

١٧- [خطاب کرد خدایش] که رو سوی فرعون   کـه او همانا گشته است سرکش [و مغرور]

١٩ ـ ١٨- بگویش آیا داری خیال پاکدلی؟   هدایتت به خدایت کنم و بیم آری؟

٢١ ـ ٢٠- سپس بفرعون آن آیت سترگ نمود   دروغ خواندش و عصیان نمود [و بیزاری]

٢٣ ـ ٢٢- برفت بر ره ادبار، رفتنی به شتاب   به جمع [ساحر] از این مقوله گفت کلام:

٢٥ ـ ٢٤- منم خدای شما و بزرگتر ربّی   خدای بگرفت او را بجرم بدء و ختام

٢٧ ـ ٢٦- وعبرتی بود این بهر آنکه دارد بیم   شما به خلقت ستوار تر و یا که سماء؟

٢٨- بنا نمودش وافراشت [هر یکی طابق]   و راست کرد [و بیاراستش بنور ضیاء]

٣٠ ـ ٢٩- شبش نمود سیه، روز آن برون آورد   سپس زمین را [از بهر زندگی] گسترد

٣٢ ـ ٣١- هم آب از آن بدر آورد هم چراگاهش   [و کوهها را بهر زمین [چو] لنگر کرد

٣٤ ـ ٣٣- بداد بهره شما را و چارپایانتان   پس در آن زمان که بیاید بلای [چیر] کبیر

٣٦ ـ ٣٥- بیاد آرد انسان ز سعی خود آن روز   شود جهنم ظاهر به هر که [هست بصیر]

٣٨ ـ ٣٧- ولیک آنکه [در این رهگذار] طغیان کرد   و زندگانی دنیا [برای خود] بگزید

٣٩- بدون تردید او را جهنم است مکان   [نسیم رحمت حقّ بر چنین کسی نوزید]

٤٠- ولی کسی که ز دادار خویش خائف شد   و نفس را ز هوسها ی پست] نهی نمود،

٤١- بهشت باشد جای چنین کسی به یقین   [قرارگاه چنین فرد جز بهشت نبود]

٤٢- ترا سؤال کنند از قیامت وگویند: چه وقت خواهد بودن [قرار و سامانش؟

٤٤ ـ ٤٣- تو نیستی به مقامی که یاد از آن آری   بُوَد به نزد خدای تو علم پایانش

٤٦ ـ ٤٥- تو آنکه خائف [ازحق] بود دهی انذار   چنانکه گویی روزی که آن به چشم آرند،

بغیر روز و یا جز شبی [پس از دیدن]   درنگ کردن خود را در آن نینگارند

۸۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ عبس (مکّیّ ، ۴۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱ - رو ترش بنمود و اعراضی نمود کان که نزد او بیامد کور بود

۳- خود چه آگاهت کند؟ شاید که او پاک دل می‌باشد [و پاکیزه خو]

٤- یا بگیرد عبرتی [از هر دری] پس دهد سودش [همان یادآوری]

٦ ـ ٥- لیک آنکو بی‌نیازی را بجست پس تو خود او را پذیرفتی [درست]

۷- ور نگردد پاک [در این رهگذار] بر تو [تقصیری] نمی‌گیرد قرار

۱۰ ـ ۸- لیک آنکو آمدت با سعی و هول تو سوی جزا و شدی [در فعل و قول]

۱۲ ـ ۱۱ ـ نیست اینسان کان یکی ذکراست[و یاد] هر که خواهد[روی بر آن سو نهاد]

١٤ ـ ۱۳- هست در متن گرامی نامه‌ها پاک و ذی قدر [و نشان خامه‌ها]

١٦ ـ ١٥- هست [آن الواح] در دست ملک آن گرامی کاتبان اندر [فلک]

۱۷- مرگ بر این آدم [حق ناشناس] وه چه باشد [بر خدایش ناسپاس]!

۱۹ ـ ۱۸- از چه چیز او را [خدایش] آفرید؟ نخستین نطفه‌ای، و اندازه‌ای کردش پدید

۲۱ ـ ۲۰- پس برایش راه را آماده کرد پس ورا میراند و بر گورش سپرد

۲۲- پس هر آنگاهی که خواهد [کردگار] آورد بیرونش از [بطن مزار]

۲۳- نیست اینسان، آنچه بود امر خدای کس بدست [و سعی] او آمد بجای

٢٤- پس ببایستی که نوع آدمی بنگرد سوی طعام خود [همی]

٢٦ ـ ٢٥- ما فراوان آب [ها] را ریختیم خاک را بگسستنی بگسیختیم

۲۷- دانه [ها از خاک] بر آورده‌ایم [گونه گونه رستنی پرورده‌ایم]

۲۹ ـ ۲۸- [همچنین] انگور و سبزی [های تر] دار زیتون، نخل [های پُر ثمر]

۳۱ ـ ۳۰- باغها انبوه و سر در هم زده میوه و سبزی [از هر جنس و رده]

۳۲- بهره‌هایی کان هم از بهر شماست [هم] برای چارپایان‌تان [غذاست]

۳۳- آن خروش گوش فرسا چونکه خاست روز رم کردن ز اخوان [مرد راست]

۳۵ ـ ٣٤- [از برادر مرد بنماید فرار] وز پدر ـ مادر رَمَد [بی‌اختیار]

۳۷ ـ ۳٦- هم ز همسر می‌رمد هم از پسر بهر هر مردی در آن [خوف و خطر]

هست کاری و گرفتار اندر آن [غافل از احوال و کار دیگران]

۳۹ ـ ۳۸- چهره‌هایی در چنین روزی سپید پُر تبسّم [پُر بشارت، پُر نوید]

٤١ ـ ٤٠- چهره‌هایی در چنین روزی [سیاه] از غبار [ناامیدی‌ها تباه]

٤٢- این کسان آن مردمان کافرند [نابفرمان] مردمان فاجرند

۸۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ تکویر (مکّی، ۲۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ۱- آنگه که [چشمهٔ] خور خالی ز نور گردد　　و آنگه که [چشم] انجم تاریک [و کور گردد]

۴ـ۲- چون رشته‌های کُهسار رانده ز جا بگردند　　وان باردار شترها وقتی رها بگردند

۶ـ۵- وان جانوران وحشی گردند چون فراهم　　وقتی بِحار را آب، جوشان شود [سرهم]

۸ـ۷- وقتی که نفس‌ها را با هم قرین نمایند　　وز دختران مدفون از بهر پرسش آیند

۱۰ـ۹- [کان کُشته] بر چه جُرمی از پای اوفتاده؟　　اوراق نامه‌ها چون گردد ز هم گشاده

۱۲ـ۱۱- چون آسمان [بفرمان] از جای کَنده گردد　　دوزخ چو گشت سوزان [با شعله‌های زنده]

۱۴ـ۱۳- نزدیک چون بگردد فردوس [بهر ناظر]　　هر نفس این بداند تا خود چه کرده حاضر

۱۶ـ۱۵- سوگند بر کواکب آن جمع پس رونده　　[هستم پس روندگان و هم] بر نهان شونده

۱۸ـ۱۷- بر شب که ظلمت آن بنماید عزم ادبار　　بر بامداد روشن، وقتی شود پدیدار

۲۰ـ۱۹- حقّا که از رسولی گرامی این کلام است　　توانگری که نزد ذی عرش، ذی مقام است

۲۲ـ۲۱- [فرمان] او مطاع است [وانگاه] او امین است　　یار شما یقینا مجنون [و بی‌خرد] نیست

۲۴ـ۲۳- [جبریل را] بدید او، در افق هویدا　　نسبت به غیب در او بُخلی نه هست پیدا

۲۶ـ۲۵- ز ابلیس رانده [هرگز] این گفته را مدانید　　پس، بر کجا شمایان [اینک] روندگانید؟

۲۸ـ۲۷- این بر جهانیان نیست جز ذکر [و یادآری]　　بهر آنکه از شمایان جویاست راستکاری

۲۹- این خواستن نخواهید جز آنکه حکم آن است　　این خواستن از آن ربّ جهانیان است

۸۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ انفطار (مکّیّ ، ۱۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

٤ ـ ۱- آنگاه که آسمان شکافد — ریزند ستارگان [چو از جای]
و آنگاه که بحرها شکافند — گردند قبور زیر و بالای
۵- داند هر کس [از سوی دنیا] — از پیش چه توشه‌ای فرستاد
[یا آنکه برای روز فردا] — ننهاد کدام توشه [و زاد]
۷ ـ ٦- گشتی تو، به ایزد کریمت — ای انسان بر چه چیز مغرور؟
آنکس که به خلقت تو بنمود — تسویه و اعتدال [منظور]
۹ ـ ۸- بر هر صورت که ذات او خواست — پرداخت ترا [و روی مسورا]
اینسان نبُوَد، و لیک انکار — گردید، معاد [دین او را
۱۲- ۱۰- قطعا دارید حافظانی — کنشانان ز کرام کاتبانند
دانند هر آنچه می‌نمایید — [او حقّ شما ز آگهانند]
١٦- ۱۳- قطعاً ابرار در نعیم‌اند — [illegible] فجّار در جحیم‌اند
او را بچشند کیفر [illegible] که حاضر و سهیم‌اند]
۱۹- ۱۷- آگاه نه‌ای که روز دین چیست — ادراک بروز دین نداری
فردی آن روز بهر فردی — از خویش ندارد اختیاری
آن روز زمام [جملهٔ] کار — باشد به ید خدا [ی دادار]

۸۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مطفّفین (مکّیّ ، ۳۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- وای بر [آنها که در داد و ستد] — کم فروشانند [و حق را کجمدار]
۲- چونکه پیمایند بهر خود ز خلق — [وجه استیفا نمایند اختیار]
۳- کیل یا توزین [برای دیگران] — کم گذارند [و زیان آرند بار]
۵ ـ ٤- خود نپندارند در روزی بزرگ — جزء مبعوثین [برآیند از مزار]؟
٦- اندران روزی که مردم ایستند — نزد ربّ العالمین [از هر دیار]؟

۷- کی چنین باشد، کتاب فاجران — باشد اندر [متن] سجّین [برقرار]
۹ ـ ۸- تو چه میدانی بُوَد سجّین کدام؟ — آن یکی نامه است [از نامه نگار]
۱۱ ـ ۱۰- وای بر تکذیب‌گرهای [معاد] — [در چنان دوران و آن سان روزگار]
[آنچنان مردم که تکذیب آورند — روز دین را، کان بُوَد روز شمار]
۱۲- هیچ فردی منکران می‌نشد — جز تعدّی پیشه‌ای [عصیان مدار]
۱۳- خوانده گردد چون بر او آیات ما — از نیاکان خواندش وَ افسانه وار
۱٤- نیست اینسان، قلبهاشان تیره کرد — آنچه از کردارشان آمد ببار
۱۵- نیست اینسان، کز لقای ربّشان — مانده‌اند آن روز اندر استتار
۱٦- پس همانا در جهنّم واردند — [کیفر کردار ایشان است نار]
۱۷- گفته آید پس بایشان: این بُوَد — آنچه تکذیبش نمودید [آشکار]
۱۸- کی چنین باشد، کتاب نیکوان — [تعبیر علیین بباشد [استوار]
۲۰ ـ ۱۹- چیست علیین؟ چه دانستی از آن؟ — [آن] یکی مکتوب هست [و ماندگار]
۲۱- شاهد آن نامه [از خیل ملک] — [آن] مکتوب [هیئت ناظر بکار]
۲۳ ـ ۲۲- غرق در نعمت نکوکاران بُوَند — [illegible] ناظر و بنگر مسانَد [برقرار]
۲٤- می‌شناسی در خطوط چهره‌شان — خرّمی‌های بهشتی [سبزه‌زار]
۲۵- جرعه نوشانندشان از ساغری — که نهاده مُهر بر آن [مُهر دادار]
۲٦- مُهر آن مشک است و می‌باید شوند — اهل سبقت اندر آنجا رهسپار
۲۸ ـ ۲۷- امتزاجش باشد از تسنیم و نوش — می‌کنند از آن [همه خاصان یار]
۲۹- مجرمند آنان که خندیدند بر — اهل ایمان [در نهان و آشکار]
۳۰- سوی هم چشمک زدندی هر زمان — بودشان [بر مردم مؤمن] گذار
۳۱- چون برفتندی به سوی اهل خویش — خنده بر لب بودشان [تحقیر بار]
۳۲- از پسی دیدار از [قوم مؤمنین — بودشان بر لب چنین حرف و شعار:
[آنچه از دیدارشان در یافتیم] — گشته‌اند اینان به گمراهی دچار
۳۳- نی بر ایشان حارساتی نصب شد — [تسی بکام مُجرمین گردید کار]
۳٤- اینک امروز این گروه مؤمنان — خندخندانند بر کفّارِ [خوار]

۳۵- تکیه [راحت] به بالش‌ها زده / ناظر [کفّار و حال انکسار]

۳۶- داده خواهد شد جزای کافران / در ازاء آنچه کردند [اختیار]؟

۸۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ انشقاق (مکّی، ۲۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱ ـ آسمان چون [ز هم] شود منشق / و به فرمان ربّش [از سر حقّ]

گوش بدهد که آن سزا باشد / [و چنین حالتی روا باشد]

۵ ـ ۳ ـ چون کشیده شود زمین، [از درون] / افکند هر چه باشدش به برون

پس تهی گردد آنکهی فرمان / گیرد از ربّ خویش و آن شایان

٦ ـ ای بشر جهد تو به سوی خداست / زان ملاقات حقّ نصیب تراست

۷ ـ لیک آنکس که [روز باز پسین] / نامه‌اش داده شد به دست یمین

۸ ـ زود او را سوی حساب برند / [illegible]یم و] آسان به کار او نگرند

۹ ـ باز گردد به سوی دودهٔ خویش / [illegible] [دل] شادمان [و بی تشویش]

۱۰ ـ وانکه را [در ازاء جور و جفا] / [illegible] دادند از وراء [و قفا]

۱۲ ـ ۱۱ ـ زود باشد که سر دهد [illegible] به نار [با خواری]

١٤ ـ ۱۳ ـ بود با اهل [و اقربا] دلشاد / این گمان [بر دلش امان می‌داد]،

[که از آنجا که هست عرصهٔ زیست] / بهر او راه بازگشتن نیست

۱۵ ـ بلی، البته کردگار جهان / بود [از پیش‌تر] بصیر بآن

۱۷ ـ ۱٦ ـ پس، به سرخی رنگ شامگهان / و به شب وانچه گرد آرد آن

۱۹ ـ ۱۸ ـ و به مه چون رسد به حدّ کمال / که شما را دگر شود احوال

۲۰ ـ آن کسان پس چه مانعی دارند / که [به دلها] یقین نمی‌آرند؟

۲۲ ـ ۲۱ ـ چون شود خوانده آیت قرآن / نزد آن مردمان [بی‌ایمان]

می‌نیارند سجده [بر دادار] / بلکه ورزند کافران انکار

۲۳ ـ بود آگاه‌تر خدا [ی جهان] / به همران [در درون] کنند نهان

٢٤ ـ مژده‌شان ده [ز جانب داور] / به عذابی که هست درخور

۲۵ ـ بجز آنان که اهل ایمانند / صاحب کرده‌های شایانند

اجرایشان [ز سوی بار خدای] / غیر مقطوع باشد [و پایای]

۸۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ بروج (مکّی ، ۲۲ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ۱ـ به آسمان که در ابرجها بود، سوگند — قسم [به روز قیامت] که روز موعود است

۴ـ۳ـ قسم به شاهد [و آن امتی که] مشهودند — که [لعن و] مرگ به قومی که اهل اُخدود است

۶ـ۵ـ و آتشی را که ورا هیزم است و آن مردم — در آن زمان که به گردش نشستگان بودند

۷ـ و آنچه ظلم نمودند اهل ایمان را — [فقط نه عامل آن، بل] شهود [موجودند]

۸ـ و کین ایشان با مؤمنان نبود مگر — قبول ایمان بر داور عزیز حمید

۹ـ کسی که سلطنت عرش و فرش را دارد — کسی که هست به هر امری از امور شهید

۱۰ـ و آن کسان که [به تعذیب و] فتنه افکندند — ز راه [illegible] ایمان آن مردها و زنها را

و نیز توبه نکردند، کیفری دارند — [چشند] آتش سوزنده‌ی [مهیّا] را

۱۱ـ و اهل ایمان آنان که فعلشان نیکوست — برای ایشان از بهر آن نکوکاری

بزرگ فوزی باشد وَ باغ‌ها دارند — که نهرهایی از ذیل‌شان بود جاری

۱۳ـ۱۲ـ یقین گرفتن ربّ تو سهمگین باشد — که آفریند و [هم] باز پس بگرداند

۱۶ـ۱۴ـ و او غفور و ودود و از اوست عرش مجید — به هر چه عزم نماید [خدای] بتواند

۱۹ـ۱۷ـ و آمده است ترا شرح لشکر فرعون؟ — و آمده است ترا قصه سپاه ثمود؟

بل آن کسان که روان سوی راه کفر شدند — [و کار و حالتشان] کذب بر شمردن بود

۲۲ـ۲۰ـ خدای بر سر و آن قوم را فراگیر است — [بل این کلام شریف و] مجید قرآن است

[مقام و موضع قرآن] به لوح محفوظ است — [و آن پناه خداوندگار سبحان است]

۸۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ طارق (مکّی، ۱۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ۱ـ به اسمان قسم وانچه شب شود ظاهر — چه دانی آنکه چه باشد که شب شود با هر؟

۴ـ۳ـ یکی ستاره تابنده [ودرخشانی] است — و نیست جانی آنا بر او نگهبانی است

۶ـ۵ـ ببیند انسان تا از چه چیز یافت وجود — که آفرینش او از جهنده آبی بود

۷ـ که می‌تراود آن از میان پشت پدر — و استخوان [و همه پیکر پدر مادر]

۹ـ۸ـ بود خدای همانا به رجعتش قادر — بروز آنکه [همه] رازها شود ظاهر

۱۱ـ۱۰ـ نه بهره‌مند ز نیرو ولی ز یاران است — به اسمان قسم [آنجا که مهد باران است]

۱۳ـ۱۲ـ قسم به ارض [بروی گیاه خورده شکاف] — که این کلام بود قاطع [وبدون خلاف]

۱۵ـ۱۴ـ واین کلام مبتذل هزل [و نیرنگ است] — که کید ورزند آن قوم [وکارشان رنگ است]

۱۷ـ۱۶ـ [و کافران را] چاره‌کنم [چنانکه سزاست] — [illegible] اهل کفر زمان ده کمی، [اراده ماست]

۸۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ اعلی (مکّی، ۱۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳ـ۱ـ تسبیح بگوی ربّ خود را — کاو [بر همه چیز] هست برتر

آنکو موجود کرد و موزون — تقدیر و هدیٰ ازو [میسّر]

۶ـ۴ـ آنکو رویاند مرتع [سبز] — بعد از خشکی سیه نمود آن

زودا که به خواندنت برآریم — پس نسپریش به [دست] نسیان

۸ـ۷ـ جز آنچه خدای می‌بخواهد — کاو داند آشکار و پنهان

بر کار تو [از کمال رحمت] — اریسم به پیش، [وجه] آسان

۱۰ـ۹ـ پس پند بده، اگر چنین پند — [در خاتمه] سود حاصل آرد

زود است که خود بیاد آرد — ان فرد که بیم در دل آرد

۱۴ـ۱۱ـ بدبخت‌تری شود ازو دور — بر نار سترگ او دچار است

نه مرگ دران نه زندگانی است — هر پاکدلی است، رستگار است

۱۵ـ اورد خدای خود به خاطر — وانگه ز پی نماز برخاست

۱۷ - ۱۶ - بل زندگی جهان گزینید عقبی بهتر و بیش پایاست

۱۹ - ۱۸ - این نکته به متن‌های پیش است وانهاست صحائف نخستین

[هم آن] صحف است از براهیم [هم] موسی را [رسائل است این]

۸۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ غاشیه (مکّی، ۲۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳ - ۱ - برسیده به سوی تو آیا آن حدیث همه گیر [و شامل؟

خاکسارند وجوهی این روز [بار سنگین تعب را حامل]

۷ - ٤ - که درآیند به ناری سوزان آب از چشمهٔ جوشان گیرند

خوردشان نیست بجز زهری خار نه ازان فربه، نه از آن سیرند

۱۰ - ۸ - چهره‌ها [ی دگری] شادانند در چنان روز [و چنان احوالی]

[همه] از کوشش پیشین خشنود در بهشتی که برین [و عالی]

۱٤ - ۱۱ - نشنوند آنجا گفتاری لغو چشمه‌ای آنجا گشته است روان

تختها [آنجا] برپا و بلند جام‌هایی [همه سو] چیده بران

۱۷ - ۱۵ - چیده بالش‌ها [صفّ اندر صفّ] فرش‌ها پهن [و همه] زرّین بود

ننگرند آیا سوی اشتر؟ که چسان آمد بر [نقش] وجود؟

۱۸ - آسمان را ننمایند نگاه که چسان [رفع و] برافراشته شد؟

۱۹ - و به کهسار [که در سینهٔ خاک] [یا چه تدبیر] بپا داشته شد؟

۲۰ - و نیارند زمین را به نظر؟ که چسان پهن شده [سر تاسر]؟

۲۱ - پند ده، پند، جز این می‌نبود که تو باشی [همه جا] پندآور

۲۳ - ۲۲ - نیستی چیره بر ان قوم مگر آنکه رو تافته و کافر شد،

۲٤ - پس خداوند عذابش بدهد کیفر اکبر [او ظاهر شد]

۲۶ - ۲۵ - سوی ما باشدشان روی مآب هم بما باشدشان کار حساب

۸۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فجر (مکّیّ ، ۳۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ـ ۱ ـ می‌خورم سوگند بر وقت سحر — [هم] به دهگانه شبان [معتبر]

٤ ـ ۳ ـ می‌خورم سوگند بر زوج و به فرد — [هم] به شب [چون برگذشتن عزم کرد]

۵ ـ هست آیا جای سوگندی در این؟ — بر کسی کاو با خرد باشد قرین؟

٦ ـ می‌نیندیشیده‌ای، ربّت [از داد] — رفت کردارش چسان با [قوم] عاد؟

۷ ـ [تا چه فرمان رفت از ربّ العباد] — با ارم، آن کاخ دارای عماد؟

۸ ـ آن چنان کاخی [که مثلش کس ندید] — ولندرون شهرها نامد پدید؟

۹ ـ [یا چه فرمان رفت بر قوم] ثمود — کاو مکان از سنگ بتراشیده بود؟

۱۰ ـ یا که با فرعون دارای سپاه — [با غرور مال و حکم و دستگاه؟]

۱۲ ـ ۱۱ ـ سرکشی کردند آنان در بلاد — پس درافزودند بر [جور و] فساد

۱۳ ـ پس خدایت [از سر عدل و حساب] — ریخت بر آنقوم شلّاق عذاب

١٤ ـ بی گمان [از بهر هر کافر شعار] — در کمینگاه است ربّت [کردگار]

۱۵ ـ لیک انسان را خداوند [ودود] — چونکه [اندر زندگانی] آزمود،

پس گرامی داردش پروردگار — سازدش با نعمت خود کامگار

پس بگوید [از سرور و از غرور]: — کرد اکرامم خداوند [غفور]

١٦ ـ لیک او را آزماید چون خدای — تنگ سازد رزق او را [جای جای]،

[ناشکیبی سازد از خود آشکار] — پس چنین گوید: خدایم کرد خوار

۱۷ ـ نیست اینسان، بل نیاید از شما — کار اکرام از یستیم [بینوا]

۱۸ ـ [هم] نه ترغیبی کنید [از اهل مال] — بهر اطعام فقیر [سخت حال]

۱۹ ـ آنچه میراث [از کسان ماند به جا] — می‌خورید آن را [روا و ناروا]

۲۰ ـ در شمایان [عشق و] مهر مال هست — [قلبتان زین مهر مالا مال هست]

۲۱ ـ نیست اینسان چونکه این ارض [دنی] — می‌شود کوبیده [و کوبیدنی]

۲۲ ـ امر ربّت میرسد [ربّ مجید] — صف به صف آنگه ملک آید پدید

۲۳ ـ دوزخ آورده شود آن روز پیش — [وندران میدان عرض و داوری] — پند گیرد آدمی ز افعال خویش — خود چه جای عبرت [و یادآوری]؟

۲۴ ـ گوید آنجا، کاش در عهد حیات
منی نهادم توشه‌ای [بهر ممات]

۲۵ ـ بنده را آن روز کس مانند او
با عذاب خود نسازد روبرو

۲۶ ـ هیچ کس چون او [در آن روز جزا]
بند می‌ننهد به عاصی بر سزا

۲۸ ـ ۲۷ ـ ای روان مطمئن اینک بیای
[از در] پروردگار خود درای

تو ازو خشنود [از لطفی که کرد]
او ز تو خشنود [سویش باز گرد]

۳۰ ـ ۲۹ ـ در عداد بندگانم گیر جای
در بهشت [جاودان] من درای

۹۰– ترجمهٔ منظوم سورهٔ بلد (مکّی ، ۲۰ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳ ـ ۱ ـ سوگند مرا بود بدین شهر
کش حاکم و دست یازی اینجای

سوگند به [آن] پدر و فرزند
[کش نیز او آمد به روی دنیای]

۵ ـ ۴ ـ انسان را ما بیافریدیم
[با] سخت‌ترین رنج [دلگیر]

[آیا] او را چنین گمانی است:
هرگز نشود کسی بر او چیر؟

۷ ـ ۶ ـ او می‌گوید که: مالی انبوه
ضایع کردم [به روزگاری]

او پندارد که هیچ فردی
نظاره‌گرش نبوده [یاری]؟

۱۰ ـ ۸ ـ دو چشم و یکی زبان و دو لب
آیا نه برای او فزودیم؟

وی را به دو معبر [شر و خیر]
ما، راهنمون مگر نبودیم؟

۱۴ ـ ۱۱ ـ بر پشته نداد تن، چه دانی
کان پشته [بذات خویشتن] چیست؟

آزادی بَرده‌ای است یا [خود]
اطعام [فقیر، روز سختی است]

۱۶ ـ ۱۵ ـ [از جملهٔ اُسره و اقارب]
طفلی کاورا پدر نباشد

یا فردی مسکنت رسیده
[کز فقر ورا مفرّ نباشد]

۱۸ ـ ۱۷ ـ تا باشد از آن کسان که بر دل
ایمان به خدای خود فزودند

با توصیه بر شکیب و بر مهر
از مردم دست راست بودند

۲۰ ـ ۱۹ ـ آن قوم که آیه‌های ما را
کردند [از شرک و کفر] انکار

اصحاب شقاوتند و شومی
مقهور ز لایه لایه‌ی نار

۹۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ شمس (مکّی، ۱۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - به خورشید و نورش قسم می‌خورم ... و بر ماه، چون آیدش بر اثر

۳ - و بر روز [رخشان] قسم می‌خورم ... چو از نور سازد جهان [پرهنر]

۴ - و سوگند بر شام تیره [مراست] ... چو بر [پرده] بنمایدش مستتر

۵ - و سوگند بر آسمان [بلند] ... و بر آنکه افراشتش [بر زبر]

۶ - و سوگند بر ارض وانکو ورا ... بگسترد [بر هیئت بحر و بر]

۷ - و سوگند بر نفس و آنکس به او ... عطا کرد [از لطف] سامان و سر

۸ - سپس [نفس را] داد الهام [او] ... گنه‌کاری و دور بودن ز شرّ

۹ - به تحقیق شد رستگار آنکه [نفس] ... بپیر است [همچون فروغ سحر]

۱۰ - یقیناً [که مغبون شد و] ناامید ... هر آنکس فرومایه کرد [آن گهر]

۱۱ - نمودند تکذیب قوم ثمود ... و می‌بودشان [سوی] طغیان [گذر]

۱۲ - شقی‌تر کسان‌شان چو بر پای شد ... [پی سوء قصدی که از بد بتر]

۱۳ - به آنها رسول خدا گفته بود: ... خدا را است این ناقه [بی‌ضرر]

۱۴ - ورا بهرهٔ آب مرعی کنید ... [بپایید چرا تا که در دشت و در]

به تکذیب او [قوم] برخاستند ... پس پی نمودند آن [جانور]

۱۵ - خداوندشان کرد یکسان فنا ... به جرم گناهان‌شان [سر به سر]

و بیمی ز پایان کارش نبود ... [چنین است فرجام بیدادگر]

۹۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ لیل (مکّی، ۲۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - به شب سوگند، دارد چونکه مستور ... و روز آنکه که تابد پرتو نور

۳ - قسم بر آنکه هر خلقی که بنمود، ... نرینه بود [هم] مادینه می‌بود

۴ - همانا مختلف جهد شماهاست ... [کسی اجر و کسی را کیفر از ماست]

۵ - پس امّا آنکه [خود] بخشندگی کرد ... و زهد [اندر مقام بندگی] کرد،

۷ - ۶ - [و فردوس برین] تصدیق بنمود ... کنیم آسان رهش، بر نیکویی، زود

۸ - و امّا آن کسی کاو بخل ورزید ... و خود را بی‌نیاز [از بندگی] دید

۱۰ - ۹ - و [خیر و آخرت] تکذیب بنمود ... به دشواری بریم [از راحتش] زود

۱۱ - و چون او را هلاک آید بدنبال ... نخواهد رفع حاجت کرد از و مال

۱۳ - ۱۲ - همانا نزد ما باشد هدایت ... و هم ما را نهایت [هم] بدایت

۱۴ - شما را پس بترسانیدم از نار ... [چنان ناری] که دارد شعله بسیار

۱۶ - ۱۵ - در آن ناید بجزا شقی گرفتار — کسی کاو را بود تکذیب و ادبار

۱۷ - بزودی دور خواهد گشت از آن — کسی کاو هست باتقوا [و ایمان]

۱۸ - کسی کاو میدهد اموال خود را — که سازد پاک [نفس و حال] خود را

۱۹ - نباشد نعمتی از کس بر او — که پاداشی بسزان بایا [و نیکو]

۲۰ - مگر جستن رضای [حق داور] — که مر او را بود دادار برتر

۲۱ - و قطعاً در خلال مدتی زود — [ازین اعمال] خواهد گشت خشنود

۹۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ ضحی (مکیّ ، ۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - سوگند به چاشتگاه، [سوگند] — بر شام، چو [یار] ظلمت افکند

۳ - ربّت نه ترا نمود بدرود — نی [هرگز] بر تو خشم بنمود

٤ - البتّه حیات واپسینت — بهشت بهتر ز جهان اولینت

۵ - ربّت بی‌شک ترا دهد زود — آن [رتبه کزان] شوی تو خشنود

٦ - آیا نه یتیم بودی و [او] — سامانت داد [و جای نیکو؟

۷ - سردرگم بودی و خدایت — ره باز نمود [پیش پایت]

۸ - [چندانکه] نیازمندیت دید — [طومار حوائج تو پیچید]

۱۰ - ۹ - بر طفل یتیم خشم ناور — [آید چو] گدا مرانش [از در]

۱۱ - درباره نعمت خدایت — کن شکر [خدا] به گفته‌هایت

۹۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ شرح (مکیّ ، ۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - بنگشادیم آیا سینه‌ات را؟ — و نگرفتیم از دوش تو بارت؟

٤ - ۳ - چنان باری که پشتت را شکستی — بلند آوازه گرداندیم [کارت]

٦ - ۵ - [فرج از پی بود هر مشکلی را] — بود همراه هر مشکل گشایش

۸ - ۷ - پس از آسوده حالی [در دعا کوش] — و سوی ربّ خود بنما گرایش

۹۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ تین (مکّی، ۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ - سوگند به [امنیت مقدّس] [کـارد] زیتون و تین [آنجا]
۲ - سوگند [به کوه طور سینا] [جایی که کلیم داشت نجوا]
۳ - سوگند به این بَلَدِ ایمن [کانجاست حریم خانهٔ ما]
۴ - تحقیقاً ما بیافریدیم، انسان را در نکوتر [اعضا]
۵ - پس رجعت داده‌ایم او را [آنجا که بود] مقام ادنی
۶ - جز آن قومی که مؤمن استند [هم] نیکی و خیر، کار آنها
اجری ز برای آن کسان است بی‌منّت [و برقرار و پایا]
۷ - واداشت چه عاملت به انکار بر روز جزا [و حشر عقبا]؟
۸ - داورتر داوران نباشد [بر کار تو] کردگار [ت] آیا؟

۹۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ علق (مکّی، ۱۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ - ۱ - بخوان بنام خدایت که آفریننده است که آدمی را از خون بسته داده وجود
۴ - ۳ - بخوان، و ذات خدایت بُوَد کریم‌ترین که [آدمی را] تعلیم با قلم فرمود
۵ - به آدم آمُخت آن را که او نمی‌دانست [بروی وی ز کرم با بهای علم گشود]
۷ - ۶ - چنین نباشد انسان غنای خود چو بدید به سرکشی [و گناهان خویش در افزود]
۹ - ۸ - ترا بُوَد به سوی کردگار خود رجعت تو دیدی آیا آن فرد را که ناهی بود؟
۱۰ - و بنده‌ای که برای نماز کرد قیام پی ستایش و جلب رضایت [معبود]؟
۱۱ - به من خبر ده اگر [آن پیمبر مرسل] ورا طریق هدایت بحق بود مقصود،
۱۲ - [و یا به امر خدا و ز روی حقّ و یقین] نماید امر به تقوا ای کردگار ودود،
۱۳ - و هیچ فکر کنی هر که او کند انکار [نموده منکر حقّ، خویش را فقط نابود]؟
۱۴ - نداند او که همانا خدای می‌بیند همه هر آنچه [به هستی به امر خود افزود]
۱۵ - چنین نباشد، اگر دست بر ندارد او به موی ناصیه‌اش می‌کشیم [تا به فرود]
۱۷ - ۱۶ - ز موی جبههٔ آن کاذب خطا پیشه سپس بخوانَد هم مجلسان خود را [زود]
۱۹ - ۱۸ - و ما «زبانیه» را سوی او فراخوانیم [که حارسند بر آن دوزخ شرر آلود]
چنین نباشد، هرگز مکن اطاعت از وی به سجده ای و ره اقتراب را می‌جوی

۹۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ قدر (مکیّ، ۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ـ ۱- به شام قدر هماناش ما فرستادیم — و خود چه چیزی کردت ز شام قدر آگاه؟

۵- ۳- و شام قدر بُوَد از هزار مه بهتر — در آن ملائکه و روح [رو نهند براه]

به امر ربّ خود آیند بهر هر کاری — بُوَد سلامتی و امن تا طلوع پگاه

۹۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ بیّنه (مدنی، ۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- نبودند آنان که کافر شدند — نه از مشرکین [نی] ز اهل کتاب

نگشتند منفک مگر بهرشان — بیامد دلیلی [چنان آفتاب]

۳ و ۲- همی خواند آن پاک اوراق را — رسولی ز سوی خداوندگار

بود اندران نامه مکتوبها — که باشند [پاینده و] استوار

۴- کسانی که آمد بر آنها کتاب — جدا می‌نگشتند از یکدگر

مگر از پی آنکه بر آن کسان — بیامد نشان [و در آمد اثر]

۵- بر آنها نشد هیچ امری مگر، — پرستیدن خالص کردگار

مر او را و دین را بمانند آن، — حنیفان [در گاه پروردگار]

و بر پای دارند [رکن] صلاة — و بدهند [آن سان که باید] زکات

و این است آن مذهب استوار — [که فرمان دهد بر زکات و صلات]

۶- همانا کسانی که کافر شدند — ز اهل کتاب و ز شرک آوران

و این سان کسان بدترین مردمند — و در دوزخ و جاودان اندران

۷- و آنان که ایمان بیاورده‌اند — و اعمال خیر و نکو کرده‌اند

بهین مردمانند آن بندگان — [و پاداش‌های نکو برده‌اند]

۸- و پاداش آنها بر ربّشان ز جنّات پایای [حق] بهرهاست
چنان باغهایی [که با امر حق] ز دامان آنان روان نهرهاست
[در آن جاودانند و پروردگار] از ایشان رضای است و ایشان رضای
از آن مردمی [این چنین نعمتی] است که در قلب او هست بیم از خدای

۹۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ زلزله (مدنی، ۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- چون زمین لرزد، پسین لرزیدنش پس برون ریزد [تمام] بار خود
۴ و ۳- گوید انسان [با شگفتی] چیستاش؟ در چنین روزی دهد اخبار خود
۶ و ۵- پس خدایش سوی آن الهام کرد خلق اندر گونهگون دیدار خود
در چنان روزی [همه] رجعت کنند تا که بنمایندشان کردار خود
۸ و ۷- هر که قدر ذرّهای نیکی نمود بیند او پاداش نیک کار خود
ور بقدر ذرّهای بد کرده است دید خواهد اجر آن رفتار خود

۱۰۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ عادیات (مکّی، ۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- سوگند به اسبهای [رهوار] آنان که نفس زنند [بسیار]
۲- سوگند به [مرکبان که با سُم] آرند برون [ز سنگها] نار
۴ و ۳- آن تند روان بامدادی آن گرد کنندگان [رهوار]
۵- آنان که شوند [ناگهانی] در عرصه معرکه] پدیدار
۶- انسان البتّه ناسپاس است بر درگه ربّ خویش [هر بار]
۷- [بر مطلبی این چنین] همانا او هست گواه [راست گفتار]
۸- نسبت به [متاع و مال دنیا] او راست دلی ز بُخل [سرشار]
۹- آگه نبوَد که فاش گردد هر آنچه به گورهاست [اسرار]؟

۱۰- آگــه نــبُوَدکــه حــاصل آیــد | هــر آنــچه بــه ســینه‌هاست [افکـار]؟
۱۱- از حــالتشان بُــوَد در ایــن روز | البــتّه خــدای‌شــان خــبردار

۱۰۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ قارعه (مکّیّ، ۱۱ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- [چیست] درهم‌کوب؟ درهم‌کوب [کیست]؟ | خود چه می‌دانی کـه درهم‌کـوب چیست؟
٤- آنچنان روزی [کـه مـردان و زنـان] | هـمچنان پـروانگـان [پَـرپَر زنـان]
٥- کـوههای [سخت بگسسته ز جـای] | هـمچنان پشـم زده [انـدر هـوای]
۷ و ٦- آنکـه سنگین است بـار طـاعتش | بـاشد عـیشی دلپسند [و راحـتش]
۹ و ۸- و آنکه میزان خفیف [خیر] ازوست | هـاویه‌ش مأوی [و او را روبـروست]
۱۱ و ۱۰- خود چه میدانی چه باشد هـاویه | [آتـار سـوزان است] نـار حـامیه

۱۰۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ تکاثر (مکّیّ، ۸ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- افـزون‌طلبی [بـه هـم نـمودن] | بـفریفت شـما [گـروه‌ها] را
تـا ایـنکه نـمود روی در روی | بـا مـدفن مـردگان شـما را
٥- ۳- حـاشا زود است تـا بـدانـید | کـی آنکـه، شـوید زود آگـاه
ایـن نـیست، اگـر شـما بـیابید | بـا عـلم یـقین [بـه خـویشتن] راه
۷ و ٦- البـتّه [بـه قـطع و حـتم] بـبینید | دوزخ را [بـا دو دیـدهٔ خـویش]
بـا چشـم یـقین کـنیدش دیـدار | [در حـالی کـان سـتاده در پـیش]
۸- آن روز شـما قـرار گـیرید | بـی‌شبهه بـه مـعرض سـؤالات
پـرسیده شـوید: [هـان شـما را] | بـا نـعمتها [چـه بـود حـالات؟]

۱۰۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ عصر (مکیّ، ۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- قسم به عصر که انسان دچار خسران است جز آن کسان که [به دل بر تو] یقین دارند

[به حکم ایمان] کردارشان بُوَد نیکو [دو بستر نیک بدلهای یکدیگر کارند:]

[یکی] کنند وصایت پی اقامهٔ حقّ [دگر] سفارش صبرَ و [و سکون] بجای آرند

۱۰۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ هُمَزه (مکیّ، ۹ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- وای به هر عیب‌جوی طعنه زننده آنکه بیندوخت مال و کردش اِحصا

۳- او پندارد [به نفس خویش که شاید] مالش او را نمود خواهد پایا

٤- حاشا [هرگز امور نیست بدین‌سان] [illegible] هست در «حُطمه» جا

٦ و ٥- درک تو چبود، از اینکه آن «حُطمه» چیست؟ [illegible] خدا [ی توانا]

۷- آن سان آتش [که در ازاء گناهان] هست [بامر خدای]، چیره به دل‌ها

۹ و ۸- بر سر آن قوم لایه لایه درآیند [همچو] ستون‌ها برفته‌اند [به بالا]

۱۰۵- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فیل (مکیّ، ۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ندانسته‌ای کرد ربّت چه کار؟ به اصحاب فیل، [اندران کارزار]؟

۳ و ۲- نه بنمود نیرنگشان بی‌اثر؟ فرستادشان فوج مرغان به سر

٤ و ۳- [چو فرمان بیامد] ابابیل را: بر آنها فکندند سجّیل را

۵- [ستم پیشه را سخت خذلان فزود] [سپاهش] چو برگ جویده نمود

۱۰۶- ترجمهٔ منظوم سورهٔ قریش (مکّیّ، ۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- قریش از بهر اِلف [و محض پیوند] [به ایشان بستگی دادن خداوند]،

۲- برای کوچ اندر فصل سرما و یا رحلت نمودن وقت گرما

۳- [چنین تکلیف می‌باشد شما را]: پرستیدن خدای این سرا را

٤- که وقت جوعشان بنمود اطعام و بعد از خوف، داد امنیّت [تام]

۱۰۷- ترجمهٔ منظوم سورهٔ ماعون (مکّیّ، ۷ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- دیدی آیا کسی که در سخنش هست تکذیب روز بازپسین؟

۲- [از در خویش با جفا] رانَد [آن] پدر مرده [فرزند حزین]؟

۳- [هیچ کس را] نمی‌کند ترغیب بهر اطعام [مردم] مسکین

۵ و ٤- وای بر آن نمازخوانان [وای] که [به نسیان و] غفلت‌اند [قرین]

٦- غافل اندر نمازهای خودند [وز کمال حضور قلب و یقین]

۷- کرده‌هاشان [همه] ز روی ریاست هست منع زکاتشان آئین

۱۰۸- ترجمهٔ منظوم سورهٔ کوثر (مکّیّ، ۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۳-۱- ما همانا کوثرت بخشیده‌ایم پس، بخوان بر کردگار خود درود

نحر کن چون دشمن تو بی‌گمان بی‌سرانجام [آید و بی‌زاد و رود]

۱۰۹- ترجمهٔ منظوم سورهٔ کافرون (مکّی، ۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- بگو: ای کافران کی می‌پرستم ... من آن چیزی که معبود شماهاست

۳- و نـاید از شما کار پرستش ... بر آن ذاتی که خود معبود بر ماست

۵ و ۴- پرستشگر نی‌ام معبودتان را ... نه بر معبود من دارید باور

۶- بُوَد زان شما دین شمایان ... و دین من، مرا باشد [مقرّر]

۱۱۰- ترجمهٔ منظوم سورهٔ نصر (مدنی، ۳ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- به انگاهی که آید نصر دادار [و گسترده مهر پیروزی پدیدار]

۲- و بینی مردمان را فوج در فوج به دین خدا آیند [چون موج]

۳- بگو تسبیح و حمد ربّ خود [پیش] ... و شو خواهان بر آمرزش [خویش]

که او بسیار بخشنده‌ی [خطاهاست] ... [چو غفران از گنه، بنده ازو خواست]

۱۱۱- ترجمهٔ منظوم سورهٔ مَسَد (مکّی، ۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- زیان رساد به دستان بولهب و رسید ... که مال و مُکتسب او نساخت کردارش

۳- و زود باشد تا اینکه او شود واصل ... به آتشی که بُوَد شعله‌های بسیارش

۵ ـ ٤- و هست همسرش [آتش فروز و] برگردن ... ز لیف خرما بندی [و این سزاوارش]

۱۱۲- ترجمهٔ منظوم سورهٔ اخلاص (مکّیّ ، ۴ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۲ و ۱- بگـو: او هست اللّـهِ یگـانه   خـداونـدی کـه او را حـاجتش نـه

٤ و ۳- نـه‌اش زاده، نـه زاد از فـرد دیگـر   نـه او را هـیچ کس هـمتا [و هـمسر]

۱۱۳- ترجمهٔ منظوم سورهٔ فلق (مکّیّ ، ۵ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- [ای محمّد ﷺ] بگو: پناه برم   بـه خـدایی کـه صبح را بگشـود

۲- و [بـه سـوی خـدا] پناه بـرم   از بـ[illegible] [آنـچه را کـه خلق نـمود

۳- وز شـرّ شب [سـیاه] آنگـاه [illegible] [و در مـقام روز غـنود]

٤- وز شـرّ زنـان [کـه جـاودی‌شان] [illegible] گره‌ها دمـندگان مـی‌بود

۵- وز شـرّ حسـود آن وقـتی   کـه حسـد بُـرد [در حـقّ مـحسود]

۱۱۴- ترجمهٔ منظوم سورهٔ ناس (مکّیّ ، ۶ آیه)

بسم الله الرحمن الرحیم

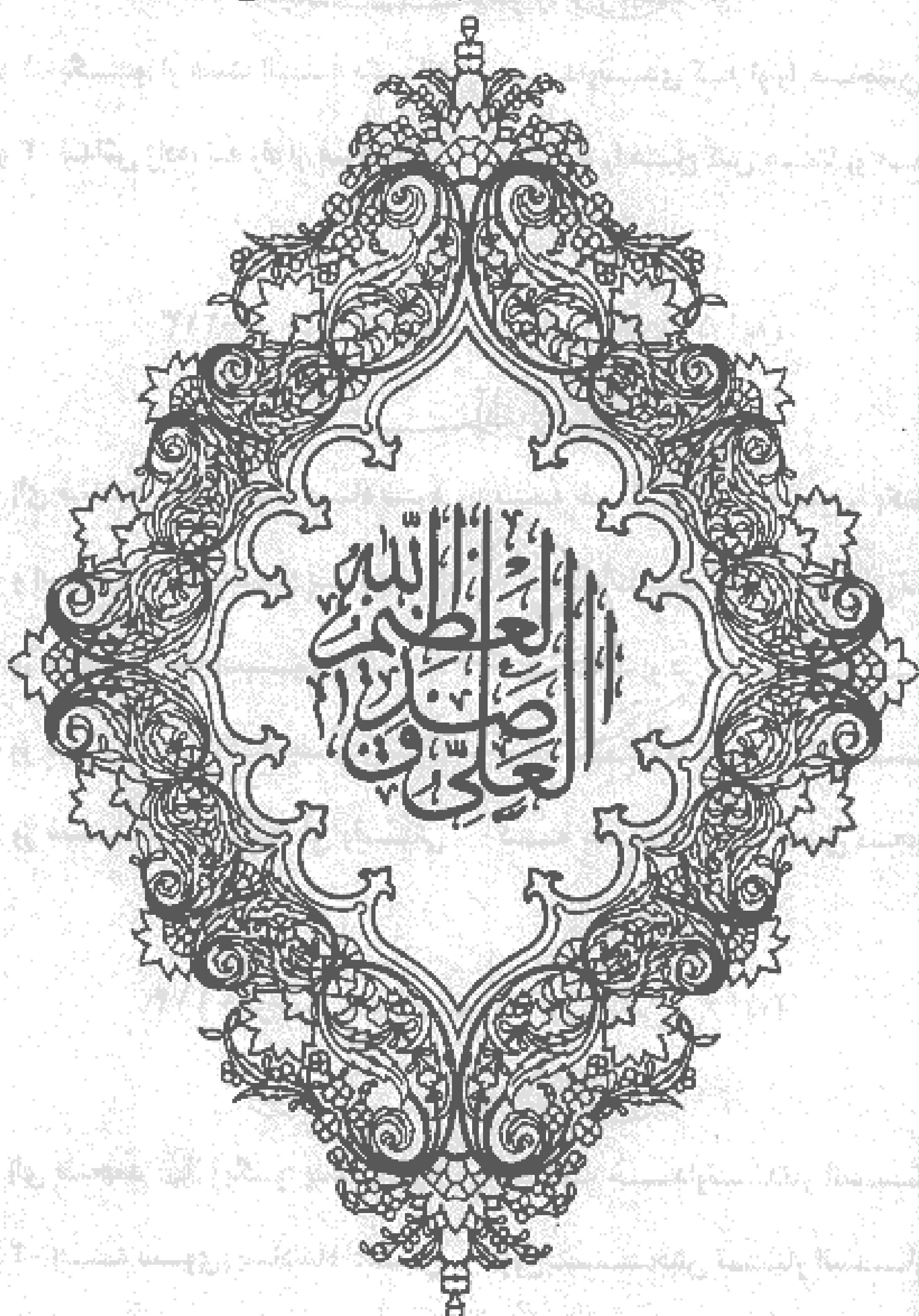
۱- [ای مـحمد ﷺ] بگـو: پـناه بـبرم   بـه خـداونـدگار انسـان‌ها

۳ و ۲- [بـه سـوی] پـادشاه آدمـیان   [روح‌بـخش تـبار انسـان‌ها]

٤- از شـرّ [و شـور] دیـو وسوسه‌گـر   [آنکـه وی را صـفت بـود]: خـنّاس

٦ و ۵- آنکـه ایـجاد مـی‌کند وسـواس   در قـلوب [هـمه] اجـنّه و نـاس

وتمت كلمت ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم



وصدق رسوله النبي الأمين الكريم

بسم الله الرحمن الرحيم

دعای ختم قرآن

دعای چهل و دوم از صحیفهٔ سجّادیه امام زین‌العابدین علیه السلام

(۳۸- ۹۵ هـ ق)

(وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ)

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعَنْتَنِي عَلَى خَتْمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُوراً، وَ جَعَلْتَهُ مُهَيْمِناً عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَ فَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ وَ فُرْقَاناً فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ، وَ قُرْآناً أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ وَ كِتَاباً فَصَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا، وَ وَحْياً أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَنْزِيلًا. وَ جَعَلْتَهُ نُوراً نَهْتَدِي مِنْ ظُلَمِ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ، وَ شِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهَمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ، وَ مِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ، وَ نُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ، وَ عَلَمَ نَجَاةٍ لَا يَضِلُّ مَنْ أَمَّ قَصْدَ سُنَّتِهِ، وَ لا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَةِ عِصْمَتِهِ. اللَّهُمَّ فَإِذْ أَفَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ، وَ سَهَّلْتَ جَوَاسِيَ أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ، فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَرْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ، وَ يَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَ يَفْزَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ، وَ مُوضَحَاتِ بَيِّنَاتِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا، وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّراً، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ. اللَّهُمَّ فَكَمَا

جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً، وَ عَرَّفْتَنَا بِرَحْمَتِکَ شَرَفَهُ وَ فَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِکَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا الشَّکُّ فِي تَصْدِيقِهِ، وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ، وَ يَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِرْزِ مَعْقِلِهِ، وَ يَسْکُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ، وَ يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ، وَ يَقْتَدِي بِتَبَلُّجِ أَسْفَارِهِ، وَ يَسْتَصْبِحُ بِمِصْبَاحِهِ، وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ.

اللَّهُمَّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّداً عَلَماً لِلدَّلَالَةِ عَلَيْکَ، وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْکَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْکَرَامَةِ، وَ سُلَّماً نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ، وَ سَبَباً نُجْزَى بِهِ النَّجَاةَ فِي عَرْصَةِ الْقِيَامَةِ، وَ ذَرِيعَةً نَقْدَمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقْلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ اقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَکَ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بِتَطْهِيرِهِ، وَ تَقْفُوَ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتَضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ غُرُورِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظُلَمِ اللَّيَالِي مُونِساً، وَ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ وَ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ حَارِساً، وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ نَقْلِهَا إِلَى الْمَعَاصِي حَابِساً، وَ لِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَةٍ مُخْرِساً، وَ لِجَوَارِحِنَا عَنِ اقْتِرَافِ الْآثَامِ زَاجِراً، وَ لِمَا طَوَتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الِاعْتِبَارِ نَاشِراً، حَتَّى تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهْمَ عَجَائِبِهِ، وَ

زَوَاجِرَ أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدِمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا، وَ احْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحَّةِ ضَمَائِرِنَا، وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عَلَائِقَ أَوْزَارِنَا، وَ اجْمَعْ بِهِ مُنْتَشَرَ أُمُورِنَا، وَ أَرْوِ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ظَمَأَ هَوَاجِرِنَا، وَ اكْسُنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْبُرْ بِالْقُرْآنِ خَلَّتَنَا مِنْ عَدَمِ الْإِمْلَاقِ، وَ سُقْ إِلَيْنَا بِهِ رَغَدَ الْعَيْشِ وَ خِصْبَ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ، وَ جَنِّبْنَا بِهِ الضَّرَائِبَ الْمَذْمُومَةَ وَ مَدَانِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هُوَّةِ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِي النِّفَاقِ حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جِنَانِكَ قَائِداً، وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنْ سُخْطِكَ وَ تَعَدِّي حُدُودِكَ ذَائِداً، وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ حَرَامِهِ شَاهِداً.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرْبَ السِّيَاقِ، وَ جَهْدَ الْأَنِينِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا بَلَغَتِ النُّفُوسُ التَّرَاقِيَ، وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجُبِ الْغُيُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَايَا بِأَسْهُمِ وَحْشَةِ الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ ذُعَافِ الْمَوْتِ كَأْساً مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَ انْطِلَاقٌ، وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ، وَ كَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبِلَى، وَ طُولِ الْمُقَامَةِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى، وَ اجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا، وَ افْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضِيقِ مَلَاحِدِنَا، وَ لَا

تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا وَ ارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلَّ مَقَامِنَا، وَ ثَبِّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلَ أَقْدَامِنَا، وَ نَوِّرْ بِهِ قَبْلَ الْبَعْثِ سُدَفَ قُبُورِنَا، وَ نَجِّنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَّةِ وَ بَيِّضْ وُجُوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ الظَّلَمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ، وَ اجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وُدّاً، وَ لَا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكَداً. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَتَكَ، وَ صَدَعَ بِأَمْرِكَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنْكَ مَجْلِساً، وَ أَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً، وَ أَجَلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْراً، وَ أَوْجَهَهُمْ عِنْدَكَ جَاهاً.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ، وَ عَظِّمْ بُرْهَانَهُ، وَ ثَقِّلْ مِيزَانَهُ، وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ، وَ قَرِّبْ وَسِيلَتَهُ، وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَ أَتِمَّ نُورَهُ، وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ، وَ أَحْيِنَا عَلَى سُنَّتِهِ، وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَ خُذْ بِنَا مِنْهَاجَهُ، وَ اسْلُكْ بِنَا سَبِيلَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ، وَ أَوْرِدْنَا حَوْضَهُ، وَ اسْقِنَا بِكَأْسِهِ.

وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاةً تُبَلِّغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ، إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، وَ فَضْلٍ كَرِيمٍ. اللَّهُمَّ اجْزِهِ بِمَا بَلَّغَ مِنْ رِسَالَاتِكَ، وَ أَدَّى مِنْ آيَاتِكَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ، أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَداً مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفَيْنَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه منظوم دعای ختم قرآن مجید

دعای چهل‌ودوم از صحیفه‌ی سجّادیه امام زین‌العابدین علیه‌السلام (۳۸ - ۹۵)

***

به ختم نامه‌ات پروردگارم! — تو می‌بودی علی التحقیق یارم

کتابی را که نازل کردی آن را — که انوارش کند روشن جهان را

ورا کردی گواه آنچه ارسال — نمودی پیش از این [بر محو اضلال]

و بر هر گفته‌ای زین پیش راندی — ورا برتر ز کرسی برتر نشاندی

همان نامه که می‌باشد جُداگر — حلالت از حرامت را سراسر

همان نامه که با آن روشن [illegible] پیغمبر ره و رسم خدایی

همان نامه که بهر بندگانت — به آن شیوا نموداستی بیانت

که بر قلب رسول اکرم خویش — محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی فرمودیش از پیش

درودت باد بر او ای خداوند — و بر هر کس که با او خویش و پیوند

فرستادی به حقّ آن پاک فرمان — که مانند چراغی، نورافشان،

کند راه ضلال و ناروایی — ز گمراهی دهد ما را رهایی

شفایش ساختی از بهر آنها — که بر آن گوش دل دادند و جانها

و ادراکش نمودند از دل و جان — بران تصدیق آوردند و ایمان

و بنمودیش میزان عدالت — که نگرایند از آن بر هیچ حالت

و آن باشد فروغی از هدایت — به دل‌های گواهان تا نهایت

و بهر آنکه سویش رهگذار است — رهایی را نشانی آشکار است

و آنکو زین نشان گردید آگاه — نخواهد هیچ گاهی گشت گمراه
و بر دامان پاکش هر که زد دست — به او دست تباهی‌ها نپیوست
خداوندا به آن سانی که بر ما — توانِ خواندنش را کردی اعطا
و با شیوایی و حُسن عبارت — به ما برخواندنش دادی مهارت
از آن هامان بگردان در نهایت — که بر حقّ می‌کنند آن را رعایت
همان مردم که نزد محکماتش — فرود آرند سر، وز هر جهاتش
شروط بندگی آرند بر جای — و فرمان ترا دارند برپای
و آیات «متشابه»ش چو خوانند — و بُرهانهای پیدایش چو دانند
سر تصدیق و اذعان پیش آرند — [سوی تأیید و ایمان ره سپارند]
خدایا! بر محمّد ﷺ از سوی خویش — ورا نازل نمودی مجمل از پیش
و ادراک شگفتی‌های قرآن — تمام الهام فرمودی به ایشان
و بر ما علم تفسیرش بدادی — در این علم را بر ما گشادی
و ما را برتری دادی و امکان — بر آنکو نیست اهل علم قرآن
و ما را آن توان بخشیدی و تاب — که بر آنکس که سویت نیست رهیاب
و بی‌بهره است از علم و کلامت — به ما ترفیع بخشیدی تمامت
چنان چون بهره‌ور دل‌های ما را — ز قرآن کرده‌ای، پروردگار!
شناساندی به ما از رحمت خویش — مقام و ارج آن را بیش از بیش
محمّد ﷺ را خدیا کاو سخنگوست — به قرآنت [که اندر سینه‌ی اوست]
و آل او که خُزّانند بر آن — سزاوار درود خویش گردان
و ما را ز آن کسان اندر شمار آر — که [با قطع و یقین] دارند اقرار،
که قرآن گشته از سوی تو نازل — [و دیگر قول‌ها دانند باطل]
کنه در تصدیق بر آن از دل ما — نگردد هیچ شکّی حاصل ما
عدول از شاهراه روشن آن — نگردد پیش فکر ما نمایان

محمّد ﷺ را و آلش را [سراسر]　　درود خود فرست [ای حقّ داور!]
و ما را در ردیف آن کسان آر　　که چنگ خویش [در هر حال و هر کار،]
به حبل محکم قرآن بگیرند　　[و از گفتار حقّ فرمان پذیرند
بجویند از دهماتند آیه‌ها راه　　به سوی آیه‌های محکم آنگاه
و اندر سایه‌ی آن کام یابند　　روان خویش را آرام یابند
و در نور پگاه جانفزایش　　روان گردند در راه خُدایش
وز آن روشنگری‌های دل افروز　　شوند از بهر فردا توشه اندوز
سپس از آن چراغ پرتو افکن　　چراغ خویش را سازند روشن
به چیز دیگری چشم هدایت　　نمی‌دوزند جز آن [تا نهایت]
خداوندا! محمّد ﷺ را بدان سان　　که اندر پرتو انوار قرآن،
به راه مستقیمت ره نمودی　　و بر آلش چنین فضلی فزودی،
که در انوار آنان بیش از پیش　　نشان دادی ره خشنودی خویش
نثار او نما و دودمانش　　درودی کان بُوَد در حدّ و شانش
که قرآن تو چونان نردبانی　　بَرَد ما را به بالا هر زمانی
بَرَد ما را سوی دار سلامت　　رهامان سازد از هول قیامت
وآن را دستمایه‌ی پای بر جای　　بگردان بهر ما در دار عقبای
محمّد ﷺ را و آلش را خدایا!　　درود خویشتن بفرست [پایا]
ز دوش ما به لطف یُمن قرآن　　فرو برگیر سنگین‌بار عصیان
به ما بنما عطا ای حقّ دادار!　　کمال خُلق و خوی خیل ابرار
و ما را پیروان مردمی دار　　که در قلب‌شبان تیره و تار
و از آغاز تا پایان ایّام،　　به کوشش می‌نهند اندر رهت گام
که از هر گونه ناپاکی اعمال　　بداری پاک، دل‌هامان به هر حال
و سازی پیروان مردمانی　　که زانوار کتاب آسمانی

چراغ جان و دل را بر فروزند / و به تاب آرزوها دل نسوزند]

و شهد آرزو از سیر و رفتار / نیندارد بازشان از راه دادار

سپس هرگز فریب آرزوشان / اثر ننماید اندر خُلق و خوشان

محمد ﷺ را و آلش را الهی / همی کن با درود خود مُباهی

و از اعمال شرانگیز خنّاس / و القاء خطرآمیز وسواس

به ما بنمای قرآن را نگهبان / خداوندا! [به هر حال و به هر آن]

و پای ما به بندش آن چنان دار / که نتوانیم لغزیدن به رفتار

و بر افواهمان بندی ز قرآن / بنه - بی‌رنج بیماری - بدان سان

که بین ما و فعل ژاژخایی / در اندازد به لطف خود جدایی

و با آن، جمله‌ی اندام ما را / ز عصیان حفظ کن پروردگارا

و هر بندی که در عبرت پذیری / به کار ما نماید سخت‌گیری،

گشای آن بندها با پند قرآن / که با بیم آن شگفتی‌های فُرقان

و درک هر ملاهی و مناهی / سوی دل‌های ما یابند راهی

و امثال چنان ممنوع رفتار / که گر بر کوههای سخت و سُتوار

شوند عرضه، جبالِ باصلابت / به عجز آیند و ننمایند اجابت

خداوندا! درودت بر محمد ﷺ / و آل او روان گردان [مؤبّد]

به قرآن ظاهر ما بر صلاح آر / درستیِ درون ما نگهدار

وز آسیب و وساوس حفظ فرمای / و از آلودگی‌ها پاک بنمای

و ربط بین ما را با نواهی / به قرآن قطع کن [آن سان که خواهی]

به قرآن نظم ده بیش و کمِ ما / بسامان آر امور درهم ما

و اندر موقف روز حسابت / [که باشد وقت پاداش و عقابت]

عطش‌هامان به لطف آب قرآن / فرو بنشان تو ای دادار رحمان!

در آن روزی که بی‌تابی بزرگ است / و بیم از کیفر و نارت سترگ است

ز مهر و لطف خود پروردگارا! به تن پوشان لباس امن، ما را

خداوندا! درودت بر محمد ﷺ و آل او روان گردان [مؤبّد]

خداوندا به یُمن و حق قرآن که درد فقر ما را سازد درمان

به دارویی که نامش بی‌نیازی است [که ما را باعث گرد نفرازی است]

به قرآنت سوی ما کن روانه رفاه و وسع روزی در زمانه

و از اخلاق زشت و نابهنجار به لطف «ذکر» ما را بر کران دار

نگه میدار ما را از جُدایی و لغزشگاه کفر و بی‌خدایی

و رهبر ساز در عقبا «بیانت» به ما از بهر رضوان و جنانت

و قرآن را خداوندا به دنیا ز خشم خود، پناه ما بفرما

بدارش مانع افعال، ما را که از حدّت برون ننهیم پا را

و قرآن را گواه حال ما دار که وفق امر تو سازیم رفتار

حلالش را حلال اندر شماریم حرامش را حرام خویش داریم

خداوندا! درودت بر محمد ﷺ و آل او روان گردان [مؤبّد]

به وقتی سخت گردد نالهٔ فرد و دَم‌ها بر شما ره افتد [از درد]

رسد آنگه که جانها بر گلوگاه [و اهل و دودمان] گویند [یا آه:

فسونگر کیست؟ درمانگر کجا هست؟ [برای او چه تدبیری روا هست؟]

در آیسد از ورای پردهٔ راز فرشتهٔ مرگ و سازد کار آغاز

ز قوس مرگ با امر خدایی رها سازد سویش تیز جُدایی

و از زهرا بهٔ مرگ و فنایش بنیارد جام زهرآگین برایش

به کوس رحلت از این دار فانی زنند آهنگ ختم زندگانی

و او را کارنامه [از چه و چون] به گردن اندر آویزند اکنون

و تا روز لقاء الله در گور، بیارامد [ز یاران طرد و مهجور]

خداوندا! درودت بر محمد ﷺ و آل او روان گردان [مؤبّد]

خداوندا! به فرسایشگه گور، چو ما از دیده‌ها گشتیم مستور
و می‌بایست در طول زمانها در آنجا ماند بی‌نام و نشان‌ها،
مدد فرما که بعد از زندگانی، [و ترک موهبت‌های جهانی]
برای ما نمایی خانه‌ی گور یکی منزلگه نیکو و پُر نور
ز فرط رحمت خود کردگارا! به ما وسعت دهی آن تنگنا را
و روز حشر، بین اهل محشر [ز عصیانها که قبلاً زد ز ما سر]
مکن رسوایمان، پروردگارا! [به لطف خویش رحمت آر ما را]
و اندر پیشگاه و محضر خویش حساب عمر ما چون آوری پیش
به آن درماندگیّ و خواری ما نما از رحمت خود یاری ما
و هنگام گذر از جسر نیران وگاه ارتعاش و لرزش آن
در آن روزی که می‌باید خطر کرد واز آن جسر لغزیده گذر کرد،
ز لغزش گامهای ما نگه‌دار به یُمن «ذکرت» ای دادار غفّار!
به آن قرآن ز هر اندوه [و هر درد] که در محشر بما رو خواهد آورد
ز سختی‌ها و اهوال قیامت در آن هنگامه‌ی غبن و غرامت
رهایی را نصیب و بهر ما ساز از آن اندوهها ما را جدا ساز
در آن روزی [که گاه اشتباه است] که سیمای گنه‌کاران سیاه است
شود روزی که عنوان قیامت مقام حسرت و روز ندامت،
سپیدی را نصیب چهره ما کن [به ما قدر و سرافرازی عطا کن]
به قلب اهل ایمان کردگارا! به لطف خود بیفکن مهر ما را
به ما، در زیستگاه جهانی مکن تاریک و تلخ این زندگانی
درود خود خدایا بر محمّد ﷺ روان می‌دار [بایا و مؤبّد]
که هم عبد است و هم پیغمبر تو [برای نشر شرع انور تو]
محمّد ﷺ آنکه [در هر کار و حالت] ترا بنمود تبلیغ رسالت

و از او شد لوای دعوتت راست — و خیر بندگانت را هم او خواست

خداوندا رسول ما محمّد ﷺ — ـ که بر او باد و بر آلش مؤیّد،

درود تو ـ به فردای قیامت — [که باشد روز اهوال و ندامت]

به خود او را تو ای دادار غفّار — ز دیگر انبیا نزدیک‌تر دار

و دستش در شفاعت بازتر دار — ز دیگر انبیاء نامبردار

و قدرش را به نزد خود فزون‌تر — بدار از آن همه خیل پیمبر

به جاه و رتبه از ایشان برآرش — و بر خیل رسولان برتر آرش

محمّد ﷺ را و آلش را الاهی — همی کن بس درود خود مباهی

خدایا پایه‌ی او را برافراز — و بُرهانش عظیم‌القدر می‌ساز

و او را کفه‌ی میزان اعمال — بکن سنگین [به روز عرض احوال].

شفاعت را از او بنما تقبّل — اجابت کن ز سوی او توسّل

و او را روسپیدی بهره بنمای — تمامت بر فروغ و نورش افزای

و والا ساز قدر و پایگاهش — [و [illegible] مقام و جایگاهش]

و ما را بر اساس سنّت او — حیاتی خوش عطا فرما و نیکو

و هم بر ملّتش پروردگارا! — بیاور لحظه‌های مرگ ما را

و ما را پیرو راهش همی دار — و از یاران و همراهانش بشمار

ز اهل طاعتش منظورمان کن — و با اتباع او محشورمان کن

و ما را ره نما بر کوثر او — به ما ده جرعه‌ای از ساغر او

درودت را خدایا! بر محمّد ﷺ — و بر آلش روان بنما [مؤیّد]

که از یُمنش بیابد بهره‌مندی — به برتر خیر و فضل [و سربلندی]

به آن سانش عطا کن فضل و تأیید — که از درگاه تو می‌دارد امید

که بی‌تردید فضل بی‌کرانه — از آن تُست [ای ربّ یگانه]

خداوندا! چو آن پیغمبر تو — رسالات و کلام انور تو،

[به نحو کامل و کافی] رسانده است و خلقت را به نور و خیر خوانده است،

و در راه تو کوشیده است از جان [و محکم کرده رکن شرع و ایمان]،

عطا بنما جزای برترینش جزائی را که همسان و قرینش،

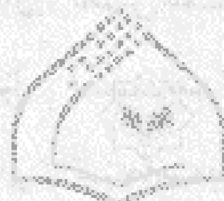
کنی منظور بر آفرشتگانت دهی بر مرسلین پیغمبرانت

سلام و رحمت و فضل الهی تحیّات و درود [بی‌تناهی]

به او باد [و وجود تابناکش] و اهل و دوده‌ی مرضی و پاکش

پایان ترجمه منظوم دعای چهل‌ودوم صحیفه سجادیه

تهران چهارم آبان ۱۳۸۱ کرم خدا امینیان



علامت وقف و اصطلاحات ضبط

ـمـ علامت وقف لازم.

لا علامت نهی از وقف.

صلی علامت اولی بودن وصل با جواز وقف.

قلی علامت اولی بودن وقف.

ج علامت جواز وقف.

∴ ∴ علامت جواز وقف در یکی از دو موضع، و نه هر دو.

ـ۠ علامت زیاد بودن حرف و تلفظ نکردن آن.

ـ۟ علامت زیاد بودن حرف در هنگام وصل.

ـْ علامت سکون حرف.

ـۢ علامت اقلاب.

ـٌ علامت اظهار کردن تنوین.

ـٍ علامت ادغام و اخفاء.

ا ی و ن علامت وجوب تلفظ حروف متروکه.

ص علامت وجوب تلفظ سین بجای صاد و اگر این علامت در پائین کلمه باشد تلفظ به صاد مشهورتر است.

ـٓ علامت لزوم مد اضافی

۩ علامت جای سجده.

۞ علامت ابتدای جزء، حزب، نصف و ربع جزء و حزب

۝ علامت پایان آیه و بیان شماره آن.

فهرس أسماء السور

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعدادآیات	عدد ابیات
۱	الفاتحة	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۷	۸
۲	البقرة	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۲۸۶	۱۳۶۱
۳	آل‌عمران	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۲۰۰	۷۰۲
٤	النساء	مفعولُ ـ فاعلات ـ مفاعیلُ فاعلن	۱۷٦	۵۳۹
۵	المائدة	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	۱۲۰	۵۴۰
٦	الأنعام	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۱٦۵	٦۸۹
۷	الأعراف	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلن	۲۰٦	۵٦۹
۸	الانفال	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعولُ فاعلاتن	۷۵	۱۸۱
۹	التوبة	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلن	۱۲۹	٤۰۵
۱۰	یونس	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۱۰۹	۳۵۰
۱۱	هُود	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۱۲۳	۳۸۸
۱۲	یوسف	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۱۱۱	۳۱۰
۱۳	الرّعد	مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلاتن	٤۳	۱۳٦
۱٤	إبراهيم	مفاعلین ـ مفاعلین ـ مفاعیل	۵۲	۱۵٤
۱۵	الحجر	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۹۹	۱٤٦
۱٦	النّحل	مفعلتن ـ مفعلتن ـ فاعلن	۱۲۸	۳٦٦
۱۷	الإسراء	مفعولُ فاعلات ـ مفاعیلُ فاعلن	۱۱۱	۲٤۸

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعداد آیات	عدد ابیات
۱۸	الکهف	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۱۱۰	۲۹۸
۱۹	مریم	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	۹۸	۱۸٤
۲۰	طه	مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلاتن	۱۳۵	۲۳۵
۲۱	الأنبیاء	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعولُ فاعلاتن	۱۱۲	۱۸۵
۲۲	الحج	مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلن	۷۸	۱۷٤
۲۳	المؤمنون	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۱۱۸	۲۲٤
۲٤	النور	مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلاتن	٦٤	۲۱۰
۲۵	الفرقان	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	۷۷	۱٦۷
۲٦	الشعراء	مستفعلن ـ مستفعلاتن	۲۲۷	۳۳٦
۲۷	النمل	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	۹۳	۲۲۸
۲۸	القصص	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۸۸	۲۸٤
۲۹	العنکبوت	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٦۹	۱۹۹
۳۰	الرّوم	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	٦۰	۱٦۸
۳۱	لقمان	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلن	۳٤	۹۱
۳۲	السّجدة	مستفعلن ـ مستفعلن ـ مستفعلاتن	۳۰	٦۱
۳۳	الأحزاب	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعولُ فاعلاتن	۷۳	۲۱۳
۳٤	سبأ	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٥٤	۱٦۸

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعدادآیات	عدد ابیات
۳۵	فاطر	مفاعلن ـ فعلاتن ـ مفاعلن فعلن	٤٥	۱۲٤
۳٦	یس	مفعولُ ـ مفاعلن ـ فعولن	۸۳	۱۷۲
۳۷	الصافات	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۱۸۲	۱۹۳
۳۸	ص	فعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلات	۸۸	۱٦٥
۳۹	الزُّمَر	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۷٥	۲۳۸
٤۰	غافر	مستفعلن ـ مستفعلاتن	۸٥	۲۸۷
٤۱	فُصِّلَت	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٥٤	۱٦٤
٤۲	الشوری	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٥۳	۱٦۹
٤۳	الزُّخرُف	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	۸۹	۱۷۸
٤٤	الدُّخان	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعولُ فاعلاتن	٥۹	٥۳
٤٥	الجاثیة	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۳۷	۱۰٥
٤٦	الأحقاف	مفعولُ مفاعیل ـ مفاعیل فعولن	۳٥	۱۱٦
٤۷	محمد ﷺ	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۳۸	۱۳۲
٤۸	الفتح	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعولن	۲۹	۱۱۱
٤۹	الحُجُرات	مفعولُ فاعلات ـ مفاعیلُ فاعلن	۱۸	٦۲
٥۰	ق	فعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلات	٤٥	۸۳
٥۱	الذّاریات	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	٦۰	٦۷

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعدادآیات	عدد ابیات
٥٢	الطّور	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٤٩	٦٩
٥٣	النّجم	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعولُ فاعلاتن	٦٢	٥٥
٥٤	القمر	مفعولُ فاعلات ـ مفاعیلُ فاعلن	٥٥	٧٠
٥٥	الرّحمٰن	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٧٨	٨٤
٥٦	الواقعة	مفتعلن ـ مفتعلن ـ فاعلن	٩٦	٩١
٥٧	الحدید	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٢٩	١١٩
٥٨	المُجادلة	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	٢٢	٧٩
٥٩	الحشر	مفعول مفاعیل ـ مفاعیلن فع	٢٤	٧٩
٦٠	المُمتحنة	مفعولُ فاعلات ـ مفاعیل فاعلن	١٣	٥٨
٦١	الصّف	مفعولُ مفاعلن ـ فعولن	١٤	٤٩
٦٢	الجُمُعة	مفتعلن ـ مفتعلن ـ فاعلن	١١	٣٥
٦٣	المنافقون	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	١١	٤١
٦٤	التّغابُن	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	١٨	٥٧
٦٥	الطّلاق	فعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلات	١٢	٤٩
٦٦	التّحریم	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	١٢	٤١
٦٧	المُلک	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعولن	٣٠	٦٠
٦٨	القلم	مفتعلن فاعلات ـ مفتعلن فع	٥٢	٦١

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعدادآیات	عدد ابیات
٦٩	الحاقّة	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٥٢	٥٣
٧٠	المعارج	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعول فاعلاتن	٤٤	٣٥
٧١	نوح	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٢٨	٤٨
٧٢	الجنّ	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	٢٨	٤٦
٧٣	المزّمّل	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٢٠	٤٠
٧٤	المدّثّر	مفعولُ ـ مفاعلن ـ فعولن	٥٦	٥١
٧٥	القیامة	مفعولُ ـ مفاعلن ـ فعولن	٤٠	٣٩
٧٦	الإنسان	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٣١	٥٢
٧٧	المرسلات	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٥٠	٤٤
٧٨	النّبأ	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٤٠	٣٧
٧٩	النّازعات	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	٤٦	٢٨
٨٠	عَبَسَ	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٤٢	٢٧
٨١	التّکویر	مفعولُ فاعلاتن ـ مفعول فاعلاتن	٢٩	١٥
٨٢	الإنفطار	مفعولُ مفاعلن ـ فعولن	١٩	١٥
٨٣	المطفّفین	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٣٦	٣٢
٨٤	الإنشقاق	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	٢٥	٢٢
٨٥	البروج	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلات	٢٢	١٦

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعداد آیات	عدد ابیات
٨٦	الطارق	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	١٧	٩
٨٧	الأعلی	مفعولُ مفاعلن ـ فعولن	١٩	١٤
٨٨	الغاشية	فعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلات	٢٦	١٧
٨٩	الفجر	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٣٠	٣٠
٩٠	البلد	مفعول ـ مفاعلن ـ فعولن	٢٠	١٦
٩١	الشمس	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	٢٥	١٦
٩٢	الليل	مفاعيلن ـ مفاعيلن ـ مفاعيل	٢١	١٦
٩٣	الضحی	مفعول مفاعلن ـ فعولن	١١	٩
٩٤	الشرح	مفاعيلن ـ مفاعيلن ـ مفاعيل	٨	٤
٩٥	التين	مفعولُ ـ مفاعلن ـ فعولن	٨	٩
٩٦	العلق	مفاعلن ـ فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	١٩	١٤
٩٧	القدر	مفاعلن ـ فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	٥	٣
٩٨	البينة	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	٨	١٨
٩٩	الزلزلة	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	٨	٦
١٠٠	العاديات	مفعول ـ مفاعلن ـ فعولن	١١	١٠
١٠١	القارعة	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلات	١١	٦
١٠٢	التكاثر	مفعولُ ـ مفاعلن ـ فعولن	٨	٨

فهرست اوزان به ترتیب مصحف

عدد سوره	نام سوره	وزن ترجمه منظوم	تعدادآیات	عدد ابیات
۱۰۳	العصر	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	۳	۳
۱۰٤	الهُمَزة	مفتعلن فاعلات ـ مفتعلن فع	۹	٦
۱۰۵	الفیل	فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعول	۵	٤
۱۰٦	قُریش	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٤	٤
۱۰۷	الماعون	فاعلاتن ـ مفاعلن ـ فعلن	۷	٦
۱۰۸	الکوثر	فاعلاتن ـ فاعلاتن ـ فاعلن	۳	۲
۱۰۹	الکافرون	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٦	٤
۱۱۰	النصر	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	۳	٤
۱۱۱	المَسَد	مفاعلن فعلاتن ـ مفاعلن فعلات	۵	۳
۱۱۲	الإخلاص	مفاعیلن ـ مفاعیلن ـ مفاعیل	٤	۲
۱۱۳	الفلق	فاعلاتن مفاعلن ـ فعلن	۵	۵
۱۱٤	النّاس	فاعلاتن مفاعلن ـ فعلن	٦	٤

توضیح: ترجمهٔ فارسی این مصحف شریف بطور تقریب در ۱٤۷۷۵ (چهارده هزار و هفتصد و هفتاد وپنج) بیت منظوم شده است.

فهرست منابع

منابع و مآخذی که برای ترجمه منظوم قرآن مجید مورد استفاده بوده‌اند عبارتند از:

۱ - نسخه‌ای از قرآن کریم عکس‌برداری شده از روی نسخه معروف به قرآن سلطانی از انتشارات علمیّه اسلامیّه سال ۱۳۳۷ با ترجمه فارسی «زیرنویس» تحت اللّفظ، در عین قدیمی بودن سبک ترجمه، برخوردار از سلامت و شیوایی و حاکی از احتیاط دقیق و عمیق مترجم.

۲ -کلمات القرآن تفسیر و بیان لفضیلة الاستاذ الشّیخ حسنین محمّد محلوف نسخه‌ای صغیرالحجم و کثیرالمنفعة چاپ قاهره در اکتبر سال ۱۹۶۵ میلادی با شرح و تفسیر هر واژه قرآنی به عربی.

۳ - المنجد فی اللغة و الاعلام.

۴ - فرهنگ فارسی ۶ جلدی دکتر معین.

۵ - قرآن کریم با ترجمه فارسی استاد بهاءالدین خرمشاهی. چاپ دوم سال ۱۳۷۶.

این اثر بی‌نیاز از هر تعریف و تمجیدی است و این بنده به خود اجازه نمی‌دهم به تشریح و توصیف ویژگی‌های جامع و بی‌سابقه آن بپردازم. شهرت و اهمیّت و نواندیشی و ابتکار در این اثر، قولی است که جملگی برآنند.

در تمام مدّت کار این اثر مورد استفاده و مراجعه حقیر بوده، حتّی در کارهایی که برای ترجمه منظوم، سال‌های پیش انجام داده‌ام با الهام و بهره‌مندی از نظریات معظّم‌له به تجدیدنظر در آنها پرداخته‌ام، ایدّه‌الله تعالیٰ فی الدّارین.

داوری استاد محترم جناب آقای بهاءالدّین خرّمشاهی از ترجمه منظوم اینجانب

پرسشگر نشریهٔ کتاب هفته در شماره ۲۴ پنجشنبه ۱۷ آبان ۱۳۸۰ در «هفتهٔ کتاب»، با استاد خرمشاهی و پنج نفر دیگر از اساتید، گفتگویی زیرعنوان: «یک پرسش و شش دیدگاه» ترتیب داده و پرسیده بود: ارزیابی شما از کمیت و کیفیت کتاب‌های مذهبی به‌ویژه در ارتباط با معصومین چیست؟

چون بخشی از پاسخ استاد محترم جناب خرمشاهی در متن این مصاحبه به‌ترجمه منظوم اینجانب مربوط است، عین بیانات ایشان را از نشریه مزبور و شمارهٔ فوق‌الذّکر جدا کرده، تصویر آن را در صفحات پایانی این مصحف شریف منعکس می‌نمایم و برای استاد محترم تندرستی و تأییدات ربّانی آرزومندم.

تهران. کرم‌خدا امینیان ۱ / ۲ / ۱۳۸۲

ارزیابی دو دهه کتاب دینی

بهاءالدین خرمشاهی
فیروزه شریفی، دیانا نیک

پاسخ سؤال شما به دو بخش عمده تقسیم می‌شود. یکی که کلی‌تر است وضعیت کتاب‌های دینی است از نظر تألیف، اقبال مردم، اقتصاد نشر، تجدید چاپ، رونق داشتن و نداشتن و امثال آن و دوم از نظر سیره‌نویسی چهارده معصوم(ع) که در دو دهه اخیر چه کردیم.

ترجمه قرآن

کتاب‌هایی داریم که به قول خارجی‌ها پرفروش مداوم هستند. در رأس آنها قرآن کریم است با ترجمه‌های بسیار. باید بگویم که نقطه عطف مهمی در دو دهه اخیر روی داده است. آن هم نه تحول بلکه تکامل شگرفی است که در هر چه مفهوم‌تر و شیواتر شدن ترجمه فارسی قرآن کریم رخ داده است. البته همه ترجمه ها خوب نیستند یا یک پرده صریح‌تر بگویم ترجمه‌های بد نیز فراوان است.

یک روزنه دیگر هم پیدا شده که ترجمه منظوم قرآن کریم است. در گذشته نزدیک، یک نمونه از ترجمه منظوم قرآن داشته‌ایم که حاصل قرآن‌شناسی عارفانه عارف جلیل‌القدر صفی علیشاه است. اما بعد از آن ۵ تا ۶ ترجمه منظوم به بازار آمده که هم ترجمه کامل قرآن و هم ترجمه دهم جزء است که این نمونه‌ها مورد تأیید من نیستند ولو اینکه از نظر اقتصاد نشر با استقبال جوانان با موفقیت مواجه شده باشند.

درست در همین ایامی که شما با من تماس گرفته‌اید فردی فاضل و قرآن‌شناس که نمی‌دانم روحانی هستند یا نه به نام آقای کرم‌خدا امینیان ترجمه منظومی از قرآن کریم را برای نظرخواهی و عیارسنجی از طریق پست برای من ارسال داشته‌اند. ترجمه ایشان سه ویژگی دارد که از این قرار است:

اول این که سراسر ترجمه به یک وزن نیست.

ویژگی دوم این که ایشان آنچه افزوده تفسیری است در میان قلاب (کروشه) آورده‌اند همچون بسیاری از مترجمانی که قرآن را به نثر ترجمه می‌کنند مانند آقای مسعود انصاری و این جانب. البته بعضی هم افزوده‌ها را با حروف متفاوت چاپ می‌کنند مانند ترجمه بسیار مفهوم و شیوای شادروان سید جلال‌الدین مجتبوی استاد پیشین دانشگاه تهران در رشته فلسفه و صاحب آثار و ترجمه‌های ارزشمند.

ویژگی سوم ترجمه ایشان این است که در میان همه ترجمه‌های منظومی که دیده‌ام بجز ترجمه صفی علیشاه دقیق‌تر و از نظر استواری زبان و بیان و تطابق با مضامین و معانی مقدس قرآن‌کریم برتر است.

این جانب از یک سال پیش کتابی برای مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی در دست تألیف دارم به نام فهرست توصیفی - انتقادی ترجمه‌های امروزین فارسی قرآن کریم، و در آن ترجمه یکصد سال اخیر را، که بالغ بر ۱۰۰ ترجمه می‌شود. ان‌شاءالله معرفی خواهم کرد.

گفتار سراینده

خداوند سخن آفرین را سپاس می‌گویم که باین بندهٔ حقیر خود تاب و توان و جرأت و شهامت بخشید تا در کلام محکم و خطاب مبرمش ـ قرآن مجید ـ به پژوهش و اندیشه‌وری بپردازم و سرانجام به ترجمه منظوم تمام آیات و سوره‌های قرآنی موفّق شوم.

هرچند قرآن خود کلامی است که علاوه بر همه خصوصیّات و امتیازات، از هر شعری رساتر، شیواتر و هنری‌تر است، لیکن چون ترجمهٔ منظوم از قرآن کمتر صورت گرفته است، اینجانب به قصد خدمت به اشاعه اندیشه‌ها و مفاهیم قرآنی به چنین کاری دست زدم.

هر زمان از ترجمه منظوم سوره‌ای فراغت حاصل می‌کردم، بلافاصله بر ذهن و زبانم جاری می‌شد که هٰذا مِنْ فَضْلِ رَبّي.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

در طول مدّتی نزدیک به سیزده سال در فرصت‌های مناسب و اوقات فراغت از گرفتاری‌های زندگی مادی و بیماری‌های جسمی این مهمّ بپایان رسید. به خصوص در دو سه سال اخیر این تلاش را مضاعف کردم و به عمل سرعت دادم، زیرا با وجود کهولت سن، بیم آن داشتم که پیک اجل در رسد و کار ناتمام بماند و همه زحمات قبلی هباءً منثورا شود.

ولی بحمدالله در بهار سال «۱۳۸۰» کار به اتمام رسید و بازخوانی، غلط‌گیری و بازنویسی آن صورت پذیرفت. تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد.

برای دستیابی به ترجمه قرآن مجید به بهترین صورت، از قالب‌های نظم سنّتی استفاده کردم که به مذاق‌ها سازگارتر و با علائق و سلیقه‌ها

مأنوس‌تر است، بعلاوه چون ممکن بود انتخاب یک وزن برای تمام سوره‌ها موجب ملال خاطر خواننده باشد از این‌رو برای هر سوره یا هر چند سوره وزنی از بحور شعر فارسی چنان انتخاب شد که با حال و هوای سوره و پیام آن مناسب‌تر باشد. این تنوع وزن که در ترجمهٔ منظوم قرآن مجید نادر است، هم تازگی و طراوتی به اثر بخشیده و هم از یک‌نواختی وزن که بیشتر مخصوص داستانها و قصص می‌باشد پرهیز شده است.

خوانندگان محترم و آشنایان به شعر فارسی توجّه خواهند فرمود که در نظم این اثر از صنایع لفظی و معنوی کمتر استفاده شده است زیرا بیم آن میرفت که تحریف در الفاظ و قلب در معانی حاصل شود و این در مورد قرآن کریم گناهی نابخشودنی است، بنابراین سعی شده است هر لفظی بصورت اوّلیه خود بقالب نظم در آید، ترجمه منظوم بعضی سوره‌ها در قالب مثنوی، برخی در قالب دو بیتی نو و برخی در فرم قطعه صورت پذیرفته است، هرجا به ضرورت شعری و کمبود وزن به ایراد حشو یا توضیحی نیاز بوده آن را مابین دو قلّاب قرار داده‌ام تا اینکه امانت حتّی المقدور رعایت شده باشد.

به هیچ وجه کار خود را خالی از سهو و نقصان نمی‌دانم که هر گوینده‌ای را هر قدر توانا در این عرصه پای رفتار لنگ است به همین سبب انتقادات و ارشادات قرآن پژوهان و شاعران و آگاهان را مغتنم می‌شمرم و سپاس می‌گزارم.

تهران مردادماه ۱۳۸۰

کرم‌خدا ـ امینیان



بسم الله الرحمن الرحيم

(إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون)

این مصحف شریف شامل: سی جزء کامل

و با مشخصات:

خطاط	:	عثمان‌طه
نوع خط	:	نسخ
سراینده اشعار	:	کرم‌خدا امینیان
نوع ترجمه اشعار	:	اشعار مقابل آیات
زبان ترجمه	:	فارسی
قطع	:	وزیری
تعداد سطور در هر صفحه	:	پانزده
تعداد صفحات متن قرآن	:	۶۰۴
نوبت‌چاپ	:	اول
محل‌چاپ‌وچاپخانه	:	قم - چاپخانه بزرگ قرآن کریم
تعداد	:	ده‌هزار جلد

در تاریخ ۸۴/۶/۲۳ از جهت صحت کتابت و انطباق با قرائت عاصم به روایت حفص در اداره کل نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم سازمان دارالقرآن‌الکریم بررسی و تصحیح گردید که مراتب در پرونده شماره (۰۲۵۱۰۴۹۱۰۹۰۲۱۰۳۱۵۰۶۰۴۰۱) ثبت و چاپ آن توسط انتشارات اسوه با رعایت مقررات اعلام شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاداسلامی بلامانع می‌باشد.

بدیهی است انتشار این مصحف شریف پس از چاپ منوط به دریافت مجوز نشر (توزیع) و تجدید چاپ آن مشروط به تأئید مجدد و صدور مجوز کتبی اداره کل نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم خواهد بود.

ومن الله التوفیق

سازمان دارالقرآن‌الکریم





قرآن کریم

خطاط : عثمان طه

ترجمه منظوم : کرم خدا امینیان

ناشر : انتشارات اسوه

چاپ و صحافی : چاپخانه بزرگ قرآن کریم

نوبت چاپ : اول - سری اول پائیز ۱۳۸۴

تیراژ : ۵۰ جلد

شابک : ۹۶۴-۸۶۵۳-۱۹-۴

تهران : تلفن ۶۶۴۱۸۰۹۹ و ۶۶۴۱۸۳۹۹ فاکس : ۶۶۴۱۸۰۲۲

قم : صندوق پستی ۳۹۹۹-۳۷۱۸۵ تلفن ۱۴- ۶۶۴۲۷۱۱ فاکس ۶۶۴۰۶۳۷

WWW . Osvehpub . Com ; WWW . Osveh . Ir